بازخوانی تاریخ معاصر

سازمان چریک‌های فدایی خلق

محمود طوقی

بازخوانی تاریخ معاصر

سازمان چریک‌های فدایی خلق

محمود طوقی

فهرست

فصل اول: طلایه‌داران

دیباچه ۱ ..... ۹

دیباچه ۲ ..... ۱۰

مدخل ۱۱

زمینه‌های عینی و ذهنی مبارزه قهرآمیز ۱۳

گروه پیشتاز جزنی ۱۸

دوره نخست ۱۹

دوره دوم ۵۲

پی‌نوشت‌های فصل اول ۵۸

فصل دوم: پلنگان دیلمان و طبرستان

گروه رفیق مسعود ۷۷

امیرپرویز پویان که بود؟ ۷۷

مسعود احمدزاده که بود؟ ۷۹

عباس مفتاحی که بود؟ ۸۰

بیژن هیرمن‌پور که بود؟ ۸۱

رستاخیز سیاهکل ۱۰۰

درس‌های سیاهکل ۱۰۴

فصول کتاب ۱۱۵

فصل اول: مقدمه کتاب ۱۱۶
فصل دوم: شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی ۱۱۷
فصل سوم: بررسی شرایط و مسأله انقلاب ۱۲۲
فصل ششم: بررسی انقلاب در انقلاب دبره ۱۳۰
فصل هفتم: حزب و چریک، امر سیاسی و امر نظامی ۱۳۴
فصل هشتم: نتیجه‌گیری ۱۳۷
فصل نهم: یادداشت‌ها ۱۳۹
بخش اول ۱۴۲
بخش دوم ۱۴۸
پی‌نوشت‌های فصل دوم ۱۵۹

فصل سوم: تولدی مبارک

وحدت دو گروه، چریک فدایی خلق ایران ۱۶۳
اعلام موجودیت چریک‌های فدایی خلق ایران ۱۶۶
صمد که بود؟ ۱۶۹
بهروز دهقانی که بود؟ ۱۷۱
فصل اول: حفاظت و امنیت ۲۵۰
فصل دوم: شهرشناسی ۲۵۲
فصل سوم: اصول ابتدایی شناسایی و کسب خبر ۲۵۳
فصل چهارم: تعقیب و ردگیری ۲۵۳
پی‌نوشت‌های فصل سوم ۲۶۲

فصل چهارم: زنان چریک

زنان چریک ۲۷۳
جمع‌بندی سه ساله ۳۳۷
فصل دوم (از سه خرداد تا اواخر خرداد ۱۳۵۰) ۳۵۵
پی‌نوشت‌های فصل چهارم ۳۷۸

فصل پنجم: مباحث نظری

ارتباط سازمان با مجاهدین ۳۸۳
دفتر اول ۳۹۷

فصل ششم: فصل بهمن؛ با نام و خاطره؛ بهمن روحی‌آهنگران

شاخه مازندران ۴۶۳
پی‌نوشت‌های فصل ششم ۶۲۶

فصل هفتم: بیانیه‌های سازمان

اعلامیه توضیحی ـ دی ماه ۱۳۵۰ ..... ۶۳۵
اطلاعیه توضیحی بهمن ۱۳۵۰ ..... ۶۳۶

فصل هشتم: ضمیمه‌ها

۱ ..... ۶۶۹
مدل‌ها و الگوها ۶۶۹
۲ ..... ۶۷۱
زبان توده‌ها نه، رابطه با توده‌ها ۶۷۱
۳ ..... ۶۷۶
گروه دکتر اعظمی ۶۷۶
۴ ..... ۶۸۵
کمیته مشترک ۶۸۵
۵ ..... ۶۸۸
سازمان و تشکیلات ۶۸۸
۶ ..... ۷۰۱
نفوذ ساواک در چریک‌ها ۷۰۱
۷ ..... ۷۰۳
تشکیل ساواک ۷۰۳

۸..... ۷۰۵
حزب توده، حزب طبقه کارگر آری یا نه..... ۷۰۵
۹..... ۷۰۸
حزب توده و چریک‌ها..... ۷۰۸
۱۰..... ۷۱۱
رهنمود سازمان در مورد جاسازی..... ۷۱۱
۱۱..... ۷۱۲
تقی شهرام..... ۷۱۲
۱۲..... ۷۱۳
عباس جمشیدی رودباری..... ۷۱۳
۱۳..... ۷۱۳
تحقیقات..... ۷۱۳
۱۴..... ۷۱۴
زیبرم..... ۷۱۴
۱۵..... ۷۱۵
زندگی حسن نوروزی..... ۷۱۵
خطابه پایانی..... ۷۱۷

فصل اول

طلایه‌داران

دیباچه ۱

چنان دانم که خردمندان بپسندند که هیچ نبشته نیست که آن به یک‌بار خواندن نیرزد. و پس از این عصر، مردمان دیگر عصر به آن رجوع کنند و بدانند.

مرا مقرّر است که امروز من این تألیف می‌کنم. در این حضرت بزرگ، بزرگانند که اگر به راندن تاریخ مشغول گردند تیر بر نشانه زنند. و به مردمان نمایند که ایشان سوارانند و من پیاده، و من با ایشان در پیاده‌گی کُند و یا لنگی مُنَقْرِس، و چنان واجب کُندی که ایشان بنوشتندی و من بیاموزمی و چون سخن گویند من بشنومی ولکن چون دولت ایشان را مشغول کرده است تا از شغل‌های بزرگ اندیشه می‌دارند و کفایت می‌کنند و میان بسته‌اند، تا به هیچ حال خلل نیفتد. که دشمن و حاسدی و طاعنی شاد شود و به کام رسد، به تاریخ راندن و چنین احوال و اخبار نگاه داشتن و آن‌را نبشتن چون توانند رسید و دل‌ها اندر آن چون توانند بست.

پس من به خلیفتی ایشان این‌کار را پیش گرفته که اگر توقف کردمی، منتظر آن‌که ایشان بدین شغل بپردازند. بودی که نپردا ختندی، و چون روزگارِ دراز برآمدی، این اخبار از چشم و دل مردمان دور ماندی. و کسی دیگر خاستی این‌کار را که بر این مرکب آن سواری که من دارم نداشتی و اثر بزرگ این خانواده با نام مدروس شدی.

«تاریخ بیهقی»

دیباچه ۲

سازمان چریک‌های فدایی خلق با گروه پیشتاز جزنی یکی نیست. بعضی‌ها به عمد این دو را یکی گرفته‌اند[۱]. و بعضی دیگر یکی گرفتن این دو را غصب رهبری سازمان فدایی توسط بیژن جزنی دانسته‌اند[۲]. اما جدا از حرف‌ها و حدیث‌ها با بیژنی شدن سازمان چریک‌ها به سهو یا به عمد تلاش شد نشان داده شود که این دو جریان یکی و یا در استمرار هم بوده‌اند. به‌هرروی علی‌رغم آن‌که گروه پیشتاز جزنی سنگ بنای مبارزه مسلحانه را می‌گذارد و بازماندگان این گروه یکی از پایه‌های تشکیل‌دهنده چریک‌های فدایی خلق‌اند، اما این دو جریان یکی نیستند و باید هر کدام به تفکیک بررسی شوند. پس نخست گروه پیشتاز جزنی بررسی می‌شود و بعد می‌پردازیم به‌چگونگی شکل‌گیری سازمان چریک‌ها.

---

۱. چپ به روایت اسناد ساواک

۲. یاس و داس: فرج سرکوهی

مدخل

برای بازخوانی تاریخ سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران باید از چند دوره گذشت:

۱. دوره شکل‌گیری

۲. دوره شکوفایی

۳. دوره فروپاشی

دوره شکل‌گیری که دوره آغازین است از بحث‌های نخستین شروع می‌شود و به‌دستگیری گروه پیشتاز خاتمه می‌یابد. مفسر تاریخی و ایدئولوژیک این دوران بیژن جزنی است که برای درک بهتر این دوران چند کتاب او باید بازخوانی شود.

۱. *نبرد با دیکتاتوری*

۲. *چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود*

۳. *تدوین استراتژی جنبش انقلابی*

۴. *تاریخ سی ساله*

دوره دوم، دوره شکوفایی است از احیاء گروه جزنی شروع می‌شود تا شکل‌گیری محفل احمدزاده و در نهایت پیوند این دو گروه و شکل‌گیری سازمان چریک‌ها.

در این دوران سه کتاب تاریخ ساز نوشته می‌شود.

۱. *رد تئوری بقا از امیر پرویز پویان*

۲. *هم استراتژی و هم تاکتیک مسعود احمدزاده*

۳. *آنچه یک انقلابی باید بداند از صفایی فراهانی*

این دوران از سال ۱۳۴۷ شروع می‌شود تا سال ۱۳۵۷ ادامه می‌یابد.

دوره سوم، دوران فروپاشی است که خود به دو دوره تقسیم می‌شود:

۱. دوران انشعاب‌ها

۲. دوران مهاجرت

بخش اول این دوران از سال ۱۳۵۷ شروع می‌شود تا سال ۱۳۶۲ که از انشعاب‌ها شروع می‌شود و با سرکوب تمامی گروه‌ها پایان می‌یابد. و دوران دوم از سال ۱۳۶۲ به‌بعد است که تمامی طیف‌های فدایی به خارج می‌روند وجه مشخصه این دوران فروپاشی اتحاد شووری است و خداحافظی و جدا شدن بخشی از خانواده فدایی و پیوستن آن‌ها به‌جبهه لیبرالیسم، تحت نام چپ دمکرات، چپ سوسیال دمکرات و چپ انسانی.

پوینده باد
آن دست
که تفنگ روی کتاب نهاد

سعید سلطانپور

زمینه‌های عینی و ذهنی مبارزه قهرآمیز

این حق مسلم هر ملتی است که اگر در برابر حکومتی جابر و مستبد قرار گیرد برای احقاق حقوق خود دست به سلاح ببرد این حق در نوشته‌های متفکرین عصر رنسانس و اعلامیه حقوق بشر نیز آمده است. اما باید دید که چه زمینه‌های عینی و ذهنی فراهم شد تا پیشاهنگان سیاسی در ایران دست به سلاح ببرند.

بازرگان؛ پیش‌گویی بزرگ

مهدی بازرگان رهبر نهضت آزادی در دهه ۴۰ در برابر دادگاه نظامی گفت: «ما آخرین کسانی هستیم که برای تحقق قانون اساسی به مبارزه پرداخته‌ایم. ما از رئیس دادگاه انتظار داریم این نکته را به بالاتری‌ها بگوید».

بازرگان با فراستی تاریخی از عصر و نسلی خبر می‌داد که هرچند از درون نسل گذشته بیرون می‌آمد اما نگاهش به مسائل به گونه‌ای دیگر بود.

گروه پیشتاز بیژن جزنی از درون حزب توده و سازمان مجاهدین خلق ایران از درون نهضت آزادی سر بیرون آورد و برخشت افتاد.

نسل جدید و راهی دیگر

دهه ۴۰ تلاش شاه برای تثبیت بود. شاه از سوءقصد جان به سلامت برده بود. ترور منصور نخست‌وزیر خود را با دستگیری فداییان اسلام جبران کرده بود.

امریکایی‌ها را برای رفرم ارضی توسط خود متقاعد کرده بود. و حریف نیرومند خود دکتر امینی را از میدان به در کرده بود. قیام ۱۵ خرداد روحانیت را سرکوب کرده بود و تمامی تلاش‌های جریانات چپ، ملی و مذهبی را برای سازماندهی یک اپوزیسیون کارآمد ناکام گذاشته بود. و با سرکوب وحشیانه راه را برای هرگونه عمل سیاسی و غیرسیاسی بسته بود.

از سال ۱۳۲۰ به بعد سه جریان بزرگ سیاسی وارد میدان سیاست ایران شدند؛

۱. حزب توده به‌عنوان نماینده چپ

۲. جبهه ملی به‌عنوان نماینده ملی‌گرایی ایرانی

۳. کاشانی و فداییان اسلام؛ به‌عنوان نماینده جریان بنیادگرای اسلامی.

اما هیچ کدام موفق نشدند ایران را به سوی عدالت اجتماعی، دمکراسی، استقلال سیاسی و اقتصادی سوق بدهند. تمامی تلاش‌ها با کودتای ارتجاعی ـ استعماری ۲۸ مرداد ناتمام ماند.

حزب توده

از حزب توده در این سال‌ها جز نام و سایه‌ای باقی نمانده بود. ضربات خردکننده کودتا و بعد از کودتا، دو انشعاب بزرگ و نفوذ ساواک، حزب را از نظر سیاسی، تشکیلاتی و اخلاقی بی‌اعتبار کرده بود.

ناکارآیی حزب درکودتا، بی‌لیاقتی رهبران حزبی بعد از کودتا، سست‌عنصری رهبران حزب در زندان، حزب توده را به‌عنوان بزرگ‌ترین جریان سیاسی کشور به‌بحرانی عمیق کشاند. بعد از آن حزب با دو انشعاب بزرگ روبه‌رو شد؛

۱. در سال ۱۳۴۲، انشعاب سازمان انقلابی که تمایلات مائویستی و طرفدار چین داشت.

۲. در سال ۱۳۴۴، انشعاب گروه سه نفره قاسمی، فروتن و سغایی که منجر به‌تشکیل حزب طوفان شد.

بدتر از این دو انشعاب ساواک توانست دو نفوذ بزرگ در حزب توده بکند؛

۱. نفوذ برادران یزدی (پسران دکتر یزدی از رهبران حزب بود) در خانه دبیر اول حزب رادمنش و سرقت اسناد و مدارک حزبی و دادن آن به ساواک.

۲. نفوذ عباس شهریاری در تشکیلات تهران و سازماندهی سراسری حزب توسط ساواک.

با این اوصاف راه و روش حزب در نزد فعالین سیاسی، راه و روشی بود که به‌بن‌بست رسیده بود و ناکارآمد بود. پس تلاش برای یافتن راهی نو در بین نیروهای حزبی آغاز شد.

جبهه ملی

جبهه ملی اول در اوج اقتدارش و با حضور حی و حاضر دکتر مصدق و با دردست داشتن دولت و اکثریت مجلس، نتوانست کار را به سرانجام برساند. و با تردیدها و خیانت بخش‌هایی سرنوشت مملکت را به دولت کودتا سپرد. بعد از کودتا هم نتوانست دست به مقاومتی جدی و سازمان یافته بر علیه کودتا بزند. با باز شدن نسبی فضای سیاسی از سال‌های ۴۱ـ۱۳۳۹ که نتیجه اختلاف امریکا با شاه بر سر اصلاحات ارضی و اداری بود، تا به آخر از نداشتن برنامه و رهبری کارا رنج برد. و کار را با مسائلی فرعی پیش برد. تا این روزنه نیز بسته شد و به یک باشگاه خانوادگی تبدیل شد که نقشی زنده و پویا در حیات سیاسی کشور نداشت.

جریان بنیادگرای اسلامی

از سال‌های ۲۰ به بعد جناح سنتی روحانیت تمایلی جدی به دخالت در مسائل سیاسی نداشت. اما جناح کاشانی، صفوی در میدان سیاست فعال بودند.

فداییان اسلام به رهبری نواب صفوی، یک روحانی جوان و تندرو که آبشخورش

تفکرات حسن‌البناء رهبر اخوان‌المسلمین مصر بود به‌وجود آمد این گروه کار خود را با ترور تاریخ‌شناس بزرگ ایران احمد کسروی آغاز کرد. کسروی با به‌راه انداختن «پاک دینی» که در واقع نوعی مدرنیسم در مذهب بود. با مستندات تاریخی بحث می‌کرد که شیعه‌گری یک جریان سیاسی است.

فداییان اسلام در آستانه اوج گرفتن جریان نفت با ترور سپهبد رزم‌آرا بلندآوازه شد. بعدها نیز هژیر و منصور را ترور کرد. اما این ترورها راه به جایی نبرد.

آیت‌الله کاشانی جناح دیگر این جریان اسلام سیاسی، مبارزه با انگلیس را در عراق در پرونده خود داشت به‌همین خاطر توسط انگلیسی‌ها تبعید و بلندآوازه شد. با بازگشت به ایران به مجلس راه یافت و در جریان ملی شدن نفت با دکتر مصدق مدتی هم‌آوا و همراه شد. اما در مقطع کودتا به باشگاه کودتاگران پیوست. و پشت دکتر مصدق را خالی کرد. اما بعد از کودتا به بازی گرفته نشد و از صحنه سیاست رانده شد.

با پیش آمدن اصلاحات ارضی و آزادی شرکت زنان در انتخابات در غیبت کاشانی، آیت‌الله خمینی به میدان آمد. آقای خمینی در مخالفت با کاپیتولاسیون بلندآوازه شد. و با مخالفت کردن با اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات با حکومت درگیر شد و اوج این درگیری در ۱۵ خرداد بود که سرکوب و تبعید شد.

نسل جدید

این‌ها تمامی واقعیات دهه چهل نبود. در بحبوحه جدال مردم با دیکتاتوری، نسل جدیدی شکل گرفته بود که نگاهش به گذشته و آینده به گونه‌ای دیگر بود. هرچند زادگاه و خاستگاه سیاسی‌اش همان بسترهای سه گانه بود. اما دیگر حاضر نبود آن شیوه‌های شسکست خورده را که دیگر کارآیی نداشت، به‌کار گیرد.

چه باید کرد

در چنین شرایطی سؤالی مهم فراروی تمامی فعالین جنبش انقلابی بود؛ چه باید کرد؟

در برابر جنش انقلابی راه‌های جدید و الگوهای دیگری مطرح شده بود، انقلاب چین، انقلاب کوبا، انقلاب الجزایر، و جنگ‌های آزادی‌بخش ویتنام، کره و فلسطین.

این نسل علی‌رغم پشت سر گذاشتن شکستی غمبار، از اعتماد به‌نفس و شجاعتی شگرف برخوردار بود. و این نشانه آن بود که در برابر اخلاقیات گذشته، کُدهای اخلاقی جدید شکل گرفته است. کدهایی که بعدها به عرفان فدایی و مجاهد یا اخلاقیات چریکی معروف شد. روحیه مشخصه آن شجاعت، اعتماد به‌نفس، از خودگذشتگی تا حد نثار جان و زندگی پارسایانه، ساده و بی‌تکلف، با کمترین امکانات زیستی بود.

اخلاقیاتی که در نبود آن رهبران درجه اول نسل گذشته در برابر رژیم کودتا زانو زدند و غرور ملی مردم خود را شکستند.

مسائل مبرم جنبش در دهه ۴۰

جنبش انقلابی برای فائق آمدن به مشکلات‌اش و یافتن راهی نو می‌بایست درزمینه‌های زیر به تحلیلی مشخص می‌رسید:

۱. تحلیل جامعه ایران
۲. تحلیل اصلاحات شاه و خصلت حکومت او
۳. نقش قدرت‌های خارجی در ایران
۴. گذشته جنبش انقلابی در ایران
۵. روش‌های مبارزه
۶. مرحله انقلاب
۷. اختلاف میان چین و شوروی و نقش آن در مسائل ایران

گروه پیشتاز جزنی

شکل‌گیری محفل‌ها

بعد از شکست و فروپاشی سازمان حزبی حزب توده، تا سال ۱۳۳۷ بازماندگان حزب توده و فعالینی که به تازگی رو به فعالیت سیاسی می‌آوردند؛ دو راه در پیش گرفتند:

۱. ادامه سنت کلاسیک مبارزه به سبک و سیاق حزب توده که این راه به تشکیلات سراسری ساواک ساخته عباس شهریاری ختم شد. و اگر ک.گ.ب، سازمان اطلاعات شوروی خبردار نشده، رهبران بی‌کفایت حزب توده و دبیر اول ابله آن رادمنش تا قیام قیامت دل خوش داشت به آمار دروغ و پروپاگاند عباس شهریاری.

طُرفه آن‌که رادمنش تا آخرین روز زندگیش باور نکرد که عباس شهریاری عامل ساواک بوده است و زدن عباس شهریاری را توطئه‌ای برای برکناری خود از سوی جناح کیانوری، اسکندری می‌دانست.

و این درحالی بود که حسن ضیاءظریفی و عده‌ای دیگر از کادرهای گروه جزنی توسط عباس شهریاری لو رفتند و ظریفی از درون زندان اطلاع داد که شهریاری عامل ساواک است و بالاخره در سال‌های بعد شهریاری در عملیات، «شهید روزبه» توسط چریک‌های فدایی خلق اعدام انقلابی شد.

۲. راه دوم، فعالیت در محفل‌هایی بود که در حال مطالعه اوضاع و احوال جامعه ایران بودند و در کنار آن در حرکت‌های اعتراضی جامعه شرکت می‌کردند و به آن حرکت‌ها سمت و سوی سیاسی می‌دادند. از اعتصاب رانندگان شرکت واحد گرفته تا مرگ تختی و زلزله بوئین زهرا.

در میان این محافل سه محفل از همه رشدیافته‌تر بودند که به هم نزدیک شدند و گروه پیشتاز جزنی را به‌وجود آوردند: و این سه محفل عبارت بودند از:

۱. محفل جزنی ـ کلانتری
۲. محفل ظریفی
۳. محفل سورکی

دوره نخست

شکل‌گیری و تدوین اصول

در شکل‌گیری گروه پیشتاز نخستین، سه نفر به‌عنوان رهبران سه محفل نقش کلیدی داشتند:

۱. بیژن جزنی
۲. حسن ضیاءظریفی
۳. عباس سورکی

دوران جدید؛ وحدت محافل

رفتن شاه به امریکا و متقاعد کردن دمکرات‌ها به اصلاحات ارضی و اداری توسط شخص شاه و سقوط دکتر علی امینی، فضایی نیمه باز سیاسی را بست. جبهه ملی دوم و سوم سرکوب شد. و به‌دنبال آن حرکت اعتراضی روحانیت برعلیه اصلاحات ارضی و شرکت زنان در انتخابات سرکوب شد. دوران جدیدی در فضای سیاسی ایران آغاز شد.

بیژن از سرکوب حرکت روحانیت در ۱۵ خرداد به‌عنوان نقطه عطفی در رابطه رژیم با مردم یاد می‌کند.

جلسات محفل جزنی (بیژن، منوچهر کلانتری و حشمت‌الله شهرزاد[۱]) از سال ۱۳۴۲ به‌بعد روی نحوه فعالیت، هدف و روش متمرکز می‌شود. پس از بحث‌هایی چند گسترش گروه و عضوگیری از افراد جدید در دستور کار قرار می‌گیرد.

منوچهر کلانتری، کیومرث ایزدی را که در سال ۱۳۳۳ در زندان قصر با او هم‌بند بوده است عضوگیری می‌کند.

---

[۱]. شهرزاد دکتر داروساز بود و در سال‌های ۱۳۳۱، ۱۳۳۲ و ۱۳۳۹ دستگیر و زندانی شده بود.

تقسیم وظایف

در گروه تقسیم وظایف انجام می‌گیرد:

۱. جزنی، مسئول جذب افراد و تبلیغات

۲. شهرزاد، مسئول تشکیلات و تعلیمات

۳. کلانتری و ایزدی، مسئول شناسایی مناطق می‌شوند.

بیژن در سال ۱۳۴۴، به‌خاطر توزیع نشریه پیام دانشجو، ارگان دانشجویان جبهه ملی، دستگیر و نُه ماه زندانی می‌شود.

در این زمان کیومرث ایزدی از گروه جدا می‌شود. ایزدی کار گروه را تقلیدی ناشیانه از گروه‌های چریکی در بعضی از کشورها انقلابی می‌دانست.

بیژن در بهمن ۱۳۴۴ از زندان آزاد می‌شود و کلانتری با محفل حسن ضیاءظریفی ارتباط می‌گیرد. بیژن و حسن همدیگر را در جریان فعالیت‌های جبهه ملی دوم از نزدیک می‌شناختند.

ظریفی در ملاقاتش با بیژن از ارتباطش با محفل عباس سورکی سخن گفت و خواستار پیوستن آن‌ها به گروه شد. اما بیژن مخالفت کرد. بیژن سورکی را زیاد شلوغ می‌دانست که البته حق با او بود و گروه از همین محفل ضربه خورد اما بالاخره موافقت کرد. چندی بعد محفل سورکی به گروه وصل شد. و سورکی و ضرار زاهدیان با بیژن ملاقات کردند. در این دیدار بحث دو محفل بر سر روش قهرآمیز مبارزه بود.

گام‌های عملی

با یکی شدن محفل‌ها، گروه به دو کمیته تقسیم شد:

۱. کمیته سیاسی

۲. کمیته شناسایی مناطق و آماده‌سازی

جزنی، سورکی، ظریفی و کلانتری عضو کمیته سیاسی بودند. زاهدی، شهرزاد و کلانتری عضو کمیته شناسایی.

بعد از مدتی جزنی چهار نفر را به گروه جذب کرد:

۱. قاسم رشیدی فارغ‌التحصیل پلی‌تکنیک، ۲. حمید احسن، دانشجو، ۳. ابراهیم تیبا، ۴. فرخ نگهدار، دانشجو

تا اواخر سال ۱۳۴۵ کار به کندی پیش می‌رفت. تیبا از گروه جدا شد و دو کمیته هم با هم ادغام شدند.

در فروردین ۱۳۴۶ منوچهر کلانتری به اروپا رفت، برای بررسی امکانات ایرانیان خارج از کشور و کسب اطلاع از انشعاب قاسمی، فروتن و سغایی از حزب توده این انشعاب یک انشعاب مائوئیستی بود.

ضرار زاهدیان هم که چون احساس می‌کرد تحت تعقیب پلیس است از شرکت درجلسات خودداری کرد.

سازمان‌دهی مجدد

با رفتن کلانتری به اروپا، سورکی جای او را گرفت. جزنی نیز مسئولیت هسته شهرزاد را به عهده گرفت. شهرزاد از کم‌کاری هسته شکایت داشت.

مشعوف کلانتری در این زمان به بیژن وصل شد. مشعوف از فعالین هنرستان صنعتی تهران بود. و در هنرستان با علی‌اکبر صفایی‌فراهانی ارتباط داشت.

به علت تحریک هنرجویان به اعتصاب، مشعوف به ساواک فراخوانده شد. و در اول بهمن ۱۳۴۰ بعد از حمله پلیس به تجمع دانشجویان جبهه ملی او نیز تحت تعقیب قرار گرفت.

در سال ۱۳۴۳ بعد از اتمام سربازیش توسط برادرش منوچهر کلانتری به کیومرث ایزدی وصل شد. مشعوف فراهانی را به ایزدی وصل کرد. صفایی فراهانی دراین زمان در ساری معلم بود. در اوایل سال ۱۳۴۶ شهرزاد محمدمجید کیانزاد را به‌مشعوف وصل کرد. و منوچهر کلانتر، حمید اشرف را به کیانزاد وصل کرد. غفور حسن‌پور نیز توسط کیانزاد عضوگیری شد.

غفور در سال ۱۳۴۱ وارد دانشکده پلی‌تکنیک شد مدتی هوادار جبهه ملی شد. گه‌گاه به دفتر سازمان نگهبان آزادی مظفر بقایی رفت و آمد می‌کرد. هنوز مشی مشخصی نداشت. پس از توقیف نشریه پیام دانشجو، ارگان دانشجویی جبهه ملی درچاپ مخفی آن فعالیت کرد. درسال ۴۶ـ۱۳۴۵ توسط کیانزاد جذب و به ظریفی وصل شد. غفور با رهنمود ظریفی محفل لاهیجان را سازماندهی کرد که این افراد عضو آن بودند:

- ابوالقاسم طاهرپرور
- رحمت پیرونذیری
- گداعلی بوستانی
- رضا عابدینی‌پور
- اسکندر رحیمی

گسترش تشکیلات

با گسترش تشکیلات دو خانه تیمی به توجیه بیژن، توسط مشعوف تهیه شد. و بعد مسأله تأمین پول برای خرید سلاح و دیگر کارها مطرح شد. دو طرح ارائه شد.

۱. مصادره اتومبیل پول بانک صادرات که توسط منوچهر کلانتری داده شد. و با رفتن او به اروپا از دستور کار خارج شد.

۲. مصادره پول بانک ملی گرگان در موقع برداشت توتون که توسط ضرار زاهدیان داده شد اما این طرح مشروط بود به رفتن گروه به جنگل که گروه هنوز آماده این‌کار نبود.

در این زمان حشمت‌الله شهرزاد به بهانه کندی کارها کنار کشید. پس مسئولیت هسته او به ظریفی سپرده شد (فرخ نگهدار، مجید و حسن و قاسم رشیدی).

ظریفی با اکبر جلیلوند هم ارتباط داشت. اما جلیلوند تمایلات پان‌کردیسم داشت و بعد از مدتی از گروه جدا شد. اما دو قبضه اسلحه به گروه داد.

صفاری آشتیانی در همین زمان عضوگیری شد. که او خود نیز محفلی را اداره می‌کرد (جلیل افشار و عزیر سرمدی). رابط آن‌ها در ابتدا منوچهر کلانتری بود که با رفتن او به اروپا مسئولیت آن‌ها به سورکی سپرده شد.

ورود به فاز عملیاتی

طرح مصادره بانک تعاونی و توزیع شعبه کشتارگاه توسط صفاری آشتیانی تهیه و دردستور کار قرار گرفت.

عملیات شناسایی توسط مشعوف کلانتری و صفایی فراهانی انجام شد، گروه به دو اکیپ تقسیم شد:

۱. اکیپ عملیاتی

۲. اکیپ محافظ

سورکی، سرمدی، افشارو صفاری در اکیپ عملیاتی بودند و جزنی و مشعوف کلانتری و صفایی فراهانی و برومند در اکیپ محافظت‌کننده.

موجودی سلاح گروه در این زمان چهار قبضه بود دو قبضه در کوه‌های دارآباد جاسازی شده بود. که توسط مشعوف بیرون کشیده شد. اما زنگ‌زده بود و نیاز به تعمیر داشت. و دو قبضه دیگر در نزد ناصر آقایان بود. که قرار شد او و سورکی از آقایان تحویل بگیرند.

امکانات گروه

مخارج سازمان از حق عضویت اعضا و کمک‌های مادی که داوطلبانه بود تأمین می‌شد. اما تهیه سلاح، برنامه شناسایی مناطق و گسترش تشکیلات نیاز به منابع مالی وسیعی داشت که با حق عضویت و کمک‌های جانبی تأمین نمی‌شد. پس طرح مصادره انقلابی بانک‌ها در دستور کار گروه قرار گرفت.

در زمینه درمانی نیز گروه یک واحد درمانی درست کرد که برای اقدامات ضروری

در نظر گرفته شده بود مسئولیت این واحد با دکتر شهرزاد بود. که گروه را جهت جراحی و درمان زخمی‌های احتمالی پوشش می‌داد.

موجودی سلاح سازمان هم شش قبضه بود که دو تای آن توسط کلانتری تهیه شده بود و توسط کیومرث ایزدی جاسازی شده بود. دو قبضه آن در نزد ضیاءظریفی بود و دو قبضه آن توسط ناصر آقایان جاسازی شده بود.

گروه و اختلافات چین و شوروی

عملکرد شوروی و نوع رابطه آمرانه او با حزب توده یکی از انتقادات گروه نسبت به‌حزب توده و شوروی بود. با علنی شدن اختلافات چین و شوروی، سورکی، کلانتری، زاهدی، شهرزاد طرف چینی‌ها را گرفتند. اما جزنی و ظریفی در این ماجرا طرف چین را نگرفتند. ضمن آن‌که نسبت به شوروی انتقادات روشنی داشتند. بر این باور بودند که شوروی در جهان نقش ارتجاعی و ضدانقلابی ندارد. اما در رابطه با ایران در تحلیل نهایی جانب منافع کشورش را می‌گیرد و چپ در ایران باید این موضوع مهم را در نظر بگیرد. امری که هیچ زمانی حزب توده نفهمید.

جزنی و ظریفی بر این باور بودند که بحث روی چین و شوروی باعث اختلاف و انشعاب در گروه می‌شود. ضمن آن‌که مسأله مبرم گروه نیست. و جنبش انقلابی ایران باید به مسائل عملی خود پاسخ دهد. و وقتی این مسأله برای گروه عمده شد روی آن بحث خواهد کرد. پس تصمیم سازمان بر این شد که این بحث‌ها مسکوت بماند و دنبال نشود.

استراتژی و تاکتیک گروه

استراتژی گروه بر مبارزه مسلحانه نهاده شده بود. اما این به معنای استفاده نکردن از راه‌های مسالمت‌آمیز مبارزه نبود. به همین خاطر گروه تصمیم گرفت جزنی همکاری خود را با «سازمان دانشجویان» ادامه دهد.

اصول کار گروه بر مخفی‌کاری صددرصد بود. و این‌کار را برای بقای سازمان ضروری می‌دانستند پس در سازمان تمامی افراد با نام مستعار شناخته می‌شدند. از مراجعه به خانه‌های یکدیگر اجتناب می‌کردند و سعی می‌کردند شناسایی افراد درحداقل ممکن صورت بگیرد.

سازمان یک حکومت مستقل و ملی را در نظر داشت، حکومتی از تمامی عناصر و گروه‌ها. و هدف و شعار مبارزه را در آن مقطع مسائل جنبش ملی می‌دانست. و قائل به‌طرح شعارهای ایدئولوژیک نبود. و مبارزه را تا مرحله رسیدن به حاکمیت در کادر مبارزه در راه آزادی و مبارزه در راه قطع کامل نفوذ سیاسی و اقتصادی و نظامی استعماری دانست.

گروه و حزب توده

گروه خود را یک سازمان مارکسیستی می‌دانست اما با راه و روش حزب توده مخالف بود بحث تئوریک زیادی در این مورد انجام نشده بود چرا که سازمان هدف‌های عملی‌تر و عاجل‌تری را در مقابل خود می‌دید اما این به‌معنای نداشتن نقد ایدئولوژیک حزب توده نبود. در زمان‌های بعد بیژن به شکل مفصل و مستدل نقد مواضع حزب توده را مکتوب کرد. و ظریفی نیز در جزوه ۲۸ مرداد و حزب توده، نقد جانانه‌ای برمواضع حزب توده و عملکرد حزب در مقطع کودتا نوشت.

مبانی تئوریک گروه پیشتاز جزنی

اطلاعات ما در مورد گروه جزنی، اطلاعات محدودی است. و بیشتر در حد شکل‌گیری تشکیلاتی و رابطه آدم‌ها با یکدیگر است. بخشی از خاطرات و بخشی از بازجویی‌ها تا حدودی ما را با چگونگی شکل‌گیری گروه پیشتاز آشنا می‌کند. اما این آشنایی پایه‌های تئوریک این شکل‌گیری را نشان نمی‌دهد. علت آن هم روشن است گروه در مراحل نخستین شکل‌گیری ضربه خورد و فرصت نیافت مبانی تئوریک خود را در اختیار جنبش قرار دهد.

بعدها جزنی در زندان، از سال ۱۳۴۹ به بعد، تلاش کرد این کمبود را جبران کند. و با جمع‌بندی نظریات گروه به جنبشی که از سال ۱۳۴۹ به‌دنیا آمده بود و در حال برنایی بود کمک کند.

کتاب *نبرد با دیکتاتوری* در سال ۱۳۵۳ نوشته می‌شود. و جزنی در این کتاب دیدگاه تئوریک یک گروه را در مورد مبارزه مسلحانه نشان می‌دهد.

در ضمن اختلافاتش را با احمدزاده نشان می‌دهد و در آخر با جمع‌بندی کارنامه سه ساله جنبش با انحرافات چپ و راست مرزبندی می‌کند.

این کتاب در کنار رد تئوری‌های پویان، «*هم استراتژی و هم تاکتیک*» احمدزاده «*آنچه یک انقلابی باید بداند*» صفایی فراهانی و «*انقلاب*» مصطفی شعاعیان مبانی نظری مبارزه مسلحانه را ترسیم می‌کند.

سیستم اقتصادی ـ اجتماعی ایران

سیستم حاکم بر ایران سرمایه‌داری وابسته است. قبل از رفرم (سال ۱۳۴۲) فئودال‌ها و کمپرادورها با همکاری و حمایت امپریالیست‌ها حاکمیت سیاسی را در دست داشتند، فئودال ـ کمپرادور که تسامحاً می‌توان آن‌را نیمه فئودال ـ نیمه مستعمره نامید.

کودتای ۱۲۹۹، کودتای فئودال‌ها نبود. حکومت رضاشاه منشأ ظهور و رشد بورژوازی ـ کمپرادور ـ اداری و نظامی بود. حکومتی که مرکز وحدت سه جریان بود:

۱. امپریالیسم
۲. فئودالیسم
۳. بورژوازی ـ کمپرادور

گرچه رضاشاه بعدها خود به بزرگ‌ترین زمین‌دار تبدیل شد. معذالک رهبری حکومت با فئودال‌ها نبود. حکومت به حاکمیت فئودال‌ها ضربه سنگینی زد.

خصوصیات بورژوازی ـ کمپرادور (وابسته)

با ورود سرمایه‌داری به مرحله امپریالیسم، کشورهای تحت سلطه از سیر تکامل طبیعی در اقتصاد خود باز ماندند. و آن فرماسیون ناقصی بود که آن‌را بورژوازی کمپرادور یا دلال می‌نامند. که خصوصیات عمده آن به‌قرار زیر است:

۱. رشد کمی و کیفی، به حدی که می‌توانست حاکمیت را به دست گیرد و تکیه‌گاه امپریالیسم باشد.

۲. وابستگی به انحصارات خارجی

۳. ایجاد وضعیتی خاص در روستا

۴. رشد نامتناسب بخش خدمات در برابر بخش تولید.

وضعیت دهقانان

رفرم ارضی سال ۱۳۴۲ که نقطه عطفی در وضعیت بورژوازی کمپرادور بود. و او را درحاکمیت سیاسی بر سکوی اول قرار داد روستا را به وضعیتی خاص کشاند.

بورژوازی و رفرم کلاسیک‌اش به روستا می‌رفت نظام فئودالی را از بین می‌برد. و دهقانان را آزاد می‌کرد تا بخش عمده آن به کارگران شهری تبدیل شوند. و بخش دیگر در روستا بمانند و در یک کشاورزی مکانیزه نه‌تنها کشور را از حیث مواد غذایی تأمین کنند بلکه با صدور بخش اضافه بازارهایی در خارج از مرزهای خود برای بورژوازی دست و پا کنند، اما در ایران این‌گونه نشد.

بورژوازی کمپرادور به روستا رفت. برای خود مزارع مکانیزه درست کرد. اما بخش عمده زمین در دست خرده‌مالکان ماند. خرده مالکانی که تحت استثمار بورژوازی کمپرادور نه می‌توانستند به بورژوازی کشاورزی بدل شوند و نه در طبقه کارگر تحلیل یابند. و این بزرگ‌ترین نقطه ضعف بورژوازی کمپرادور است.

روی دیگر قضیه آن بود که بورژوازی در شیوه تولید اثر نگذاشت. اما سیستم مبادله گسترش یافت. بحران‌های اقتصادی شهر به روستا منتقل شد و سیستم خرده‌مالکی

به‌حالت رکود و نابودی کشانده شد. یک میلیون دهقان هم که بی‌زمین بودند و در واقع جزء پرولتاریای روستا بودند.

رفرم سطح رفاه روستاییان را نسبت به قبل بالا برد. قید و بندهای فئودالی را از جلو راه آن‌ها برداشت. اما میزان نیاز و توقع آن‌ها هم بالا برد. نیاز و توقعی که بورژوازی وابسته قادر به پاسخ‌گویی به آن‌ها نبود.

ویژگی خرده‌بورژوازی ایران

وضعیت خرده‌بورژوازی در نظام کلاسیک بورژوازی با نظام بورژوا ـ کمپرادور یکی نیست و ویژگی خاص خود را دارد که باید مورد توجه قرار گیرد:

۱. رشد وسیع، به علت پول نفت و عقب‌ماندگی بورژوازی ملی.

۲. در معرض نابودی قرار گرفتن لایه‌هایی از آن به موازات رشد بورژوازی کمپرادور؛ مثل کسبه و پیشه‌وران و قشرهای پایینی دستگاه مذهبی.

۳. در غیاب بورژوازی ملی، وارث سنت‌های سیاسی، تاریخی، بورژوازی ملی است.

۴. برای اعتراض امکاناتی ویژه دارد.

۵ . قشرهای رو به رشد آن با اولین بحران به‌سوی جنبش می‌آیند، کارمندان دولت، ارتشی‌ها، فروشندگان بزرگ، صاحبان مشاغل آزاد، وکلا، پزشکان و مهندسان.

۶. در تضاد بین خلق و امپریالیسم، تا پیروزی جنبش رهایی‌بخش ضدامپریالیستی به‌طور ثابت در طرف خلق قرار دارد.

۷. خطری که وجود دارد این است که جریان‌های پیشرو خرده‌بورژوازی به‌دنبال اقشار پایین خرده‌بورژوازی کشیده شوند.

بورژوازی کمپرادور و دیکتاتوری

در بورژوازی کلاسیک:

الف) نیروهای تولیدی برای دورانی نسبتاً طولانی امکان رشد دارند.

ب) بورژوازی به نیازهای جامعه به کفایت پاسخ می‌دهد.
پ) بورژوازی سازمان‌های خود را به‌وجود می‌آورد. و خرده‌بورژوازی را به‌دنبال خود می‌کشاند.
ت) به‌علت غارت و استثمار دیگر کشورها، استثمار تعدیل شده و سطح زندگی مردم در حد قابل قبولی است.
پس نیازی به سرکوب آشکار و اعمال قهر و دیکتاتوری نیست. اما در بورژوازی کمپرادور:
الف) استثمار داخلی و خارجی با زور و تحقیر وجود دارد.
ب) سطح تولید نسبت به کشورهای متروپل عقب‌مانده‌تر است.
پ) سطح زندگی پایین است.
ت) فساد اداری، نظامی، سیاسی در حد علاج‌ناپذیری وجود دارد.
د) زمینه موافقی برای حکومت نیست و یا اگر هم باشد کم است.
بورژوازی کمپرادور با رفرم خود در روستا باعث رها شدن دهقانان، رشد طبقه کارگر، رشد سریع تحصیل‌کردگان شد. مطالبات و نیازهای مردم را افزایش داد. اما نتوانست موانعی را که سد راه رشد سیاسی و اقتصادی مردم بود از سرراه بردارد. پس به‌تدریج بر غلظت دیکتاتوری خود افزود. انتظار غلطی است که فکر کنیم بالاخره بورژوازی کمپرادور در ایران دمکراسی را برقرار می‌کند. و به‌طور کلی روبنای سیاسی و شکل حاکمیت بورژوازی کمپرادور دیکتاتوری است[۱].

بورژوازی کمپرادور و دیکتاتوری فردی

بورژوازی کمپرادور موافق دیکتاتوری جمعی و اشرافی است. شکلی از حکومت که مردم از کلیه حقوق خود محرومند. اما جناح‌های مختلف بورژوازی و امپریالیستی می‌توانند و امکان آن را دارند که برای منافع فرد تلاش کنند.

---

[۱]. این پاسخی است به خلیل ملکی جامعه سوسیالیست‌ها و حزب توده که منتظر بودند بالاخره رشد اقتصادی، دمکراسی را با خود می‌آورد.

اما دیکتاتوری فردی علی‌رغم آن‌که می‌خواهد منافع کل سیستم را حفظ کند. این آزادی را خدشه‌دار می‌کند. و نمی‌تواند تعادل بین جناح‌ها را حفظ کند. همین امر باعث نارضایتی جناح‌هایی از بورژوازی و امپریالیسم می‌شود. با شروع بحران این تضاد افزایش می‌یابد و بورژوازی از خود می‌پرسد آیا شیوه‌ای دیگر برای حفظ نظام نیست[۱].

چرا مرگ بر شاه

دیکتاتوری شاه، اهرم سیاسی حاکمیت بورژوازی کمپرادور و سلطه امپریالیستی است. سه پایه‌ای که جبهه متحد ضدانقلاب را تشکیل می‌دهند. اما در شرایط معین این سه عامل به یک اندازه در سیستم نقش ندارند.

از آن‌جایی که امپریالیسم در ایران حضور مستقیم ندارد، بلکه با واسطه عمل می‌کند. و از آن‌جایی که تمامی اهرم‌ها و تریبون‌ها در دست شاه است. پس مسأله عمده دیکتاتوری شاه خواهد بود. ماهیت سیاسی مبارزات این دوران را «مبارزه بر علیه دیکتاتوری» تعیین می‌کند. تقلید شعار جبهه دمکراتیک ویتنام جنوبی «مرگ بر امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش» باید تبدیل شود به شعار «مرگ بر شاه و حامیان امپریالیستی‌اش[۲]».

مرحله انقلاب

از آن‌جا که بورژوازی کمپرادور به انحصارات امپریالیستی وابستگی دارد. سرمایه

---

[۱]. نگاه کنیم به دو نامه قوام، قوام در این دو نامه به شاه می‌نویسد به قانون اساسی دست نزند و بترسد از روزی که مردم به‌جای شعار مرگ بر قوام مرگ بر شاه را بدهند. و کل نظام را منهدم کنند شاه نفهمید او را مورد عتاب قرار داد و لقب «حضرت اشرف» را از او گرفت قوام خواهان دیکتاتوری اشرافی بود و شاه را از حکومت فردی برحذر می‌داشت.

[۲]. بیژن در این‌جا بدون آن‌که از مسعود احمدزاده نامی ببرد، با او مرزبندی می‌کند. مسعود نقش امپریالیسم را عمده می‌بیند و برای شاه نقش زیادی قائل نیست. او را درجه دوم می‌بیند. پس شعار مرگ بر امپریالیسم و سگ زنجیری‌اش را می‌دهد اما بیژن شاه و دیکتاتوری‌اش را عمده می‌بیند.

خارجی در استثمار و مناسبات تولیدی و ساخت اقتصادی جامعه ما نقش بازی می‌کند. پس خلق در مقابل خود امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور را می‌بیند.

بدین خاطر نه تنها زحمتکشان و کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی، بلکه بقایای بورژوازی ملی نیز در برابر ستم خارجی قرار دارد. پس تضاد اساسی سیستم، تضاد کار با سرمایه نیست تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. هم از اینجاست که انقلاب خصلت رهایی‌بخش و دمکراتیک ملی دارد که در نهایت می‌تواند انقلاب دمکراتیک توده‌ای بینجامد مرحله انقلاب به‌طور کلی سوسیالیستی نیست[۱].

مبارزه مسلحانه به چه معنا است

معنای عام مبارزه مسلحانه، اعمال قهر بر علیه دشمن است. اما این تعریف خیلی کلی است. اما در شرایط جامعه ما، مبارزه مسلحانه شکلی از مبارزه است که اساساً متکی براعمال قهر بر ضد دشمن خلق است این مبارزه دو مرحله محتوایی دارد. که فرم آن با تغییر محتوا تغییر می‌کند و شامل دو مرحله است:

۱. مرحله مقدماتی

۲. مرحله انقلابی

در مرحله مقدماتی، مقدمات مبارزه مسلحانه آماده می‌شود. اما در مرحله انقلابی، مرحله‌ای است که توده‌ها بسیج شده‌اند و انقلاب آغاز گشته است.

چه عواملی شکل مبارزه را تعیین می‌کند

۱. ساخت اقتصادی ـ اجتماعی جامعه

۲. موقعیت سیاسی جامعه:

---

[۱]. در انقلاب دمکراتیک ملی، کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی شرکت دارند. رهبری در دست بورژوازی و یا خرده‌بورژوازی است. اما در انقلاب دمکراتیک توده‌ای رهبری در دست طبقه کارگر است. و در آن کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بقایای بورژوازی ملی شرکت دارند.

ـ تضاد عمده
ـ شیوه اعمال حاکمیت طبقات
ـ میزان قدرت و سازمان یافتگی رژیم
ـ کمیت و کیفیت جریان‌های مبارز

۳. موقعیت توده‌ها:
ـ از حیث تحرک و تعرض
ـ تسلیم‌طلبی و نومیدی

۴. سنت‌ها و اشکال تاریخی مبارزاتی مردم

۵ . موقعیت سیاسی جهانی ـ منطقه‌ای:
ـ موازنه نیروها (مثبت یا منفی)
ـ اشکالی که دیگر خلق‌های دور یا نزدیک به‌کار می‌گیرند

شرایطی که ضرورت مبارزه مسلحانه از آن بیرون می‌آید

ـ سلب امکانات محدوده دوره قبل
ـ سرکوب خونین مردم
ـ شکل خشن و فردی دیکتاتوری

با سرکوب وحشیانه مردم سؤالات چندی مطرح می‌شود:

۱. آیا با دست خالی می‌توان با قدرت مهیب دیکتاتوری مقابله کرد

۲. آیا در شرایط جدید دست زدن به همان حرکات قبلی امکان‌پذیر است.

۳. آیا کاربرد شیوه‌های محدود سیاسی ـ اقتصادی در برابر این دیکتاتوری ثمری دارد.

۴. آیا مردم می‌توانند به هدف‌های خود از راه مسالمت‌آمیز برسند.

۵ . آیا نیروهای پیشرو با توسل به شیوه‌های غیرنظامی می‌توانند مردم خود را بسیج و رهبری کنند.

رسالت پیشاهنگ چیست؟

قبل از آن‌که به رسالت پیشاهنگ انقلابی برسیم، ببینیم احزاب سنتی در برابر رفرم دولت کودتا چه کردند:

۱. جناح راست جبهه ملی (صالح و همکارانش) سیاست صبر و انتظار را در پیش گرفتند. تا دوباره تضادهای درونی حاکمیت با خود و با امپریالیسم عمده شود و امریکا آنان را برگزیند.

۲. جناح چپ جبهه ملی عملاً نتوانست مشی انقلابی در پیش بگیرد و به حالت کمون رفت. اما از آن جریانی بیرون زد که در تکوین جنبش مبارزه مسلحانه شرکت کرد.

۳. حزب توده ویران‌تر از آن بود که کاری بکند. و تنها هنگامی به فکر احیای شبکه‌های حزبی افتاد که پایان دوران فعالیت‌های علنی بود. پس تشکیلات تهران و جنوب و آذربایجان با همان اسلوب به‌دست ساواک درست شد تا عباس شهریاری به‌نیابت از کمیته مرکزی حزب توده در ایران انقلاب راه بیندازد.

در چنین وضعیتی پیشاهنگ با چند حقیقت غیرقابل انکار روبه‌رو بود:

۱. با مبارزه سیاسی صرف امکان حیات در رشد جریان انقلابی نیست.

۲. اختناق فاشیستی امکان رشد و تکامل به پروسه‌های سیاسی ـ مخفی نمی‌دهد و آن‌ها را به خرده‌کاری و نابودی سوق می‌دهد.

۳. اعمال قهر ضدانقلابی رژیم توده‌ها را به نومیدی و تسلیم کشانده است.

پس مسأله امکان حیات، امکان رشد و تکامل و غلبه بر نومیدی توده‌ها باید به‌گونه‌ای برای پیشاهنگ حل می‌شد. رسالت پیشاهنگ حل این سه معضل بود.

پس پیشاهنگ به این نتیجه رسید که در شکل سیاسی ـ نظامی می‌تواند به رسالت خود عمل کند. در پروسه مبارزه از نظر کمی و کیفی رشد کند. توده‌ها را از نومیدی مطلق برهاند و حرکات توده‌ای را گسترش دهد.

گام بعد مسأله استفاده از همه تاکتیک‌ها و اشکال مبارزه بود روشن بود که در هر

جنبشی نوع معینی از تاکتیک‌ها نقش محوری دارد. اما به معنای نفی استفاده از دیگر تاکتیک‌ها نیست. اهمیت یکسان به همه تاکتیک‌ها به معنای مبارزه فاقد استراتژی است. تاکتیک‌های محوری نقش ستون فقرات را در مبارزه بازی می‌کنند. و امکان بهره‌برداری از دیگر تاکتیک‌ها را در ارتباط با استراتژی به‌وجود می‌آورد.

ویژگی شکل مبارزه مسلحانه

۱. مشی جنبش تلفیقی است از اشکال سیاسی ـ نظامی و اقتصادی
۲. شکل نظامی نقش اساسی و محوری دارد.
۳. تاکتیک‌های مسالمت‌آمیز نقش مهمی در کنار تاکتیک‌های نظامی دارد.
۴. شکل سیاسی ـ اقتصادی مبارزه کمکی یا فرعی نیست. در واقع یکی از دو پایه اصلی مبارزه است.
۵ . جنبش در مرحله تدارکاتی ـ مقدماتی است.
۶. شرایط عینی و ذهنی انقلاب آماده نیست.
۷. برای شروع حرکت آماده بودن شرایط عینی و ذهنی انقلاب لازم نیست وظیفه پیشاهنگ در این مرحله تسریع و تسهیل رشد شرایط انقلابی است.
۸ . مبارزه در این شرایط تنها پیشاهنگ را در برمی‌گیرد.

شاخه سیاسی

مبارزه مسلحانه با دو بال پرواز می‌کند، بال نظامی و بال سیاسی. پیشاهنگ با اعمال قهر انقلابی خود به قدرت مطلق رژیم و ضعف توده پایان می‌دهد[۱]. اما این بدان معنا نیست که توده عملاً به پیشاهنگ ملحق شود.

---

[۱]. بیژن در این‌جا به کتاب پویان و دو مطلق او اشاره می‌کند، قدرت مطلق رژیم و ضعف بی‌پایان توده

توده در چه زمانی دست به سلاح می‌برد

توده در شرایط زیر دست به سلاح می‌برد:

۱. ادامه وضع موجود غیرممکن باشد.

۲. قدرت توسل به سلاح را در خود ببیند. که بستگی دارد به نقش پیشاهنگ.

۳. به این درک برسد که از راه‌های مسالمت‌آمیز به خواسته‌های خود نمی‌رسد.

پس پیشاهنگ باید به اشکال سیاسی ـ اقتصادی مبارزه به مثابه کانال‌هایی که قادر است توده را به حرکت درآورد اهمیت بدهد. برای این‌کار لازم نیست که یک واحد چریکی در درون خود بخشی صنفی برای سازمان‌دهی و رهبری حرکت‌های صنفی مردم ایجاد کند. ضرورت دارد یک شاخه مجزا با وظایف معین به‌وجود آید. جناح سیاسی پای دوم جنبش مسلحانه خواهد بود. جنبش به دو پای حرکت خواهد کرد: نظامی و سیاسی.

سرشت عملیات

خصلت دیگر مبارزه مسلحانه سرشت تبلیغی اعمال قهر انقلابی است. پیشاهنگ با وارد ساختن ضربات نظامی در روحیه توده به‌نفع مبارزه اثر می‌گذارد.

دو دیدگاه

دو دیدگاه دیگر سرشتی دیگر برای عملیات نظامی قائل‌اند:

۱. یک دیدگاه بر این باور است که می‌توان با وارد ساختن ضرباتی به رأس رژیم، آن‌را سرنگون ساخت و جانشین آن شد (دیدگاه کودتایی).

۲. دیدگاه دوم انهدامی است. و می‌گوید؛ می‌توان با انهدام ساختمان اقتصادی دشمن، او را از پای درآورد و به‌جای آن نشست.

نقد دو دیدگاه

۱. دیدگاه نخست که به آنارشیسم و نارودنیسم و آوانتوریسم نزدیک است. به کودتا و توطئه نظر دارد. این دیدگاه به خرده‌بورژوازی، آن‌هم قشرهای رو به زوال آن تعلق دارد.

ترور در حد ضربه‌پذیری رژیم و برانگیختن احساس تنفر و کینه مردم به رژیم قابل پذیرش است اما ترور رژیم را ساقط نمی‌کند.

دیدگاه دوم فرق بین ماهیت عملیات نظامی در دوران تدارک و ماهیت نظامی دردوران نبرد توده‌ای را نمی‌داند. در نبرد توده‌ای که پیشاهنگ دیگر تنها نیست. انقلاب آغاز شده است و انهدام نیروی دشمن (نظامی و اقتصادی) مورد نظر است. اما درمرحله مقدماتی که توده هنوز به میدان نیامده است. سرشت عملیات تبلیغی است این ضربات از یک سو متوجه اعمال حاکمیت رژیم است و از سویی دیگر در خدمت مبارزات اقتصادی و سیاسی توده است.

انتخاب اهداف نظامی

۱. انتخاب اهداف نظامی باید به گونه‌ای باشد که قدرت مطلق رژیم را زیر سؤال ببرد. و به ضعف توده خاتمه دهد.

۲. انتخاب اهداف باید به بیداری توده و به اعتراض کشاندن مردم مؤثر باشد و تضادهای داخلی رژیم را تشدید کند.

۳. توده باید آماده پذیرش کمک پیشاهنگ باشد. اگر آماده نباشد موجب رمیده شدن توده می‌شود.

۴. چریک باید پیشاپیش از طریق تبلیغات سیاسی و شاخه‌های صنفی ـ سیاسی خود با مردم ارتباط برقرار کند و آنان را با اهداف و شیوه‌های خود آشنا سازد.

۵ . پیشاهنگ باید زمانی وارد صحنه شود که توده از ضربات وحشیانه رژیم از درد به‌خود می‌پیچد و کینه قلب او را می‌فشارد.

۶. مراکز کار جمعی و وسایلی که مورد نیاز و استفاده مردم است نباید آسیب ببینند. اهداف باید با اعمال قدرت دیکتاتوری رابطه داشته باشد و توده انهدام آن‌را قبول کند.

۷. در مراحلی که چریک‌ها قدرت‌مند شده‌اند ضربه به مبانی اقتصادی رژیم مجاز است.

۸ . مصادره بانک‌ها نه بدین خاطر که سرمایه آن‌ها وابسته است. بلکه بدین خاطر که مراکز مالی تحت حفاظت رژیم‌اند و پول مصادره شده متوجه فرد خاصی نیست. حفاظت از این مراکز هزینه سنگینی برای رژیم دارد.

۹. حمله به سینماها به‌خاطر فیلم‌های منحط، فروشگاه‌های بزرگ به‌خاطر رقابت با کسبه جزء، مراکز بازرگانی که سرمایه آن‌ها خارجی است با روح مبارزه مسلحانه انطباق ندارد.

شرایط عینی انقلاب و مبارزه مسلحانه

در این مورد دو دیدگاه بود:

۱. دیدگاه اول شرط شروع مبارزه مسلحانه را فراهم بودن شرایط عینی انقلاب نمی‌دانست و می‌گفت پیشاهنگ خود باید در فراهم شدن شرایط عینی انقلاب فعالانه شرکت کند.

بنابراین آغاز عملیات به منزله آغاز انقلاب نیست بلکه این عملیات آغاز مرحله‌ای نوین در جنبش رهایی‌بخش خلق است.

۲. دیدگاه دوم شرایط عینی انقلاب را آماده می‌بیند محتوی مبارزه را دمکراتیک توده‌ای می‌داند. طبقه کارگر نقش اساسی دارد. این مرحله کوتاه و به سرعت گسترش‌یابنده است. شعارها باید بیشتر متوجه امپریالیسم باشد و دیگر اشکال مبارزه نقشی کمکی دارند نه اصلی.

اشکال این درک

این درک نادرست از مبارزه مسلحانه وقتی با واقعیات سخت روبه‌رو می‌شود و می‌بیند توده‌ها مسلح نشده‌اند و از انقلاب هم خبری نیست به‌جای تصحیح خود به دست‌کاری در اصول مارکسیسم مشغول می‌شود و یا مشی را یک‌باره نادرست می‌داند.
اپورتونیسم چپ یک‌باره به اپورتونیسم راست می‌رسد. با همان استدلالی که اپورتونیسم راست از آغاز می‌کرد، استدلالی ساده و یک خطی.

اگر شرایط عینی وجود دارد و انقلاب رخ نداده است پس مشی غلط است. و اگر شرایط عینی وجود ندارد. پس ما حق دست بردن به سلاح را نداشته‌ایم. همان استدلال اپورتونیسم راست. و داستان مرغ و تخم‌مرغ.

آیا شرایط انقلابی وجود دارد یا ندارد. اگر بگوییم وجود دارد پس مشی غلط است و اگر وجود ندارد. پس در نبود شرایط عینی دست زدن به عملیات مسلحانه، ماجراجویی و محکوم به شکست است[۱]. همان درک مکانیکی از رابطه پیشاهنگ شرایط عینی.

دستگیری و محاکمه

گروه نام مشخصی انتخاب نکرده بود. اما در یکی از بازجویی‌ها از «سازمان آزادی‌بخش ملت ایران» صحبت می‌شود.
به‌هرروی در پروسه بحث‌ها و تدوین برنامه به آن درجه از رشد و اعتلا رسیده بود که بتواند وارد فاز عملیاتی شود.

برای ورود به فاز عملیاتی مصادره بانک در نظر گرفته شد. پس لازم بود سلاح‌ها از جاسازی‌ها بیرون کشیده شوند.

سورکی از ناصر آقایان خواست که سلاح‌ها را از جاسازی بیرون بیاورد. آقایان مدتی تعلل کرد. ساواک توسط ناصر آقایان و منابع دیگرش تا حدودی از کم و کیف

---

[۱]. بیژن در اینجا یک پیش‌بینی تاریخی می‌کند. بعد از قیام سال ۱۳۵۷ متحقق می‌شود.

فعالیت‌های جزنی، ظریفی و سورکی مطلع بود. اما چون هنوز از مرحله تدارکاتی خارج نشده بودند صلاح نمی‌دید دست به اقدامی عملی بزند.

درخواست سلاح توسط سورکی، باعث هوشیاری ساواک شد. ساواک فهمید که محافل وارد فاز عملیاتی شده‌اند. پس دستگیری گروه در دستور کار ساواک قرار گرفت پس ساواک تور خود را پهن کرد تا سورکی و جزنی برای گرفتن سلاح از آقایان وارد تور شوند.

و برای آن‌که دستگیری را تصادفی نشان دهد. دستگیری بعد از تحویل سلاح صورت گرفت جزنی و سورکی در ابتدا وانمود کردند که دیدار آن‌ها تصادفی بوده است و جزنی از وجود سلاح در ماشین سورکی اطلاعی ندارد. هر دو به زیر شکنجه برده می‌شوند تا حرف بزنند.

اسناد ساواک به‌خوبی از مقاومت جزنی و سورکی را نشان می‌دهد.

با دستگیری جزنی و سورکی گروه مخفی می‌شود. اما در ضربات بعد که با خیانت عباس شهریاری ممکن می‌شود عده‌ای دیگر دستگیر می‌شوند و این دستگیری‌ها به‌چهارده نفر می‌رسد.

این افراد در زیر شکنجه‌های ساواک مقاومت‌هایی بی‌بدیل می‌کنند و بعد آن‌ها را به‌محکمه نظامی می‌سپارند در تاریخ ۱۳۴۸/۱/۲۰ برای این افراد کیفرخواست زیر صادر می‌شود:

۱. عضویت در دسته و جمعیتی با مرام و رویه اشتراکی
۲. ضدیت با سلطنت مشروطه
۳. جعل گذرنامه و شناسنامه و استفاده از آن‌ها
۴. حمل و نگهداری اسلحه غیرمجاز

متأسفانه ما از چگونگی دفاع آن‌ها در دادگاه مدارکی در دست نداریم. این دفاعیه‌ها در دست کسانی است که اطلاع همگان از آن را به سود خود نمی‌بینند. پس احکام زیر صادر می‌شود:

۱. بیژن جزنی[۱] ـ پانزده سال زندان
۲. حسن ضیاءظریفی ـ ده سال زندان
۳. عباس سورکی ـ ده سال زندان
۴. مشعوف کلانتری ـ ده سال زندان
۵ . حشمت‌الله شهرزادی ـ ده سال زندان
۶. ضرار زاهدیان ـ ده سال زندان
۷. عزیز سرمدی ـ ده سال زندان
۸ . احمد جلیل افشار ـ ده سال زندان
۹. محمدمجید کیان‌زاد ـ هشت سال زندان
۱۰. محمد چوپان‌زاد ـ هشت سال زندان
۱۱. فرح نگهدار ـ پنج سال زندان
۱۲. مجید احسن ـ سه سال زندان
۱۳. قاسم رشیدی ـ سه سال زندان
۱۴. کیومرث ایزدی ـ تبرئه

بیژن جزنی که بود؟

در تهران به‌دنیا آمد، در سال ۱۳۱۶، پدرش حسین جزنی بود. و مادرش عالم‌تاج کلانتری نظری. و هر دو عضو حزب توده بودند. عالم‌تاج عضو کمیته زنان بود. و حسین عضو سازمان نظامی حزب. در جریان فرقه دمکرات آذربایجان، با رهنمود حزب به‌فرقه پیوست تا در آموزش ارتش فرقه کمک کند. و بعد از شکست فرقه درسال ۱۳۲۵، به شوروی رفت. در آن‌جا تحصیل کرد و دردانشگاه تاشکند به استادی تاریخ رسید.

دو عمویش نیز توده‌ای بودند، رحمت‌الله و حشمت‌الله، و هر دو از اعضای کمیته

[۱]. دفاعیه جزنی و حسن ضیاءظریفی به تازگی توسط ناصر مهاجر و همکارانش به چاپ رسیده است.

ایالتی حزب بودند. رحمت‌الله بعد از کودتا دستگیر شد. اما توسط همسرش که با دربار ارتباطی نزدیک داشت آزاد شد و بعدها ثروتی کلان به‌هم زد.

شش دایی او نیز توده‌ای بودند. ناصر، منصور، مسعود کلانتری هر سه از اعضای سازمان جوانان حزب بودند.

در تهران درس خواند و دوران متوسطه‌اش را در دبیرستان ۱۵ بهمن در ناصرخسرو گذراند. به نقاشی علاقه داشت و یک سال هم به هنرستان هنرهای زیبا رفت، اما بعد منصرف شد.

ده ساله بود که عضو سازمان جوانان حزب شد. و بعد از تیراندازی به شاه در بهمن ۱۳۲۷، به‌عنوان رابط بین کادرهای مخفی شده سازمان جوانان برگزیده شد.

در سال ۱۳۳۷ دیپلم گرفت و به دانشگاه رفت تا فلسفه بخواند. و بعد از گرفتن لیسانس به دوره دکترا راه یافت اما هرگز نتوانست آن‌را به آخر برساند.

در سال ۱۳۳۹ از طریق بهمن قریشی با میهن قریشی آشنا شد و با او ازدواج کرد. خانواده قریشی چون خانواده جزنی و کلانتری همگی توده‌ای بودند. میهن عضو سازمان جوانان حزب بود.

چند ماه بعد از کودتا، در آذر ۱۳۳۲، دستگیر شد. خود را حسین محمودی معرفی کرد. و به‌خاطر فعالیت مضره، سه ماه در بازداشت فرمانداری نظامی بود.

شش ماه بعد، در مهر ۱۳۳۳ از طرف بازپرسی ارتش احضار شد و به شش ماه زندان محکوم شد. و در فروردین ۱۳۳۴ از زندان آزاد شد.

در سال ۱۳۳۵ به اتفاق هارون یشایی، فارغ‌التحصیل رشته فلسفه و از هواداران حزب توده، مؤسسه تبلیغاتی پرسپولیس را تأسیس کرد.

در فاصله سال‌های ۳۷ـ۱۳۳۴ بیژن فعالیت سیاسی چندانی نمی‌کند. اما درسال ۱۳۳۷ با اعتصاب رانندگان تاکسی تهران و کارگران خارک، چشم‌انداز مبارزه هویدا می‌شود بیژن به همراه بهمن قریشی، منوچهر کلانتری، محمد چوپان‌زاده، احمد جلیل افشار محفلی سیاسی درست می‌کند. این محفل ارگانی داشت به‌نام «ندای خلق» که خود را جبهه واحد ضداستعماری دانست و خواستار اتحاد کلیه نیروهای مخالف رژیم کودتا بود.

این محفل در اعتصاب ۲۳ خرداد ۱۳۳۸ کارگران کوره‌پزخانه و اعتصاب دانش‌آموزان تهران، ۱۳۳۸/۱۰/۲۰ فعال بود.

در پی دستگیری مشعوف کلانتری در سال ۱۳۳۸ و گرفتن یک قبضه اسلحه دست‌ساز از او محفل منحل شد.

در سال ۱۳۳۹ به سازمان دانشجویان جبهه ملی پیوست. در این زمان بیژن به تمامی از حزب توده بریده بود و یک چپ مستقل بود.

در آبان ۱۳۳۹ جان. اف. کندی به کاخ سفید راه یافت و اصلاحات ارضی و اداری دردستور کار او قرار گرفت. در همین سال شاه وعده انتخابات آزاد را داد و الله‌یار صالح از رهبران جبهه ملی به انتخابات پیوست و جبهه ملی دوم به‌وجود آمد.

انتخابات دوره بیستم به علت تقلب باطل شد و منوچهر اقبال نخست‌وزیر وقت سقوط کرد و جعفر امامی نخست‌وزیر شد.

تظاهرات دانشجویی در بهمن ۱۳۳۹ اوج گرفت و بیژن در پی این تظاهرات به اتهام «توزیع چوب‌های کوچک بین افراد برای مقابله با پلیس» دستگیر شد (۱۳۳۹/۱۱/۲۰). بیژن ابتدا خود را احمد دامغانی و نقاش معرفی کرد. اما بعد شناخته شد. مدتی زندانی بود. و در ۱۳۴۰/۱/۲۷ از زندان آزاد شد.

در ۱۳۴۰/۲/۱۲ دکتر خانعلی در تظاهرات معلمین کشته شد. در همین تظاهرات حسن ضیاءظریفی نیز مجروح شد. دولت شریف امامی سقوط کرد و علی امینی برسر کار آمد. و با انحلال مجلسین اصلاحات ارضی در دستور کار قرار گرفت. جبهه ملی سردرگم بود و توان برخورد نداشت. بیژن در تظاهرات دانشگاه زخمی شد.

۱۳۴۱/۴/۲۰ دکتر امینی استعفا داد و اسدالله علم روی کار آمد که در واقع آغاز روند تحکیم دیکتاتوری شاه است.

بیژن در فاصله سال‌های ۴۳ـ۱۳۴۱ در چارچوب جبهه ملی دوم و سوم فعالیت می‌کند. این فعالیت از چشم دادرسی ارتش[1] و ساواک[2] دور نمی‌ماند. ساواک بر این

---

[1]. گزارش دادرسی ارتش ۱۳۴۲/۱۲/۲۹

[2]. گزارش ساواک سال ۴۳ـ۱۳۴۲

باور است که جزنی پنهانی به نفع حزب توده فعالیت می‌کند. کـه ایـن ارزیـابی غلطـی است. پس در سال ۱۳۴۴ او را دستگیر می‌کنند و نُه ماه در زندان می‌ماند.

بعد از آزادی بیژن به همراه منوچهر کلانتری، دایی‌اش، به شرکت تبلی فیلم مـی‌رود که مؤسسین آن هارون یشایی و اسحق فنزی بود.

حسن ضیاءظریفی که بود[1]؟

در لاهیجان به‌دنیا آمد، در سال ۱۳۲۸ پدرش عیسی و مـادرش رخسـاره منجمـی بـود. شش ساله بود که توسط برادر بزرگش که توده‌ای بود با حزب توده آشنا شد.

در اوایل سال ۱۳۳۱، هنگامی‌که دانـش‌آمـوز سـال اول متوسـطه بـود بـه عضـویت سازمان جوانان حزب درآمد. او مسئول فـروش نشـریات حـزب در مدرسـه و برپـایی متینگ‌هایی به‌نفع حزب بود. کودتای ۲۸ مرداد و فرار سه بـرادرش در روحیـه او اثـری عمیق گذاشت. و در سـال ۱۳۳۵ در جریـان یکـی از اعتصـابات صـنفی بـا عـده‌ای از دوستانش توسط فرمانداری نظامی دستگیر شد.

از لاهیجان به رشت اعزام شد. و چون ۱۷ ساله بود به دارالتأدیب فرستاده شـد. کـه زندان بچه‌ها بود.

حسن از این پس فعالیت خودش را بـه‌شـکل مخفـی ادامـه داد. در سـال ۱۳۳۸ بـا رتبه‌ای بالا در کنکور قبول شد و به دانشگاه تهران، دانشکده حقوق راه یافت.

ورود او به دانشگاه همزمان است با فعال شدن دوباره جبهه ملی و باز شدن فضـای سیاسی جامعه. به‌همین خاطر در تشکیل سازمان دانشـجویان وابسـته بـه جبهـه ملـی و انتشار روزنامه «*پیام دانشجو*» ارگان این سازمان نقشی ایفاء می‌کند.

در این زمان حسن یکی از فعالین دانشجویی است. پس در ۱۳۳۹/۱۱/۹ بـه سـاواک احضار می‌شود و به‌خاطر تحریک دانشجویان به اعتصاب به او تذکر می‌دهند.

در جریان اعتصاب دانشگاه زخمی و بستری می‌شـود. بـه همـین خـاطر دسـتگیر و مدتی بعد آزاد می‌شود در اردیبهشت ۱۳۴۰ در تجمع معلمان در مقابل مجلـس شـرکت

[1]. زندگی‌نامه حسن ضیاءظریفی، نوشته ابوالحسن ضیاءظریفی

می‌کند. در این تجمع ابوالحسن خانعلی کشته و حسن مجروح و در بیمارستان بازرگان بستری می‌شود.

در بهمن ۱۳۴۰ در اعتراض به تعطیلی مجلس اعتصاب دانشگاه را هدایت می‌کند. پلیس به دانشگاه حمله می‌کند و حسن دستگیر و زندانی می‌شود.

در مهر ۱۳۴۱ به‌عنوان مسئول کمیته دانشکده حقوق دانشگاه تهران انتخاب می‌شود. اما دکتر شاهپور بختیار مسئول دانشجویان جبهه ملی، این انتخاب را برنمی‌تابد و از شرکت حسن در نخستین کنگره جبهه ملی جلوگیری می‌کند. حسن جهت حفظ وحدت استعفا می‌دهد ولی مجدداً به نمایندگی از سوی دانشجویان انتخاب می‌شود.

در ۱۳۴۲/۳/۱۶ به خاطر شرکت در تظاهرات پانزده خرداد دستگیر و زندانی می‌شود. در همین سال (شهریور ۱۳۴۲) حسن دانشکده حقوق را در رشته علوم سیاسی به پایان می‌رساند. و به سربازی می‌رود. اما به‌خاطر سوابق‌اش او به‌جای افسر شدن، سرباز صفر اعلام می‌کنند. بعد از اتمام سربازی در سازمان صنعتی بهشهر وابسته به‌روغن نباتی شاه‌پسند شروع به کار می‌کند. در همین زمان او تحت نظر ساواک است[۱].

در سال ۱۳۴۵ از طریق منوچهر کلانتری با بیژن و محفل او مرتبط می‌شود.

بعد از دستگیری

حسن در دادگاه به ده سال محکوم شد و به زندان رشت رفت. در زندان غفور از طریق خواهرش با حسن ارتباط گرفت و او را در جریان احیای گروه و آمدن فرمانده فراهانی قرار داد. و حتی پیشنهاد داد که گروه آماده است برای آزادی او از زندان اقدام کند. که ظریفی این طرح را عملی ندانست و نپذیرفت.

با دستگیری غفور این رابطه به گونه‌ای که برای ما معلوم نیست لو رفت و حسن درارتباط با گروه سیاهکل به زیر شکنجه کشیده شد. و در دادگاه بعد به مرگ محکوم شد.

---

[۱]. گزارش ۱۳۴۴/۹/۲۱، چپ به روایت اسناد ساواک

برادر حسن دکتر ظریفی که پزشک آزمایشگاه در بیمارستان لیلا پهلوی بود از طریق منشی سپهبد نصیری که دوست خانم‌اش بود اقدام کرد اما نصیری درملاقات به‌او گفت، حسن را مرده تصور کنید. پس دکتر ظریفی از طریق رئیس بیمارستان لیلا پهلوی که دوست دکتر ایادی، پزشک مخصوص شاه بود اقدام کرد. و اعدام حسن به ابد تبدیل شد.

گروه رزم‌آوران حزب توده

این محفل به رهبری، عباس سورکی شکل گرفت و دیگر اعضای آن عبارت بودند از:
۱. ناصر آقایان، ۲. حسین مدرسی، ۳. حسین نعمتی، ۴. مهدی شهیدی، ۵. محمد هاشمی، ۶. باقر مددی، ۷. ایرج مددی

باقرو ایرج هر دو از زیرجمع‌های ناصر آقایان بودند که هر کدام چند زیرجمع داشتند. این محفل ریشه در بدنه سازمان جوانان حزب توده داشت. که نسبت به راه و روش حزب توده انتقاداتی اساسی داشتند. در جناح چپ جبهه ملی فعال بود. اما فاقد استراتژی و تاکتیک مشخصی بود. و بیشتر در حال بحث، بررسی و تدوین اصول فعالیت و حرکت به سمت فرا روییدن به یک سازمان پیشاهنگ بود.

اسناد ساواک

در پرونده اطلاعاتی گروه رزم‌آوران شش گزارش وجود دارد. از ۱۳۴۳/۱۰/۲۶ تا ۱۳۴۵/۲/۲۷، که طبق این گزارشات در گروه مسائل زیر مورد بحث بوده است:

۱. جنگ چریکی در کوبا
۲. تمرین با کوکتل مولوتف برای حمله به پلیس
۳. خرید اسلحه
۴. انتقاد از رهبران شوروی به‌خاطر استقبال از شاه در مسکو
۵ . بررسی تماس با چین برای گرفتن کمک

نفوذ ساواک در گروه

دهه ۴۰ اوج قدرت ساواک بود. در این سال‌ها ساواک اپوزیسیون را در همه عرصه‌ها سرکوب کرده بود. و حالا فرصت کافی داشت تا نیروهای خود را برای اقدامات پیش‌گیرانه که همان نفوذ در جریانات و منفعل کردن نیروها بود به‌کار گیرد.

قدرت ساواک در این سال‌ها به حدی بود که توانسته بود خود را به خانه دبیر اول حزب توده در آلمان شرقی برساند و توسط پسران دکتر یزدی از مدارک، اسناد و نامه‌های حزبی کپی‌برداری کند و از چتر پلیسی آلمان شرقی بگذرد و در آلمان غربی پایگاه ردوبدل کردن اسناد بسازد. و اگر اشتباه برادران یزدی نبود، حزب به خواب رفته توده شعبه دوم ساواک در آلمان شرقی می‌شد.

در داخل کشور نیز ساواک موفق شده بود با به‌کارگیری عباس شهریاری که خود زمانی فعال توده‌ای بود، سازمان‌های حزبی را احیا کند و توده‌ای‌های نگون‌بخت را به‌کار گیرد.

گروه رزم‌آوران نیز از نفوذ ساواک در امان نمانده بود. ناصر آقایان از اعضای فعال این محفل به خدمت ساواک درآمده بود. گفته می‌شد که آقایان پنهانی توسط ساواک دستگیر می‌شود و در مدت بازداشت به خدمت ساواک درمی‌آید. پس از آزادی به‌محفل بازمی‌گردد و این‌بار به‌عنوان خبرچین ساواک شروع به فعالیت می‌کند.

عباس سورکی که بود؟

نام پدرش بمانعلی بود. دهقانی که از پارس به شاهرود کوچ کرده بود. و در سال ۱۳۰۷ در شاهرود به‌دنیا آمد.

تحصیلات ابتدایی‌اش را در دبستان هدایت شاهرود گذراند و در همین هنگام با بیماری پدرش روبه‌رو شد. وضعیت بداقتصادی ورود او را به دبیرستان مشکل کرد. اما

با کار و تلاش بسیار وارد دبیرستان شد. در دبیرستان به ادبیات و تاریخ علاقه‌مند شد. و این خود کانالی بود که او را به سرنوشت مردمش علاقه‌مند کرد.

با گرفتن دیپلم به تهران آمد تا در کنکور بانک ملی شرکت کند شرکت کرد و پذیرفته شد. و در آن‌جا به‌زودی مورد توجه مسئولین بانک قرار گرفت. پشتکار او دراین زمان سرمایه او بود.

به سربازی رفت، و در سواره نظام گنبدکاووس دو سال خدمت کرد. خدمت سربازی او را با محیط اطرافش بیشتر آشنا کرد. و از فساد و نابسامانی جامعه پی به‌عقب‌افتادگی کشور برد.

بعد از اتمام سربازی به بانک برگشت در کنار کار در بانک مشغول تحصیل شد. ابتدا دیپلم ادبی را گرفت و بعد به دانشگاه رفت تا در رشته فلسفه و علوم تربیتی درس بخواند در این دوران توسط حسین توفیقی با حزب پان‌ایرانیست آشنا شد. اما تنگ‌نظری‌های این حزب باعث شد، او از این حزب جدا شود و به جبهه ملی بپیوندد. گویا مدتی بعد جذب حزب توده شد. ساواک سال ۱۳۳۰ را سال عضویت او درحزب توده ذکر می‌کند[۱].

بین سال‌های ۳۸ـ۱۳۳۷ گروه رزم‌آوران را تشکیل می‌دهد. که بیشتر محفلی بود مطالعاتی و در ضمن در حرکت‌های دانشجویی نیز فعال بود. و تحت نام «کمیته دانشگاه» حرکت می‌کرد.

این فعالیت‌ها از چشم ساواک دور نبود. گزارش کار گروه توسط نفوذی‌ها به‌ساواک می‌رسید. تا این‌که ساواک تصمیم می‌گیرد سورکی را دستگیر کند.

سال ۱۳۳۹ سال دستگیری او است. عباس تا اواسط سال ۱۳۴۱ در زندان می‌ماند.

اسناد ساواک فعال شدن بعدی گروه رزم‌آوران را بهمن ۱۳۴۳ نشان می‌دهد. آنچه که مسلم است سورکی بعد از آزادی از زندان به شیوه‌ای دیگر برای مبارزه می‌اندیشد. به‌همین خاطر در دستور کار گروه «امکان مبارزه مسلحانه در ایران» را قرار می‌دهد. و مدتی گروه در این زمینه مطالعه و بحث می‌کند.

---

[۱]. سازمان چریک‌ها به روایت اسناد مدارک، نشر اسناد ملی

دو سند ساواک یکی در تاریخ بهمن ۱۳۴۴ و دیگری در اردیبهشت ۱۳۴۵ تلاش گروه برای خرید سلاح و گرفتن سلاح از چین را نشان می‌دهد و این بدان معناست که گروه به ضرورت مبارزه مسلحانه رسیده است و دارد وارد فاز مقدماتی مبارزه می‌شود.

در همین زمان است که سورکی توسط حسن ضیاءظریفی ابتدا با منوچهر کلانتری و سپس بیژن جزنی آشنا می‌شود.

چند نکته در مورد گروه رزم‌آوران حزب توده

۱. این محفل به آن درجه از رشد رسیده بود که بتواند به‌عنوان یک سازمان سیاسی ـ نظامی وارد فاز عملیاتی شود.

۲. دو مسأله در دستور کار این محفل بود:

الف) گسترش تشکیلات

ب) ایجاد حمایت‌های خارجی

گسترش تشکیلات با تماسی که با حوزه لوشان، (احمد مستولی) گرفته شده بود آغاز شده بود و می‌توانست به شهرهای دیگر گسترش یابد.

در مورد به‌دست آوردن حمایت‌های خارجی، با یافتن یک رابط در انگلستان شروع شده بود گروه با چین هم تماس گرفته بود که خیلی موفقیت‌آمیز نبود. و این بدین خاطر بود که گروه، گرایشی چینی داشت. و به نظریات مائو نزدیک بودند. برخلاف محفل جزنی و ظریفی که مرزبندی‌هایی با مائو داشتند.

یک نقطه ضعف

در این دوران که دوران اوج قدرت ساواک بود. ساواک وارد فاز پیش‌گیرانه شده بود. نفوذ در محافل، کنترل و هدایت آن‌ها و در صورت لزوم دستگیری و فروپاشی.

انتقادی که به محفل سورکی و دیگر محافل وارد است این بود که تمهیدی برای مقابله با نفوذ ساواک نیندیشیده بودند. شاید این بی‌مبالاتی قابل توجیه باشد.

نخست آن‌که این محافل در مرحله جنینی بودند. و توان و فرصت لازم را برای اندیشیدن به موضوعات استراتژیک نداشتند. و دوم آن‌که درکشان از قدرت ساواک درکی غلط بود. این محافل درکی واقعی از قدرت ساواک نداشتند. اسناد ساواک به‌خوبی نشان می‌دهد که در لایه‌های نزدیک به جزنی و ظریفی ساواک عامل نفوذی داشت. نفر دوم محفل سورکی، ناصر آقایان نیز عامل ساواک بود[۱].

دستگیری‌های دهه ۵۰ از مجاهدین خلق گرفته تا گروه گلسرخی از نفوذ و امکانات وحشتناک ساواک خبر می‌دهد.

دوران گریز

جزنی و سورکی در ساعت ۵:۴۵ دقیقه ۱۳۴۶/۱۰/۱۹ هنگام گرفتن سلاح از ناصر آقایان دستگیر می‌شوند.

با دستگیری این دو دوران گریز آغاز می‌شود، ابتدا گروه مخفی می‌شود.

در تاریخ ۲۲ دی، مشعوف کلانتری، عزیر سرمدی، علی‌اکبر صفایی‌فراهانی، محمدمجید کیان‌زاد، محمدرضا آشتیانی، محمد چوپان‌زاده و احمید اشرف از تهران خارج می‌شوند تا از تیررس ضربات ساواک موقتاً در امان بمانند تا بیندیشند با شرایط جدید چه باید کرد. فراهانی پیشنهاد رفتن به جنگل را دارد، اما گروه نمی‌پذیرد، به دو دلیل:

۱. فصل زمستان بود و زمستان زمان مناسبی برای رفتن به جنگل نبود.

۲. بدون تیم شهر، جنگل از حمایت مادی و معنوی محروم بود.

پس بازگشت به شهر و اختفا تصویب شد. عزیر سرمدی به تهران بازگشت تا خانه‌ای تهیه کند. اما در تاریخ ۲۶ دی ماه هنگامی‌که همسرش را برای زایمان به بیمارستان می‌برد دستگیر شد. دو بهمن ضرار زاهدیان دستگیر شد. با این‌که ارتباطاش را قبلاً با گروه قطع کرده بود.

---

[۱]. چپ به روایت اسناد ساواک

حسن ضیاءظریفی در تهران مخفی شده بود و با دکتر ایرج واحدی‌پور، از دوستانش که عضو تشکیلات تهران بود تماس گرفت تا حزب در دو زمینه به آن‌ها کمک کند:

۱. مخفی کردن اعضا

۲. خواندن اعلامیه گروه از رادیو پیک

واحدی‌پور در تاریخ ۱۶ بهمن او را به یکی از مسئولین حزبی به‌نام مهندس وصل کرد. که نام مستعار عباس شهریاری رئیس کل تشکیلات تهران بود.

در ملاقات بعد با شهریاری، ۲۴ بهمن، ظریفی از شهریاری می‌خواهد، بعد از عملیات گروه، اعلامیه گروه از رادیو پیک خوانده شود، شهریاری قول مساعد می‌دهد. گروه به ضیاءظریفی اخطار می‌کند در خانه‌های سازمان مخفی شود. وگرنه ارتباط او با گروه قطع می‌شود. ظریفی نمی‌پذیرد. چرا که او در خانه دوستش واحدی‌پور مخفی شده است. ظریفی قراری از گروه می‌خواهد. مشعوف کلانتری سرقرار نمی‌رود. اما جلیل افشار دواطلبانه می‌رود و در ۲۵ بهمن ظریفی و افشار دستگیر می‌شود.

ظریفی قرار خود را قبلاً به شهریاری گفته بود.

عباس شهریاری که بود؟

نام پدرش اسماعیل بود، و در سال ۱۳۰۷ در یکی از روستاهای کازرون به‌دنیا آمد. درسال ۱۳۲۲ به آبادان رفت و کارگر پالایشگاه شد. و در اعتصاب سال ۱۳۲۵ پالایشگاه فعال بود. در اعتصاب سال ۱۳۳۰ پالایشگاه به‌همراه ۶۹ نفر دیگر اخراج شد. و به‌دنبال تحصن در ۱۳۳۰/۷/۸ در جلو مجلس به کارخانه چیت‌سازی رفت.

پس از کودتا دستگیر و مدتی زندانی شد. و پس از آزادی به همراه چند توده‌ای دیگر به‌کارخانه قند فسا رفت، در آن‌جا هم دستگیر و شش ماه بعد آزاد شد.

در سال ۱۳۳۴ به کویت رفت و شبکه حزبی را در میان کارگران مهاجر تشکیل داد و در سال ۱۳۳۷ از سوی حزب به کنفرانس جوانان آسیا و افریقا به مصر رفت. در سال ۱۳۴۲ برای سازمان‌دهی تشکیلات حزبی به ایران آمد.

در شهریور ۱۳۴۲ ساواک از طریق عبدالرسول سحرخیز یک توده‌ای قدیمی مطلع

شد، شهریاری برای سازمان‌دهی به ایران آمده است. پس تور ساواک برای دستگیری او پهن شد.

زمان دستگیری و چگونگی لو رفتن آن بر ما معلوم نیست و نمی‌دانیم چگونه و چرا به خدمت ساواک درآمد. اما طبق پرونده او در ساواک با رمز ۶۰۴۶ از تاریخ ۱۳۴۲/۱۰/۱ لغایت ۱۳۵۳/۳/۱۴ عامل نفوذی ساواک در حزب توده بوده است و حقوق او ماهیانه بین ۲۸۰۰ـ۳۳۰ تومان بوده است و نام مستعار او شاهین و سهیل طاهری بوده است.

در اواسط دهه ۴۰، رادمنش دبیرکل حزب بود. رادمنش برای کار در ایران، پرویز حکمت‌جو از افسران سازمان نظامی را که به خارج گریخته بود برای کار به ایران فرستاد.

بعد از مدتی حکمت‌جو تقاضای پرسنل فنی کرد. رادمنش عباسعلی شهریاری را معرفی کرد:

پانزده خرداد ۱۳۴۲ که حرکت اعتراضی روحانیت سرکوب شد. گرایش به حرکت مسلحانه در تشکیلات تهران حزب توده مطرح شد. رهبری حزب علی خاوری را برای بررسی مسأله فرستاد.

علی خاوری بعد از تهیه گزارش باید به آلمان شرقی برمی‌گشت و گزارش خود را به‌رهبری حزب می‌داد.

خاوری هنگام بازگشت به همراه حکمت‌جو و پنج نفر دیگر دستگیر شد. یکی از همراهان خاوری فردی بود به‌نام معتمدیان که مورد سوءظن قرار گرفت که با پلیس همکاری دارد. در حالی‌که کار شهریاری بود.

بعد از دستگیری حکمت‌جو و خاوری، حزب سرگرد رزمی و مهندس معصوم‌زاده را برای سرپرستی کار به ایران فرستاد. که هر دو مفقودالاثر شدند و معلوم نشد چگونه دستگیر و چگونه کشته شدند. هرچه بود کار شهریاری بود. پس شهریاری رهبر بلامنازع حزب در داخل کشور شد.

دوره دوم

تجدید سازمان

نقش حسن‌پور، در دوران دوم زندگی گروه پیشتاز در فاصله سال‌های ۴۹ـ۱۳۴۶، از دستگیری بیژن تا رستاخیر سیاهکل نقشی بی‌بدیل در تجدید سازمان گروه ایفا کرد.

غفور ابتدا ابوالقاسم طاهرپرور و رحمت پیرونذیری را جذب و به صفایی فراهانی وصل می‌کند.

نوشیران‌پور توسط مهدی سامع عضوگیری می‌شود، او نیز به فراهانی وصل می‌شود. مهدی سامع، رضا عابدین‌پور و علی بوستانی نیز توسط غفور به صفاری آشتیانی وصل می‌شوند.

در خیابان مولوی، گروه خانه‌ای تهیه می‌کند و مهدی سامع، حسن صالح‌پور، محمود نوابخش و رشیدی به آن‌جا منتقل می‌شوند.

گروه در بحث‌های طولانی خود به این نتیجه می‌رسند که باید عملیات چریکی هم‌زمان در کوه و شهر آغاز شود. پس عضوگیری بدین منظور در دستور کار قرار می‌گیرد.

هوشنگ دلخواه که فراهانی با او در هنرستان و در جریان «گروه کوه کاوه» آشنا شده بود و جلیل انفرادی و اسکندر صادقی‌نژاد که هر دو عضو سندیکای کارگران فلزکار و هر دو کوهنورد بودند با آن‌ها آشنا بود عضوگیری می‌شوند.

نخستین عملیات

برای تأمین هزینه‌های مالی گروه ماشین حمل پول‌های گوشت به پیشنهاد و طراحی صفاری آشتیانی مصادره می‌شود.

خروج از کشور

ساواک در پی‌گیری‌هایش به مشعوف کلانتری می‌رسد با رفتن ساواک به خانه مشعوف برای دستگیری او طرح خروج از کشور به دو دلیل در دستور کار گروه قرار می‌گیرد:

۱. دور شدن از دسترسی ساواک
۲. یافتن آمادگی رزمی
صفایی فراهانی و کیان‌زاد مسئول تهیه شناسنامه و پاسپورت‌های جعلی شدند.

عباس شهریاری و خیانتی دیگر

برای خروج از کشور گروه با دکتر ایرج واحدی‌پور از تشکیلات تهران تماس گرفت. او آن‌ها را به مهندسی که همان عباس شهریاری است، وصل کرد. شهریای قول مساعد می‌دهد. پس برای این‌که ایز گم کند. و ظن خیانت به او نرود فراهانی و آشتیانی را رد می‌کند. اما با یک برنامه ساختگی در آبادان کلانتری، چوپان‌زاده و کیان‌زاد دستگیر می‌شوند[۱]، ظاهر جریان بدین شکل بود که کلانتری و همراهان خود را به آبادان می‌رسانند. در خانه یک قاچاقچی منتظر آمدن بلم می‌نشینند. مأمورین پاسگاه برای یافتن سیگار قاچاق از راه می‌رسند. پاسپورت آن‌ها را نزد قاچاقچی پیدا می‌کند. آن‌ها را چشم‌بند می‌زنند و با خود می‌برند. در بین راه جیپ ژاندارمری در گل گیر می‌کند. لندرور ساواک از راه می‌رسد و سه نفر یک‌راست راهی تهران می‌شوند.

با این برنامه دستگیری تصادفی نشان داده می‌شود. و شهریاری تبرئه می‌شود. و حتی وقتی بیژن از طریق همسرش میهن قریشی به تشکیلات تهران خبر می‌دهد که ساواک باعث دستگیری ظریفی، رحمت نذیری و مشعوف و همراهان شده است. شهریاری از خود دفاع می‌کند و دیگران را هم قانع می‌کند. که این دستگیری‌ها ربطی به‌او ندارد.

با دستگیری مشعوف و چوپان‌زاده و کیان‌زاد، ساواک برای باز گرداندن فراهانی و آشتیانی اقدام می‌کند.

نخست طی نامه‌ای به تاریخ ۱۳۴۷/۴/۲۰[۲] از شهربانی می‌خواهد از طریق انترپول و پلیس بین‌الملل، فراهانی و آشتیانی را برگرداند. بعد در مذاکره با سفیر عراق در ایران

---

[۱]. کاوس صاحب با نام مستعار بهمن وکیل دادگستری و عامل ساواک بود و در دستگیری کلانتری ـ چوپان‌زاده و کیان‌زاد نقش داشت.
[۲]. چپ به روایت اسناد ساواک

حاضر می‌شود با تحویل دادن دو کمونیست عراقی که از زندان عراق گریخته بود فراهانی و آشتیانی را معاوضه می‌کنند[۱].

زندان بغداد

فراهانی و آشتیانی بعد از رسیدن به بصره راهی بغداد می‌شوند تا گروه مشعوف را درآن‌جا ملاقات کنند. ولی از گروه سه نفره خبری نشد. آن‌ها از دستگیری مشعوف و همراهان اطلاعی نداشتند. پس موقتا در مسافرخانه‌ای ساکن می‌شوند. تا شاید همراهان از راه برسند کمی بعد توسط پلیس امنیتی عراق دستگیر می‌شوند. چرا که تاریخ گذرنامه آن‌ها تمام شده بود و آنان باید توضیحی قانع‌کننده به پلیس عراق می‌دادند. پلیس تصمیم می‌گیرد آن‌ها را به ایران تحویل دهد. فراهانی و آشتیانی می‌گویند آن‌ها برای پیوستن به سازمان‌الفتح به عراق آمده‌اند. و بهتر است آن‌ها را به سوریه تحویل دهند اما پلیس نمی‌پذیرد.

در اوج بدشانسی‌ها، شانس به کمک آن‌ها می‌آید. در عراق کودتا می‌شود (۱۳۴۷/۴/۲۶) و آن دو پس از یک ماه اسارت به سوریه تحویل داده می‌شوند. و از سوریه به اردن و از اردن خود را به کمپ‌های الفتح می‌رسانند. و پس از آموزش نظامی فراهانی با نام ابوعباس فرمانده یکی از واحدها و آشتیانی مسئول لجستیک آن کمپ می‌شود.

احیای گروه

از تیر ماه ۱۳۴۷ که غفور حسن‌پور ارتباطش با حمید اشرف قطع شده بود و درصدد احیای گروه برآمد. بعد از مدتی توانست چهار تیم را سازمان‌دهی کند:

۱. تیم کوه، محمدهادی فاضلی، سیف دلیل صفایی و هوشنگ دلخواه عضو تیم کوه بودند.

---

[۱]. چپ به روایت اسناد ساواک

۲. تیم شهر،

۳. تیم اسلحه، غفور و اسکندر رحیمی و رحمت پیروزنذیری عضو تیم اسلحه بودند.

۴. تیم علمی، مهدی سامع، ابراهیم نوشیروان‌پور و دانش بهزادی عضو تیم علمی بودند.

شعاع‌الله مشیدی که از دوستان دانشگاهی حسن‌پور بود توسط غفور عضوگیری شد و با نام مستعار رضایی به محمدهادی فاضلی وصل شد. فاضلی و سیف دلیل صفایی هر دو در سال ۱۳۴۷ توسط غفور عضوگیری شده بودند.

در تیم علمی، فاضلی، سیف دلیل صفایی و مهدی سامع قرار بود تی.ان.تی درست کنند. غفور هوشنگ دلخواه را با نام مستعار رضا به سیف وصل کرد تا با هم پوسته نارنجک بسازند. دلخواه بعد از مدتی از گروه جدا شد.

غفور از طریق مرتضی (اسکندر) رحیم مسیحی که در رضاییه بود ده قبضه اسلحه کمری و دو قبضه اسلحه بلند تهیه کرد. غفور هم‌چنین از طریق هوشنگ نیری که درسال ۱۳۴۸ در لرستان سپاهی دانش بود نیز مقداری اسلحه خرید. دو قبضه اسلحه قلمی ضعیف و یک کلت و یک پنج تیر که از این طریق تهیه شد، تحویل حمید اشرف شد. غفور به شکل تصادفی در بهمن ۱۳۴۷ حمید اشرف را یافت و با آمدن او دو تیم کامل شد. پس وظایف دو تیم به شرح زیر تعیین شد:

۱. تیم کوه: شناسایی مناطق البرز مرکزی و کوه‌های دو هزار و سه هزار

۲. تیم شهر: تهیه وسایل برای کار مخفی و شناسایی شهر و نقاط ضربه‌پذیر آن مثل ساختن مواد منفجره و شناسایی شبکه‌های توزیع برق.

در سال ۱۳۴۸، اسماعیل معینی عراقی برای ساخت فرستنده و گیرنده و در اوایل تیر ۱۳۴۹، احمد خرم‌آبادی برای ساخت تی.ان.تی به تیم علمی دعوت شدند.

تیم علمی موفق شد گیرنده‌ای با بُرد ۳۰۰ متر بسازد و در ساخت تی.ان.تی نیز موفق بود در اوایل سال ۱۳۴۹، هادی بنده خدالنگرودی، توسط غفور عضوگیری شد و به اسکندر صادقی‌نژاد وصل شد.

ورود به فاز عملیاتی

در زمستان سال ۱۳۴۸ صفایی فراهانی توسط یک عراقی اهل بصره که عضو جبهه آزادی خلق بود به خرمشهر آمد. شب را در کنار ریل‌های راه‌آهن خوابید و صبح خود را با قطار به تهران رساند. با هوشنگ دلخواه تماس گرفت و دلخواه او را به غفور حسن‌پور وصل کرد.

در ملاقاتی که مهدی سامع با فراهانی داشت. سامع او را به ملاقات حمید اشرف و اسکندر صادقی‌نژاد برد.

فراهانی به ایران آمده بود تا رفقای سابق را جمع کند و یک جنبش روستایی راه بیندازد. فراهانی با کمال تعجب دید همه چیز آماده است.

فراهانی دو ملاقات دیگر با غفور و حمید اشرف داشت. پس به اردن بازگشت تا با خود سلاح بیاورد.

فراهانی به اتفاق اسکندر صادقی‌نژاد به اهواز رفت، به خانه ابوالقاسم طاهرپرور و از آن‌جا به‌خرمشهر رفتند. صفایی به تنهایی از طریق بیابان خود را به اروند رساند. جایی‌که محل قرارش با دوست عراقی‌اش بود. پس قرار انجام شد و فراهانی به عراق و از آن‌جا به اردن رفت.

فراهانی با تعداد زیادی سلاح به همراه صفاری آشتیانی به سوی ایران حرکت کرد. در عراق اسلحه‌های جاسازی شده توسط پلیس عراق کشف شد. که با وساطت سازمان الفتح سلاح‌ها پس داده شد. فراهانی و آشتیانی به ایران آمدند و سلاح‌ها را در بیابان‌های خرمشهر خاک کردند.

در تهران فراهانی (با نام مستعار ناصر) با فاضلی (با نام مستعار وفا) تماس گرفت. سلاح‌های خاک شده در خرمشر توسط معینی عراقی، صفاری آشتیانی (نام مستعار اکبر) و صادقی‌نژاد به تهران آورده شد. پنج سلاح کمری، دو مسلسل دستی، دوازده نارنجک و مقداری فشنگ.

مصادره بانک ملی ـ وزرا

برای زندگی در کوه، خوراک، دارو، کوله‌پشتی و ده‌ها نوع وسیله لازم بود. پس تهیه پول در دستور کار گروه قرار گرفت. بانک ملی وزرا شناسایی و توسط فراهانی، آشتیانی، اشرف، صادقی‌نژاد و معینی عراقی مصادره شد.

با ۱,۶۹۰,۰۰۰ تومان پول بانک شناسایی کوه وارد مرحله عملی شد.

فراهانی که بود؟

علی‌اکبر صفایی‌فراهانی در سال ۱۳۲۰ در تهران به‌دنیا آمد. و در ۱۶ سالگی با کارگری به‌نام علی در چاپخانه تابان آشنا شد. علی او را با «وضعیت جامعه و نحوه تغییر آن و مساوات و برابری» آشنا کرد همو بود که کتاب «*تاریخ مختصر حزب بلشویک*» را به او داد و چون او را مستعد دید با جعفر طاهری او را آشنا کرد.

طاهری از کارگران قدیمی بود که قبل از شهریور ۱۳۲۰، فعالیت کمونیستی داشت. بعد از تشکیل حزب توده به تشکیلات کارگری حزب پیوست اما با رضا روستا دبیر شورای متحده مرکزی اختلاف پیدا کرد و از حزب جدا شد. بعدها نشریه‌ای به‌نام «*تضاد*» را منتشر کرد و از حزب خالص کارگری بدون حضور روشنفکران دفاع کرد. گروهی درست کرد که از اصول عضویت آن، اشتغال به کار یدی و نداشتن مالکیت غیرمنقول و منقول کمتر از ۲،۰۰۰ تومان بود.

خود دست‌فروش بود و لباس دست دوم می‌فروخت، در سال ۱۳۴۰ چند درجه‌دار را به عضو گروه خود درآورد. همین امر باعث حساسیت پلیس شد. و همه آن‌ها دستگیر شدند. اما در زمان بازداشت زبونی و درماندگی وحشتناکی از خود نشان دادند و بدون محاکمه آزاد شدند[۱].

فراهانی در هنرستان صنعتی تهران با مشعوف کلانتری آشنا شد. که از فعالین هنرستان بود. طاهری که مخالف هرگونه فعالیت علنی بود با فراهانی قطع رابطه کرد.

---

[۱]. بیژن جزنی، طرح جامعه‌شناسی و استراتژی انقلابی ایران، صص ۷۸ـ۷۷

کلانتری به جرم توزیع اعلامیه مدتی بازداشت شد و بعد از آزادی با فراهانی «کمیته دانش‌آموزی» را درست کرد. که به‌وسیله مسعود حجازی با جبهه ملی مرتبط می‌شد. و در تعطیلی مدارس و شرکت دانش‌آموزان در میتینگ‌های جبهه ملی فعال بود.

فراهانی در سال ۱۳۴۰ در مراسم بزرگداشت شهدای سی تیر در ابن‌بابویه بازداشت شد و مدتی در زندان بود. بعد از آزادی دیپلم گرفت. و در آزمون معلمی قبول شد. و به هنرستان پسران ساری رفت. و تماسش با کلانتری قطع شد، در سال ۱۳۴۲ به هنرستان عالی نارمک آمد و بار دیگر با کلانتری ارتباط برقرار کرد. و از طریق او به منوچهر کلانتری وصل شد. که از اعضای گروه جزنی بود. منوچهر کلانتری او را به شهرزاد وصل کرد.

آشتیانی که بود؟

محمدرضا صفاری آشتیانی در سال ۱۳۱۳ در اراک به‌دنیا آمد در سال ۱۳۳۹ در حالی‌که درجه‌دار نیروی هوایی بود به‌خاطر تمایلات کمونیستی (احتمالاً هواداری از حزب توده) از ارتش اخراج شد. در شهریور ۱۳۴۴ به اتهام پخش اعلامیه به نفع جبهه ملی دستگیر شد و یک هفته بازداشت بود.

در سال ۱۳۴۲، درحالی‌که دانشجوی سال اول رشته حقوق بود. در انتخابات دانشجویان جبهه ملی، مسئول دانشجویان سال اول حقوق شد. آشتیانی در حالی‌که خود محفلی را اداره می‌کرد جذب گروه شد.

پی‌نوشت‌های فصل اول

۱. اطلاعات زنده

اطلاعات زنده به افراد جدا شده از سازمان اطلاق می‌شد. گروه پیشتاز برای این مشکل چند مسأله را در دستور کار خود داشت:

ـ پاک کردن اطلاعات و کانال‌ها

ـ استفاده نکردن از امکانات سوخته شده
ـ مخفی کردن رفقایی که سوژه را می‌شناسند
ـ خروج اجباری فرد از کشور

این جمع‌بندی شامل حذف فیزیکی نبود ولی عکس آن هم نبود. یعنی بر این موضوع هم تأکید نمی‌شد که گروه حق حذف فیزیکی ندارد.

با دستگیری جزنی و سورکی در سر قرار گرفتن سلاح از ناصر آقایان آن دو زیر شکنجه شدیداً مقاومت کردند. اما با دستگیری دکتر شهرزاد که مدت‌ها قبل از گروه جدا شده بود در ۱۶ بهمن اطلاعات خود را داد و گروه لو رفت.

گروه فاقد تجربه لازم بود که پیشاپیش دکتر شهرزاد را از تیررس ساواک دور کند.

حذف فیزیکی مورد قبول بیژن نبود. حمید ملکی در سال ۱۳۵۰ از طریق مهدی فضیلت‌کلام به سازمان وصل شد. پرویز نویدی از طریق او عضوگیری شد. درسال ۱۳۵۱ دچار تردید شد و کنار کشید. و خود را به ساواک معرفی کرد و اطلاعاتش را داد و پرویز نویدی دستگیر شد بیژن در زندان از پاک نکردن ردها توسط مهدی فضیلت‌کلام انتقاد کرد. ولی از حذف فیزیکی چیزی نگفت.

۲. بعد از ضربه خوردن جزنی و سورکی، حسن ضیاءظریفی به خانه دوست خود که ایرج واحدی بود رفت واحدی از فعالین دانشگاهی و عضو تشکیلات تهران حزب توده بود. خواهر واحدی، پروین رابط ظریفی با شهریاری بود.

بعد از دستگیری ظریفی، مشعوف کلانتری به سرقرار شهریاری رفت. تا به خروج آن‌ها از کشور کمک کند. کلانتری در سر قرار متوجه حضور یک فرد دیگر شد. که به‌احتمال زیاد از مسئولین ساواک بوده است.

دو نفر از تشکیلات تهران پی می‌برند که شهریاری عامل ساواک است. جز این هم جزنی و هم سورکی از درون زندان به بیرون اطلاع دادند که شهریاری عامل پلیس است. پس نامه‌ای به رهبری حزب فرستاده شد که شهریاری مشکوک است. شهریاری از طریق پیک حزب که ملایری نامی بود مطلع شد. و نامه را عوض کرد. و بعد آن دو نفر را سربه نیست کرد.

بعد از بازداشت حکمت‌جو و خاوری و سر به نیست شدن سرگرد رزمی و معصوم‌زاده که مهندس کشاورزی بود. و هر دو توسط شهریاری سربه نیست شدند.

بخشی از رهبری حزب خواستار برکناری شهریاری شد. اما رادمنش دبیر کل حزب نپذیرفت پس پسر حکیمی از توده‌ای‌های قدیمی را برای کنترل حزب به ایران فرستاد حکیمی از رادمنش هم بی‌عرضه‌تر بود. و آلت دست شهریاری شد.

در سال ۱۳۴۶ چاپخانه حزب لو رفت و آصف رزم‌دیده و صابر محمدزاده دستگیر شدند کمی بعد حکیمی و عده‌ای دیگر دستگیر شدند.

بار دیگر حزب بی‌صاحب شد. و رادمنش شهریاری را دوباره به کار گرفت. این‌بار شهریاری کاوس صاحب (با نام مستعار بهمن) را که وکیل دادگستری و عامل ساواک بود را وارد تشکیلات کرد. صاحب در دستگیری کلانتری، کیان‌زاد و چوپان‌زاده دست داشت.

۳. منوچهر کلانتری؛ دایی بیژن جزنی که قبل از دستگیری جزنی به اروپا رفت تا بخش خارج از کشور گروه را فعال کند. در سال ۱۳۵۷ به ایران بازگشت. گویا دررابطه با اقلیت فعال بود. در سال ۱۳۶۰ هنگام خروج از کشور در بلوچستان به شهادت رسید.

دشمنان خلق

در کتاب «**چپ *در ایران به روایت اسناد ساواک***» دو دسته در مقابل یکدیگر صف کشیده‌اند. دریک سو ستارگانی درخشان فراروی انسان قرار دارند که می‌درخشند. راه را روشن می‌کنند و می‌میرند. و در دیگر سوی دیوان، آدم‌خواری است که سد راه انسان دردمند هستند برای رسیدن به حقوق حقه انسانی‌شان.

این دو صف به اندازه خود تاریخ، تاریخ دارد. با نام‌ها و نشان‌های مشخص. در یک سو شجره طیبه و در سویی دیگر شجره خبیثه.

این نام‌ها را به‌خاطر بسپارید

۱. سپهبد بختیار، فرماندار نظامی بعد از کودتا و پدرخوانده ساواک،
۲. سپهبد نصیری، رئیس ساواک در دهه ۵۰،
۳. سرلشکر مقدم، رئیس ساواک تا سال ۱۳۵۷،
۴. پرویز ثابتی، مقام امنیتی معروف و مدیر کل اداره سوم ساواک،
۵. سرتیپ سجده‌ای، رئیس کمیته مشترک ضدخرابکاری،
۶. سپهبد عمیدی، رئیس اداره دادرسی نیروهای مسلح،
۷. سرلشکر صلاحی‌عرب، معاون اداره دادرسی نیروهای مسلح،
۸ . سرگرد محرری، رئیس دایره بازداشتگاه موقت،
۹. سرهنگ اسدی، رئیس اداره زندان‌ها،
۱۰. سرلشکر پاکروان، رئیس ساواک،
۱۱. سرهنگ جواهرکلامی، بازپرس شعبه ۶ دادستانی اوین،
۱۲. شاهینی، رئیس اداره یکم عملیات،
۱۳. نوذری، رهبر عملیات،
۱۴. جلالی، رئیس دایره عملیات،
۱۵. ناصری، رئیس بخش ۳۱۱،
۱۶. فریدی، رئیس بخش ۳۱۱،
۱۷. مدنی،
۱۸. بهرام‌پور،
۱۹. گلستانی،
۲۰. تهرانیان،
۲۱. موحدی،
۲۲. کاظم‌زاده،
۲۳. دانشیاری،
۲۴. ضیایی،
۲۵. بهنام،

۲۶. بزرگ‌زار، رئیس اداره مستقل هشتم،
۲۷. فرنژاد، رئیس اداره یکم عملیات،
۲۸. زمانی، رئیس بخش ۳۱۱،
۲۹. مولوی، رئیس ساواک استان مرکز،
۳۰. نواب، رئیس ساواک استان تهران،
۳۱. آرشام، رئیس ساواک استان کرمان،
۳۲. داور، رئیس ساواک استان بنادر و خلیج فارس،
۳۳. خدایاری، معاون استان بنادر و خلیج فارس،
۳۴. خسروزاده، معاون استان بنادر و خلیج فارس،
۳۵. ثقفی، رئیس ساواک اراک،
۳۶. پرنیان‌فر، رئیس ساواک تهران،
۳۷. امین عشقی، معاون ساواک اهواز،
۳۸. سرتیپ‌پور،
۳۹. کوچصفانی،
۴۰. سرهنگ منفرد یگانی، نماینده دادستانی ارتش،
۴۱. سرهنگ ایمانی، دادستانی ارتش،
۴۲. سرگرد حسن آتشی، نماینده دادستانی ارتش،
۴۳. سرهنگ بهزادی، رئیس شعبه ۷ دادستانی ارتش،
۴۴. سرتیپ مرادی، معاون دادستانی ارتش،
۴۵. سرتیپ آگهیان، رئیس دادگاه ارتش،
۴۶. سرلشکر نقدی، رئیس دادگاه تجدیدنظر ارتش،
۴۷. سپهبد فخرمدرس، رئیس اداره دادرسی نیروهای مسلح،
۴۸. سرلشکر طبرسی، جانشین رئیس اداره دادرسی نیروهای مسلح،
۴۹. حقگو،
۵۰ . نادری‌پور، رهبر عملیات (تهرانی معروف)،
۵۱ . رضوان، رئیس دایره عملیات،

۵۲ . امیری، رئیس بخش ۳۱۱،
۵۳ . شیخ‌الاسلامی، معاون ساواک استان گیلان،
۵۴ . شهبازی، رئیس بخش ۳۱۱،
۵۵ . عطارپور، رئیس بخش ۳۱۱،
۵۶ . محمودزاده، رئیش دایره عملیات،
۵۷ . جوان، رئیس اداره یکم عملیات (از شکنجه‌گران معروف)،
۵۸ . سرگرد اشرافی، رئیس دایره زندان،
۵۹ . دانشور،
۶۰. آقایی،
۶۱. سپهبد صدری، رئیس کل شهربانی،
۶۲. اردیبهشتی،
۶۳. مشاهیر،
۶۴. لیقوانی، نماینده ساواک،
۶۵. خاتم‌زاده، مأمور ساواک،
۶۶. اشرف، مأمور ساواک،
۶۷. زمانی،
۶۸. نشاط، رئیس دفتر روابط عمومی ساواک،
۶۹. ساغری، رهبر عملیات،
۷۰. امیدی، رئیس بخش ۳۱۱،
۷۱. بیطرفان،
۷۲. ناصری، رئیس بخش ۳۱۱،
۷۳. مبینی، معاون اداره یکم عملیات و بررسی،
۷۴. شرف‌الدین،
۷۵. بهرامی، رئیس دایره عملیات،
۷۶. کنگرلو، مدیر کل اداره چهارم،
۷۷. وزیری، معاون اداره چهارم،

۷۸. شفیعی، رئیس بخش ۳۰۴،
۷۹. سرهنگ سروری، رئیس شهربانی اراک،
۸۰ . پورنیک،
۸۱ . میرمصداق، رئیس بخش ۱۲،
۸۲ . هدایتی، رئیس بخش ۳۱۱،
۸۳ . سپاهی،
۸۴ . برلیانی،
۸۵ . پیمان،
۸۶ . باقری،
۸۷ . دوستان،
۸۸ . عارف،
۸۹ . خرسند،
۹۰. حقی، مأمور ساواک،
۹۱. بهروزی،
۹۲. سرگرد تهرانی، رئیس زندان اهواز،

جزنی به روایت اسناد ساواک

۱۳۱۶ ـ جزنی در این سال به‌دنیا آمده است.
۱۳۳۰ ـ مسئول واحدی در سازمان جوانان حزب توده بوده است.
آذر ۱۳۳۲ ـ توسط مأمورین فرمانداری نظامی دستگیر شد. نامبرده خودش را حسین محمودی معرفی کرد و شش ماه در زندان بود.
بهمن ۱۳۳۹ ـ به‌علت پخش تراکت بین دانشجویان و توزیع چوب‌های کوچک برای درگیری دستگیر شد. خودش را احمد دامغانی و نقاش معرفی کرد. اما بعد شناسایی شد و تا ۱۳۴۰/۱/۲۷ زندانی بود.
۱۳۴۰/۱/۲۷ ـ آزادی از زندان

۱۳۴۱/۱۱/۲ ـ به اتهام اقدام برعلیه امنیت کشور دستگیر شد.
۱۳۴۲/۴/۲ ـ آزادی از زندان
۱۳۴۲/۸/۵ ـ با نام بیژن اولیایی تصمیم داشت از کشور خارج شود.
۱۳۴۲/۹/۱ ـ فعالیت در یک گروه مخفی به‌همراه منوچهر کلانتری و دکتر شهرزاد
۱۳۴۳/۳/۲ ـ دستگیر و به نُه ماه زندان محکوم شد. نامبرده ابتدا خودش را اخلاقی معرفی کرد.
اواخر ۱۳۴۴ ـ آزادی از زندان
۱۳۴۴ ـ شروع مجدد جلسات با کلانتری و شهرزاد
ملاقات با ظریفی
ملاقات با سورکی و بحث روی روش قهرآمیز
۱۳۴۶/۱/۲۶ ـ شرکت جزنی در مراسم چهلم تختی
۱۳۴۶/۲/۲۸ ـ اختلاف جزنی با پدرش حسین جزنی که از شوروی برگشته است و طرفدار حکومت است.
۱۳۴۶/۵/۲۳ ـ بیژن جزنی انتخابات اخیر را انقلابی می‌داند. و می‌گوید مردم استقبالی از آن نکردند.
۱۳۴۶/۸/۴ ـ احضار جزنی به ساواک. نامبرده ۲۸ مرداد را تجاوز به قانون می‌داند. و از حقوق پایمال شده مردم خود را در رنج می‌بینند. و می‌گوید دمکراسی نیست.
۱۳۴۶/۸/۱۵ ـ پخش اعلامیه «جبهه آزادی‌بخش ملت ایران» توسط جزنی
۱۳۴۶/۱۰/۱۹ ـ دستگیری بیژن جزنی در اتومبیل عباس سورکی حین تحویل گرفتن سلاح[1]
۱۳۴۶/۱۰/۱۹ ـ تفتیش منزل جزنی
۱۳۴۶/۱۲/۲ ـ نامه همسر جزنی به رئیس ساواک برای روشن شدن وضعیت جزنی
۱۳۴۷/۲/۲۱ ـ هفته‌نامه انگلیسی «*تریبون*» چاپ لندن «شکنجه ۷۲ ساعته بیژن جزنی» یاد کرده است.

---

[1]. از ۱۹ دی تا ۱۷ بهمن ۱۳۴۶ کمترین اطلاعی از بیژن در دست نیست. بیژن مدت ۲۹ روز شکنجه می‌شود و حرف نمی‌زند.

۱۳۴۹/۸/۲۵ ـ نظر ساواک قم در مورد بیژن جزنی

«زندانی فوق‌الذکر به‌طور کلی از نظر سطح فکر و نحوه رفتار در داخل زندان با سایرین تفاوت فاحشی داشته که وی را از سایرین متمایز ساخته است. وی اکثر اوقات خود را صرف نقاشی و مطالعه در داخل کتابخانه زندان نموده... نقاشی‌های وی اکثراً بدون مدل و از قدرت تخیل الهام گرفته و از پوشش ظاهری ساده و دارای ایده‌های تند و برمبنای ایده‌های انقلابی است.»

۱۳۴۹/۱۰/۱۰ ـ به نامبرده بیژن جزنی، تفهیم نمایید که چنانچه از مقررات زندان پیروی ننماید درباره‌اش تصمیماتی اتخاذ خواهد شد که به مصلحت او نخواهد بود. و ضمناً باید در مراسم صبحگاهی و شامگاه هم شرکت کند.

۱۳۴۹/۱۰/۱۰ ـ شرکت نکردن جزنی در مراسم زندان

۱۳۴۹/۱۱/۳ ـ بازجویی از جزنی به خاطر شرکت نکردن در مراسم زندان. جزنی می‌گوید:

«علت آن‌که من در مراسم شرکت نمی‌کنم این است که من از اعمال خود نادم و پشیمان نیستم.
و دیگر این‌که شرکت در مراسم نیایش جزء آیین‌نامه زندان نیست.

۱۳۴۹/۱۲/۲۴ ـ تماس حمید اشرف با بیژن جزنی

غفور حسن‌پور که به تازگی دستگیر شده است می‌گوید: جزنی با حمید اشرف ارتباطاتی برقرار کرده است. حمید اشرف متواری است. و دارای اسامی مستعار محمدی، هوشنگ، عباسی است.

۱۳۵۰/۵/۲۲ ـ نامه رئیس سازمان عفو بین‌الملل و تقاضای آزادی جزنی

۱۳۵۲/۱/۲۲ ـ زندانی به‌طور آشکار و پنهان به تحریک و تبلیغ و اغوای سایر زندانیان می‌پردازد. لازم است که زندانی منتقل شود که فاقد زندانیان امنیتی باشد.

۱۳۵۲/۲/۱۲ ـ جزنی، ناصر رحیم‌نژاد، مهدی فدایی‌صفت، در بند ۳ ندامتگاه قصر درعید امسال تمثال شاهنشاه را در داخل اتاق پایین کشده و آتش زدند.

۱۳۵۲/۵/۶ ـ بیژن جزنی یکی از ۸ محرک اصلی تظاهرات اخیر زندانیان سیاسی درزندان شماره ۳ بوده است.

۱۳۵۳/۱/۲۲ ـ ملاقات دکتر حسین‌زاده در زندان قم با بیژن جزنی و این‌که همسر جزنی همراه با صادقی‌نژاد و صفاری آشتیانی دستگیر شده‌اند و معلوم شده است او با آن‌ها در تماس بوده است.

۱۳۵۳/۵/۱۹ ـ تقاضای مادر بیژن برای ملاقات (موافقت نمی‌شود)

۱۳۵۳/۳/۱۷ ـ مخالفت ساواک با طرح وضعیت بیژن در کمیسیون عفو ـ ساواک او را یکی از محرکین اصلی و اخلال نظم در زندان می‌داند.

۱۳۵۳/۹/۱۹ ـ بیژن جزنی و سعید کلانتری بعد از بازگشت از کمیته مشترک و ورود به زندان قصر با استقبال زندانیان روبه‌رو شد. نامبردگان خود محبوبیت قابل توجهی بین زندانیان کسب نموده‌اند.

۱۳۵۴/۱/۱۴ ـ برگ معاینه جسد بیژن جزنی:

ورود دو گلوله یکی روی ابروی چپ به قطر حدود یک سانتی‌متر و دیگری دو سانتی‌متر بالاتر از ابروی چپ. گلوله به مغز اصابت کرده و فاقد سوراخ خروجی می‌باشد.

۱۳۵۴/۲/۲ ـ مخالفت مسئولین مسجدالجواد با برگزاری مراسم بیژن جزنی در آن مسجد

۱۳۵۴/۲/۲۳ ـ صحبت‌های فخری مظاهری با همسر بیژن. «افکار و ایده بیژن را ستایش می‌کنم.»

۱۳۵۴/۲/۱۰ ـ مراجعه خواهر بیژن به دادرسی ارتش برای گرفتن جسد

۱۳۵۴/۲/۲۵ ـ صحبت‌های پروانه اسکندری، همسر داریوش فروهر با همسر بیژن

«از این‌که صدایت را می‌شنوم به خود می‌بالم»

۱۳۵۴/۲/۲۳ ـ پخش اعلامیه توسط خانواده حکمت‌جو برای مرگ جزنی

حسن ضیاءظریفی به روایت اسناد ساواک

۱۳۳۱ ـ عضویت در سازمان جوانان حزب توده

۱۳۳۴ ـ زندانی شدن در زندان رشت

۱۳۳۹/۱۱/۹ ـ احضاریه ساواک و تذکر برای فعالیت نکردن در دانشگاه

۱۳۴۰/۱/۱۵ ـ پخش روزنامه پیام دانشجو توسط ظریفی

۱۳۴۰/۷/۵ ـ پخش اعلامیه در کاشان برای جلوگیری از ورود وزیر فرهنگ به دانشگاه

۱۳۴۱/۲/۱۲ ـ تقاضای یک دقیقه سکوت برای دکتر خانعلی شهید وطن توسط ظریفی

۱۳۴۱/۷/۲۸ ـ انتخاب ظریفی به عنوان مسئول کمیته دانشکده حقوق در منزل الهیار صالح، دکتر شاهپور بختیار با این انتخاب مخالفت کرد. بختیار ظریفی را فردی افراطی می‌شناسد.

۱۳۴۱/۷/۲۸ ـ استعفای ظریفی از نمایندگی دانشجویی به‌خاطر حفظ وحدت

۱۳۴۱/۱۱/۱۹ ـ جلوگیری از تشکیل کلاس توسط ظریفی به‌خاطر ورود کارگران و دهقانان به دانشگاه در تاریخ ۱۳۴۱/۱۱/۴

۱۳۴۲/۱/۲۸ ـ ظریفی رابط مخفی چاپخانه جبهه ملی و دانشگاه است. وی تعقیب شود تا چاپخانه کشف شود.

۱۳۴۲/۲/۲۳ ـ مذاکره ظریفی با دکتر جهانشاه صالح برای آزادی مهرداد ارفع‌زاده و احمد سلامتیان

۱۳۴۲/۳/۱۶ ـ بازداشت ظریفی و محکومیت پنج ماهه زندان برای او

۱۳۴۲/۶/۶ ـ نامه شش دانشجوی دستگیر شده از جمله ظریفی و اعتراض به بلاتکلیفی

۱۳۴۲/۹/۱۷ ـ ظریفی تصمیم دارد با دوستانش جبهه ضددیکتاتوری تشکیل دهد.

۱۳۴۲/۱۱/۲۰ ـ ظریفی فارغ‌التحصیل شده است. طرفدار سرسخت مرام کمونیستی است. و در بین دوستانش ارج و منزلتی خاص دارد و اکثراً او را به‌عنوان صاحب‌نظر می‌شناسند.

۱۳۴۵/۱۱/۱۹ ـ بازجویی از ظریفی

۱۳۴۵/۱۱/۱۱ ـ احضار ظریفی به ساواک

۱۳۴۸/۲/۳۰ ـ نامه ساواک تهران به ساواک رشت برای کنترل ظریفی

۱۳۴۸/۸/۱۳ ـ نامه سازمان بین‌الملل شعبه سوئد به وزیر دادگستری برای آزادی ظریفی

۱۳۴۸/۱۲/۸ ـ اعتصاب غذای ظریفی به خاطر وضعیت بد زندان نیروی دریایی رشت

۱۳۴۹/۱۲/۱۰ ـ انتقال ظریفی به اوین برای بازجویی

۱۳۵۰/۱/۳۰ ـ به‌خاطر ارتباط با غفور حسن‌پور و گروه جنگل و گروهی در منطقه لرستان لازم است پرونده وی جهت رسیدگی به مرجع قضایی ارسال شود.

۱۳۵۰/۴/۳ ـ تماس مهرداد ارفع‌زاده از فعالین جبهه ملی و تماس با کنفدراسیون دانشجویی جهت جلوگیری از اعدام ظریفی

۱۳۵۰/۴/۹ ـ تقاضای دکتر ابوالحسن ظریفی از سپهبد نصیری برای جلوگیری از اعدام حسن ظریفی

۱۳۵۰/۴/۲۳ ـ لغو حکم اعدام ظریفی و مجلس شکرگزار برادرش در صومعه‌سرا

۱۳۵۴/۱/۳۰ ـ نامه پزشکی قانونی در مورد جسد حسن ضیاءظریفی یک گلوله درریه راست، شکستگی جمجمه به طول پانزده سانتی‌متر

عباس سورکی به روایت اسناد ساواک[۱]

ـ در سال ۱۳۳۰ به عضویت حزب توده در می‌آید.
ـ در سال ۱۳۳۷ گروه رزم‌آوران را تشکیل می‌دهد.
ـ در سال ۱۳۳۹ دستگیر می‌شود.
ـ در سال ۱۳۴۱ از زندان آزاد می‌شود.
۱۳۴۳/۱۱/۱ ـ تشکیل مجدد جلسات گروه رزم‌آوران توسط سورکی
۱۳۴۴/۳/۹ ـ تماس سورکی با کمیته مرکزی حزب توده در ترکیه
۱۳۴۵/۱۰/۱۴ ـ هشدار سورکی به گروه به خاطر احضار یکی از اعضای گروه به‌ساواک
۱۳۴۴/۱۱/۲۶ ـ تلاش گروه رزم‌آوران برای خرید اسلحه
۱۳۴۵/۲/۲۷ ـ تشکیل جلسه رزم‌آوران و طرح خرید سلاح و ارتباط با چین
۱۳۴۶/۸/۶ ـ دستور سورکی به یکی از اعضای گروه برای پیدا کردن جای امن برای سلاح. تصمیم سورکی برای رفتن به لوشان و تماس با یک محفل پنج نفره.
۱۳۴۶/۹/۴ ـ تصمیم سورکی برای فرستادن ناصر آقایان به انگلیس
۱۳۴۶/۱۰/۱۹ ـ دستگیری سورکی به همراه جزنی
۱۳۴۶/۱۰/۲۰ ـ قرار تأمین سورکی به اتهام اقدام برعلیه امنیت کشور
۴۶/۱۱/۱۴ ـ بستن حساب بانکی سورکی توسط ساواک
۱۳۴۷/۷/۳ ـ نامه اخراج ساواک به بانک ملی برای سورکی
۱۳۴۷/۳/۱ ـ بازجویی از برادر سورکی
۱۳۴۸/۱/۲۰ ـ محکومیت سورکی به ده سال زندان
۱۳۴۸/۶/۱۹ ـ انتقال سورکی به زندان برازجان
۱۳۴۸/۸/۱۵ ـ ضبط کتاب‌های سورکی توسط زندان
۱۳۴۹/۷/۲۸ ـ نامه کمیته بین‌الملل عفو فرح برای انتقال سورکی بیمار به بیمارستان

---

[۱]. چپ در ایران به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات بهار ۱۳۹۰

۱۳۴۹/۲/۲۹ ـ نامه فرانس ویدمال از آلمان به شاه برای تأمین نیازهای دارویی سورکی

۱۳۵۰/۹/۱۹ ـ نامه عفو بین‌الملل به سفارت ایران در آلمان به‌خاطر بلوکه کردن نامه‌های آن‌ها به سورکی

۱۳۵۱/۵/۱۸ ـ سورکی در یکی از ملاقات‌هایش گفته است غرش مسلسل‌های آن‌ها بود که موج مبارزاتی ایران بالا رفته است.

۱۳۵۱/۸/۱۸ ـ سورکی منتظر است پس از آزاد شدن به فعالیت بپردازد. چون به‌عقاید خود شدیداً پای‌بند است.

۱۳۵۱/۹/۲۶ ـ زندانیان در زندان برازجان در گروه‌های ۴ـ۳ نفره بحث ایدئولوژیک می‌کنند. ضرورت دارد پنج نفر از جمله سورکی به مکانی دیگر منتقل شوند.

۱۳۵۱/۲/۲۸ ـ اعمال و رفتار و تماس‌های سورکی مراقبت شود. از ساواک تهران به‌ساواک تبریز

۱۳۵۳/۱۰/۲ ـ نامه ویلهلم بومگارتنر عضو سازمان عفو بین‌الملل به دفتر فرح برای ازادی سورکی نامبرده از افراد متعصب به ایدئولوژی کمونیستی است و سایر زندانیان را تبلیغ می‌کند.

۱۳۵۳/۱۲/۲۲ ـ احضار سورکی در تاریخ ۱۳۵۳/۱۲/۱۵ به کمیته مشترک برای بازجویی

۱۳۵۴/۱/۳۰ ـ برگ معاینه جسد سورکی: خونریزی از بینی و گوش. شکستگی جمجمه به طول دو سانتی‌متر به صورت افقی از فرق سر و سمت چپ سر که از شکاف این شکستگی مخ متلاشی شده و مغز همراه خون خارج می‌گردد.

محمد چوپان‌زاده به روایت ساواک

۱۳۳۹/۱۱/۲۷ ـ دستگیری در تظاهرات.

نامبرده در جبهه واحد ضداستعمار وابسته به حزب توده فعال است. به‌علت تعصبات حزبی از گفتن حقایق خودداری می‌کند.

۱۳۴۰/۱/۲۷ ـ چوپان‌زاده عضو حزب منحله توده است. در تظاهرات او نیز یکی از افرادی بوده است که افراد حزبی را جمع و مردم و دانشجویان را تحریک می‌کند.
نشریه ندای خلق را توزیع می‌کرده است.
نامبرده با بیژن جزنی تماس حزبی داشته است.
۱۳۴۶/۲/۱۴ ـ تقاضای ساواک از کلیه شهربانی‌ها برای دستگیری چوپان‌زاده

«نامبرده مسلح و تصمیم به خرابکاری و ترور بعضی از مقامات مؤثر مملکتی را دارد»

۱۳۴۸/۶/۱۵ ـ نامه ساواک به ریاست شهربانی کل کشور: «محمد چوپان‌زاده» زندانیان سیستان و بلوچستان را تحت تأثیر افکار خود قرار داده و یا ممکن است نقشه فرار زندانیان را طرح کند دستور فرمایید به محل مناسب‌تری برده شود و یا از تلقینات مضر، او جلوگیری شود.
۱۳۵۱/۱/۷ ـ زندان شهربانی کاشان محل مناسبی برای چوپان‌زاده نیست بهتر است وی به زندان ساری منتقل شود.
۱۳۵۱/۸/۲۰ ـ محمد چوپان‌زاده ضمن رفتن به سالنی که نمایش میهنی در آن‌جا داده می‌شود با شور و فریاد برعلیه مصالح مملکتی گفت: اصل قانون ایران چیست که فرع آن چه باشد.
۱۳۵۲/۳/۱۵ ـ محمد چوپان‌زاده فرد محرکی است و براساس گزارش دایره زندان اهواز سایر زندانیان را به اعتصاب دعوت می‌کند.
۱۳۵۲/۹/۲۵ ـ بازجویی از چوپان‌زاده به‌خاطر درگیری سال ۱۳۵۱
۱۳۵۳/۱/۲۸ ـ چوپان‌زاده مورد احترام خاص زندانیان ندامتگاه اهواز است و هر تازه‌واردی ابتدا به او معرفی می‌شود و دیگر زندانیان سیاسی از او راهنمایی می‌گیرند.
۱۳۵۳/۲/۱۰ ـ برائت چوپان‌زاده از درگیری سال ۱۳۵۱
۱۳۵۳/۳/۱۱ ـ یافتن دو جلد کتاب مضره و جزوه دست‌نویس حاوی اشعار و مطالب مضره در وسایل چوپان‌زاده

۱۳۵۳/۱/۲۸ ـ نامه بانو روز ویناکالاپیس از آلمان به وزیر امور خارجه در مورد سلامتی چوپان‌زاده

۱۳۵۳/۹/۱۳ ـ گزارش ساواک اهواز: «زندانیان تحت تأثیر زندانیان ضدامنیتی قرار گرفته و افکارشان مسموم می‌شود. یکی از آن‌ها چوپان‌زاده است».

۱۳۵۴/۱/۳۰ ـ تحویل محمد چوپان‌زاده در تاریخ ۵۴/۱/۲۸ به کمیته مشترک

۱۳۵۴/۱/۳۰ ـ برگ معاینه جسد چوپان‌زاده

«روی پیشانی سمت راست محل ورود دو گلوله شکستگی جمجمه، ساییدگی درهر دو دست از زمان حیات در اثر برخورد با جسم سخت».

احمد جلیل افشار به روایت ساواک

۱۳۴۰ ـ نامبرده از فعالین سازمان جوانان جبهه ملی در دبیرستان و دارالفنون است.

۱۳۴۲/۱۲/۱۵ ـ اخراج از سازمان جوانان جبهه ملی به‌خاطر سوراخ کردن عکس شاه و چسبانیدن آن روی تخته سیاه

۱۳۴۳/۴/۱۳ ـ نامبرده از اعضای مؤثر حزب پان‌ایرانیسم است.

۱۳۴۳/۲/۲۱ ـ خواندن اشعار فکاهی برعلیه دربار در یک پیک‌نیک با اعضای سازمان جوانان جبهه ملی

۱۳۴۳/۸/۲۰ ـ ارسال نامه‌ای برای جلیل افشار و گزارش از وضعیت جبهه ملی و حزب توده در اتریش

فروردین ۱۳۴۵ ـ ملاقات با جزنی

۱۳۴۵/۵/۸ ـ نامه ساواک به اداره دوم اطلاعات در مورد جلیل افشار و این‌که نامبرده از اعضای فعال سازمان جوانان جبهه ملی است.

۱۳۴۶/۱۱/۲۵ ـ دستگیری جلیل افشار سرقرار با ضیاءظریفی با اسلحه

۱۳۴۸/۳/۲۰ ـ از ساواک تهران به ساواک اراک: مراقبت از جلیل افشار و سانسور مکاتبات وی

۱۳۴۸/۳/۲۴ ـ نامه شهربانی اراک به شهربانی کل کشور، بهتر است جلیل افشار به‌زندان دیگری منتقل شود.

۱۳۴۸/۱۱/۲۱ ـ صحبت مسئولین زندان با جلیل افشار که در صورت اظهار ندامت مدت محکومیت او تقلیل خواهد یافت. جلیل افشار از اظهار ندامت امتناع می‌کند.

۱۳۵۱/۵/۸ ـ از شهربانی اراک به شهربانی کل کشور: جلیل افشار از ایجاد اغتشاش و آشوب در زندان ابایی ندارد، بهتر است او منتقل شود.

۱۳۵۱/۹/۳ ـ از ساواک اراک به ساواک تهران: «جلیل افشار به احتمال قریب به‌یقین پس از آزادی از زندان به فعالیت‌های گذشته خود ادامه می‌دهد».

۱۳۵۲/۲/۹ ـ نامه جلیل افشار به دادستانی ارتش و اعلام اعتصاب غذا به‌خاطر شرایط بد زندان

۱۳۵۴/۱/۳۰ ـ برگ معاینه جسد جلیل افشار

ورود گلوله در دو نقطه سینه علت فوت پارگی قلب

فصل دوم

پلنگان دیلمان و طبرستان

اینک صدای رویش گلبوته‌های صبح
در انحنای قامت شب
موج می‌زند
سعید سلطانپور

گروه رفیق مسعود

پابه‌پای تلاش غفور حسن‌پور و حمید اشراف برای احیای گروه جزنی عده‌ای دیگر درحال سازمان‌دهی گروهی بودند که بعدها به «افتخار نام و مرام باشکوه» یکی از مؤسسین آن، مسعود احمدزاده «گروه رفیق مسعود» نام گرفت[1].

فکر تشکیل گروه از آن امیرپرویز پویان بود اما در شکل‌گیری آن جز او سه نفر دیگر نقشی اساسی داشتند. که ما از آن‌ها به‌نام بنیان‌گذاران یاد می‌کنیم.

۱. امیرپرویز پویان
۲. مسعود احمدزاده
۳. عباس مفتاحی
۴. بیژن هیرمن‌پور

امیرپرویز پویان که بود؟

در سال ۱۳۲۵ در تهران به‌دنیا آمد. و در سال ۱۳۲۹ به همراه خانواده‌اش به مشهد رفت تحصیلات ابتدایی و متوسطه‌اش را در آن‌جا بود.

در سال ۱۳۴۱ از اعضای فعال کانون نشر حقایق اسلامی بود که محمدتقی شریعتی،

---

[1]. حمید اشرف، جمع‌بندی سه ساله

پدر دکتر علی شریعتی در سال ۱۳۲۳ بنا نهاده بود. این کانون با جبهه ملی در ارتباط بود و طاهر احمدزاده، پدر مسعود و مجید احمدزاده، در آن جلساتی داشت.

پویان در جریان پخش اعلامیه برعلیه ورود شاه به خراسان در بهمن ۱۳۴۱ شناسایی و در شش بهمن ۱۳۴۱، دستگیر و زندانی شد[۱]. در پانزده خرداد ۱۳۴۲ و حوادث ناشی از آن نیز پویان فعال بود[۲].

در اواخر دوران متوسطه که با مذهب فاصله گرفت بی‌عملی «کانون نشر حقایق» به‌قطع کامل رابطه او نه فقط با کانون بلکه حتی با شیوه عمل و نگرشی دینی در مبارزه اجتماعی انجامید[۳].

گرایش به مارکسیسم

در سال ۱۳۴۴ به تهران آمد. با آمدن پویان به دانشکده علوم اجتماعی، او با مارکسیسم آشنا شد. این آشنایی بیشتر از طریق مطالعه در شعر و ادب و علوم اجتماعی بود[۴].

کاظم سلاحی با استناد به اظهارات علی طلوع، دوست مشترک پویان، آشنایی پویان با مفتاحی را عامل مارکسیست شدن او می‌داند[۵]. اما مفتاحی خود می‌گوید؛ وقتی با پویان آشنا شد پویان سرگرم خواندن انگلیسی بود تا بتواند متون مارکسیستی را به‌انگلیسی بخواند[۶].

با پیشرفت پویان در زبان انگلیسی او به مجله خوشه به‌عنوان مترجم راه یافت و درآن‌جا با سردبیر خوشه احمد شاملو آشنا شد[۷].

مجموعه این شرایط و این روابط از او مبلغی چیره‌دست در مبانی مارکسیسم

---

۱. پروین منصوری، تاریخ شفاهی، کانون نشر حقایق اسلامی، مرکز اسناد تابستان ۱۳۸۴
۲. حسن پویان، یاد ایام جوانی
۳. حسن پویان، یاد ایام جوانی
۴. مسعود احمدزاده، اسناد بایگانی مؤسسه مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
۵. کاظم سلاحی، همان اسناد
۶. عباس مفتاحی، همان اسناد
۷. حسن پویان، یاد ایام جوانی

ساخت. دردانشکده محور همه بحث‌ها بود. و همه تقریباً او را به استادی خود قبول داشتند[۱].

دانش تئوریک، بیان و لحن جذاب، قدرت ارتباط با دیگران، به زودی او را در مرکز حلقه‌ای قرار داد که مسعود احمدزاده یکی از اعضای آن بود.

در سال ۱۳۴۵ دستگیر شد و چند ماهی در زندان بود. در این سال‌ها در مطبوعات مقالاتی می‌نوشت مقاله «*خشمناک از امپریالیسم، ترسان از انقلاب*» جدی‌ترین نقدی است که درآن سال‌ها برعلیه جلال آل‌احمد نوشته شد. «*بازگشت به ناکجاآباد*» نیز درنقد او توپیای خرده‌بورژوازی کاری است جدی و تأمل‌برانگیز است.

مسعود احمدزاده که بود؟

او چون پویان در سال ۱۳۲۵ به دنیا آمد اما نه در تهران که در مشهد. پدرش طاهر احمدزاده بود. که هوادار جبهه ملی بود. و گه‌گاه به جلسات کانون نشر حقایق اسلامی شریعتی سری می‌زد. اما عضو فعال آن نبود.

مسعود بعد از اتمام تحصیلات ابتدایی و متوسطه در مشهد، در سال ۴۴ـ۱۳۴۳ راهی تهران شد تا در دانشکده علوم ریاضی بخواند. در تهران دوستی او با پویان عمیق‌تر شد. و از ریاضی به فلسفه و منطق ریاضی برترند راسل فیلسوف انگلیسی کشیده شد. و رفته‌رفته مطالعات فلسفی‌اش به ماتریالیسم کشیده شد. تسلط او به زبان انگلیسی دسترسی او را به منابع فلسفی آسان‌تر می‌کرد[۲].

مطالعات فلسفی، انگیزه مبارزه با شرایط اجتماعی موجود نیازمند کاتالیزوری بود که او را به مارکسیسم جلب کند. این کاتالیزور امیرپرویز پویان بود. و مسعود در سال سوم دانشکده مارکسیست شد[۳].

---

۱. کاظم سلاحی، همان اسناد
۲. مسعود احمدزاده، همان اسناد
۳. مسعود احمدزاده، همان اسناد

آنک
برادرانم
که می‌آیند
و از ردیف آتش
می‌گذرند

عباس مفتاحی که بود؟

عباس مفتاحی در ساری به دنیا آمد، در سال ۱۳۲۴، در خانواده‌ای فقیر، در دوران تحصیل همواره شاگرد اول بود.

دوران تحصیل او در دبیرستان همزمان بود با جبهه ملی دوم، احمد فرهودی رابط او با جبهه ملی بود. در سال ششم دبیرستان با صفایی فراهانی آشنا شد. فراهانی در آن زمان در ساری معلم بود. و چون تصمیم داشت دیپلم بگیرد دنبال کسی می‌گشت تا با او ریاضی کار کند. علی عظیمی، دبیر فیزیک عباس مفتاحی شاگر اول دبیرستان را به‌فراهانی معرفی کرد. صفایی چون او را مستعد دید کتبی را جهت مطالعه در اختیار او گذاشت. با این همه تا به تهران بیاید مذهبی بود. و تمامی قرآن را از حفظ بود. درتهران، اصول مقدماتی فلسفه از ژان پلیستر را خواند. پایه‌های مذهبی او سست شد. دردانشکده فنی با علی طلوع، مهرداد شکوهی، مرادی و هدایت عابدی آشنا شد و به‌سیاست کشیده شد.

جاذبه سیاست از عباس مفتاحی، شاگرد اول تمامی سال‌های تحصیل، دانشجوی مردودی سال دوم ساخت. مفتاحی از طریق همکلاسی خود محمد فصیحی[۱] با کاظم سلاحی آشنا شد. آن‌ها سه‌شنبه شب‌ها به برنامه رادیو پکن گوش می‌دادند. کمی بعد از طریق هدایت عابدی هم‌اتاقی‌اش با مسعود اخوان که اهل بابل بود آشنا شد. و اخوان واسطه آشنایی او با چنگیز قبادی دانشجوی پزشکی، دانشگاه تهران شد.

[۱]. محمد فصیحی بعدها به‌همراه هوشنگ تیزابی و محمد امینی دستگیر شد.

مفتاحی از طریق علی طلوع با پویان آشنا شد.

محفل ساری

مفتاحی در دوران تحصیل با احمد فرهودی رابطه داشت. بعد از آمدنش به تهران، این رابطه حفظ شد. و او در رفت و آمدش به ساری، به فرهودی پیشنهاد تشکیل یک گروه را داد مدت شش ماه جلساتی با حضور مفتاحی، فرهودی، محمدرضا ملک‌زاده، رحیم کریمیان، نقی حمیدیان برگزار شد. اما این محفل دوام نیاورد و متلاشی شد. اما مفتاحی رابطه خود را با فرهودی، حمیدیان و کریمیان حفظ کرد.

مفتاحی در این زمان روی برادر خود اسدالله نیز کار می‌کرد و ضمن آشنا کردن او با مارکسیسم او را تشویق می‌کرد تا در تبریز محفلی درست کند.

کار مفتاحی مدتی ضبط و پیاده کردن آثار مائو بود که از رادیوی پکن پخش می‌شد. در همین زمان با پویان و احمدزاده انس بیشتری گرفت و دیدارهای‌شان منظم‌تر شد.

سخت و سترگ
با قلبی از سپیده و جویبار

بیژن هیرمن‌پور که بود؟

بیژن در سال ۱۳۲۰ به‌دنیا آمد. در پانزده سالگی می‌اندیشید باید خود را وقف به‌سازی محیط اجتماعی خود کند. با اندک بینایی که داشت و کمک گرفتن از این و آن مطالعه می‌کرد. کتاب *قرارداد اجتمایی* ژان ژاک‌روسو، ایمان به قدرت ملت را در او ایجاد کرد.

تحصیل را رها کرد و پنج سال به تعلیم موسیقی مشغول شد. اما از ادامه موسیقی منصرف شد و تصمیم گرفت تحصیل‌اش را ادامه بدهد. در عرض نُه ماه کلاس‌های چهارم، پنجم و ششم ادبی را با نمرات عالی قبول شد. در سال ۱۳۴۵ برای خواندن حقوق وارد دانشکده ادبیات دانشگاه تهران شد.

از پانزده سالگی شعر می‌سرود و داستان می‌نوشت و بیشتر تحت تأثیر سارتر و کامو بود. او در این زمان اگزیستانسیالیسم را مترقی‌ترین فلسفه موجود می‌دانست.

در دانشکده حقوق با پوراندخت بستانی آشنا شد که در درس‌ها به او کمک می‌کرد. نابینایی برای او مشکل شده بود در همین رابطه نیز با منوچهر برهمن دانشجوی اقتصاد آشنا شد.

زبان انگلیسی برهمن خوب بود. و این امکان را به بیژن هیرمن‌پور می‌داد تا با خرید کتاب‌های مارکس، انگلس، لنین و پلخانف از کتابفروشی ساکو (وابسته به سفارت شوروی) با کمک منوچهر برهمن تا پنج صبح این آثار را بخواند.

بیژن در سال اول دانشگاه از اصول مارکسیسم آگاه شد. و به مارکسیسم گرایش یافت. گرایش او به مارکسیسم باعث شد که او محور بحث‌ها قرار بگیرد. او تلاش می‌کرد دیگران را با این اصول آشنا کند.

از طریق علی رحمتی با جلال نقاش آشنا شد و از طریق مارتیک قازاریان با مسعود احمدزاده و از طریق محمدعلی موسوی فریدنی با علی زاهدی و از طریق بهروز هادی‌زنوز با مارتیک قازاریان رابطه گرفت محور تمامی این رابطه‌ها، بحث و آموزش مسائل فلسفی، سیاسی و اقتصادی بود[۱].

نارنجکی رها کن از دست
خورشید را برویان

پروسه شکل‌گیری گروه

حدود سال ۱۳۴۷ بود که پویان به فکر تشکیل گروهی افتاد. پس نخست از مفتاحی دعوت کرد، مسعود احمدزاده بعداً به گروه دعوت شد. هدف گروه، مطالعه آثار مارکسیستی و شرایط اجتماعی ـ سیاسی جامعه بود[۲].

---

[۱]. بیژن هیرمن‌پور، اسناد بایگانی مرکز مطالعات و پژوهش‌های سیاسی
[۲]. مسعود احمدزاد، همان

گروه برای ارتقای سطح دانش تئوریک خود مطالعه منابع کلاسیک مارکسیستی را دردستور کار خود گذاشت. در این میان آثار مائو جایگاه ویژه‌ای داشت.

اندکی بعد مسأله راه انقلاب مطرح شد، پویاآن از احمدزاده خواست «*انقلاب درانقلاب*» رژی دبره را ترجمه کند[۱]. احمدزاده طی دو سه ماه این‌کار را به‌سرانجام رساند.

در سال بعد احمدزاده، پویان را به بیژن هیرمن‌پور آشنا کرد. هیرمن‌پور با آن‌که تقریباً نابینا بود از دانش تئوریک وسیعی برخوردار بود. پس مطالعه و بحث حول اصول مارکسیسم و راه انقلاب حدت و شدت بیشتری گرفت.

هیرمن‌پور «*جنگ داخلی در فرانسه*» و «*انقلاب و ضدانقلاب*» از مارکس و مقدمه جنگ دهقانی از انگلس را ترجمه و در اختیار گروه گذاشت.

کار تئوریک با پویان و احمدزاده و هیرمن‌پور بود. و کار تشکیلات با عباس مفتاحی. دکتر چنگیز قبادی و برادرش بهرام و همسرش مهرنوش ابراهیمی درهمین زمان عضوگیری شدند. پویان برای گسترش تشکیلات به مشهد رفت تا حلقه مشهد را توسط دوستانش تشکیل دهد. گروه در این زمان به فکر گسترش تشکیلات بود و براین باور بود که با گسترش گروه‌های مارکسیستی و اتحاد آنان در یک حزب واحد، استراتژی مبارزه توسط حزب تعیین خواهد شد. به همین خاطر دبره[۲] و چه‌گوارا[۳] را که با استناد به تجربه انقلاب کوبا برای حزب نقشی قائل نبودند رد می‌کردند.

در همین زمان مسعود احمدزاده، کتاب «*جنگ چریکی، یک روش*» از چه‌گوارا را ترجمه کرد. و سپس دست به‌کار ترجمه، *لودویک فوئرباخ و پایان فلسفه کلاسیک آلمان* اثر انگلس شد.

---

۱. همان

۲. رژی دبره، روزنامه‌نگار فرانسوی و نویسنده کتاب *انقلاب در انقلاب*

۳. ارنستو چه‌گوارا از رهبران انقلاب کوبا و نویسنده *جنگ چریکی*

شاخه تبریز

پویان در سال ۱۳۴۷، اندیشه تشکیل گروه را با صمد در میان گذاشت. پویان با صمد درجریان کارهای ادبی آشنا شده بود. مرگ نابهنگام صمد در شهریور ۱۳۴۷ به رابطه تهران و تبریز آسیب وارد کرد. و در بهار ۱۳۴۸ پویان به تبریز رفت تا این رابطه را دوباره برقرار کند.

اصول تشکیلات

در این زمان پویان جزوه‌ای نوشت که در آن «*لزوم تشکل و مسأله عضوگیری*» مطرح شده بود. یک هوادار می‌بایست سه مرحله را بگذراند تا به عضویت گروه در آید:

۱. مرحله سمپات ابتدایی
۲. مرحله سمپات نیمه‌پیشرفته
۳. مرحله سمپات پیشرفته.

برای هر کدام از این مراحل کتبی خاص تعیین شده بود که می‌بایست مطالعه شود. تنها سمپات پیشرفته به عضویت گروه درمی‌آمد[۱].

اهداف مطالعاتی

گروه در این زمان چهار هدف مطالعاتی را در دستور کار خود داشت:

۱. مطالعه روستاهای ایران
۲. مطالعه تاریخ پنجاه ساله اخیر
۳. مطالعه تجارب انقلاب روسیه، چین و کوبا
۴. مطالعه سیستماتیک فلسفه و اقتصاد مارکسیستی

---

[۱]. عباس مفتاحی، همان

مطالعات انجام شده

در زمینه روستا و مسائل دیگر کارهای زیر صورت گرفت:

۱. تک‌نگاری از گناباد ـ پویان
۲. باران عجم (بررسی برخی از روستاهای کشور)
۳. دو مقاله در بررسی روستاهای مازندران (روستاهای کوهستان و جنگلی)
۴. درباره قره‌داغ ـ بهروز دهقانی
۵ . درباره روستاهای اطراف رضاییه ـ علیرضا نابدل
۶. درباره روستاهای رضاییه ـ محمدتقی افشانی نقده
۷. درباره جنبش رازلیق ـ علیرضا نابدل
۸ . درباره قالی‌بافی آذربایجان ـ مناف فلکی
۹. اسلام روبنای کدام فرماسیون اجتماعی ـ اقتصادی است
۱۰. درباره دکتر مصطفی رحیمی ـ بیژن هیرمن‌پور
۱۱. نه استراتژی و نه تاکتیک
۱۲. نقد نمایشنامه *چهار صندوق* از بهرام بیضایی
۱۳. درباره مقاله جبهه ملی از دکتر احمد قاسمی
۱۴. با کدام کارگر، کجا و چگونه باید آشنا شد
۱۵. درک آیین و فرقه دمکرات ـ بهروز دهقانی
۱۶. آذربایجان و مسأله ملی ـ علیرضا نابدل[۱]

دو نکته در مورد این تحقیقات قابل ذکر است. نخست آن‌که به‌علت ضرورت کار مخفی ما از نویسنده بخشی از این تحقیقات بی‌اطلاع‌ایم و دوم آن‌که جز چند تایی از این تحقیقات بقیه یا از بین رفته‌اند و یا در دسترس ما نیست.

---

[۱]. مناف فلکی، همان

نشریه درون گروهی

این مقالات و تک‌نگاری‌ها در نشریه درون گروهی منتشر می‌شد و مورد مطالعه و نقد قرار می‌گرفت.

گروه در این دوران فرمول نیمه‌فئودال ـ نیمه‌مستعمره را در تبیین نظام اجتماعی ایران رد کرد. و به دنبال آن الگوی چینی انقلاب نیز کنار گذاشته شد. تحلیل گروه از بین رفتن روابط فئودالی و رشد بورژوازی کمپرادور و تضعیف بی‌سابقه بورژوازی ملی بود[۱].

یکی از شماره‌های این نشریه با مقدمه پویان منتشر شد که حاوی مقالات زیر بود:

۱. رژی دبره، *تجربه انقلابی کوبا*، ترجمه بیژن هیرمن‌پور

۲. انتقادی بر مصطفی رحیمی، نوشته بیژن هیرمن‌پور

۳. *مشی مبارزه*، نوشته بیژن هیرمن‌پور

آخرین شماره نشریه بهار ۱۳۴۹ منتشر شد ویژگی این شماره مقاله‌ای است از پویان که رویکرد جدید گروه و پذیرش مشی مبارزه مسلحانه را بازتاب می‌دهد.

گروه در واقع در بهار ۱۳۴۹ به مبارزه مسلحانه می‌رسد. این مقاله باعث شد عده‌ای ارتباط خود را با هیرمن‌پور قطع کنند. اما عده‌ای از افراد مرتبط با او به عضویت گروه درآمدند. از آن جمله، حاجیان سه‌پله، حسین فولادی، ابراهیم تهرانچی و جلال نقاش.

لزوم تجدید سازمان

رویکرد جدید گروه مسأله تغییر روابط که تا این زمان عمدتاً «ارتباط زنجیره‌ای» بود را دردستور کار قرار داد.

پویان مقاله «*لزوم تجدید سازمان*» را نوشت. که مبتنی بود بر هسته‌های سه نفره، به‌دنبال آن مسأله نام‌های مستعار مطرح شد. نام‌ها ابتدا فارسی بود. اما از آن‌جا که

---

[۱]. ۱۹ بهمن، چریک‌های فدایی خلق

می‌توانست این اسامی افراد دیگر گروه‌ها را به‌خاطر تشابه اسم بـه خطـر بینـدازد پـس اسامی خارجی انتخاب شد[۱].

نام‌های مستعار

۱. پویـان، کـامیـلو، ۲. احـمدزاده، فـردریک، ۳. مفتـاحی، امانوئل، ۴. قبادی، جـواخیم، ۵ . مهرنـوش ابـراهیمی، سـلیا، ۶. بـیژن هـیرمن‌پـور، کـاوه، ۷. حسـن نـوروزی، بابوشـکین، ۸ . کـاظم سـلاحی، یـوری، ۹. جـلال نقـاش، ستـار، ۱۰. ابـراهیم دل‌افـسرده، کـوچک، ۱۱. حمید توکلی، چـارلـی، ۱۲. بهمن آژنگ، آنتوان، ۱۳. جـواد سلاحی، عـمواوغـلی، ۱۴. سـعید آریـان، کـارلوس، ۱۵. شـهین تـوکلی، آرکوشـا، ۱۶. عباس جمشیدی، فوچیک، ۱۷. محمدتقی چراغی، توم، ۱۸. جعفر اردبیـل‌چـی، مـارک، ۱۹. اصغر عرب‌هریسی، ارمـند، ۲۰. منـاف فـلکی، شیـرژ، ۲۱. حسـن جـعفری، پُـل، ۲۲. گـرمـانی، تـاراس، ۲۳. حاجیان سه‌پله، ناصر، ۲۴. حسین سیدنوزادی، ماکسـی ۲۵. علیرضا نابدل، ارنستو، ۲۶. مجید احمدزاده، فریرا، ۲۷. خلیل سلماسی‌نژاد، وان‌تروی

گزینش این نام‌ها عمدتاً اسامی انقلابیون امریکای لاتین بود. اما بعدها این نام‌گذاری به «لحاظ مغایرت با اصول پنهان‌کاری و بی‌توجهی بـه فرهنـگ تـوده‌هـای زحمـتکش» مورد انتقاد قرار گرفت.

در این زمان دو مقاله توسط پویان و هیرمن‌پور در مورد فواید هسته‌هـا و ضـرورت ایجاد آن‌ها نگاشته شد.

مردان از راهکوره‌های سبز
به زیر می‌آیند.
عشق را چونان خزه‌یی

---

[۱]. عباس مفتاحی، همان

که بر صخره
ناگزیر است
بر پیکره‌های خویش می‌آرند.
و زخم را بر سینه‌های‌شان.

شاملو

نخستین گام وحدت

سیف‌دلیل صفایی در همین زمان فراهانی را با عباس مفتاحی که از اعضای گروه احمدزاده بود آشنا می‌کند. فراهانی از سال ۱۳۴۱، هنگامی‌که معلمی در ساری بود مفتاحی را می‌شناخت. فراهانی می‌خواست دیپلم بگیرد و مفتاحی ششم ریاضی و البته شاگرد اول دبیرستان بود. فراهانی به‌دنبال کسی می‌گشت تا به او ریاضی درس بدهد. و یکی از معلمین مفتاحی را معرفی کرد و مفتاحی معلم ریاضی فراهانی شد.

فراهانی و مفتاحی چند بار همدیگر را دیدند. اما این ملاقات‌ها حاصل چندانی نداشت. گروه احمدزاده بر تجارب و تئوری انقلاب برزیل به چریک شهری و تقدم شهر بر روستا باور داشت. اما گروه فراهانی به‌هم‌زمانی و شروع در شهر با تقدم تاکتیکی باورمند بود. اما برای گروه احمدزاده این تقدم استراتژیک بود[۱].

قرار بعدی دو گروه به عهده حمید اشرف و مسعود احمدزاده واگذار شد. برای فراهانی امکان حضور در این مذاکرات دیگر نبود. چرا که شناسایی جنگل‌های شمال دردستور کار گروه بود.

شناسایی جنگل‌های شمال، مرحله نخست

در تاریخ یازده شهریور ۱۳۴۹ در دره هفت‌حوض درکه جلسه‌ای با حضور فراهانی، انفرادی، رحیم سماعی، عزیز سرمدی، اسحاقی، هادی بنده‌خدا لنگرودی، عباس

---

[۱]. حمید اشرف، جمع‌بندی سه ساله

دانش بهزادی، حمید اشرف و اسکندر صادقی‌نژاد برگزار شد. و درباره چگونگی عزیمت به‌مناطق کوهستانی برای شناسایی توافق شد.

در تاریخ چهارده شهریور گروه عازم چالوس شد تا شناسایی خود را از دره مکار آغاز کند. حمید اشرف و اسکندر صادقی‌نژاد که با گروه تا چالوس رفته بودند با تعیین جواهردشت، از توابع رامسر به‌عنوان نخستین محل قرار گروه شهر با کوه به‌تهران بازگشتند.

گروه از بیجدنو و فشکور گذشته و شب را در بالاتر از کنس دره استراحت کردند. صبح از فاطر گذشتند و به ارتفاعات کندی‌چال رسیدند. دو روز در آن‌جا ماندند و تمرین تیراندازی کردند. و در زیر باران و باد شدید به «حریص‌دره» رسیدند. انبارکی ساختند و مقداری غذا و دارو در آن گذاشتند. روز بعد از دامنه‌های جنوبی علم‌کوه بالا رفتند و به معدن «گورت» رسیدند. شب را در آن‌جا ماندند که فردا به «کرماکو» رسیدند. با ارتفاع ۴۲۲۰ متر که سرچشمه رودخانه چالوس است. شب را در آن‌جا ماندند و فردا با عبور از «داغ‌کوه» به ارتفاعات دو هزار رسیدند. شب را در آن‌جا ماندند و فردا پس از «هلوکه» و «عسل‌محله»، به «دریاسر» رسیدند و شب را در آن‌جا ماندند. فراد به کوه سیالان رفتند با ارتفاع ۴۱۷۵ متر در جنوب تنکابن. شب را در «تیاردره» ماندند و صبح به طرف «زیارت‌چال» حرکت کردند و دو روز در آن‌جا ماندند. و دومین انبارک خود را در آن‌جا ساختند.

سپس از کوه «سلطان‌چال» و ارتفاعات نزدیک به کوه «شماموس» گذشتند و بعد از چند روز به جواهردشت رسیدند. انبارکی ساختند و با گروه شهر، حمید اشرف، فاضلی و دهقان، ملاقات کردند.

و وسایلی را که گروه شهر آورده بودند، گرفتند و پس از چند روز به سوی ارتفاعات «طول‌لات» رفتند. شب را در آن‌جا ماندند و فردا به‌طرف جنوب رفتند. تا به «مرجا ـ دشت» رسیدند. شب را در «اربو ـ دشت» سرکردند.

فردا از «ناتیش ـ کوه» گذشتند و به «تبرین ـ کوه» رسیدند و پس از سه روز کوه‌پیمایی به «کاکوه» رسیدند، که در ۳۰ کیلومتری سیاهکل واقع است. دومین ملاقات با گروه شهر، اشرف، اسکندر رحیمی، ایرج نیّری، انجام شد. گروه شهر با خود

پوشاک و مواد غذایی آورده بود. و سه انبارک مواد غذایی ساخته شده را به گروه کوه نشان دادند. و به شهر بازگشتند.

گروه پس از سه روز توقف از رودخانه و جاده سیاهکل ـ لوتک» به‌طرف کوه «دُرفک» رفتند. شب را در دامنه ماندند و فردا از «سی ـ سرا» گذشتند. و شب بعد به «دُرفک» رسیدند. شب را در پای کوه «دُرفک» ماندند و روز بعد به طرف سفیدرود رفتند.

و شب را در ارتفاعات جاده رشت ـ تهران گذراندند. و پس از چند روز راه‌پیمایی و عبور از «میان‌دیر» شب را در «سردیر»، که دامنه شمالی پشته کوه بود، گذراندند و فردا به‌طرف «ونیم» از توابع فومن، حرکت کردند که محل قرار آن‌ها با گروه شهر، اسکندر رحیمی و منوچهر بهایی‌پور بود.

گروه در این‌جا دو دسته شدند، لنگرودی، فراهانی، اسحاقی، رحیمی به طرف «امامزاده اسحاق و دره سیامزگی» رفتند و انبارک مواد غذایی در آن‌جا درست کردند. ششمین انبارک، و بهزادی، انفرادی و رحیم سماعی به‌طرف «افسر ـ سر» رفتند.

گروه اول در نزدیکی لیندان به کوه زد و رحیمی به شهر رفت تا مواد غذایی را تهیه کند. و بقیه در ارتفاعات «لیندان» انبارکی ساختند. سپس به طرف «قلعه رودخان» رفتند و به گروه دوم ملحق شدند. و از آن‌جا پس از ارتفاعات مرتع خانی به سوی ماسوله رفتند. لنگرودی و سماعی برای تهیه مواد غذایی به فومن رفتند و شب را در خانه اسکندر رحیمی ماندند. و فردا با مواد غذایی به گروه محلق شدند.

گروه از دره و جاده ماسوله گذشتند و به کوه رفتند. در این‌جا با حمید اشرف و رحیمی ملاقات کردند و غذا و پوشاکی را که گروه شهر آورده بود گرفتند. و راهی ارتفاعات ماسوله و شاندرمن شدند. در ارتفاعات مشرف بر جاده اسالم ـ خلخال، انبارکی برای مواد غذایی ساختند. در این منطقه ایرج صالحی (با نام مستعار آرش) دراول آذر ۱۳۴۹ به گروه ملحق شد. حمید اشرف از طریق دانش بهزادی با صالحی تماس گرفت و او را به جنگل آورد. مرحله اول شناسایی بعد از سه ماه پایان یافت.

مرحله دوم شناسایی

گروه هشت نفره به‌همراه حمید اشرف و اسکندر صادقی‌نژاد راهی چالوس می‌شوند تا مرحله دوم شناسایی را از مرزن‌آباد آغاز کنند.

آنان به «کدبر»، شرق رود کجور از توابع نور، رفتند. و روز بعد با عبور از «وازک»، غرب گلندرود و ارتفاعات گنگرچال به «دره منگل» رسیدند و با حمید اشرف ملاقات کردند. حمید اشرف با خود محدث قندچی (با نام مستعار اسماعیل اصغرزاده) را برای پیوستن به گروه آورد.

کناره‌گیری صالحی، یک حرکت درست

هنگام جمع آوری هیزم در «دره منگل» ایرج صالحی خود را به جاده هراز رسانید و به‌تهران بازگشت.

جدا از آن‌که صالحی بعدها در بازجویی‌هایش چه می‌نویسد که قابل فهم است صالحی در همان مدت کوتاه فهمید که او مرد این عرصه از میدان نبرد نیست. پس باز پس نشست. و در این‌کار هیچ انتقادی به صالحی وارد نیست. اگر هر فعال سیاسی بفهمد که جایش در این نبرد تاریخی و تاریخ‌ساز کجاست هم بهتر می‌جنگد و هم بهتر تبعات آن‌را می‌پذیرد. بدبختی از آن‌جا آغاز می‌شود که فرد در جایی قرار می‌گیرد که شایسته او نیست. و روز حادثه فاجعه می‌آفریند.

نیازی به ارائه نمونه‌های تاریخی نیست. تاریخ حزب توده سرشار از این پدیده‌های باورنکردنی است.

گروه هفت نفره فراهانی پس از دو روز با عبور از «سنگ چال»، «فیل‌بند» و «سجاده رود» به ارتفاعات بابل رسیدند. که محل قرار با گروه شهر بود.

رابطین نیامدند پس گروه به حرکت خود ادامه داد و در نزدیکی‌های بهشهر سماعی برای تماس به تهران رفت و پس از چند روز حمید اشرف و رحیمی به ملاقات گروه آمدند. و گروه به طرف ارتفاعات «بندر گز» و «نوکنده» حرکت کرد. دراین‌جا ملاقاتی

با گروه شـهر انجام شـد. و هوشنگ نیری کـه بـه تازگی با آشتیانی از عراق آمده بـود، به‌گروه پیوست.

گروه هشت نفره پس از ۳ـ۲ روز اطراق در اطراف «شاه کوه» به طرف «دره زیارت» و «نهارخوران» رفتند تا به ده «چه‌جا» رسیدند. شب را ماندنـد و صـبح بـه طـرف کـوه «شادار» رفتند. و پس از چند روز به ارتفاعات «دشت شـاهرود» رسـیدند. و شـب را در «میانستاق» ماندند و صبح به طرف کوه «قلعه بران» حرکت کردند.

گروه صبح زود بعد به جـاده «ولند ـ رامیان» رسیدند که محل قرارشان با گروه شهر بود. گروه تا نُه بهمن ۱۳۴۹ در مازندران بود. و بعد با سـه ماشـین، جیـپ، فـولکس، و وانت بار به طرف سیاهکل و بالارود حرکت کردند.

دور دوم مذاکرات در گروه

دور اول مذاکرات بین فراهانی و مفتاحی بود که به نتیجه مشخص نرسید. سفر فراهـانی برای شناسایی جنگل‌های شـمال مـذاکرات را بـی‌نتیجـه گذاشـت. دور دوم مـذاکرات توسط حمید اشرف و مسعود احمدزاده دنبال شد. و در سراسر پاییز ۱۳۴۹ ادامه یافـت. بحث بر سر دو مسأله بود:

۱. مبارزه چریکی در شهر

۲. زندگی مخفی

فراهانی بهای زیادی به این دو مسأله نمی‌داد. و بالاخره بعد از بحث‌های زیاد به‌این نتایج رسیدند:

۱. با توجه به شرایط اجتماعی و سیاسی و روستاهای کشور

۲. با توجه به شرایط جغرافیایی و استراتژیک جنگل‌های شمال

۳. با توجه به آمادگی بدنی و انطباق گروه رفقای کوه با شرایط سخت

۴. با توجه به شناسایی و آماده کردن انبارهای مواد غذایی

یک هسته چریکی با تحرک قابل ملاحظه، بقـای نسـبی تضـمین شـده‌ای دارد. کـه

وظیفه آن نه تبلیغ و تشجیع روستاییان که عهده‌دار تبلیغ و تأثیرگذاری بر سراسر ایران و کل جنبش انقلابی است.

از همین جا تقدم تاکتیکی چریک شهری به عنوان مبلغ چریک کوه و گسترش اثر تبلیغی وجود و فعالیت چریک کوه بر سراسر کشور آشکار شد.

بنا به تحلیل گروه احمدزاده، مبارزه چریکی آن‌گاه در کوه شروع باید بشود که شهر فعالیت خود را آغاز کرده باشد. و بقای نسبی خود را نیز به‌دست آورده باشد.

ضربه خوردن گروه شهر

همان‌گونه که پویان در «*رد تئوری بقا*» به طرفداران تعرض نکنیم تا باقی بمانیم می‌گوید: باقی ماندن به معنای تعرض نکردن نیست. نشان داد که در یک حکومت پلیسی هر جریان و هر محفلی دیر یا زود ضربه می‌خورد. علت آن هم روشن، ساده و خیلی خیلی پیش افتاده است. درک آن نیز نیاز به ذهنی پیچیده ندارد. دستگیر کن. شکنجه کن. آدم‌ها، کم یا زیاد حرف می‌زنند. باز هم دستگیر کن. شکنجه کن. و در این گرفتن‌ها و شکنجه کردن‌ها سرنخ‌هایی به‌دست می‌آید که ساواک را به‌جایی می‌رساند.

در سال ۱۳۴۸، ایرج محمودی، فراکتی و عبدالرضا نواب دستگیر می‌شوند. به چه علت و چرا روشن نیست باید به‌خاطر فعالیت‌های محفلی باشد.

در زیر شکنجه حرف می‌زنند و نام شش تن دیگر را می‌گویند که فعالیت محفلی دارند. دراین رابطه مهدی سامع و ابراهیم نوشیروان‌پور دستگیر می‌شوند. اما غفور حسن‌پور که از او به‌نام ایرج حسن‌پور و ایرج محمدی نام برده بودند شناخته نمی‌شود.

در واقع دو نفر از کسانی که به نوعی با «گروه احیاء» رابطه دارند از سوی محفلی که هیچ ارتباطی با گروه ندارد، دستگیر می‌شوند. حسن‌پور دستگیر نمی‌شود. کسی‌که بیشترین اطلاعات را در جریان احیای گروه جزنی دارد. چرا که بیشترین عضوگیری‌ها توسط او انجام شده است.

در سال ۱۳۴۹، سه نفر دیگر دستگیر می‌شوند، ابوالحسن خطیب، مهدی فردوسی و

محمود نوابخش. باز هم زمان دقیق دستگیری و علت دستگیری بر ما روشن نیست[۱]. باید درجریان فعالیت محافل دستگیر شده باشند. در واقع دهه ۴۰، دهه شکل‌گیری محافل است. و ساواک با نفوذ و تعقیب و مراقبت مدام اقدام به دستگیری این محافل می‌کند.

در بازجویی از این سه نفر بار دیگر نام مهدی سامع و غفور حسن‌پور مطرح می‌شود که «فعالیت کمونیستی» دارند.

نوزده آذر ۱۳۴۹ مهدی سامع چهار روز بعد، بیست و سوم آذر ۱۳۴۹ غفور حسن‌پور دستگیر می‌شود[۲] و در بازرسی ساواک در خانه غفور و خانه پدری او در لاهیجان مدارکی به‌دست ساواک می‌افتد:

۱. نقشه‌ای از شهرستان رودسر و شناسایی ژاندارمری شهر

۲. یک نامه از مسعود بطحایی، که دریافت‌کننده آن رضوان و کسانی بود که درعراق فعال بودند.

این نامه توسط مهدی سامع از زندان بیرون آورده شده بود. و او به محمود نوابخش داده بود تا به غفور بدهد تا توسط عبدالعلی رحیم‌خانی به عراق برده شود. اما چون رحیم‌خانی زودتر از نامه به عراق رفته بود نامه نزد غفور مانده بود.

۳. نوشته‌هایی در مورد انقلاب قهرآمیز، به‌عنوان تنها راه رهایی خلق ایران

یک نکته: ساواک سازمانی جهنمی

قبل از آن‌که دستگیری‌ها را پی‌گیری کنیم لازم است بدانیم مهدی سامع و غفور حسن‌پور در دست چه کسانی گرفتار شده بودند.

---

[۱]. ابوالحسن خطیب دانشجوی فنی بود. در تظاهرات دانشجویی دستگیر شد. پلیس به خانه آن‌ها رفت. و پوتین‌های کوه حسن‌پور را پیدا کردند. در پوتین‌ها یادداشتی مربوط به فرمول‌های شیمیایی ساخت مواد منفجره بود. پس پای حسن‌پور و سامع به میان کشیده شد.

جمشید طاهری‌پور ـ خاطران ایران گلویال ۱۳۹۰/۱۱/۲۸

[۲]. پای چپ حسن‌پور که بر اثر شلاق عفونی شده بود و خطر مرگ او را در پی داشت بریدند بر اثر پایداری در شکنجه لاهیجان و شماری از امکانات و رابطه‌ها از دایره شناسایی و سرکوب ساواک بیرون ماند. که درادامه کار چریک‌ها سخت به‌کار آمد.

جمشید طاهری‌پور ـ خاطرات ـ همان

ساواک سازمانی بود برآمده از آدمکشان فرمانداری نظامی تهران، بعد از کودتای ۲۸ مرداد کسانی که در زندان زرهی تسمه از پشت افسران توده‌ای کشیده بودند. و سازمان نظامی حزب را به چنگ آورده بودند. اینان از سال ۱۳۳۲ تا سال ۱۳۴۹، نزدیک به هفده سال، فرصت داشتند تا تحت تعالیم سازمان سیا، موساد، انتلیجنت سرویس به سازمانی مخوف تبدیل شوند. و توانایی آن‌را بیابند که با انواع و اقسام شکنجه‌ها، زندانی را به‌حرف بیاورند.

یک اشتباه تاکتیکی

گروه جنگل و گروه شهر فکر می‌کرد که چون دستگیری حسن‌پور و سامع در رابطه‌ای بی‌ارتباط با آن‌ها است پس نه غفور و نه سامع حرفی از گروه نمی‌زنند. اما آن‌ها از یافته‌های ساواک در خانه غفور و سامع و اعترافات محفلی محمود نوابخش و شدت شکنجه‌های ساواک اطلاع دقیقی نداشتند. پس سامع و غفور حرف زدند. و تیم شهر درحالی‌که دو هفته فرصت داشت مخفی شود و ارتباطات سامع و غفور را کور کند. مخفی نشد و ضربه را خورد.

معینی عراقی، محمد هادی فاضلی، شعاع‌الله مشیدی در یازده بهمن ۱۳۴۹ دستگیر شدند. سیف‌دلیل صفایی دوازده بهمن دستگیر شد. و احمد خرم‌آبادی، بیست بهمن دستگیر شد. و چهارده بهمن ساواک به اطلاعات زیر دست یافته بود:

۱. گروه کوه از مازندران به گیلان رفته است.

۲. قرار ملاقات با رابط شهر بیست سوم بهمن است.

۳. رابط شهر عباس (حمید اشرف) در ده بهمن، ۲/۵ کیلو تی.ان.تی به جنگل برده است.

۴. ایرج نیری رابط کوه است.

۵ . رحمت پیرونذیری از اعضای گروه است که باید دستگیر شود.

در تاریخ پانزده بهمن ۱۳۴۹ هویت صفایی فراهانی و صفاری آشتیانی برای ساواک روشن شد. و ساواک طی اطلاعیه‌ای دستور دستگیری آن‌ها را صادر کرد.

روزشمار حماسه سیاهکل

۱۳۴۹/۱۱/۱۶

ـ ملاقات اشرف با فراهانی. اشرف خبر ضربه به گروه شهر را به فراهانی داد. فراهانی از اشرف خواست، آشتیانی به عراق برود تا خط اتصال گروه با منوچهر کلانتری که درانگلستان بود برقرار شود.

ـ فرهودی به گروه جنگل پیوست.

ـ ورود نخستین تیم ساواک به لاهیجان

۱۳۴۹/۱۱/۱۷

ـ اعلام آماده‌باش هنگ ژاندارمری لاهیجان

ـ آمدن گروه از ارتفاعات به دامنه

ـ چون امکان دستگیری ایرج نیری بود. هادی لنگرودی به روستایی که نیری معلم بود رفت اما او را نیافت.

۱۳۴۹/۱۱/۱۹

ـ رفتن مجدد لنگرودی به روستای ایرج نیری و دستگیری لنگرودی توسط مأمورین ژاندارمری که با لباس مردم عادی در کمین او نشسته بودند.

ـ حمله گروه به پاسگاه سیاهکل برای آزادی لنگرودی. لنگرودی چند دقیقه قبل از حمله توسط رییس پاسگاه به لاهیجان برده شده بود.

ـ هشت نفر در این حمله شرکت داشتند، فرمانده فراهانی، عباس دانش بهزادی، محمدعلی محدث قندچی، احمد فرهودی، رحیم سماعی، مهدی اسحاقی، هوشنگ نیری، جلیل انفرادی (این نام‌ها را به‌خاطر بسپارید).

ـ نخستین اعلامیه جنبش مسلحانه انقلابی ایران

۱۳۴۹/۱۱/۲۰

ـ دستور مستقیم شاه به تیمسار اویسی، فرمانده ژاندارمری کل کشور، برای سرکوب گروه

ـ تعیین سرلشگر محققی به‌عنوان فرمانده عملیات
ـ رفتن سرلشگر پاسدار، رئیس رکن سوم ستاد ژاندارمری، به سیاهکل
۱۳۴۹/۱۱/۲۱
ـ تشکیل کمیسیون جنگی، سرلشگر پاسدار، سرهنگ ستار بابایی، سرهنگ دو ابراهیمی (این نام‌ها را هم به‌خاطر بسپارید).
ـ اعزام سه هلی‌کوپتر و هشتاد کوماندو به سیاهکل
ـ حرکت ستون عملیات تعقیب در سیاهکل
۱۳۴۹/۱۱/۲۲
ـ گرفتن تعهد کتبی ژاندارمری از کدخدایان، دهبانان، اعضای انجمن دهات، و خانه‌های اصناف جهت همکاری و دادن خبر و کمک به دستگیری گروه
ـ رفتن گروه به جنگل و حرکت به سمت ارتفاعات در زیر بارش شدید برف
ـ برخورد گروه در جواهردشت و کاکاکوه با هلی‌کوپترهای ارتش
ـ کشف انبارهای مواد غذایی توسط ژاندارمری
ـ رسیدن گروه از کاکاکوه به «دره لیل».
ـ صفایی و انفرادی، ایرج نیری را برای درمان به شهر می‌برند. نیری در درگیری پاسگاه گلوله می‌خورد.
۱۳۴۹/۱۱/۲۹
ـ دستگیری فراهانی، انفرادی، نیری در روستای چهل ستون
ژاندارمری پیشاپیش روستائیان را بر علیه گروه تهدید و تطمیع و بسیج کرده بود.
ـ درگیری گروه با گردان تعقیب به فرماندهی سروان اصلاحی و سروان آتشی
ـ زخمی شدن رحیم سماعی
ـ تقاضای ژاندارمری از تهران و درخواست مهمات و سلاح‌های تهاجمی سنگین
ـ رسیدن نارنجک‌اندازها، نارنجک‌های اشک‌آور، مسلسل‌های کالیبر ۵۰ و توپ‌های سبک به منطقه
۱۳۴۹/۱۱/۳۰

ـ تلفن‌گرام سرلشگر پاسدار به سرهنگ بابایی

«چنانچه عوامل خرابکار در اسرع وقت دستگیر یا قلع و قمع نشوند اهمال‌کنندگان تسلیم دادگاه زمان جنگ خواهند شد.»

ـ پیشنهاد فرهودی به بازگشت به شهر و مخالفت رحیم سماعی برای ماندن و جنگیدن

ـ شکستن محاصره ژاندارمری توسط گروه

ـ تلفن‌گرام سرلشگر پاسدار به سرهنگ بابایی:

«سند بی‌لیاقتی خود را امضا کردید»

ـ برخورد گروه با هلی‌کوپترهای ژاندارمری

ـ تمام شدن آذوقه گروه

ـ رسیدن گروه به توسکا

ـ پیرمردی گروه را به خانه می‌برد و نان و شیر و پنیر می‌دهد.

ـ سپاهی دانش روستا خبردار می‌شود و آمدن گروه را به ژاندارمری اطلاع می‌دهد.

ـ درگیری گروه با ژاندارمری

ـ محاصره گروه توسط هلی‌کوپترها و پیاده شدن کماندوها

ـ زخمی شدن رحیم سماعی و کشته و مجروح شدن تعدادی از کماندوها

ـ گروه به رحیم سماعی پیشنهاد می‌کند که او تسلیم شود اما نمی‌پذیرد.

ـ جنگ تا غروب ادامه می‌یابد.

ـ کشته شدن یحیی بشردوست یک مزدور محلی و زخمی شدن گروهبان علی کمان‌کش و ستار غلامی از مزدوران محلی

۱۳۴۹/۱۲/۱

ـ سرنگون کردن یکی از هلی‌کوپترهای ارتش توسط گروه

ـ درگیری در منطقه «شرم لنگه»

ـ زخمی شدن ستوان یکم محسن‌زاده و یک درجه‌دار

ـ درگیری در منطقه ذاکله‌بر

ـ مجروح شدن یک ژاندارم و یک مزدور محلی
ـ شلیک مداوم گلوله‌های منور و روشن کردن منطقه از ترس حمله چریک‌ها
۱۳۴۹/۱۲/۲
ـ رسیدن گروه به خط‌الرأس و محاصره گروه
ـ شهادت رحیم سماعی و
ـ زخمی شدن فرهودی و بازگشت به مناطق جنگلی دانش بهزادی و فرهودی
۱۳۴۹/۱۲/۴
ـ دستگیری دانش بهزادی و فرهودی
۱۳۴۹/۱۲/۸
ـ دستگیری محدث قندچی

از بزرگی این عملیات همین بس که هنگامی‌که اویسی، فرمانده کل ژاندارمری، به‌شاه گزارش این درگیری‌ها را می‌داد شاه از تعداد زیات تلفات متعجب شد و گفت: «چگونه این عده کم، این‌همه تلفات به ما وارد کردند».

این نام‌ها را هم به خاطر بسپارید

قهرمانان را که قبلاً برشمردیم. و اما خائنین

۱. شاه، ۲. تیمسار اویسی، فرمانده کل ژاندارمری، ۳. سرلشگر محققی، فرمانده عملیات، ۴. سرلشگر پاسدار، ۵ . سرهنگ ستاد بابایی، ۶. سرهنگ دو ابراهیمی، ۷. سروان اصلاحی، ۸ . سروان آتشی، ۹. شیخ‌الاسلامی ـ مأمور ساواک، ۱۰. ناصری، بازجو، ۱۱. سرگرد قشقایی، بازجو، ۱۲. از برشمردن نام مزدوران محلی و عمله و اکره ظلم درروستا که کشته و زخمی شدن می‌گذریم. ارزش نام بردن ندارند، لای و لجن‌های تاریخ.

رستاخیز سیاهکل[۱]

بیژن جزنی حرکت سیاهکل را نقطه عطفی در سیر تکامل جنبش انقلابی ایران می‌دانست که از دوران جدید در مبارزه خبر می‌داد به همین خاطر آن‌را رستاخیز سیاهکل اعلام کرد. رستاخیزی که رژیم را افشا کرد، نیروهای بسیاری را به میدان کشاند توده را از بی‌اعتنایی خارج کرد و آن‌را به میدان کشاند و تیر خلاصی به شقیقه اپورتونیسم سخنور وارد کرد.

این حرکت از بهمن ۱۳۴۹ تا به امروز مورد ارزیابی‌های متفاوتی قرار گرفته است دشمنان این حرکت از راست ارتجاعی گرفته تا چپ بریده و اپورتونیست نتوانستند و نمی‌توانند آن‌را نادیده بگیرند. شاه تلاش کرد با بسیج تمامی نیروهایش حرکت درنطفه خفه کند. و بعد با شکنجه وحشیانه اسرا و اعدام آن‌ها که با سراسیمگی همراه بود تلاش کرد از جاذبه‌های این حرکت بکاهد.

عمله و اکره‌های استبداد هم آن روز و هم این روز تلاش بسیار کردند و می‌کنند تا آن‌را از حافظه تاریخی این مردم پاک کنند.

شاه آن‌را حرکتی برای باز گردانیدن فئودال‌ها اعلام کرد. عده‌ای دیگر آن‌را توطئه استعمار می‌دانستند. اپورتونیست‌های حزب توده آن‌را ماجراجویی مشتی جوان احساساتی دانستند و چپ‌های بریده آن‌را «نابالغی خود خواسته» اعلام کردند سایه‌نشین‌های سخنور و بی‌عمل هم آن‌را تقلید کورکورانه از کوبا و آوانتوریسم خرده‌بورژوازی آن‌را به‌حساب آوردند.

همه اینان باورشان نبود هشت نفر فدایی محشری به این بزرگی برپا کرده‌اند.

حقیقت ماجرا به‌راستی چه بود. چرا شاه و تمامی مشاوران و آدم‌کشان زیردستش در آن روز و اپورتونیست‌های رنگارنگ روزگاران بعدی نفهمیدند چه عاملی باعث شد که هشت آدم یک لاقبا با کمترین امکانات دست به کاری بزرگ بزنند. در مدت پنج ماه

---

[۱]. فراهانی به حسینی رئیس زندان اوین گفت: «شما اشتباه می‌کنید. ما شکست نخورده‌ایم. در فردای تیرباران ما پژواک پیروزی سیاهکل در فضای ایران طنین‌انداز خواهد شد.»
مصطفی مدنی ـ نشریه عصر نو ـ ۱۳۸۹/۱۱/۲۱

زیر باد و باران، خستگی و گرسنگی و تنهایی را تحمل کنند و کاری چند ساله را به‌پایان برسانند. تمامی مناطق مهم جنگل و کوهستان‌های مازندران و گیلان را شناسایی کنند و بعد درگیر جنگی تمام عیار شانزده روزه با ارتشی سرپا مسلح که خود را بزرگ‌ترین ارتش خاور میانه می‌دانست بشوند.

و بعد در سرخ‌گاهی در چیتگر به تیرک تیرباران بسته شوند.

به‌راستی راز این‌کار چه بود کنش و واکنش توده و طبقه چه بود.

چرا جزنی از این حرکت به‌عنوان رستاخیز سیاهکل یاد کرد. و چرا صدای گلوله‌های سیاهکل خط محاصره ارتش و ژاندارمری را شکافت و در سراسر ایران بال گشود و شاه دیگر فرصت نیافت در آرامش بر سر خوان یغمای خود بنشیند و خاصه خرجی کند.

آیا این اتفاقی است که رژیم تا بن دندان مسلح که خود را ژاندارم خلیج فارس و امپریالیسم منطقه می‌دانست در سراشیب سقوط بیفتد.

شاه و حامیان غارت‌گر او اگر گوش و هوشی به کفایت داشتند باید به این راز پی می‌بردند که چرا تعدادی کمتر از انگشتان دست، سلاح برمی‌گیرند و در جنگی به‌غایت نابرابر رژیم را به مبارزه می‌خوانند و اعلام می‌کنند: سرنگون باد رژیم سلطه و ستم.

دهانه آتش‌نشان خشم ملت گدازه‌های نخستین‌اش را در سیاهکل بیرون داد. نه رژیم و نه اپورتونیست‌های سخنور به راز این انفجار پی نبردند. تاریخ مبارزات مردم ایران ورق خورده بود. این را جزنی به‌درستی می‌دید که آن‌را نقطه عطفی می‌دانست.

جنبش انقلابی وارد فاز سرنگونی شده بود. پیشاهنگان توده و طبقه دست به سلاح برده بودند و مادر میهن نشان داده بود چه شیران شرزه‌ای را در زهدان خود می‌پروراند. نجات‌دهنده در راه بود. و پلنگان دیلمان و طبرستان در سیاهکل فریاد می‌زدند راه را باز کنید که نجات‌دهنده می‌آید.

این حق تاریخی و حق مسلم هر ملتی است که از تمامی وسایل برای رسیدن به‌آزادی و عدالت سود جوید این حق پیشاهنگان انقلابی مردم است که برای استیفای حقوق مردم خود را در زمانی‌که تمامی راه‌ها بسته شده است، سلاح بردارند.

شاه و اپورتونیست‌ها طلایه‌داران را دیدند، اما سپاه را ندیدند. پیشاهنگان سپاه را تمامی سپاه گرفتند و با تیرباران آن‌ها نفس راحتی کشیدند که جنگ به‌پایان رسید که گلوله‌های شیران شهر بر شقیقه فرسیو، دادستان جنایتکار ارتش خواب را از چشمان آن‌ها پراند جنگ آغاز شده است. باش تا صبح دولت‌تان در بهمن ۱۳۵۷ بدمد.

سیزده گل روی سپیده
سیزده برادر روی چیتگر
نودویک سرباز
سیزده دهان سرخ سرودخوان
صدوهشتادودو گلوله
سیزده دیوار خمیده گل
سعید سلطانپور

پایان کار

در بهمن ۱۳۴۹، معینی عراقی، محمدهادی فاضلی، شعاع‌الله مشیدی، سیف‌دلیل صفایی، احمد خرم‌آبادی دستگیر شدند. که همگی جزء گروه شهر بودند.

در سیاهکل ایرج نیری که رابط کوه و شهر بود و کمی بعد لنگرودی دستگیر شد. عملیات سیاهکل با هشت نفر شروع شد. در روستای چهل‌ستون فراهانی، هوشنگ نیری و انفرادی دستگیر شدند. درگیری‌ها را بازمانده گروه ادامه دادند. عباس دانش بهزادی، محمدعلی محدث، قندچی، احمد فرهودی، رحیم سماعی و مهدی اسحاقی.

رحیم سماعی و مهدی اسحاقی در درگیری‌ها به شهادت رسیدند. فرهودی و دانش بهزادی، فرهودی و قندچی دستگیر شدند.

از یازده بهمن دستگیرشدگان به زیر شکنجه‌های وحشیانه ساواک رفتند. اطلاعات به‌دست آمده به سادگی ممکن نبود باید کلمات از دریای خون و درد می‌گذشت و

به‌زبان جاری می‌شد. شدت شکنجه به حدی بود که رفیق علی‌اکبر صفایی‌فراهانی زیر شکنجه به شهادت رسید.

بعد از خاتمه عملیات به دستور شاه پرونده گروه به دادرسی ارتش سپرده شد. تا دست ساواک برای قلع و قمع گروه باز باشد.

در تاریخ نوزده اسفند ۱۳۴۹، صبح چهارشنبه دادگاه گروه شروع شد. دادستان کیفرخواست گروه را به شرح زیر اعلام کرد:

۱. توطئه به منظور برهم زدن اساس حکومت

۲. تشکیل دادن دسته اشرار مسلح و شرکت در قتل عمد

۳. سرقت مسلحانه از بانک

۴. عضویت در دسته و جمعیتی با مرام اشتراکی

۵ . حمل و نگهداری اسلحه غیرمجاز

پس از ختم محاکمه پرونده جهت صدور رأی به دادگاه شماره یک تهران ارجاع شد و برابر رأی شماره ۲۷۹ به تاریخ نوزده اسفند همگی به اعدام محکوم شدند.

با اعتراض متهمین پرونده، به دادگاه تجدیدنظر استان رفت.

دادگاه تجدیدنظر شماره یک تهران به ریاست سرلشگر احمد بهروان در تاریخ بیست و چهار اسفند ۱۳۴۹ همه را محکوم به اعدام کرد.

حکم اعدام سیزده نفر را سپهبد حسین فردوست به شاه داد. «امر و مقرر فرمودند حکم اجرا شود».

فرجام‌خواهی رد شد و همگی به تاریخ بیست و شش اسفند ۱۳۴۹ اعدام شدند[۱].

تنها احمد خرم‌آبادی در تاریخ چهارده تیر ۵۰ اعدام شد. علت آن بود که احمد نوه دختری حاج سیدمحمد غروی از علمای درجه اول بروجرد بود. و آیت‌الله شریعتمداری با ارسال نامه‌ای به سناتور احمد بهادری از شاه خواست با یک درجه تخفیف از اعدام او صرف‌نظر کند که شاه نپذیرفت.

---

[۱]. ایران در بعد از ظهر ۲۶ اسفند سراسر تب کرد. «عیدی شاه به مردم نقره‌داغ بود.»
مصطفی مدنی ـ نشریه عصر نو ـ ۱۳۸۹/۱۱/۲۱

زنده‌باد صدای زمستان چهل و نه
پوینده باد آن دست
که تفنگ روی کتاب نهاد
سعید سلطانپور

درس‌های سیاهکل

۱. دستگیری غفور حسن‌پور و مهدی سامع به‌دنبال دستگیری یک محفل مطالعاتی نشان داد که در نظام‌های دیکتاتوری اصل پنهان‌کاری مطلق و دور ماندن از خطر مبنای درستی ندارد. و همان‌طور که پویان در «*ردّ بقا*» می‌گوید: با هر شدت و حدت پنهان‌کاری هر گروه ضربه‌پذیر است. و دیر یا زود در نظامی که آدم‌ها مدام تحت پیگرد هستند ضربه می‌خورد.

۲. دستگیری محفل مطالعاتی و تسری این ضربه به گروه شهر نشان داد که مسأله تشکیل حزب بیشتر به شوخی شبیه است تا مسأله‌ای که قابل تحقق باشد. وقتی یک محفل روشنفکری در نخستین گام‌ها با ضربه‌ای مرگبار متلاشی می‌شود. تکلیف نهادهای صنفی ـ کارگری و حرکت‌های خودبه‌خودی کارگری و اعتصابات اقتصادی ـ سیاسی کارگران جای خود دارد.

۳. دستگیری و شکنجه محفل مطالعاتی و دستگیری و شکنجه غفور حسن‌پور و مهدی سامع نشان داد که آستانه تحمل یک رژیم دیکتاتوری کجاست. و این‌که اگر جنبش انقلابی دست به سلاح برده است راه دیگری بر او جز رودررویی نمانده است.

۴. به میدان آمدن شاه، شاهپور علیرضا، سپهبد اویسی فرمانده کل ژاندارمری کشور برای مقابله با یک گروه هشت نفره نشان داد که نیروهای دیکتاتوری در برخورد با هر حرکت، کوچک و بزرگ تام و تمام به میدان می‌آیند. تا حرکت را در نطفه خفه کنند. انقلاب باید با در نظر گرفتن چنین هجمه‌ای به میدان بیاید.

ضرورت مبارزه مسلحانه و ردّ تئوری بقا

این مقاله در بهار ۱۳۴۹ نوشته شد. و دیگر فرصت مناسبی برای اصلاح و گسترش آن پیش نیامد. اما کامل شده تلقی نشد و حک و اصلاح آن به آینده واگذار شد.

شرایط حاکم

بعد از کودتای ۲۸ مرداد وحشت و اختناق بر سراسر کشور سایه انداخته است. پلیس درنبردهای خود را برای کشف شبکه‌های زیرزمینی مبارزین بسیج کرده است و از آن‌جا که پیشاهنگ به‌خاطر خفقان و فقدان شرایط دمکراتیک با توده رابطه ندارد، امنیتی برای او متصور نیست.

چه باید کرد

پیشاهنگ برای آن‌که رشد کند و سازمان سیاسی طبقه کارگر را به‌وجود آورد باید طلسم خود را بشکند و با توده رابطه‌ای مستقیم پیدا کند.

چگونه؟

رژیم برای سد کردن این رابطه با اقدامات زیر دست زده است:

۱. کنترل مراکز کارگری و دهقانی
۲. کنترل رفت و آمد به روستا توسط مؤسسات نظامی و غیرنظامی
۳. موظف کردن روستاییان به گزارش دادن ورود عناصر غیردولتی به روستا
۴. حضور شعبه‌ای از ساواک در هر کارخانه برای استخدام و کار
۵ . حضور تبلیغی در مراکز فرعی کارگری مثل کارخانه‌ها

دو مطلق

آن سوی این اقدامات تن دادن طبقه کارگر به وضع موجود به دلایل عدیده که آن‌ها را می‌توان در دو علت اصلی خلاصه کرد:

۱. مطلق دانستن نیروی دشمن

۲. مطلق دانستن ناتوانی خود برای رهایی

پس بازتاب این ناتوانی خود را به‌شکل بی‌علاقگی به مباحث سیاسی نشان می‌دهد.

چه باید کرد؟

برای کشاندن طبقه کارگر به فعالیت سیاسی باید دو مطلق را از جلو پای طبقه برداشت و راه این برداشتن از طریق قدرت انقلابی پیشاهنگ است. این قدرت بین پیشاهنگ و طبقه ابتدا رابطه معنوی و بعد رابطه سازمانی ایجاد می‌کند.

چگونگی رابطه معنوی و سازمانی با طبقه کارگر

وحشت و خفقان باعث می‌شود که پرولتاریا به فرهنگ رژیم حاکم تن بدهد. و این معلول، عاملی می‌شود که پرولتاریا را از مبارزه انقلابی دور کند.

پس برای رهایی پرولتاریا از فرهنگ مسلط و پایان بخشیدن به از خودبیگانگی‌اش نسبت به فرهنگ طبقاتی خود و مجهز شدن به سلاح ایدئولوژیک، برای مبارزه لازم است که تصور او را از ناتوانی مطلق‌اش در نابودی دشمن درهم شکنیم.

اعمال قدرت پیشاهنگ جدا از آن‌که خود سرشت تبلیغی دارد. با تبلیغ سیاسی پیشاهنگ درمقیاس وسیع پرولتاریا را به‌وجود نیرویی که متعلق به اوست آگاه می‌سازد.

بیگانگی از پیشاهنگ جای خود را به حمایتی درونی می‌دهد. او از پیشاهنگ دور است، اما دیگر با او بیگانه نیست. او به پیشاهنگ فکر می‌کند چون آینده خود را با او عجین می‌بیند. در اینجا اعمال قدرت انقلابی پیشاهنگ نقشی دوگانه ایفا می‌کند. از

سویی خودآگاهی را به طبقه بازمی‌گرداند. و از سویی دیگر آنان را وامی‌دارد تا برای تثبیت پیروزی خویش نقشی فعال ایفا کنند.

این راه با حمایت منفعل آغاز و به حمایت فعال ادامه می‌یابد. آرزوی پیروزی برای پیشاهنگ دیر یا زود به داشتن نقشی مستقیم در مبارزه تبدیل می‌شود.

با غلبه به‌آن وحشت و طرد آن فرهنگ راه برای رابطه سازمانی با پرولتاریا گشوده می‌شود.

وحدت گروه‌های پیشاهنگ

گروه‌های پیشاهنگ هم در پروسه نبرد با دشمن راهی جز نزدیک شدن به‌یکدیگر برای بقا ندارند اما این نزدیکی و حتی الحاق به‌معنای وحدت نیست. (نوعی وحدت جبهه‌ای است)

در پروسه مبارزه توده به مبارزه روی می‌آورد. نیروی خود را در اختیار پیشاهنگ قرار می‌دهد. در این مرحله برای تثبیت رهبری پرولتاریا وحدت سازمانی عناصر مارکسیست ضرورت می‌یابد.

پیشاهنگ نیروی خود را از طبقه می‌گیرد و طبقه با تکیه بر سازمان سیاسی خویش تضمین لازم را برای ثمربخشی مبارزه‌اش به‌دست می‌آورد. و حزب پا به‌عرصه حیات می‌گذارد.

مرزبندی با اپورتونیسم

خط و مرز پیشاهنگ واقعی با جریانات اپورتونیستی رشدیابندگی آن است. جریانی که می‌گوید؛ تعرض نکنیم تا باقی بمانیم. مایل است مبارزه را درحدی نگاه دارد که دشمن قادر به کنترل آن نباشد، تجمع عناصر در حد انگشتان دست. و بعد مطالعه متون مارکسیستی و تاریخی با رعایت پنهان‌کاری و چند تماس منفعل و پراکنده با توده و زندگی به روال عادی. این جریان می‌خواهد در نهایت به تئوری انقلابی و تشکیل حزب کمونیست نایل آید. اما چگونه؟ در یک «لحظه مناسب» گروه‌هایی که از هجوم

پلیس درامان مانده‌اند. حزب طبقه کارگر را تشکیل می‌دهند. با کدام تئوری؟ تئوری که حاصل مطالعات این گروه‌ها است.

در این تئوری جبر تاریخی از طریق یک رشته عوامل غیرقابل تبیین تشکیل حزب را عملی می‌سازد. و در «شرایطی مطلوب» حزب مبارزه را بر توده‌ها تحمیل می‌کند.

«لحظه مناسب» و «شرایط مناسب» در این تئوری مفاهیمی متافیزیکی‌اند، به‌کار گرفته می‌شوند تا با واقعیت رابطه برقرار شود. اما بی‌شک این رابطه واقعی و ارگانیک نیست. و این نیز بسیار طبیعی است. تئوری که از واقعیت عینی اخذ نشده باشد طبعاً نمی‌تواند با واقعیت عینی رابطه‌ای درست برقرار کند. این تئوری با فرمول ساده همه مشکلات را حل می‌کند.

مطالعه + حداقل تشکیلات + لحظه مناسب = حزب

حزب + شرایط مطلوب = انقلاب

اما این تئوری یک نکته کلیدی را به فراموشی می‌سپارد؛ «لحظه مناسب» و «شرایط مطلوب» تنها و تنها زمانی واقعیت خواهند یافت که پیشاهنگ به ضرورت‌های تاریخی در هر لحظه مبارزه پاسخی مناسب بدهد.

به این ترتیب تشکلی که در آغاز هدف خود را کوشش برای تشکیل حزب طبقه کارگر قرار داده بود با در پیش گرفتن این تز به افق این هدف نزدیک می‌شود و درعمل برای حفظ خود هدف را قربانی می‌کند: تسلیم‌طلبی به انحلال‌طلبی خاتمه می‌یابد. به‌هرروی این خط مشی در پراتیک مبارزه به بن‌بست می‌رسد. و دو راه برای خروج درپیش پای دارد:

۱. از طریق اتخاذ یک موضع فعال و انقلابی در قبال دشمن خود را نجات دهد.

۲. راه ارتداد و سازش در پیش گیرد.

برای پلیس هر کانونی به هر شدت از فعالیت اگر سلطه او را نپذیرد یک کانون خطر است. و دیر یا زود مورد هجوم قرار خواهد گرفت. هیچ چیز برای دشمن خوشحال‌کننده‌تر از یک مخالف بی‌آزار نیست. هیچ مرگی بیش از در سنگر ماندن و شلیک نکردن زودرس نیست.

یک بهانه دیگر: اصل پنهان‌کاری

طرفداران تز «بقا» بهانه‌ای دیگر برای تز خود دارند. و می‌گویند ما نه‌تنها تعرض نمی‌کنیم بلکه خود را از چشم دشمن هم پنهان می‌کنیم. وقتی دشمن ما را نشناسد ضربه نیز نخواهد زد.

یک سؤال

وقتی پرسیده می‌شود تضمین پنهان‌کاری صددرصد چیست؟ می‌گویند: شناسایی کامل عناصری که به همکاری دعوت می‌شوند و کوشش مدام در راه تربیت تشکیلات آنان. در درستی این حرف شکی نیست. شرط لازم پایداری یک سازمان مخفی همین شناسایی کامل و تربیت لازم است اما کافی نیست. کافی نبودن آن به‌خاطر اشتباه‌پذیری ما است. تنها عمل است که کمک می‌کند به تصحیح خطاناپذیری ما.

این حوزه خطاها و کسانی را که ما با آن‌ها ارتباط می‌گیریم شامل می‌شود ما با عناصر و محافلی برخورد می‌کنیم که عملاً بر حفظ خود و دیگران بی‌توجه‌اند.

آن‌جا که ما اشتباه می‌کنیم چشمان هوشیار پلیس می‌بیند. ولی مسأله این است که خطر در سطح فرد توقف نمی‌کند. از فرد شروع می‌کند و به کل سازمان می‌رسد. باید چاره‌ای اندیشید که چگونه چتر دفاعی برفراز سازمان بگشاییم. که اشتباه فرد کل سازمان را متلاشی نکنند.

اصل پنهان‌کاری به‌عنوان یک شیوه دفاعی منفعل تا زمانی‌که با اعمال قدرت انقلابی همراه نباشد یک شیوه نامطمئن باقی خواهد ماند. مگر آن‌که این اصل (شرط لازم) با قدرت آتش (شرط کامل) عجین شود.

و اگر چنین است که به راستی چنین است شرط بقا، پنهان‌کاری توأم با قدرت انقلابی است پس باید شعار تعرض نکنیم تا باقی بمانیم جای خود را به شعار دیگری دهد «برای این‌که باقی بمانیم مجبوریم تعرض کنیم».

مبارزه مسلحانه، هم استراتژی هم تاکتیک

پویان مقاله «*ردّ بقا*» را در بهار ۱۳۴۹ نوشت، اما همان‌گونه که خود در مقدمه می‌گوید، فرصت کامل کردن و گسترش آن‌را به دست نیاورده است و آن‌را کامل شده تلقی نمی‌کند، به سخن دیگر باب بحث و انتقاد را باز می‌گذارد.

این نظر در حوزه‌ها مورد بحث قرار می‌گیرد و سه انتقاد به آن می‌شود:

۱. این‌که پویان می‌گوید نبود محافل پیشیرو کارگری ارتباط با پرولتاریا را به مقیاس توده‌ای ناممکن ساخته به معنای آن نیست که نمی‌توانیم به‌طور منفرد با کارگران پیشرو تماس بگیریم.

۲. مراد پویان از تأثیر اعمال قدرت انقلابی از طرف پیشاهنگ در بُعد استراتژیک آن مطرح است نه تاکتیکی. چرا که ممکن است اپورتونیست‌ها شکست این یا آن گروه مبارز را شکست استراتژیک خط به حساب بیاورد که چنین نیست[۱].

۳. این‌که پویان می‌گوید پرولتاریا خود را دربست تسلیم فرهنگ ارتجاع نموده است اغراق‌آمیز است[۲].

به‌هر روی پس از بحث‌های بسیار مسعود «*مبارزه مسلحانه، هم استراتژی و هم تاکتیک*» را در تابستان ۱۳۴۹ نوشت.

نقد هیرمن‌پور

این کتاب نیز در گروه مورد بحث قرار گرفت. جدی‌ترین نقدها از آن بیژن هیرمن‌پور بود که با مسعود در میان گذاشت و او پذیرفت که در طرح بعدی کتاب آن‌ها را تصحیح کند. یکی دیگر از انتقادات هیرمن‌پور به سکوت احمدزاده بود در برخورد دیگر سازمان‌های چپ در مورد مبارزه بود. مسعود از او خواست این بخش خالی را او پُر کند پس هیرمن‌پور با نام «کاوه» مقاله «گرد خط مشی مسلحانه فراهم آییم و

---

[۱]. مقدمه بر چاپ اول کتاب، پانزده خرداد ۱۳۵۰

[۲]. مقدمه بر چاپ سوم

مصممانه علیه اپورتونیسم راست، مرض مزمن نهضت انقلابی ایران مبارزه کنیم» را نوشت دراین مقاله بیژن هیرمن‌پور از تاکتیک مبارزه حزب توده، سازمان انقلابی، سازمان توفان و دیگر سازمان‌هایی که بر کار تئوریک معتقد بودند، انتقاد کرد و خط مشی مسلحانه را اثبات نمود. هیرمن‌پور تأکید می‌کرد هر نظریه مارکسیستی که در طی انقلابات دیگر به‌وجود آمده در ایران باید تطبیق جدی داده شود و بر تکرار طوطی‌وار عقاید مائو که توسط سازمان‌های خارج کشور تکرار می‌شد انگشت می‌گذاشت.

مبارزه مسلحانه و رد تئوری بقا

گروه به این نتیجه رسید که تا رسیدن به تشکیل حزب باید از خود دفاع مسلحانه کرد. پس تعدادی سلاح تهیه شد و این نقطه مسلح شدن گروه بود.

اما امیرپرویز پویان در مقاله «*قدرت انقلابی و ردّ تئوری بقا*» اندیشه دفاع مسلحانه از خود را ردّ کرد و آن‌را حرکتی انفعالی دانست و بهترین نوع دفاع را حمله اعلام کرد. مدتی بعد این مقاله به شکل مقاله معروف «*مبارزه مسلحانه و ردّ تئوری بقا*» درآمد.

انگیزه اصلی نوشتن این مقاله جزوه‌ای بود که گروه از طریق هیرمن‌پور به‌دست آورد؛ «*اهم وظایف گروه‌های مارکسیستی*[1]» از گروه ساکا. (سازمان انقلابی کمونیستی ایران[2]) دراین مقاله توجیه می‌شد باید برای تشکیل حزب مارکسیستی تلاش کرد و شرط بقای گروه‌ها پنهان‌کاری مطلق است. گروه در بررسی این مقاله به این نتیجه رسید که راه ساکا، راه انفعال و بی‌عملی است. چرا که ضربه‌پذیری گروه چه از خطا درگزینش‌ها و چه سرایت ضربه از دیگر گروه‌ها به گروه اجتناب‌ناپذیر است.

پس پویان مقاله نخست را نوشت. «*قدرت انقلابی و ردّ تئوری بقا*» که بعدها به شکل کامل‌تر آن «*مبارزه مسلحانه و ردّ تئوری بقا*» درآمد.

این مقاله در گروه نظرخواهی شد که عصاره آن مقاله دیگری بود به قلم

---

[1]. عباس مفتاحی، همان

[2]. گروه ساکا در پانویس می‌آید

مسعود احمدزاده «*مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک*» که در تابستان ۱۳۴۹ نوشته شد.

«این مقاله چیزی نبود جز ادامه تکمیل نظریات پیاده شده از طرف رفقای هسته‌ها به‌نحوی مشروح‌تر». که در کلیت خود به‌عنوان بیان‌نامه، خط مشی نوین در مورد قبول تمامی رفقای گروه واقع شد[۱].

بازخوانی، «هم استراتژی و هم تاکتیک»

چند نکته

۱. مسعود کتاب را در تابستان ۱۳۴۹ می‌نویسد و در پاییز همان سال اصلاحاتی در آن به‌عمل می‌آورد.

۲. مقدمه‌ای که بر کتاب نوشته می‌شود در خرداد ۱۳۵۰ نگاشته شده است.

۳. کتاب با یک پیش‌گفتار از چریک‌ها شروع می‌شود که در تیر ۱۳۵۱ نوشته شده است.

۴. و در آخر این‌که این کتاب به شیرین معاضد تقدیم شده است.

پیش‌گفتار

در دهه ۴۰ چند سؤال در جلو پای جنبش انقلابی بود:

۱. چگونه توده‌ها را به مبارزه کشاند

۲. چگونه باید سد اختناق را شکست

۳. چگونه باید فاصله توده و روشنفکر را پر کرد.

۴. چگونه فاصله توده با توده را پر کرد.

---

[۱]. مسعود احمدزاده، همان

وضعیت جنبش و جامعه

در این دوران وضعیت به شرح زیر بود:

۱. استیلای رژیمی وابسته
۲. استیلای مزمن اپورتونیسم
۳. بن‌بست مبارزه
۴. پراکندگی خلق
۵ . جداماندگی پیشاهنگ از توده
۶. عقب‌ماندگی رهبری
۷. عدم توانایی بیشتر در انجام وظایف

دو وظیفه مبرم

در چنین شرایط دو وظیفه مبرم در جلو پای جنبش بود:

۱. شیوه مبارزه
۲. شکل سازمان

گروه چه کرد

گروه تصمیم گرفت راه چین را برود. تشکیل حزب کمونیست و بعد جنگ توده‌ای طولانی‌مدت، پس گروه جهت کار و مطالعه به روستا و محیط‌های کارگری تیم‌هایی را اعزام کرد. بررسی‌ها به دو نتیجه منجر شد:

۱. بی‌اعتمادی توده و طبقه به پیشاهنگ
۲. ناامیدی توده و طبقه از تغییر وضع موجود

پس تشکیل حزب از دستور کار گروه خارج شد.

راه نو، شیوه نو

گروه به این نتیجه رسید باید به‌دنبال راهی نو و شیوه‌ای نو در مبارزه باشد. و رسیدن به‌این راه نیازمند پنج مشخصه بود:

۱. ابتکار
۲. صداقت
۳. شهامت
۴. رهایی از مدل‌های پیشین
۵ . رهایی از دگماتیسم و سوبژکتیویسم

شکل‌گیری شیوه‌های جدید مبارزه در کره و چین رهنمود چین و الجزایر نیز به‌کمک گروه آمد.

یک نیاز

مبارزه مسلحانه شروع شد اما درک واحدی روی آن نبود:

۱. یک درک نقش دفاعی برای سلاح قائل بود.
۲. یک درک برای عمل مسلحانه نقشی تبلیغی فقط قائل بود
۳. و درک دیگر نقش ضربه‌زننده به مبانی نظامی ـ اقتصادی ـ سیاسی و روانی برای سلاح قائل بود.

عمل از تئوری پیش افتاده بود. پس نیاز بود تئوری مبارزه مسلحانه تدوین شود. کار رفیق مسعود در واقع پاسخی به چنین نیاز و ضرورتی بود.

نتایج

چریک‌ها نتایج مبارزه مسلحانه پیشتاز شش تیرماه سال ۱۳۵۱ به شرح زیر جمع‌بندی می‌کنند:

۱. مرزبندی با اپورتونیسم‌های سخنور و بی‌عمل
۲. تقویت و تحریک پتانسیل انقلابی توده
۳. افزایش اعتماد به پیشاهنگ
۴. باور توده به ضربه‌پذیری رژیم
۵ . تشدید تضاد بین ارگان‌های سرکوب (پلیس و ساواک) و فشار به‌نیروهای پایینی
۶. تشدید تضاد بین امپریالیسم و حکومت به‌خاطر ترور و مختل شدن کار مؤسسات امپریالیستی
۷. تشدید بحران در ماشین دولتی به‌خاطر کاهش سرمایه‌گذاری
۸ . ضربه سیاسی به اتوریته رژیم و جزیره ثبات او
۹. اثر روانی مرگبار بر دستگاه سرکوب رژیم

فصول کتاب

کتاب شامل یک مقدمه و هفت فصل و یک موخره است به‌قرار زیر است:
۱. مقدمه
۲. شرایط پیدایش و رشد جنبش کمونیستی
۳. بررسی شرایط و مسأله مرحله انقلاب
۴. مرحله انقلاب
۵ . خط مشی ما
۶.بررسی انقلاب در انقلاب دبره
۷. حزب و چریک، امر سیاسی و امر نظامی
۸. نتیجه‌گیری
۹. یادداشت

فصل اول: مقدمه کتاب

جمع‌بندی گروه سیاهکل

فرماندهی گروه با علی‌اکبر صفایی فراهانی بود. پنج ماه شناسایی روی جنگل‌های گیلان صورت گرفت. شناسایی که در تاریخ جنبش انقلابی ما سابقه نداشت و ضمناً گروه خود را با زندگی در کوه و جنگل عادت داد.

اهداف گروه

گروه تصمیم داشت با وارد کردن ضربات سیاسی ـ نظامی بر دشمن به اهداف زیر دست یابد:

۱. نشان دان راه مبارزه
۲. آگاه کردن توده‌ها از قدرت خود
۳. آسیب‌پذیری دشمن
۴. نشان دادن امکان مبارزه

دلایل انتخاب جنگل‌های شمال

۱. ورود رژیم به منطقه توریستی شمال انعکاس وسیعی می‌یافت.
۲. استقرار نظامی دشمن در این منطقه نسبت به مناطق دیگر کمتر بود.
۳. به‌خاطر موقعیت جغرافیایی قدرت مانور تسلیحاتی رژیم کمتر بود.
۴. هرچند روستاییان شمال نسبت به دیگر مناطق وضعیت رفاهی بهتری داشتند اما سطح آگاهی آنان بالاتر بود.
۵ . امکان محاصره کامل کمتر بود.

دلایل شکست

۱. عدم توجه به تحرک لازم
۲. عدم رعایت بی‌اطمینانی مطلق
۳. کم‌بها دادن به بسیج همه جانبه دشمن
با این‌همه شکست یک تصادف بود، تصادفی کاملاً اجتناب‌ناپذیر[۱]

نتیجه حرکت

علی‌رغم شکست حرکت گروه، امید و شور بسیار به خلق و انقلاب داد.

جمع‌بندی و نتایج حرکت گروه شهر

حرکات چند ماهه گروه شهر، به‌دنبال رستاخیز سیاهکل به نتایج زیر منجر شد:
۱. رادیکال شدن جنبش دانشجویی
۲. رادیکال شدن اعتراضات کارگری
۳. حساس شدن توده و دنبال کردن اخبار چریک‌ها

فصل دوم: شرایط پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی

مرحله نوینی در مبارزه حلق در این دهه ایجاد شده است. جنبش کمونیستی از نظر اصالت، عمق و وسعت رشد چشم‌گیری داشته است. به‌همین خاطر از سوی رژیم سرکوب وحشتناک و تبلیغات ضدکمونیستی همراه بوده است.

به‌هرروی خصلت اساسی جنبش در این دوران با سه ویژگی مشخص می‌شود:

---

[۱]. شعاعیان در نامه شماره ۷ خود به چریک‌های فدایی خلق می‌گوید: شکست گروه یک اشتباه تاکتیکی بود. تصادف در این شکست مصداق ندارد. گروه پیشاپیش باید حدس می‌زد که رژیم حساسیت بسیار بالایی نشان خواهد داد. و پیش‌بینی‌های لازم انجام می‌شد.

۱. تجمع ساده نیروها
۲. رشد خودبه‌خودی آن
۳. جداماندگی از توده

که علت آن کودتای ۲۸ مرداد و سرکوب همه‌جانبه جنبش و نبود یک حزب پرولتری است.

حزب توده: گروه در این جمع‌بندی به حزب توده می‌رسد حزبی که در بیست سال گذشته نتوانسته بود حتی لحظه‌ای، نمونه‌ای از یک حزب کمونیست باشد. و رهبری حزب توده، که فقط کاریکاتوری از یک حزب مارکسیست ـ لنینیست بود، تنها توانست عناصر فداکار و مبارزه حزب را به زیر تیغ جلاد بیندازد و خود راه فرار را در پیش گیرد.

مشکل جنبش

بعد از کودتا جنبش از سه بیماری رنج می‌برد:
۱. سازمان‌های از هم پاشیده
۲. شیوه قدیمی و فلج‌کننده مبارزه
۳. شعارهای از کارافتاده

شرایط جدید

اما شرایط تغییر کرده بود و شرایط جدید نیازمند:
۱. شعارهای جدید
۲. شیوه‌های جدید مبارزه
۳. اشکال سازمانی جدید بود.

هدف نخستین نیروهای انقلابی

دو وظیفه مبرم در پیش پای نیروهای انقلاب بود:
۱. تحلیل شرایط
۲. یافتن راه‌های نوین مبارزه

مرزبندی با شوروی

گروه در این مرحله از تدوین نظریاتش به شوروی می‌رسد و بدین‌گونه با شوروی مرزبندی می‌کند:

«اگر در همین ایام مرزبندی بین مارکسیست ـ لنینیست و رویزیونیسم و اپورتونیسم از طرف دیگر در یک مقیاس بین‌المللی شکل نگرفته بود. شاید سلب اعتماد از حزب توده در آغاز تا حدودی موجب سلب اعتماد از کمونیست هم شده بود.
اما اینک به نظر می‌رسد که مقام مارکسیست ـ لنینیست واقعی خالی است و باید پر شود. پس مارکسیسم ـ لنینیسم به مثابه تئوری انقلاب تنها منجی پی‌گیر انقلابیون شد.
بدین‌ترتیب اقبالی وسیع و چشم‌گیر از جانب روشنفکران انقلابی به‌مارکسیسم ـ لنینیسم که حالا با نام و اندیشه‌های رفیق مائو عجین شده است، دیده شد[۱].»

عوامل کمک‌کننده به جنبش

در این دوران سه عامل به کمک جنبش آمد:
۱. نشر آثار کمونیستی
۲. جنگ‌های توده‌ای در چین، ویتنام و الجزایر

---

[۱]. مسعود ـ هم استراژی و هم تاکتیک

۳. انقلاب کوبا

اما در زمینه داخلی جنبش با تجربه تدوین شده‌ای روبه‌رو نیست. مسعود تجربیات دیگر گروه‌ها را تا دهه پنجاه این‌گونه ارزیابی می‌کند:

«کسانی پیدا شدند که می‌خواستند که با اشکالی که برای ما کاملاً مشخص نیست دست به عمل مسلحانه بزنند. اما هنوز شروع نکرده دربند افتادند و بنابراین نتوانستند تجربه مثبت یا منفی برای جنبش فراهم کنند. بنابراین علی‌رغم ادعای برخی، شکست گروه‌هایی که می‌خواستند دست به عمل مسلحانه بزنند، به هیچ‌وجه نمی‌تواند دال بر نادرست بودن مبارزه مسلحانه باشد. زیرا شکست آن‌ها ناشی از یک رشته اشتباهات تاکتیکی و تشکیلاتی و عدم ملاحظه مخفی‌کاری آن‌ها بوده است.»

این ارزیابی حاوی دو نکته مهم است:

۱. اشراف نداشتن گروه و جنبش بر گذشته جنبش انقلابی

۲. باقی نگذاشتن تجربیات مکتوب توسط گروه‌های دهه ۴۰

جنبش انقلابی ایران از مشروطه به بعد مدام از این گسست تاریخی رنج برده است. کارها مدام از صفر شروع شده است و در نیمه راه رها شده است. نسل بعدی که می‌بایست پرچم فروافتاده را بردارد. اندوخته‌ای برای حرکت نداشت. و از آن بدتر با دیروز خود ارتباطی نداشت.

یک هشدار

در این زمان رشد نسبی محافل مسأله وحدت گروه‌ها در رابطه با توده را در دستور کار آن‌ها قرار می‌دهد حرکت به این سمت محافل را زیر ضرب ساواک می‌برد.

پلیس سیاسی بعد از کودتا، از فاز سرکوب اپوزیسیون و تثبیت دولت کودتا به فاز پیش‌گیری رسید. این فاز هم‌زمان بود با نفوذ در گروه‌ها، ساخت و سازمان‌دهی گروه‌های دست‌ساز خود، کنترل رفت و آمد فعالین سیاسی، تحت کنترل درآوردن عناصر انقلابی را در دستور کار خود داشت.

حرکت محافل به سمت وحدت و رابطه با توده، به سرعت باعث آلودگی محافل و دستگیری آن‌ها می‌شود. گروه براین باور بود که محافل باید قبل از همکاری، خود را آماده ورود به فاز عملیاتی بکنند. مسأله وحدت و رابطه با توده و طبقه در پروسه مبارزه باید حل شود.

دو راهی

گروه برای دو هدف تشکیل شد:
۱. آموزش مارکسیسم ـ لنینیسم
۲. تحلیل شرایط
اما در پروسه رشد خود به یک دو راهی رسید:
۱. راه اول: تشکیل حزب
۲. راه دوم: شروع جنگ چریکی
گروه راه دوم را به‌خاطر باور به یک رشته فرمول‌های تئوریک که آن‌ها را «عام و تغییرناپذیر» می‌دانستند، رد شد. این فرمول‌ها همان اصول عام لنینیسم بود.

سه برخورد با اصلاحات ارضی

۱. برخورد حزب توده
۲. برخورد گروه‌ها پروچینی
۳. برخورد گروه
حزب توده اصلاحات ارضی را مترقی می‌دانست. و از آن نتیجه می‌گرفت گذار به‌سرمایه‌داری آغاز شده است. پس لحظه مبارزه قطعی فرا نرسیده است. و به‌جای شعار سرنگونی، شعار تغییر دیکتاتوری شاه به دمکراسی را باید داد.
سازمان انقلابی فئودالیسم را هنوز پابرجا می‌دانست. و براین باور بود که در روستا شرایط عینی برای مبارزه مسلحانه وجود دارد. سازمان انقلابی تغییر را منکر می‌شد.
اما گروه تغییر را می‌پذیرفت و بر این باور بود که روستا چون قبل نمی‌تواند پایگاه

انقلاب باشد. شهر و پرولتاریا اهمیت بیشتری یافتند پس باید به طرف تشکیل حزب کمونیست رفت.

یک سؤال

سؤالی که در اینجا برای گروه مطرح شد این بود که آیا «با تغییرات حاصله از رفرم ضرورت مبارزه مسلحانه از بین رفته است یا نه؟»

فصل سوم: بررسی شرایط و مسأله انقلاب

الف) هدف انقلاب ارضی

گروه در ابتدا باید به این سؤال پاسخ می‌داد که هدف انقلاب ارضی از سوی رژیم چه بود؟

بسط سلطه اقتصادی ـ سیاسی و فرهنگی، سرمایه‌داری بوروکراتیک و وابسته، از بین بردن زمینه‌های انقلاب در روستا انگیزه اصلی رژیم نبود. نکته‌ای که عده‌ای روی آن تأکید داشتند. رفرم تضاد قبلی را کاهش داد. اما تضاد جدیدی در روستا ایجاد کرد؛ تضاد بین خرده‌مالکی و مالکین بزرگ. به واقع رفرم نه‌تنها دردی از دردهای روستاییان را درمان نکرد بلکه در مقیاسی وسیع تضاد بین رعیت و ارباب را به تضاد دهقانان با بوروکراسی و ماشین سرکوب‌کننده دولت تبدیل کرد؛ تبدیل یک تضاد به تضاد دیگر.

در شهر نیز رفرم با سرکوب توده‌های شهری، بورژوازی و خرده‌بورژوازی، کسبه و کارگران همراه بود. در حالی‌که انقلاب بورژوازی اروپا، با گسستن قید و بندهای فئودالیسم از دست و پای رعیت و سوداگران بزرگ و کوچک شهرها، با خود آزادی و رقابت را در شهر به ارمغان آورد سلطه جابرانه سرمایه‌داری وابسته پیش از پیش تضاد پرولتاریا با بورژوازی ملی و به‌ویژه خرده‌بورژوازی را با از بین بردن تدریجی بورژوازی ملی و ورشکسته کردن آن‌ها از طریق انحصارات امپریالیستی تحت‌الشعاع تضاد آن‌ها با سرمایه‌داری وابسته و بورکراتیک و سلطه امپریالیستی قرار می‌دهد.

ب) تضاد خلق و امپریالیسم

درحقیقت هرگونه تغییر و تحولی منوط است به حل تضاد اصلی جامعه، تضاد خلق و امپریالیسم.

ما در کودتای رضاخانی استقرار یک قدرت مرکزی را می‌بینیم بدون آن‌که این قدرت انعکاس یک قدرت اقتصادی بورژوایی باشد. بدون آن‌که رشد صنایع به‌بوژوازی این امکان را داده باشد که با استفاده از قدرت اقتصادی در استقرار یک قدرت سیاسی مرکزی موفق شود.

ما از یک طرف با یک روبنای سیاسی بورژوایی و قطع نفوذ و قدرت فئودال‌ها روبه‌روییم و از سویی دیگر شاهد استثمار فئودالی هستیم.

رشد سرمایه‌داری آغاز نشده، اما قدرت انحصارات سرمایه‌داری خود را جلوه می‌کند: شیوه تولید فئودالی از بین می‌رود در حالی‌که بورژوازی ملی سرکوب می‌شود. همه این‌ها به‌معنای سلطه امپریالیسم و عمده شدن تضاد خلق و امپریالیسم است.

پ) مرحله انقلاب

گروه مرحله انقلاب را بورژوا ـ دمکراتیک نوین ارزیابی می‌کند به سه دلیل:

۱. ضعف بورژوازی به او امکان ایجاد یک نیروی سیاسی مستقل را نمی‌دهد.

۲. ضعف دهقانان، که به دلایل شرایط مادی تولید هیچ‌گاه نمی‌تواند یک نیروی مستقل سیاسی را تشکیل بدهند.

۳. نقش و رسالت پرولتاریا؛ پرولتاریا از نظر کمی ضعیف اما از نظر کیفی و امکان تشکل بسیار قدرتمند است. پس باید رهبری را به‌دست گیرد.

این انقلاب سه ویژگی دارد:

۱. بورژوایی است، به‌دنبال تحقق شعارهای انقلاب ناتمام مشروطه است.

۲. دمکراتیک است، به‌دنبال تحقق آزادی‌های اجتماعی و سیاسی است.

۳. و نوین است، بدین معنا که رهبری آن نه چون انقلابات کلاسیک، بورژوا ـ دمکراتیک، به‌دست بورژوازی که به‌دست پرولتاریا است.

و این انقلاب تفاوت‌های دیگری با نوع کلاسیک‌اش دارد:

۱. نخست آن‌که هدف عاجل، قطع سلطه امپریالیستی و نابودی فئودالیسم است.

۲. مالکیت خصوصی مورد تعرض قرار نمی‌گیرد.

۳. نطفه انقلاب سوسیالیستی در آن وجود دارد به‌خاطر:

الف) خصلت ضدامپریالیستی انقلاب

ب) بسیج توده‌ها

ج) رهبری پرولتاریا

انقلاب با توده‌ای‌ترین شعارها آغاز می‌شود و در پروسه انقلاب توده پرولتریزه می‌شود. با رشد عناصر سوسیالیستی انقلاب، مبارزه برعلیه سلطه سرمایه‌داران رفته‌رفته به مبارزه برعلیه سرمایه تبدیل می‌شود.

خط‌مشی ما

گروه در بررسی‌هایش به دو سؤال می‌رسد:

۱. آیا راه انقلاب ایجاد کانون‌های چریکی است؟

۲. آیا بدون حزب می‌توان دست به انقلاب زد؟

خطایی تئوریک

گروه در ابتدا تزهای دبره و تجربه انقلاب کوبا را رد کرد. بی‌آن‌که تجزیه و تحلیل از شرایط میهن و درک عمیقی از عناصر انقلاب کوبا داشته باشد.

علت این خطا پذیرش سطحی یک رشته فرمول‌های تئوریک مبتی بر تجربه‌های انقلابی پیشین بود. به زبان دیگر گروه تزهای دبره را مخالف لنینیسم می‌دید.

تشکیل حزب

پس تشکیل حزب در دستور کار قرار گرفت. جه باید کرد:
۱. تربیت کادرهای آینده حزب
۲. آماده کردن زمینه‌های حزب در میان مردم

تفاوت شرایط ایران و روسیه

در روسیه ضرورت تشکیل حزب از درون جریان عملی مبارزه رویید. ملات لازم برای تشکیل حزب وجود داشت، کادرها، اعضای گروه‌ها، مبارزه سیاسی ـ اقتصادی توده و طبقه و رابطه پیشاهنگ و توده.

پراکندگی، دید محدود، خرده‌کاری، ضرورت تشکیل حزب را در دستور کار جنبش قرار دارد. اما در ایران پیشاهنگ به ضرورت تشکیل حزب رسیده بود اما:
۱. جنبش‌ها خودبه‌خودی نبود.
۲. پیشاهنگ نقشی در زندگی عملی و مبارزاتی توده نداشت.
۳. بین گروه‌های مارکسیست هم ارتباطی نبود.

پس گروه به این نتیجه رسید تا تشکیل حزب راه درازی در پیش دارد. گروه روی تفاوت شرایط ایران و روسیه تأمل نکرد. اگر کرده بود به این نتیجه می‌رسید که عمل مسلحانه می‌تواند پیشاهنگ را در مبارزه توده شرکت دهد. و خود شرط تشکیل حزب باشد.

دو خطا

گروه در اینجا دچار دو خطا شد:
۱. قیام شهری را با مبارزه چریکی طولانی مدت یکی گرفت.
۲. قیام را به شکل مطلق کار توده‌ها می‌دانست.

یک سؤال

در اینجا گروه از خود پرسید: «چرا قیام کار توده‌ها است؟» (منظور از قیام، قیام مسلحانه شهری نیست که وجه مشخصه آن جنبش مسلحانه وسیع و ناگهانی توده‌ها همراه با رهبری است) مگر تجربه کوبا نشان نداد که یک موتور کوچک مسلح می‌تواند قیام را آغاز کند و به تدریج توده را به قیام بکشاند.

در این مرحله گروه پی برد که باید از نو، به واقعیت به توده‌ها، و دیگر کمونیست‌ها توجه کند. اما ضربات پی در پی پلیس راه گروه را سد می‌کرد.

تفاوت محافل چپ ایران و روسیه

لنین «*در چه باید کرد*»، پروسه رشد محافل پیشتاز روسیه را نشان می‌دهد. شکل‌گیری یک محفل، ارتباط با کارگران. گسترش دامنه تبلیغ و ترویج، جذب بخش زیادتری از کارگران و روشنفکران. رسیدن پول و اعضای جدید، نشر و پخش اعلامیه، ارتباط با محافل دیگر، نشر روزنامه‌های محلی، تشکیل نمایش‌ها و سخنرانی‌ها، اعتصاب و سرانجام عملیات جنگی آشکار.

اما در ایران پروسه رشد محافل در جهت عکس روایت لنین است. تشکیل محافل بدون ارتباط وسیع با کارگران، نداشتن نقش در جنبش‌های خود به‌خودی توده، نبود روزنامه محلی و تشکیل نمایشات توده‌ای و فقدان عملیات جنگی آشکار. با همه این نبودن‌ها، سرکوب وحشتناک پلیس.

یک یادآوری

با وجود چنین تفاوت‌های آشکاری میان شرایط ایران و روسیه طُرفه آن‌که عده‌ای مصر بودند و هنوز بر آن ابرام ایستاده بودند که باید از همان راهی می‌رفتیم که سوسیال ـ دمکرات‌های روسیه رفتند. و مدام دم از لنین و لنینیسم می‌زنند.

در روسیه طبقه کارگر به مبارزه کشیده شده بود. تا حدودی تشکل طبقاتی هم

داشت. با محافل پیشتاز رابطه برقرار کرده بود. بحث آن‌ها این بود. که آیا مبارزه خود به‌خودی را باید به مبارزه سیاسی تبدیل کرد یا نه. آیا برای پیش‌برد مبارزه نیاز به‌سازمانی قرص و محکم هست یا نه. درواقع دعوا آن‌جا با اکونومیست‌ها بود.

اما در ایران جنبش‌های خود به‌خودی کم در صورت وقوع در همان مراحل آغازین توسط پلیس سرکوب می‌شد. محافل کارگری کوچک و بی‌تأثیر، ارتباط محافل کارگری با محافل روشنفکری کم و نادر بود.

یک اختلاف دیگر

اگر در روسیه جنبش خود به‌خودی وسیع نشانه آماده بودن شرایط عینی انقلاب بود. برخلاف نظر اپورتونیست‌های ایرانی که نبود جنبش‌های خودبه‌خودی را به نشانه نبودن شرایط عینی انقلاب می‌دیدند. این فرمول در ایران صادق نبود به دو دلیل:

۱. سرکوب و اختناق و تبلیغات ایدئولوژیک رژیم
۲. ضعف پیشاهنگ

این دو عامل توده و طبقه را دچار سکون، سرخوردگی، یأس و تسلیم کرده است.

نشانه‌های شرایط عینی

با نشانه‌های زیر گروه به آماده بودن شرایط عینی انقلاب رسید:

۱. وضع فلاکت‌بار توده و طبقه به‌دنبال اصلاحات ارضی، ورشکستگی بورژوازی و خرده‌بورژوازی و استثمار وحشیانه طبقه کارگر
۲. تلاش وسیع روشنفکران انقلابی در یافتن راه انقلاب
۳. یورش‌های مدام پلیس و پُر شدن زندان‌ها
۴. طرح مسأله انقلاب در گستره‌ای وسیع
۵ . جنبش‌های جرقه‌وار و پراکنده

راه ما

گروه به این نتیجه رسید که نبود جنبش‌های گسترده توده‌ای به‌علت سرکوب پلیس و بی‌عملی پیشتاز است. پس تشکیل حزب را منوط کردن به‌وجود جنبش‌های خودبه‌خودی تعلیق به محال است.

پس سؤالات چندی در جلو پای جنبش بود که باید گروه برای آن جوابی می‌یافت:

۱. نبود رابطه میان پیشاهنگ و توده

۲. نبود رابطه میان اعتصابیون

۳. بدبین بودن توده نسبت به پیشاهنگ

۴. خفه کردن هر جنبش خودبه‌خودی توسط پلیس

۵ . متقاعد شدن بخشی از پیشاهنگ به نبود شرایط عینی انقلاب

پاسخ گروه عمل مسلحانه بود.

مرزبندی با لنینیسم

گروه به این نتیجه رسید که به دلیل نقش روزافزون عامل آگاه ضدانقلاب، ضرورت نقش آگاهانه پیشرو نیز افزایش یافته است. پیشرو باید سد اختناق را بشکند و به توده نشان دهد مبارزه آغاز شده است.

در این‌جا احمدزاده پیشاپیش گروه را از نظریات اپورتونیست‌ها آگاه می‌کند:

> «عده‌ای فریادشان بلند می‌شود. این جوانان بی‌حوصله، ماجراجو، چپ‌رو که شکیبایی آن‌را ندارند که توده‌ها برای مبارزه مسلحانه آماده شوند. که سازمان پیشرو پرولتاریا و البته (یک جریان صرفاً سیاسی) توده‌ها را برای مبارزه مسلحانه آماده کنند.
>
> شکیبایی آن‌را ندارند که «توده‌های ستم‌کش» و استثمارشونده به عدم امکان زندگی به‌طرز سابق پی ببرند و تغییر آن‌را مطالبه کنند. و استثمارکنندگان نتوانند به‌طرز سابق زندگی و حکومت نمایند. (لنین، کتاب *چپ‌روی*) و آن وقت

دست به مبارزه مسلحانه بزنند. ایشان مبارزه با پلیس سیاسی و قوه قهریه را با کار سیاسی و مبارزه سیاسی و فعالیت پیگیر سیاسی اشتباه می‌کنند.»

سؤالی درست

گروه به وظیفه پیشرو می‌رسد. وظیفه‌ای که به‌شکلی عام همه آن‌را قبول دارند: «عمل آگاهانه و ارتباط با توده برای به میدان آوردن و ظاهر کردن قدرت تاریخی خود».

این اصل مسلمی است که آگاهی انقلابی وقتی توده‌ها را فرا می‌گیرد به یک نیروی عظیم مادی تبدیل می‌شود. اما مسأله این است که:

۱. چگونه این آگاهی به میان توده برده شود.

۲. چه سازمانی این آگاهی را باید میان توده ببرد.

۳. کدام شکل سازمان و چه شیوه‌ای می‌تواند نیروی انقلابی توده را در مسیری درست بیندازد.

باز هم نقد لنینیسم

در روسیه حزب توانست با استفاده از اشکال مختلف مبارزه سیاسی، انقلاب را به‌سرانجام برساند. اما در چین و ویتنام این‌گونه نبود. در روسیه طلب تغییر از سوی توده و عدم امکان حکومت از سوی حکومت و رسیدن توده به قیام مسلحانه یک فرمول لنینی بود.

اما در چین، در حین پروسه مبارزه مسلحانه، آگاهی به میان توده برده شد. پس قیام مسلحانه شهری (لنینی) به مبارزه مسلحانه توده‌ای تبدیل شد.

به‌هرروی تجربه چین و کوبا و ویتنام نکات زیر را به عینه نشان می‌داد:

۱. برای شکست ارتجاع باید ارتش ارتجاع را شکست داد.

۲. برایش شکست ارتجاع باید ارتش توده‌ای داشت.

۳. برای تشکیل ارتش توده‌ای مبارزه چریکی طولانی مدت لازم است.

۴. برای جنگ چریکی طولانی مدت، بسیج توده‌ای لازم است.
۵ . بسیج توده‌ها جز از راه مبارزه مسلحانه امکان‌پذیر نیست.

جمع‌بندی

شکل و شیوه مبارزه در شرایط دمکراتیک و نیمه دمکراتیک روسیه با شرایط دیکتاتوری وسیع و شدیداً قهرآمیز ایران نمی‌تواند یکی باشد.

در روسیه افشاگری سیاسی سه کار انجام می‌داد:
۱. متلاشی ساختن رژیم
۲. جدا نمودن متفقین تصادفی وموقتی از دشمن
۳. ایجاد شکاف در حکومت

در ایران این‌کار تنها توسط عمل مسلحانه شدنی است. افشاگری سیاسی ـ نظامی است که این سه کار را انجام می‌دهد.

فصل ششم: بررسی انقلاب در انقلاب دبره[۱]

گروه در ابتدا دبره را رد کرد. علت آن «یک رشته پیش‌داوری‌ها بود». که این پیش‌داوری‌ها چیزی نبود جز اصول عام لنینیسم راجع به حزب، پیشاهنگ و قیام.

پس گروه چهار انتقاد به دبره وارد کرد:
۱. رد کردن نقش حزب به‌عنوان تنها نیرویی که قادر است انقلاب را رهبری کند.
۲. دست کم گرفتن تئوری مارکسیسم ـ لنینیسم به‌عنوان راهنمای عمل
۳. نادیده گرفتن نقش رهبری‌کننده امر سیاسی بر امر نظامی
۴. مقدم کردن امر نظامی بر امر سیاسی

---

[۱]. زندگی دبره پانوشت

حزب و پیشاهنگ

دبره می‌گوید باید دیالکتیک پیشاهنگ ـ حزب را فهمید. حزب شکل خاصی از سازمان پیشاهنگ است. و این شکل می‌تواند تغییر کند. و این تغییر به معنای نفی حزب نیست. و نکته دوم آن‌که پیشاهنگ لزوماً حزب نیست. می‌توان انقلاب را بدون حزب با سازمان خاص پیشاهنگ آغاز کرد. در این‌جا دو مسأله مطرح بود:

۱. مرزبندی با احزاب سنتی چپ که خود را حزب کمونیست می‌نامیدند (مثل حزب توده)

۲. حزب به شکل عام

دبره پیشاهنگ را برابر حزب نمی‌گیرد. و می‌گوید پیشاهنگ می‌تواند تشکیلاتی جدا از حزب باشد و دوم دبره این حق را برای پیشاهنگ قائل است که احزاب کمونیست سنتی در صورتی که سازمان زمان صلح خود را منطبق با شرایط جدید نکرده باشند می‌توانند جدا از حزب سازمان خاص خود را تشکیل بدهد.

احزاب چپ سنتی

در این‌جا گروه باید تکلیف خود را با احزاب چپ سنتی که خود را حزب طبقه کارگر می‌دانستند، روشن کند. ارزیابی گروه از حزب توده به‌عنوان یکی از این احزاب روشن است. گروه حزب توده را کاریکاتوری از یک حزب پرولتری می‌دانست. و او را لحظه‌ای حزب طبقه کارگر به حساب نمی‌آورد. اما مسأله فراتر از حزب توده بود. باید تکلیف گروه با کلیه احزاب سنتی روشن می‌شد.

گروه به تبعیت از دبره به این نتیجه رسید که بین محتوای حزب و شکل حزب باید فرق گذاشت. احزاب سنتی در واقع شکل یک حزب مارکسیست ـ لنینیست را داشتند. اما از محتوای آن خالی بودند. محتوای یک حزب در وهله نخست باید پرولتری باشد. شکل سازمانی آن «تابع سخت‌گیری‌های دیالکتیک زمینی‌اند».

یک فاصله دیگر

در این‌جا گروه یک فاصله دیگر از حزب توده و دیگر احزاب چپ سنتی گرفت. و به‌این نتیجه رسید که حزب باید بمیرد و در شکل نوینی زنده شود، اگر بخواهد پیشاهنگ طبقه باقی بماند. پس شکل سازمانی احزاب سنتی را که در واقع گرته‌ای از حزب بلشویک بودند را رد کرد.

مانیکانیسم حزبی و ضدحزبی

اگر این درست است که انقلابی بودن یک فرد، نه در امریکای لاتین که مورد ارزیابی دبره است، بلکه در هرکجای جهان با وابستگی صوری‌اش به حزب تعیین نمی‌شود. آن‌گونه که مانیکائیسم حزبی می‌گوید: «(هیچ انقلابی نباید خارج از حزب باشد)».

اما این حرف درست می‌توانست به درکی غلط نیز منجر شود، مانیکائیسم ضدحزبی «هیچ انقلابی با حزب نباید باشد».

رابطه تئوری و پراتیک

گروه بر این اصل اساسی واقف بود که «بدون تئوری انقلابی، هیچ جنبش انقلابی وجود ندارد». اما آنچه مهم است دیالکتیک تئوری انقلابی و جنبش انقلابی است.

و «در تحلیل نهایی این عمل انقلابی است که قادر به کشف شرایط عینی هر کشور و تصحیح و تکمیل تئوری انقلابی است».

«انقلاب در تمام جوامع، تحت یک رشته قواینن عام صورت می‌گیرد» این قوانین آموختنی است. اما آموختن این قوانین به معنای انطباق خلاقانه آن‌ها بر شرایط خاص ایران نیست می‌شود به شکل مکانیکی آن‌را بر شرایط حقنه کرد. اما این پیاده کردن راه به‌جایی نمی‌برد «تنها با روشن بودن خطوط کلی و استرتژی کلی عملی می‌توان میان اصول تاکتیکی یک پیوند ارگانیک برقرار کرد».

در حین عمل می‌توان فهمید که اشتباهات تاکتیکی کجاست و در رفت و برگشت، تاکتیک ـ استراتژی، تاکتیک را تصحیح کرد. و در رفت و برگشت تاکتیک ـ استراتژی حتی استراتژی را تغییر، تصحیح و تکمیل کرد.

به‌هرروی هر عملی با جمع‌بندی تئوری‌ها و تجربیات پیشین آغاز شود. اهمیت تئوری در همین جا ست. اما در تحلیل نهایی این عمل است که نشان می‌دهد تا چه حد از تئوری برای تحلیل شرایط سود جسته‌ایم.

درکی غلط از تئوری[1]

احمدزاده در این‌جا مرزبندی می‌کند با اپورتونیست‌های بی‌عمل. آنانی‌که در پشت دفاع از اهمیت تئوری لمیده بودند و جنبش را دعوت می‌کردند که با «تئوری انقلاب و شناخت همه‌جانبه شرایط عینی» نیازمند دوره‌ای طولانی از مطالعه و مبارزه ایدئولوژیک است، و می‌گفتند: مگر می‌شود لنین نداشت اما انقلاب کرد. البته مراد آنان از دانش تئوریک اطلاعاتی دائره‌المعارفی بود[2].»

سه نوع مبارزه

احمدزاه در این‌جا رجوع می‌کند به تاریخ نهضت کمونیستی و سه نوع مبارزه را پی می‌گیرد:

۱. مبارزه ایدئولوژیک
۲. مبارزه اقتصادی
۳. مبارزه سیاسی

و نتیجه می‌گیرد که مبارزه ایدئولوژیک و اقتصادی امروز در سایه مبارزه سیاسی قرار گرفته‌اند. و با نگاهی به اسناد جنبش کمونیستی خبر از کم شدن اهمیت تئوری

---

[1]. یک نکته مهم
[2]. طبری پانوشت

نسبت به مبارزه سیاسی می‌دهد. و می‌پرسد چرا امروز با آثاری مثل کاپیتال و آنتی دورینگ مواجه نیستیم. و پاسخ می‌دهد: «عمل انقلابی در امروز نه نیاز و نه فرصت پرداختن به تئوری ناب را دارد امروز جنبش به پراتیسین احتیاج دارد، نه به‌تئوریسین[۱]».

تسلط سیاست بر اقتصاد

مبارزه اقتصادی برای پیشاهنگ پله‌ای است برای گذار به کشاندن توده و طبقه به مبارزه سیاسی. در کارزار مبارزه اقتصادی است که پیشاهنگ فرصت می‌یابد برنامه خود را تبلیغ کند و به توده و طبقه توضیح دهد که خانه خرابی اقتصادی آن‌ها ریشه‌اش درکجا است. اما در شرایط ترور و خفقان و سلطه جهانی امپریالیسم هر مبارزه اقتصادی درنخستین گام رنگ سیاسی می‌بازد. مسعود این پروسه را تفوق سیاست بر اقتصاد می‌داند.

مسعود می‌گوید: محتوای انقلاب بیش از پیش روشن است. آنچه باید روشن شود فقط از طریق عمل مستقیم انقلابی است که روشن می‌شود. اشکال خاصی است که این محتوی در شرایط خاص به خود می‌گیرد. دشواری کار نه در تهیه برنامه انقلاب، تعیین اهداف انقلاب، شناخت نیروهای انقلاب و ضدانقلاب بلکه در تعیین طرق و وسایلی قرار دارد که باید به‌کار گرفته شوند تا انقلاب را به پیروزی برسانند[۲].

فصل هفتم: حزب و چریک، امر سیاسی و امر نظامی

گروه در ابتدا نظریات دبره را در مورد رابطه چریک و حزب رد کرد. دبره گفت: «پیشاهنگ لزوماً حزب نیست». نیروی چریکی نطفه حزب است. چریک خود حزب است. و این تا آن زمان طبق تعاریف مارکسیستی نوعی انحراف بود.

---

[۱]. شعاعیان

[۲]. انتقاد شعاعیان

در بررسی‌های بعدی گروه به این نتیجه رسید که مسأله انکار وظیفه پیشاهنگ مارکسیست ـ لنینیست نیست بلکه مسأله بر سر شکل سازمان و عمل انقلابی است. که پیشاهنگ با توسل به آن می‌تواند وظیفه خود را انجام دهد. در این‌جا دو سؤال برای گروه پیش آمد:

۱. سازمان نوین و عمل نوین چیست؟

۲. چرا این شکل و عمل ضروری شده است؟

دبره گفت: عامل بقای سلطه امپریالیستی ماشین سرکوب نظامی است. و این ماشین هرگونه مبارزه و فرصتی را، که منظور مبارزه احزاب کمونیست سنتی بود، را بی‌اثر کرده است. پس نخستین کار پیشاهنگ کسب قدرت سیاسی و درهم شکستن ستون فقرات حکومت یعنی ارتش است.

پس دبره می‌گوید در امریکای لاتین دو سؤال باید پاسخ داده شود:

۱. چگونه دولت سرمایه‌داران را سرکوب کرد؟

۲. چگونه ستون فقرات این حاکمیت را درهم شکست؟

در اینجا چهار مسأله برای گروه مطرح شد:

۱. آیا حزب باید مبارزه مسلحانه را آغاز کند؟

۲. آیا این عمل مسلحانه است که در پروسه رشد خود حزب را به‌وجود می‌آورد؟

۳. آیا حزب باید شرایط ذهنی را برای عمل مسلحانه آماده کند؟

۴. آیا شرایط ذهنی خود در عمل مسلحانه به‌وجود خواهد آمد؟

نفوذ حزب بر عمل مسلحانه

گروه به مرزبندی با رفرمیست‌ها رسیده بود، پذیرش مبارزه مسلحانه. اما در همین پذیرش دو دیدگاه بود:

۱. تقدم حزب بر مبارزه

۲. تقدم مبارزه بر حزب

دیدگاهی که به تقدم حزب بر مبارزه باور داشت این‌گونه استدلال می‌کرد:

۱. برای دگرگون کردن شالوده اجتماعی امر مهم تسخیر قدرت دولتی است نه نابود کردنش. دولت با ابزار سرکوب‌اش نباید اشتباه گرفته شود.
۲. طبقه کارگر توسط حزبش نمایندگی می‌شود و این حزب باید انقلاب را به انجام برساند. نه یک دستگاه نظامی.
۳. حزب با معرفتی که بر کلیت جامعه دارد. شعارها، اهداف و اتحادهای لازم را به‌وجود می‌آورد ارتش توده‌ای صرفاً یک وسیله است.

اما دیدگاه دوم، که تقدم مبارزه بر حزب بود، دلایل خودش را داشت:

۱. شرایط اساسی تسخیر قدرت دولتی نابود کردن ارتش است.
۲. ارتش عمده‌ترین عامل بقای سلطه امپریالیستی است.
۳. مبارزه مسلحانه آن شکلی از مبارزه است که زمینه دیگر اشکال مبارزه را تشکیل می‌دهد. تنها در این زمینه است که دیگر اشکال سودمند می‌شوند.
۴. حزب تنها در پروسه مبارزه مسلحانه به‌وجود می‌آید.

استدلال دبره برای رد حزب

۱. سازمان پیشرو یک معادله کنکرت و تاریخی است نه یک معادله لایتغیر و دایمی.
۲. سازمان پیشرو الزاماً حزب نیست.
۳. بین وظیفه تاریخی پیشرو و سازمانش رابطه‌ای دیالکتیکی برقرار است.
۴. معادله حزب برابر است با پیشرو، لزوماً می‌تواند درست هم نباشد. باید حزب به‌محتوا پیشرو باشد.
۵ . منتقدین به تقدم حزب بر مبارزه مسلحانه، می‌خواهند حزب‌شان را در دیگر اشکال مبارزه به‌وجود آورند نه در مبارزه مسلحانه.
۶. این درک (تقدم حزب بر مبارزه) بین کار نظامی و کار سیاسی فاصله می‌اندازد.

برخورد احزاب سنتی با مبارزه مسلحانه

احزاب سنتی سه برخورد با مبارزه مسلحانه می‌کنند:

۱. به‌طور کلی رد می‌کنند.

۲. می‌پذیرند و سازمان زمان صلح خود را دگرگون می‌کنند.

۳. می‌پذیرند و بخش نظامی و سیاسی را یکی می‌کنند.

برخورد پیشاهنگ با حزب

دو نظر وجود داشت:

۱. پیشرو حزب خودش را به وجود آورد. احزاب رفرمیسم را منفرد کند و شرایط را برای مبارزه مسلحانه آماده کند.

۲. حزب را طی نبرد مسلحانه به‌وجود آورد.

دبره می‌گوید: رفتن پیشاهنگ به سوی تشکیل حزب و شرکت قانونی و عادی درزندگی مردم برای آن‌که حزب استحکام یابد و شرایط مبارزه مسلحانه را تدارک ببیند، چیزی نیست جز بلعیده شدن پیشاهنگ توسط شرایط و راه به جایی نمی‌برد. باید کلیه امکانات صرف سازمان‌دهی سازمانی سیاسی ـ نظامی شود.

تجربه کوبا نشان داد که تحت شرایط معینی امر سیاسی و امر نظامی از یکدیگر جدا نیستند بلکه یک کل ارگانیک را تشکیل می‌دهند.

هم‌چنان‌که هسته ارتش توده‌ای ارتش و چریکی است. نیروی چریکی خود نطفه حزب است. حزب می‌تواند به شکل کانون چریکی وجود داشته باشد.

فصل هشتم: نتیجه‌گیری

گروه بعد از بررسی‌هایش به این سؤالات رسید:

۱. چه باید کرد؟

۲. در برابر جنبش کمونیستی چه راهی قرار دارد.

۳. جنبش کمونیستی چگونه می‌تواند خود را به پیشرو واقعی مبارزات ضدامپریالیستی تبدیل کند.
۴. چگونه با توده‌ها رابطه برقرار کند.

گروه در آخر به این نتیجه می‌رسد که نه با کار مسالمت‌آمیز و نه با کار صرفاً سیاسی و نه با کار مخفی نمی‌توان به پیشرو تبدیل شد. در شرایط کنونی هر مبارزه سیاسی به‌ناچار باید براساس مبارزه مسلحانه سازمان یابد.

در ابتدا رژیم با سرکوب حالتی منفعل در میان توده‌ها ایجاد خواهد کرد. اما همین‌که پیشرو پا گرفت و توانست ضربه‌های خود را وارد کند راه مبارزه برای مردم روشن خواهد شد.

چگونه ارتش توده‌ای به‌وجود می‌آید

شرط پیروزی انقلاب درهم شکستن نیروهای مسلح ضدانقلابی است. و این امر نیاز به‌ارتش توده‌ای دارد. اما این ارتش این‌گونه به‌وجود می‌آید:

۱. تشکیل کانون‌های چریکی توسط پیشاهنگان انقلابی
۲. حمایت شهر از کانون‌های چریکی در شهر و روستا

اشتباه دبره در این است که به مسأله حمایت شهر کم بها می‌دهد.

گروه در این‌جا با چند سؤال روبه‌رو می‌شود:

۱. آیا در جریان عمل گروه‌های کوچک به سازمان‌های بزرگ تبدیل نمی‌شوند.
۲. آیا گروه‌ها به وحدت نخواهند رسید.
۳. آیا گروه‌ها به مردم شناسنانده نمی‌شوند.
۴. آیا گروه‌ها به پیشاهنگ توده بدل نخواهند شد.
۵ . آیا عملیات در روستا نیاز به حمایت سیاسی ـ شهر ندارد.
۶. آیا حمایت شهر خود به‌خودی است یا سازمان یافته است.

انتقاد به گروه از زاویه چپ

گروه در این‌جا با انتقاد از زاویه چپ روبه‌رو می‌شود. مسعود می‌گوید: عده‌ای ممکن است به ما بگویند شما می‌خواهید یک سازمان توده‌ای ایجاد کنید، حال آن‌که هدف ایجاد یک سازمان پرولتاریایی است. مسعود در جواب می‌گوید: شرط نخست رهبری پرولتری پیشاهنگی است و این ما هستیم که مبارزه مسلحانه را آغاز می‌کنیم. و این عمل بر پایه یک خط مشی مارکسیستی ـ لنینیستی استوار است. هدف ما در این‌کار کشاندن توده و طبقه به مبارزه است، نه طبقه کارگر تنها. حزب طبقه کارگر در طی عمل ایجاد می‌شود و ما در پروسه مبازره با طبقه ارتباط برقرار می‌کنیم. در همین پروسه است که طبقه کارگر شایستگی خود را برای رهبری مبارزه نشان می‌دهد. و حضور سازمان پیشاهنگ در رهبری مبارزات تضمین‌کننده رهبری طبقه خواهد بود.

یک هشدار و یک پیش‌بینی تاریخ

در این‌جا گروه دو مسأله را درست می‌بیند:

۱. بی‌عملی

۲. واگذاری رهبری

مسعود می‌گوید: بیم آن می‌رود که بی‌عملی مارکسیست‌ها رهبری مبارزات ضدامپریالیستی خلق را به خرده‌بورژوازی بسپارد. و تضمین رهبری پرولتاریا تنها از کانال پیشاهنگی مارکسیست ـ لنینیست‌ها می‌گذرد و راه دیگری هم نیست.

پس باید خطر کرد، باید در نظر و عمل یک پاسخ مشخص به مسأله تعویض قدرت و واگذاری قدرت به استثمارشدگان داد.

فصل نهم: یادداشت‌ها

در مسأله حزب و قیام، گروه از لنینیسم عبور می‌کند:

۱. لنین می‌گوید: بدون حزب انقلابی، پیروزی انقلاب ممکن نیست و چه‌گوارا

می‌گوید: انقلاب کوبا با اصل لنینی فوق در تضاد است. مسعود می‌گوید انقلاب می‌تواند بدون حزب شروع شود و حتی بدون حزب قدرت را به‌دست گیرد. اما پیروزی آن، با وسعت تاریخی‌اش منوط است به بودن حزب.

۲. گروه در بررسی‌هایش به دو راه می‌رسد: تشکیل حزب و مبارزه چریکی بدون حزب و بعد به این نتیجه می‌رسد که نباید منتظر تشکیل حزب شد. باید دست به‌مبارزه مسلحانه زد. و در پروسه مبارزه حزب به شکل مشخص مطرح خواهد شد. برای تشکیل حزب اتحاد گروه‌های مارکسیست ـ لنینیست مطرح است. اما این اتحاد هم‌اکنون به شکل مشخص مطرح نیست. در جریان عمل مطرح خواهد شد.

مسعود می‌گوید: «ما ابتدا مبارزه مسلحانه را به‌طور کلی پذیرفته بودیم. اما مسأله حزب به شکل مشخص مطرح بود. اما اینک مبارزه مسلحانه مسأله مشخص است. و ضرورت تشکیل حزب مسأله‌ای کلی است.

۳. لنین می‌گوید: پیشاهنگ نمی‌تواند دعوت به قیام کند مگر آن‌که اکثریت توده وظیفه را پشت سر خود داشته باشد. اما در کوبا نشان داده شد که پیشاهنگ واقعی نمی‌تواند به‌وجود بیاید مگر آن‌که قیام آغاز شود. وقتی لنین می‌گوید: قیام کار توده‌ها است. بدان معنا است که رشد روزافزون قیام و پیروزی قیام شدنی نیست مگر آن‌که توده از آن حمایت کند. در روزگار لنین تصوری از جنگ چریکی طولانی مدت نبود. پس تصوری هم از آغاز قیام نبود. لنین قیام را یک پروسه کوتاه مدت با شرکت انبوه توده‌ها می‌دانست. ولی امروز قیام را یک جنگ توده‌ای می‌دانند که با حرکت پیشاهنگ آغاز می‌شود.

انتقاد گروه از دبره

گروه انتقادات خود از دبره را این‌گونه جمع‌بندی می‌کند:

۱. دست کم گرفتن امر سازمان‌دهی و الغای یک دید خودبه‌خودی

۲. پُربها دادن به جنبه کاتالیزوری مبارزه مسلحانه و کم‌بها دادن به امور مقدماتی و تدارکاتی مبارزه

۳. تعمیم جنبه‌های فرعی انقلاب کوبا به سراسر واقعیت امریکای لاتین
۴. خطاهایی در مورد رابطه شهر و روستا
۵ . خطاهایی در مورد رابطه حزب و چریک
۶. خطاهایی در مورد رابطه تئوری و عمل
۷. دگم‌سازی همان خطایی که خود مورد انتقاد قرار می‌دهد.

آنک
برادرانم
که می‌آیند
و از ردیف آتش
می‌گذرند
سلطانپور

بازخوانی آنچه که یک انقلابی باید بداند

چند نکته

۱. این رساله در تابستان سال ۱۳۴۹ نوشته شده است. رساله‌ای است موجز حاصل ارزیابی گروه جنگل.

۲. این رساله در آستانه ورود گروه به فاز عملیاتی تدوین شده است. و درواقع پلاتفرم گروه است. و نشان می‌دهد که گروه به آن درجه از رشد کمی و کیفی رسیده است. که می‌تواند به‌عنوان یکی از سازمان‌های پیشتاز طبقه کارگر خود را علنی کند.

۳. گفته می‌شود این رساله از آن بیژن جزنی است[۱]. که از درون زندان برای فراهانی فرستاده می‌شود تا اتوریته او را کامل کند. که چنین نیست. نثر و نگاه بیژن به گونه‌ای دیگر است. ضمن آن‌که بررسی‌های گروه باید توسط خود گروه که اشراف کاملی

[۱]. خاطرات میهن قریشی همسر بیژن جزنی

به‌بحث‌ها و بررسی‌ها داشتند، تدوین می‌شد. و این رساله نشان می‌دهد که تدوین بلاواسطه گروه است.

۴. کاتب رساله صفایی فراهانی است. اما در واقع جمع‌بندی کار گروه است. و تنها نظریات شخصی او نیست.

مقدمه

مقدمه مبتنی بر سه نکته است:

۱. این رساله نتیجه بررسی‌های انجام شده گروه است. به‌همین خاطر موجز است.

۲. این رساله برای پایان دادن به بن‌بست مبارزاتی است.

۳. این رساله ضمن قبول لغزش‌هایی در آن، همه را دعوت می‌کند که حول محورهای تعیین شده مبارزه را آغاز کنند.

در واقع این رساله مرز گذار از رکود به تحرکی انقلابی است. اهمیت این رساله و دو رساله «*هم استراتژی و هم تاکتیک*» احمدزاده و «*رد بقا*»ی پویان در همین مرز گذار است. وگرنه ده‌ها و صدها کتاب با غنای بیشتر و تحقیقاتی همه‌جانبه‌تر در مقاطع دیگر منتشر شدند اما آب از آب تکان نخورد.

بخش اول

این رساله شامل دو بخش است: بخش اول به وضعیت رفرم ارضی می‌پردازد و نشان می‌دهد که این رفرم چه تغییری در روستا و شهر به‌وجود آورده است. بورژوازی ایران در چه مرحله‌ای است و هیئت حاکمه چه می‌کند.

بخش دوم: به ضرورت مبارزه انقلابی و سازمان‌های سیاسی داخل کشور می‌پردازد. و به واقع پلاتفرم گروه روشن می‌شود.

الف) رفرم ارضی و سیر جامعه

رفرم به منظور تغییر دادن مسیر تحولات درونی جامعه و مسخ شعارهای جنبش ترقی‌خواهانه ایران به اجرا درآمد. و در پایان دادن به عقب‌ماندگی جامعه ما نقشی ارتجاعی ایفا می‌کند پس رفرم ماهیتی ارتجاعی دارد.

خلع ید از مالکان بزرگ به سود بورژوازی وابسته انجام شده است. بورژوازی ملی نیز در بورژوازی کمپرادور تحلیل رفت. به گونه‌ای که بوژوازی کمپرداور بخشی از بورژوازی ایران نیست بکلی تمامی آن است. بورژوازی در سه عرصه مالی، صنعتی، بازرگانی به تمامی به انحصارات جهانی وابسته است. پس برخلاف بورژوازی کلاسیک، مخالف آزادی و طرفدار دیکتاتوری و متکی به امپریالیسم است.

رفرم سرآغاز طرح‌های دولتی بود که حاکمیت بورژوازی را تأمین می‌کرد و بازار روستا را به روی آن می‌گشود. اما این بورژوازی به دو دلیل قادر نیست جامعه را به‌یک جامعه سرمایه‌داری و توسعه یافته برساند:

۱. وسیله‌ای است برای ادامه غارت‌گری انحصارات جهانی

۲. به علت عقب‌ماندگی قدرت رقابت با انحصارات جهانی را ندارد.

این رفرم ناقص بدون رفرم سیاسی و اجتماعی امکان هر تحول بنیادی را از جامعه می‌گیرد. رفرم با استبداد سلطنتی، فساد، دستگاه اداری، غارت‌گری قشر بالایی بوروکراسی و نظامی و وابستگی‌های رو به تزاید به انحصارات به جایی نمی‌رسد.

ب) بورژوازی ایران

استعمار از قرن ۱۹ زمینه‌های رشد طبیعی ایران را مسدود ساخت و یکی از علل شکست انقلاب مشروطه ضعف بورژوازی به‌طور کلی و فقدان بورژوازی صنعتی بود. تلاش‌های بعدی بورژوازی ملی به جایی نرسید و در بورژوازی کمپرادور تحلیل رفت.

بورژوازی کمپرادور بعد از کودتا رشد سریع یافت و اکنون حاکم بلامنازع کشور است. این بورژوازی شامل بخشی از فئودال‌ها و بورژوازی ملی می‌باشد و پایگاه اصلی

استعمار نو است. این بورژوازی قادر نخواهد بود به رشد کلاسیک بورژوازی غرب نائل آید. و بقا و سود خود را در سایه غارت انحصارات جهانی می‌بیند.

این بورژوازی برای گذراندن مراحل رشد نیاز به دمکراسی بورژوایی ندارد. دیکتاتوری حاکم و فساد اداری شرایط ایده‌آل ادامه حیات است.

سرکوب جنبش ترقی‌خواهانه ملی کاملاً به سود این بورژوازی است. در پناه سلطه امپریالیسم است که رشد می‌کند و پروبال می‌گیرد.

این بورژوازی به‌خاطر غارت و همکاری در غارت ثروت‌های ملی، تحکیم دیکتاتوری، فساد اداری، اجتماعی، فرهنگی ـ طبقه منحط و فاسدی است که سر راه ترقی ملت است.

ج) دستگاه حاکمه

قبل از اصلاحات دستگاه حاکمه نماینده فئودال‌ها و کمپرادورها بود. و از سویی همکار و کارگزار امپریالیسم. پس از اصلاحات فئودال‌ها نفوذ خود را به سود بورژوازی از دست دادند. و قشر عالی بوروکراسی با بورژوازی پیوند خورد. و هر دو با امپریالیسم جهانی بستگی دارند.

این اشتباه است که دستگاه حاکمه را صرفاً نوکر جیره‌خوار و گوش به‌فرمان امپریالیسم بشناسیم. دستگاه حاکمه ضمن داشتن وابستگی‌های طبقاتی منافعی دارد که او را به امپریالیسم وابسته می‌کند[1]. سیاست اقتصادی دستگاه حاکمه صدور مواد خام و اجرای پروژه‌های صنعتی، وارد کردن کالا و تبدیل جامعه به مصرف‌کننده و دنباله‌روی از غرب.

در زمینه داخلی تحکیم دیکتاتوری و سلب کلیه حقوق اجتماعی و سیاسی ملت و تبدیل مجلسین و قوه قضاییه به آلت دست دیکتاتوری. در زمینه سیاست خارجی پیوند با محافل امپریالیستی و به‌عهده گرفتن ژاندارمری منطقه این است ماهیت و طرز عمل دستگاه حاکمه.

---

[1]. مرزبندی با مسعود احمدزاده که شاه را نوکر گوش به فرمان امپریالیسم می‌دانست.

د) مسائل اجتماعی و فرهنگی

جامعه به دو بخش اکثریت و اقلیت تجزیه شده است. اما برخلاف دوران قبل دارای یک فرهنگ نیستند. بخش اقلیت شامل: بورژوازی وابسته، قشر بالای بوروکراسی و تکنوکراسی، قشر مرفه خرده‌بورژوازی یعنی، کارمندان و افسران و صاحبان مشاغل آزاد و واسطه‌های توزیع می‌باشند.

تمامی امکانات رفاهی جامعه در اختیار این اقلیت است. این اقلیت هر روز بیشتر فرهنگ و ارزش‌های غرب را می‌پذیرد و همبستگی فرهنگی خود را با ملت می‌گسلد. مشغله فکری روشنفکران این اقلیت نیز برگرفته از غرب است. آنان مردم خود را نمی‌بینند اما دلشان به حال سیاهان امریکا می‌سوزد.

اکثریت جامعه اما به دو بخش تقسیم می‌شود:

۱. شهری

۲. روستایی

بخش شهری شامل کارگران ـ پیشه‌وران بی‌چیز، کارمندان جزء است و بخش روستایی شامل قسمت اعظم خرده‌مالکان و دهقانان بی‌زمین است.

این اکثریت از حداقل تغذیه، بهداشت و تفریح محروم است. حق تشکیل هیچ دسته و جمعیتی را ندارد و به‌علت سرکوب مداوم، از آگاهی سیاسی نازلی برخوردار است. عناصر آگاه آن در زیرفشار پلیس سیاسی امکانی برای فعالیت نمی‌یابند.

اما از فقر فرهنگی با وجود عقب‌ماندگی و فرهنگ ارتجاعی حاکم، وارث بالقوه فرهنگ ملی است چون فرهنگ غرب هنوز در این بخش نفوذ نکرده است. و علی‌رغم عقب‌ماندگی هنوز سجایای اخلاقی مثبت چون انسان‌دوستی، وطن‌پرستی، هم‌دردی طبقاتی در این بخش به چشم می‌خورد.

جامعه‌ای آزاد و مترقی

برای رسیدن به جامعه‌ای مترقی راه‌حل بورژوازی به‌جایی نمی‌رسد. امروز دیگر امکان رشد کلاسیک بورژوازی وجود ندارد. و بورژوازی ملی ایران به‌تمامی دربورژوازی وابسته تحلیل رفته است. و فاقد پتانسیل انقلابی است. در واقع خرده‌بورژوازی وارث تمایلات و افکار آن شده است.

ناسیونالیسم و لیبرالیسم بورژوازی دیگر مصالح و منافع زحمتکشان ایران را دربر ندارد. در این تفکر عدالت اجتماعی و تقسیم عادلانه درآمدها جایی ندارد. و قادر نیست استعمار را از ایران بیرون کند.

راه‌حل مشکلات انقلاب توده‌ای است. راهی که به دمکراسی و سوسیالیسم می‌رسد.

اقتصاد

در مرحله نخست پس از پیروزی، بانک‌ها، معادن، صنایع و سرمایه‌داری خارجی دولتی می‌شوند. و بخش خصوصی تحت ارشاد دولت قرار می‌گیرد. بازرگانی خارجی نیز دردست دولت قرار می‌گیرد.

در مرحله دوم بخش خصوصی نیز به کمک دولت درمی‌آید. اما تولیدکنندگان کوچک تا پایان این مرحله باقی خواهد ماند.

کشاورزی

۱. ملی کردن مؤسسات خارجی کشاورزی
۲. تأسیس مزارع و مؤسسات مکانیزه دولتی
۳. لغو بدهی دهقانان و خرده‌مالکان
۴. تشویق دهقانان به تشکیل مزارع اشتراکی
۵ . در مرحله دوم مزارع اشتراکی و خرده‌مالکی به مزارع دولتی تبدیل خواهد شد.

۶. خرده‌مالکان در هر دو مرحله آزادند.

تحصیل و بهداشت

دولت تعلیم و تربیت و بهداشت را به سود مردم زحمتکش به‌دست خواهد گرفت.

مسائل سیاسی

۱. تصفیه ارتش
۲. تشکیل ارتش داوطلب ملی
۳. تشکیل چریک ملی از کارگران و دهقانان
۴. ایجاد سازمان‌های دمکراتیک
۵ . آزادی احزاب

سیاست خارجی

۱. خروج از پیمان‌های نظامی
۲. ارتباط با کشورهای سوسیالیست و ضدامپریالیست
۳. رابطه با جنبش‌های رهایی‌بخش
۴. رابطه دوستانه با دیگر کشورها
۵ . رابطه برابر با اروپا

مسائل فرهنگی و ملی

۱. آزاد بودن تدریس زبان ترکی در مناطق آذربایجان
۲. زبان فارسی، زبان علمی و ادبی خواهد بود.
۳. تشکیل دولت خودمختار و ایجاد مجالس ایالتی و خودمختاری مالی و اداری

۴. حق کردها و بلوچ‌ها نیز در صورت تمایل خود برای خودمختاری محفوظ است.

بخش دوم

الف) ضرورت مبارزه و انقلاب

دستگاه حاکمه که راه هرگونه ترقی و اصلاحی را برجامعه بسته است. و هیچ راهی جز مبارزه نیست. مبارزه تام و تمام برای آزادی.

برای حاکمیت ملت، پایان دادن به عقب‌ماندگی، استبداد و راهی جز انقلاب نیست.

ب) نیروهای انقلاب و طرز تفکر انقلابی

نیروی اصلی انقلاب دمکراتیک ایران، زحمتکشان شهر و ده‌اند. سرکوب و اختناق جنبش زحمتکشان را سرکوب کرده و سازمان‌های قدیمی قادر به‌رهبری جنبش نیستند.

نیروهای انقلاب درشهر، کارگران و قشرهای پایینی خرده‌بورژوازی‌اند. اما درروستا:

۱. دهقانان در سی سال گذشته به مثابه نیرویی ارزنده در مبارزات ملی شرکت نکرده‌اند. دهقانان را هم‌اکنون راحت‌تر می‌شود به مبارزه برعلیه مالکین بزرگ کشاند تا حکومت. در شرایط کنونی زمینه‌های بالفعل انقلابی و جنگ‌های چریکی دهقانان درروستا نیست. با این همه عدم آمادگی دهقانان به معنای نفی هسته‌های مسلح درروستا نیست. در مرحله اول انقلاب، دهقانان روی هم رفته تماشاچی خواهند بود.

۲. کارگران و زحمتکشان شهری مساعدترین نیروی انقلاب در مرحله اول به‌شمار می‌روند. در حال حاضر اما سازمان باارزشی ندارند.

۳. روشنفکران بالفعل‌ترین نیروی جنبش‌اند. اینان قشر متحرکی از خرده‌بورژوازی‌اند که آگاهی سیاسی لازم را دارند. این نیرو تمام ویژگی‌ها را برای شروع حرکت دارد. مهم‌ترین ضعف این نیرو نداشتن سازمان‌های رهبری و طرز تفکر و روش انقلابی است.

۴. عشایر، در کردستان و فارس زمینه‌های مساعدی برای جنبش مسلحانه وجود دارد.

در فارس جنبش دچار نارسایی‌های سیاسی است. و برای دامن زدن به شورش مسلحانه، موقعیت عشایر، همبستگی‌های قومی و خونی مطرح است. در کردستان اما جنبش مسلحانه در گرو مسائل ملی و قومی است. درگیری در این مناطق می‌تواند کمک مؤثری به جنبش بکنند.

پ) وجه سوسیالیستی مبارزه

در جامعه امروزی ما مبارزه برای دمکراسی بدون هسته‌ای از سوسیالیسم بی‌معنا است. مبارزه برای آزادی‌های سیاسی و اجتماعی و مبارزه ضدامپریالیستی نمی‌تواند بدون توجه به منافع طبقات محروم به جایی برسد.

سوسیالیسمی که، به آن باور داریم با سوسیالیسم اروپایی یکی نیست. سوسیالیسمی قاطع و انقلابی است.

ت) رابطه با شوروی

ما می‌توانیم سوسیالیسم را در کشور خود بنا کنیم بی‌آن‌که مجبور باشیم با مقتدرترین کشور جهان حتی رابطه‌ای بیش از یک رابطه فعلی دستگاه حاکمه داشته باشیم. ما نباید ایدئولوژی انقلابی را با تمایلات «روسوفیل» که بازمانده دوران خاصی است اشتباه کنیم.

ما به‌خاطر پرداخت کفاره انحرافات و اشتباهات دیگران مصالح ملت را در توسعه رابطه با اتحاد شوروی و دیگر کشورهای سوسیالیستی زیر پا نخواهیم گذاشت.

ث) حزب توده

حزب توده رسماً ایدئولوژی مارکسیسم ـ لنینیسم را برگزید و جنبش کارگری را زمینه

رسمی فعالیت‌های خود قرار داد. اما در زندگی سی ساله خود دچار کمبودها و انحرافات نهادی شد. نبود رهبری باتجربه و دوم درک مسائل اجتماعی باعث شد که حزب نتواند رسالت تاریخی خود را انجام دهد.

از سویی دیگر، ضعف رهبری باعث شد که در مقابل سیاست غلط دولت شوروی و انحرافات استالنیستی به دنباله‌روی بی‌چون و چرای سیاست شوروی تبدیل شود. و حیثیت خود را در بین توده‌ها به‌خصوص قشر بورژوازی از دست بدهد.

بی‌تجربگی طبقه کارگر و وسعت خرده‌بورژوازی باعث شد که حزب توده جولانگاه تمایلات خرده‌بورژوازی و اپورتونیسم چپ و راست شود.

حزب توده برای اصلاح راهی جز موارد زیر ندارد:

۱. ایدئولوژی انقلابی را مستقل از سیاست خارجی شوروی اساس کار خود قرار دهد.

۲. رهبری حزب عوض شود.

۳. کادرهای حزب تصفیه شوند.

۴. از مواضع سیاسی خود نقد صریح کند.

۵ . سازمان‌دهی دوباره شود.

۶. سنت‌های انحرافی را به‌دور ریزد.

ج) جبهه ملی

جبهه ملی گرایشات ناسیونالیستی داشته و اساساً قشرهای خرده‌بورژوازی را تحت‌تأثیر قرار می‌دهد. این جبهه در جنبش ملی کردن نفت که بخشی از جنبش ضدامپریالیستی ایران است رهبری را به‌دست داشت که با کودتا این نقش را از دست داد.

در سال‌های ۴۲ـ۳۹ نتوانست نیروهای ثابت و پرقدرت و رهبری و سازمان شایسته‌ای ایجاد کند پس به خارج کشور رانده شد و هم‌اکنون در میان دانشجویان فعالیت می‌کند.

در جریان رفرم به‌علت نداشتن ایدئولوژی انقلابی و گرایش‌های محافظه‌کارانه دچار تشتت و چنددستگی شد و در مقابل رفرم خلع‌سلاح شد.

عقاید جبهه ملی بیشتر شبیه ایده‌آل‌های بورژوازی لیبرال است. جناح چپ آن نیز گرایشات سوسیالیستی دارد. فاقد سوسیالیسم انقلابی است.

جبهه ملی چاره‌ای ندارد جز آن‌که از عقاید لیبرال ناسیونالیستی خود دست بکشد و خود را به آرمان‌های دمکراتیک نزدیک‌تر کند.

انقلاب نیروهای جبهه ملی را تجزیه خواهد کرد، بخشی به سوی انقلاب، بخشی به‌سمت ضدانقلابی پرتاب خواهد شد.

چ) نیروهای خارج از کشور

این نیروها باید کلیه امکانات خود را در خدمت و حمایت از جنبش انقلابی قرار دهند و با کمک‌های مالی خود برای جنبش پایگاه‌های سیاسی و نظامی فراهم کنند.

جز این‌ها نیروهای دیگری هستند که می‌توانند بالفعل و بالقوه درخدمت جنبش قرار گیرد مشکل روشنفکران خارج از کشور بیگانگی از مسائل ملی و نداشتن درک واقعی از موقعیت جامعه ایران است. اینان شدیداً تحت‌تأثیر جریان‌های بین‌الملل قرار می‌گیرند و با همین معیارها شرایط کشور خود را تحلیل می‌کنند.

برای روشنفکر خارج از کشور مسأله صلح و خلع‌سلاح و خطر هسته‌ای عمده است. در حالی‌که برای روشنفکران داخل اهمیت کمی دارد. آنان به اصرار به یکی از دو قطب (چین و شوروی) تمایل دارند در حالی‌که در داخل چنین نیست.

اینان بیشتر یا جذب حزب توده می‌شوند و دچار یک بوروکراسی و یک سازمان جامد می‌شوند و یا جذب گروه‌های پروچینی می‌شوند که وقت خود را با انقلابی‌نمایی می‌گذرانند.

درک عمیق تئوری انقلابی و تجارب انقلاب‌های شوروی، چین و کوبا به ما راهی نشان می‌دهد که با راه این افراد (پروچینی‌ها) تفاوت دارد.

ح) رابطه با چین و شوروی

ما باید از تجارب انقلابی چین درس بگیریم. و از موفقیت بین‌المللی چین استفاده کنیم. اما ملاک رابطه با قدرت‌های جهانی، منافع ملموس انقلاب و واقعیت‌ها و امکانات عملی این نیروها و رابطه آن‌ها با موقعیت خاص جنبش است.

مصالح انقلاب به ما اجازه نمی‌دهد که سیاست‌های تلافی‌جویانه را در قبال این قدرت‌ها در پیش بگیریم و اشتباهات و فرصت‌طلبی آن‌ها را با لجاجت پاسخ دهیم.

در تدارک انقلاب

پس از سال‌ها بحث سازمان‌های سیاسی به ضرورت مبارزه مسلحانه رسیده‌اند. ما تردیدی نداریم که مقابله سیاسی با دستگاهی که اساساً متکی به دیکتاتوری نظامی است جز از راه قهرآمیز میسر نخواهد بود.

بنابراین تدارک انقلاب از گام‌های نخست تدارک مسلحانه بوده و راه قهرآمیز محور و اساس مبارزات انقلابی ما خواهد بود، در عین حال پیرامون چنین محوری هیچ امکان مسالمت‌آمیز را نادیده نخواهیم گرفت.

مهم‌ترین مسأله این است که تدارک انقلاب باید این‌گونه آغاز شود:

۱. تشکیل گروه‌ها و یا هسته‌های سیاسی ـ نظامی در داخل کشور

۲. تشکیل مراکز رهبری و هماهنگی در خارج کشور

۳. به اجرا درآوردن یک برنامه سیاسی ـ نظامی

۴. تشکیل هسته‌های ۱۰ـ۳ نفره

۵ . هسته‌ها می‌توانند هسته محل کار، مدرسه، دانشگاه، کارخانه، محله، اداره و یا بازار باشد.

۶. هسته‌ها در مراحل اولیه باید از لحاظ تدارک نیروی انسانی، مالی و نظامی، خودکفا باشد.

۷. گرفتن نیرو از داخل یا خارج کشور در مراحل نخست غلط است.

۸. عمل انقلابی باید مبتنی بر توان هسته باشد. کوچک و بزرگ بودن عملیات ملاک کار انقلابی نیست.

۹. هسته‌ها باید به تئوری انقلابی مسلح باشند. وگرنه کار به ماجراجویی و کج‌روی و انحلال می‌کشد.

۱۰. آموزش سیاسی از ابتدا باید در دستور کار هسته‌ها باشد.

۱۱. یکپارچگی ایدئولوژیک هسته از مهم‌ترین شرایط ایجاد و رشد هسته است.

۱۲. داشتن ایدئولوژی انقلابی و مارکسیسم شرط مبرم تشکیل هسته نیست. هرکس با هر دیدگاهی می‌تواند در تدارک انقلاب گام بردارد.

۱۳. یک هسته متوسط بین ۳۰ـ۱۰ نفر عضو دارد که می‌تواند نماینده‌ای برای گرفتن امکانات و رابطه به خارج اعزام کند.

۱۴. تشکیل هسته نیازمند سابقه و سندیت سیاسی نیست. برنامه مبارزاتی آن‌ها مجوز کاری آن‌ها است.

۱۵. آنانی‌که تجربه کافی و پتانسیل لازم را برای تشکیل هسته‌های مسلحانه ندارند، گروه‌های سیاسی ـ صنفی تشکیل دهند و نیروها را به سوی جنبش انقلابی به‌حرکت درآورند.

۱۶. هسته‌های سیاسی ـ نظامی، باید گروه‌های سیاسی ـ صنفی را حول و حوش خود سازمان دهند. اما در سازمان باید جدا از هم و در استتار کامل باشند. کادرهای هر دو گروه نمی‌توانند مشترک کار کنند.

۱۷. ایجاد هسته‌ها مرحله تدارکاتی جنبش مسلحانه عمومی است. که باید به یک جریان بسیار انقلابی و یک نیروی نظامی با قدرت منتهی شود.

وظایف تشکیلات خارج از کشور

۱. عناصری که از کشور خارج می‌شوند باید با ایجاد پایگاه‌هایی در داخل کشور به‌تدارک انقلاب کمک کنند، ایجاد هسته در داخل و هماهنگ کردن هسته‌ها برای ایجاد یک جریان واحد از دیگر کارهای عناصر خارج کشور است.

۲. شبکه خارج از کشور همچنین وظیفه تبلیغات و تعلیمات و انتشار آثار کلاسیک را باید انجام دهد.
۳. فرستادن نشریات انقلابی به داخل کشور اما این کانال باید مستقل از هسته‌های داخلی کشور باشد.
۴. ایجاد پایگاه‌های نظامی
۵ . شرکت در مبارزه مسلحانه نهضت‌های آزادی‌بخش برای کسب تجربه
۶. تهیه و ارسال سلاح به داخل
۷. ارسال کادر به داخل برای تدارک هسته‌های سیاسی ـ نظامی
۸ . دایر کردن مراکز تحقیقاتی و انتشاراتی
۹. به‌دست آوردن امکانات تبلیغاتی (مثل رادیو و تلویزیون)
۱۰. جمع‌آوری کمک‌های مالی
۱۱. معرفی جنبش انقلابی داخل به دیگر کشورها و دول شرقی

پایان مرحله نخست

مرحله نخست با اقدامات زیر به پایان می‌رسد:
۱. تشکیل هسته‌های انقلابی:
ـ گروه‌های سیاسی ـ نظامی
ـ گروه‌های سیاسی ـ صنفی
۲. تشکیل مراکز رهبری
۳. ایجاد پایگاه‌های تدارکاتی در خارج از کشور:
ـ مالی
ـ انسانی
ـ تبلیغی

مرحله دوم

مرحله دوم شامل سه بخش است:

۱. گسترش مبارزات در داخل کشور

۲. رهبری مبارزات سیاسی جامعه

۳. ایجاد عالی‌ترین مرکز رهبری انقلابی برای جنبش و جامعه و ایجاد جبهه‌ای ملی است که حاکمیت را در یک نبرد توده‌ای از سریر قدرت به‌زیر بکشد.

مبارزه *مسلحانه شهر و ده*

۱. مبارزات مسلحانه با تشکیل هسته‌های انقلابی از شهر آغاز می‌شود. زحمتکشان شهر و روشنفکران آغازکننده این جنبش‌اند.

۲. دهقانان آمادگی انقلابی ندارند. پس جنگ‌های چریکی دهقانی ممکن نیست.

۳. بسته به شرایط و موقعیت سوق‌الجیشی در خارج از شهر نیز پایگاه‌های چریکی می‌تواند برپا شود. اما باید آگاه بود که به دهقانان محلی نمی‌توان متکی بود. و از آن‌ها ارتزاق کرد.

۴. از هم‌اکنون باید به فکر یافتن راهی در مرزها برای خروج و نجات جان افراد تحت تعقیب بود.

۵ . ایجاد پایگاه‌های سیار و متحرک و متکی به خود در مناطق دور از دسترس دشمن برای پناه دادن به نیروهای شهری باید در نظر گرفته شود. این پایگاه‌ها می‌توانند در آماده کردن تدریجی دهقانان مؤثر باشند.

۶. هسته‌ها باید قبل از شروع عملیات کارآیی خود را بیآزمایند و نقاط ضعف خود را برطرف کنند.

۷. عملیات از خلع سلاح پلیس تا ترور گروهی دشمن می‌تواند گسترش یابد.

۸ . مصادره بانک‌ها و انبارهای سلاح و ربودن دیپلمات‌های خارجی و سران حکومت، ربودن هواپیما همه و همه می‌تواند در دستور کار قرار گیرد.

ویژگی‌های مبارزه شهری

۱. چریک به سهولت در دسترس توده‌ها است و توده‌ها به سهولت می‌توانند به او کمک کنند.
۲. حاکمیت را در قلب خود به‌خطر می‌اندازد.
۳. حاکمیت می‌تواند توده را در بی‌خبری مطلق قرار دهد.

همکاری‌های بین‌المللی

از آن‌جا که مبارزه یک امر جهانی است. جنبش می‌تواند از هر امکانی در راه تدارک انقلاب استفاده کند. اما ملاک این رابطه منافع ملت و انقلاب ایران است. و در هیچ شرایطی به آلت دست قدرت‌های خارجی تبدیل نمی‌شود.

استفاده از امکانات خارجی نباید شخصیت، استقلال و اصالت و مصالح انقلاب ایران را لکه‌دار کنند.

به‌هر رو مرز عبورناپذیری است بین فرصت‌طلبی و همکاری شرافتمندانه با نیروهای خارجی

وحدت

۱. وحدت مسأله مبرم ملت ایران است. اگر امکان آن بود که انقلاب در یک سازمان وسیع متحد شود جای هیچ درنگی نبود. ولی نمی‌توان مبارزه را برای وحدت به حالت تعلیق درآورد.

۲. سازمان‌های سیاسی موجود فاقد سلامت انقلابی‌اند. اما همکاری با این سازمان‌ها به‌شرط آن‌که جنبش را به خطر نیندازند و بار جنبش را سبک کنند بلااشکال است. این توجیه مربوط به داخل نیست. مربوط به نیروهای خارج کشور است.

۳. و اما وحدت، در پروسه وحدت هسته‌های انقلابی، سازمان‌هایی که خود را با انقلاب هماهنگ می‌سازند زمینه‌ساز وحدت خواهند بود. وگرنه وحدتی صورت نخواهد گرفت.

وحدت امروز امری نظری نیست که با مذاکره حل شود. اما در وحدت باید موارد زیر را در نظر گرفت:

۱. وحدت با چه کسانی

۲. وحدت به چه خاطر

۳. وحدت به چه راهی

۴. وحدت برای کدام مقصود

جنبش نیروی خود را صرف تبلیغ برنامه و مرام خود می‌کند: مبارزه ایدئولوژیک با عقاید کهنه و منسوخ سازمان‌های سنتی (مثل حزب توده) در دستور کار نیست. بخش تبلیغات و تعلیمات مسئول تغذیه ایدئولوژیک نیروها است.

تذکرات فنی و سازمان‌دهی

۱. مبارزه سیاسی یعنی مبارزه متشکل و سازمانی

۲. تشکیلات باید برای برنامه و هدفی روشن باشد.

۳. اعضای تشکیلات باید صلاحیت لازم را برای تحقق برنامه گروه داشته باشند.

۴. کمیت گروه بستگی به نحوه عمل گروه دارد. باید دید برای اجرای برنامه به چه مقداری افراد نیازمندیم.

۵ . برای عضوگیری باید ملاک وضعیت فعلی باشد نه گذشته افراد.

۶. باید دید آیا فرد توان بالقوه کسب آموزش‌های سیاسی ـ نظامی را دارد.

۷. در هسته باید انضباط لازم برقرار باشد. باید نسبت به اصول مخفی‌کاری، انجام تعهدات و وظایف بشریت احساس مسئولیت کرد.

۸ . در صورت بی‌انضباطی در گروه، تصفیه و یا انحلال گروه باید انجام شود.

۹. در عضوگیری‌ها باید مطمئن بود فرد تحت نظر پلیس نباشد.

۱۰. کسانی‌که سوابق سیاسی دارند بهتر است به تشکیلات خارج از کشور منتقل شوند.

۱۱. گام اول در تشکیل گروه توافق بر سر زیربنای ایدئولوژیک هسته و روش مبارزاتی است.

۱۲. برای تدارک گروه باید برنامه‌ریزی معینی کرد و زمان حداقل و حداکثر را مشخص کرد.

۱۳. اعضا باید در تمام شئون زندگی تابع برنامه‌های گروه باشند و هر زمان که گروه صلاح بداند به‌صورت حرفه‌ای درآیند.

۱۴. پلیس از طریق فرستادن عوامل نفوذی یا به کنترل درآوردن یکی از اعضای گروه و یا نظارت بر گروه بر سازمان سیاسی مسلط می‌شود. رهبری گروه باید این تاکتیک را خنثی کند.

۱۵. باید پیشاپیش برای نجات جان افراد در صورت لو رفتن چاره‌ای اندیشید.

۱۶. در صورت دستگیری باید حداقل اطلاعات را به پلیس داد. نباید فریب بلوف‌های پلیس را خورد.

۱۷. افراد باید بریا روابط خود پیشاپیش توجیهات طبیعی اندیشیده باشند.

۱۸. باید با شگردهای بازجویی آشنا شد.

۱۹. در طی مراحل بازجویی، شکنجه و زندان، باید مصالح انقلاب را درنظر گرفت و با قهرمانی بنیادهای انقلاب را تحکیم کرد.

۲۰. اعضا باید برای شکست نیز آماده باشند. باید خیانت رهبران حزب توده را از ذهن توده پاک کرد.

۲۱. در شکست چون پیروزی باید آشتی‌ناپذیر بود. تسلیم ظاهری به پلیس شروع مراحل بعدی خیانت است. باید از ایمان انقلابی خود چون گران‌بارترین ودیعه انسانیت دفاع کرد.

پی‌نوشت‌های فصل دوم

۱. رسیدن به خط مبارزه مسلحانه محدود به گروه مسعود و گروه جنگل نبود. درسراسر جنبش انقلابی این ضرورت احساس می‌شود:

ـ گروه فلسطین
ـ گروه آرمان خلق
ـ جناح چپ ساکا
ـ بخش مهمی از کنفدراسیون دانشجویی
ـ بخش مهمی از سازمان‌های جبهه ملی در خارج از کشور
ـ بخشی از نهضت آزادی

مهندس بازرگان به حنیف‌نژاد که در سال ۱۳۴۲ از زندان آزاد می‌شد گفت:
این‌بار که برگشتی با دست خالی نیا. و با دستش شکل هفت‌تیر را نشان داده بود.
ـ دولت مصدق در یکی از نامه‌هایش راه جنبش را راه الجزایر اعلام کرده بود.
ـ جناحی از حزب توده درسال ۱۳۴۲ بـه بعـد بخشـی از تشـکیلات داخـل کشـور حزب توده به خط مسلحانه رسید. رهبری حزب علی خاوری را برای بررسـی فرسـتاد که هنگام بازگشت دستگیر شد. پس رهبری حزب سرگرد رزمی و مهندس معصـوم‌زاده را فرستاد که این دوطرفدار مبارزه مسلحانه بودند. و توسط شهریاری سربه‌نیست شدند.

۲. چریک‌ها قبل از آن‌که موفق به تدوین خط مشی خود شـوند تحقیقـات متنـوعی درعرصه‌های مختلف کردند.

ـ اصلاحات ارضی و نتایج آن در مازندران ـ فرهودی
ـ مطالعه‌ای در مورد روستاهای شرق آذربایجان ـ بهروز دهقانی
ـ مطالعه‌ای در مورد روستاهای غرب آذربایجان ـ علیرضا نابدل
ـ مطالعه‌ای در مورد روستاهای اصفهان ـ محمد تقی‌زاده
ـ مطالعه‌ای در مورد زندگی مردم بلوچستان ـ گلوی
مطالعه‌ای در مورد وضعیت کارگران ـ حسن نوروزی
مطالعه‌ای در مورد وضعیت کارگران ـ مناف فلکی
مطالعه‌ای در مورد راه انقلاب ـ ۲۵ نوشته.

فصل سوم

تولدی مبارک

نارنجکی رها کن از دست
خورشید را برویان
خونین و خشمگین
سعید سلطانپور

وحدت دو گروه، چریک فدایی خلق ایران

مذاکرات دو گروه فراهانی و احمدزاده برای وحدت دردور اول به‌نتیجه نرسید. اختلاف برسر تقدم استراتژیک شهر به کوه بود. که نظر گروه مسعود این‌گونه بود. رفتن فراهانی به جنگل‌های شمال برای شناسایی دومین عامل ناکامی این مذاکرات بود.

در دور دوم مذاکرات بین حمید اشرف از گروه فراهانی و احمدزاده از گروه مسعود ادامه یافت گروه جنگل به تقدم تاکتیکی مبارزه شهر بر کوه باور داشت. اما شهر این تقدم را نه تاکتیکی که استراتژیک می‌دانست.

بعد از مذاکرات مفصل قرار بر این شد که مبارزه در شهر شروع شود و گروه فراهانی دنباله آن‌را در جنگل‌های شمال پی گیرد. اما ضربه خوردن تیم شهر از گروه جنگل به‌خاطر اعترافات یک محفل روشنفکری ساواک را هوشیار کرد و ساواک با بسیج تمامی نیروهایش تصمیم گرفت. گروه جنگل را در نطفه خفه کند. پس حرکت سیاهکل در بدترین فصل سال، زمستان، به گروه تحمیل شد.

اگر در آن زمان این حرکت انجام نمی‌شد. امکان تکرار آن نبود فراهانی با درک درست این امر بدون حمایت شهر به پاسگاه سیاهکل حمله کرد تا جامعه را متوجه فصل جدید مبارزه بکنید و کرد.

بعد از درگیری سیاهکل و دستگیری و اعدام فراهانی و یارانش بازمانده گروه جنگل که دو تیم پنج نفره و سه نفره عملیاتی بودند به رهبری حمید اشرف با گروه احمدزاده یکی شدند و چریک‌های فدایی خلق را به‌وجود آوردند.

عملیات فرسیو

در هیجده فروردین ۱۳۵۰ سرتیپ ضیاءالدین فرسیو که به تازگی رئیس اداره دادرسی ارتش، جایگزین سرتیپ بهزادی، شده بود و اعضای گروه جنگل را محاکمه و همه را به اعدام محکوم کرده بود توسط تیم رفیق اسکندر ترور شد.

این عملیات به فرماندهی اسکندر صادقی‌نژاد و شرکت صفاری آشتیانی، رحمت پیرونذیری و منوچهر بهایی‌پور انجام شد.

ترور، امری مذموم یا ممدوح

مارکسیسم تروریسم را به‌عنوان روشی هدف‌مند نمی‌پذیرد، تروریسم به ترور سران حکومت و فروپاشی و به‌قدرت رسیدن باور دارد. از انترناسیونال اول به بعد مارکس و انگلس با تروریسم و شیوه توطئه‌گرانه برای رسیدن به قدرت مخالف بودند. اما ترور، تروریسم نیست.

وقتی غفور و مهدی سامع و نیری و لنگرودی را می‌گیرند و به شدت شکنجه می‌شوند این تروریسم دولتی است. وقتی به اسناد ساواک نگاه می‌کنیم از شدت شکنجه آگاه می‌شویم. وقتی عده‌ای روشنفکر و تحصیل‌کرده با هر اتهامی دستگیر می‌شوند و به‌جای محاکمه عادلانه آن‌ها در دادگاهی علنی با حق وکیل به دادگاه نظامی که دادگاه زمان جنگ است سپرده می‌شوند این تروریسم است.

وقتی متهمین یک پرونده بدون درنظر گرفتن کرده‌ها و ناکرده‌های‌شان همگی به‌اعدام محکوم می‌شوند این تروریسم دولتی است.

جواب تروریسم دولتی چیست؟ آنانی‌که ترور را محکوم می‌کنند و به مارکسیسم آویزان می‌شوند. چشم بر یک سوی ماجرا می‌بندند. سینه به تنور می‌چسبانند که کشتن یک مزدور چون فرسیو ترور است اما تیرباران سیزده نفر گروه جنگل را از یاد می‌برند.

وقتی حکومتی به حقوق ملت خود را به وحشیانه‌ترین شکل و وقیحانه‌ترین شیوه از بین می‌برد. دست به تروریسمی دولتی می‌زند. ترور در این‌جا نه شیوه‌ای مذموم که پاسخی درست به عملی ناپسند است. از یاد نبریم که انسان بالاتر از هر ایدئولوژی است. مارکسیسم برای انسان نوشته شده است. انسان خلق نشده است که مارکسیسم تحقق پیدا کند. هیچ آیینی نمی‌تواند با قوانین خود انسان را برای رسیدن به حق خود محروم کند. انسان بالاتر از هر آیینی است.

جایزه‌های کلان برای گردن‌های برافراشته

ترور تیمسار فرسیو بازتاب وسیعی در داخل و خارج از ایران داشت. خبرگزاری‌های مختلف این ترور را به سراسر جهان مخابره کردند.

خبرگزاری یونایتدپرس هفت آوریل

«عمال مسلح کمونیست امروز با مسلسل ژنرال ضیاءالدین فرسیو دادستان ایران و پسرش را هنگامی‌که از خانه مسکونی خویش در قلهک با اتومبیل خارج می‌شد مورد حمله قرار داد.
تیمسار فرسیو اخیراً چند تن از کمونیست‌ها را محکوم به اعدام کرد».

در گزارشی دیگر:

«دولت ایران امروز جوایزی معادل ۱۱۷ هزار دلار برای دستگیری نُه تن از عناصر کمونیست که روز چهارشنبه ژنرال فرسیو و فرزندش را هدف گلوله قرار دادند، تعیین کرد.
پلیس ایران عکس‌های این افراد را در اماکن عمومی، تئاترها و رستوران‌ها نصب کرده و برای اطلاعاتی که منجر به دستگیری هر یک از آن‌ها شود ۱۳۰۰۰ هزار دلار جایزه تعیین کرده است».

نُه تن چه کسانی بودند

۱. امیرپرویز پویان
۲. جواد سلاحی
۳. حمید اشرف
۴. منوچهر بهایی‌پور
۵ . اسکندر صادقی‌نژاد
۶. عباس مفتاحی
۷. احمد زیبرم
۸ . محمدرضا صفاری آشتیانی
۹. رحمت پیرونذیری

ببینیم زیرتیغ جلاد مسعود احمدزاده در بازجویی‌اش چه روایتی از ترور فرسیو می‌کند:

«بعد از عملیات (به‌ویژه مردم آگاه) که از شکست هسته چریکی سیاهکل و همچنین تیرباران عده‌ای از رفقای ما سخت اندوهگین و دل‌افسرده شده بودند سخت به شور و هیجان می‌آیند. و دشمن هم که سخت وحشت‌زده و هراسان شده بود و علی‌رغم ادعای قبلی‌اش که گروه ما را نابود کرده و فقط چند نفری فراری هستند، به‌دست و پا افتاده، عکس چهار تن از دیگر رفقای ما (اسکندر صادقی‌نژاد، رحمت پیرونذیری، منوچهر بهایی‌پور و احمد زبیرم» را درروزنامه چاپ می‌کند. و برای سرشان جایزه کلانی می‌گذارد[۱]».

اعلام موجودیت چریک‌های فدایی خلق ایران

پس از ترور فرسیو، گروه نام چریک‌های فدایی خلق ایران را برگزید. این نام توسط شاخه تبریز پیشنهاد شد. که مورد قبول قرار گرفت. چریک نشانی از مسلح بودن گروه داشت و فدایی بودنش یادآور جانفشانی‌های فداییان انقلاب مشروطه بود.

[۱]. مسعود احمدزاده، اسناد بایگانی

چریک‌ها طی سیزده اعلامیه توضیحی برای اقشار مختلف سعی در معرفی خود به‌جامعه کردند. اعلامیه‌ها توسط پویان نوشته شد و بعد از تصویب توسط مسعود احمدزاده و نابدل توسط اشرف دهقانی تایپ و تکثیر شد.

محفل تبریز[۱]

این واقعه در دهه ۴۰ در دانشسرای مقدماتی تبریز شکل گرفت، توسط صمد بهرنگی، بهروز دهقانی و کاظم سعادتی که هر سه در حال گذراندن دوره آموزگاری بودند.

این محفل برای ارتباط با جوانان اقدام به انتشار هفته‌نامه مهد آزادی ویژه آدینه را کرد که روزهای جمعه منتشر می‌شد. صمد و بهروز[۲] نخستین نوشته‌های‌شان را در مهد آزادی چاپ کردند.

مناف فلکی نیز اولین شعرهایش را در همین هفته‌نامه منتشر کرد. گفته می‌شود صمد او را در یک کارگاه قالی‌بافی کشف کرد. هرچند او زمان آشنایی‌اش را با صمد به دوران دبیرستانش مربوط می‌داند.

ساعدی می‌گفت: اولین بار که جلال آل‌احمد مناف را می‌بیند به او می‌گوید: «چه نارنجک آماده انفجاری ضامن کشیده و پرقدرت». این همه شجاعت زیر این همه فشار و خفقان مشتی عصب و دریای ایمان و این همه آگاهی و شور طبقاتی.

علیرضا نابدل از طریق همین نشریه صمد را پیدا کرد. شعری برای چاپ فرستاده بود که با دست‌کاری‌هایی چاپ شد. برای اعتراض به روزنامه کیهان رفته بود. و آن‌ها او را به نزد صمد فرستاده بودند و صمد در اولین دیدار او را «صید» کرده بود.

بعدها این محفل گسترش یافت. و بزرگ‌تر شد. رحیم رئیس‌نیا، غلامحسین فرنود، بهروز دولت‌آبادی، مجید ایروانی، عباد احمدزاده، اصغر عرب‌هریسی، عبدالله افسری، اشرف دهقانی، ابراهیم عظیم‌پور، جعفر اردبیل‌چی، به این محفل راه یافتند.

---

[۱]. هژیر پلاسچی ـ سایت آذربایجان

[۲]. بهروز در دهه ۴۰ نوشته‌هایش را به‌نام آیدین منتشر می‌کرد. آیدین به معنای روشن است و روشن نام اسب کوراوغلی قهرمان اسطوره‌ای آذربایجان است.

نابدل با برادر سلیمان معینی و در دانشکده حقوق تهران هم‌کلاس بود اعلامیه‌های آنان را به تبریز می‌آورد و به صمد می‌داد.

این محفل از طریق ساعدی با محافل روشنفکری تهران رابطه داشت. از همین طریق صمد با پویان آشنا شد.

محفل تبریز با نقد حزب توده در سازمان و تشکیلات به اندیشه‌های مائو نزدیک شده بودند و تجربه انقلاب چین را کارساز می‌دیدند. به‌همین خاطر تراکتوری خریدند تا با کار در روستا زمینه توده‌ای پیدا کنند. عباد احمدزاده کارگر چاپخانه قرار شد روی تراکتور کار کند. اما کار آن‌ها در روستا جواب نداد. به‌علت نبود روحیه انقلابی این طرح شکست خورد روستای بعدی قهرمانلو از توابع ارومیه بود. که به‌علت سوابق کار حزب توده در آن‌جا و به‌علت بالا بودن سطح آگاهی خرده‌مالکان آن‌جا، مناسب تشخیص داده شد. اما به‌علت رفرم و رفاه نسبی مردم روحیه انقلابی نیز آن‌جا نبود.

با رفتن بهروز به امریکا برای تحصیل و غرق شدن صمد در ارس به‌عنوان مهم‌ترین و تأثیرگذارترین عنصر این محفل، محفل رو به خاموشی رفت.

با آمدن بهروز از امریکا محفل دوباره فعال شد. بهروز با محافل چریکی ارتباط گرفته بود. و با مشی چریک شهری آشنا شده بود.

ساختار تشکیلاتی چریک‌ها

ساختار تشکیلاتی چریک‌ها در این زمان ساختار شاخه‌ای بود.

۱. شاخه تهران
۲. شاخه تبریز
۳. شاخه مشهد

شاخه تبریز

پویان از طریق صمد به حلقه تبریز راه یافت اما مرگ غیرمنتظره صمد رابطه تهران و تبریز را از بین برد.

بعد از مرگ صمد پویان به تبریز رفت و از طریق بهروز دهقانی با حلقه تبریز تماس گرفت.

صمد که بود؟

صمد در سال ۱۳۱۸ در محله چرنداب تبریز به‌دنیا آمد. پدرش زهتاب بود. پس از پایان تحصیلاتش در مهر ۱۳۳۴ به دانشسرای مقدماتی تبریز رفت. و در خرداد ۱۳۳۶ از آن‌جا فارغ‌التحصیل شد در آن‌جا بود که با بهروز دهقانی و کاظم سعادتی آشنا شد و به زودی به سه رفیق جدانشدنی تبدیل شدند.

از مهر ۱۳۳۶ معلم مدرسه‌های آذرشهر، ممقان، قاضی‌جهان، گرگان و آخی‌جهان درآذربایجان شد در مهر ۱۳۳۷ برای ادامه تحصیل در رشته زبان و ادبیات انگلیسی به‌دانشگاه تبریز رفت و تا سال ۱۳۴۱ در آن‌جا درس خواند.

اولین داستانش را درسال ۱۳۳۹ به‌نام عادت نوشت. تلخون را درسال ۱۳۴۰ نوشت.

از انگلیسی و ترکی استانبول به فارسی ترجمه می‌کرد و شعرهای اخوان و شاملو و فروغ و نیما را نیز به ترکی ترجمه می‌کرد. در زمینه فرهنگی کندوکاو داشت در زمینه فولکلور آذربایجان، قصه‌ها و ادبیات شفاهی آذربایجان را همراه بهروز نوشت.

در شهریور ۱۳۴۷ در رود ارس، در ساحل روستای شام گوالیک به‌همراه حمزه فراحتی غرق شد و در ۱۲ شهریور جسدش را در نزدیکی پاسگاه کلاله درچند کیلومتری محل غرق شدنش از آب گرفتند و او را در گورستان امامیه تبریز به خاک سپردند.

صمد با نام هنری ص. قارانقوش، چنگیز مرآتی، صاد، داریوش نواب مراغی، بهرنگ، بابک بهرامی، ص آدام، آری باتمیش قصه‌ها و مقالات خود را چاپ می‌کرد.

آثار او

۱. بی‌نام سال ۱۳۴۴، ۲. اولدوز و کلاغ‌ها پاییز ۱۳۴۵، ۳. اولدوز و عروسک سخنگو،

پاییز ۱۳۴۶، ۴. کچل کفترباز آذر ۱۳۴۶، ۵ . پسرک لبوفروش آذر ۱۳۴۶، ۶. افسانه محبت زمستان ۱۳۴۶، ۷. ماهی سیاه کوچولو مرداد ۱۳۴۷، ۸. بیژن و جوجه طلایی‌اش ۱۳۴۷، ۹. یک هلو هزار هلو بهار ۱۳۴۸، ۱۰. ۲۴ ساعت در خواب و بیداری بهار ۱۳۴۸، ۱۱. کوراوغلو و کچل حمزه بهار ۱۳۴۸، ۱۲. تلخون و چند قصه دیگر سال ۱۳۴۱، ۱۳. کلاغ‌ها و عروسک و آدم‌ها

کتاب و مقاله

۱. کندوکاو در مسائل تربیتی ایران زمستان ۱۳۴۴
۲. الفبای فارسی برای کودکان آذربایجان
۳. مجموعه مقاله‌ها تیر ۱۳۴۸
۴. فولکلور و شعر
۵ . افسانه‌های آذربایجان از ترجمه فارسی ـ جلد ۱ اردیبهشت ۱۳۴۴
۶. افسانه‌های آذربایجان (ترجمه فارسی) ج ۲ اردیبهشت ۱۳۴۷
۷. مثل‌ها و چیستان‌ها ـ بهار ۱۳۴۵
۸ . پاره پاره، مجموعه شعر از چند شاعر تیر ۱۳۴۲
۹. مجموعه مقاله‌ها
۱۰. انشا و نامه‌نگاری برای کلاس‌های دوم و سوم دبستان
۱۱. آذربایجان در جنبش مشروطه

ترجمه‌ها

ـ ما الاغ‌ها عزیز نسین پاییز ۱۳۴۴
ـ دفتر اشعار معاصر از چند شاعر فارسی زبان
ـ خرابکار ـ قصه‌هایی از چند نویسنده ترک زبان ـ تیر ۱۳۴۸
ـ کلاغه سیاهه ـ ماسین سیبریک ـ خرداد ۱۳۴۸

بهروز دهقانی که بود؟

در سال ۱۳۱۸ در تبریز به‌دنیا آمد پدرش شغل ثابتی نداشت. کارگری در کارخانه نخ‌ریسی و یا چاه‌کن و میراب و خرده‌فروش بود. پس برای تأمین معاش خانواده چون خواهران و برادران کار می‌کرد و بیشتر به‌همراه پدرش به چاه‌کنی می‌رفت.

پدرش بی‌سواد بود. با این‌همه در وقایع سال‌های ۲۵ـ۲۴ آذربایجان عضو فرقه دمکرات بود. پس با سیاست از کودکی آشنا بود.

پدر به علت میرابی و درد پاها بالاخره از کار افتاده شد و معاش خانه به دوش بهروز گذاشته شد و در شانزده سالگی تحصیل را رها کرد و به دانشسرا رفت تا با معلمی به معاش خانواده کمک کند. در دانشسرا صمد و کاظم سعادتی را یافت و زندگیش با آن دو پیوند خورد.

در هیجده سالگی معلم روستاهای آذربایجان شد. بهروز شغل خود را با تحقیق درروستاها و ساختن نسل نوینی در میان دانش‌آموزان گره زد. رفیق شهید اصغر عرب‌هریسی و عبدالله افسری از جمله شاگردان اویند.

بخشی از کارهای تحقیقی او به‌همراه صمد به چاپ رسید و بخشی دیگر مخفیانه در اختیار رفقای محفل قرار می‌گرفت یکی از کارهای او رساله‌ای در باب روستای قره‌باغ است.

به زبان انگلیسی مسلط بود. و با نام مستعار بهروز تبریزی ترجمه‌های خود را به چاپ می‌رساند. کتاب افسانه‌های ایتالیایی اثر ماکسیم گورکی و زندگی آثار شون اوکیسی نویسنده ایرلندی از جمله کارهای او است.

هدف او و صمد از کارهای ادبی تأثیرگذاری بر روشنفکران بود. به کمک او و صمد و دیگران روزنامه «مهد آزادی، آدینه» منتشر شد. که نیروی محرکه‌ای برای حرکت‌های سیاسی بود.

در همین دوران بود که او به‌همراه صمد مشغول جمع‌آوری ادبیات شفاهی آذربایجان شدند. قصه‌ها و ترانه‌ها و رباعیاتی (دو بیتی‌ها) جمع شده در روزنامه آدینه

و روزنامه‌های مترقی آن روزگار چاپ می‌شد افسانه‌های آذربایجان حاصل کار مشترک او و صمد بخشی از فعالیت‌های این دوران او است بر اثر تلاش‌های او و صمد محفل تبریز شکل گرفت. علیرضا نابدل، اصغر عرب‌هریسی، اشرف دهقانی، کاظم سعادتی، محمد تقی‌زاده، عبدالمناف فلکی و رحیم رئیس‌نیا اعضای این محفل بودند.

پس از سفر پویان به تبریز ارتباط حلقه تبریز با تهران منظم‌تر شد. در ملاقات‌های ماهانه پویان نشریات و آثار مارکسیستی را به حلقه تبریز می‌رساند.

در بهمن سال ۱۳۴۸ ساواک از ارتباط بهروز با تهران مطلع می‌شود و طی تلگرام رمزی در تاریخ هیجده بهمن ۱۳۴۸ از ساواک تبریز می‌خواهد مواظب بهروز باشند.

هسته مرکزی شاخه تبریز

مرکزیت شاخه تبریز سه نفر بودند:

۱. بهروز دهقانی با نام مستعار دامون
۲. علیرضا نابدل با نام مستعار ارنستو
۳. عبدالمناف فلکی با نام مستعار شیررژ

نابدل در سال ۱۳۴۵ شعری به زبان آذری برای روزنامه کیهان فرستاد این شعر با دخل و تصرف چاپ شد. نابدل متعرض بود. به روزنامه مراجعه کرد و آن‌ها او را به‌ویرایش‌گر شعرش ارجاع دادند و او کسی نبود جز صمد بهرنگی و این سرآغاز آشنایی نابدل با صمد و بهروز شد.

مناف فلکی در سال ۱۳۴۶ با صمد آشنا شد یک روایت این آشنایی را با یافتن او درکارگاه‌های قالی‌بافی توسط صمد می‌داند. اما مناف خود در بازجوی‌هایش آشنایی‌اش را با صمد در سال ۱۳۴۶ می‌داند هنگامی‌که او دانش‌آموز سال آخر دبیرستان بوده است. بعد از قبولی مناف در رشته ریاضی دانشگاه تبریز این ارتباط ادامه پیدا می‌کند. و صمد در این زمان به او کتب و جزوات مارکسیستی می‌داده است[۱].

---

[۱]. مناف فلکی، اسناد بایگانی

محفل مفتاحی

برادر عباس مفتاحی، اسدالله مفتاحی دانشجوی پزشکی تبریز بود. او تحت تأثیر عباس برادرش در سال سوم ـ چهارم دانشکده فعال شد و محمدتقی افشانی‌نقده و محمدعلی گرامی یک محفل مطالعاتی ایجاد کرد.

در سال ۱۳۴۸ عباس مفتاحی برادرش را به بهروز دهقانی وصل کرد و هسته مفتاحی زیر نظر بهروز تشکیل شد. نام مستعار مفتاحی (خوزه) و نام مستعار محمدتقی افشانی‌نقده (حبش) بود. وظیفه این هسته مطالعه آثار مارکسیستی، نایب کتب و جزواتی بود که از تهران می‌رسید. این هسته خود هسته دیگری را تغذیه می‌کرد. جواد اسکویی، ناصر ایزدی و حسن جعفری از اعضای هسته زیر جمع هسته مفتاحی بودند.

گروه آرمان خلق

ناصر ایزدی توسط اسدالله مفتاحی عضوگیری شد. و قرار بود به گروه جنگل ملحق شود. اما به‌خاطر جلو افتادن عملیات از بهار ۱۳۵۰ به بهمن ۱۳۴۹، این‌کار صورت نگرفت. ایزدی مدتی بعد همایون کتیرایی را که از اعضای گروه آرمان خلق بود به گروه معرفی کرد. مفتاحی مانیفیست آرمان را خواند و مذاکره وحدت آغاز شد.

همایون کتیرایی که بود؟

کتیرایی در سال ۱۳۲۸ در بروجرد به‌دنیا آمد. در دوران تحصیل به‌همراه بهرام طاهرزاده و ناصر کریمی محفلی مطالعاتی تشکیل داد که آثار مارکسیستی را می‌خواند.

بعد از اتمام تحصیلات متوسطه به دانشگاه تبریز رفت تا روان‌شناسی بخواند. مدتی بعد به‌همراه طاهرزاده و مهندس عباس رضایی که به تازگی از آلمان برگشته بود و درکارخانه نورد اهواز کار می‌کرد سازمان آرمان خلق را تشکیل داد.

گروه برای تأمین هزینه‌های خود بانک صادرات شعبه خیابان آیزنهاور در تهران را مصادره کرد مدتی بعد عباس رضایی با گروه اختلاف پیدا کرد و جدا شد.

در عملیات بعد گروه که حمله به بانک ملی شعبه آرامگاه بود بهرام طاهرزاده و ناصر کریمی دستگیر شدند. کتیرایی و هوشنگ تره‌گل موفق به فرار شدند.

در عملیاتی دیگر که کتیرایی، تره‌گل، ناصر مدنی، حسین کریمی و حسین دست‌پرورده شرکت داشتند هنگام سرقت یک اتومبیل با ژاندارم‌ها درگیر شدند. حسین کریمی به‌شهادت رسید و بقیه موفق به فرار شدند.

کتیرایی، مدنی، تره‌گل و حسین دست‌پرورده در فروردین ۱۳۵۰ دستگیر شدند.

آرمان خلق حاکمیت را فئودالی می‌دید، نه بورژوازی. با کانون شورشی مخالف بود و حزب را مقدم بر عملیات مسلحانه می‌دانست. به کار سیاسی در روستا باور داشت و بعد از ایجاد اتمسفر انقلابی، جنگ چریکی را در نظر داشت.

کتیرایی کمی بعد از مواضع آرمان به مواضع چریک‌ها رسید. اما با دستگیری‌اش وحدت آرمان با چریک‌ها از بین رفت.

منتخبین جنگل

حسن جعفری و اسدالله مفتاحی جزء نیروهایی بودند که قرار بود به گروه جنگل ملحق شوند که انجام نشد.

مفتاحی مدتی بعد شناخته شد، پس مجبور شد به تهران بیاید.

با آمدن مفتاحی به تهران، حسن جعفری رابط تبریز با تهران شد. که مدتی بعد عبدالرحیم صبوری را که قبلاً توسط مفتاحی عضوگیری شده بود به مفتاحی وصل کرد.

عملیات شاخه تبریز

در ملاقاتی که دی ماه ۱۳۴۹ پویان با نابدل در تهران داشت. طرح حمله به یک کلانتری و بانک تصویب شد.

در چهارده بهمن مناف فلکی سه قبضه سلاح از نابدل تحویل گرفت و بین تیم عملیاتی تقسیم کرد.

تیم مناف

۱. مناف فلکی فرمانده تیم
۲. محمد تقی‌زاده
۳. چراغی
۴. اصغر عرب‌هریسی
۵ . جعفر اردبیل‌چی

حمله به یک کلانتری در دستور کار قرار گرفت و تیم عملیاتی به فرماندهی مناف برای گرفتن مسلسل یک پاسبان به کلانتری در تبریز حمله کردند. مسلسل گرفته شد و مناف مجبور شد به پاسبانی که آن‌ها را تعقیب می‌کرد شلیک کند. پلیس منطقه را محاصره کرد. اردبیل‌چی گرفتار شد. مناف با شلیک به یک پلیس اردبیل‌چی را نجات داد و همگی به سلامت به پایگاه خود بازگشتند. مسلسل مصادره شده به بهروز دهقانی داده شد. و از طریق نابدل به رحمت پیرونذیری رسید.

آمدن نابدل به تهران

نابدل در سر قرارش در تهران با عباس مفتاحی مطلع شد که به تهران منتقل شده است و باید به تهران بیاید و خانه‌ای تهیه کند.

شاخه تبلیغات

نابدل در اول اسفند ۱۳۴۹ به تهران آمد و خانه‌ای در خیابان ری گرفت. یک هفته بعد اشرف دهقانی به‌عنوان خواهرش به او ملحق شد. و پویان نیز در لباس آخوندی دایی نابدل شد. و این سه تن شاخه تبلیغات گروه را تشکیل داده بودند.

طرح گروگان‌گیری یک سفیر

دستگیری گروه جنگل، گروه شهر را به فکر یافتن راهی برای نجات جان آن‌ها واداشت. گروگان گرفتن سفیر آلمانی در دستور کار قرار گرفت. حمید اشرف، چنگیز قبادی، و مهرنوش ابراهیمی مأمور این‌کار شدند. شناسایی نخستین انجام گرفت. اما اعدام غیرمنتظره گروه جنگل این عملیات را منتفی ساخت.

لو رفتن مفتاحی

با دستگیری گروه جنگل، نام مفتاحی لو رفت. پس ساواک برای دستگیری او به خانه آن‌ها رفتند اما او را نیافتند.

مفتاحی نیمه‌های شب به خانه‌شان می‌رود و از آمدن ساواک مطلع می‌شود. شبانه از شمال به تهران می‌آید و به خانه مسعود احمدزاده می‌رود.

در این زمان رابطه مفتاحی با پویان قطع می‌شود او با حمید ارض‌پیما و جواد اسکویی مرتبط می‌شود.

نابدل به مرکزیت ارتقا می‌یابد و رابط تهران با شاخه تبریز می‌شود. پویان نیز مسئولیت شاخه مشهد را به‌عهده می‌گیرد[۱].

ادامه مباحثات

درمذاکرات فراهانی ـ مفتاحی و بعد اشراف ـ احمدزاده، گروه جنگل به‌تقدم استراتژیک مبارزه کوه بر شهر بود. و گروه رفیق مسعود به تقدم استراتژیک مبارزه شهر بر کوه بود.

در اوایل بهمن ۱۳۴۹، مسعود فکر فراهانی را پذیرفت. تقدم مبارزه کوه بر شهر درواقع غلبه مشی چه‌گوارا بود بر مشی انقلابیون برزیلی.

---

[۱]. مسعود احمدزاده، اسناد بایگانی

این مباحثات پس از حادثه سیاهکل ادامه یافت. نابدل بـه تقـدم اسـتراتژیک مبـارزه درشهر بر کوه باور داشت. در حالی‌که احمدزاده و پویان به تقدم تاکتیکی مبارزه درشهر بر کوه باور داشتند.

تغییرات در شاخه تبریز

بـا انتخـاب نـابدل بـه‌عنوان مسـئول شـاخه تبـریز او یـک تـیم عمـلیاتی مـرکب از بهروز دهقانی، افشانی و اکبر مؤید تشکیل داد. و یک تیم دیگر را به‌عنوان تیم تدارکاتی مسئول ساختن تی.ان.تی کرد. رقیه دانشگری و مناف فلکی را هم به تهران آورد.

پایگاه جوانمردان

اوایل فروردین ۱۳۵۰ مناف فلکی بـه تهـران آمـد. و احمـدزاده او را بـه خانـه خیابـان فرح‌آباد، کوچه جوانمردان برد. خانه‌ای که خلیل سلماسی‌نژاد اجـاره کـرده بـود. همـان شب دیگر اعضای تیم به خانه آمدند:

۱. حسن نوروزی
۲. مجید احمدزاده
۳. خلیل سلماسی‌نژاد

فرماندهی تیم با رفیق مسعود بود.

عملیات قلهک

موضوع جلسه انتخاب کلانتری قلهک و کلانتری یازده برای عملیات بود. که مطالعـات مقدماتی روی آن‌ها انجام شده بود.

بالاخره پس از مباحثاتی در دو جلسه، کلانتری قلهک انتخاب و طـرح عملیـاتی آن تهیه گردید.

ساعت ۹:۳۰ شب افراد تیم «پایگاه جوانمردان» ابتدا اتومبیلی را سرقت کردند مناف خبر سرقت اتومبیل را به احمدزاده داد پس احمدزاده اسلحه و مهمات لازم را به‌مناف داد تا با اتومبیل سرقتی به محل قرار بروند. و احمدزاده کمی بعد به آن‌ها پیوست. راننده عملیات مجید احمدزاده بود.

مسعود برای گرفتن مسلسل پاسبان جلو در حرکت کرد. پاسبان می‌خواست از مسلسل خود استفاده کند که مسعود او را زد. مسعود و پاسبان درگیر شدند. مسعود بعد از گرفتن مسلسل، کلانتری را به گلوله بست سلماسی‌نژاد خودروهای کلانتری را به آتش کشید مناف پاسبانی را که با مسعود درگیر بود گلوله زد و دست حسن نوروزی گلوله خورد دو تیم سالم به پایگاه خود برگشتند.

اشرف دهقانی

در اوایل مهر ۱۳۴۹ اشرف دهقانی از شاخه تبریز به تهران منتقل شد. و توسط پویان به جواد سلاحی وصل شد. فرهودی نیز به سلاحی سپرده شد. و پنج ماه با سلاحی زندگی کرد. پس به حمید اشرف وصل شد. و اشرف او را به سیاهکل برد و به گروه جنگل ملحق شد.

تغییرات در فرم تشکیلات

پاییز سال ۱۳۴۹ بین اشرف و مسعود بحث بر سر تقدم مبارزه در کوه یا شهر بود. برای «نظارت بیشتر و دادن نقش مؤثر به افراد شایسته» وضع هسته‌ها تغییر یافت.

۱. هسته نورزی: حسن نوروزی، مجید احمدزاده و جواد سلاحی

۲. هسته سلاحی: کاظم سلاحی، جلال نقاش و ابراهیم دل‌افسرده

۳. هسته جمشیدی: عباس جمشیدی رودباری، سعید آریان، شهین توکلی و بهمن آژنگ

نخستین ضربه

در اواخر دی ماه، جلال نقاش در جریان اعتصاب دانشگاه دستگیر شد. خانه نیروی هوایی لو رفت و ابراهیم دل‌افسرده، کاظم سلاحی و بیژن هیرمن‌پور در بیست و سوم دی ۱۳۴۹ دستگیر شدند پویان و جواد سلاحی مخفی شدند.

جواد سلاحی خانه‌ای را که در آن‌جا با اشرف دهقانی زندگی می‌کرد تخلیه کرد و به‌خانه حسن نوروزی رفت پویان نیز خانه خیابان هاشمی، محل جلسات او با احمدزاده و عباس مفتاحی را تخلیه کرد و به خانه سعید آریان رفت. مسعود و عباس مفتاحی به‌خانه خیابان شهباز رفتند.

زخمی شدن پویان

در یکی از شب‌ها پویان هنگام پاک کردن اسلحه تیری به سوی خود شلیک کرد گلوله از پهلوی او خارج شد. احمدزاده، پویان را به منزل چنگیز قبادی برد که پزشک بود. پویان مدت سه هفته در منزل قبادی بستری بود تا بهبود یافت.

شاخه تهران

شاخه تهران گسترده‌ترین شاخه سازمان بود.

هسته قبادی

عباس مفتاحی نخست چنگیز قبادی و همسرش مهرنوش ابراهیمی را عضوگیری کرد. قبادی برادرش بهرام را (با نام مستعار آندره‌آ) به گروه وصل کرد. و بعد عباس جمشیدی رودباری که فارغ‌التحصیل دانشکده علوم دانشگاه تهران بود را در سال

۱۳۴۸ عضوگیری کرد و رودباری (با نام مستعار فوچیک) حسن سرکاری را جذب کرد.

هسته سلاحی

کاظم سلاحی قبلاً توسط پرویز اسماعیل‌زاده، دانشجوی داروسازی، با متون مارکسیستی آشنا شده بود. مفتاحی او را عضوگیری کرد و آثار بیشتری در اختیار او قرار داد.

کاظم این آثار را در اختیار برادرش جواد قرار می‌داد که معلمی در روستا بود.

بعد از مدتی مفتاحی احمد زیبرم را به سلاحی وصل کرد. زیبرم کارمند کتاب‌خانه‌های عمومی شهرداری بود. کاظم به‌همراه برادرش جواد و احمد زیبرم هسته‌ای سه نفره را تشکیل دادند.

در سال ۱۳۴۹، مفتاحی آن‌ها را به پویان وصل کرد.

پس از مدتی کاظم، حسین خوشنویس را عضوگیری کرد.

نخستین عملیات

مسعود احمدزاده مهر ۱۳۴۸ به سربازی رفت. و در مهر ۱۳۴۹ به صلاح‌دید پویان و مفتاحی مخفی شد. و به پایگاه ستار رفت. ستار نام مستعار جلال نقاش بود.

در این پایگاه حسن نوروزی، حاجیان سه‌پله زندگی می‌کردند. احمدزاده رساله «*مبارزه مسلحانه هم استراتژی و هم تاکتیک*» را در خانه خیابان شادمان به اتفاق جلال نقاش ماشین کرد. برای شروع عملیات مسلحانه، اولین عمل تدارکاتی، تهیه پول بود. پویان موضوع را با کاظم سلاحی در میان گذاشت. و از مهر ۱۳۴۹ عمل شناسایی آغاز شد.

بانک ملی شعبه ونک مناسب تشخیص داده شد. پویان سلاحی را فرمانده عملیات کرد پس خانه‌ای گرفته شد تا عده‌ای که از شهرستان برای عملیات گزینش شده بودند به آن‌جا بروند.

شانزده مهر عباس مفتاحی، احمد فرهودی، کارمند اداره دارایی مازندران و حمید توکلی را به کاظم سلاحی وصل کرد.

برای عملیات احمد فرهودی با شناسنامه‌ای که از ساری با خود آورده بود به اسم اصغر مزدکار مقدم پیکانی خرید.

از بیست و هشت مهر کاظم سلاحی، احمد زیبرم، حمید توکلی، احمد فرهودی با تعویض پلاک ماشین به سوی بانک حرکت کردند. ساعت ۱۰:۳۰ صبح مبلغ ۲.۵۰۰.۰۰۰ ریال پول بانک مصادره شد. در این عملیات احمد زیبرم گلوله خورد.

لو رفتن فرهودی

پس از عملیات اتومبیل در خیابان فرعی توسط حمید توکلی پارک شد. و همگی به‌پایگاه خود برگشتند. پس از چند روز به سراغ اتومبیل رفتند و آن‌را نیافتند. پویان تصور کرد ماشین را دزدیده‌اند[۱]. که اشتباه بود. پلیس ماشین را پیدا کرده بود و از طریق نام خریداربه اداره ثبت شهر مراجعه می‌کنند. می‌گویند شناسنامه به ساری فرستاده شده است و در ساری معلوم می‌شود که شناسنامه در اختیار پدر فرهودی که کارمند اداره ثبت احوال است، قرار داشته است. لذا فرهودی لو می‌رود.

شاخه مشهد

پویان در سال ۱۳۴۷ با حمید توکلی آشنا شد. حمید پس از اخذ دیپلم به دانشگاه مشهد رفت تا زبان انگلیسی بخواند. و در آن‌جا با بهمن آژنگ آشنا شد. آژنگ، توکلی را با مارکسیسم آشنا کرد. اما آشنایی‌اش با پویان شناخت او را از مارکسیسم غنی‌تر کرد.

شهین توکلی خواهرش و سعید آریان همسر شهین از زیر جمع‌های حمید بودند. و حمید آن‌ها را تغذیه فکری می‌کرد.

شهین دانشجوی سال دوم دانشسرای عالی بود که به‌عنوان سخنگوی دانشجویان

---

[۱]. عباس مفتاحی، اسناد بایگانی؛ ساواک

اعتصابی به ساواک احضار شد. در این دوران شهین بیشتر تمایلات مذهبی داشت اما با مطالعه آثار صمد بهرنگی و تحت تأثیر تبلیغات حمید به مارکسیسم گرایش پیدا کرد.

شهین در سال دوم دانشگاه، با سعید آریان، که پسرخاله‌اش بود ازدواج کرد. آریان در سال ۱۳۴۷ به دانشگاه مشهد رفت تا تاریخ بخواند.

سعید آریان با غلامرضا گلوی نیز ارتباط داشت و او را تغذیه فکری می‌کرد.

شهادت جواد سلاحی

پخش اعلامیه زیر نظر پویان و با شناسایی قبلی نابدل و اشرف دهقانی صورت می‌گرفت. تیم مسعود نیز در این‌کار شرکت داشت.

اعلامیه‌های چریک‌ها پخش می‌شد. و بعد توسط محافل و جریانات فعال تکثیر می‌شد. حتی متن اعلامیه با امضای دیگران در بعضی جاها دیده می‌شد[۱].

نصب و پخش اعلامیه در اماکن و کوچه‌ها به‌عهده نابدل و سلاحی بود. ساواک درتاریخ بیست و دوم فروردین ۱۳۵۰ جواد سلاحی را که اعلامیه‌های چریک‌ها را درمدرسه عالی بازرگانی پخش کرده بود شناسایی کرده بود.

در تاریخ بیست و پنج دی ۱۳۵۰ نابدل و سلاحی حین پخش اعلامیه در حوالی بازار با پلیس درگیر شدند[۲]. سلاحی به شهادت رسید و نابدل از ناحیه پا گلوله خورد. ضارب نابدل پاسبان خاور زمینی بود. خلیل بادکوپه و خاور زمینی سلاحی را به‌شهادت رساندند.

به‌دنبال این ضربه خانه خیابان صفاری که پویان و نابدل و اشرف دهقانی در آن زندگی می‌کردند تخلیه می‌شود. پویان به خانه سعید آریان می‌رود. و اشرف هم به‌تبریز می‌رود.

---

۱. عباس مفتاحی، همان

۲. عباس مفتاحی، همان

یک نکته

شهادت جواد سلاحی و دستگیری نابدل حاوی دو نکته مهم است:

۱. نخست آن‌که چریک‌ها به تقسیم سازمان به رهبری و بدنه باور نداشتند. آن‌که اعلامیه را می‌نوشت خود نیز پخش می‌کرد. قرار نبود کسی در کنار گود بنشیند و بگوید لنگش کن. آن‌که بیشتر می‌فهمید با شور و عشق بیشتری در صف مقدم می‌ایستاد.

۲. نکته دوم مرحله رشد آغازین چریک‌ها است. در این دوران سازمان بدان حد گسترش نیافته است که کارها تخصصی شده باشند به‌ناچار نیروهای کیفی درمعرض آسیب قرار می‌گیرند. و این نیز مراحل رشد جنینی یک تشکیلات امری اجتناب‌ناپذیر است.

خلق حماسه

پویان، گلوی، نابدل و سلاحی برای پخش اعلامیه به اطراف بازار می‌روند. هنگام پخش اعلامیه با یک استوار بازنشسته برخورد می‌کنند و او سعی می‌کند با خبردار کردن پلیس‌های آن نواحی آن‌ها را دستگیر کند. پویان و گلوی از منطقه خارج می‌شوند. اما نابدل و سلاحی با موتور اشتباهی وارد کوچه روبه‌روی کلانتری پامنار می‌شوند. پس تیراندازی شروع می‌شود. نابدل از ناحیه ران گلوله می‌خورد. سلاحی تا آخرین گلوله شلیک می‌کند. و چون فقط یک گلوله برای او باقی مانده است از پشت سر به خود شلیک می‌کند تا شناخته نشود[۱].

حماسه بعدی را نابدل خلق می‌کند. او را در حالی‌که به ران و شکم‌اش گلوله خورده است به زیر شکنجه می‌برند. بازجوها می‌گویند: اگر حرف نزنی، گلوله‌ها را از بدنت بیرون نمی‌آوریم. نابدل می‌گوید: تیر مال شماست و حرف مال من. من آنچه را که متعلق به خلق‌ام است حفظ خواهم کرد. پس شکنجه شروع می‌شود. کارش به

---

[۱]. حماسه مقاومت، اشرف دهقانی

بیمارستان کشیده می‌شود. در بیمارستان شهربانی خود را از طبقه سوم به پایین می‌اندازد تا با مرگ خود اسرار جنبش را حفظ کند.

زنده می‌ماند و فقط بخیه‌های شکم‌اش پاره می‌شود. پس با دستان خود سعی می‌کند روده‌هایش را بیرون بریزد تا کشته شود. مأمورین از راه می‌رسند و مانع کار او می‌شوند. حاصل این سقوط کوتاه شدن دست راستش بود. نابدل می‌گفت: این مهم نیست که ما در مقابل دشمن می‌شکنیم، ولی هرگز خم نمی‌شویم[۱].

اتفاقات بعد از درگیری پامنار

آن شب را پویان و اشرف دهقانی در خانه مشترک‌شان با نابدل ماندند. اشرف فردا به‌تبریز رفت و پویان آن خانه را ترک کرد.

آغاز شد
سالی بلند
سالی که سروهای جوان
برف‌های خونین را
از شانه‌های خویش تکاندند
محمد مختاری

شهادت کاظم سعادتی

نابدل زیر شکنجه‌های وحشیانه نام بهروز دهقانی را می‌گوید. ساواک برای دستگیری او به خانه آن‌ها هجوم می‌آورد. بهروز را نمی‌یابند. پس کاظم سعادتی شوهرخواهر بهروز،

---

[۱]. حماسه مقاومت، اشرف دهقانی

و محمد دهقانی[۱] برادر او را می‌گیرند و به زیر شکنجه می‌برند. سعادتی با آن‌که یکی از سمپاتیزان‌های پیش‌رفته[۲] سازمان بود حرفی نمی‌زند. پس او را به‌عنوان طعمه آزاد می‌کنند تا بهروز را بگیرند. کاظم برای آن‌که بهروز را مطلع کند و خود بار دیگر در زیر شکنجه حرفی نزند دست به خودکشی می‌زند. سم می‌خورد و رگ‌هایش را می‌برد. ساواک تلاش بسیار کرد تا او را زنده نگاه دارد. چون فهمیده بود کاظم اطلاعات ارزشمندی دارد اما نتوانستند. مردم تبریز تجلیل پرشکوهی از کاظم کردند.

کاظم به مادر بهروز قبل از مرگش گفت: مادر ممکن است دشمن فرزندان تورا درزیر بدترین شکنجه‌ها بکشد. اما تو هرگز به دشمن التماس نکن. دشمن پست‌تر از آن است که تو از آن‌ها کوچک‌ترین چیزی بخواهی.

کاظم سعادتی در سال ۱۳۱۹ به‌دنیا آمد. او در دانشسرا با صمد و بهروز آشنا شد و به‌زودی به یک یار جدانشدنی از صمد و بهروز تبدیل شد. همراه آن‌ها معلم روستاهای آذربایجان شد و بعدها با خواهر بهروز دهقانی ازدواج کرد.

از بزرگی او همین بس که صمد، اولدوز و کلاغ‌ها را به او و همسرش روح‌انگیز دهقانی[۳] تقدیم کرده است.

تغییر در ترکیب تیم‌های عملیاتی

برای جلوگیری از آسیب‌پذیری تیم‌ها، تغییراتی ضروری بود. تیم حمید توکلی با حضور اسکندر صادقی‌نژاد و رحمت پیرونذیری و سعید آریان احیا شد.

حمید اشرف، محمد صفاری آشتیانی، منوچهر بهایی‌پور و چنگیز قبادی تیم دیگری را تشکیل دادند احمد زیبرم بعداً به آن‌ها اضافه شد.

تیم مسعود احمدزاده با همان ترکیب قبلی بود. و تنها اسدالله مفتاحی به آن‌ها اضافه شد.

---

[۱]. محمد دهقانی در سال ۱۳۵۱ دستگیر شد. در زیر شکنجه دچار مشکلات روحی شد و مدت چهار سال در زندان بود.

[۲]. سمپات پیشرفته؛ کاندیدای عضویت بود.

[۳]. روح‌انگیز دهقانی در سال ۱۳۶۰ اعدام شد.

با دستگیر شدن نابدل که رابط مرکزیت با شاخه تبریز بود بهروز دهقانی و اشرف خواهرش به تهران منتقل شدند. مناف فلکی و رقیه دانشگری[1] نیز که جزء شاخه تبریز بودند در نیمه دوم اردیبهشت به تهران آمدند.

مناف و دانشگری، احمد زیبرم و اسدالله مفتاحی یک هسته را درست کردند و رابط آن‌ها مسعود احمدزاده شد.

اشرف درتهران به حمید توکلی وصل شد و توکلی او را با نام مستعار الینور به خانه جمشیدی برد. و کمی بعد او به بهروز برادرش وصل شد تا در خیابان فرجام خانه‌ای بگیرند.

شهادت وان تروی، خلیل سلماسی‌نژاد

تنگنای مالی سازمان را تحت فشار قرار داده بود. بانک ملی شعبه آیزنهاور شناسایی شد تیم عملیاتی مسعود، مسئول این‌کار شد. مجید احمدزاده، اسدالله مفتاحی، خلیل سلماسی‌نژاد در این تیم بودند.

تیم عملیاتی پیکانی سرقت می‌کند و به حمید توکلی می‌دهد تا به خانه نیروی هوایی ببرد. صبح روز عملیات خلیل سلماسی‌نژاد (با نام مستعار وان تروی) در حین تهیه کوکتل مولوتوف آتش می‌گیرد مجید احمدزاده به او کمک می‌کند تا آتش را خاموش کند او نیز دچار سوختگی‌هایی می‌شود.

مفتاحی خلیل و مجید را به بیمارستان می‌برد. در بیمارستان سینا، خلیل بانام مستعار سیروس افخمی‌نژاد بستری می‌شود. و مجید با مداوای سرپایی مرخص می‌شود. در این فاصله خانه خیابان نیروی هوایی تخلیه می‌شود.

عباس مفتاحی با چنگیز قبادی که پزشک بود مشورت می‌کند. با توصیه او خلیل به‌بیمارستان خصوصی آسیا منتقل می‌شود. در آن‌جا به شهادت می‌رسد.

---

[1]. رقیه دانشگری، دانشجوی داروسازی بود. آشناییش با احمد ریاضی او را به سیاست کشاند. ریاضی کتاب‌های ساعدی و گورکی را به او می‌داد. با تشکیل شاخه تبریز مناف فلکی به ریاضی پیشنهاد عضویت داد نپذیرفت ولی دانشگری را به مناف وصل کرد دانشگری بعد از مدتی توسط مناف عضوگیری شد.

خلیل سلماسی‌نژاد با نام وان تروی به شهادت رسید. در حالی‌که نام اصلی او را کسی نمی‌دانست تا به خانواده‌اش اطلاع دهد.

وان تروی که بود؟

کارگری ویتنامی بود که در سال ۱۹۶۸ به اتهام سوءقصد علیه جان سفیر امریکا درویتنام تیرباران شد.

توهوله شاعر ویتنامی در وصف نگوین وان تروی شعری سرود. این شعر در سال ۱۳۴۱ توسط رفیق بهمن آژنگ به فارسی ترجمه شد. علیرضا نابدل او را به صورت شعری درآورد و وان تروی در ایران بلندآوازه شد.

وان تروی کارگر کمونیستی بود که در سال ۱۹۶۴ دستگیر شد. در شکنجه‌گاه «چی‌هوا» قهرمانانه مقاومت کرد. و در اکتبر ۱۹۶۸ به‌دست رژیم نگووین خای تیرباران شد.

وان تروی هنگام تیرباران چشم‌بند را از چشم خود برگرفت و گفت می‌خواهم درآخرین لحظات زندگیم، سرزمین‌ام را تماشا کنم. و با فریاد «مرگ بر نگوین خای و زنده باد هوشی‌مینه» تیرباران شد. و این هم بندی از شعر وان تروی

«لحظاتی هستند که دوران‌سازند
کلماتی که دل‌انگیرتر از آوازند
مردهایی که تو گویی آنان در دل پاک حقیقت زادند
....
وان تروی، مرده‌ای تو
نه نه، زنده‌ای تا به ابد

طرح گروگان‌گیری سفیر انگلیس

تیم عملیاتی اسدالله مفتاحی، با نام مستعار پرویز، به خانه تیمی مناف فلکی منتقل شد تا روی دو مسأله کار کنند:

۱. شناسایی مسیر رفت و آمد سفیر انگلیس برای گروگان گرفتن
۲. ساخت تی.ان.تی.
اعضای این تیم عبارت بودند از: مفتاحی، فلکی، دانشگری و احمد زیبرم

عملیات بانک آیزنهاور

با عمده شدن مسأله مالی، تهیه پول به عهده تیم اسکندر صادقی‌نژاد گذاشته شد. بانکی در آیزنهاور شناسایی شد و در ساعت ۱۰ صبح بیست و سوم اردیبهشت ۱۳۵۰ بانک آیزنهاور مصادره انقلابی شد. و تیم عملیاتی سالم به پایگاه خود بازگشت.

تیم عمل‌کننده عبارت بود از: اسکندر صادقی‌نژاد، امیرپرویز پویان، حمید توکلی، رحمت پیرونذیری، احمد زیبرم و سعید آریان.

دستگیری اشرف دهقانی

با دستگیری نابدل، ساواک پی به رابطه بهروز و اشرف دهقانی با چریک‌ها برد. پس درصدد دستگیری آن‌ها برآمد.

اشرف در آمدنش به تهران تا وصل شدنش به سازمان، خانه رحیم برادرش و مدتی هم به خانه نزهت‌السادات روحی آهنگران رفت و آمد داشت.

همسایه رحیم برادر اشرف مخبر ساواک بود. و چند باری هم اشرف را در اطراف دانشگاه دیده بود. پس ساواک از طریق این مخبر از حضور اشرف در تهران باخبر شد. تور خود را در اطراف دانشگاه پهن کرد. تیم ستوان دو محمد منوچهری ثابت، ستوان دو حسین فری، ستوان یک مرتضی سررشته‌داری به‌همراه مخبر ساواک در خیابان ۲۱ آذر در تاریخ بیست و سوم اردیبهشت ۱۳۵۰ اشرف دهقانی را دستگیر کردند. اشرف در آن روز همراه بهروز برای شناسایی علی‌نقی عالیخانی رئیس دانشگاه تهران که درسرکوب دانشجویان نقش فعالی داشت رفته بود[۱].

---

[۱]. حماسه مقاومت؛ ومقاله ویکی‌پدیا و بهروز دهقانی نوشته اشرف دهقانی.
علی‌نقی عالیخانی تحصیل‌کرده فرانسه بود در رشته حقوق بین‌الملل و اقتصاد. در سال ۱۳۳۶ به عضویت

اشرف با مأموران اطلاعات شهربانی درگیر شد، فردی به‌نام سیامک مهاجر قمی که ناظر این درگیری بود مداخله کرد و مردم دیگر نیز که شاهد این درگیری بودند مداخله کردند و کار به تیراندازی کشید[۱].

اشرف دهقانی بعدها در اطلاعات شهربانی سیامک مهاجر قمی را دید که به شدت شکنجه شده بود[۲].

قرار بر این بود که اشرف بعد از عملیات خودش را به عملیات بانک آیزنهاور برساند و در آن‌جا انجام وظیفه کند.

بر ما روشن نیست که این مخبر ساواک چه کسی بوده است اشرف نیز خود درخاطراتش نامی از او نمی‌برد.

اشرف موقع دستگیری به عمد با اطلاعات درگیر می‌شود تا بهروز را از خطر آگاه کند. بهروز درگیری را می‌بیند و از تور ساواک خارج می‌شود.

با دستگیری اشرف، منزل جمشیدی رودباری که اشرف در آن‌جا زندگی می‌کرد، درخیابان باغ شریعتی تخلیه می‌شود. و رودباری به خانه زیبرم در خیابان تهران‌نو می‌رود. و هم تیم بهمن آژنگ و گلوی می‌شود.

دستگیری و شهادت بهروز دهقانی

بودن یا نبودن، حرف در همین است
آیا بزرگواری آدمی بیش در آن است
که زخم فلاخن و تیر بخت ستم پیشه را تاب آورد،
یا آن‌که دربرابر دریایی فتنه و آشوب سلاح برگیرد

ساواک درآمد. بعد از برکناری تیمسار بختیار از ساواک کناره گرفت و به شرکت نفت و بعد به دفتر بازرگانی رفت. در سال ۱۳۴۱ وزیر اقتصاد شد به‌مدت ۸ سال و از سال ۱۳۴۸ به ریاست دانشگاه تهران رسید و از سال ۱۳۵۰ از کارکناره گرفت و در بخش خصوصی به‌کار مشغول شد.

[۱]. گزارش ساواک، کتاب محمود نادری؛ چریک‌های فدایی خلق

[۲]. *حماسه مقاومت*؛ اشرف دهقانی

و با ایستادگی خویش بدان همه پایان دهد؟
مردن، خفتن، نه بیش، و پنداری که ما با خواب
به دردهای قلب تعصب و هزاران آسیب طبیعی که نصیب
تن آدمی است پایان می‌دهیم، چنین فرجامی سخت
خواستنی است.

هملت ـ ترجمه به‌آذین

اشرف در بازجویی‌هایش مقاومتی حماسی کرد پس ساواک از این‌که از اشرف به بهروز برسد ناامید شد. ساواک در پیگیری‌هایش به نزهت‌السادات روحی‌آهنگران رسید که نزدیکی‌هایی با اشرف خواهر بهروز داشت.

نزهت که بود؟

نزهت اهل تهران بود. او از جمله دختران نادری بود که در دهه ۴۰ برای یافتن راه مبارزه به هر دری می‌زد. پس از شنیدن خبر مرگ مشکوک صمد، درس و دانشگاه را رها کرد و به تبریز رفت. او دانشجوی رشته ریاضی بود.

در ابتدا با اسد برابر صمد تماس گرفت. اشرف از طریق کاظم سعادتی، شوهر خواهرش از وجود نزهت در تبریز مطلع شد. اشرف در این زمان در حال گذراندن دوره سپاه دانش بود. تا معلم شود. نزهت نیز به‌همراه اشرف معلم شد. و به‌زودی آن دو بسیار صمیمی شدند این رفاقت خانواده‌های اشرف و نزهت را نیز به‌هم نزدیک و آشنا کرد.

بهروز از آن‌جا که بعد از مرگ صمد شدیداً تحت کنترل ساواک بود. برای سفیدسازی سعی می‌کرد نشان دهد که سیاسی نیست. این تلاش نزهت را متقاعد کرد که بهروز کار سیاسی نمی‌کند و یک آدم معمولی است.

نزهت یک سال بعد از تبریز به تهران رفت و در این فاصله اشرف به سازمان چریک‌ها پیوست و نزهت نیز محفل مطالعاتی ـ تبلیغاتی دایر کرده بود.

بعد از دستگیری نابدل، اشرف دهقانی به نزهت نیز سر می‌زد و مطلع شد که آن‌ها

کار سیاسی می‌کنند. و شبانه به پخش اعلامیه مبادرت می‌کنند. در ضمن اعظم خواهر نزهت نیز برای تماس با کارگران در یک کارخانه کار گرفته است.

ساواک ابتدا نزهت را بازداشت کرد اما چیزی دستگیرش نشد. پس او را آزاد کرد تا از او به‌عنوان طعمه استفاده کند. ساواک در خانه نزهت به کمین بهروز نشست.

بهروز از تاریخ سی و یک اردیبهشت ۱۳۵۰ با نزهت تماس گرفت. تا برای پیوستن به‌سازمان از او دعوت کند. در همان ساعتی که ساواک در خانه نزهت بود یکی از دوستان نزهت نیز قرار بود ساکی پر از کتاب‌های ممنوعه را به آن‌جا بیاورد. نزهت با این تصور که بهروز کار سیاسی نمی‌کند. ساواک را به سر قرار بهروز می‌برد.

بهروز در سر قرار درگیر می‌شود و یکی از مأمورین را گلوله می‌زند. اما ساواک موفق می‌شود او را زنده دستگیر کند.

طبق اسناد ساواک بهروز در تاریخ سی و یک اردیبهشت ۱۳۵۰ دستگیر می‌شود. و درتاریخ هفت خرداد ۱۳۵۰ با حال عمومی بد به بیمارستان منتقل می‌شود و در تاریخ هشت خرداد ۱۳۵۰ به شهادت می‌رسد.

حدود هشت روز تمام بهروز به معنای اخص کلمه سلاخی می‌شود[۱].

برای این‌که از جاده انصاف نسبت به عناصر ساواک خارج نشویم. که به‌راستی پژوهش تاریخ، جای غرض و مرض نیست. گزارش پزشکی قانونی را بازخوانی می‌کنیم تا ببینیم در همان حداقلی که پزشکی قانونی رژیم شاه می‌توانسته است بنویسد، چه نوشته است. هرچند این گزارش تمامی واقعیت نیست:

۱. کبودی در ساق پای چپ
۲. کبودی در بازوی چپ
۳. کبودی در ساعد چپ
۴. کبودی تا ناحیه سرین راست
۵ . کبودی در بازوی راست
۶. کبودی در ساعد راست
۷. پوست‌رفتگی در آرنج راست

---

[۱]. حماسه مقاومت، اشرف این مدت را یازده روز می‌داند.

۸ . پوست‌رفتگی در ساق پای چپ
۹. پوست‌رفتگی در مفصل قوزک هر دوپا
۱۰. شکاف‌های پوستی و خون‌مردگی مربوط به زمان حیات
۱۱. محل تزریقات متعدد در ناحیه سرین
۱۲. پوست‌رفتگی‌های سطحی در قدام بدن که مربوط به زمان حیات نیست
۱۳. خون‌مردگی مختصر در زیر پستان راست مربوط به زمان حیات
۱۴. حفره‌های جنبی انباشته از مایع سیال
۱۵. حفره پریکارد انباشته از مایع
۱۶. قلب بزرگ‌تر از طبیعی و در مایع غوطه‌ور
۱۷. ریه‌های متورم و پرخون
۱۸. در برش ریه‌ها مایع و کف فراوان از ریه‌ها خارج می‌شود
۱۹. در حفره شکم مقداری مایع وجود دارد
۲۰. حجم مایعات موجود در سینه و شکم پنج لیتر است.
۲۱. پوست‌رفتگی و کبودی سینه‌ها در اثر برخورد با جسم سخت
۲۲. پارگی بخیه شده در کف پای چپ

چند نکته

۱. پزشکی قانونی روشن نمی‌کند که تزریقات مکرر چه علتی داشته است. آیا موادی برای به حرف درآوردن او تزریقاتی شده است. یا داروهایی بوده است که بهروز را سرپا نگاه دارد تا شکنجه ادامه یابد.

۲. پوست‌رفتگی‌های سطحی در قدام بدن که مربوط به زمان حیات نیست. نشان می‌دهد ضداطلاعات شهربانی آن‌قدر از بهروز کینه داشتند که جنازه او را یا روی زمین کشیده‌اند یا جنازه او را مورد ضرب و شتم قرار داده‌اند.

و باقی ماجرا که پارگی ریه و قلب بهروز بوده است.

دستگیری عرب‌هریسی و چراغ‌زاده

اصغر عرب‌هریسی در روز سی و یکم اردیبهشت، همان روزی که بهروز دستگیر شد، با او قرار داشت. اما به جای بهروز محمدتقی‌زاده چراغی بر سر قرار او آمد و خبر دستگیری بهروز را به او داد.

هریسی به تازگی از مراغه برگشته بود و با خودش دو قبضه اسلحه و مقداری فشنگ خریده بود که در تبریز به تقی‌زاده داده بود.

هریسی و تقی‌زاده به خانه مشترک بهروز و هریسی می‌روند، در بی‌سیم نجف‌آباد و ضمن تخلیه خانه روز بعد برای گرفتن هزار تومان ودیعه به بنگاهی که خانه را اجاره داده بود می‌رود. افشانی ابتدا به بنگاه می‌رود اوضاع را عادی می‌بیند. اما با رفتن هریسی برای گرفتن ودیعه تور ساواک بسته می‌شود و او در تله می‌افتد. تقی‌زاده و افشانی از تور می‌گریزند. تقی‌زاده چهار ماه بعد در آذرشهر دستگیر می‌شود.

یک نکته

بنگاه معاملات ملکی هرچند به‌کلی از عناصر شرافتمند تهی نبوده‌اند. اما همیشه پربوده‌اند از عناصر ناشرافتمند و در شناسایی چریک‌ها و همکاری با ساواک این فرومایگان ید طولایی داشته‌اند.

شاید نتوان حکم قطعی داد ولی بی‌شرافتی در کار که با کار دلالی عجین است به‌بی‌شرافتی در همه امور تسری می‌یابد.

بعدها نیز اینان به همین شغل ناشرافتمندانه خود ادامه دادند.

من این گل را می‌شناسم
من با این گل سرخ
در قهوه‌خانه‌ها نشسته‌ام

من به این گل سرخ
در میدان راه‌آهن سلام داده‌ام

سعید سلطانپور

پایگاه پویان[۱]

ساواک در جست‌وجوی خانه بهروز دهقانی قرار او با رابطش در تهران را یافت. قرار درخیابان ری بود. نه بهروز حمید توکلی را دیده بود و نه حمید بهروز را می‌شناخت. رمز شناسایی بهروز تسبیحی قرمز در یک دست و قوطی خمیردندان کلگیت در دست دیگر بود. حمید با نام مستعار جواد کبریتی و زنجیری در دست داشت.

ساواک با همین نشانه‌ها به سر قرار رفت و حمید توکلی را در دوم خرداد ۱۳۵۰ دستگیر شد.

با نیامدن حمید بین پویان و اسکندر صادقی‌نژاد، به‌عنوان فرمانده تیم، بحثی درگرفت. پویان «به حمید توکلی با یک دیدی دیگر نگاه می‌کرد[۲]». و موافق ماندن بود. اما اسکندرمصر بر تخلیه پایگاه بود.

اسکندر رحمت پیرونذیری، احمد زیبرم و شهین توکلی از این خانه رفتند و سعید آریان و پویان ماندند.

فردای آن روز (سه خرداد) اسکندر و رحمت پیرونذیری به پایگاه پویان رفتند و سعید آریان و اسکندر برای تهیه خانه جدید بیرون رفتند. و خانه‌ای در نظام‌آباد گرفته شد. در فاصله رفتن و برگشت آن‌ها در ساعت ۲:۵۰ ساواک خانه را به محاصره درآورده بود. در ساعت چهار بعد از ظهر عباس مفتاحی به منطقه رفت. منطقه هم‌چنان در محاصره بود و فهمید که پویان و رحمت پیرونذیری به شهادت رسیده‌اند.

---

[۱]. چریک‌ها از سال ۱۳۵۲ به بعد به‌جای خانه تیمی از لفظ پایگاه را استفاده کردند که درست‌تر بود.
[۲]. عباس مفتاحی، همان

شهادت پویان یک نقطه ضعف استراتژیک

ساختار مثلثی تشکیلات آسیب‌پذیر بود. پلیس سیاسی (که منظور بخش اطلاعاتی شهربانی و ساواک) به این نتیجه رسیده بود که در ابتدا از چریک باید دو چیز را بخواهد:

۱. آدرس خانه امن

۲. قرار بعدی با تشکیلات

پس چریک دستگیر شده بلافاصله زیر شکنجه برده می‌شد و تلاش این بود تا با استفاده از شدیدترین شکنجه‌ها آدرس خانه تیمی در کمترین زمان ممکن گرفته شود تا تیم فرصت نیابد جابه‌جا شود.

در ابتدا چریک‌ها از دو مسأله درک روشنی نداشتند:

۱. شدت شکنجه

۲. توان واقعی چریک برای حرف زدن

به واقع از آن‌جا که از شدت سبوعیت ساواک اطلاع نداشتند درک‌شان از ایمان و مقاومت ذهنی بود. اشرف دهقانی پس از فرارش در سال ۱۳۵۲ از زندان تجربیات خود را برای مقاومت در زیر شکنجه چنین جمع‌بندی می‌کند:

۱. ایمان به درستی راه انقلاب

۲. نفرت از دشمن و عشق به رفقا

۳. تاریخی دیدن رابطه مقاومت با پیروزی انقلاب

۴. عینی دیدن مسأله شکنجه و برخورد با مسأله ذهنی شکنجه که وحشت آن بیشتر باعث شکستن می‌شود تا در خود شکنجه

۵ . بی‌اعتمادی کامل به دشمن

۶. درک فلسفی از آزادی و اسارت. یک مبارز در زیر شکنجه هم باید احساس آزادی کند.

۷. شناخت قبلی از شیوه‌های دشمن

۸. ایمان به نیروی اراده انسان و تلقین

۹. یادآوری مقاومت مبارزین دیگر

اما مسأله به‌این سادگی نبود. فرمول دقیقی و قابل محاسبه‌ای نبود که حد توان آدمی درزیر شکنجه، کابل، اتو برقی، شوک الکتریکی، دستبند قپانی، جوجه کباب و آپولو، کجاست.

روان آدمی بیشتر از آن‌که شبیه یک ماشین باشد، شبیه یک کهکشان است.

کهکشانی با هزاران سیاره و ستاره شناخته و ناشناخته، صدها هزار سیاه چاله‌های فضایی که در حین شکنجه‌های پیدا و ناپیدا برای بلعیدن آدمی دهان می‌گشایند.

نمی‌شد حرف زدن آدم‌ها را با میزان دانش تئوریک، زندگی گذشته، عمق و وسعت آرمان‌های انسانی‌شان به‌درستی تبیین کرد. گاه یک چریک بی‌سواد آنچنان مقاومتی می‌کرد که یک روشنفکر انقلابی طبقه کارگر نمی‌کرد و گاه برعکس بود.

هرچه بود، تخلیه خانه تیمی ۴۸ ساعت بعد از نیامدن هر چریک به پایگاه رفته رفته در زیر ضربات کابل به شش ساعت تقلیل یافت.

ساواک این امر را فهمیده بود پس سعی می‌کرد در نخستین لحظات چریک را به‌اولین مقر پلیس بکشاند و شکنجه را شروع کند.

چریک‌ها برای پادزهر این‌کار، مسأله خودکشی با سیانور، نارنجک و در صورت فرصت گلوله را پیش‌بینی کرده بودند.

ساواک نیز آموخته بود و فن خودکشی را بدل می‌زد. دستگیری‌ها با پوشش و ناگهانی بود. در اولین لحظه گلوی چریک گرفته می‌شد و دهانش را جست‌وجو می‌کردند. و در مرحله بعد او را از نارنجک و کلت خلع سلاح می‌کردند.

چریک‌ها نیز در ضرباتی که می‌خوردند بدل‌هایی ابداع می‌کردند. قرارهای کوپل درواقع بدل این ضربات بود.

یک نفر به سر قرار می‌رفت. و نفر دوم سلامت قرار را کنترل می‌کرد. و در صورت دستگیری از تور خارج می‌شد و پایگاه را مطلع می‌کرد. اما این‌کار همیشه ممکن نبود و نیازمند نیرویی زیاد بود این امر یکی از نقاطی بود که ساواک به تشکیلات ضربه خود را می‌زد.

مسأله دوم گرفتن قرار بعدی بود. چریک‌ها به تجربه آموختند که برای سلامت قرار رمز سلامت تعیین کنند. بدین شکل که چریک ابتدا با زدن علام در جایی قبلاً تعیین

شده سالم بودن خود را خبر می‌داد. این علامت توسط رابط کنترل می‌شد. در صورت درست بودن علامت رابط به سر قرار می‌رفت.

ساواک در پی‌گیری‌هایش به این امر پی برد. پس بدل این فن را نیز زد:

۱. نخست با شکنجه ساعت و محل قرار را می‌گرفت. و بعد از آن شکنجه ادامه می‌یافت برای رمز سلامت قرار. وقتی مطمئن می‌شد دست از شکنجه می‌کشید و به سر قرار می‌رفت.

۲. کار دوم ساواک گسترش تور دستگیری‌هایش بود. ساواک آنچنان منطقه را پلیسی می‌کرد که در صورت لو رفتن قرار سلامت و در واقع کلک زدن چریک زندانی رابط نتواند از تور خارج شود.

علل دیگر

در جمع‌بندی ضربات به دو دسته علل می‌توان اشاره کرد:

۱. علل اجتناب‌پذیر

۲. علل اجتناب‌ناپذیر

علل اجتناب‌پذیر، ساختار تشکیلات و ابزاری که در دست ساواک بود برای ضربه زدن از شکنجه گرفته تا تعقیب و مراقبت.

اما علل اجتناب‌ناپذیر برمی‌گشت به:

۱. بی‌تجربگی

۲. خوش‌بینی

خوش‌بینی مرگ‌بار

در سال ۱۳۳۳ سروان اخراجی عباسی در حین جابه‌جایی چند چمدان کتاب و مدارک حزبی توسط مأمورین فرمانداری نظامی دستگیر شد. عباسی از رابطین سازمان افسران حزب با حزب توده بود. و از آن تشکیلات ششصد نفری، حدود دویست نفر را می‌شناخت.

فرمانداری نظامی که پدر ساواک بعدی بود او را زیر شکنجه برد. عباسی از داخل زندان به حزب پیغام داد که دیگر توان شکنجه را ندارد. و لازم است وسایل خودکشی را به او برسانند. حزب جدی نگرفت. و حتی پیشنهاد شد برای آزادی او سازمان نظامی حزب به خانه امنی که او را برده بودند حمله کنند که موافقت نشد.

شهید دلاور خسرو روزبه که عباسی برای او حکم برادر کوچک‌اش را داشت گفت: «عباسی گرگ باران دیده است او حرفی نمی‌زند».

این خوش‌بینی مرگبار شروع نابودی سازمان نظامی حزب بود. اما چپ درس نگرفت. و با خود تکرار نکرد که در زیر شکنجه هیچ آدمی گرگ باران‌دیده نیست. و هر کس ممکن است حرف بزند این اصل طلایی و خدشه‌ناپذیر هرکار تشکیلاتی است.

در ضربه به خانه نیروی هوایی که پویان و رحمت پیرونذیری به شهادت رسیدند پویان دچار چنین خوش‌بینی مرگباری بود. به قول مفتاحی پویان «حمید توکلی را جور دیگری می‌دید». و این همان چیزی بود که به‌زودی فاجعه می‌آفرید و آفرید.

جمع‌بندی این ضربه

دو عامل علت اصلی این ضربه بود:

۱. ضعف سیستم ارتباطی

۲. خطای پویان

پلیس قرار رمز را در خانه بهروز دهقانی پیدا کرد. و خود به سر قرار حمید توکلی رفت. این ضعف باید به‌گونه‌ای جبران می‌شد که پلیس نتواند به سادگی به رمز دست یابد و به سادگی خود را رابط جا بزند. البته این در شروع کار، نبود تجربه و پیچیدگی‌های اولیه شاید اجتناب‌ناپذیر بود.

خطای پویان هم حساب کردن غیرواقعی روی آدم‌ها بود. آدم‌هایی که ما نمی‌دانیم در شرایط سخت و مرگبار بازجویی کجا و چگونه حرف می‌زنند. ضمن آن‌که اصول کار باز نکردن هیچ حسابی روی زندانی است. که اگر عکس آن ثابت شد تشکیلات ضرر نمی‌کند.

قلب مرا بردارید
این قلب، این ستاره خونین را
این خون خشمگین را
این ارغوان کوهی را که می‌چرخد در توفان

سلطانپور

شهادت اسکندر

در تخلیه خانه نیروی هوایی حق با اسکندر بود. خطای پویان با جان خود و رحمت پیرونذیری بازی کرد. این خطا تبعاتی داشت شب قبل اسکندر پیرونذیری را با خود به‌خانه‌اش برد. روز بعد که هر دو به خانه نیروی هوایی بازگشتند، رحمت نزد پویان ماند. و اسکندر و سعید آریان برای گرفتن خانه به نظام‌آباد رفتند. در بازگشت خانه در محاصره بود. و از آن‌جا که ممکن بود رحمت پیرونذیری زنده به دست ساواک افتاده بود. خانه اسکندر باید تخلیه می‌شد. پس ضرب‌الاجل خانه‌ای در نارمک گرفته شد و قرار بر این شد که فردا به خانه نارمک اسباب‌کشی کنند.

آن شب اسکندر با حمید اشرف ملاقات کرد و از شهادت پویان و رحمت و رفتن خود به خانه جدید اطلاع داد.

بنگاهی مزدور

ساعت ۲:۳۰ سوم خرداد، بنگاه مسکن در خیابان طاووسی به کلانتری نارمک اطلاع داد دو مرد و یک زن در حالت غیرعادی با ارائه یک شناسنامه اتاقی در خیابان طاووسی از او اجاره کردند. چون وضع آن‌ها مشکوک بود مراتب را اعلام می‌کنم. فولکس استیشن آن‌ها به رنگ آبی و به شماره ۱۵۹۵۶ بود.

منطقه فوراً محاصره شد. و اسکندر و دیگر رفقا که در حال تخلیه اثاثیه بودند با پلیس درگیر شدند. درگیری بیش از یک ساعت به طول انجامید. اسکندر صادقی‌نژاد به‌شهادت رسید، سعید آریان و شهین توکلی دستگیر شدند. و احمد زیبرم و جمشید رودباری از محاصره گریختند.

چند نکته

۱. نکته نخست، نقش فعال اراذل و اوباش است که در سال‌های اخیر انگل‌وار زندگی کرده‌اند و در اوضاع و احوال نابسامان مملکت و نظام بی‌دروپیکر بورژوازی کمپرادور رشد کرده از همین‌رو به‌شکل غریزی منافع خود را در ادامه نظام غارتگر حاکم می‌دیدند.

تمامی مسئولین بنگاه‌های مسکن از سوی ساواک و مسئولین اتحادیه‌های مربوطه توجیه شده بودند موارد مشکوک را گزارش کنند. در این عمل خیانت‌بار و ضدانقلابی البته ترس از رژیم هم در کار بود. بدون شک ساواک آن‌ها را تهدید کرده بود. که درصورت گزارش ندادن با تنبیهاتی روبه‌رو خواهند شد. اما گزارشی به این دقت و برداشتن شماره فولکس استیشن رفیق اسکندر دیگر چیزی نبود که با ترس از ساواک قابل توجیه باشد این قشر دلال و انگل‌صفت در دوران‌های بعد نیز با همکاری‌های خائنانه‌شان ضرباتی جدی بر پیکره جنبش انقلابی ایران وارد کردند باشد تا با برقراری نظامی سوسیالیستی بساط زندگی انگلی اینان برای همیشه برچیده شود.

۲. نکته دوم، دست‌پاچگی، دادن شناسنامه نو، و رعایت نکردن حفظ ظاهر بود. ناگفته پیداست که شهادت پویان به‌عنوان یکی از بنیان‌گذاران سازمان امر کوچکی نبود. اسکندر به‌خوبی از نقش پویان آگاه بود. با این همه، باید گرفتن خانه، مراجعه به بنگاه، با پوشش مناسب‌تری انجام می‌شد که نشد و فاجعه آفرید.

۳. در این دو ضربه، چریک‌ها دو عنصر کلیدی خود را از دست دادند نخست پویان که در شکل‌دهی ایدئولوژیک و تشکیلاتی چریک‌ها نقش بی‌بدیل داشت. و درسال‌های

بعد جنبش انقلابی نتوانست عنصری همه جانبه در ردیف او به‌دست بیاورد. و دوم از دور خارج شدن فرمانده اسکندر صادقی‌نژاد بود. که شجاعت و کارسازی و کاردانی او اهمیتی بسزا داشت. پویان تبحر و خونسردی او را در عملیات می‌ستود. بعضی او را یل بی‌همتای سازمان می‌دانند.

اما وقتی نگاهی کلی به این ضربات می‌کنیم با اشرف دهقانی[۱] هم‌عقیده‌ایم که این ضربات در روزها و هفته‌ها و ماه‌های نخستین حرکت به‌علت نبود سابقه مبارزاتی کار مخفی و چریکی در ایران، بی‌تجربگی انقلاب آن هم در جدال با حکومتی تا بُن و دندان مسلح و پلیسی پیچیده و آدمکش، اجتناب‌ناپذیر بوده است.

۴. یک سال بعد چریک‌ها در جزوه «*آموزش‌هایی برای جنگ چریکی در شهر*» از ضربه سه خرداد ۱۳۵۰ چنین یاد می‌کنند:

«۳. سبکباری و تحرک
یکی از سه اصل طلایی چریکی (تحرک مطلق) است. تحرک لازمه بقای چریک است بنابراین هرگز نباید به یک مکان ثابت وابسته باشیم.
معمولاً این وابستگی به‌علت تمرکز و انبار کردن وسایل زیاد در یک مکان یا تصور مناسب بودن یک مکان پیش می‌آید و همین جلو تحرک را می‌گیرد. و مانع می‌شود که در هنگام احساس خطر سریعاً عکس‌العمل نشان دهیم. و مکان را ترک کنیم. البته باید ایستگاه بعدی آماده باشد. و امکاناتی داشته باشیم تا درصورت تخلیه یک مکان از مکان دیگر استفاده کنیم. در واقعه نیروی هوایی سه رفیق ارزنده به‌خاطر همین عدم تحرک شهید شدند.»

۵ . حمید اشرف ضربه سوم خرداد را چنین جمع‌بندی می‌کند:[۲]
«ضربه نیروی هوایی و به دنبال آن ضربه طاووسی علی‌رغم آن‌که بزرگ بودند، تأثیر آشکار و زیادی ایجاد نکردند.»

---

[۱]. *حماسه مقاومت*، اشرف دهقانی
[۲]. *جمع‌بندی سه ساله*، حمید اشرف

عملیات اجرایی سازمان

در این زمان چهار کار در دستور کار قرار گرفت:

۱. سازمان‌دهی جدید

۲. شناسایی سفرای خارجی

۳. ساخت تی.ان. تی

۴. شناسایی مناطق روستایی

رهبری سازمان در این زمان تصمیم گرفت، موقتاً دست به عمل نزده و کار را بر سازمان‌دهی متمرکز کند. اما در کنار سازمان‌دهی جدید شناسایی سفرای خارجی و شخصیت‌های مهم رژیم به تیم مفتاحی، مناف فلکی، دانشگری محول شد. مسعود احمدزاده نیز در این شناسایی‌ها شرکت داشت سفیر انگلیس و سویس و سپهبد صدری رئیس شهربانی کل کشور جز این شناسایی‌ها بودند.

ساخت تی.ان.تی نیز به گروه مفتاحی واگذار شده بود. دانشگری از آن‌جا که در رشته داروسازی تحصیل کرده بود با مواد شیمیایی آشنایی داشت.

و اما در مورد فعالیت در مناطق روستایی که مفتاحی پشت سر آن بود. دو مسأله را در نظر داشت.

۱. ناموفق بودن مرکزیت سازمان در سازمان‌دهی همه نیروها در شهر.

۲. تأثیر زیاد عملیات کوهستانی مقارن جشن‌های شاهنشاهی.

مسعود احمدزاده نیز با این دو رویکرد موافق بود. اما حمید اشرف با آن مخالف بود. و این مخالفت ناشی از آن بود که اشرف به‌خاطر شرکت مستقیم در شکل‌دهی به‌عملیات سیاهکل درک عینی‌تری نسبت به این پروژه داشت. اما از آن‌جا که این طرح مصوب مرکزیت سازمان بود، مسئولیت اجرایی آن به حمید اشرف واگذار شد. و «واحد بررسی فعالیت مجدد در روستا» زیر نظر او به‌وجود آمد.

طرح اشرف شامل دو مرحله بود:

مرحله اول: که تا آخر مرداد باید به پایان می‌رسید. و شامل کارهای زیر بود:

۱. آماده‌سازی افراد

۲. بسیج نیروهای سمپات در شمال
۳. تهیه سلاح

مرحله دوم: که دو ماه طول می‌کشید و ایجاد پشت جبهه در نواحی جنگلی بود. که در صورت لزوم سازمان بتواند از طریق ارتفاعات شمال تهران، به نواحی البرز مرکزی خود را برساند و با استفاده از انبارک‌ها و وسایل تهیه شده به‌طور اضطراری در این نواحی مشغول به عملیات شود. این اهداف حداکثر نتیجه‌ای بود که سازمان می‌توانست تا مهرماه داشته باشد. پس کارهای زیر باید انجام می‌شد:

۱. آشتیانی برای تهیه سلاح به فلسطین فرستاده می‌شد.
۲. سمپات‌های محلی فعال شوند.
۳. تیم تدارکات و ارتباطات در شهر سازمان داده شود.
۴. تیمی برای انبارزنی آماده شود.

در عمل حمید اشرف با این حقیقت مواجه شد که شروع عملیات در اول مهرماه ذهنی است و با واقعیت تطبیق نمی‌کند.[۱]

واحد بررسی

برای شکل دادن به «واحد بررسی آغاز فعالیت در نواحی روستایی» خانه‌ای در خزانه اتابک توسط محمدعلی پرتوی (با نام مستعار رضا احمدی) خریداری شد. عباس جمشیدی رودباری با نام حسن سرکاری و منوچهر بهایی‌پور در آن‌جا مستقر شدند. کار این تیم «نقشه‌خوانی، مطالعه کتب جغرافیایی و ورزش[۲]» برای آمادگی و رفتن به کوه بود.

---

[۱]. *جمع‌بندی سه ساله*، همان
[۲]. حسن سرکاری، اسناد ساواک

واحد انبارزنی

چنگیز قبادی (با نام مستعار جواخیم) مهرنوش ابراهیمی (با نام مستعار سلیا) بهرام قبادی (با نام مستعار آندره‌آ) و محمدعلی پرتوی (با نام مستعار خسرو) مأمور شناسایی مناطق کوهستانی در شمال ایران و ایجاد انبارک و تأمین مواد غذایی شدند.

اولین سفر شناسایی

پرتوی به همراه محمود پروانه از جاده هراز به سوی آمل حرکت کردند. روز بعد شناسایی را از جاده چمستان آغاز کردند راه‌ها مناسب نبودند. فردای آن روز از جاده چالوس شروع کردند و در جاده‌ای که به کجور منتهی می‌شد نقاطی برای ساخت انبارک مناسب تشخیص دادند. روز بعد به سوی نور رفتند. و نقاط دیگری معین شد و بعد به تهران بازگشتند.

سفر دوم

تیم انبارزنی به نور رفت و با ساخت اولین انبارک و انبار کردن برنج، شکر، نمک و عسل به تهران بازگشتند.

سفر سوم

در این سفر واحد انبارزنی از جاده هراز به سوی شمال رفتند، و در نقطه‌ای از دهکده بلده، انبارکی زدند و برنج، شکر، عسل، نمک، کشمش، دارو و سیگار انبار کردند و به‌تهران بازگشتند.

آخرین سفر و دستگیری تیم انبارزنی

تیم انبارزنی از طریق جاده هراز به شمال رفتند شب را در برابر پارک سی‌سنگان گذراندند و فردا ماشین را در زیر درختان جنگل گذاشتند و برای شناسایی منطقه رفتند، ساعت دو بعد از ظهر که بازگشتند خود را در محاصره ژاندارم‌ها دیدند.

بعد از حادثه سیاهکل رژیم هوشیار شده بود و هر نوع تحرکی را در مناطق جنگلی به‌دقت زیر نظر داشت. رها کردن اتومبیل زیر درختان و غیبت چند ساعته تیم انبارزنی از اشتباهاتی بود که قابل انتقاد و اجتناب‌پذیر بود.

اول مرداد ۱۳۵۰ تیم بازداشت و به ساواک نوشهر برده شدند. در ساواک نوشهر دکتر قبادی گفت که برای چیدن تمشک به جنگل رفته بودند. پس در ساعت ۲۲:۳۰ با ماشین خودشان همراه دو مأمور ساواک به ساری فرستاده می‌شدند. در بین راه چنگیز و مهرنوش با دو مأمور ساواک درگیر می‌شود و ماشین واژگون می‌شود چنگیز و مهرنوش می‌گریزند اما پرتوی و بهرام قبادی گلوله می‌خورند و دستگیر می‌شوند.

دکتر قبادی و همسرش مهرنوش از سوی ساواک شناخته می‌شوند و دستور دستگیری آن‌ها داده می‌شود مهرنوش و چنگیز هر کدام به راهی می‌روند مهرنوش با یک کامیون خود را به تهران می‌رساند.

راننده کامیون وقتی می‌فهمد او یک چریک فدایی است و ساواک دنبال او است او را در کامیون مخفی می‌کند و سالم به تهران می‌رساند[۱].

بعد از یک هفته حمید اشرف اتفاقی آن‌ها را در تهران می‌یابد و به سازمان وصل می‌کند.

وضعیت تیم‌ها پس از ضربه سوم خرداد

کادر مرکزی پس از این حادثه عبارت بودند از:

۱. مسعود احمدزاده

---

[۱]. اسدالله مفتاحی، همان

۲. عباس مفتاحی
۳. حمید اشرف
مسعود خود مسئول سه تیم بود:
الف) تیم خانه مجیدیه:
ـ مناف فلکی
ـ اسدالله مفتاحی
ـ احمد زیبرم
ـ رقیه دانشگری
بعداً جمشید رودباری به این تیم اضافه شد. مدتی بعد رودباری حسن سرکاری را عضوگیری کرد و به این تیم ملحق کرد.
ب) تیم خانه طوس:
ـ عبدالکریم حاجیان سه پله
پ) با شهادت پویان رابطه غلامرضا گلوی و آژنگ با سازمان قطع شد. مسعود از طریق مجتبی قره‌داغی با گلوی ارتباط برقرار کرد و تیم آن‌ها را فعال کرد.
حمید اشرف نیز مسئول دو تیم بود:
۱. تیم آشتیانی، که مرکب بود از:
ـ صفاری آشتیانی
ـ چنگیز قبادی
ـ بهرام قبادی
ـ منوچهر بهایی‌پور
ـ مهرنوش ابراهیمی
۲. تیم عباس مفتاحی که مرکب بود از:
ـ عباس مفتاحی
ـ محمدعلی پرتوی (با نام مستعار خسرو)
ـ شیرین معاضد (با نام مستعار افسانه دلیلی)

شاخه تبریز

پس از دستگیری عرب‌هریسی، پس از مدتی افشانی با اسدالله مفتاحی تماس گرفت. مفتاحی او را به خانه خیابان مسعود برد و او را به عباس مفتاحی وصل کرد. از این پس عباس مسئول شاخه تبریز شد. شاخه تبریز مرکب بود از:

- اکبر مؤید (با نام مستعار لامارکا)
- یحیی امین‌نیا (با نام مستعار مارتی)
- علی توسلی (با نام مستعار لوئیس)
- جعفر نجفی (با نام مستعار سیاتو)
- حسن جعفری (با نام مستعار پُل)
- ابوالفضل نیری‌زاده (با نام مستعار پائول)
- احمد احمدی (با نام مستعار استپان)
- اورانوس پور حسن با (نام مستعار پانچو)
- شناخته نشد (با نام مستعار آون)

تیم‌های مفتاحی

عباس مفتاحی جز مسئولیت شاخه تبریز مسئولیت تیمی دیگر را بر عهده داشت این تیم مرکب بود از:

- انوش مفتاحی
- ابراهیم سروآزاد
- حمید ارض‌پیما

عملیات ایذایی

سازمان هم‌زمان با انتخابات بیست و سومین دور مجلس شورای ملی، برای آن‌که توجه

نیروهای امنیتی را از تهران به دیگر مناطق معطوف سازد و مجال سازمان‌دهی مجدد بیابد. تصمیم گرفت عملیاتی را در شهرستان‌ها سازمان‌دهی کند.

۱. علی‌اصغر یزدی در تاریخ شش مرداد ۱۳۵۰ مجسمه شاه را در میدان اصلی گنبد منفجر کرد.

۲. جواد رحیم‌زاده اسکویی در میدان گرگان طرح انفجار مجسمه شاه را داشت که موفق نشد.

۳. انوش مفتاحی به اتفاق علی‌محمد خلیلی مجسمه رضاشاه را درساری منفجر کرد.

۴. گلی شاهی و علی نظری مجسمه همسر شاه را در لاهیجان بمب‌گذاری کردند.

۵ . احمد احمدی ساختمان حزب رستاخیز تبریز را منفجر کرد.

۶. فرخ سپهری بمبی را در وزارت اقتصاد کار گذاشت که عمل نکرد.

عملیات بانک صادرات

وضعیت بد مالی بار دیگر سازمان را واداشت که مصادره پول‌های یک بانک را دردستور کار قرار دهد. بانک صادرات شعبه نیروی هوایی توسط اسدالله مفتاحی (با نام مستعار پرویز) شناسایی شد. فرماندهی عملیات با او بود. او به‌همراه مناف و مسعود به‌بانک رفتند و در تاریخ سی و یک تیرماه ۱۳۵۰ پول‌های بانک را مصادره کردند.

دستگیری دانشگری، مناف و احمدزاده

مناف فلکی در سال ۱۳۴۷ به حلقه دوستان صمد راه یافت. با مرگ صمد او تحت تأثیر بهروز دهقانی و علیرضا نابدل با مارکسیسم آشنا شد و گرایشات چپ یافت.

در سال ۱۳۴۸ پویان به حلقه تبریز راه یافت و توسط نابدل و دهقانی شاخه تبریز سازمان چریک‌ها را سازمان‌دهی کرد. در این زمان مناف به عضویت سازمان درآمد.

در حمله به کلانتری ۵ تبریز و مصادره مسلسل نگهبان نقش ایفا کرد.

رقیه دانشگری اما در سال ۴۷ـ۱۳۴۶، در حالی‌که دانشجوی سال دوم داروسازی دانشگاه تبریز بود با احمد ریاضی آشنا شد. ریاضی با او کار مطالعاتی می‌کرد و دانشگری سمپات او بود.

در سال ۱۳۴۹ که شاخه تبریز فعال شد. مناف فلکی به احمد ریاضی که سمپات او بود. پیشنهاد عضویت داد اما ریاضی نپذیرفت و از مبارزه کناره کشید. پس رابطه ریاضی با دانشگری به رابطه مناف با دانشگری تبدیل شد.

و مناف دانشگری را به عضویت چریک‌ها درآورد.

خائن یا مرعوب شده

ساواک در پی‌گیری‌هایش برای دستگیری مناف فلکی به احمد ریاضی رسید پس او را دستگیر کرد شکی نیست که احمد ریاضی به‌خاطر آشنایی قبلی‌اش با مناف مورد آزار و اذیت قرار گرفته است میزان شدت و عمق این آزار بر ما معلوم نیست. اما از آن‌جا که ریاضی رابطه‌ای با چریک‌ها نداشت نباید این فشارها خارج از تحمل او باشد. اما او پس از دستگیری پیش از آن‌که ساواک بخواهد، همکاری کرد. و این همکاری منجر به‌دستگیری دانشگری، مناف و احمدزاده شد.

پیش از هر قضاوتی ببینیم روایت خود او از این ماجرا چیست[۱]:

«من پانزده تیر ۱۳۵۰ در تبریز دستگیر شدم. شانزده تیر مرا به تهران فرستادند. من ساعت پنج عصر شانزده تیر در اطلاعات تهران بودم. وقتی با سروان نیک‌طبع صحبت کردم برایم گفتند مرا به خاطر مناف دستگیر کرده‌اند.

من بلافاصله و بدون مقاومت گفتم حاضرم با اطلاعات در دستگیری مناف همکاری بکنم.

من برای دستگیری مناف چهار راه حل پیشنهاد کردم:

۱. دستگیری فران (اسم دوم رقیه دانشگری بود)

---

[۱]. احمد ریاضی، اسناد ساواک

۲. دستگیری رحیم کیاور
۳. دستگیری ایوب
۴. گرداندن من در تهران برای شناسایی مناف
یک نامه برای خانواده‌ام نوشتم که اکیپی را که به تبریز رفته بودند، درمعرفی فران با این اکیپ همکاری بکنند.
فران ۱۲ـ۱۰ روز بعد دستگیر شد.
برای دستگیری رحیم کیاور من فقط یک شماره تلفن داشتم. که آن‌را به‌پلیس گفتم و رحیم دستگیر شد. البته زیر شکنجه مقاومت کرده بود. و من رفتم پیش رحیم کیاور و برایش گفتم که من همه چیز را گفته‌ام. و او هم مجبور شد اعتراف بکند.
تا این‌که روز سه مرداد ۱۳۵۰ یک روز صبح با دو اکیپ من به یک مأموریت رفتم. تا ساعت نُه خیابان گوته را از شرق به غرب دور زدیم. بالاخره مناف پیدایش نشد و برمی‌گشتم به اداره...
سروان کاویانی که من نیز همراهش بودم ماشین را برگرداند. من در یک چهار راه یک نفر را از پشت دیدم. که وارد مغازه‌ای شد. البته از فاصله ۳۰۰ متری.
بلافاصله گفتم: مناف. مأموران باور نکردند رفتیم به محل سوژه، آن‌جا دیدم مناف را از پنجره این ساختمان دارد بیرون را نگاه می‌کند. رفتم تا دو متری مناف وقتی مناف منو دید خندید و برایم سلام کرد. من بلافاصله گفتم: جناب سروان این شخص مناف است.
در فاصله‌ای که مناف از پله‌ها می‌خواست بیاید پایین و منو ببیند... دستگیرش کردند[۱].»

نگاه کنیم به ادبیات به‌کار برده شده از اکیپ و سوژه و عمق و شدت همکاری. درآخر لبخند مناف و اشتیاق او برای دیدن یک خائن و مزدور که آدمی را به یاد آخرین شام مسیح و یهودا می‌اندازد. تحسین ما برای مقاومت رحیم کیاور که نمی‌دانیم کیست و باید آشنایی‌اش با مناف در حد همین ریاضی مزدور باشد.

---

[۱]. احمد ریاضی، بازجویی ۱۳۵۰/۹/۲۱

درزهایی در بدنه تشکیلات

آنچه ساواک و یا هر دستگاه پلیس سیاسی را در موقعیتی برتر نسبت به سازمان‌های انقلابی قرار می‌دهد ناشی از چند عامل است:

۱. نداشتن تجربه و دانش کار مخفی

نباید از یاد برد که پلیس سیاسی نیز یک سازمان مخفی است. در واقع یک ضدسازمان است. این ضد سازمان تمامی امکانات علمی و عملی را به‌خدمت می‌گیرد تا بداند یک سازمان انقلابی چگونه زندگی می‌کند. کجاست و در حال چه اقدامی است؟ در این‌کار تمامی تجربه‌های داخلی و خارجی را به خدمت می‌گیرد. این روی سکه سازمان‌های انقلابی است که با دانش و تجربه اندک شروع می‌کنند. نه امکانات مالی و لجستیک حکومت را دارند. و نه می‌توانند در کنگره‌های جهانی پلیس سیاسی شرکت کنند و به تجارب جهانی دسترسی پیدا کنند.

سن متوسط یک عنصر انقلابی بین ۲۳ـ۲۰ سال است. کل تجربه او شرکت در یکی از تظاهرات و اعتصاب دانشگاه و خواندن چند جزوه ترجمه شده از دیگر کشورها است. اگر در پروسه مبارزه تجربه‌ای هم به‌دست بیاید. در حد فرد باقی می‌ماند. درتشکیلات جریان نمی‌یابد.

حمید اشرف به شهادت می‌رسد تمامی تجربیات او در همان خانه مهرآباد مدفون می‌شود. چرا که این تجربیات مکتوب نیست. سیستم آموزش در تشکیلات مخفی بیشتر گوشی است درست مثل موسیقی سنتی‌مان.

اما در یک سازمان پلیسی، سازمان قائم به ذات است. آدم‌ها می‌آیند و می‌روند. سازمان باقی است. تجربیات مکتوب و باقی است. هر عنصر از پله‌ای که همکار قبلی‌اش بوده است شروع می‌کند هیچ کاری از صفر شروع نمی‌شود.

۲. درزها و حفره‌های تشکیلاتی

یک سازمان سیاسی به خصوص در شروع کار درزها، حفره‌های بسیاری در بدنه تشکیلات دارد این درزها وقتی با روابط غیرتشکیلاتی، بی‌تجربگی و خیانت همراه می‌شود. درظرف مدت کوتاهی به شکاف‌هایی هولناک دربدنه تشکیلات تبدیل می‌شود.

اشرف دهقانی بعد از دستگیری نابدل و متواری شدنش از تبریز به خانه رحیم برادرش در تهران می‌رود او در آن‌جا یک مخبر ساواک او را شناسایی می‌کند. همین امر باعث دستگیری او می‌شود.

رقیه دانشگری برای عادی سازمانی به خانه برادرش می‌رود در حالی‌که ساواک دربه‌در به دنبال مناف فلکی است. احمد ریاضی دوست سابق مناف دستگیر می‌شود و ردّپای مناف را به ساواک نشان می‌دهد.

ساواک به دنبال دستگیری دانشگری به خانه او می‌رود. و در آن‌جا فاکتور شرکت کفا را پیدا می‌کند و به دنبال آن ایزدی دستگیر می‌شود.

این‌ها همه درزها و حفره‌هایی بودند که ساواک از طریق آن‌ها قادر بود به سازمان ضرباتی وارد کند. زمان لازم بود تا چریک‌ها برنا شوند و با اندوختن تجربه‌های بسیار برگردند و این درزها و شکاف‌ها را پر کنند. اما زمان به نفع آن‌ها نبود.

دستگیری علی‌اصغر ایزدی

اشتباهات و بی‌تجربگی‌ها

رقیه دانشگری در زیر بازجویی پاسبانی او را فریب می‌دهد[۱] و این‌گونه وانمود می‌کند که به چریک‌ها سمپاتی دارد رقیه آدرس خانه‌ای را می‌دهد که فکر می‌کند رفقایش باید آن‌جا باشند. در حالی‌که بعد از دستگیری او آن‌ها خانه را تخلیه می‌کنند. ساواک فوراً به‌خانه می‌رود و در جست‌وجوهایش فاکتوری از شرکت کفا به‌دست می‌آورد. فاکتور که طی آن چریک‌ها مواد شیمیایی برای ساخت بمب تی.ان.تی خریده بودند.

ساواک مدیر شرکت کفا را توجیه می‌کند که در صورت آمدن مشتریانی مشکوک ساواک را در جریان بگذارد.

بیست و هفت مرداد ۱۳۵۰ اسدالله مفتاحی با ایزدی ملاقات می‌کند و به او لیستی را می‌دهد تا از ناصرخسرو تهیه کند. طبق هماهنگی با ساواک، مدیر شرکت کفا ساواک را خبردار می‌کند و ایزدی دستگیر می‌شود.

---

[۱]. *حماسه مقاومت*؛ اشرف دهقانی.

با نیامدن ایزدی مفتاحی خانه خواجه نصیر را تخلیه می‌کند و او همراه حسن نوروزی و احمد زیبرم به سمت جاده کرج می‌روند. شب را در کنار یک هندوانه‌فروش کنار جاده می‌خوابند و فردا (بیست و هشت مرداد) در قراری که مفتاحی با مسعود احمدزاده داشت شرح ماوقع را به او می‌گوید.

چهار اصل طلایی

چه‌گوار سه اصل طلایی را برای بقای چریک برمی‌شمارد:

۱. تحرک مطلق: کاری که مفتاحی بلافاصله بعد از نیامدن ایزدی کرد.

۲. بی‌اعتمادی مطلق: کاری که رقیه دانشگری نکرد. و به یک مأمور اطلاعات اعتماد کرد و آدرس خانه خود را داد.

۳. هوشیاری مطلق: کاری که ایزدی نکرد.

اما باید یک اصل دیگر را به این سه اصل اضافه کرد. پاکسازی مطلق، خرید جنس با فاکتور و آوردن فاکتور به خانه تیمی و نگاه داشتن فاکتور و تخلیه خانه بدون آن‌که سرنخ‌ها را پاک کنند. این نشان از عمق بی‌تجربگی است. در موارد بسیاری همین فاکتورها یا قبض اتوشویی‌ها سرنخ‌هایی را به ساواک داد.

آه،
ای اسفندیار مغموم
تورا آن به
که چشم فرو پوشیده باشی

احمد شاملو

دستگیری مسعود

مناف در زیر شکنجه قرار خود با بهمن (مسعود احمدزاده) را به پلیس داد. قرار ساعت

۲۱:۳۰ روزهای سه مرداد و چهار مرداد ۱۳۵۰ در خیابان مولوی بود. روز چهار مرداد ۱۳۵۰ مسعود در تور ساواک افتاد. موتورسواران ساواک او را واژگون کردند و مسعود نتوانست از سلاح خود استفاده کند.

اسدالله مفتاحی و حسن نوروزی که به‌عنوان سلامت قرار او را همراهی می‌کردند. سعی کردند با انداختن نارنجکی در ماشین او را نجات دهند نارنجک به کاپوت ماشین اصابت کرد و در کنار ماشین منفجر شد.

کوپل دائم و انتقاد از خود

همراه بودن اسدالله مفتاحی و حسن نوروزی با مسعود در آن روز یک تصادف بود که متأسفانه نتوانستند مسعود را نجات بدهند یا او را بکشند. ابتدا روایت مسعود را بخوانیم و بعد ادامه دهیم مسأله کوپل دائم را.

«در هنگام دستگیری اسدالله مفتاحی و بابوشکین (حسن نوروزی) تصادفاً همراه من بودند. (نه کوپل دائمی، هنوز آن‌قدر خودخواه نشده بودم گرچه از این لحاظ شاید تا حدودی اشتباه می‌کردیم، که سعی می‌کنند با پرتاب نارنجک مرا بکشند (این رهنمود گروه و رهنمود خود من بود) که موفق نمی‌شوند و چنین شد که من اینک در اختیار شما هستم[1]».

مسعود در این قسمت از بازجویی‌اش به دو نکته مهم اشاره می‌کند:

۱. داشتن کوپل دائم

۲. کشتن افراد با اطلاع زیاد در آخرین لحظه

چریک‌ها که از عمر عملیاتی‌شان چیزی حدود نیم سال می‌گذشت، هنوز به آن درجه از تجربه نرسیده بودند که بدانند درجه سبوعیت ساواک به چه حد است.

---

[1]. اسناد ساواک؛ مسعود احمدزاده

کوپل دائم در سازمان‌های باتجربه مخفی سه کارکرد داشت:
۱. بررسی سلامت محل قرار قبل از اجرای قرار و نظارت بر سلامت قرار
۲. درصورت دستگیری درصورت امکان کمک به فرار فرد دستگیر شده یا کشتن او
۳. اطلاع به سازمان و سوزاندن خانه تیمی و قرار بعدی او و اطلاعات جانبی‌اش از تشکیلات.

بی‌انصافی است که از سازمانی که در مرحله جنینی مبارزه است انتظار بلوغ و بُرنایی داشته باشیم ساواک در دستگیری و در لحظات نخستین برای گرفتن آدرس خانه و قرار بعدی چریک دستگیر شده را سلاخی می‌کرد.

چریک‌ها هنوز به میزان این سلاخی آگاه نبودند، زمان می‌خواست تا نخستین دستگیرشدگان به زندان برسند و تجربیات خود را به بیرون منتقل کنند.

مسعود با حسرت از زنده ماندن و گرفتار شدن خود در دست ساواک به دو نکته مهم اشاره می‌کند.

مقاومتی مردانه

مسعود با آن‌که می‌دانست که مفتاحی و حسن نوروزی دستگیر شدن او را دیده‌اند مدت هفت روز مقاومت کرد. هفت روز زیر کابل و دستبند قپانی و اجاق برقی و شوک الکتریکی که هر ثانیه آن سالی به حساب می‌آید.

پس آدرس دو خانه مشترکش با عباس مفتاحی را در خیابان مسعود و مجیدیه می‌دهد که در خیابان علمداری ساواک با تله انفجاری روبه‌رو می‌شود.

دو روز بعد از دستگیری مسعود، عباس مفتاحی به خانه مشترک‌شان می‌رود و یک نارنجک و مقداری پول از آن‌جا برمی‌دارد فردای آن روز هم به آن‌جا می‌رود اما دستگیر نمی‌شود.

دستگیری مسعود، ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر

دستگیری احمدزاده به‌فاصله دو ماه بعد از شهادت پویان سازمان چریک‌ها را از وجود دو تئوریسین بی‌بدیل و دو ارگانیزاتور خوب محروم کرد.

این ضربات اجتناب‌ناپذیر بود کسانی‌که بقا را در حمله می‌دیدند باید خود به‌عنوان طلایه‌داران این حرکت در صحنه حضوری فعال داشته باشند. پس دیر یا زود گرفتار تک‌تیراندازی دشمن می‌شوند. با خیانت یک آدم غیرتشکیلاتی به‌نام احمد ریاضی به‌رقیه دانشگری می‌رسند. و بعد به‌ایزدی و مناف فلکی و از فلکی به مسعود احمدزاده.

راه دیگری نبود. امکان خروج مسعود و پویان از صحنه و رفتن به مناطق دور از دسترس ساواک نبود به دو دلیل:

۱. نخست این‌که اینان خود را نسل فدا می‌دانستند می‌خواستند با حضور خود درصحنه نبرد، ننگ فرار و زبونی رهبران حزب توده را از دامن جنبش چپ بشویند. و اعتماد توده به پیشاهنگ را باز گردانند.

۲. دوم آن‌که دور شدن از تیررس ساواک نیازمند مناطق آزاد شده‌ای بود که جنبش باید برای خود ایجاد می‌کرد. دیدیم که توده ناآگاه روستایی چگونه تحت فشار و ارعاب و تطمیع ساواک چهار نفر از گروه سیاهکل را دستگیر و تحویل ساواک دادند.

ایجاد مناطق امن در نبود جنبش‌های خود به‌خودی روستایی در نخستین کام درحرکت سیاهکل به جایی نرسید. اگرچه می‌رسید جای مناسبی نبود. حضور شوروی در همسایگی این مناطق یک نکته منفی به حساب می‌آمد. شوروی علاقه‌مند نبود در مرزهایش آشفتگی و درگیری باشد هم‌چنان‌که در قیام افسران خراسان که به گنبد آمده بودند با سردی و بی‌تفاوتی برخورد کرد و آن‌ها را به دم تیغ فرستاد. به‌هرروی با خارج شدن مسعود از دایره چریک‌ها، جنبش چپ از دو تئوریسین بزرگ محروم شد اثرات مرگبار نبود مسعود و پویان در سال‌های بعد خود را نشان داد. بیژنی شدن سازمان از سال ۱۳۵۵ به بعد حاصل این غیبت بزرگ است. و دیدیم که از سال ۱۳۵۷ به بعد کار چریک‌ها به ادبار کشید و رهبری آن‌ها به‌دست میان مایه و موجوداتی از این قبیل افتاد.

با کشورم چه رفته است
که زندان‌ها
از شبنم و شقایق سرشارند

سلطانپور

دستگیری مجید احمدزاده و مفتاحی

با دستگیری مسعود، مجید احمدزاده به ترکیب رهبری افزوده شد. در این زمان رهبری چریک‌ها مرکب بود از حمید اشرف، عباس مفتاحی و مجید احمدزاده.

در همین زمان جعفر طیبی کارمند شهرداری خرم‌آباد هنگام توزیع اعلامیه‌های سیاهکل دستگیر شد. طیبی زیر شکنجه اعتراف کرد که اعلامیه‌ها را از حمید گرفته است. که از معلمین رشت است. تا به منوچهر درودی بدهد و حمید از دوستان منوچهر معین‌زاده است.

طیبی نام واقعی حمید را نمی‌دانست. اما از صوفی تکنیسین دفتر مهندسی رشت نام برد که حمید را می‌شناخت، ساواک در بازجویی‌هایش به قاسم ارض‌پیما رسید. او را درتاریخ پنج مرداد ۱۳۵۰ دستگیر کرد ارض‌پیما در سال ۱۳۴۹ به خانه نادر معین‌زاده به‌رشت می‌رود. در آن‌جا مطلع می‌شود که معین‌زاده دستگیر شده است. اما در خانه معین‌زاده با جعفر طیبی آشنا می‌شود. پس از ملاقات رشت دو بار دیگر طیبی را درتهران می‌بیند. در آخرین ملاقات تعدادی اعلامیه را که از عباس مفتاحی گرفته بود به طیبی می‌دهد تا به منوچهر درودی دوست مشترک‌شان برساند.

دستگیری سرو آزاد

ارض‌پیما در زیر شکنجه اعتراف می‌کند بمب‌هایی که در رشت منفجر شده است از عباس مفتاحی در خانه سرو آزاد گرفته است. پس خانه میدان ۲۴ اسفند لو می‌رود.

مفتاحی پیشاپیش به سرو آزاد توصیه کرده بود که به این خانه تردد نداشته باشد. اما سرو آزاد توجه نمی‌کند در خانه‌ای که لو رفته بود دستگیر می‌شود.

دستگیری مجید احمدزاده

مجید در سر قرارش با سرو آزاد دستگیر می‌شود. اما هنگام انتقال به ساواک موفق می‌شود نارنجک خود را بیرون بکشد. که سرو آزاد می‌خواهد آن‌را به بیرون پرتاب کند در نتیجه سرو آزاد و جلال آذرنگین مأمور ساواک کشته می‌شود.

دستگیری اکبر مؤید

در جریان تصمیم مرکزیت سازمان برای بازگشت مجدد به جنگل، حمید اشرف، صفاری آشتیانی را مأمور آوردن سلاح می‌کند صفاری به عراق می‌رود و سلاح‌ها را می‌آورد و در بیابان‌های خرمشهر خاک می‌کند.

برای آوردن سلاح، آشتیانی و سوالونی و اکبر مؤید راهی جنوب می‌شوند. مؤید پیش از سفر به جنوب با جعفر نجفی (با نام مستعار سیائو) که یکی از سمپات‌های او است، روز چهارشنبه ملاقات می‌کند. و از او می‌خواهد به تبریز برود و رابطه تبریز و تهران را برقرار کند. و قرار ملاقات بعدی خود را با او یک‌شنبه بعد در خیابان فرهنگ می‌گذارد.

مؤید، سید نوزاد و سالمی را به اهواز می‌رساند و خود به تهران بازمی‌گردد. و درملاقاتش با جعفر نجفی در یک‌شنبه دستگیر می‌شود. نجفی باید در سفر تبریز به دام ساواک افتاده باشد.

دستگیری عباس مفتاحی

ساواک بعد از دستگیری اکبر مؤید به قرار او با عباس مفتاحی می‌رسد.

دستگیری‌های زنجیره‌ای

ساواک دراین دوران اساس کار خود را بر شکنجه تا حد مرگ گذاشته بود. اشرف دهقانی درخاطراتش از شکنجه‌گاه اطلاعات شهربانی می‌گوید: «نمی‌دانم بهروز را چگونه شکنجه می‌کردند که بعد از قطع شدن صدای شلاق او باز هم فریاد می‌کشید[۱].» بهروز هفت روز بیشتر زیر شکنجه تاب نیاورد. با قلب و ریه پاره پاره شده به شهادت رسید. ساواک از حداکثر فشار دو مسأله را می‌خواست:

۱. آدرس خانه امن

۲. محل قرار بعدی با رابط سازمان

اشکال کار در «سازمان‌دهی فشرده و تنیدگی هسته‌ها در یکدیگر[۲]» بود. بدل چریک‌ها برای مقابله با ساواک مبتنی بر دو امر بود:

۱. مقاومت در زمان تعیین شده برای سوزاندن خانه امن و قرار ملاقات

۲. خودکشی

در مسأله خودکشی دیدیم که نه مسعود و نه حمید نتوانستند به موقع دست به‌سلاح ببرند. ساواک این فن را شناخته بود. و بدل ساواک دستگیری برق‌آسای چریک بود. دردستگیری مناف نیز همین بدل‌زده شد.

اما در مورد مقاومت نیز درک چریک‌ها از شدت شکنجه و توان پایداری اعضا ذهنی بود. ساواک و اطلاعات شهربانی، بازجویی نمی‌کردند، سلاخی می‌کردند. کافی است نگاه کنیم به گزارش پزشکی قانونی رژیم از جسد بهروز دهقانی، او را به معنای اخص کلمه، سلاخی کرده بودند.

در تاریخ ایران از مادها تا سال ۱۳۵۰، هیچ حکومتی به این درجه قساوت و سبوعیت نسبت به مردم ایران اعمال نکرده بود که ساواک محمدرضا پهلوی اعمال می‌کرد. شاه می‌خواست از کمیته مشترک و اوین و با کمک ساواک ملتی بزرگ و کهنسال را به «دروازه‌های تمدن بزرگ» برساند.

---

۱. *حماسه مقاومت*؛ اشرف دهقانی

۲. سازمان چریک‌های فدایی خلق؛ محمود نادری

دستگیری سوالونی

سوالونی در سرقرار لامارکا (اکبر مؤید) که قرار بود با حمید اشرف ملاقات کند درنوزده مرداد ۱۳۵۰ دستگیر شد.

سوالونی در زیر شکنجه از مأموریت تیم جنوب برای آوردن سلاح‌هایی که صفاری آشتیانی از عراق آورده بود و در بیابان‌های خرمشهر پنهان کرده بود سخن گفت.

عملیات بانک ظفر و میرداماد

باز هم مشکل مالی حمله به بانک را در دستور کار قرار داد. تیم حمید اشرف (قاسم) که مرکب بود از حسن سرکاری (مسعود)، جمشیدی رودباری (فوچیک) و زیبرم وارد عمل شدند بیست و هفت مردادماه هنگام عملیات چون اوضاع را مناسب ندیدند به‌بانک میرداماد رفتند. اوضاع مناسب بود. موجودی بانک را مصادره کردند در حین بازگشت اوضاع بانک ظفر را مناسب دیدند این بانک را هم مصادره کردند.

چنگیز قبادی قرار بود در این عملیات شرکت کند اما چون مفتاحی به او تغییر قرار را نگفته بود قبادی موفق به شرکت در این عملیات نشد.

دستگیری انوش مفتاحی

دو هفته پیش از دستگیری عباس مفتاحی، برادرش اسدالله مفتاحی خانه‌ای در وصفنارد اجاره کرد عباس به سروآزاد سفارش کرد تا ترتیب ملاقات با انوش مفتاحی را با اسدالله مفتاحی بدهد. این ارتباط برقرار شد و انوش به خانه وصفنارد رفت.

بعد از انوش حمید اشرف، چنگیز قبادی و مهرنوش ابراهیمی را به خانه وصفنارد فرستاد. جمشیدی رودباری نیز پس از سرقت بانک میرداماد ـ ظفر به خانه وصفنارد منتقل شد.

عباس مفتاحی قبل از دستگیری کریمیان و یک نفر دیگر را از ساری به انوش معرفی کرد. تا آن‌ها را به تهران بیاورد. تا زندگی مخفی را شروع کنند. به سفارش اسدالله، انوش با کریمیان قرار گذاشت اما آن‌ها سرقرار حاضر نشدند پس انوش به‌ساری رفت تا با آن‌ها ملاقات کند.

نقش مخرب خانواده

انوش مفتاحی شب را در خانه دایی خود به‌سر می‌برد. و فردا با پدرش ملاقات می‌کند و بعد خود را به ساواک معرفی می‌کند.

هرچند انوش در بازجویی‌اش در ساواک آمدنش به ساری را فرار از خانه تیمی اعلام می‌کند. اما این روایت با بازجویی برادرش اسدالله که رفتن او به ساری را ملاقات با کریمیان می‌داند مطابقت نمی‌کند.

اما هرچه باشد دایی و پدرش نقش مؤثری در متقاعد کردن او برای معرفی خود به‌ساواک ایفا می‌کند. ممکن است انوش در میانه کار پشیمان شده باشد و مأموریت ساری برای او بهانه‌ای برای بیرون آمدن از خانه تیمی باشد این هم بعید نیست. طبیعی هم می‌تواند باشد در جریان سیاهکل هم دیدیم که ایرج صالحی به بهانه جمع کردن هیزم از گروه جدا شد و خود را به تهران رساند. این امر دلیل خیانت نیست دلیل ضعف یک آدم است قرار نیست در یک مقطع زمانی تمامی جنبش به درجه آخر فدا و جانبازی برسند. این امر نه شدنی است و نه عاقلانه است.

در پروسه مبارزات انقلابی، آدم‌ها به نسبت‌های مشخصی حاضر می‌شوند هزینه کنند. این نسبت برمی‌گردد به درجه آگاهی، انگیزه‌های طبقاتی و ده‌ها علل دیگر.

هیچ اشکالی ندارد که آدمی مخفی شود. اما در زندگی مخفی بفهمد که جای او این‌جا نیست. و او توان و انگیزه‌های لازم را برای این زندگی ندارد.

یک سازمان سیاسی باید به آن درجه از بلوغ و پختگی برسد که هر عضوی در هر لحظه فارغ از هر فشار سیاسی، عاطفی، تشکیلاتی و یا ترس از خوردن انگ خیانت، قادر باشد آزادانه جای خود را در جنبش تعیین کند. قرار نیست همه، حمید اشرف

باشند. هیچ اشکالی ندارد که انوش مفتاحی یک هوادار خوب و حتی یک آدم عادی خوب در جامعه باشد. اما یک چریک مخفی نباشد.

فاجعه از آن‌جا آغاز می‌شود که به‌هر دلیلی، فشار خانواده و یا ضعف‌های شخصی، انوش مفتاحی تصمیم می‌گیرد دیگر به خانه تیمی باز نگردد. راه درست خروج از کشور و دور شدن از تیررس سازمان امنیت است. خروج یک چریک از خانه تیمی دروهله نخست خارج شدن از زیر پوشش حفاظتی سازمان بود. یک طعمه حاضر و آماده برای ساواک و دستگیری چنین آدمی می‌توانست خسارات جبران‌ناپذیری به‌سازمان بزند. پس این حق برای سازمان بود که برای حفاظت از خود اقدام به حذف فیزیکی او بکند. از آن سو ساواک بود، دستگیری و خیانت.

به‌هر روی انوش در هفت شهریور ۱۳۵۰ خود را به ساواک معرفی کرد و تخلیه اطلاعاتی شد.

پس خانه وصفنارد تخلیه شد و اسدالله مفتاحی خانه‌ای در خانی‌آبادنو اجاره کرد رودباری و قبادی به خانه خیابان ابطحی رفتند و مهرنوش ابراهیمی به خانه جدید حسن سرکاری می‌رفت.

دستگیری اسدالله مفتاحی

اسدالله مفتاحی در سرقرار یحیی غنی‌نژاد دستگیر شد، غنی‌نژاد توسط انوش به اسدالله معرفی شد. انوش گفته بود: «غنی‌نژاد گروهی را می‌شناسد». و اسدالله می‌خواست از طریق غنی‌نژاد به آن گروه برسد.

ساواک به احتمال زیاد از طریق انوش به غنی‌نژاد رسیده بود.

طرح ربودن سفرای خارجی

مفتاحی در بعد از ظهر همان روزی که دستگیر شد در جلسه‌ای با حمید اشرف، حسن نوروزی، چنگیز قبادی مسأله ربودن سفرای خارجی را مطرح کرد. قبادی نظرش روی سفیر فرانسه بود. چون معتقد بود که فرانسوی‌ها برخلاف انگلیسی‌ها برای سفیر

خود ارزش قائل‌اند. حمید اشرف نظرش روی سفیر امریکا بود. اما ردّی از او نداشتند. مفتاحی اما نظرش روی سفیر انگلیس بود. چون تا حدودی شناسایی شده بود.

محفل برادران سپهری

این محفل مرکب بود از:

۱. فرخ سپهری
۲. سیروس سپهری
۳. شاهرخ هدایتی

که از طریق عبدالرحیم صبوری که با فرخ هم‌خانه بود به اسدالله مفتاحی وصل شد. رابط این محفل با مفتاحی، شاهرخ هدایتی بود.

هدایتی دانشجوی دانشکده کشاورزی بود. در سال ۱۳۴۴ به‌همراه هوشنگ تیزابی و محمد فصیحی دستگیر شده بود و یک سال حبس هم کشیده بود. کار این محفل شناسایی سفرای خارجی بود. به‌همین خاطر باغی در علی‌شاه عوض خریده بودند تا درصورتی که موفق به ربودن یکی از سفرای کشورهای اروپایی شوند او را در آن‌جا مخفی کنند.

شهادت سپهری

آیا کسی هست
که درمیان این تُندباد مرگ مرا یاری دهد
دستی که پرچم فرو افتاده را دربر گیرد
و این کمان‌های شکسته را زه کند
و در ملتقای این آسمان و زمین پراندوه بایستد
و با جان خود
این خیل پتیاره و دیو و اهرمن را به عقب براند

تیم مفتاحی مرکب بود از او به‌عنوان فرمانده تیم و سه نفر دیگر
۱. فرخ سپهری
۲. سیروس سپهری
۳. شاهرخ هدایتی

مفتاحی برای قرار غنی‌نژاد بیرون رفت. و تا ساعت ده شب برنگشت. تیم برای خروج از خانه هم خانه زاپاس داشت و هم وسیله نقلیه (موتور دنده‌ای) در این‌جا دو اصل مهم چریکی فراموش شد:
۱. تحرک مطلق
۲. عدم اطمینان مطلق

مفتاحی خود گفته بود که اگر او نیامد می‌توانید شب را صبح کنید یعنی زمان مقاومت را گذاشته بود یک روز. پس تیم تصمیم گرفت صبح خانه را تخلیه کند.

اما در ساواک قضایا صورت دیگری داشت. تهرانی (که نام واقعی‌اش بهمن نادری بود) شکنجه‌گر معروف ساواک در بازجوی‌هایی خود می‌گوید: «در بازجویی از مفتاحی، پرویز ثابتی (معاون ساواک و نظام امنیتی معروف) عموی مفتاحی را هم دستگیر کرده بودند. عباس و انوش مفتاحی را هم آورده بودند. مفتاحی زیرفشار خانواده‌اش، آدرس خانه امن و قرارهایش را با حمید اشرف و دیگران را نوشت».

یک شگرد ساواک

ساواک در بازجویی‌هایش از شگردهای بسیاری سود می‌جست. شکنجه با کابل حرف اول را می‌زد. بعد قپانی و شوک و داغ و ماساژ بیضه‌ها و آویزان کردن جسم سنگین از بیضه‌ها و کشیدن ناخن و اتو برقی و از این دست آلت و ابزار آریامهری هم بود. اما با همه این‌ها ممکن بود چریک حرف نزند در این‌جا زن و بچه و پدر و مادر و خواهر و برادر و عمو و دایی‌ها دستگیر می‌شوند. و با فشار روحی آن‌ها سعی می‌کردند زندانی را به حرف بیاورند در موارد بسیاری با آوردن همسر و دختر و لخت کردن و تهدید به

تجاوز در مقابل چشمان زندانی، زندانی را به حرف زدن و یا پذیرش مصاحبه وادار می‌کردند، آیت‌الله طالقانی و دخترش، قلیچ‌خانی و همسرش، از این دست موارد بودند. به‌قول مارکس ما همه انسانیم و تمامی ضعف‌های انسانی در ما خانه دارد به ضُرس قاطع نمی‌توان حکمی صادر کرد که آدمی در چنین شرایطی چه واکنشی نشان می‌دهد.

خطای نابخشودنی

در گزارشی که بعدها شاهرخ هدایتی و سیروس سپهری به سازمان می‌دهند و چریک‌ها در کتاب «*تجربیات چریک شهری*» چاپ می‌کنند. از خطایی نابخشودنی یاد می‌کنند و آن ماندن در خانه‌ای است که فرمانده آن خانه (مفتاحی) دستگیر شده است.

آنان شب را در خانه می‌مانند. اما در ساعت ۳:۵۰ شب، نگهبان خانه از رفت‌وآمدهای مشکوک اتومبیل‌های خاموش در اطراف خانه گزارش می‌دهد. هدایتی پیشنهاد می‌کند خانه را ترک کنند. اما سیروس سپهری خوش‌خیالانه می‌گوید: وضع عادی است (خطای دوم).

آن‌ها می‌خوابند (خطای سوم) و نیم ساعت بعد نگهبان خبر از آمدن چند ماشین دراطراف خانه می‌دهد باز هم سپهری آن‌ها را دعوت به صبر می‌کند (خطای چهارم) و می‌گوید: مگر ممکن است مفتاحی یک شبه خانه را لو دهد (خطای پنجم).

نگهبان خبر می‌دهد عده‌ای دارند از ماشین‌ها پیاده می‌شوند و به سرعت در اطراف خانه محو می‌شوند سپهری می‌گوید: به‌علت سردی هوا به طرف خانه‌هایشان می‌روند (خطای ششم).

و خلاصه ساواک حمله را آغاز می‌کند. چریک‌ها جواب می‌دهند. و سپهری با پرتاب یک نارنجک از سوی ساواک مجروح می‌شود و هدایتی و سیروس از محاصره می‌گریزند.

شهادت زیر شکنجه

طبق اسناد ساواک اسدالله مفتاحی در تاریخ بیست و یکم شهریور ۱۳۵۰ دستگیر

می‌شود. و طبق گزارش چریک‌ها در جزوه ***تجربیات چریک شهری*** (گزارش هدایتی به سازمان) مفتاحی باید ساعت نُه به پایگاه برمی‌گشت، و برنگشت و آن‌ها در ساعت یازده شب مشورت کردند که بروند یا بمانند. و ساواک در ساعت ۳:۵۰ صبح سروکله‌اش پیدا شد و ساعت چهار صبح حمله کرد پس سپهری باید در تاریخ بیست و دوم شهریور درحالی‌که مجروح شده بود دستگیر شده باشد. اما در تاریخ پانزده مهر ۱۳۵۰، یعنی سه هفته بعد، دادرسی ارتش به ساواک گزارش می‌دهد که افسر نگهبان قضایی این اداره درتاریخ سه مهر در پزشکی قانونی از جسد غیرنظامی مجهول‌الهویه که علت مرگ آن بر اثر اصابت گلوله به سر تشخیص داده شده است بازدید کرده است در فاصله بیست و دوم شهریور که سپهری دستگیر می‌شود و در تاریخ سوم مهر که مغز متلاشی شده او با گلوله در پزشکی قانونی توسط افسر نگهبان قضایی رؤیت می‌شود، مدت دو هفته فرخ سپهری به زیر شکنجه می‌رود. و جسد نیمه جان او را از زیر شکنجه بیرون می‌آورند و با شلیک گلوله‌ای به مغز او، این‌گونه وانمود می‌کنند که او در درگیری کشته شده است.

شما که می‌دانید
هر وقت که بالای باغ پُر گریه، چراغی روشن شد
علامت نابهنگام رازی از آواز امشب است
یعنی که امشب نیز یکی از میان ما خواهد رفت

سیدعلی صالحی

شهادت قبادی

در تاریخ هشتم مهر ۱۳۵۰ خانه دکتر قبادی مورد یورش پلیس واقع شد تیم قبادی مرکب بود از: قبادی، حسین نوزادی، محمدعلی سالمی، عبدالرحیم صبوری و سکینه جعفری این خانه در شهرک ولیعهد واقع بود.

سکینه جعفری (عاطفه) خواهر حسن جعفری بود که در تابستان ۱۳۴۹ در تبریز برای دیدن برادر خود با اسدالله مفتاحی و صبوری آشنا شد.

صبوری پس از دستگیری حسن جعفری مخفی شد. (هفت مرداد ۱۳۵۰) و از طریق فرخ سپهری با سکینه جعفری تماس گرفت و او را مخفی کرد. صبوری سکینه را با نام مستعار عاطفه به تیم قبادی منتقل کرد.

کار این تیم شناسایی رئیس مستشاری امریکا و شناسایی هتل پالاس بود که محل اقامت خارجیان بود.

تهرانی، شکنجه‌گر معروف ساواک در بازجویی خود و لو رفتن خانه سه راه آذری را مربوط به گزارشی می‌داند که ژاندارمری ساکن کوی ولیعهد به ساواک داده بود.

ساعت ۵:۳۰ صبح نگهبان خانه وضعیت را مشکوک می‌بیند.

عاطفه و حسین سیدنوزادی (با نام مستعار مصطفی) بیرون می‌آیند و درگیر می‌شوند نوزادی به شهادت می‌رسد چنگیز قبادی و محمدعلی سالمی نیز در تبادل آتش به‌شهادت می‌رسند. سکینه جعفری دستگیر می‌شود.

عبدالرحیم صبوری آن شب در خانه تیمی نبود. و به تک اتاق خود رفته بود. و دردرگیری حضور نداشت. صبوری فردا در راه بازگشت به خانه تیمی در سه راه آذری متوجه حمله پلیس به خانه می‌شود. صبوری در قرار ساعت پنج جاده آرامگاه کسی را نمی‌بیند. اما همان شب دستگیر می‌شود.

اکنون
از قله‌های خون
می‌خوانم
آیا گروه ستاره‌های دنباله‌دار خون را
بر خنجر شکسته‌ی منقارم می‌بینی

سلطانپور

شهادت مهرنوش و منوچهر

خانه خیابان ابطحی توسط حسن سرکاری اجاره شد. پس جمشیدی رودباری، مهرنوش ابراهیمی و منوچهر بهایی‌پور به آن‌جا منتقل شدند.

کار این تیم شناسایی کلانتری‌ها، پاسگاه‌ها و مسیر تردد و سفرا و عبدالله ریاضی رئیس مجلس شورا بود. بیشتر این شناسایی‌ها توسط مهرنوش ابراهیمی انجام می‌شد.

بعد از مدتی احمدرضا شعاعی نائینی (با نام مستعار فریبرز) به آنان ملحق شد. نائینی دانشجوی سال چهارم راه و ساختمان بود. علی آرشی که هم‌کلاسی او بود او را عضوگیری کرد. به حمید اشرف وصل شد و حمید او را به حسن سرکاری وصل کرد.

با دستگیری حسن سرکاری خانه لو رفت. با دیر آمدن او مهرنوش ابراهیمی (با نام مستعار مهین) و منوچهر بهایی‌پور با کلیه مدارک و اسلحه‌های موجود در خانه، خانه را ترک کردند. اما با ساواک که خانه و منطقه را محاصره کرده بودند درگیر شدند و هر دو به شهادت رسیدند. ساواک به طرف خانه گازهای خفه‌کننده پرتاب می‌کرد. کل مهمات خانه هفده فشنگ بود. مهمات از خانه قبلاً خارج شده بود[1]. نائینی نیز هنوز مسلح نشده بود. و سلاح شخصی نداشت رودباری از محاصره گریخت اما نائینی در یازده مهر ۱۳۵۰ دستگیر شد.

این شب سنگی
در هزاران قاب تصویر است
پاسدار شط نفت و نبض تقدیر است
ما به امید مسلسل‌های وحشی زنده می‌مانیم

سلطانپور

شهادت عبدالحسین براتی

روز سه‌شنبه سیزده مهر ۱۳۵۰، سه تن با کرایه کردن یک اتومبیل پیکان برای شناسایی چند بانک راهی غرب تهران می‌شوند. حوالی ظهر به جاده قدیم کرج می‌روند تا نهار بخورند. در راه بازگشت به گشت پلیس برمی‌خورند که به آن‌ها مشکوک شده است.

---

[1]. کتاب *پاره‌ای از تجربیات جنگ‌های چریکی*

در همین حین در تقاطع باباییان امیری تصادفی روی می‌دهد. چریک‌ها پایین می‌آیند و با تیراندازی به سوی گشت‌های ساواک از محل می‌گریزند.

ساواک برای پوشاندن این شکست عبدالحسین براتی را که در همین روز در خیابان خزانه به شهادت رسیده بود. به این ماجرا مربوط می‌کند.

فضای پلیسی

بعد از رستاخیز سیاهکل، فضای شهرهای بزرگ پلیسی شد. گشت‌های ساواک و اطلاعات شهربانی در پوشش‌های نامحسوس، وانت، تاکسی و اتومبیل‌های شخصی، پیکان و ولوو، در سطح شهر گشت می‌زدند. و افراد مشکوک را دستگیر و بازجویی می‌کردند. این دستگیری‌ها مبتنی بود بر:

۱. دفترچه افراد تحت تعقیب که در اکیپ‌ها بود با نام و مشخصات و عکس.

۲. مشخصات ظاهری از نظر نوع پوشش و نوع آرایش مو و سبیل که تا حدودی گرایشات چپ و مجاهدین در آن هویدا بود.

۳. پرسه زدن در خیابان‌ها در ساعات کار و اداری که علی‌القاعده هر جوانی باید یا در دانشگاه باشد یا در اداره و کارخانه.

۴. حضور در شمال شهر و یا اطراف اماکن و مناطقی که ادارات مهم ساواک و دولت یا خانه مقامات بود.

به‌هرروی برای پلیس امنیتی هر دختر و پسر جوانی می‌توانست یک چریک باشد مگر آن‌که عکس آن ثابت می‌شد.

چریک‌ها نیز برای این فضا شیوه‌هایی پیدا کرده بودند که در جزوه «*تجربیات چریک شهری*» بدان اشاره شده است.

امیرپرویز پویان از آن‌جا که عکس او را در معابرزده بودند با لباس آخوندی رفت‌وآمد می‌کرد. چریک‌ها در ساعات اداری در مرکز شهر و یا چهارراه‌ها و خیابان‌های اصلی قرار نمی‌گذاشتند از نظر ظاهر عادی‌سازی می‌کردند و برای حضور خود در هر محل محمل‌هایی پیشاپیش آماده می‌کردند. تا در صورت برخورد با گشت پلیس دچار تناقض‌گویی نشوند.

شکار در شهر

کار اکیپ‌های ساواک و اطلاعات شهربانی شکار در شهر بود. در جنگل شهر می‌گشتند و با دیدن طعمه تور خود را پهن می‌کردند. و با قرار گرفتن در چهارسوی شکار او را ناگهان دستگیر می‌کردند تا در صورت مسلح بودن نتواند دست به سلاح ببرد و یا سیانور خود را بخورد. از جلو و عقب و پهلوها او را می‌گرفتند.

اگر چریک‌ها فرصت می‌یافتند تا در زیر این فشار جهنمی نفس بکشند. بدل گشت‌های سطح شهر ساواک، تیم‌های عملیاتی چریکی در سطح شهر بود.

چریک‌ها نیز باید با فرستادن تیم‌های عملیاتی‌شان اکیپ‌ها را شکار می‌کردند. آن‌وقت ایجاد فضای پلیسی برای رژیم با هزینه‌های سنگین مواجه بود. کافی بود چند اکیپ گشت پلیس به رگبار بسته می‌شد، آن‌وقت معلوم بود سوراخ موش چه قیمتی داشت.

دستگیری حسن سرکاری

بعد از شهادت قبادی حسن سرکاری در سر قرار نازی‌آباد دستگیر شد. علت دستگیری او روشن نیست.

آخر
به چه کار من می‌آیند
آفتاب و ماه
وقتی تو نباشی

شمس لنگرودی

شهادت شاهرخ هدایتی

پس از دستگیری احمدرضا شعاعی نائینی، علی‌نقی آرشی که شعاعی را عضوگیری

کرده بود برای این‌که مطلع شوند نزد ساواک شناخته شده است یا نه. در تاریخ بیست و هفت مهر ۱۳۵۰ برای ثبت‌نام به دانشگاه رفت. در اتاق آموزش دانشکده با ساواک روبه‌رو شد. پس به‌سرعت از دانشگاه خارج شد. اما در میدان ۲۴ اسفند دستگیر شد.

ساواک از طریق آرشی به خانه درکه رسید. این خانه محل زندگی حمید اشرف، عباس جمشیدی رودباری و هدایتی بود. ساواک در ساعت ۲۱ همراه پایگاه ژاندارمری درکه به خانه حمله کرد و هدایتی به شهادت رسید.

طرح ترور امام جمعه تهران

امام جمعه تهران در دانشگاه پایگاهی برای ساواک درست کرده بود و این پایگاه را رهبری می‌کرد. تیم حمید اشرف که در این زمان در خانه سلیمانیه مستقر بود طرح ترور او را آماده کرد.

خانه سلیمانیه توسط صفاری آشتیانی (با نام مستعار علی) گرفته شد و شیرین معاضد (با نام پری) همسر او و حمید اشرف (با نام هرمز) برادر پری بود. جمشیدی رودباری نیز جزء همین تیم بود شناسایی توسط آشتیانی و رودباری انجام شد. اما شیرین معاضد مخالف این ترور بود و به تأثیر منفی آن در افکار عمومی باور داشت. پس با مجاهدین که به تازگی با هم ارتباط برقرار کرده بودند. مشورت شد. آن‌ها نیز تأثیر مثبت این ترور را رد کردند. پس این طرح عملی نشد و از دستور کار تیم خارج شد[۱].

عملیات بانک‌ها

زندگی یک انقلابی حرفه‌ای، آن هم از نوع مخفی و چریکی‌اش، مستلزم هزینه‌هایی بود. که در حد توان یک حزب فراگیر بود. تهیه خانه و وسایل حمل و نقل، تهیه سلاح و موادی که بتوان با آن کُوکتل مولوتف و بمب‌های آتش‌زا ساخت. و ضربه خوردن

---

[۱]. جمشیدی رودباری؛ همان اسناد

مداوم امکانات و رها ساختن و گریختن به خانه بعدی مستلزم یک پایگاه قوی مالی بود.

دیگر گروه‌ها در خارج از ایران این مسأله را به شکلی حل کرده بودند:

۱. حمایت خارجی

۲. حمایت داخلی

۳. خودکفایی گروه

حمایت خارجی برای چریک‌ها ممکن نبود. نخست آن‌که اینان خود از منتقدین وابستگی حزب توده به شوروی بودند. و اثرات مرگبار این وابستگی را دیده بودند. شوروی نیز به‌دنبال آدم‌ها و جریانی از جنس و سنخ حزب توده بود. و با جریانات چریکی موافقتی نداشت. و خواهان به‌هم خوردن رابطه خود با رژیم شاه هم نبود.

می‌ماند دولت‌هایی مثل لیبی و گروه‌هایی مثل سازمان آزادی‌بخش فلسطین که کمک آن‌ها نیز مستلزم تثبیت پایگاه داخلی و جهانی بود. و چریک‌ها هنوز فاقد این پایگاه بودند چیزی حدود هفت ماه از عمر آن‌ها نگذشته بود.

حمایت داخلی مستلزم پایگاه گسترده مردمی بود. و این مستلزم زمان بود که چریک‌ها کانال‌هایی برای گرفتن کمک مالی در مردم ایجاد کنند. مجاهدین به شکل طبیعی از این کانال‌ها برخوردار بود. بازار و روحانیت و کانال‌های سنتی در اختیار آن‌ها بود. اما برای چریک‌ها چنین کانال‌هایی وجود خارجی نداشت. حزب توده به‌عنوان جریان چپ ایران در عمر سی ساله‌اش تمامی چشمه‌های حمایتی را درمردم خشکانده بود. می‌ماند خودکفایی گروه و آن راهی نداشت جز مصادره بانک‌ها؛ اموال خلق دردست ضدخلق بود.

وضعیت مالی گروه در روزهایی به حدی بد بود که به قول عباس جمشیدی رودباری «گروه برای دادن کرایه اتوبوس و تهیه غذای روزمره[۱]» پولی در جیب نداشت.

پس به بانک صادرات سمنگان حمله شد. در این عملیات حسن نوروزی به احمد زیبرم، فرخ سپهری، جمشیدی رودباری و علی‌اکبر جعفری شرکت داشتند. کل موجودی بانک ۴۷,۰۰۰ ریال بود. (بخشکی شانس)

---

[۱]. جمشیدی رودباری؛ همان اسناد

بانک بعدی بانک ملی شعبه صفویه بود که در جنب زندان قزل‌قلعه بود که در واقع نوعی دهن‌کجی به رژیم به حساب می‌آمد.

تیم عملیاتی این بانک عبارت بود از نوروزی، آشتیانی، سپهری، جمشیدی، حمید اشرف و علی‌اکبر جعفری.

در این عملیات رئیس بانک و یک نگهبان کشته شدند.

ساواک برای آن‌که در برابر عملیات چریک‌ها خودی نشان بدهد. سیروس سپهری را که در زیر شکنجه کشته بود. و شاهرخ هدایتی که در عملیات درکه به شهادت رسیده بود. در حادثه‌ای ساختگی در کوی کن اعلام کرد که در تاریخ بیست و هشت دی ۱۳۵۰، سپهری و هدایتی کشته شده‌اند.

تهرانی شکنجه‌گر ساواک در بازجویی‌هایی که بعد از بهمن ۱۳۵۷ از او گرفته شده است این طرح را از آن عطارپور، یکی از بازجوهای ساواک می‌داند.

عملیات چریک‌ها در آستانه جشن‌های ۲۵۰۰ ساله

رژیم از مدت‌ها قبل جشن‌های ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی ایران را تدارک دیده بود تا با جمع کردن رهبران دیگر کشورها، در یک نمایش دروغین از رژیمی آدمکش، چهره‌ای مدرن و دمکرات ارایه دهد. چریک‌ها در صدد برآمدند تا با عملیاتی توجه رهبران حاضر در ایران را متوجه عمق نارضایتی مردم کنند.

۱. شناسایی سرویس‌های ساواک توسط شاهرخ هدایتی انجام می‌شد. از هفده مهر هدایتی و حمید اشرف مسیر تردد ساواکی‌ها را از سه راه ضرابخانه دنبال می‌کردند قرار بود عملیاتی در بیست و دوم مهر برعلیه مأمورین ساواک انجام شود. تیم اشرف مسئول پوشش تبلیغاتی عملیات بود. اما از روز بیست و یکم مهر قرار سرویس‌ها نامرتب شد. پس عملیات به تعویق افتاد.

۲. شناسایی هتل‌ها که خبرنگاران خارجی ساکن بودند برای بمب‌گذاری انجام شد، اما تدابیر شدید پلیس اجازه عملیات را نداد.

۳. بیست و چهار مهر ۱۳۵۰ که میهمانان خارجی از شیراز وارد تهران شدند دو دکل برق را چریک‌ها منفجر کردند هدف خاموشی مطلق تهران بود.

یکی از این دکل‌ها درمدخل دره کن بود. که خط انتقال نیروی برق کرج ـ تهران بود.

به‌همین منظور اشرف و هدایتی به منطقه رفتند شب را در آن‌جا خوابیدند و صبح دینامیت‌ها را به پایه دکل‌ها بستند. دکل‌ها منفجر شد. اما به‌خاطر اشتباه محاسبه درمیزان مدار منفجره، نتیجه صددرصد نبود.

بیانیه بهمن ۱۳۵۰

هم‌زمان با سالگرد حماسه سیاهکل در بهمن سال ۱۳۵۰ چریک‌ها طی بیانیه‌ای به شرح مواضع خود پرداختند. نخست آن‌که مبارزه مسلحانه را ضرورتی اجتناب‌ناپذیر از سوی پیشاهنگ دانستند و اعلام کردند مبارزه ضرورتاً سیاسی ـ نظامی است که این دو وجه رابطه‌ای ارگانیک و جدایی‌ناپذیر دارند.

طرح مبارزه صرفاً سیاسی و یا جدا کردن مبارزه سیاسی از نظامی در زمانی‌که رژیم هر حرکتی را قهرآمیز سرکوب کند. حاکی از اپورتونیسم بیکران و بی‌عملی صرف است. تنها با ضربات نظامی و نشان دادن ضربه‌پذیری دشمن است که می‌توان توده را به انقلاب کشاند.

و اما جمع‌بندی مبارزه یک ساله:

۱. اعتصاب قهرمانانه کارگران جهان چیت تحت تأثیر مبارزات مسلحانه. که بالاخره رژیم مجبور به سرکوب خونین آن‌ها شد.

۲. اوج‌گیری بی‌سابقه مبارزات دانشجویی

۳. شروع عملیات قهرآمیز توسط دیگر گروه‌ها

۴. کسب هرچه بیشتر تجربه به‌عنوان چریک شهری

۵ . به‌هم زدن ثبات سیاسی رژیم

۶. ضربه زدن به سیستم مالی رژیم با مصادره بانک‌ها

۷. ترس سرمایه‌داران خارجی از سرمایه‌گذاری در ایران
۸ . تشدید تضادهای داخل ارتش و بوروکراسی

در این زمان مبرم‌ترین وظیفه همه آغاز کردن مبارزه مسلحانه در همه جبهه‌ها است. اما شروع باید با هوشیاری توأم باشد. هرچند اپورتونیست‌ها شکست‌های تاکتیکی ما را که لازمه یک عمل انقلابی است. جاروجنجال راه می‌اندازند و آن‌را شکست استراتژیک ما اعلام می‌کنند. انقلاب آغاز شده است و خون‌بهای ما بیداری خلق خواهد بود. بیانیه با مرگ بر امپریالیسم، مرگ بر حکومت خائن، شاه خودفروخته، زنده باد خلق قهرمان ایران و برقرار و ناگسسته باد اتحاد تاریخی خلق و پیشاهنگان انقلابی‌اش پایان می‌یابد.

جمع‌بندی سال ۱۳۵۰

سال ۱۳۵۰ به پایان رسید. سالی سنگین و سخت. آن‌هم برای جنبش بسیار جوان و نوپا. اهمیت و عظمت کار چریک‌ها آن‌گاه آشکار می‌شود که بدانیم در اوج قدرت رژیم پهلوی، از نظر سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، و سرکوب همه جریانات و از صحنه بیرون راندن تمامی احزاب و در زمانی‌که ساواک مدعی بود در هر خانه او یک مأمور دارد. عده‌ای جوان باتجربه‌ای کم و امکاناتی ناچیز، رژیم را به مبارزه بخوانند. و رژیم علی‌رغم تمامی سبوعیت‌ها و درنده‌خویی‌هایش، علی‌رغم بسیج تمامی امکانات مالی، نظامی و امنیتی‌اش، علی‌رغم به‌کار گرفتن تمامی امکانات تبلیغاتی سمعی و بصری‌اش نتوانست این جریان نوپا را ریشه‌کن کند. به‌راستی راز این سخت جانی این جنبش چه بود؟

منتقدین مشی چریکی و اپورتونیست‌های سخنور و طراحان بی‌عمل و لمیدگان و خفتگان در پیاده‌روهای سیاست که هر سال اول ماه مه را با ودکاهای روسی جشن می‌گرفتند از کنار این راز می‌گذرند.

جریانی که بنا به اعتراف جمشیدی رودباری، کرایه اتوبوس و حتی امکان تهیه یک وعده غذای روزانه را نداشتند. برابر رژیمی سراپا مسلح و پشت گرم به دلارهای نفتی و حمایت‌های سیاسی ـ اطلاعاتی، امنیتی و نظامی امپریالیسم جهانی یک سال تاب می‌آورند.

سالی که لحظه به لحظه آن با خون و فدا آبیاری می‌شود. بهروز دهقانی در زیر شکنجه سلاخی می‌شود. نابدل خود را از طبقه سوم بیمارستان شهربانی به زیر می‌اندازد تا اسرار جنبش را حفظ کند سپهری دو هفته زیر شکنجه تکه تکه می‌شود.

این راز را شاه نفهمید. ساواک و کارشناسان امنیتی نفهمیدند. اپورتونیست‌های هزار چهره نفهمیدند و نخواهند فهمید که چرا پیشاهنگان یک خلق مبارزه می‌کنند و راز ماندگاری‌شان چیست. شاه اگر می‌فهمید سرنوشت دیگری داشت. اما نباید فراموش کرد که کورفهمی طبقاتی یک بیماری علاج‌ناپذیر است.

بازخوانی جمع‌بندی یک‌ساله

گروه جنگل در شرایطی به‌وجود آمد که به‌علت فشار پلیس گروه‌های سیاسی از حرکت باز داشته شده بودند و ترس و خفت بر توده و روشنفکران سنگینی می‌کرد.

هدف از تشکیل گروه ضربه زدن به دشمن برای درهم شکستن اتمسفر خفقان بود. گروه جنگل بر مبنای فعالیت سه تن از کادرهای سابق جزنی تشکیل گردید[۱]. دو تن برای کسب تجربه نظامی به فلسطین رفتند[۲].

با فعالیت آن سه نفر، بیست و دو نفر سازمان‌دهی می‌شوند و شروع به عملیات تدارکاتی کردند پاییز ۱۳۴۷ گروه جنگل با هشت کادر سازمان یافت و تا زمستان ۱۳۴۸ به‌بیست و چهار کادر افزایش یافت.

فعالیت‌های تدارکاتی گروه

۱. خرید سلاح، چهارده قبضه
۲. تهیه نقشه مناطق شمال ایران
۳. اجرای برنامه‌های شناسایی سیستماتیک مناطق کوهستانی
۴. ایجاد بایگانی اطلاعاتی

---

[۱]. غفور حسن‌پور، مهدی سامع و حمید اشرف
[۲]. علی‌اکبر صفایی‌فراهانی و صفاری آشتیانی

در سال ۱۳۴۸ فراهانی بازگشت تا یک جنبش روستایی را سازمان‌دهی کند و با کمال تعجب بسیاری از عوامل را آماده دید.

در بهار ۱۳۴۹ فراهانی که برای تهیه سلاح به فلسطین رفته بود همراه با صفاری آشتیانی به ایران بازگشت. آمدن این دو ضمن مسلح کردن گروه، امید تازه‌ای به گروه داد.

برای حل مسائل مالی بانک ملی شعبه وزرا با ۱۶۰ هزار تومان پول مصادره شد. درضمن گروه توانست توسط رفقای شمالی یک سیستم آذوقه‌رسانی و ارتباطی را سازمان بدهد.

در شهریور ۱۳۴۹ همه چیز برای حرکت آمده بود:

۱. نقشه
۲. سلاح
۳. تجهیزات انفرادی ـ جمعی
۴. سیستم ارتباطی

پانزده شهریور، دسته شش نفری پیشگامان کوهستان از دره مکار در نزدیکی چالوس به سمت غرب حرکت کردند. قرارهای ارتباطی در کوهپایه‌هایی بود که رفقای بومی سکنی داشتند.

برنامه گروه

۱. شناسایی مناطق جنگلی گیلان و مازندران
۲. حمله به یک پاسگاه
۳. وارد کردن ضربه بعدی در منطقه دیگر

هدف

۱. تغییر دادن اتمسفر سیاسی

۲. طرح علمی مبارزه مسلحانه

مسائل تکنیکی فاز اول

۱. آشنایی و خو گرفتن با زندگی دشوار در کوه و جنگل
۲. آشنایی با معابر جنگلی و کوهستان
۳. تهیه آذوقه
۴. تهیه ملزومات انفرادی و جمعی

تماس با گروه احمدزاده

گروه هم‌زمان با عملیات در کوهستان به عملیات در شهرهای شمالی و مرکزی می‌اندیشید و حتی گفت‌وگو از تقدم عملیات شهر بر کوه بود. ولی امکانات گروه محدود بود. و کادرهای شهر جز دو نفر بقیه حرفه‌ای نبودند، پس لزوم تماس با گروه احمدزاده احساس می‌شد.

گروه احمدزاده به چریک شهری مبتنی بر تجارب و تئوری انقلاب برزیل باور داشت و معتقد بود جنبش باید اول در شهر دور بگیرد و سپس کار در روستا متکی برمبارزه دور گرفته شده در شهر آغاز شود.

گروه جنگل به شروع هم‌زمان معتقد بود. و اگر به تقدم عملیات در شهر هم نظر داشت این تقدم یک تقدم تاکتیکی بود و بیشتر آماده کردن افکار عمومی برای جذب و تأییدپذیری بیشتر از عمل کوه بود. اما گروه احمدزاده این تقدم را استراتژیک می‌دانست.

گروه احمدزاده از آن‌جایی که از امکانات گروه مطلع نبود، توافق بیش از دو ماه زمان تعیین شده طول کشید.

در اوایل زمستان ۱۳۴۹ به توافق رسیدند که کار در کوه را باید سازمان داد. ولی شروع عملیات در کوه را وابسته به شروع عملیات در شهر می‌کرد.

اما ادامه این شرایط دو خطر داشت:

۱. طولانی شدن مدت شناسایی می‌توانست منجر به برخورد با قوای ژاندارم شود.

۲. انتظار نامحدود روحیه کادرهای کوه را پایین می‌آورد.

شناسایی منطقه شرقی مازندران خارج از برنامه گروه بود. و برای رسیدن به توافق با گروه احمدزاده بود. در این زمان یا باید عملیات شروع می‌شد و یا به شهر بازمی‌گشتند. دو برنامه شناسایی ۳/۵ ماه طول کشید گروه جنگل در نیمه دوم بهمن ماه آماده عملیات بود. اما گروه شهر آماده نبود.

در نیمه دوم غفور حسن‌پور دستگیر شد. بعد از بیست روز اعتراف کرد و گروه جنگل افشا شد. اشتباه بزرگ حرف زدن غفور در رابطه با گروه جنگل بود. چون او دررابطه‌ای دیگر دستگیر شده بود. پس باید از افراد مرتبط خود را مخفی می‌کردند.

سیزده بهمن ساواک ضربه خود را زد. سه نفر از گیلان، پنج نفر در تهران دستگیر شدند. در روزهای بعد دو نفر دیگر دستگیر شدند. کلاً کادرهای شهر از گروه جنگل به‌جز پنج نفر بقیه دستگیر شدند. شبکه شهری از هم پاشید.

در این زمان دسته کوهستان که با احمد فرهودی از گروه احمدزاده به نُه نفر رسیده بودند از منطقه شرقی مازندران به سیاهکل رسیدند.

در تاریخ شانزده بهمن در جنگل‌های جنوبی سیاهکل با رفقای کوه تماس گرفته شد. و ضربه شهر اطلاع داده شد اما هنوز از دستگیری ایرج نیری که در کوهپایه‌های سیاهکل معلم بود، اطلاعی نداشتند. نیری زیر شکنجه انبارک غذایی سیاهکل را افشا کرد.

نوزده بهمن هادی بنده‌خدا از کوه پایین آمد تا در دهکده (شاغوزلات) نیری را از خطر دستگیری آگاه کند. نیری قبلاً دستگیر شده بود و خانه در محاصره بود. پس هادی نیز دستگیر شد.

در نوزده بهمن گروه برای نجات جان هادی به پاسگاه سیاهکل حمله کرد. هدف پاسگاه و پست جنگل‌داری بود.

معاون پاسگاه و فرد دیگری در این حمله کشته شدند. و نُه قبضه تفنگ و یک برنو و مسلسل به‌دست گروه افتاد. اما هادی همراه رئیس پاسگاه قبلاً به رشت برده شده بود.

از شانزده بهمن تا هشت اسفند گروه مورد حمله متمرکز نیروهای دشمن قرار گرفت. و بیش از شش افسر و درجه‌دار و سرباز دشمن از پای درآمدند.

چرا گروه به این سرعت متلاشی شد

تدارکات خوب نیازمند زمان طولانی بود. و این‌کار برای عملیات لازم بود، اما ادامه زمان به پلیس امکان ردیابی را می‌داد. این تضاد را گروه می‌دانست اما قادر به حل آن نبود. پس تمایل به شروع عملیات با امکانات کافی گروه را از دست زدن در زمان تعیین شده باز داشت. و این امر به سود دشمن و به ضرر گروه تمام شد.

علل تاکتیکی شکست

۱. تأخیر در شروع عملیات
۲. نبود یک سازمان زیرزمینی با کادرهای مخفی در شهر
۳. نبود یک سیستم ضداطلاعاتی دقیق و حساب شده
۴. نبود هماهنگی گروه‌های دیگر از لحاظ عملی و نظری با گروه جنگل
۵ . عدم قاطعیت افراد کوه در برخورد با حوادث.

ناآگاهی روستاییان

چهار نفر توسط روستاییان ناآگاه دستگیر شدند. آن‌ها غافل شدند که در مرحله ابتدایی جنگ چریکی نیات سیاسی چریک بر روستاییان روشن نیست و آن‌ها برطبق روابط جاری عمل می‌کنند.

ضامن بقای چریک قاطعیت و قدرت است نه ملایمت و ملاطفت. ملایمت

به‌حساب ضعف گذاشته می‌شود. چریک باید با قدرت تمام و خشونت کامل موجودیت خویش را اثبات کند و در مرحله بعد با استفاده از این قدرت و استفاده از آن دربرنامه‌هایی به سود دهقانان، پی می‌برند که چریک چه می‌خواهد.

علت استراتژیک شکست

در هفته‌های آخر برنامه شناسایی گروه به این نتیجه رسید که عملیات باید طوری تنظیم شود که بر منطقه تحت عمل تأثیر بگذارد. بدین ترتیب تئوری تأثیرات منطقه‌ای عملیات جای تئوری تأثیرات سراسری عملیات را گرفت. تأثیر این تغییر استراتژیک برحرکات تاکتیکی این بود که پس از ضربه آن‌ها نمی‌بایست به سرعت منطقه را ترک کنند. بلکه باید می‌ماندند تا بتوانند ضربات بعدی را در همان منطقه وارد سازند تا تداوم ضربات خلق منطقه را به مبارزه بکشاند. پس قرار شد سی روز در منطقه بمانند. و بعد منطقه را به‌سمت شرق ترک کنند. با استفاده از انبارهای آذوقه بدون گذاشتن ردپا از منطقه دور شوند. و پس از پیوستن نفرات جدید از شهر دوباره به سیاهکل بیایند.

با اتکا به شناسایی تاکتیکی بیست روز، یک سری عملیات به‌منظور تأثیر بخشی درمنطقه لاهیجان انجام دهند. البته منطقه لاهیجان به‌علت درگیری بین چای‌کاران و دام‌داران با منابع طبیعی و بین بوروکراسی و متنفذین و مردم مناسب‌تر از دیگر مناطق بود.

مسأله دیگر ارزیابی فرمانده گروه از نحوه برخورد حاکمیت بود. که نهایت گروهان ژاندارمری لاهیجان به مقابله می‌آید. و هرگز تصور نمی‌کردند هنگ ژاندارمری گیلان، تمام نیروی پلیس و ارتش در منطقه بسیج شوند و با استفاده از هلی‌کوپتر، شخص اویسی فرمانده عملیات را به عهده بگیرد. و یک گردان ارتش از پادگان منجیل به طرف منطقه حرکت کند.

بعد از عقب‌نشینی گروه به ارتفاعات جنوبی، آذوقه بیست روزه گروه در انبار کاکوه توسط نیری لو رفته بود.

به‌هرروی استفاده از هلی‌کوپتر، لو رفتن انبارهای آذوقه، نبود پوشش طبیعی برای استتار به‌خاطر زمستان، محاصره پیشاپیش منطقه باعث شکست گروه شد.

نتایج

۱. گروه‌های کوچک می‌تواند مبارزه مسلحانه را آغاز کنند.
۲. باید در لحظه مناسب وارد عمل شد.
۳. در آغاز گروه باید متکی به خود باشد.
۴. سازمان‌دهی شهر باید با قواعد فنی و کادرهای حرفه‌ای و مخفی پی‌ریزی می‌شود.
۵ . عناصر با اطلاعات زیاد از تیررس پلیس دور شوند.
۶. باید از رمانتیسیسم انقلابی پرهیز کرد. باید توده ناآگاه را به گلوله بست.
۷. باید روی عکس‌العمل نظامی تمرکز یافته دشمن حساب کرد. و با رعایت اصل تحرک مطلق اقدامات دشمن را بی‌ثمر گذاشت.
۸ . سه اصل طلایی چریک باید رعایت شود:

ـ تحرک مطلق
ـ عدم اطمینان مطلق
ـ هوشیاری مطلق

دستگیری عباس جمشیدی رودباری

چریک‌ها سال ۱۳۵۱ را با به جریان انداختن طرح حمله به اتومبیل‌های ساواک شروع کردند این طرح در مهر ۱۳۵۰ توسط حمید اشرف و شاهرخ هدایتی شروع شد که نیمه‌تمام ماند.

در اواخر سال ۱۳۵۰ با فرمان شاه کمیته مشترک ضدخرابکاری درست شد. هدف آن هماهنگی شهربانی، ژاندارمری و ساواک بود.

در سال ۱۳۵۰ عدم هماهنگی نیروهای سرکوب رژیم را هم در بسیاری از مواقع به‌نفع چریک‌ها تمام شده بود یا در حالی‌که یک چریک در اسارت اطلاعات شهربانی بود ساواک نیروی بسیاری برای دستگیری او بسیج کرده بود.

پس شناسایی گشتی‌های کمیته مشترک در دستور کار چریک‌ها قرار گرفت. این طرح تا تابستان ۱۳۵۱ طول کشید.

در بیست و چهارم تیر ۱۳۵۱ جمشیدی رودباری با یک موتورسیکلت در تعقیب یکی از گشتی‌های کمیته مشترک بود شناسایی شد و طی یک درگیری در خیابان لاله‌زار پنج گلوله خورد ساواک اعلام کرد او مرده است اما او نمرده بود.

یک شگرد ساواک

یکی از شگردهای ساواک اعلام کشته شدن چریک در درگیری بود. این‌کار دو فایده برای رژیم داشت:

۱. نخست آن‌که هم‌تیمی‌های او مطمئن می‌شدند که اطلاعاتی از تیم آن‌ها درز پیدا نکرده است پس سرجای خود می‌نشستند تا ساواک می‌رسید و خانه را محاصره کرد. آن‌وقت شست‌شان خبردار می‌شد. رفیق‌شان زنده است در زیر شکنجه به حساب این‌که خانه تخلیه شده است آدرس خانه تیمی را داده است.

۲. دوم آن‌که دست ساواک برای شکنجه تا مرگ باز بود. و می‌توانست با خیال راحت چریک را شکنجه کند و در صورت مرگ زیر شکنجه خیالش از حیث سازمان‌های حقوق بشری راحت بود. چون نمی‌توانستند مدعی شوند ساواک زیر شکنجه چریک را کشته است.

مجروح شدن حمید اشرف

با دستگیر شدن جمشیدی، حمید اشرف خانه تیمی مشترک با جمشیدی را تخلیه کرد بیست و پنج تیر حمید بعد از انتقال نارنجک‌ها، مقداری مواد منفجره در خورجین

موتورش گذاشت و حرکت کرد. در کوی نهم آبان مواد خودبه‌خود منفجر شد. و حمید از ناحیه پا آسیب دید حمید با کمک یک موتورسوار از مهلکه گریخت و مدارک زیر به‌دست ساواک افتاد:

۱. شناخت بیشتر ساواک (جزوه)
۲. بحران در نهضت انقلابی امریکای لاتین
۳. شرایط و پیدایش و رشد جنبش نوین کمونیستی
۴. روستاهای ساری
۵ . اشتباهات گروهی (جزوه‌ای از رضا رضایی از مجاهدین خلق)
۶. تجربیات گرانبار، و خونین جنگ شهری یک ساله اخیر، از رضا رضایی
۷. دو صفحه یادداشت به رمز به خط حمید اشرف
۸ . یک نوشته از حسن نوروزی درباره مبارزه مسلحانه

دو نکته

۱. وجود دو جزوه از مجاهدین در نزد حمید اشرف نشانه رابطه تنگاتنگ چریک‌ها با مجاهدین بود.

۲. نوشتن یادداشت به رمز نشان می‌دهد که نامه‌نگاری‌ها و ردوبدل کردن اطلاعات به رمز بوده است.

نه!
شهامت این در من نیست
که از زندگی شما بگویم
تنها از مرگ شما می‌گویم
از کدام خاک شما را سرشته‌اند

که مرگ چنین حقیر و سرافکنده از
کنارتان می‌گذرد
از کدام چشمه سیراب شده‌اید
که چنین جاودانه به زندگی نشستید

شهادت صفاری آشتیانی

عباس جمشیدی رودباری بیست و چهارم تیر دستگیر شد. اما ساواک اعلام کرد کشته شده است. و همین امر باعث شد که خانه سلیمانیه تخلیه نشود.

پس خانه در تاریخ یک مرداد ۱۳۵۱ یعنی نُه روز بعد شناسایی شد و چهار اکیپ ساواک به منطقه رفت.

آشتیانی در ساعت ۱۳:۴۵ از خانه خارج شد و احساس می‌کرد در تور ساواک قرار دارد. پس درگیر شد و به شهادت رسید.

از سوی دیگر خانه زیر آتش ساواک قرار گرفت. شیرین معاضد و حمید اشرف که درخانه بودند هر دو مجروح شدند پس هر دو در حالی‌که از ناحیه پا مجروح بودند از محاصره ساواک گریختند معاضد فرار خود و حمید را از حلقه محاصره ساواک درجزوه «*پاره‌ای از تجربیات جنگ شهری در ایران*» بازگفته است.

اسناد خانه سلیمانیه

درمیان اسناد و مدارکی که به دست ساواک افتاد می‌توان به وسعت کار چریک‌ها پی برد نگاه کنیم به گزارش ساواک از اسناد به دست آورده از خانه سلیمانیه:

۱. شناسایی کامل درزمینه محل تردد محمدرضا پهلوی و محل‌های مورد بازدید وی
۲. محل تردد اکثر کارمندان وزارت دربار با آدرس منزل و شماره تلفن آن‌ها
۳. شناسایی اکثر سفرای خارجی و محل تردد آن‌ها
۴. شناسایی وابستگان مطبوعاتی خارجی در تهران
۵ . تهیه عکس و مشخصات افسران و کارمندان ساواک

۶. شناسایی محل سفارت‌خانه‌های موجود در تهران
۷. شماره خودروهای اکیپ‌های شناسایی و تحقیق کمیته مشترک
۸ . تهیه نمونه مهرها و کارت‌های پایان خدمت
۹. تهیه آدرس و مشخصات و شماره خودروهای افسران دادرسی نیروهای مسلح
۱۰. شناسایی محل کلیه روزنامه‌های سیاسی
۱۱. تهیه نقشه کامل فرودگاه لوشان تپه، منازل افسران، اسلحه‌خانه، دفتر ضداطلاعات محل‌های پارکینگ هواپیماها، و محل‌های استقرار ستاد به‌طور کامل
۱۲. شناسایی فرودگاه مهرآباد به طور کامل
۱۳. شناسایی مؤسسات صنعتی شهر ری
۱۴. شناسایی سیستم مخابرات کشور

سیستم بایگانی چریک‌ها[1]

چریک‌ها اسناد و امکانات خود را در پایگاه‌ها (خانه‌های تیمی) خود به چهار کلاسه تقسیم‌بندی کرده بودند. و در تقسیم کاری که انجام شده بود یک نفر مسئول از بین بردن این اسناد بود.

در صورت حمله به پایگاه ظرف بنزین و کبریت در کنار جاسازی‌ها آماده بود. و درکوتاه‌ترین زمان اسناد طبقه‌بندی شده از بین می‌رفت. و اما سیستم بایگانی به این شکل بود:

۱. اسناد دو صفر

این اسناد شامل کلیه امکانات و قرارهای زنده می‌شد که با لو رفتن آن‌ها، جان افراد و یا امکانات مهمی به خطر می‌افتاد.

۲. اسناد صفر

امکانات بالقوه و منابع مالی و تدارکاتی سازمان بود با لو رفتن آن‌ها امکانات سازمان ضربه می‌خورد.

---

[1]. نقی حمیدیان؛ نشریه عصر نو

۳. اسناد یک

شامل کلیه آیین‌نامه‌ها، یادداشت‌ها، نامه‌ها، مقالات، کتاب‌ها و تحلیل‌های درونی و فرمول‌های مواد منفجره و وسایل موجود در پایگاه شامل اسلحه، پول و... می‌شد. که باید با خود برده می‌شد.

۴. اسناد دو

کلیه امکانات در پایگاه بود. تایپ، چاپ و صحافی، استنسیل و فیلم‌ها و نظایر آن.

در برابر تُندر می‌ایستند
خانه را روشن می‌کنند
و می‌میرند

شاملو

شهادت تیم فضیلت کلام

در مرداد ۱۳۵۱ درگیری خیابان فرح‌آباد ژاله پیش آمد. و طی آن فرخ سپهری، فرامرز شریفی و مهدی فضیلت‌کلام، برادر ناتنی شیرین معاضد به شهادت رسیدند.

شیرین در سال ۱۳۴۹ توسط حمید اشرف عضوگیری شد مهدی نیز باید در همین زمان‌ها به چریک‌ها وصل شده باشد.

تیم فضیلت کلام، شناسایی رئیس مستشاری امریکا و پرویز ثابتی معاون ساواک را برعهده داشت. کلوبی در شمیران نیز که محل خوش‌گذارانی سران حکومت بود توسط این تیم شناسایی شده بود. بمبی نیز توسط این تیم در حیاط شرکت نفت منفجر شده بود.

بیست و پنجم خرداد مستخدم «گروه مهندسین مشاور هنر» در اصفهان اعلامیه‌های چریک‌ها و مجاهدین را در کشو میز عباس فضیلت کلام می‌جوید. پس موضوع را با دوستش که کارمند بازنشسته بانک ملی اصفهان بود در میان می‌گذارد. آن دو به نزد

سرهنگ ادیب شیرانی رئیس اداره اطلاعات شهربانی می‌دهند. و عباس فضیلت کلام دربازگشت از تهران در تاریخ بیست و هشت خرداد دستگیر می‌شود.

عباس فضیلت کلام دهه ۲۰ عضو شورای متحد کارگری وابسته به حزب توده بود. در سال ۱۳۳۱ بازداشت و مدت چهار ماه در زندان بود. پس از پیوستن مهدی پسرش به چریک‌ها او نیز به چریک‌ها پیوست.

ساواک نسرین معاضد، شمسی منصف (همسر عباس فضیلت کلام) و مهرداد فضیلت‌کلام را دستگیر کرد.

ساواک برای رسیدن به مهدی در تاریخ ده تیر، خواهر و برادر مهدی را آزاد کرد. نسرین در ملاقاتی در ۲۴ اسفند به مهدی اطلاع داد که او تحت تعقیب است. و مهدی توانست بگریزد پس نسرین مجدداً دستگیر شد.

نگاه کن
چه بزرگ وارانه در پای تو سر نهاد
آن که مرگ اش میلاد پر هیاهای هزار شه زاده بود

شاملو

شهادت زیبرم

در مرداد چریک‌ها تصمیم داشتند سالگرد کودتای بیست و هشت مرداد را با بمب‌گذاری به‌هم بزنند. گشت‌های کمیته مشترک نیز برای مقابله فعال بود. پس درتاریخ بیست و سه مرداد آماده‌باش دادند. در ساعت پنج صبح بیست و هشت مرداد یکی از پاسبان‌های کلانتری هفده در چهارراه خانی‌آباد سرپل راه‌آهن به احمد زیبرم که سوار بر موتور بود دستور توقف داد. زیبرم پاسبان را گلوله زد و گریخت گشتی‌های کمیته مشترک محل را محاصره کردند و در تبادل آتش زیبرم به شهادت رسید. همراه او بمبی برای ساعت هشت و سی دقیقه صبح بود.

شهادت اسدالله بشردوست

به‌دنبال دستگیری محمدحسن حجت انصاری دانشجوی سال آخر دانشکده پزشکی دانشگاه تهران ساواک پی برد که اسدالله بشردوست با اکبر دوستدار صنایع، مهدی زارعیان و شاهرخ هدایتی در بروجرد، اهواز و بوشهر ارتباط دارد.

بشردوست، هم‌شهری و دوست دوران کودکی حمید ارض‌پیما بود. و از طریق حمید به ابراهیم سروآزاد وصل شده بود. سروآزاد بعد از آشنایی با بشردوست فهمید که او مسئولیت یک محفل را به عهده دارد پس مذاکره برای وصل آن به محفل به‌چریک‌ها آغاز شد. و در این زمان ارض‌پیما دستگیر و بشردوست مخفی شد.

بشردوست به اتفاق یکی از دوستانش اتاقی در خیابان غیاثی اجاره کرد.

در تاریخ یازده مهر ۱۳۵۱ بین نوه صاحب‌خانه و یکی دیگر از اهالی محل درگیری پیش آمد. و گروهبان سوم حسین مصطفی‌پور از اسدالله بشردوست خواست که به‌عنوان شاهد با آن‌ها به پاسگاه برود در بین راه بشردوست گروهبان و شاکی و محمدباقر مشایخی را مضروب کرد و گریخت. پس ساواک وارد صحنه شد و هویت بشردوست لو رفت.

ساواک در تاریخ پنج آذر ۱۳۵۱ در اهواز مهندس زارعیان را دستگیر کرد و او آدرس اکبر دوستدار صنایع و رضا توفیقی و اسدالله بشردوست را داد.

در ساعت ۱۴ همان روز رضا توفیقی در اهواز بازداشت شد. ساواک از آن‌جا راهی اصفهان شد و با تله‌گذاری در خانه بشردوست در تاریخ هفت آذر ۱۳۵۱ بشردوست طی یک درگیری به شهادت رسید.

آرم سازمان

شکلی کلی آرم عبارت بود از یک دایره که نماد کره زمین بود و نشان‌دهنده آن بود که مرام سازمان انترناسیونالیستی است. بعد نقشه ایران بود که نماد ایران بودن و محل

فعالیت سازمان بود، چکش نشان‌دهنده افکار کارگری سازمان بود، داس سمبل دهقانان به‌عنوان تنها حامیان کارگران بود. دستی که مسلسل را بالا گرفته بود نماد باور سازمان به مبارزه مسلحانه بود. و این‌که کارگران و دهقانان باید مسلحانه حق خود را بگیرند. و ستاره سرخ نماد خون سرخ انقلابیون بود و زیر همه این نمادها نام سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران بود. رنگ آرم کاملاً سرخ بود که نماد انقلابی بودن سازمان بود. آرم سازمان اولین بار از طریق کتاب «*حماسه مقاومت*» پخش شد. فرامرز شریفی طراح آرم سازمان بود. در طرح شریفی دستی که مسلسلی دارد در داخل نقشه ایران رسم شده بود بعدها این دست توسط کیومرث سنجری و فریدون جعفری از دل ایران بیرون آمد و آرم کمی تغییر یافت داس و چکش در هر دو طرح اولیه آرم وجود نداشت. در سال ۱۳۵۴ داس و چکش به آن اضافه شد.

آموزش‌هایی برای جنگ چریکی در شهر

این جزوه شامل شش فصل است:

۱. مسأله حفاظت امنیتی چریک شهری
۲. شهرشناسی
۳. اصول ابتدایی شناسایی و کسب خبر
۴. تهیه نقشه و ساخت سنجی
۵ . تعقیب و درگیری
۶. طراحی عملیات و اجرای آن

فصل اول: حفاظت و امنیت

چریک برای امنیت خود باید به موارد زیر دقت کند:

۱. کنترل کادرها

لازم است روی تمام ارتباطات و حرکات تک تک افراد یک سیستم کنترل باشد، و برای هر حرکتی پیشاپیش روی آن بررسی کافی شود.

تیم‌هایی که در یک بخش کار می‌کنند باید روزانه از وضعیت سلامت هم باخبر شوند.

۲. ارتباط‌گیری

قبل از هر ارتباط باید از سلامت فرد موردنظر مطمئن شد. برای این‌کار باید یک سیستم حضور غیاب بیست و چهار ساعته داشت در صورتی‌که رفیقی به سر قرار نیامد و یا علامت سلامت خود را به‌جای نگذاشت باید او را دستگیر شده تلقی کرد.

در قرارهای مشکوک باید ابتدا از سلامت فرد در منطقه مطمئن شد. قرار سلامت باید زده شده باشد. مکان قرار هم باید مناسب باشد. سر چهارراه‌های مهم و جلو سینماها نباید باشد.

در صورت مشکوک بودن وضع با دادن علامت باید محل قرار را ترک کرد.

کادرهای فدایی هرگز محل قرار رفیق خود را زیرشکنجه افشا نمی‌کنند[۱].

۳. امکان زیستی

یک چریک باید علاوه بر خانه تیمی یک خانه مستقل داشته باشد. تا در صورت خطر خود و یا دیگران را به آن‌جا ببرد.

۴. حرکت در شهر

از نقاط تمرکز پلیس، در ساعات خلوت شب و روز، در خیابان‌هایی که مورد مراقبت پلیس است نباید عبورومرور کرد.

برای کنترل پشت سر نباید به سرعت برگشت. رانندگی با موتور باید با احتیاط باشد لازم است مناطق شهری را به‌خوبی بشناسیم.

۵ . تغییر قیافه و تیپ

برای شناخته نشدن باید تغییر قیافه داد و با اصول گریم نیز آشنا بود.

۶. تحرک

یک چریک نباید وابسته به یک مکان شود. باید در هر لحظه آماده باشد که یک

---

[۱]. این جزوه در سال ۱۳۵۱ نوشته شده است. و چریک‌ها هنوز از میزان سبوعیت ساواک و حدومرز شکنجه اطلاع درستی نداشتند.

مکان را ترک کند و به خانه دیگری که پیشاپیش آماده شده است برود. واقعه نیروی هوایی، سه راه آذری، خیابان ابطحی، شهر شاپور خانی‌آباد نو، کوی مهرآباد به‌خاطر فراموش کردن اصل تحرک مطلق، یکی از سه اصل طلایی چریکی بود.

۷. آمادگی‌های فردی

یک چریک باید از آمادگی لازم فیزیکی برای فرار و درگیری برخوردار باشد. فنون دفاعی و کشیدن سریع سلاح جزء همین آمادگی‌های فردی است.

۸ . مقدمات ضداطلاعات

از نوشتن بی‌رویه یادداشت باید اجتناب کرد. مدارک باید به‌گونه‌ای باشد که بتوان آن‌را به سرعت از بین برد. اطلاعات هر فرد باید در حد ضرورت باشد. از حرف زدن‌هایی که اطلاعاتی را بروز می‌دهد باید اجتناب کرد.

۹. زنده دستگیر نشدن

زنده نباید دستگیر شد. در آخرین لحظه باید با آخرین گلوله یا نارنجک و یا سیانور خودکشی کرد[۱].

فصل دوم: شهرشناسی

هدف از شهرشناسی آشنایی با مسیرها و خیابان‌ها و کوچه پس کوچه‌ها است. و مشخص کردن محل استقرار نیروهای دشمن. این شناسایی کمک می‌کند تا در موقع خطر و با آشنایی قبلی از شناخت، از منطقه خطر دور شویم. و در صورت برقراری ایست‌های کنترل پلیس از مسیرهای فرعی این ایست‌ها را دور بزنیم.

ابزار کار عبارتند از: ۱. نقشه شهر، ۲. وسیله نقلیه، ۳. کتاب راهنمای شهر و نقشه مخصوص.

شهرشناسی ابتدا با شناسایی منطقه زندگی خود شروع می‌شود.

---

[۱]. سرنوشت چریک دستگیر شده مسأله مبهمی نبود. کار از همان لحظه نخست با شکنجه شروع می‌شد. اگر مقاومت می‌شد مثل بهروز دهقانی مرگ در زیر شکنجه حتمی بود. البته بعد از روزهای بسیار و عذاب‌هایی مافوق تصور انسان. اگر مقاومت نمی‌شد یا کم می‌شد تبعات آن دستگیری و شکنجه و شهادت دیگران بود. و در پایان دادگاه و اعدام فرجام آخرین بود. پس راهی جز مرگ با افتخار نبود.

برای شناسایی تهران، ما تهران اصلی را به بیست و یک منطقه تقسیم کرده‌ایم و محلات و اطراف تهران را به بیست منطقه.

پس از شناسایی تهران با دوچرخه، حومه تهران با موتور باید شناسایی شود.

فصل سوم: اصول ابتدایی شناسایی و کسب خبر

منظور از شناسایی مشخص ساختن جمیع عوامل و شرایطی است که یک هدف نظامی را به‌وجود می‌آورد.

نخستین گام تماس با سوژه است. تماس باید به تدریج باشد تا موجب هوشیاری سوژه شود.

در تماس ابتدایی ما باید تمامی مشخصات را یادداشت کنیم. به ترتیب و با ذکر زمان و با ذکر منبع، یادداشت‌ها باید به‌صورت رمز باشد که به دست دشمن نیفتد.

پس از جمع‌آوری اطلاعات، مرحله بررسی و یافتن صحت و سقم اطلاعات است. پس با جمع‌بندی اطلاعات متوجه نقض اطلاعات خود می‌شویم.

مرحله بعد تهیه نقشه است.

این‌کار باید در نهایت دقت انجام شود. برای رسم نقشه باید زاویه خیابان‌ها و کوچه‌ها و فواصل دقیقاً اندازه‌گیری شود. باید تمام عوامل صحنه از قبیل مغازه‌ها، باجه‌های تلفن، یک‌طرفه بودن خیابان وضعیت منازل روشن شود.

فصل چهارم: تعقیب و ردگیری

بهترین متد تعقیب، مدل فرانسوی است. با قرار گرفتن سه نفر در جلو و عقب و پهلو فرد موردنظر را در داخل مثلثی قرار می‌دهیم که امکان گم کردن آن نیست. از موتور و ماشین برای تعقیب سوژه‌ای استفاده می‌کنیم که سواره است. همواره باید در سمت راست سوژه باشیم که در دید آیینه نباشیم.

طراحی عملیات و اجرا

انتخاب هر هدف نظامی نباید از قدرت و توان تیم چریکی خارج باشد، هدف باید کمتر از قدرت ما باشد تا ضریب اطمینان برای حوادث غیرمترقبه حفظ شود. پس از انتخاب هدف شناسایی شروع می‌شود که در مرحله شناسایی پنج فاکتور را باید در نظر گرفت:

۱. شناسایی مکان
۲. شناسایی زمان اجرا
۳. شناسایی نقاط ضعف دشمن
۴. شناسایی عوامل بازدارنده
۵ . شناسایی راه‌های گریز

بعد از مرحله شناسیایی مرحله طراحی عملیات است. با توجه به قابلیت‌ها و تجارب افراد وظایف تقسیم می‌شود.

فرمانده تیم مسئولیت مستقیم طرح را برعهده دارد. در موارد اختلافات جزیی فرمانده تصمیم می‌گیرد اما اگر اختلاف کلی بود. باید شناسایی تکرار شود. تا با کسب اطلاع بیشتر اختلاف حل شود.

در هر عملیات باید احتمالات مختلف بررسی و وظایف بعد از عملیات نیز مشخص شود.

بعد از طراحی مرحله نوشتن صورت عملیات است. وظایف هر فرد باید مکتوب شود. نقشه محل عملیات کشیده شود. و روی نقشه محل و وظایف روشن شود.

پس از این مرحله بازخوانی کل عملیات است تا در صورت نظرات اصلاحی، اصلاحات صورت گیرد. پس از این مرحله، مرحله تدارک عمل است. سلاح، وسایل نقلیه، و پوشش مناسب.

لباس‌ها باید از هر نوع مدرک و آثار شناسایی پاک شده باشد.

در صحنه عملیات، حرف اول و آخر را فرمانده می‌زند. و پس از اجرای عملیات،

جلسه نقد و بررسی شروع می‌شود. و تمام خطاهای جمعی و فردی بررسی می‌شود و تجارب کار جمع‌بندی می‌شود. تا عملیات بعدی بهتر اجرا شود[۱].

خانه تیمی

واحد پایه یک سازمان چریکی تیم بود. همان‌طور که واحد پایه یک حزب سیاسی حوزه است. تیم مرکب بود از ۵ ـ۳ نفر. البته بسته به شرایط این مقدار می‌توانست کم یا زیاد شود.

تیم به‌عنوان واحد پایه عملکردها و کارکردهای مختلفی داشت. و با توجه به‌کارکردهایش نام مخصوص به خود داشت:

۱. تیم آموزشی
۲. تیم تبلیغی
۳. تیم ترویجی
۴. تیم عملیاتی

تیم آموزشی کسانی بودند که مراحل سمپاتیزانی را گذرانده بودند. و عضوگیری شده بودند اما لازم بود چند ماهی (حدود ۲ ـ ۱/۵ ماه) آموزش‌هایی ببینند و بعد وارد تیم‌های عملیاتی شوند.

تیم تبلیغی در پخش و نوشتن اعلامیه‌های سازمان نقش داشت.

تیم ترویجی کارهای تئوریک سازمان را انجام می‌داد. و مسئول نوشتن نشریه‌های درون و بیرون سازمان بود.

تیم عملیاتی هم که طرح‌ها و برنامه‌های نظامی سازمان را اجرا می‌کردند.

به‌هرروی خانه تیمی، پایگاه نظامی ـ سیاسی ـ تبلیغی و ترویجی چریک بود. و چون یک حوزه حزبی وظایف و عملکردهایی داشت.

---

[۱]. این جزوه توسط انتشارات سازمان‌های جبهه ملی ـ خارج از کشور بخش خاورمیانه در فروردین ۱۳۵۳ چاپ شد.

مطالعه در تیم‌ها

در درون خانه‌های تیمی برنامه ثابت مطالعه جمعی وجود داشت[۱]. این برنامه توسط مسئول سیاسی تیم تعیین می‌شد. رئوس برنامه مطالعاتی به قرار زیر بود:

۱. نوشته‌ها و تحلیل‌های رهبران سازمان، احمدزاده، پویان، حمید مؤمنی

۲. تحلیل‌ها و تجربیات جریانات چریکی، مثل ماریگلا، تئوریسین‌های توپومارو و نوشته‌های ژری دبره

۳. نوشته‌ها و تجربیات ویتنامی‌ها مثل جیاب

۴. آثار مارکسیستی ـ از مائو، لنین و استالین

۵ . نوشته‌های بیژن جزنی در سال‌های بعد

۶. مطالعه نشریات سازمان (نبرد خلق، نشریه داخلی، نشریه تئوریک درونی)

فرم سازمانی

سازمان از تیم‌های چریکی تشکیل می‌شد. چند تیم یک شاخه را درست می‌کردند. شاخه‌ها معمولاً منطقه‌ای بودند. شاخه‌های آذربایجان از تیم‌های مقیم آذربایجان شکل می‌گرفت همین‌طور شاخه خراسان، مازندران و گیلان.

رهبران سازمان ۵ ـ۳ نفر بود. که معمولاً هر کدام مسئول یک شاخه بودند.

رهبری شاخه توسط مرکزیت تعیین می‌شد. که معمولاً از بین مسئولین تیم‌ها انتخاب می‌شد. انتخاب مسئولین کلاً از بالا و توسط رهبری سازمان بود. در مواردی هم تیم‌ها خود مسئول‌شان را انتخاب می‌کردند.

در جلسات تصمیمات به بحث گذاشته می‌شد تا همه قانع شوند و در بحث شرکت کنند. ولی نظر مسئول تعیین‌کننده بود.

---

[۱]. مصاحبه مهدی فتاح‌پور با سهیل وحدتی؛ حزب مشروطه ایران

معیار عضوگیری

معیارها به ترتیب اهمیت به قرار زیر بود:

۱. فداکاری
۲. شهامت
۳. آمادگی پذیرش شرایط دشوار زندگی چریکی
۴. پذیرش آمادگی برای مردن
۵ . تجربه کار سیاسی

این معیارها با توجه به شرایط تغییر می‌کرد. از سال ۱۳۵۳ به بعد تجربه کار سیاسی مطرح بود. چرا که سازمان در حال ورود به فاز توده‌ای شدن بود. در سال ۱۳۵۷ رتبه سیاسی‌کار بودن به مرحله بالاتری آمد. چون رهبری نیازمند تقویت از نظر کیفیت سیاسی بود.

برنامه‌هایی هم برای شناخت ورود آمادگی او برای زندگی چریکی قبل از مخفی شدن بود. مثل سفر به شهرهای مختلف با پول کم و یا کار در شهر به‌عنوان کارگر ساختمانی.

برنامه روزانه

هر چریک موظف بود هر شب برنامه فردایش را تنظیم کند. که به آن برنامه‌نویسی می‌گفتند که عبارت بود از:

۱. مطالعه جمعی ـ حدود دو ساعت
۲. ورزش ـ جمعی و فردی
۳. کار با اسلحه و کشیدن کلت که سرعت آن در نجات زندگی چریک اهمیت داشت.
۴. نگهبانی
۵ . تمرین برنامه فردا. در صورت لو رفتن خانه تیمی هر فرد وظیفه مشخصی

داشت که باید تمرین می‌شد. اسناد مهم در محفظه‌ای قرار داشت که در آن کوکتل پیچیده شده باشد و یک نفر مسئول منفجر کردن آن بود.

۶. این تمامی وظایف درونی بود. چریک وظایف بیرونی دیگری نیز داشت.

۷. اجرای قرار

۸ . تنظیم اطلاعیه

۹. شناسایی

۱۰. تکثیر نشریات

۱۱. کارهای تدارکاتی

انضباط و مجازات

چریک یک حزب است. به معنای آن بود که عنصر آگاهی و فرد نقش ویژه‌ای درسازمان دارد. درست بود که یک خانه تیمی یک پایگاه و یک واحد نظامی بود. و واحد نظامی بدون انضباط معنایی ندارد. اما انضباط چریک یک انضباط آگاهانه بود برخلاف واحدهای نظامی در ارتش‌های ضدخلقی که انضباطی کورکورانه عمل می‌کرد یک چریک از بد روزگار و از گرسنگی به ارتش نیامده بود تا برای گذران زندگی هرچه فرمانده بگوید اطاعت کند. او برای نجات مردم خود به واحدی نظامی آمده بود تا با نثار جان خود توده وظیفه را به انقلاب بکشاند و این شدنی نبود الا با مؤلفه آگاهی و اختیار.

در خانه‌های تیمی یکی از کارها انتقاد و انتقاد از خود بود. مقوله‌ای که ریشه‌ای درباورهای مارکسیستی داشت. نوعی پالایش فردی و گروهی. و در همین انتقاد و انتقاد از خود خطاهای امنیتی و یا ضعف‌های فردی و ایدئولوژیک شکافته می‌شد.

یک بخش کار با توجیه تئوریک و مطالعه بیشتر قابل حل بود اما در زمینه ولنگاری‌های امنیتی که جان تیم را به خطر می‌انداخت برخوردها سخت و پادگانی بود. و تنبیهات زیر اعمال می‌شد:

۱. اخراج موقت از خانه تیمی و زندگی موقت فردی

۲. ضبط موقت اسلحه که به‌معنای حبس در خانه بود. چریک بدون سلاح حق حرکت نداشت.
۳. محرومیت از ورزش جمعی
۴. محرومیت از مطالعه جمعی
۵ . محرومیت از نوشیدن آب و خوردن غذا

نقش زن در خانه‌های تیمی

چریک شهری نیازمند زندگی در شهر بود. و زندگی در شهر نیاز به خانه داشت و تهیه خانه با خرید یا اجاره ممکن بود خرید خانه از دو زاویه در دستور کار سازمان نبود:
۱. مسأله مالی، که سازمان آن‌قدر قدرت مالی نداشت که برای هر تیم خانه‌ای بخرد.
۲. نبود ضرورت این‌کار، خانه تیمی مدام در معرض لو رفتن و گذاشتن و رفتن به‌مکانی دیگر بود. مگر در مواردی خاص که سازمان می‌خواست در آن خانه کاری لجستیک انجام بدهد. پس اجاره خانه در دستور کار بود. و سازمان با دو مشکل روبه‌رو بود:
۱. بافت سنتی جامعه اجازه نمی‌داد و یا کمتر اجازه می‌داد که خانه به یک جوان مجرد اجاره داده شود، مسأله ناموسی در جوامع سنتی مطرح بوده است. ضمن آن‌که مردم در یک محلات سنتی به یک جوان مرد با نگاهی مثبت نگاه نمی‌کنند.
۲. مشکل دوم بسیج ساواک و استفاده از بنگاه‌های معاملات ملکی بود که به محض مراجعه افراد مشکوک ساواک را مطلع کنند.

پس نقش زنان در وهله نخست پوشش امنیتی برای خانه‌های تیمی بود. زن چریک موظف بود برای عادی‌سازی با همسایه‌ها ارتباط بگیرد. و نشان دهد که به‌عنوان یک همسر جوان در حال گذران زندگی عادی است. اما وظیفه یک چریک زن در همین محدوده نبود. او نیز چون مردان یک چریک بود. با مسئولیت‌های خاص خودش.

تیم‌ها اغلب در جابه‌جایی سلاح از زنان چریک استفاده می‌کردند، چادر محل مناسبی برای حمل سلاح و مشکوک نشدن گشتی‌های پلیس بود.

در خانه تیمی در تقسیم مسئولیت‌ها زنان با مردان برابر بودند. کار پخت و پز و نظافت به تساوی، جدا از مسأله جنسیت تقسیم می‌شد. یک زن همان‌قدر ظرف‌ها را می‌شست و غذا می‌پخت که یک مرد.

جز این‌ها قابلیت‌های فردی مطرح می‌شد. از سه خاطره مهم چریک‌ها دو تای آن‌را زنان نوشته‌اند. اشرف دهقانی، حماسه مقاومت را نوشت، مرضیه احمدی‌اسکویی خاطرات یک چریک را نوشت و یوسف زرگاری، نیز خاطرات خود را. در عملیات نیز باز همین قابلیت‌ها نقش داشت در تیم‌های عملیاتی زنان نقش ویژه‌ای داشتند.

در سازمان‌دهی و رهبری نیز به همین گونه بود. نسترن آل‌آقا، صبا بیژن‌زاده به‌مرکزیت سازمان راه یافتند. مرضیه احمدی‌اسکویی، زهرا آقانبی قلهکی و اشرف دهقانی از کادرهای کیفی و برجسته سازمان بودند.

عشق در خانه‌های تیمی[۱]

چریک‌ها مرتاض نبودند قدیس هم نبودند دچار مازوخیسم و سادیسم هم نبودند آدمی بودند با مؤلفه‌های همه آدم‌ها، تنها فرق آن‌ها با دیگر زنان و مردان هم‌سن و سال خود، که همگی در محدوده ۳۰ـ ۲۵ سال بودند، عنصر آگاهی در آن‌ها بود.

پس عشق چه روحانی و چه جسمانی، چه جنسی و چه افلاطونی برای آن‌ها چون دیگر آدم‌ها مطرح بود. اما عنصر فدا که ضرورت مبارزه بود از آن‌ها می‌خواست به این میل انسانی مهار بزنند. «اما شرایط سخت مبارزه چریکی با عُلقه عاطفی بین یک دختر و پسر چریک در خانه تیمی در تعارض بود»

---

[۱]. مریم سطوت عشق را در خانه‌های تیمی مؤلفه چهار عامل می‌بیند:
۱. تماس مداوم آدم‌ها در شرایطی که هر لحظه با خطر مرگ روبه‌رو بودند، امکان شکل‌گیری رابطه عاطفی را تشدید می‌کرد.
۲. تمامی آدم‌ها که از گذشته هم چیزی نمی‌دانستند به‌علت نبود پیش‌داوری شکل‌گیری رابطه عاطفی را تشدید می‌کرد.
۳. بازی کردن نقش زن و شوهر این رابطه را در ذهن نیز تداعی می‌کرد.
۴. عشق به‌عنوان دفاع از فردیت در محیطی که همه چیز مُهر جمع خورده بود یک واکنش خودآگاه و ناخودآگاه زندگی چریکی بود.

«چریک هر لحظه در خطر درگیری و مرگ بود». پس زنده ماندن، نه عاشق شدن و عشق ورزیدن، اولین و مبرم‌ترین مسأله‌ای بود که یک چریک، چه زن و چه مرد، باید به آن پاسخ می‌داد.

«هر عاملی که با حفظ جان چریک در تضاد قرار می‌گرفت» مردود بود. و عشق یکی از این عوامل بود.

یک خانه تیمی مرکب از ۵ ـ۳ نفر بود و خانه چریکی یا خانه تیمی لفظ نامناسبی بود. ادای معنا نمی‌کرد به‌همین خاطر از سال‌های بعد محل تجمع‌های تیم را پایگاه نامیدند که بیشتر ادای معنا می‌کرد. چرا که خانه محل رزم و نبرد نیست. محل آرامش و آسایش است. پناه آدمی است از کار روزانه. تا کمی به آرامش برسیم و خستگی کار را چون لباس‌های‌مان از خود دور کنیم. اما یک خانه تیمی، محلی بود برای آماده‌سازی جسم و روح برای نبرد. محل طراحی عملیات و ساخت بمب و نارنجک بود. محل نوشتن شب‌نامه و بیانیه بود. محل روغن زدن به سلاح و آموزش جنگ‌های تن به تن بود. پس یک ستاد جنگ و یک پایگاه نبرد بود. آدم‌هایش با لباس آماده می‌خوابیدند و به نوبت نگهبانی می‌دادند و هر لحظه آماده شبیخون دشمن بودند. خانه تیمی مرز بین نیکی و بدی بود.

امروز
امروز .... اما امروز
می‌دانی پایگاه کجاست؟
امروز از کدامین سنگر آتش می‌شود
ماشه‌های این صمیمی‌ترین پیکار؟

گلسرخی

پس وقتی می‌گویم یا می‌گویند خانه‌های تیمی باید بدانیم که مراد چیست. رابطه درچنین مکانی، رابطه‌ای است نظامی، نظامی و حتی امنیتی. اما در یک رابطه عاشقانه آدم‌ها به هم با اغماض می‌نگرند. «میان آن دو نفر و دیگر افراد تیم فاصله می‌افتد» و

مشکلات پیچیده‌ای در زندگی و کار تیمی ایجاد می‌کرد مشکلاتی که با زندگی آن‌ها و دیگران بازی می‌کرد.

ضرورت مبارزه، ضربه خوردن مداوم تیم و آدم‌ها، باعث می‌شد که جابه‌جایی مدام صورت بگیرد، عشق باعث می‌شد که «افراد در برابر جدایی مقاومت کنند». «این مقاومت آگاهانه یا ناآگاهانه به شکل بهانه‌جویی یا کم‌بها دادن به خطر منعکس می‌شد». عاشق و معشوق برای حفظ رابطه و فقط خانه تیمی به عوامل مشکوک کم‌بها می‌دادند و از واکنشی سریع غافل و عاجز بودند. و این به‌معنای مرگ خود و دیگران بود.

زندگی چریکی مستلزم قاطعیت و تصمیم‌های بزرگ در شرایط خطر بود. هر لحظه امکان درگیری بود و هر آن لازم بود که رفیقی زخمی را رها کرد و گریخت و حتی لازم بود برای آن‌که اطلاعاتش حفظ شود او را که زخمی و نیمه‌جان بود کشت و از مهلکه گریخت. درست مثل زخمی شدن علی‌اکبر جعفری در تصادف اتومبیل در جاده مشهد. که او خود به رفیق منصور دستور تیر خلاص خود را می‌دهد. با آن‌که قرار مشکوک بود. «و ضرور بود که سر قرار مشکوک نرفت». اما این تصمیمات خطیر با عشق دو آدم به یکدیگر سازگار نبود. جان خود و دیگران را به خطر می‌انداخت.

تمامی این‌ها یک سوی داستان بود. سوی دیگر بهره‌برداری ساواک بود و آن‌هم دریک جامعه سنتی.

پی‌نوشت‌های فصل سوم

۱. رهبری سازمان در اواخر سال ۱۳۵۰ عبارت بودند از:

۱. حمید اشرف

۲. حسن نوروزی

۳. چنگیز قبادی

بعداً مهدی فضیلت‌کلام، علی‌اکبر جعفری، بهروز دهقانی به مرکزیت اضافه شدند. در اواخر سال ۱۳۵۳ با تدوین اساسنامه سازمان، مرکزی و شورای‌عالی به‌وجود آمد.

۲. عباس جمشیدی در تعقیب گشتی‌های ساواک شناسایی شد. و در یک درگیری با خوردن گلوله به سر و بدنش بیهوش شد. و دستگیر شد. پس مستقیما به زیر شکنجه رفت. تا دو سال زیر شکنجه بود و بالاخره در زیر شکنجه به شهادت رسید. ساواک پیشاپیش اعلام کرده بود. در درگیری به شهادت رسیده است. جمشیدی می‌گفت: اگر خون‌بهای ما آگاهی خلق است. بگذار از خون ما رودخانه‌ای خروشان جاری شود.

۳. جمع‌بندی علت دستگیری‌های سال ۱۳۵۰

ـ گذار از شکل مبارزه سیاسی علنی به تشکیلاتی مخفی ـ نظامی

ـ بی‌تجربگی

ـ مخفی نشدن بیشتر نیروها

ـ جا نیفتادن سیستم قرارهای تشکیلاتی و گذاشتن قرارهای طولانی مدت،

ـ زود تخلیه نکردن خانه‌های تیمی

ـ احتیاط نکردن بر سرقرارهای مشکوک

ـ نداشتن درک روشن از شکنجه

در ابتدا درک از مقاومت مطلق بود و رفته رفته به‌مقاوت شش ساعته کشیده شد. دیگر گفتن خانه تیمی بلااشکال بود. (شدت شکنجه را از ساعت مقاومت می‌توان فهمید).

چریک‌ها علاوه بر تصویب زمان مقاومت، مسأله خودکشی را نیز تصویب کردند. اپورتونیسم سخنور از آن‌جا که در کنار گود نشسته بود. مسأله خودکشی را با عشق به مرگ یکی گرفت و مدعی شد این مسأله ریشه در سنت شیعی جامعه دارد. و چریک‌ها یک پا در سنت و یک پا در مدرنیته مبارزه می‌کنند. و این در حالی بود که چریک دستگیر شده در کمتر از هفت روز سلاخی می‌شد. بهروز دهقانی و بهمن روحی به‌معنای درست کلمه در مدت یک هفته مُثله شدند.

۴. در جریان مصادره بانک ونک، بعد از مصادره بانک، کاظم سلاحی می‌خواست چخماق اسلحه‌اش را بخواباند تا سلاح از حالت مسلح خارج شود. به علت فرسوده بودن از اسلحه تیری خارج شد و سر زیبرم را مجروح کرد. اما خوشبختانه به او آسیب نرساند.

۵ . ساواک بعد از اعدام افراد گروه جنگل عکس نُه نفر را به‌عنوان مرتبطین جنگل چاپ کرد و برای سر هر کدام آن‌ها جایزه‌ای صد هزار تومانی تعیین کرد. و اما آن نُه سر بی‌بدیل و پربها:

امیر پرویز پویان، عباس مفتاحی، محمد صفاری آشتیانی، جواد سلاحی، اسکندر صادقی‌نژاد، منوچهر بقایی‌پور، حمید اشرف، احمد زیبرم و رحمت‌الله پیرونذیری

۶. دادگاه رهبران سازمان در زمستان ۱۳۵۰ برگزار شد. در اولین جلسه ۲۳ نفر سرود «من چریک فدایی خلقم، جان من فدای خلقم» را خواندند.

۷. محفل آذربایجانی‌های دانشگاه صنعتی حدود سی نفر بودند. که همگی آن‌ها به‌سازمان پیوستند. بهروز عبدی، ابراهیم پوررضای خلیق، فریدون شافعی (دانشجوی صنعتی نبود بلکه پسرخاله نریمان رحیمی بود) مهدی دبیری‌فرد (برادر حیدر) شهید شدند. اسماعیل خاکپور، و نریمان رحیمی دستگیر شدند. بقیه مثل محمود دبیری‌فرد (حیدر) یا به بخش خارج از کشور سازمان ملحق شدند و یا در داخل فعال بودند.

۸ . حیدر (محمود دبیری‌فرد) در سال ۱۳۴۷ وارد دانشکده صنعتی شد. از کانال پرویز نویدی که با محفل کارگری که از حزب توده جدا شده بودند ارتباط گرفت. دراواسط ۱۳۵۰، پرویز نویدی حیدر را به فضیلت‌کلام وصل کرد.

بعدها ملکی برید و خود را به ساواک معرفی کرد. و پرویز نویدی دستگیر شد. حیدر اواسط ۱۳۵۴ به خارج رفت.

۹. بعد از شهادت صفاری آشتیانی، ایرج سپهری و حرمتی‌پور کانال تهیه سلاح برای سازمان بودند.

۱۰. در عراق سپهری و حرمتی‌پور با بخش خاور میانه جبهه ملی تماس گرفتند. رفقای جبهه آمادگی خود را برای پیوستن به سازمان اعلام کردند. هسته اصلی جبهه ملی خاور میانه و اروپا گروهی مارکسیستی بود به نام ستاره. که خواهان پیوستن به‌سازمان بود. سازمان پذیرفت و وحدت را منوط به پروسه تجانس کرد. و بحث‌ها شروع شد.

منوچهر حامدی از جبهه ملی به ایران آمد که شهید شد. در پروسه بحث‌ها فاصله‌ها بیشتر شد. حمید مؤمنی خواهان توقف پروسه بود. اما حمید اشرف نظر معتدل‌تری داشت. و معتقد بود باید بخشی از گروه را جذب کنند. تا امکانات بیشتری پشت جبهه سازمان که نتیجه این همکاری بود آسیب نبیند.

۱۱. در اوین مدت کوتاهی چریک‌های دستگیر شده را به یک سلول جمعی فرستادند. مسعود احمدزاده پیشنهاد کرد همه بازجویی‌های‌شان را بی‌کم و کاست بازگو کنند. تا به یک ارزیابی جمعی برسند. و خود قبل از همه بازجویی‌هایش را برای همه شرح داد.

شهرت احمدزاده فقط به خاطر نقش برجسته‌اش در پرداختن به تئوری مسلحانه نبود. مقاومت درخشان او در زیر شکنجه از او چهره‌ای حماسی ساخت.

محمدرضا شالگوتی ـ آرش

۱۲. عباس مفتاحی در دادگاهش گفت:

«مرگ و نابودی امری دلپذیر نیست که مبارزان از روی میل و به‌طور اختیاری به‌استقبال آن بروند.
ما در مقام پیشرو توده شروع به تحلیل جامعه و انتخاب راه مبارزه نمودیم دیدیم در کشور ما هیچ‌گونه امکانات دمکراتیک برای این‌که حرف‌های‌مان را به توده بزنیم وجود ندارد مطبوعات در زیر سانسور شدید قرار دارند.
کارخانه‌ها به صورت پادگان نظامی درآمده‌اند. و امکان تشکیل سندیکا و گروهای صنفی و حرفه‌ای آزاد وجود ندارد. و هر جنبشی که صورت پذیرد به شدت سرکوب می‌شود تشکیل اجتماعات غیرممکن است.
ما عمدتاً سلاح را به دو منظور به خدمت گرفته‌ایم. اول به منظور دفاع از خود به‌شکل مسلحانه و دوم جهت تبلیغ مسلحانه.
ما آن‌قدر کم‌خرد نبوده‌ایم که فکر کنیم با تعدادی اندک بتوانیم اساس حکومتی را واژگون کنیم انقلاب کار توده‌ها است. این توده‌ها هستند که حکومت دلخواه خود را به روی کار می‌آورند. ما تنها می‌خواستیم آژیتاتور مبارزه توده‌ها باشیم.»

نقی حمیدیان ـ بر بال‌های آرزو

۱۳. شهین توکلی با داشتن یک کودک شیرخوار فعال بود. در مهر ۱۳۵۰ هنگام تعویض یک خانه تیمی دستگیر شد.

۱۴. مسعود احمدزاده و برادرش مجید به‌همراه سه نفر دیگر در زمستان ۱۳۵۰، تیرباران شدند محمد تقی‌زاده نیز در همین زمان اعدام شد.

اصغر عرب‌هریسی نیز که در خرداد ۵۰ دستگیر شده بود. در زمستان تیرباران شد.

رقیه دانشگری که در تابستان دستگیر شده بود، به ده سال زندان محکوم شد. حبیب فرزاد، ده سال حبس گرفت.

کاظم سلاحی در دی ۱۳۴۹ دستگیر شد و در اردیبهشت ۱۳۵۰ تیرباران شد.

۱۵. گروه آرمان خلق در سال ۱۳۵۰ تیرباران شدند. همایون کتیرایی، هوشنگ ترگل، بهرام طاهرزاده، ناصر کریمی و ناصر مؤمنی.

۱۶. مهندس محمدرضا حدادپور در سال ۱۳۵۳ دستگیر شد. او در سال ۱۳۵۱ به‌اتفاق همسرش مهری معمار حسینی به عضویت سازمان درآمد. جزء نیروهای پشتیبان سازمان بود.

کار این نیروها اجاره خانه و اتومبیل، آموزش افراد جدید، تهیه مواد منفجره بود.

جوادپور حبس ابد گرفت.

احمد زیبرم

در سال ۱۳۲۳ در خانواده‌ای فقیر ماهیگیر در بندر انزلی به دنیا آمد. برای تکمیل هزینه تحصیل و کمک به خانواده خود در کار باربری مشغول بود. و به دلیل ممنوعیت صید ماهی برای صیادان فقیر به استخدام اداره شیلات بندر انزلی درآمد.

پس از پایان تحصیلات و سربازی با شغل کتابداری در کتابخانه پارک شهر فیشرآباد تهران مشغول به‌کار شد.

زیبرم مدتی بعد به بنیان‌گذاران سازمان پیوست و در اواخر سال ۱۳۴۹ به‌همراه احمد فرهودزاده، کاظم سلاحی و حمید توکلی در عملیات مصادره بانک ملی میدان ونک شرکت کرد.

در ۳ خرداد ۱۳۵۰ پس از محاصره خانه تیمی سازمان در خیابان طاووسی که توسط یک بنگاه‌دار که افسر بازنشسته بود لو رفته بود با کمک پوشش آتش اسکندر صادقی‌نژاد به‌همراه عباس جمشیدی و سه رفیق دیگر از حلقه محاصره ساواک گریخت.

در زمستان ۱۳۵۰ به‌همراه حسن نوروزی به سفارت امریکا حمله کرد و پس از انجام موفقیت‌آمیز عملیات به پایگاه خود بازگشت.

در حمله به کلانتری قلهک و ترور سرتیپ فرسیو دادستان جنایتکار شاه شرکت داشت. پس از پایان این عملیات عکس او به همراه هشت نفر دیگر با تعیین جایزه ۱۰۰ هزار تومانی به طور گسترده در سراسر کشور پخش شد.

در روز ۲۸ مرداد ۱۳۵۱ در سر پل سیمان مورد محاصره قرار گرفت و زخمی شد. و به خانه پیرزنی پناه برد و با چادر پیرزن زخم‌های خود را بست در حالی‌که پول چادر را به زن داد. و خود به طبقه بالا رفت و شهید شد.

مأمورین ساواک تا ساعت‌ها از نزدیک شدن به جسدش هراس داشتند.

او در قطعه ۳۳ بهشت زهرا دفن است.

ساواک بالافاصله برادر کوچک احمد را که سرباز بود دستگیر و زندانی شد درزندان قصر او هم‌بند احمد خرم‌آبادی بود. خواهران او از پذیرش در دانشگاه منع شدند. برادر ۱۳ ساله او توسط ساواک روبوده شد به تهران برده شد تا خانه احمد را شناسایی کند و حتی برادر ۱۱ ساله او را مدتی برای بازجویی بردند.

شهادت زیبرم برای نخستین بار توسط دو خبرنگار حرفه‌ای از لحظه بر خورد با پلیس و محاصره و پناه بردن زیبرم به خانه آن پیرزن و گرفتن چادر برای بستن زخمش و دادن پول چادر و فرستادن اهل خانه به زیرزمین برای صدمه ندیدن هنگام درگیری درروزنامه‌های عصر منعکس شد و بازتاب خوبی داشت. برای ساواک که چریک‌ها را در بایکوت خبری داشت این انعکاس قابل تحمل نبود و دستور بازداشت آن دو خبرنگار داده شد و آن دو مجبور شدند تا مدتی مخفی شوند.

تحت‌تأثیر همین انعکاس شاملو «میلاد آن‌که عاشقانه بر خـاک مُـرد» را نوشـت. کـه یکی از زیباترین شعرهای او است. نگاه کنیم:

۱

نگاه کن
چه فرو تنانه برخاک می‌گسترد
آن که نهال نازک دستانش
از عشق
خداست
و پیش عصیانش
بالای جهنم پست است

آن کو که به یکی آری می‌میرد
نه به زخم صد خنجر
و مرگش در نمی‌رسد
مگرآن که از تب وهن دق کند
قلعه‌ای عظیم
که طلسم دروازه‌اش
کلام کوچک دوستی است

۲

انکار عشق را
چنین که به سرسختی پا سفت کرده‌ای
دشنه‌ای مگر
به آستین اندر

نهان کرده باشی
که عاشق
اعتراف را چنان به فریاد آمد
که وجودش همه
بانگی شد

۳

نگاه کن
چه فروتنانه بر درگاه نجابت به خاک می‌نشیند
رخساره‌ای که توفان‌اش
مسخ نیارست کرد

چه فروتنانه بر آستانه تو به خاک می‌افتد
آن‌که در کمر گاه دریا
دست حلقه توانست کرد

نگاه کن
چه بزرگوارانه در پای تو سرنهاد
آن‌که مرگ‌اش میلاد پر هیاهای هزار شه‌زاده بود.
نگاه کن!

فصل چهارم

زنان چریک

زنان چریک

در گروه جزنی تا آن‌جایی که اسناد کمک می‌کنند ردپایی از زنان دیده نمی‌شود. در سه محفل تشکیل‌دهنده گروه پیشتاز (جزنی، سورکی و ظریفی) زنی عضو نیست. اما این به معنای بی‌رابطه بودن آن‌ها با زنان هوادار نیست. در دستگیری‌های سال ۱۳۴۶ نیز زنی دیده نمی‌شود. در فاصله سال‌های ۱۳۴۶ تا ۱۳۴۹ در گروه جنگل که در واقع احیای گروه پیشتاز است زنی دیده نمی‌شود.

اما در گروه احمدزاده، در رابطه با محفل تبریز زنی به عضویت چریک‌ها در می‌آید که در ضربه به گروه جنگل، ساواک از «دختر تبریزی» اسم می‌برد. این دختر همان رباب عباس‌زاده دهقانی آن روز و اشرف دهقانی سال‌های بعد است.

در تدوین ایدئولوژی و در ترکیب بنیان‌گذاران زنی وجود ندارد. اما در عضوگیری‌های نخستین زن‌ها حضور پیدا می‌کنند. ناهید قاجار شاید نفر بعدی باشد که از طریق دایی خود رحیم کریمیان با گروه احمدزاده در تماس بود.

رستاخیز سیاهکل که چون نارنجکی در باتلاق سکوت و سرکوب بهمن ۱۳۴۹ منفجر شد زنان را نیز از خواب بیدار کرد و به مبارزه کشاند.

زنان چون مردان به حمایت مادی و معنوی از چریک‌ها پرداختند و به چریک‌ها روی آوردند. اولین شهید آن‌ها دکتر مهرنوش ابراهیمی بود که در درگیری مهر ۱۳۵۰ به‌شهادت رسید. و اولین زن چریکی که تیرباران شد منیره اشراف‌زاده کرمانی در بهمن ۱۳۵۴ بود.

آمار ثبت شده از زنانی که در درگیری به شهادت رسیدند و یا تیرباران شدند رقم ۳۳ را نشان می‌دهد.

درهای سازمان از همان ابتدا به روی زنان باز بود. و هیچ محدودیت جنسیتی وجود نداشت باور به مبارزه مسلحانه برای ورود کافی بود.

نقش زنان در سازمان تابع شرایط و ویژگی‌های مبارزه بود. و از آن‌جا که سازمان درمبارزه‌ای سخت با ساواک بود مدام در شرایط گریز به سر می‌برد. بخش عمده‌ای از نیروی تشکیلات صرف ترمیم و بازسازی تیم‌های ضربه خورده می‌شد. و در «چنین شرایطی زنان نقش کلیدی برای حفظ و تطبیق شرایط و تأمین ایمنی و جابه‌جایی‌ها داشتند.»

وظایف محوله یک‌سان بود اما نوع مبارزه طبیعتاً فرصت بیشتری به مردها در انجام کارها و مسئولیت‌ها می‌داد.

درجامعه مردسالار و پراتیک تاریخی مردان، توانایی‌های بیشتر و قابلیت‌های بیشتری به مردان داده بود. و این خود را در سازمان نیز نشان می‌داد. اما این به معنای آن نبود که زنان محدودیتی در رفتن به رهبری سازمان داشته باشند.

از فرصت‌های به دست آمده مرضیه اسکویی، صبا بیژن‌زاده، نسترن آل‌آقا و زهرا آقانبی‌قلهکی توانستند با نشان دادن قابلیت‌های خود به رهبری سازمان برسند.

برای ستایش تو
همین گل و سنگریزه کافی است
تا از تو بتی بسازم

شمس لنگرودی

شهادت پوران یدالهی و بهروز عبدی در مشهد

در تاریخ ۱۳۵۱/۱۱/۳ در خیابان خواجه ربیع مشهد انفجاری صورت گرفت و پوران یدالهی (با نام مستعار زهرا حسینی) دانشجوی سال آخر شیمی دانشگاه تهران و بهروز عبدی به شهادت رسیدند. عبدی دانشجوی سال سوم مهندسی صنایع دانشگاه صنعتی بود و در سال تحصیلی ۵۲ـ۱۳۵۱ مخفی شد.

ابراهیم‌پور رضا خلیق و نریمان صمیمی توسط بهروز عبدی عضوگیری شدند.

دستگیری فتاحی و خاکپور در مشهد

دراوایل خرداد ۱۳۵۱ ابراهیم‌پور رضا خلیق (با نام مستعار عباسی) به‌عباس جمشیدی رودباری وصل شد خلیق دانشجوی سال آخر رشته مکانیک دانشگاه صنعتی بود.

خلیق از همکلاسی‌اش هادی راست‌روان خواست عضویت سازمان چریک‌ها را بپذیرد. اما نپذیرفت و در عوض جمشید طاهری‌پور را به خلیق معرفی کرد. خلیق به‌اسماعیل خاکپور نیز پیشنهاد عضویت داد. خاکپور پذیرفت و با نام مستعار کاظم مخفی شد و در مرداد ۱۳۵۱ به زیبرم وصل شد.

خاکپور تحت آموزش‌های زیبرم و نسترن آل‌آقا (با نام مستعار جمیله) موتورسواری، شهرشناسی و تیراندازی را فرا گرفت.

بعد از شهادت زیبرم، خلیق، خاکپور را به علی‌اکبر جعفری (با نام مستعار سید) وصل کرد خاکپور و خلیق به شاخه مشهد منتقل شدند و در کوی طلاب خانه‌ای اجاره کردند.

خلیق و خاکپور با یک گاری دستی ظروف می‌فروختند. اما وظیفه اصلی آن‌ها شناسایی اتومبیل‌های ساواک مشهد و مسیر برق بود میادین نیز برای بمب‌گذاری شناسایی شدند.

خلیق و خاکپور در نزدیکی‌های قند آبکوه انباری برای پنهان کردن وسایل خود ساخته بودند آن دو طبق جزوه‌های که علی باکری[۱] نوشته بود از اسید پرکلریک مواد منفجره می‌ساختند.

بعد از مدتی خانه خود را عوض کردند و سازمان برای عادی‌سازی اشرف دهقانی را (با نام مستعار نگار) به جمع آنان افزود. این تیم کار تایپ و انتشار «حماسه مقاومت» را که شرح زندانی شدن و فرار اشرف دهقانی از زندان بود را بر عهده داشت.

---

[۱]. باکری از کادرهای برجسته مجاهدین بود.

از مرز زمان می‌گذری
تا در خاطره‌ها و یادها منتشر شوی
و اندوه زمین
هجایی مبهم بر لبان تو باشد

حماسه مقاومت

اشرف دهقانی در فروردین ۱۳۵۲ از زندان گریخت و به سازمان پیوست. رهبری سازمان از او خواست گزارشی از دیده‌های خود بنویسد. وقتی این گزارش نوشته شد سازمان تصمیم به چاپ گرفت ویرایش این کتاب توسط مرضیه احمدی اسکویی انجام شد. تایپ نوشته‌ها روی استنسیل توسط نسرین معاضد انجام شد. و برای این‌که صدای تایپ بیرون نرود با استفاده از لحاف و تشک در گوشه‌ای از اتاق، اتاقکی برای این کار درست کرده بود.

کار تکثیر توسط تیم‌های مشهد صورت گرفت. ابراهیم‌پور رضا خلیق صفحه اول و تیترهای کتاب را اسماعیل خاکپور با چاپ سربی زد نام کتاب را سازمان برگزید و مقدمه را حمید اشرف نوشت.

اشرف دهقانی که بود

در سال ۱۳۲۸ در خانواده‌ای فقیر به دنیا آمد پدرش میراب بود. در سال‌های ۲۵ــ۱۳۲۴ عضو فرقه دمکرات بود.

هشت خواهر و برادر بودند. اشرف از همان ابتدا تحت تأثیر عاطفی و سیاسی برادرش بهروز دهقانی بود. در کلاس یازدهم به دوستش نامه‌ای نوشت که به‌دست ساواک افتاد. و باعث گرفتاری آنان شد.

او از ماهیت حکومت شاه و پدرش چیزهایی نوشته بود پس با قید تعهد ساواک هر دو را آزاد کردند.

دیپلم که گرفت. صمد در آراز غرق شد. و این مرگ تأثیر شگرفی در او داشت او به‌عنوان معلم راهی روستاهای آذربایجان شد.

با فعال شدن شاخه تبریز او نیز به عضویت شاخه تبریز درآمد.

مقدمه حمید اشرف

حمید اشرف در مقدمه‌اش از دوران شروع می‌کند و دوران خود را برخلاف ایدئولوگ‌های شوروی نه عصر صلح و سوسیالیسم، بلکه عصر جنبش‌های رهایی‌بخش ارزیابی می‌کند. که ارزیابی درستی بود. عصر صلح و سوسیالیسم روس‌ها و مدل‌های ایرانی‌شان، به روزگاری بود که نه صلحی بود نه سوسیالیسم. و بعد می‌رسد به دوران اساسی آغاز جنبش مسلحانه و دلایل زیر را برمی‌شمارد:

۱. تشدید تضادهای خلق با امپریالیسم و ارتجاع داخلی
۲. شکست برنامه‌های رفرمیستی شاه
۳. خفقان سیاسی و سلب هرگونه فعالیت علنی و شبه علنی
۴. بی‌ثمر بودن شیوه‌های مسالمت‌آمیز
۵ . تأثیر حرکت انقلابی خلق در منطقه خاورمیانه و سه قاره
۶. رشد آگاهی‌های تاریخی ـ سیاسی بر نسل جوان
۷. جمع‌بندی تجارب و شیوه‌های گذشته

در شرایطی که بسیاری بر این باور بودند در ایران فعلاً کاری نمی‌توان کرد نسل جوان میهن ما رستاخیز خود را آغاز کرد. در حالی‌که

۱. از هرگونه حمایتی بی‌بهره بود.
۲. و هیچ تجربه عملی از گذشته موجود نبود.

اما با اتکا به خلق خود و با فدا کردن همه چیز راه نوین را باز کردند.

زندگی چریکی

در همان زمانی که رژیم با به درودیوار زدن عکس نُه چریک و جایزه صدهزار تومانی

برای سر هر یک از آن‌ها منتظر دستگیر شدن آن‌ها بود. اشرف همراه پویان و نابدل دریک خانه تیمی زندگی می‌کرد. وظیفه این تیم چاپ و پخش اعلامیه‌های سازمان بود.

اواخر فروردین ۱۳۵۰ ساعت ۶:۳۰ عصر پویان و نابدل برای پخش اعلامیه بیرون رفتند.

نابدل و جواد سلاحی با موتور حرکت می‌کردند و پویان و گلوی هم با هم بودند. نابدل هنگام چسباندن اعلامیه‌های سازمان با یک استوار بازنشسته برخورد می‌کند با سروصدای او به همراه سلاحی از محل دور می‌شوند اما چون منطقه را نمی‌شناختند داخل کوچه‌ای می‌شوند که روبه‌روی آن کلانتری پامنار بود پس با مأمورین کلانتری درگیر می‌شوند. نابدل گلوله می‌خورد و بیهوش می‌شود و سلاحی تا آخرین گلوله می‌جنگد و بعد خودکشی می‌کند به گونه‌ای که صورتش شناخته نشود.

نابدل زیر شکنجه رفت و مقاومتی قهرمانانه کرد.

فردای آن روز خانه مشترک تخلیه شد.

با دستگیری نابدل ساواک رد مشخص‌تری از اشرف و برادرش می‌یابد. اشرف درجریان سیاهکل تا حدودی به عنوان یک دختر تبریزی[1] شناخته شد. اما نام مشخصی از او نبود. پس تلاش گسترده ساواک برای دستگیری او آغاز شد. به خانه آن‌ها درتبریز حمله شد. و برادرش محمد و شوهر خواهرش کاظم سعادتی که از دوستان نزدیک صمد و بهروز بود دستگیر شدند.

کاظم کاندیدای عضویت سازمان بود اما ساواک را فریفت و خود را فردی غیرسیاسی نشان داد ساواک او را آزاد کرد تا طعمه‌ای برای دستگیری بهروز شود. کاظم برای آن‌که بهروز را متوجه خطر کند و بیم آن نیز می‌رفت در صورت دستگیر شدن بهروز او دستگیر و زیرشکنجه برود شبانه رگ خود را زد و به شهادت رسید. ساواک با شنیدن این خبر متوجه شد که سعادتی اطلاعاتی در مورد بهروز و تشکیلات تبریز داشته است. پس تلاش کرد او را نجات دهد که بی‌ثمر ماند.

با این همه ساواک بیکار ننشست و توانست بهروز را در سر قرار نزهت روحی

[1]. احمد فرهودی در بازجویی‌هایش گفته بود مدتی با یک دختر تبریزی هم‌خانه بود.

آهنگران دستگیر کند اما پیش از دستگیری بهروز، اشرف دستگیر شد اشرف در جریان رفت و آمد به خانه برادرش در تهران توسط همسایه آن‌ها که مخبر ساواک بود شناسایی شد و چون او را چند باری در اطراف دانشگاه دیده بود. اطلاعات شهربانی تور خود را در اطراف دانشگاه پهن کرد و در تاریخ ۲۳ اردیبهشت پنجاه در حالی‌که اشرف و بهروز برای شناسایی علی خانی رئیس دانشگاه تهران به خیابانی که در کنار دانشگاه قرار دارد رفته بودند دستگیر شد.

زندان شهربانی

رئیس اطلاعات شهربانی خطایی بود و شکنجه‌گر اصلی سروان نیک‌طبع، و شکنجه توهین و تحقیر و فحش‌های ناموسی و مشت و لگد و به عنوان چاشنی، تخت و شلاق که حرف اول و آخر را می‌زد. فرم شکنجه هم روشن بود. تهدید، مشت و لگد و بعد نصیحت و شلاق و نصیحت ... و هر کدام به عهده یکی از جلادان.

اشرف آن‌ها را به خانی‌آباد فرستاد که مثلاً خانه تیمی او باشد. و در این فرصت که وقت غذا بود، سعی می‌کند که با چنگال غذا خودکشی کند که موفق نمی‌شود. در این فاصله اکیپ‌های اطلاعات برمی‌گردند و معلوم می‌شود آدرس دروغی است پس او را لخت می‌کنند و با باتوم برقی به مناطق حساس او شوک می‌دهند.

در همان روز سازمان موفق شده بود بانک آیزنهاور را مصادره کند.

سروان نیک‌طبع در این مرحله به اشرف و در جلو جمع تجاوز می‌کند و بعد دوباره او را به تخت و شلاق می‌بندند و شکنجه با شلاق شروع می‌شود و بعد او را به نیمکتی صلیب می‌کنند.

شکنجه‌گاه اوین

اشرف را شبانه به اوین منتقل می‌کنند در بازجویی او ثابتی و حسینی معروف حضور دارند. در آن‌جا نیز او را به صلیب می‌کشند و شکنجه شروع می‌شود. کابل، تهدید

به‌تجاوز، کندن گوشت و پوست و قیچی، و لای پرس گذاشتن انگشتان بعد ماری را به‌تن او می‌اندازند. شکنجه‌گران اصلی حسین‌زاده، نیک‌طبع و جوان بودند. بعد او را با استعمال بطری داغ شکنجه کردند. اما چاره‌ساز نبود. او را از تخت باز کردند و با مشت و لگد به جان او افتادند تا او بیهوش شد. شب نخست در اوین این گونه گذشت.

بازگشت به اطلاعات شهربانی

او را بار دیگر به شکنجه‌گاه شهربانی بازگرداندند برای به حرف درآوردن او زن برادرش را دستگیر کرده بودند تا او بخواهد اشرف آدرس خانه تیمی را بدهد.
یکی از دوستان او را مجبور کرده بودند که بیاید و بگوید بین بهروز و پویان اختلاف افتاده است و قرار است بهروز را ترور کنند.
برادر بزرگ و کوچک‌اش را نیز دستگیر کرده بودند. همه را به سختی شکنجه کرده بودند. اشرف در این‌جا دست به اعتصاب غذا می‌زند تا بمیرد اما با زدن سرم او را از مردن باز می‌دارند اشرف در تمام مدت به تخت بسته بودند و به طرق مختلف شکنجه می‌شد.

بگذار مرگ شما تاوان اوراد کهن آن‌ها باشد
بگذار در سردابه‌ها
مردگان ما را لگدکوب کنند
باشد
این تابستان گران هم می‌گذرد

دستگیری و شهادت بهروز

بالاخره موفق شدند بهروز را دستگیر کنند موقع دستگیری پای بهروز شکسته بود برای شکنجه او ساواک به اطلاعات شهربانی آمد. رهبری شکنجه با حسین‌زاده بود. بهروز مدت یازده روز زیر شکنجه بود تا بر اثر ضربات وارده به شهادت رسید.

ملاقات با حمید توکلی

حمید توکلی را در میدان شوش گرفتند از وسایل بهروز ساعت و محل قرار او را با حمید پیدا کردند. برای به حرف درآوردن اشرف او را با حمید توکلی روبه‌رو کردند و حمید گفت که او را نمی‌شناسد.

ملاقات با علیرضا نابدل

اشرف را برای آن‌که بازجویی پس بدهد با نابدل روبه‌رو می‌کنند. اشرف متوجه می‌شد دست راست نابدل بعد از پرتاب کردن خود از طبقه سوم بیمارستان شهربانی به علت شکستن پنج سانت کوتاه شده است.

شروع دستگیری‌ها

اواخر بهار و اوایل تابستان دستگیری‌ها شروع شده بود. و شکنجه تا صبح ادامه داشت پول، مقام و جهالت دست به هم داده بود تا جنایت در بدیش فعال شود.

انتقال به زیرزمین شهربانی

اشرف با تنبیه کردن یکی از زن‌های نگهبان هم‌چنان بسته به تخت به زیرزمین مخوف شهربانی منتقل می‌شود. هنوز کمیته مشترک درست نشده است. و اطلاعات شهربانی دررقابت با ساواک در دستگیری و شکنجه فعال است.

اداره اطلاعات شهربانی

اداره اطلاعات شهربانی سه طبقه بود طبقه بالا مربوط به گذرنامه بود. همکف اتاق

شکنجه و رئیس عملیات بود و طبقه پایین که زیرزمین بود شامل ۱۲ سلول یک متر و نیم در دو متر بود در حیاط نیز ۱۴ سلول درست کرده بودند روال کار هم بستن مداوم به روی تخت بود.

اشرف در این‌جا از شهادت پویان و رحمت پیرونذیری آگاه می‌شود. نبرد پویان با ساواک به حدی قهرمانانه بود که مأموران اطلاعات را شگفت‌زده کرده بود و مدام از آن حرف می‌زدند.

هم‌بندی‌های او

در زیرزمین شهربانی او با رقیه دانشگری، شهین توکلی و یکی از اعضای گروه آرمان خلق که تمام پشت او را سوزانده بودند آشنا می‌شود. اصغر عرب هریسی را نیز درهمین جا شکنجه می‌کنند حبیب فرزاد نیز در همین جا زندانی بود.

اوین

با گسترش دستگیری توسط اطلاعات شهربانی زیرزمین اطلاعات دیگر گنجایش زندانی نداشت پس اشرف، شهین توکلی و رقیه دانشگری به اوین منتقل شدند. و بار دیگر بازجویی شدند. در اوین حسین‌زاده به اشرف گفت: از کشته شدن بهروز خیلی متأسفم چون اطلاعات او وسیع بود. و می‌توانست خیلی ما را کمک کند. او خیلی چیزها را با خود برد.

اشرف در زندان شهربانی از زن نگهبان خود می‌شنود که شاه هر روز جریان بازجویی‌ها را دنبال می‌کند و بعد از شهادت بهروز گفته بود از این موضوع متأسفم. اطلاعات زیادی از او می‌توانستید به دست بیاورید. بعد از سه روز انفرادی هر سه به‌یک سلول منتقل می‌شوند.

در اوین با مسعود احمدزاده ملاقات می‌کنند. با سعید آریان و حمید توکلی نیز ملاقات می‌کنند. شهین توکلی همسر آریان و خواهر حمید بود.

اشرف با برادرش محمد نیز که اختلال حواس پیدا کرده بود نیز ملاقات می‌کند

محمد به علت شکنجه‌های روحی و جسمی دچار اختلال حواس شده بود بعدها به‌چهار سال زندان محکوم شد.

در این بخش اشرف به خیانت مناف اشاره می‌کند که مربوط بود به گفتن قرار خود با مسعود. در آن زمان چریک‌ها هنوز درکی عینی از شدت شکنجه نداشتند.

زندان قصر

با دستگیر شدن اعضای سازمان آزادی‌بخش خلق‌های ایران، اوین دیگر جا برای زندانیان قدیمی نداشت پس باید به قصر منتقل می‌شدند. این سازمان بخش انشعابی از سازمان انقلابی حزب توده بود. که به مبارزه مسلحانه رو می‌آورند. بعدها سیروس نهاوندی با صحنه‌سازی ساواک از زندان گریخت و عده‌ای را به چنگ ساواک انداخت و خود از ایران رفت. اشرف از این ماجرا اطلاعی در آن روزگار ندارد.

دادگاه رهبران

به علت جو خفقان امکان دسترسی به دفاعیات رهبران سازمان نبود. برای اولین بار به‌جای دفاع مسأله تهاجم مطرح شد. دفاع تهاجمی، پایه‌ریزی دفاعیات لیدر سرگروه می‌شد.

دادگاه ۲۱ نفره با سرود فدایی چریک‌ها آغاز می‌شود. چریک‌ها در جواب منشی دادگاه که می‌پرسد: تابعیت و شغل شما چیست می‌گویند، ما تبعه خلق ایران هستیم. و شغلمان انقلابی حرفه‌ای است چریک فدایی خلق هستیم فدایی بودن در راه خلق این است حرفه و تمام موجودیت و هستی ما.

مسعود مدت دو ساعت در دادگاه تحلیل درخشانی از اوضاع خاورمیانه و ایران و نقش امپریالیسم می‌دهد. و اعمال امپریالیسم و رژیم را محکوم می‌کند.

و در نهایت ۲۱ نفر به اعدام محکوم می‌شوند. بسیاری پیش از اعدام در زیر شکنجه به شهادت رسیدند و در بهمن ۱۳۵۰ دادگاه اشرف، دانشگری و توکلی تشکیل شد.

در دادرسی اشرف با احمدی دانشجوی دانشگاه تبریز برخورد می‌کند که اعدام گرفته است. اما هم‌چنان شاد و سرزنده بود.

دانشگری با عبدالله افسری که شاگرد صمد بود هم دادگاه بود. صمد به او نامه‌هایی داشت دفاع قاطع افسری نشان داد که صمد چه شاگردی پرورش داده است.

اشرف با طرح زندگی روستاییان آذربایجان و در اصلاحات ارضی رژیم را به‌محاکمه می‌کشد.

زندان قصر

در زندان مبارزه برای گرفتن حقوق اولیه زندانی مثل روزنامه و رادیو شروع می‌شود.

فرار از زندان

عید سال ۱۳۵۲ ملاقات حضوری به خانواده‌ها دادند. با آمدن خانواده‌ها و قاطی شدن زندانیان عادی و سیاسی فکر فرار از ذهن اشرف و ناهید جلال‌زاده (همسر سعادتی از اعضای مجاهد) می‌رسد. پس هر دو تصمیم می‌گیرند در یک فرصت مناسب فرار کنند برنامه فرار توسط مجاهدین ریخته می‌شود ناهید دستگیر می‌شود و اشرف موفق می‌شود از زندان خارج شود.

کندوکاوی در حماسه مقاومت

شیوه کار ساواک بعد از حماسه سیاهکل و ترور فرسیو بر پلیسی کردن جامعه بود. نابدل و سلاحی در آماده‌باش همه جانبه پلیس گرفتار می‌شوند. سلاحی به شهادت می‌رسد و نابدل گلوله می‌خورد و به اسارت درمی‌آید.

از این به بعد شکنجه تا مرگ شروع می‌شود.

چریک‌ها درک روشنی از میزان و عمق شکنجه ندارند. پس تصور کلی بر حرف نزدن

است یک چریک نباید قرار خود را افشا کند و اگر کرد خیانت کرده است همان کاری که با مناف فلکی کردند.

مناف زیر شکنجه قرار مسعود احمدزاده را گفت و به خیانت متهم شد.

بعد از شکنجه و به دست آوردن اطلاعات، ساواک کار خود را با دستگیری‌های گسترده و شکنجه دستگیرشدگان ادامه می‌داد. مهم نبود چه کسی را و چرا شکنجه می‌کند. وقتی قانون نباشد وقتی فرد مصونیت قانونی نداشته باشد دست پلیس برای هر جنایتی باز است. مهم آن بود که از هر کس کمی اطلاعات به دست بیاورند.

در اینجا دو مسأله به کمک ساواک می‌آید:

۱. بی‌تجربگی و نوپایی جنبش

۲. خلل و فرج‌های طبیعی

وقتی نابدل دستگیر می‌شود چریک‌ها، پویان و اشرف در همان خانه مشترک با نابدل تا فردا می‌مانند نمی‌دانند که نابدل با گلوله در بدن دارد شکنجه می‌شود و هر آن ممکن است تاب نیاورد و آدرس خانه را بدهد. بعد اشرف به تبریز می‌رود و نمی‌داند که ممکن است نابدل اسم او و بهروز را گفته باشد. به تهران باز می‌گردد و به خانه برادرش می‌رود. در همین خانه است که او توسط یک خبرچین ساواک شناسایی می‌شود و این همه ناشی از بی‌تجربگی بود.

خلل و فرج‌های طبیعی که همان درزها و شکاف‌های طبیعی بود. ناشی از نوپایی جنبش بود زمان لازم بود که جنبش فرصت پیدا کند برگردد و این سوراخ‌ها را با ملاتی سخت بگیرد.

ساواک احمد ریاضی، کاظم سعادتی، محمد دهقانی، زن برادر اشرف و نزهت روحی را که هر کدام رابطه‌های دور و نزدیک دارند را می‌گیرند در زیر شکنجه به‌اطلاعاتی دسترسی پیدا می‌کنند درزیر این فشارها احمد ریاضی تن به خیانت می‌دهد درحالی‌که رابطه‌ای دور با مناف و رقیه دانشگری داشته است تن به‌همکاری می‌دهد و درهمین رابطه مناف دستگیر می‌شود. بهروز هم از طریق نزهت روحی‌آهنگران دستگیر می‌شود در حالی‌که نزهت هیچ رابطه تشکیلاتی با چریک‌ها ندارد و فکر می‌کند بهروز دهقانی سیاسی نیست.

با دستگیری اشرف، شیوه کار ساواک و اداره اطلاعات شهربانی برای ما روشن می‌شود:

۱. شکنجه، ۲. توهین و تحقیر و ۳. فریب

شکنجه با مشت و لگد شروع می‌شود و با شلاق ادامه می‌یابد دادن شوک به مناطق حساس کشیدن ناخن، سوزاندن انگشتان و نشاندن روی اتوی برقی، انداختن مار و تجاوز جنسی در همین کاتگوری قرار دارند.

اما شکنجه‌ها به جسمی ختم نمی‌شود، شکنجه‌های روحی نیز یکی از ابزار کار است. دستگیری نزدیکان و شکنجه آن‌ها کسانی که در این جنگ طبقاتی وارد این معرکه نشده‌اند.

به هر روی فرار اشرف از دو حیث حائز اهمیت بود:

۱. تبلیغی

۲. عملی

این فرار ضربه‌ای جدی به تبلیغات شکست‌ناپذیری ساواک زد. و نشان داد که علی‌رغم ظاهر نفوذناپذیر ساواک چریک‌ها می‌توانند از سدهای آن‌ها بگذرند. و درجنگ زندان و زندانی پیروز بیرون بیایند.

در بُعد عملی چریک‌ها درک روشن‌تری از شکنجه و شیوه ساواک پیدا کردند. و فهمیدند که از کدام درز و سوراخ ضربه می‌خورند. و شکنجه تا چه حد می‌تواند کشنده و به‌حرف آورنده باشد. و آن‌ها از درک ذهنی سکوت در زیر شکنجه فاصله بگیرند.

دستگیری خاکپور و فتاحی

در دی ماه ۱۳۵۲ علی‌اکبر جعفری مسئول شاخه مشهد، جلال فتاحی را (با نام مستعار حسین) به خاکپور وصل کرد. فتاحی تیر ۱۳۵۲ توسط خشایار سنجری عضوگیری شده بود. مدتی در اصفهان بود و بعد به مشهد منتقل شده بود. تا در کارگاه

کوچکی در جاده سرخس پوسته نارنجک بتراشد. پوسته‌های نارنجک را جعفری به فتاحی و خاکپور می‌داد تا در آن‌جا سنگ بزنند و صیقل دهند. و بعد از آماده شدن در یک موتورخانه پمپ آب متروکه در شمال شرقی مشهد گذاشته می‌شد و جعفری آن‌ها را به‌تهران می‌فرستاد.

در این زمان خاکپور «نشریه نبرد خلق[1]» را که به تازگی جعفری از تهران آورده بود و برای مطالعه نزد او بود گم کرد. نشریه در فاصله مغازه تراشکاری تا خانه گم شده بود پس لازم بود مغازه تخلیه شود. چون اگر نشریه به دست ساواک می‌افتاد شروع می‌کرد به بازرسی مغازه‌ها و مغازه تراشکاری با پوسته‌های نارنجک قابل توجیه نبود.

مغازه تخلیه شد. اما به علت پنچر شدن لاستیک دوچرخه و سنگینی بار و آمدن برف مجبور شدند از ده ابراهیم‌آباد عبور کنند. در آن‌جا دهاتی‌ها مشکوک شدند که آن‌ها قاچاقچی هستند خاکپور برای آن‌که شک آن‌ها را برطرف کند یکی از پوسته‌ها را نشان داد و گفت: این‌ها قراضه آهن هستند یکی از دهاتی‌ها پوسته‌ها را پیش سپاهی دانش و کدخدا برد و آن‌ها فهمیدند که پوسته نارنجک‌اند پس دهاتی‌ها با چوب و چماق به‌آن‌ها حمله کردند. خاکپور سعی کرد با شلیک تیر آن‌ها را بترساند. اما اسلحه گیر کرد و آن‌ها را گرفتند علی‌رغم آن‌که هر دو سیانور خوردند نمردند و دستگیر شدند.

سختی مبارزه

منتقدین مشی چریکی که بیشتر خوش داشتند و امروز نیز خوش دارند در پناه دترمینیسم تاریخی لم بدهند با سخنوری منتظر آمدن انقلاب شوند. تا آن‌ها سوار برموج انقلاب را رهبری کنند نفهمیدند که مبارزه با یک دوچرخه پنچر و مشتی توده ناآگاه یعنی چه.

چه خون و دل‌ها باید خورده می‌شد و چه ذره ذره باید کار می‌شد تا روی پای خود

[1]. ارگان تئوریک چریک‌ها

ایستاد و با گردنی کشیده حکومتی وحشی و سراپا مسلح را به مبارزه فرا خوانـد. (چـه جهان نامردی؟)

انارهای رسیده!
خون کدام شهید در دهان شما آب شده است
که آب این رودخانه چنین عطری دارد

شهادت خلیق زیر شکنجه

با دستگیری خاکپور و فتاحی ساواک متوجه مشهد شد. پس دو اکیپ از کمیته مشـترک راهی مشهد شد تا با تردد در مناطق مهم شهر سرنخ‌هایی به دست بیاورند.

در بیست و چهارم اسفند ۱۳۵۲ ساواک به خلیق مشکوک شد و او را دستگیر کـرد. هنگـام بـازرسی بـدنی خلیق سیـانور خـورد و بیهوش شد. امـا مزدوران سـاواک او را نجات دادند.

تهرانی شکنجه‌گر ساواک در بازجویی‌هایش چنین می‌نویسد:

«به دستور عطاپور به مشهد رفتم تا با سـاواک مشـهد در بـازجویی مـتهم فـوق همکاری کنم.
یکی دو ساعت بعد خلیق را آوردند او به شدت شـکنجه شـده بـود عـلاوه بـرمن حسین ناهیدی و چند نفر دیگر در اتاق بودند. دست و پای او را بسته و بـا کابـل او را زدیم. و بعد من و ناهیدی بیرون آمدیم تا در مورد ادامه کار صحبت کنیم.
در این موقع افراد گارد ساواک شاید برای خوش خدمتی دست‌هـای خلیـق را بـا دستبند به پنجره اتاق بسته و آویزان کرده بودند. وقتی وارد اتـاق شـدم وضـع را بحرانی دیدم.
وقتی دستبندها را باز کردم بیهوش شده بود. و تلاش‌های بعدی بی‌اثـر مانـد و او شهید شد[1].»

[1]. شکنجه‌گران سخن می‌گویند؛ قاسم حسن‌پور

شعاعیان و مؤمنی در مشهد

با پیوستن شعاعیان و گروهش به چریک‌ها در خرداد ۱۳۵۲، سازمان برای راه‌اندازی یک نشریه تئوریک و ساختن برخی جنگ‌افزارها، مؤمنی و شعاعیان را به‌مشهد فرستاد[۱].

اما متأسفانه نزدیکی او دو کادر برجسته و تئوریک جنبش انقلابی به بار نشست و خاطره تلخی برای هر دو میوه این رابطه بود.

شعاعیان در آن روزگار چریکی ضد لنینیسم بود. و مؤمنی به لنینیسم باور داشت شعاعیان نتوانست مؤمنی را به نظریات خود نزدیک کند. و مؤمنی نیز قادر نبود شعاعیان را قانع کند که مسائل آن گونه نیست که او می‌پندارد پس کار به نقار کشید و شعاعیان در نامه‌هایش به تلخی از این دوران سخن می‌گوید.

حقیقت ماجرا آن بود که لنینیسم اندیشه‌ای چیره بر جنبش جهانی کمونیستی بود. و زمان می‌خواست تا روشن شود لنینیسم حقیقت مطلق کمونیسم نیست و لنینیسم دوای هر درد بی‌درمانی در جنبش جهانی هم نیست. برداشتی است و قرائتی است از مارکسیسم که می‌تواند درست هم نباشد.

شعاعیان که بود

در سال ۱۳۱۵ در تهران به دنیا آمد کودک بود که پدرش را از دست داد به این خاطر درفقر بزرگ شد روزها کار می‌کرد و شب‌ها درس می‌خواند.

نوجوان بود که عضو حزب پانایرانیست شد در سال‌های بعد به مارکسیسم گرایش پیدا کرد در سال‌های ۴۰ جذب گروه «مارکسیست‌ها» شد که جریان جدا شده از حزب توده بود اما بعدها از آن‌ها نیز جدا شد و به نقد آن‌ها نشست.

در سال‌های ۴۱ـ۱۳۳۷ به دانشسرای عالی فنی تهران رفت تا مهندس جوشکار شود.

---

[۱]. نامه هشتم؛ مصطفی شعاعیان

پس به کاشان رفت و معلم هنرستان شد. ۴ سال بعد به تهران آمد و ۲ سال درهنرستان نازی‌آباد درس داد در نوشتن رساله‌ای در انتقاد از حزب توده با توکلی شرکت داشت.

در جبهه ملی دوم به عضویت جبهه درآمد. در سال‌های ۴۱ـ۱۳۴۰ به‌عنوان نماینده دانشجویان مراکز دانشگاه تهران به اولین کنگره جبهه ملی دوم رفت.

برای کنگره جزوه‌ای نوشت به «*نسل جوان و جبهه ملی*». که رهبری جبهه ملی صلاح ندید خوانده شود این جزوه با نام مستعار سرباز به دکتر مصدق تقدیم شده بود. بعدها این جزوه به نام «*چه نباید کرد*» منتشر شد.

در سال ۱۳۴۲ با نهضت آزادی مرتبط شد. تلاش او تقویت جبهه ملی سوم بود. و «*تزی برای تحرک*» را در این دوران نوشت که برای دکتر مصدق و رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی و آیت‌الله‌های قم و مشهد فرستاده شد. دکتر مصدق و نهضت آزادی پذیرفتند اما علما زیر بار آن نرفتند این رساله از سویی حرکتی اقتصادی و فلج‌کننده برای رژیم بود.

در سال ۱۳۴۶ نقدی بر کتاب «*انقلاب در انقلاب*» رژی دبره را نوشت که مورد توجه قرار گرفت چرا که کتاب دبره مورد توجه نیروهای مبارز بود.

در فاصله سال‌های ۴۶ـ۱۳۴۴ کتاب جنگل را نوشت: که نقدی بود بر عملکرد شوروی در انقلاب گیلان. پس از این کتاب بود که به نقد لنینیسم رسید و با نوشتن کتاب «*شورش*» به یک نظریه‌پرداز مستقل جنبش چریکی تبدیل شد.

در سال ۱۳۵۱ جبهه دمکراتیک خلق را درست کرد اما گروه لو رفت و او مخفی شد. ضربه اول مرداد ۱۳۵۱ و ضربه دوم ساواک بر گروه دوم خرداد ۱۳۵۲ بود که طی آن شایگان، حسن رومینا و نادر عطایی به شهادت رسیدند بعد از این ضربه شعاعیان به‌چریک‌ها پیوست. و با چریک‌ها بود تا هیجدهم شهریور ۱۳۵۳ که از چریک‌ها جدا شد.

دستگیری فاطمه سعیدی (مادر شایگان)

چریک‌ها بعد از دستگیری خاکپور، مرضیه اسکویی را برای بررسی وضعیت خانه

خاکپور فرستادند ارزیابی اولیه سلامت خانه بود اما در نوبت بعد کـه فاطمـه سـعیدی بـرای بررسی خانه رفت با همکاری زن صاحب خانه در تور ساواک افتاد و دستگیر شد.

شما از تنهایی آدمی
در ماه مرداد چه می‌دانید
مادرم آمده بود
در دربدری‌هایش را با ما قسمت کند
و از شب‌های پرگریه و بی‌ستاره بگوید
مادرم در تنهاترین خیابان جهان نشسته بود
و تنهایی آدمی را
در ماه مرداد
با صدای بلند تحریر کرده بود

فاطمه سعیدی که بود

فاطمه سعیدی مادر ناتنی نادر شایگان شـام اسـبی و مـادر ارژنـگ، ناصـر و ابوالحسـن شایگان شام‌اسبی بود.

بعد از شهادت نادر شایگان، حسن رومینا و نادر عطایی و دستگیری عده‌ای دیگر از اعضـای «جبهـه دمکراتیـک خلـق» بازمانـدگان جبهـه بـه رهبـری مصـطفی شـعاعیان به‌چریک‌ها ملحق شدند. فاطمه سعیدی، مصطفی شعاعیان، ناصـر و ارژنـگ بـه شـاخه مشهد منتقل شدند. و ابوالحسن به شاخه تهران منتقل شد. مرضیه احمدی اسکویی نیـز جزء این گروه بود.

شعاعیان در ششمین نامه‌اش به چریک‌ها، دستگیری رفیق مادر را بـه سـهل‌انگـاری علی‌اکبر جعفری مسئول شاخه مشهد منتسب می‌کند و می‌گویـد رفـتن رفیـق مـادر بـه خانه‌ای مشکوک غلط بود. و بعد از به دام افتادن رفیق مادر جعفری کـه در منطقـه بـود کاری برای نجات جان او نکرد.

همین نامه مستمسکی می‌شود برای مخالفین چریک‌ها که فرستادن رفیق مادر را به‌خانه لو رفته خاکپور توطئه چریک‌ها برای از بین بردن نیروهای نزدیک به شعاعیان بدانند.

اما رفیق مادر در بازجویی‌هایش رفتن خود را به خانه خاکپور را منتسب به رفیق جواد می‌کند که مصطفی شعاعیان است. به راستی حقیقت ماجرا چیست؟

خاکپور ۲۲ بهمن دستگیر شد. خلیق ۲۴ بهمن دستگیر شد. فاطمه سعیدی خود دربازجویی‌اش چنین می‌نویسد:

«روز پنجشنبه بیست و پنجم بهمن ۱۳۵۲ بود. در منزل نشسته بودم که جواد[۱] ضمن صحبت به من گفت با یکی از رفقای گروهش ارتباط داشته و او سر ملاقات نیامده و از من خواست که به درب منزل آن‌ها بروم تا اطلاعاتی در مورد آن‌ها پیدا کنم. به همین خاطر به اتفاق جواد از منزل خارج شدیم.
نزدیکی‌های منزل جواد به من گفت: ... و از من جدا شد. از همسایه‌ها سؤالاتی کردم که یکی از زن‌ها به من مشکوک شد و شروع به داد و فریاد کرد. من هم فرار کردم... گرفتار شدم. در همین موقع تصمیم گرفتم که نارنجکی را که همراه دارم استفاده کنم... نتوانستم. سپس کپسول سیانوری که همراه داشتم بلعیدم. تا کشته شوم پس از خوردن دیگر نفهمیدم چی شد[۲].»

تغییر و تحول در شاخه مشهد

با دستگیری خاکپور، جلال فتاحی و فاطمه سعیدی و شهادت خلیق، به دستور علی‌اکبر جعفری مسئول شاخه مشهد شعاعیان به همراه ارژنگ و ناصر شعاعیان به‌تهران رفتند. در تهران شعاعیان بچه‌ها را به حمید داد تا آن‌ها را به جایی امن برده شوند.

---

[۱]. جواد نام مستعار مصطفی شعاعیان
[۲]. فاطمه سعیدی، اسناد بایگانی

جدایی شعاعیان

شعاعیان از همان زمانی که به چریک‌ها پیوست (خرداد ۱۳۵۲) شرط پیوستن خود را طرح و بحث «انقلاب» در سازمان گذاشت. چریک‌ها هم پذیرفته بودند.

جزوه انقلاب یک نظریه ضدلنینی بود. و برای سازمان چریک‌ها که از سوی حزب توده مورد هجوم بود که مبارزه مسلحانه با لنینیسم منطبق نیست. و چریک‌ها اصرار داشتند که آنان به روح لنینیسم وفادارند. مسأله‌ای نبود که در آن روزگار وانفسا قابل طرح و قابل دفاع باشد.

شاید زمانی که حمید اشرف این شرط را برای وحدت پذیرفت. به سختی کار آگاه نبود. برای اشرف این مسأله یک امر نظری بود. و برای چریکی که در پراتیک مرگ‌بار غوطه‌ور بود امری عاجل نبود. مهم بقا و تثبیت بود لنینیسم در زمان دیگری می‌توانست مورد بحث قرار گیرد. اما برای شعاعیان که بیشتر یک نظریه‌پرداز بود این گونه نبود پس بر خواست خود پای فشرد.

چریک‌ها کمیته‌ای را مسئول برخورد با نظریات شعاعیان کردند بخشی از کار این کمیته در هجوم ساواک به یکی از خانه‌های تیمی و در محله شترداران از بین رفت سازمان حمید مؤمنی را مسئول این کار کرد. و حاصل کار نقد مؤمنی رد نظریات شعاعیان بود. «شورش نه، گام‌های سنجیده در راه انقلاب».

شعاعیان با «*پاسخ‌های نسنجیده به قدم‌های سنجیده*» به جنگ مؤمنی رفت و حاصل کار فاصله گرفتن مؤمنی از شعاعیان و جدایی نظری و سازمانی شعاعیان شد. حمید اشرف درآخرین قرارش با شعاعیان (۱۸ شهریور ۱۳۵۳) نظر سازمان و جدایی او را از سازمان به‌او ابلاغ کرد.

نقاط وحدت و افتراق شعاعیان با چریک‌ها

شعاعیان در مبارزه مسلحانه با چریک‌ها وحدت نظر داشت. اما او از لنینیسم به مشی مسلحانه پیشتاز نرسید. او از نفی لنینیسم به مبارزه مسلحانه رسید. و بر این باور بود که

درک لنینیستی به انقلاب، حزب و سوسیالیسم درکی غلط است. به همین خاطر انقلاب اکتبر به جایی نرسید. و کار انقلاب به ادبار منجر شد.

اما چریک‌ها مصر بودند که آن‌ها با درک خلاق از لنینیسم به مبارزه مسلحانه رسیده‌اند و درک آن‌ها از مبارزه، حزب و انقلاب سوسیالیستی مغایرتی با لنین ندارد و رژیم شوروی رژیمی سوسیالیستی با انحرافات رویزیونیستی است.

ارژنگ، ناصر و ابوالحسن شایگان

ارژنگ (با نام مستعار احمد) و ناصر (با نام مستعار مرتضی) در خرداد ۱۳۵۳ توسط نزهت‌السادات روحی آهنگران به خانه خیابان حسام‌السلطنه منتقل شدند که خانه تیمی زهرا آقانبی قلهکی و شهاب رضوی بود.

پس از دستگیری رضوی، نزهت، ارژنگ را به نزد خواهرش در مردآباد کرج برد و ناصر به خانه تیمی نسترن آل‌آقا، همراه زهرا آقانبی قلهکی رفت.

در خانه‌های تیمی بچه‌ها درس می‌خواندند و کمی هم در کوچه‌ها بازی می‌کردند. و همچنین در کارهای تکنیکی مثل درست کردن پرتاب کن، درست کردن بدنه تایمر و یا سوهان زدن کلید کمک می‌کردند تایپ هم یاد گرفته بودند و در کارهای تایپی کمک می‌کردند.

ابوالحسن اما همراه حمید مؤمنی به مشهد رفت. مدتی کار او و مؤمنی شهرشناسی بود. ابوالحسن مدتی شیرینی به نام فالی می‌فروخت. و بعد مدتی همراه حمید مؤمنی جوراب و زیرپیراهن می‌فروختند. بعد که مسأله بررسی کتاب «*انقلاب*» از شعاعیان پیش آمد ابوالحسن به تنهایی برای فروش می‌رفت و حمید مؤمنی به باغی که در پشت گاراژ تی.بی.تی بود می‌رفت و روی کتاب شعاعیان کار می‌کرد. پس از سه ماه ابوالحسن به‌همراه مؤمنی به تهران بازگشت و به کارهای تکنیکی مشغول شد.

خانواده روحی آهنگران

از خانواده روحی، سه تن به چریک‌ها پیوستند. نزهت‌السادات، اعظم‌السادات و اصغر (بهمن).

نزهت، از کلاس چهارم دبیرستان به سیاست کشیده شد. در آن روزگار نزهت مذهبی بود و به مسجدی می‌رفت که آیت‌الله طالقانی امام جماعت آن بود.

پس از گرفتن دیپلم به دانشگاه رفت تا ریاضی بخواند. اما ریاضی او را جذب نکرد پس تصمیم گرفت معماری بخواند. او کلاس طراحی و مجسمه‌شناسی با محمود امیدیان آشنا شد امیدیان نزهت را با مارکسیسم آشنا کرد امیدیان سپاه دانش بود و درخوی خدمت می‌کرد. پس به خواستگاری نزهت رفت و با مخالفت پدر نزهت روبه‌رو شد نزهت در رشته معماری قبول نشد و بار دیگر به ریاضی بازگشت.

در اواخر سال دوم با بهروز راد آشنا شد. راد دانشجوی دانشکده علوم بود. در جبهه ملی فعال بود اما روابط مخفی نیز با گروه دامغانی «پروسه» داشت.

بهروز راد به علت تک‌روی از نهضت آزادی اخراج شد. و پس از فروکش کردن فعالیت‌های جبهه ملی راد و دامغانی تصمیم گرفتند. جنگ چریکی ـ دهقانی را تدارک ببینند. به همین منظور در تربت حیدریه مزرعه‌ای خریدند. این مزرعه لو رفت و همه آن‌ها دستگیر شدند[۱].

نزهت مدتی تحت تأثیر راد بود. اما سر اعتصابی که بر علیه استادشان دکتر عباسی ریاضی کرمانی دانشکده به اعتصاب کشیده شد. و نزهت رهبری اعتصاب را بر عهده داشت. بین او و بهروز راد که مخالف اعتصاب بود فاصله‌ای افتاد.

نزهت در آغاز ۱۳۴۶ در حالی‌که دانشجوی سال چهارم بود ازدواج کرد.

نزهت در اواخر سال ۱۳۴۵ از طریق حجازیان با حسن سرکاری آشنا شد. سرکاری شناخت نزهت را با مارکسیسم بیشتر کرد و بین آن دو بحث‌هایی در مورد مارکسیسم بود.

---

[۱]. بیژن جزنی تاریخ سی ساله جلد دوم

در اعتصاب ۱۶ خرداد ۱۳۴۶ دانشکده علوم که رهبری اعتصاب با نزهت بود، دانشجویان با پلیس درگیر شدند و نزهت مدت کوتاهی بازداشت شد.

در شهریور ۱۳۴۷ نزهت خبر مرگ ناگهانی و مشکوک صمد را شنید. پس درس دانشگاه را رها کرد به تبریز رفت و ضمن تماس با دوستان صمد معلم شد و به‌روستاهای آذربایجان رفت[۱].

ساواک در دنبال کردن رد بهروز دهقانی به نزهت رسید. و در خانه نزهت به کمین بهروز نشست تا بهروز با نزهت تماس بگیرد. که بالاخره بهروز تماس گرفت و منجر به دستگیری او شد.

نزهت می‌پنداشت بهروز کار سیاسی ـ تشکیلاتی نمی‌کند. پس برای بیرون بردن ساواک از خانه و لو نرفتن محفل که او به آن مربوط بود به سر قرار بهروز رفت و بهروز دستگیر شد. نزهت از این واقعه به حدی متأثر شد که به قصد خودکشی رگ دست‌های خود را زد. اما نمرد. ساواک در تاریخ ۹ بهمن ۱۳۵۰ از طریق بازجویی‌های حسن سرکاری پی برد که نزهت با یک گروه مارکسیستی کار می‌کند پس در تاریخ ۱۸ بهمن به خانه آن‌ها برای دستگیری نزهت رفتند اما او را پیدا نکردند.

بهمن روحی آهنگران

بهمن پس از ورود به رشته اقتصاد دانشگاه تهران با حمید مؤمنی آشنا شد. این آشنایی منجر به خرید یک تاکسی شد. تا آن‌ها مشترکاً روی آن کار کنند. حمید مؤمنی در این دوران نقش مهمی در آموزش مارکسیسم بر خانواده روحی داشت.

مؤمنی پس از اخذ لیسانس به استخدام کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان درآمد. پس نزهت را با خود به کانون برد.

با افزایش فعالیت‌های نزهت، محمود امیدیان، همسر نزهت به مخالفت برخاست و کار این مخالفت به جدایی منجر شد.

---

[۱]. اشرف دهقانی؛ حماسه مقاومت

در پاییز ۱۳۵۱ نزهت مخفی شد. او و گروهش به چریک‌ها پیوست[۱].

مدتی بعد بهمن نیز مخفی شد. سربازیش را رها کرد و به چریک‌ها پیوست در این زمان مجتبی لشگری رابط نزهت با خواهرش اعظم بود.

مجتبی لشگری شاگرد عموی نزهت در دبیرستان هدف بود نزهت در جریان کوهنوردی با عمویش، با لشگری آشنا شد. و این آشنایی رفته رفته عمیق‌تر شد لشگری یک ملاقات بین بهمن و پدرش ترتیب داد.

مدتی بعد اعظم نیز تصمیم گرفت به چریک‌ها ملحق شود پس به بهانه سفر به‌امریکا از کانون پرورش فکری استعفا داد و در خرداد ۱۳۵۲ توانست با بهمن ملاقات کند. مدتی بعد اعظم به خانه تیمی بهمن و حمید مؤمنی منتقل شد. اعظم با حمید مؤمنی سه ماه زندگی کرد مؤمنی در همین زمان مشغول نوشتن، «*شورش نه، قدم‌ها سنجیده در راه انقلاب*» بود. که نقدی بود بر کتاب انقلاب نوشته مصطفی شعاعیان.

مرضیه احمدی اسکویی

در سال ۱۳۲۴ در اسکو به دنیا آمد پدرش را در کودکی از دست داد و تا کلاس نهم دراسکو بود. دوره دو ساله دانشسرای مقدماتی را در تبریز خواند و معلم شد. بعد دیپلم گرفت و به دانشگاه تبریز رفت تا تاریخ بخواند.

در سال ۱۳۴۷ به دانشسرای عالی سپاه دانش رفت. در دانشسرا او منشی کمیته سخنرانی بود و از این رهگذر با بسیاری از نویسندگان و روشنفکران آشنا شد. از همین کانال بود که بعد از سخنرانی باقر پرهام با مصطفی شعاعیان آشنا شد. شعاعیان درنامه‌هایش به چریک‌ها از چگونگی عضوگیری مرضیه سخن می‌گوید شعاعیان می‌گوید: «که گروه آن‌ها درصدد رخنه به خوزستان بودند پس با نوشتن مقالاتی درجهان نو، خود را به محافل روشنفکری معرفی کرد و در سفر پرهام برای سخنرانی به مامازن او نیز رفت و در آن‌جا با مرضیه آشنا شد.»

---

[۱]. نشریه داخلی چریک‌ها مراد ۱۳۵۴،

اسکویی پس از دریافت لیسانس در خرداد ۱۳۵۰ به زادگاهش برگشت و معلم شد. درسال ۱۳۵۱ برای دوره فوق لیسانس راهی مامازن شد. پس به اتفاق صدیقه صرافت که درسال ۱۳۴۷ در دانشسرای عالی سپاه دانش با او آشنا شده بود در خیابان خواجه نصیر خانه‌ای گرفت در بازگشت به تهران ارتباط او با شعاعیان دوباره برقرار شد. صرافت نیز وارد این رابطه شد در نیمه اسفند ۱۳۵۱، شعاعیان، صرافت را به نادر شایگان وصل کرد. و به دنبال آن اسکویی، صبا بیژن‌زاده نیز با شایگان ارتباط یافتند.

در نورز ۱۳۵۲ شایگان برای پلیس شناخته شد. پس صدیقه صرافت نیز مجبور شد بعد از مخفی شدن شایگان مخفی شود. او به عنوان همسر بیژن فرهنگ آزاد و خواهر نادر شایگان با آنان هم خانه شد.

پس از پیوستن به چریک‌ها، مرضیه با شیرین معاضد و ابوالحسن شایگان در خیابان شترداران هم‌خانه شد. مسئول این تیم حمید اشرف بود. در همین خانه بود که مرضیه «*چرا چریک شدم*» را نوشت. که بعدها به نام خاطرات یک رفیق توسط چریک‌ها منتشر شد.

اسکویی مدتی بعد به همراه حمید مؤمنی و صبا بیژن‌زاده و ابوالحسن شایگان به‌مشهد رفت مرضیه در فروردین ۱۳۵۳ به تهران بازگشت.

یک توضیح

بعدها این خاطرات زمینه مناقشه بین چریک‌ها و شعاعیان شد. چریک‌ها در نقدهای شفاهی‌شان به شعاعیان به مواردی اشاره می‌کردند که مربوط بود به فعالیت شعاعیان در «جبهه دمکراتیک خلق». و شعاعیان حدس‌اش بر آن بود که منبع این انتقادات باید نوشته‌های مرضیه باشد.

وقتی خاطرات مرضیه منتشر شد. اسکویی به شهادت رسیده بود. که در آن نامی از شعاعیان و انتقادی به او نبود. شعاعیان نپذیرفت که این کتاب تمامی خاطرات اسکویی باشد. و براین باور بود که بخش مربوط به او حذف شده است. و این خاطره‌نویسی نوعی محاکمه درون سازمانی و نوعی پرونده‌سازی برعلیه او بوده است. این خاطرات

را رفیق مادر (فاطمه سعیدی) در زمانی که در خانه شترداران بوده است خوانده است، و به عنوان تنها شاهد زنده می‌تواند گواهی دهد که آیا در این خاطرات اسکویی به‌شعاعیان نقدهایی نوشته است یا نه.

تمام روز
از پشت در صدای تکه تکه شدن می‌آید
و منفجر شدن
فروغ فرخزاد

شهادت حسن نوروزی

حسن نوروزی کارگر راه‌آهن بود و در محفل بیژن هیرمن‌پور عضویت داشت.

به دنبال دستگیری ابراهیم دل‌افسرده نام او در کنار کاظم سلاحی، جلال فتاحی، فروغ عبدالحسین‌نژاد و الهیاری برای پلیس شناخته شد.

ساواک از همان ابتدا به شکل جدی در پی دستگیری او بود در نامه‌های ساواک او را فردی «فوق‌العاده هوشیار» ارزیابی می‌کنند. اما ساواک در ردهایی که از او در حوالی راه‌آهن و میدان شوش و خیام نو می‌یابد، موفق به دستگیری او نمی‌شود.

در اوایل شهریور ۱۳۵۲ ساواک مدعی شد که او به اتفاق ایرج سپهری از مرز عبور کرده‌اند و در خسروآباد آبادان با مأمورین به زدوخورد پرداخته‌اند. سپهری کشته و حسن نوروزی موفق به فرار می‌شود. نام مستعار او بابوشکین بود. و رفقایش او را بابی می‌خواندند در تیم او زیبرم (واله) علی‌اکبر جعفری (یارمحمد) و نسترن آل‌آقا (جمیله) عضویت داشتند.

حسن نوروزی به اتفاق یک نفر دیگر در ۱۹ دی ۱۳۵۲ از تهران عازم الیگودرز می‌شود علت این سفر روشن نیست. و معلوم نشد که نوروزی در پی چه مأموریتی به الیگودرز می‌رود. در قریه ده نو آن دو از اتوبوس پیاده می‌شوند و به طرف عزیزآباد

می‌روند و نوروزی با سوار شدن به یک مینی‌بوس به چمن سلطان می‌رود که روستایی در ۲۰ کیلومتری الیگودرز است و دیگری به طرف دوزان می‌رود که روستایی در ۱۵ کیلومتری الیگودرز است.

در قهوه‌خانه چمن سلطان نوروزی توقف می‌کند قهوه‌چی به رئیس پاسگاه خبر می‌دهد که فردی مشکوک در قهوه‌خانه است. نوروزی در قهوه‌خانه غافلگیر و دستگیر می‌شود و به پاسگاه برده می‌شود در پاسگاه نوروزی با خوردن سیانور به زندگی خود پایان می‌دهد.

در جیب او شناسنامه‌ای به نام محمد رویین فرزند علی‌اکبر بیرون می‌آورند. جسد او به تهران منتقل شد و در تهران توسط ساواک شناسایی شد.

رفیق نوروزی در تدوین تئوری مبارزه مسلحانه نیز نقش مؤثر داشت. او جزء گروهی بود که مأمور کار در میان کارگران شد. و پس از جمع‌بندی‌ها به این نتیجه رسید که «کارگران را دیگر نمی‌شود با حرف به مبارزه کشید. آن‌ها باید پشتیبانی یک پیشاهنگ را به‌طور ملموس حس کنند[۱].»

سوگ‌واران
به خاک پشته بر شدند
و خورشید و ماه
به هم
برآمد

شاملو

شهادت یوسف زرکاری

در ۱۷ بهمن ۱۳۵۲ یوسف زرکاری به شهادت رسید. در اصفهان گشت کمیته مشترک

[۱]. اعظم‌السادات روحی‌آهنگران؛ اسناد ساواک

مقابل گاراژ مسافربری گیتی‌نورد به او مشکوک شد و در تبادل آتش یوسف به شهادت رسید.

زرکاری کارگر راه‌آهن بود در راه‌آهن با حسن نوروزی آشنا شد. و تحت تأثیر او گرایشات مارکسیستی پیدا کرد با رفتن نوروزی از راه‌آهن رابطه او با حسن قطع شد.

زرکاری در آموزشگاه بزرگمهر با یحیی رحیمی دبیر خود آشنا شد. رحیمی مدتی با او کار تئوریک کرد. و با وقوع حادثه سیاهکل چون تحت نظر بود یوسف را به حمید اشرف وصل کرد اشرف کار تکثیر جزوه‌های گروه را به او سپرد زرکاری در رابطه با جذب عباس هوشمند دستگیر شد.

از نیمه اول شهریور ۱۳۵۰ به مدت یک سال در زندان بود ساواک نتوانست پی به رابطه او با چریک‌ها ببرد.

بعد از آزادی به سازمان پیوست و «*خاطرات یک چریک*» را نوشت ساواک دربررسی‌هایش پی برد که نویسنده این کتاب یوسف زرکاری است. پس نام او درلیست افراد فراری گذاشته شد. در وسایل کشف شده از او دفترچه کوچکی به رمز پیدا شد.

اینان
دل به دریاافکنان‌اند
به پای‌دارنده آتش‌ها
زندگانی
دوشادوش مرگ
پیشاپیش مرگ

شاملو

شهادت شیرین معاضد و اسکویی

درپی پخش اعلامیه چریک‌ها در تبریز، رسول عباس قلی‌زاده در دانشگاه تبریز دستگیر شد. و این امر باعث افشای هسته‌های تبلیغی در دانشگاه شد.

در تاریخ ۲۹ فروردین ۱۳۵۳ دو اکیپ از مأمورین عملیاتی و تحقیقات کمیته مشترک به تبریز رفتند در این هجوم تیم تدارکاتی شاخه تبریز ضربه خود و

۱. ابراهیم محجوبی نمین، ۲. بهجت محجوبی نمین، ۳. یوسف کشی‌زاده و ۴. فرزاد کریمی دستگیر شدند.

بهجت محجوبی نمین در زیر شکنجه قرار روز ۶ اردیبهشت ۱۳۵۳ خود را در تهران با آذر داد و آذر کسی نبود جز شیرین معاضد.

وقتی شیرین معاضد برای اجرای قرار از خانه بیرون رفت حمید اشرف متوجه شد که شیرین در دام مرگ پای می‌گذارد.

گفته می‌شود مجاهدین خلق که روی موج بی‌سیم کمیته مشترک بودند متوجه حرکت ساواک برای عملیات شدند. و این تحرکات را به حمید اشرف اطلاع دادند. چریک‌ها خود نیز با ساختن رادیویی مدام روی موج گیرنده‌های کمیته مشترک بودند ابوالحسن شایگان از وجود چنین رادیویی از خانه محله شترداران و اعظم‌السادات روحی آهنگران نیز از قول نزهت‌السادات خواهرش از وجود چنین رادیویی خبر می‌دهند.

اشرف و اسکویی هم‌تیم بودند با آگاه شدن آن‌ها، اسکویی به سر قرار شیرین رفت تا او را از آلوده بودن قرار مطلع کنند. حمید اشرف نیز خود را به شیرین رساند و لو رفتن قرار را به او اطلاع داد اما این آگاهی زمانی صورت گرفت که شیرین و مرضیه هر دو در تور ساواک بودند.

مرضیه نیز شیرین را در خیابان حافظ دید و لو رفتن قرار را به او گفت: پس تصمیم می‌گیرند از تور ساواک خارج شوند.

شیرین در میدان فوزیه دستگیر شد اما با خوردن سیانور خودکشی کرد مرضیه نیز درحوالی محله شترداران درگیر شد و به شهادت رسید.

شیرین معاضد که بود

شیرین توسط گروه سیاهکل عضوگیری شد در سال ۱۳۵۰ با نام مستعار افسانه به خانه مجیدیه رفت و با حمید اشرف، عباس مفتاحی و محمدعلی پرتوی هم‌تیم شد.

او در چند انفجار و عملیات شرکت داشت. از جمله در انفجار انجمن ایران و امریکا و انفجار ماشین مستشاری، در انفجار انجمن ایران و امریکا او همراه محمدعلی پرتوی بود در محل اسلحه و مهمات از جنوب او همراه مهدی سوالونی بود.

در پاییز ۱۳۵۰ به خانه سلیمانیه رفت. و بار دیگر هم‌تیم حمید اشرف شد. درهمان‌جا بود که با حمید گلوله خورد اما هر دو موفق شدند از محاصره ساواک خارج شدند.

تحولات بعدی

پس از شهادت اسکویی و معاضد خانه محله شترداران که محل زندگی حمید اشرف و اشرف دهقانی بود تخلیه شد. اشرف دهقانی با نام مستعار نگار همراه علی‌اکبر جعفری به مشهد رفت و هم‌تیم کیومرث سنجری و ابوالحسن شایگان و حمید مؤمنی شد.

مؤمنی در این زمان کتاب‌های لنین و مائو را به اشرف دهقانی آموزش می‌داد.

صبا بیژن‌زاده مسئول تیم شد.

اعدام انقلابی فاتح یزدی[1]

ترور انقلابی فاتح یزدی به‌نام «طرح تاری وردی» نام‌گذاری شد. تاری وردی نام حیدر عمواوغلی بود که از سوسیال دمکرات‌های پرآوازه انقلاب مشروطه بود و شهید حسن نوروزی نام تاری وردی را به‌عنوان نام مستعار خود برگزیده بود در واقع این طرح با نام و خاطره حسن نوروزی اجرا شد.

علت ترور چه بود

در اردیبهشت سال ۱۳۵۰ دوهزار نفر از کارگران جهان چیت به خاطر کمی دستمزد از

---

[1]. نبرد خلق شماره ۴

کرج به سوی تهران حرکت کردند تا از شرایط بد کار به وزارت شکایت کنند. طی توطئه مشترکی کارگران را در کاروانسرای سنگی، بین کرج و تهران ژاندارم‌ها به گلوله بستند. ۲۰ کارگر شهید و ده‌ها تن مجروح شدند این جوابی بود که شاه و فاتح به‌کارگران گرسنه دادند. فاتح یکی از مالکین یزدی بود که با استفاده از نزدیکی با دربار توانسته بود با زور دهقانان حاجی‌آباد کرج را از زمین‌های‌شان بیرون کنند و زمین‌های غرب کرج را تصاحب کنند. او با احداث کارخانجات بزرگ جهان و استثمار وحشیانه کارگران ثروت هنگفتی به دست آورده بود.

کارخانه جهان چیت، روغن نباتی جهان، آرمه، اینترنول، اینترلوب از آن او بود. او در کرج باغ‌های وسیع میوه و سردخانه‌ای عظیم برای نگهداری میوه داشت. در شمال باغ‌های وسیع چای و کارخانجات چای و بهترین املاک وسیع و کارخانجات پتوبافی و پشم‌بافی در مشهد کارخانه کبریت‌سازی درشهریار املاک وسیع، در هندوستان باغ‌های چای و در تهران هتلی بسیار بزرگ داشت. او همچنین صاحب یکی از شرکت‌های مقاطعه‌کاری بزرگ بود.

فاتح با دربار رابطه‌ای ویژه داشت لقب فاتح را رضاشاه به او داده بود و شاه هرچند وقت یک‌بار میهمان او بود.

اجرای عملیات

عملیات شناسایی قبلاً انجام شده بود. و سیر رفت و آمد فاتح مشخص بود پس شناسایی به تیم عملیات داده شد. و تیم عملیاتی در بررسی‌هایش جاده فرعی را که از اتوبان ایوبی به طرف آریاشهر منشعب می‌شد را برای عملیات برگزید.

در این عملیات سه مرد و یک زن شرکت داشتند که پس از متوقف کردن ماشین فاتح، راننده او را از محل دور کردند و فاتح را کشتند. و اعلامیه‌ها توسط چریک زن در محل پخش شد.

سازمان اعلامیه‌ای در این مورد منتشر کرد اعلامیه عملیاتی که در محل پخش شد.

که در آن گفته می‌شد پس از سه سال انتقام خون کارگران بی‌گناه جهان چیت گرفته شد. و طی توضیح کوتاهی از ستمی که بر کارگران می‌رود و نقش فاتح در کشتار کاروانسرا سنگی پرده برمی‌داشت و علت ترور او را توضیح می‌داد.

اعلامیه دوم، اعلامیه توضیحی بود که خطابش کارگران بود و طی تحلیل مفصلی از وضعیت کارگران سخن می‌گفت و پرده از سیاست‌های ضدکارگری شاه برمی‌داشت.

شرح ترور

در اواخر دی ۱۳۵۲ در محله «مردآباد» کرج تیمی مرکب از اعظم‌السادات روحی‌آهنگران، مارتیک قازاریان و نزهت‌السادات روحی‌آهنگران تشکیل شد مسئولیت این تیم با نزهت بود. دو هفته بعد نزهت خبر آمدن حمید اشرف را داد که در آن زمان علی‌اکبر نامیده می‌شد که قرار بود به تیم برنامه‌نویسی و طرز کار با سلاح و مواد منفجره را آموزش دهد.

برای دست یافتن به اطلاعات دقیق در مورد فاتح، قرار شد که اعظم‌السادات روحی‌آهنگران به استخدام کارخانه جهان چیت درآید. اما کارخانه اعلام کرد که دیگر کارگر زن استخدام نمی‌کند پس اعظم در کارخانه‌ای در چهارصد دستگاه کرج مشغول به‌کار شد. بیشتر کارگران چهارصد دستگاه از کارگران کارخانه جهان چیت بودند. اعظم طی دو ماه کار در کارخانه اطلاعات جامعی در مورد فاتح به دست آورد.

طرح ترور آماده شد. قرار بر این بود که هم‌زمان در پاسگاه کاروانسرای سنگی که عامل کشتار کارگران بود بمبی منفجر شود. شناسایی‌ها توسط اعظم روحی و مارتیک قازاریان (با نام مستعار ناصر) انجام شد.

اسناد مربوط به عملیات فاتح و پاسگاه ژاندارمری در خانه تیمی در دبه‌ای نهاده شد در کنار آن نیز بنزین تعبیه شد تا در صورت خطر آن‌را سریعاً آتش بزنند.

در اواخر اسفند ۱۳۵۲، حبیب مؤمنی (برادر حمید مؤمنی) به جمع آنان افزوده شد درشناسایی پاسگاه او نیز شرکت داشت.

حمید مؤمنی مدتی با اعظم‌السادات روحی آهنگران هم‌خانه بود اما وقتی حبیب برادرش به آن خانه آمد حمید آن‌جا را ترک کرد و قرار شد اعظم و حبیب مؤمنی خانه‌ای پیدا کنند.

اعظم خانه‌ای در خیابان حسام‌السلطنه یافت و با نام عصمت کرباسی و مؤمنی با نام رضا همسر او شد اعظم نیز به‌عنوان کارگر به کارخانه کفش ملی رفت. تا در مورد ایروانی صاحب کارخانه و موقعیت کارگران آن‌جا اطلاعاتی کسب کنند. حبیب مؤمنی نیز به شناسایی شهری پرداخت.

پس از مدتی این تیم منحل شد. حبیب مؤمنی برای آمادگی بیشتر برای زندگی تیمی به جایی دیگر منتقل شد و تیم مردآباد دوباره تشکیل شد. مارتیک قازاریان، اعظم‌السادات روحی و نزهت روحی. نزهت رابط تیم بود.

شناسایی فاتح به عهده تیمی در تهران گذاشته شد. نزهت تلفن پسر فاتح را از طریق دفترچه تلفن یافت و از طریق او شماره پدرش را گرفت و با تماس با منزل فاتح اعلام کرد که آن‌ها از سوی یک شرکت تبلیغاتی، شماره تلفن آن‌ها برنده یک تلویزیون شده است و آدرس خانه آن‌ها را گرفت شناسایی ساعت رفت و آمد فاتح توسط نزهت صورت گرفت. با تکمیل شناسایی تیم عملیاتی خود را برای ترور آماده ساخت. اعلامیه مربوط نیز توسط نزهت نوشته شد.

در تاریخ ۲۰ مرداد ۱۳۵۲ فاتح ترور شد. فرمانده عملیات با خشایار سنجری بود چریک‌ها در اعلامیه‌ای که بعد از ترور فاتح منتشر شد چنین نوشتند:

> دادگاه انقلابی خلق، فاتح را به خاطر نقش مؤثر که در کشتار کارگران جهان چیت به عهده داشت و به خاطر حق‌کشی‌های ظالمانه‌اش در حق کارگران به‌مرگ محکوم کرد. و فاتح خونخوار را به سزای اعمال ننگینش رساند.

قرار بود هم‌زمان پاسگاه کاروانسرا سنگی منفجر شود اما به علت آماده نبودن امکانات این عملیات منتفی شد.

ترور نیک‌طبع بازجوی ساواک

فرمانده عملیات ترور نیک‌طبع با نسترن آل‌آقا بود و این عملیات به نام «بهروز دهقانی» که در زیر شکنجه به شهادت رسیده بود نام‌گذاری شد.

نیک‌طبع از عناصر اصلی بازجویی‌های بهروز و خواهرش اشرف بود. همو بود که درجلو چشم بقیه به اشرف تعرض کرده بود اشرف در حماسه مقاومت چنین می‌نویسد:

> «کاملاً لختم کرده بودند و باتوم برقی را همراه با رکیک‌ترین فحش‌ها و متلک‌ها با نقاط حساس تنم... تماس می‌دادند نیک‌طبع این جانور کثیف و متخصص در امور بی‌ناموسی در اتاق نبود. وارد اتاق شد. مرا دمر به یک نیمکت بست و بی‌شرمانه جلو چشم همکارانش شلوارش را پایین کشید و روی من خوابید به‌اصطلاح تجاوز ناقص بود. و به خاطر تحقیر و خرد کردن اعصاب من صورت می‌گرفت... هدف پلید این‌که اسرار مرا به این وسیله بیرون بکشد به‌خاطر پیشبرد آرمان پرشکوهم به خاطر حفظ اسراری که فاش نکردن آن به سود مبارزه و انقلاب بود این تحقیر و شکنجه برای من گذرا و کوتاه مدت بود. بعد از آن دوباره مرا به تخت بست و شلاق زدن را از سر گرفتند.[1]»

گفته می‌شد آدرس نیک‌طبع از طریق کاظم ذوالانوار (از کادرهای مجاهدین) به‌بیرون از زندان انتقال یافت و به دست چریک‌ها رسید.

پس شناسایی‌های لازم انجام شد. در ساعت ۷:۳۰ دقیقه روز دوشنبه نهم دی ۱۳۵۳ خیابان متین دفتری منشعب از خیابان پاستور که مسیر هر روز نیک‌طبع بود بسته شد و اتومبیل او به مسلسل بسته شد. پس چریک‌ها تیر خلاص او را زدند در اتومبیل او بمبی گذاشتند این بمب به دستور نزهت توسط مارتیک قازاریان ساخته شد. پس از آن‌که مأمورین کمیته مشترک برای بردن ماشین نیک‌طبع آمدند اتومبیل در ساعت ۷:۴۵ دقیقه منفجر شد.

ساواک اعلام کرد نیک‌طبع به علت انفجار بمب کشته شده است که این گونه نبود.

---

[1]. حماسه مقاومت؛ اشرف دهقانی

پرنده‌ای در رگبار
با جامه تاریک
می‌گذرد
و خنجر صاعقه
فرود می‌آید
پرندگان در رگبار می‌میرند

شاملو

تیم آموزشی در کرج

چریک‌ها هم‌چنان از کرج به عنوان منطقه‌ای نسبتاً امن برای تیم‌های آموزشی سود می‌جستند در تیم‌های بهمن ۱۳۵۳ اعظم به دستور خواهرش نزهت در کرج خانه‌ای اجاره کرد و خشایار سنجری با او هم‌خانه شد.

خشایار سنجری که بود

خشایار در سال‌های ۴۸ـ۱۳۴۷ در دوره شبانه دانشسرای‌عالی نارمک تحصیل می‌کرد. و همواره از رهبران دانشجویی بود. در سال ۱۳۵۰ به همراه برادرش، محمدرضا میرهاشمی حقیقی را که متواری بود پناه داد همین امر سبب مخفی شدن کیومرث و دستگیری او شد. هیجدهم اردیبهشت ۱۳۵۰ دستگیر شد و مدت یک سال درزندان ماند. در تاریخ سی‌ویکم فروردین ۱۳۵۱ آزاد شد در تاریخ بیست و چهارم اردیبهشت ۱۳۵۱ به سربازی رفت و در تاریخ یکم بهمن ۱۳۵۱ برای همیشه پادگان بجنورد را ترک گفت.

در اسفند ۱۳۵۱، توسط جعفر داوری، او و برادرش به همراه مرتضی داوری و رضا بیژنی به چریک‌ها وصل شد.

خشایار در ترور فاتح و ترور نیک‌طبع فرمانده عملیات بود.

خشایار پس از وصل به سازمان چریک‌ها و جذب جلال فتاحی که در سال اول دانشکده هم‌کلاس او بود به اتفاق برادرش به اصفهان رفت و پس از مدتی فتاحی به‌مشهد و او به تهران منتقل شد.

تیم سنجری

در بهمن ۱۳۵۲ سنجری با اعظم‌السادات روحی‌آهنگران ملاقات کرد تا تیمی آموزشی سازمان دهند. و چند ماه بعد علی دبیری‌فرد (آرش) و حسین الهیاری (کاظم) به آنان وصل شدند.

علی دبیری‌فرد که بود

دبیری‌فرد در سال ۱۳۲۷ در تهران به دنیا آمد پدر او سرهنگ و دایی‌اش سرلشگر بود. خواهرش سولماز در سال ۱۳۵۴ کارمند دفتر فرح پهلوی بود.

در سال ۱۳۴۶ به دانشکده فنی رفت. و در سال ۱۳۵۰ (۲۰ اردیبهشت) به خاطر شرکت در اعتصاب دستگیر و هفت ماه بعد آزاد شد. پس به سربازی رفت و در بهبهان با خشایار سنجری آشنا شد.

دبیری در تهران با پرویز نویدی چراغ‌تپه که هوادار چریک‌ها بود ارتباط داشت و او کتاب‌های پویان، احمدزاده را برای مطالعه به او داده بود.

در تاریخ یکم مهر ۱۳۵۲ دبیری دوباره دستگیر شد و یک ماه بعد آزاد شد و پس از آزادی به سربازی رفت و در ۱۱ آذر ۱۳۵۳ ترخیص شد اما پس از مدتی به چریک‌ها پیوست و مخفی شد.

خانه نزدیک کرایه‌ها

درهمین سال خشایار سنجری زینب‌السادات میرهاشمی را به اعظم‌السادات روحی‌آهنگران وصل کرد تا تحت آموزش‌های اعظم قرار گیرد.

و اعظم در کرج خانه‌ای اجاره کرد که به آن «نزدیک کرایه‌ها» می‌گفت و حسین‌علی الهیاری و علی دبیری‌فرد تحت آموزش‌های او قرار گرفتند. آن‌ها اعظم را با نام عطیه می‌شناختند حمید اشرف نیز مسئول آموزش و تنظیم برنامه هفتگی تیم بود. اعظم کار با سلاح، مُهرسازی، سراجی و دیگر امور تکنیکی را به آن‌ها یاد می‌داد این تیم مدت یک ماه و نیم آموزش دید حمید اشرف چند باری به این تیم سر زد و کار با چاشنی و فتیله را به آرش (دبیری‌فرد) و کاظم (الهیاری) آموزش داد.

شهادت سعید پایان

در ۲۵ بهمن سال ۱۳۵۳ در خانه تیمی در اهواز سعید پایان هنگام کار با نارنجک، ضامن رها شد و او به شدت زخمی شد.

او را به مطب دکتر ملک‌محمود یاقوت‌فام رساندند. اما دکتر شرافتمند! و سوگند خورده؟! از درمان سعید پایان سرباز زد. و با داد و فریاد سعی در کشاندن پلیس به‌مطب داشت سعید در مطب دکتر به شهادت می‌رسد. بر ما معلوم نیست که سعید چگونه به‌شهادت می‌رسد. حمید اشرف در پایگاه جوی مردآباد کرج از انفجار نارنجک و مجروح شدن و شهادت سعید خبر می‌دهد. و گزارش ساواک از قتلی خبر می‌دهد که در مطب دکتر ملک‌محمود یاقوت‌فام رخ می‌دهد.

«پیرو شماره ۱۲۸۴۷ (ه ۱ ـ ۲۲۵۳۳/۱۱/۲۶) همان‌طوری که قبلاً اعلام گردید. بعد از ظهر روز ۱۳۵۳/۱۱/۲۵ درمطب دکتر یاقوت‌فام در خیابان رضاشاه کبیر اهواز قتلی اتفاق افتاد و قاتلین که سه نفر بودند با استفاده از یک دستگاه اتومبیل سواری متواری شدند.»

ادعا می‌شود که بعد از خودداری دکتر یاقوت‌فام از معالجه سعید، هم‌تیمی‌های او تیر خلاص او را می‌زنند و از منطقه دور می‌شوند[۱].

واحد آموزشی کرج

واحد آموزشی کرج در اردیبهشت ۱۳۵۴ تشکیل شد. محمود عظیمی بلوریان دانشجوی دانشگاه صنعتی و یدالله زارع کارگر کارخانجات تهران در این واحد زیر نظر مارتیک قازاریان، مشغول فراگیری سیستماتیک مسائل سیاسی ـ تشکیلاتی و تکنیکی بودند.

محل استقرار این واحد در دولت‌آباد کرج بود که یکی از مناطق کارگرنشین بود. این واحد یکی از واحدهای تحت مسئولیت نزهت روحی آهنگران بود.

دلیل لو رفتن این واحد به احتمال قوی مورد شناسایی قرار گرفتن مارتیک قازاریان بود. نیروهای ضربت کمیته حوالی ظهر ششم تیر ۱۳۵۴ منطقه را محاصره می‌کنند. اعظم روحی آهنگران که برای آوردن آب از پایگاه خارج شده بود مورد هجوم قرار می‌گیرد و به علت آن‌که سطل آب در دستانش بود فرصت پیدا نمی‌کند از سلاح و نارنجک خود استفاده کند و دستگیر می‌شود نزهت روحی که در حال آمدن به پایگاه بود منطقه را ناامن می‌بیند. پس خود را به پایگاه می‌رساند تا تیم را از خطر آگاه کند. در صدد دستگیری او برمی‌آیند و او با کشیدن نارنجک خود و عده‌ای از ساواکی‌ها را از بین می‌برد. تیم سعی می‌کند با تیراندازی و پرتاب نارنجک از محاصره خارج شوند اما موفق نمی‌شوند ساواک تقاضای هلی‌کوپتر می‌کند و هلی‌کوپتر توسط چریک‌ها زده می‌شود و مجبور به ترک منطقه می‌شود. دو نفر موفق می‌شوند از حلقه محاصره خارج شوند. اما به علت به پایان رسیدن مهماتشان به شهادت می‌رسند. مارتیک قازاریان با آخرین گلوله‌اش خودکشی می‌کند گفته می‌شود ۱۶ نفر از نیروهای ساواک و پلیس دراین درگیری کشته شدند.

---

[۱]. محمود نادری؛ کتاب چریک‌ها جلد دوم

شهادت حسین‌علی الهیاری

در مورد شهادت الهیاری دو روایت است یک روایت شهادت او را در تاریخ ۱۷ فروردین ۱۳۵۴ می‌داند و علت شهادت او شلیک تیری می‌داند که خشایار سنجری هنگام آموزش از سلاحس به‌سوی او شلیک می‌شود[۱]. و روایت دوم شهادت او را بعد از شهادت سنجری اعلام می‌کند[۲].

همیشه روبه‌روی نیزه و فشنگ سینه‌هایی هست
همیشه پای منجنیق و بمب سینه‌هایی هست

محمد مختاری

شهادت خشایار سنجری

خشایار مسئولیت تیم آموزشی کرج، مسئول تیمی دیگر در قزوین بود این تیم مرکب بود از:

۱. انوشیروان لطفی، ۲. محمود نمازی و ۳. منصور فرشیدی

لطفی در سال ۱۳۵۰ توسط ناصر کریمی از اعضای آرمان خلق با خشایار آشنا شد. در اوایل اسفند ۱۳۵۳ لطفی توسط علی دبیری‌فرد به سازمان وصل شد. لطفی چند ملاقات با سنجری داشت و در ملاقات آخر مخفی شد. لطفی محمود نمازی را که از زندان قزل‌قلعه می‌شناخت به سنجری معرفی کرد. و نمازی در ملاقات‌هایش با سنجری، منصور فرشیدی را به سازمان معرفی کرد قرار بر این شد که تیمی آموزشی درقزوین تشکیل شود و بعد از یک ماه و نیم آموزش این تیم عملیاتی شود ۲۳

---

[۱]. اعظم‌السادت روحی‌آهنگران؛ اسناد ساواک

[۲]. کار ارگان سراسری چریک‌ها؛ سال ۱۳۵۸

فروردین ۱۳۵۴ رشیدی و نمازی به قزوین می‌روند و روز بعد لطفی و سنجری در قزوین به آن‌ها ملحق می‌شوند.

چگونگی لو رفتن تیم قزوین

ساواک در تعقیب مرتضی ماهرویان (هوشنگ) به محمود نمازی رسید. در تعقیب نمازی خانه امن او در ۴۰ متری نواب شناسایی شد و از نمازی به سنجری رسیدند و در تعقیب آن‌ها خانه تیمی در قزوین لو رفت.

در شب بیست و چهارم فروردین ۱۳۵۴ سنجری و لطفی به خانه نمازی و فرشیدی رفتند لطفی به خانه تکی خود در قزوین رفت و قرار شد ساعت ۶:۳۰ صبح برگردد.

از ساعت ۱۲ شب تا ۵ صبح منصور فرشیدی نگهبانی داد از ساعت ۵ صبح به‌بعد نوبت کشیک خشایار سنجری بود. ۵:۳۰ صبح نمازی برای تهیه صبحانه بیرون رفت و برنگشت.

با آمدن لطفی مسأله تأخیر نمازی مطرح شد. لطفی برای پی‌گیری مسأله بیرون رفت. او هم در تور ساواک افتاد و دستگیر شد. خشایار متوجه شد برای آن‌ها اتفاقی افتاده است پس با دادن قرار وصل مجدد به فرشیدی به منصور گفت چون او مسلح است بیرون می‌رود تا در صورت امکان خود فرار کند اگر موفق نشد، امکان فرار او را فراهم کند.

با بیرون رفتن سنجری، درگیری آغاز شد و سنجری به شهادت رسید به دنبال شهادت سنجری، فرشیدی نیز دستگیر شد.

صدای گلوله
صدای محاصره
صدای باروت
صدای زنده‌باد...
آه....

برادرید
آن پرنده را بردارید
خون روی خیابان پرپر می‌زند

سلطانپور

شهادت فرشیدی و نمازی زیر شکنجه

تیم قزوین یک تیم آموزشی بود و جز مسئول تیم بقیه مسلح نبودند پس لطفی و نمازی و فرشیدی زنده دستگیر شدند اما ساواک اعلام کرد که سنجری و فرشیدی در درگیری کشته شده‌اند.

منصور فرشیدی بیستم اردیبهشت و نمازی چند روز بعد در زیر شکنجه به شهادت رسیدند لطفی هم به شدت شکنجه شد به گونه‌ای که تهرانی شکنجه‌گر در بازجویی‌هایش گفت به او و دیگران دستور دادند هر سه را زیر شکنجه بکشند و او علی‌رغم شکنجه‌های سختی که به لطفی داد او را نکشت و در دادگاهش که در سال ۱۳۵۸ برگزار شد به‌خاطر شکنجه‌هایی که به لطفی داده بود از او تقاضای بخشش کرد[۱].

از نام‌ها و نشان‌های مردگان می‌گذریم
جهان باید
از ترانه‌های زندگان لبالب باشد

از ثقل فشرده اندوه آدمیان می‌گذریم
جهان باید
از سرود و عشق لباب باشد

از تمامی نام‌ها و نشان‌ها می‌گذرم
اما چون به نام تو می‌رسم

[۱]. شکنجه‌گران سخن می‌گویند؛ قاسم حسن‌پور

قرار از کف می‌رود
و گریه‌های جهان بیکباره
از چشم ستارگان می‌ریزم

خط کشتن زیر شکنجه

انوشیروان لطفی در بازجویی‌هایش به نکته مهمی اشاره می‌کند سنجری به او می‌گوید: «جنبش مبارزه مسلحانه از مرحله تثبیت گذشته است و هم‌اکنون در سطح منطقه پنج سالگی ما را تبریک می‌گویند وقتی مخالفان سرسختی چون حزب توده به حقانیت ما اذعان دارند از امروز به بعد برای سازمان مرحله توده‌ای شدن جنبش مطرح است[۱].»

اهداف استراتژیک چریک‌ها در سه مرحله خلاصه می‌شد:

۱. مرحله تدارک

۲. مرحله تثبیت

۳. مرحله توده‌ای شدن

به شهادت رساندن محمود نمازی و منصور فرشیدی را باید در این نکته جست‌وجو کرد.

تیم قزوین در تاریخ بیست و چهارم فروردین ضربه می‌خورد. فرشیدی بیستم اردیبهشت و نمازی چند روز بعد به شهادت می‌رسد. ساواک ۲۸ روز فرصت داشت که فرشیدی و نمازی را تخلیه اطلاعاتی کند ببینیم اطلاعات لطفی، نمازی و فرشیدی چه بود؟

تیم قزوین یک تیم آموزشی بود هر سه به تازگی به سازمان وصل شده بودند اطلاعات چندانی از چند و چون کارها نداشتند و هرچه داشتند ساواک همان روزهای اول بیرون کشیده بود.

اگر سنجری را زنده گرفته بودند و بعد او را در زیر شکنجه می‌کشتند قابل فهم بود. سنجری در مدت چهار سال فعالیت تشکیلاتی اطلاعات زیادی داشت اما این سه فاقد

---

[۱]. انوشیروان لطفی، اسناد ساواک

چنین اطلاعاتی بودند ساواک این را می‌دانست اما خط ساواک، خط نابودی فیزیکی چریک‌ها بود دیگر برای ساواک گرفتن اطلاعات تمامی بازجویی نبود. بخشی از کار بود ساواک به‌نحوی می‌دانست که دیگر نمی‌شود چریک‌ها را به طور کامل نابود کند. پس در پی آن بود که چریک‌ها دیگر به دادگاه نرسند. کشتن در خیابان و یا زیر شکنجه. وگرنه نمازی و فرشیدی اگر به دادگاه می‌رسیدند جرمی نداشتند پس رژیم درآخر حد خباثت‌اش می‌توانست به این‌ها حکم بالایی بدهد. هم‌چنان‌که به انوشیروان لطفی داد. زندان ابد لطفی در سال ۱۳۵۷ به سه سال هم نکشید. پس کار ساواک بیشتر به‌انتقام‌گیری و ارعاب جنبش قابل توجیه بود.

دست‌هایم را در باغچه می‌کارم
سبز خواهد شد.

فروغ

شهادت حبیب مؤمنی

یک روز پس از شهادت خشایار سنجری خانه مردآباد کرج تخلیه شد و همگی به خانه علی دبیری‌فرد در چیدز رفتند.

پنج روز بعد حمید اشرف و نزهت روحی‌آهنگران به دیدار اعظم روحی‌آهنگران رفتند و اعظم شرح ماوقع را برای حمید گفت.

با تخلیه خانه مردآباد، ارژنگ شایگان، پوران و حبیب مؤمنی به خانه‌ای دیگر منتقل شدند و اعظم روحی‌آهنگران خانه‌ای در خیابان خیام در کرج گرفت.

در ساعت نُه صبح ۷ اردیبهشت ۱۳۵۴ در خیابان امیرکبیر مأمورین شهربانی مغازه‌ای را محاصره کردند و درصدد بازرسی افراد برآمدند. بهانه پلیس، یافتن قاچاقچیان حشیش بود پس مؤمنی سلاح خود را کشید و درگیری آغاز شد. در تبادل آتش مؤمنی تیر خورد و دستگیر شد.

مؤمنی در بیمارستان شهربانی زیر عمل جراحی مثانه قرار گرفت و بلافاصله به‌کمیته مشترک منتقل شد.

مؤمنی با شکم بخیه شده زیر شکنجه رفت. اما نتوانست شکنجه را تاب بیاورد و دو روز بعد از کمیته مشترک به بیمارستان منتقل شد اما معالجه مؤثر واقع نشد و به‌شهادت رسید. خانه تیمی مؤمنی در قلعه حسن‌خان بود که با ارژنگ شایگان و پوران زندگی می‌کرد و قبلاً تخلیه شده بود. و وقتی ساواک به آن‌جا رفت، کسی را در آن‌جا نیافت.

کشتن مؤمنی در زیر شکنجه همان خط کشتار بود که ساواک در مورد نمازی و فرشیدی به‌کار بست.

خانه دولت‌آباد

این خانه توسط اعظم روحی‌آهنگران و مارتیک قازاریان اجاره شد اما قبل از انتقال به‌این خانه یدالله زارع کاریزی به اعظم وصل شد.

یدالله زارع که بود

یدالله زارع کارگر کارخانه نپتون بود تحت تأثیر برادرش گرایشات چپ پیدا کرد پس از سال ۱۳۵۰ فعال بود. در واسط ۱۳۵۲ دستگیر شد. هیجده ماه زندانی بود و در تاریخ اول بهمن ۱۳۵۳ آزاد شد.

در زندان قصر با انوشیروان لطفی آشنا شد. لطفی با او در پیوستن به سازمان صحبت کرد. و هنگامی‌که آزاد می‌شد لطفی نام او را به خشایار سنجری داد. سنجری او را به‌سازمان وصل کرد و حمید اشرف او را به اعظم هنگران وصل کرد و او با نام مستعار یوسف به عنوان برادر اعظم به خانه دولت‌آباد رفت.

محمود عظیمی بلوریان

بلوریان نیز مدتی در زندان بود از طریق تشکیلات زندان به سازمان وصل شد و به‌عنوان همسر نزهت‌السادات روحی‌آهنگران به خانه دولت‌آباد رفت.

تیم دولت‌آباد یک تیم آموزشی بود. و تشکیل می‌شد از اعظم روحی‌آهنگران،

محمود عظیمی، یدالله زارع کاریزی، مارتیک قازاریان و نزهت‌السادات روحی‌آهنگران به‌عنوان رابط تیم با مرکزیت بود.

زهرا آقانبی قلهکی و علیرضا شهاب‌رضوی

زمانی‌که نزهت‌السادات روحی‌آهنگران دبیر ریاضی دبیرستان فروردین بود. زهرا آقانبی قلهکی و زهره مدیره شانه‌چی در کلاس ششم دانش‌آموز و شیفته رفتار او بودند.

زهرا آقانبی قلهکی در مورد نزهت چنین می‌گوید: «فوق‌العاده او را دوست داشتم او برای من خدا بود هرچه می‌گفت حرف او بود. تمامی فکر و حرفم او شده بود. یک روز اگر در مدرسه او را نمی‌دیدم کسل می‌شدم[۱].»

زهرا در خانواده‌ای مذهبی به دنیا آمده بود به همین خاطر از کلاس نهم پدرش او را به خیاطی گذاشت و از ادامه تحصیل باز داشت. اما بر اثر اصرار زهرا رضایت داد او دیپلم بگیرد.

زهرا با نزهت روحی‌آهنگران، اعظم بهمنی، خواهر و برادر نزهت، و زهره مدیره شانه‌چی رابطه داشت و به کوه می‌رفت.

بعد از گرفتن دیپلم در یک کارگاه در بوذرجمهری کار گرفت. اما بعد از مدتی خانواده‌اش از رفتن او به کار ممانعت کرد.

در این زمان سازمان چریک‌ها تصمیم گرفت که زهرا را وارد تشکیلات کند. پس علیرضا شهاب‌رضوی به خواستگاری زهرا رفت و با او ازدواج تشکیلاتی کرد.

علیرضا شهاب‌رضوی که بود

رضوی در جریان کوهنوردی با حبیب‌پوردشتی آشنا شد از طریق پوردشتی رضوی با مجتبی لشگری و از طریق مجتبی با کاظم که نام مستعاری[۲] بود آشنا شد کاظم او را به نزهت روحی آهنگران وصل کرد نزهت در این رابطه اسم‌اش مریم بود.

---

[۱]. زهرا آقانبی قلهکی، اسناد ساواک

[۲]. نام مستعار بهروز ارمغانی کاظم بود. شاید این کاظم همان بهروز ارمغانی بود.

زهرا و شهاب مدتی تحت آموزش‌های حمید مؤمنی (با نام مستعار اسقف) بودند مؤمنی جزوه تضاد مائو را به آن‌ها آموزش می‌داد.

نزهت مسئول این تیم بود و کارهای تکنیکی را او به آن‌ها آموزش می‌داد.

زهرا پس از ازدواج به عنوان کارگر به کارخانه کفش بلا رفت.

سه ماه پس از ازدواج زهرا، مرضیه شفیع دوست زهرا مخفی شد پس دیر یا زود ساواک متوجه می‌شد و دست به دستگیری دوستان دور یا نزدیک او می‌زد پس زهرا نیز مخفی شد.

زیباترین حرفات را بگو
شکنجه پنهان سکوتات را آشکار کن
و هراس مدار از آن‌که بگویند
ترانه‌یی بی‌هوده می‌خوانید
چرا که ترانه ما
ترانه بی‌هودگی نیست
چرا که عشق
حرفی بی‌هوده نیست

فروغ

شهادت شهاب رضوی

در اواخر خرداد ۱۳۵۲ زهرا آقانبی و شهاب رضوی به خانه خیابان حسام‌السلطنه رفتند بعد از مدتی ارژنگ و ناصر شایگان (با نام مستعار احمد و مرتضی) به آنان ملحق می‌شوند کار این تیم پخش اعلامیه‌های سازمان بود.

در تاریخ هیجدهم خرداد ۱۳۵۳ هنگامی‌که علیرضا شهاب‌رضوی از خیابان ری کوچه حمام نواب عبور می‌کرد، عمه زهرا آقانبی قلهکی او را دید. پس بنای داد و

فریاد و گریه گذاشت که آدرس برادرزاده‌اش را به او بدهد. شهاب با مردم درگیر شد و دستگیر و به کلانتری برده شد. از اینجا به بعد سروکله ساواک پیدا شد که دنبال زهرا و او بود.

شهاب پس از هشت روز شکنجه در تاریخ بیست و ششم خرداد ۱۳۵۳ به‌شهادت رسید.

به هر وقت این غروب
به پیر، به پیغمبر
خودم نیایم
مُرده‌ام برخواهد گشت

سیدعلی صالحی

شهادت عباس کابلی

پس از دستگیری رضوی، خانه خیابان حسام‌السلطنه تخلیه شد. ارژنگ شایگان به خانه اعظم روحی‌آهنگران برده شد و زهرا آقانبی قلهکی و ناصر شایگان به خانه جدیدی رفتند. یک هفته بعد آن‌ها به نسترن آل‌آقا وصل شدند و نسترن آن‌ها را به خانه‌ای برد که حسن جان لنگرودی (با نام مستعار فرخ) در آن‌جا بود.

در اواخر مرداد ۱۳۵۳ نسترن به اتفاق زهرا راهی اهواز شدند. در اهواز زهرا و نسترن به خانه عباس کابلی رفتند.

در اوایل سال ۱۳۵۲، عباس کابلی، حسن جان لنگرودی، غلامعلی خراط‌پور و محمدعلی خسروارد‌بیلی مخفی شدند.

کابلی در ساعت ۷ بعد از ظهر جمعه پانزده شهریور ۱۳۵۳ هنگام کار روی

مواد منفجره به شهادت رسید. زهرا آقانبی قلهکی بعد از برداشتن وسایل لازم خانه را تخلیه کرد.

اگر از پای افتاده‌ای، برخیز
اگر شکست خورده‌ای، باز بجنگ!
آن کس که جایگاه خویش را بازشناخت، چگونه می‌توان بازش داشت!
چرا که شکست‌خوردگان امروز، فاتحان فردایند

برشت

شهادت لنگرودی

زهرا آقانبی قلهکی بعد از شهادت کابلی به تهران آمد و در سر قرار ثابت خود حسن جان لنگرودی را دید. بعد با چشمان بسته به خانه او رفت. زهرا با اسم مستعار مهرنوش همسر لنگرودی و ناصر شایگان به‌عنوان فرزند آن‌ها شد. مدتی بعد صدیقه غروی مادر شهید محمود خرم‌آبادی به آنان پیوست.

یک هفته بعد در ساعت ۱۹:۲۰، بیست و پنج شهریور ۱۳۵۳، گشت کمیته مشترک بین سینما مولن‌روژ و ریولی، به لنگرودی مشکوکش شد. و کار به تیراندازی کشید و لنگرودی به شهادت رسید.

لنگرودی دبیر بود و در حال نوشتن زندگی عباس کابلی بود. اما روزگار فرصت نداد تا او داستان زندگی کابلی را به تمام بنویسد. و او خود به کابلی پیوست. تا کاتبی دیگر بیاید و زندگی هر دوی آن‌ها را به رشته تحریر درآورد.

نوشتن تاریخ، درروزگاری که آدمی خود جزیی از تاریخ است. حکایتی است.

بهروز ارمغانی

با شهادت لنگرودی، علی‌اکبر جعفری، زهرا آقانبی قلهکی را به بهروز ارمغانی وصل کرد. و آن دو خانه‌ای در خیابان کوکاکولا گرفتند.

دراین خانه بهروز و زهرا به عنوان زن و شوهر، بهمن روحی‌آهنگران به عنوان برادر زهرا و فرهاد صدیقی پاشاکی (با نام مستعار اسکندر)، و فردی با نام مستعار احمد[۱] زندگی می‌کردند رابط تیم علی‌اکبر جعفری و مسئول تیم بهمن روحی‌آهنگران بود.

بهروز ارمغانی توسط ایوب موحدی‌پور که در سال ۱۳۵۳ از زندان آزاد شده بود به علی‌اکبر جعفری وصل شد. جز ارمغانی، محمود ذکی‌پور، سعید قهرمانی و سعید پایان را نیز ایوب موحدی‌پور عضوگیری کرد و به سازمان وصل کرد.

تیم ایوب

در آذر ۱۳۵۳ ایوب موحدی‌پور با سلیمه دخترعمویش ازدواج کرد و خانه و شغلی گرفت بهروز ارمغانی مسئول آن دو شد.

انفجار پاسگاه سلیمانیه

درتاریخ نوزده بهمن ۱۳۵۳ به مناسبت پنجمین سالگرد حماسه سیاهکل بمبی درپاسگاه ژاندارمری سلیمانیه منفجر شد. در این عملیات بهروز ارمغانی، زهرا آقانبی قلهکی، بهمن روحی‌آهنگران و فرهاد صدیقی پاشاکی و احمد دخالت داشتند.

چریک‌ها در اعلامیه‌شان انتخاب این پاسگاه را به خاطر نقش فعال آن در درگیری خانه چریک‌ها در سلیمانیه و میدان نهم آبان ذکر کردند. در درگیری خانه سلیمانیه صفاری آشتیانی به شهادت رسید.

---

[۱]. معلوم نشد که احمد نام مستعار چه کسی بود.

بزرگداشت ۱۹ بهمن

جز عملیات تیم بهمن روحی‌آهنگران و انفجار پاسگاه سلیمانیه به مناسبت حماسه سیاهکل چند انفجار دیگر به همین مناسبت توسط چریک‌ها انجام گرفت:

۱. انفجار مرکز گروهان ژاندارمری لاهیجان در تاریخ نوزده بهمن
۲. انفجار در شهربانی بابل در تاریخ بیست و دوم بهمن
۳. انفجار در استانداری خوزستان در تاریخ بیست و یکم بهمن

اعدام انقلابی سروان نوروزی

در روز شنبه دوازده اسفند ساعت ۶:۳۰ صبح چریک‌ها سروان یدالله نوروزی فرمانده گارد دانشگاه صنعتی را ترور کردند.

نوروزی یکی از وحشی‌ترین و منفورترین افسران گارد شاهنشاهی بود.

گارد شاهنشاهی در سال ۱۳۵۰ در جریان کنفرانس رامسر تصویب شد. و از اول مهر ۱۳۵۰ حریم دانشگاه مورد تاخت و تاز افسران گارد قرار گرفت.

هدف از بردن نیروهای گارد در دانشگاه سرکوب مستقیم اعتراضات دانشجویی بود که با حماسه سیاهکل اوجی بی‌سابقه گرفته بود.

سروان یدالله نوروزی در سرکوب و به شهادت رساندن دانشجویان نقش مستقیمی داشت او خود پیشاپیش سربازان گارد سپر و کلاه خود برمی‌داشت و به ضرب و شتم دانشجویان می‌پرداخت. از ضرب و شتم و توهین به دانشجویان دختر نیز ابایی نداشت. این عملیات به نام «مجید احمدزاده» شهید سرفراز، اولین دانشجوی تیرباران شده دانشگاه صنعتی نام‌گذاری شد.

اعدام انقلابی عباسعلی شهریاری

ترور عباسعلی شهریاری به تیم عملیاتی بهمن روحی‌آهنگران سپرده شد.

شهریاری از دهه ۴۰ به خدمت ساواک درآمد و با تشکیل، تشکیلات تهران حزب توده نقش مهمی در شناسایی و دستگیری هواداران حزب توده داشت. در ضربه خوردن گروه پیشتاز جزنی او در دستگیری حسن ضیاءظریفی و مشعوف کلانتری و دوستانش در مرز نقش مؤثری داشت.

حسن ضیاءظریفی در بررسی‌هایش در زندان به این نتیجه رسید که شهریاری عامل ساواک در حزب توده است و این مسأله را به رفقای بیرون اطلاع داد.

علی‌اکبر جعفری رابط تیم «بهمن» عکس شهریاری را در اختیار تیم گذاشت و گفت خانه او در جنوب خیابان پرچم است.

بهروز ارمغانی به منطقه رفت و شهریاری را شناسایی کرد از منزل او ماکتی تهیه کردند و مسیر ترور او کاملاً مشخص شد.

در تاریخ چهاردهم اسفند ۱۳۵۳، عباسعلی شهریاری معروف به مرد هزار چهره ساعت ۷:۴۰ صبح در خیابان پرچم ترور شد.

این عملیات به‌نام «خسرو روزبه» نام‌گذاری شد.

چریک‌ها در اعلامیه منتشر شده‌شان پرده از خیانت‌های عباسعلی شهریاری درتشکیلات ساواک ساخته تهران برداشتند. و حضور یک خائن را در رأس تشکیلات حزب نتیجه بی‌لیاقتی و بی‌عملی و انحراف رهبری حزب توده دانستند[۱].

جمع‌بندی سال ۱۳۵۳

چریک‌ها سال ۱۳۵۳ را با ده عملیات موفق پشت سر گذاشتند هر طرح معنا و مفهوم خاص داشت و سعی شده بود تا با اهداف و تمایلات اقشاری از جامعه رابطه برقرار کند.

---

[۱]. اعلامیه چریک‌های فدایی خلق؛ طرح رفیق روزبه

ترور فاتح در جهت حمایت از کارگران و تشویق آنان به پیوستن بـه سـازمان بـود. ترور نیک‌طبع در راستای جلب نظر خانواده‌های زنـدانیان سیاسـی و روشـنفکران بـود. ترور سروان نوروزی همراهی با دانشـجویان و حرکـت‌هـای دانشـجویی بـود. و تـرور شهریاری تلاشی برای اعاده حیثیت سازمان و پاسخ دادن به خیانت بود.

انفجار پاسگاه‌ها و مراکزی از سازمان امنیت به معنای رویارویی با پلیس و نیروهـای امنیتی بود.

میهمانان را
غلامان
از میناهای عقیق
زهر در جام می‌کنند

شاملو

شهادت جزنی و یارانش

ترور نیک‌طبع بازجوی اطلاعات شهربانی و سروان یدالله نوروزی رئیس گارد دانشـگاه صنعتی و ترور زنـدی‌پـور[1] دومـین رئـیس کمیتـه مشـترک ضـدخرابکاری بـه وسـیله چریک‌های فدایی و مجاهدین خلق بی‌پاسخ نماند و در تـاریخ بیسـت و نُـه فـروردین ۱۳۵۴ رژیم اعلام کرد: «نُه زندانی حین فرار کشته شدند.» هفت فدایی و دو مجاهد.

---

[1]. سرتیپ زندی‌پور بعد از سپهبد صدری در سال ۱۳۵۲ بـه دسـتور شـاه رئـیس کمیتـه مشـترک شـد. دوره اطلاعات و ضداطلاعات را در امریکا دیده بود.
در سال ۱۳۵۰ به ساواک مأمور شد و مدتی مشاور ثابتی بود.
در زمـان او کمیتـه بـه مجهزتـرین وسـایل و شـیوه‌هـای شـکنجه و بـازجویی مجهـز شـد و آمـوزش‌هـای سرویس‌های امنیتی امریکا و انگلیس و اسراییل به خدمت گرفته شد.
زندی‌پور در ۲۶ اسفند ۱۳۵۳ در خیابان فرح شمالی توسط تیم وحید افراخته از تیم‌های عملیـاتی مجاهـدین ترور شد. صمدیه لباف، محمدطاهر رحیمی، سیدمحسن خاموشی از اعضای این تیم بودند.

۱. بیژن جزنی
۲. حسن ضیاءظریفی
۳. عباس سورکی
۴. مشعوف کلانتری
۵ . محمد چوپان‌زاده
۶. احمد جلیل‌افشار
۷. عزیز سرمدی
۸ . کاظم ذوالانوار
۹. مصطفی جوان خوشدل

تهرانی شکنجه‌گر ساواک در خرداد ۱۳۵۸ این جنایت را این‌گونه روایت می‌کند:

«طراح این جنایت پرویز ثابتی بود. در ساعت دو نیم بعد ظهر بیست و نُه فروردین در رستوران هتل امریکا روبه‌روی سفارت امریکا جلسه‌ای برگزار شد عطارپور، پرویز هنرنژاد (معروف به دکتر جوان)، محمدحسن ناصری (دکتر عضدی)، سرگرد سعدی جلیل اصفهانی (معروف به بابک)، ناصر نوروزی (رسولی)، حسین شعبانی (معروف به حسینی) و بهمن نادری‌پور (معروف به تهرانی).

سرهنگ وزیری رئیس زندان اوین را نیز در جریان اجرای طرح بود. عطارپور علت طرح را ترورهایی می‌دانست که مجاهدین و فدایی‌ها انجام داده‌اند. پس باید تلافی کرد.

نُه زندانی را به جلو قهوه‌خانه اکبر اوینی آوردند که بقیه در آن جمع بودند پس به راهنمایی سرهنگ وزیری داخل قریه اوین شدند و به تپه‌های اطراف بازداشتگاه رفتند. در آن‌جا زندانیان را که دست‌ها و چشم‌هایشان بسته بود روی زمین در یک ردیف نشاندند عطارپور، برای آن‌ها سخنرانی کرد. «همان‌طور که رفقای شما همکاران و رفقای ما را در دادگاه‌های انقلابی خودتان به مرگ محکوم می‌کنند ما هم تصمیم گرفته‌ایم شما را که رهبران فکری آن‌ها هستید به مرگ محکوم کنیم و حکم را درباره شما اجرا کنیم».

جزنی و چند نفر دیگر اعتراض کردند. عطارپور با مسلسل یوزی رگباری روی آن‌ها خالی کرد. و هر کدام یک خشاب روی آن‌ها خالی کردند.
پس سعدی جلیل افشار که قهرمان کلت سنتو بود بالای سر آن‌ها رفت و به هر کدام که نیمه جانی داشتند. تیر خلاص زد.
بعد تهرانی و رسولی چشم‌بندها را آتش زدند جنازه‌ها را به داخل مینی‌بوس منتقل کردند و رسولی و حسینی آن‌ها را به بیمارستان ۵۰۱ ارتش بردند[۱].»

یک پیش‌بینی تاریخی

جمشید طاهری‌پور روایت می‌کند که: «در بند شماره ۵ زندان قصر بودیم که اخبار تأسیس حزب رستاخیر را اعلام کرد جزنی دستم را گرفت و به حیاط برد و گفت: این یک جهش در دیکتاتوری شاه است ما را زنده نخواهند گذاشت.»

از قم که گذشتم جلیل را دیدم
پرسیدم: خوبی
و او گفت: خوب یعنی چه
آن سوی‌تر مصطفی را دیدم
داشت به پدرش سیگار اشنو می‌داد
بیژن را هم دیدم
نشسته بود و داشت بر متن باران تاریخ روزهای نیامده را می‌نوشت
چوپان‌زاده را دیدم
پرسیدم: عزیز کجاست
و او گفت: کدام عزیز؟
و کمی هم خندید

[۱]. شکنجه‌گران می‌گویند؛ قاسم حسن‌پور

عزیز داشت کفش‌های کوهش را پا می‌کرد
مشعوف هم مثل همیشه می‌خندید
و داشت برای کاظم از سفر دماوند چیزهایی می‌گفت
عباس را هم دیدم
داشت به سوی افق‌های دوردست می دوید

جنایت بزرگ شاه

به دنبال به شهادت رساندن جزنی و یارانش به همراه دو مجاهد دلیر؛ جوان خوشدل و ذوالانوار، رژیم در روزنامه‌ها اعلام کرد این نُه نفر هنگام جابه‌جایی قصد فرار داشتند که طی آن توسط نگهبانان کشته شدند. و در ضمن دو نگهبان نیز مجروح شدند.

سازمان طی اعلامیه‌ای تحت عنوان «جنایت بزرگ شاه علیه جنبش نوین انقلابی» پرده از این جنایت برداشت و اعلام کرد این نُه تن یا زیر شکنجه کشته شده‌اند و یا دسته جمعی اعدام شده‌اند بیژن جزنی، حسن ضیاءظریفی، عباس سورکی، عزیز سرمدی، محمد چوپان‌زاده، احمدجلیل افشار در سال ۱۳۴۶ در رابطه با گروه جزنی که درحال تدارک مبارزه مسلحانه بودند دستگیر و زندانی شدند مصطفی جوان خوشدل و کاظم ذوالانوار نیز در درگیری‌های مسلحانه دستگیر شده بودند و حبس‌های سنگینی گرفته بودند.

پس از اعدام عباس شهریاری، گروه جزنی زیر شکنجه برده شدند ساواک تصور می‌کرد که سازمان چریک‌ها رد عباس شهریاری را از طریق گروه جزنی به دست آورده است اعدام این نُه نفر از سویی عملی انتقام‌جویانه است و به تلافی ترور شهریاری، سرگرد نیک‌طبع شکنجه‌گر ساواک، سروان یدالله نوروزی فرمانده گارد دانشگاه صنعتی آریامهر و اعدام سرتیپ زندی بود به وسیله سازمان مجاهدین خلق بود و از سویی دیگر برای مقابله با جنش نوین انقلابی بود رژیم می‌دانست که دیر یا زود طی عملیاتی در پی آزادی این زندانیان برخواهند آمد پس دست به عملیاتی پیش‌دستانه زد.

این جنایت نه اولین و نه آخرین جنایت رژیم خواهد بود این مسأله‌ای است که هم

ما و هم شهدای ما به آن آگاه‌اند به همین خاطر سختی شکنجه و اعدام را پیشاپیش قبول کرده‌ایم.

مغلطه، «گفته می‌شود»

درسال ۱۳۵۸ اپورتونیسم به قدرت رسیده در سازمان چریک‌های فدایی خلق، در اعلامیه بزرگداشت «رفیق حمید اشرف» از قول او نوشتند که «اعدام جزنی و هم‌رزمان ضربه بزرگی به جنبش بود و اگر عملیات ما باعث آن شده باشد کارمان اشتباه بود.»

مغلطه «گفته می‌شود» که استناد و اثبات یک قضیه به منبعی نامعلوم است در طول تاریخ به کرات مورد استفاده مغلطه‌گران بوده است و از این به بعد هم خواهد بود.

روزنامه‌ها و خطابیه‌های یومیه را نگاه کنید، پر است از چنین نقل‌قول‌هایی «دانشمندان بزرگ می‌گویند فلان، دانشمندان علم روان‌شناسی در دانشنامه‌های‌شان می‌گویند، بهمان،» و هیچ کس نمی‌پرسد این دانشمندان فیزیک و روان‌شناسی که هستند، نام و منصب‌شان چیست. چه کسی گفته است اینان دانشمندند کشفیات و نظریاتشان چیست و در کجا و چه زمانی فلان حرف را زده‌اند.

آن روز که این ادعای دروغین گفته شد کسی نپرسید با استناد به کدام سند سازمانی حمید اشرف چنین حرفی را زده است. راوی کیست؟ اگر وجود دارد صحت روایت او را چه کسی ثابت می‌کند. باید روزگاری می‌گذشت تا معنای این روایت‌های جعلی و کعب‌الاخباری روشن شود که اپورتونیست‌ها دارند زمینه‌چینی می‌کنند برای رد کردن مشی و یک راست شیرجه زدن در منجلاب اپورتونیسم.

اصولی، آری یا نه

اما جدا از این روایت مغشوش، به هرروی نظر عده‌ای بر این بود که ترور نیک‌طبع و نوروزی و سرتیپ زندی‌پور و همین‌طور برویم به عقب، ترور سرتیپ فرسیو کار غلطی بوده است چرا که رژیم روی زندانیان تلافی می‌کرد.

این نحوه استدلال در مورد بمب‌گذاری‌ها نیز صادق است. پس اگر نباید آدمکشان را ترور کرد بمب هم نباید گذاشت هر عملیات دیگری که حیثیت فیزیکی و اجتماعی رژیم را زیر سؤال برد می‌تواند به اقدامات تلافی‌جویانه منجر شود پس عملیات هم نباید کرد با این نحوه سلسله‌وار استدلال به کجا می‌رسیم؟ از مبارزه چه می‌ماند؟ شیری بی‌بال دم و اشکم.

شیر بی‌یال و دم اشکم که دید این چنین شیری خدا کی آفرید

این فرمول نیاز به ذهنی پیچیده ندارد. لازمه مبارزه دادن اسیر است. حرکت یک چریک و یا هر عنصر تشکیلاتی دیگر در میان برج و باروی رژیم‌های توتالیتر است. اگر انقلاب نیروهای خود را دارد ضدانقلاب هم نیروهای خود را دارد وسیع‌تر، ورزیده‌تر، کارآزموده‌تر.

پس سروکله هر مبارزی، دیر یا زود به زندان باز خواهد شد از این مرحله اسرای زندانی در معرض اقدامات تلافی‌جویانه خواهند بود.

رژیم‌های سرکوب‌گر با بهانه و بی‌بهانه نیروهای کیفی در زندان را تحمل نخواهند کرد یا تسلیم و انفعال یا مرگ. این ربطی به کرده‌ها و ناکرده‌های بیرون از زندان ندارد.

مبارزه بی‌هزینه بیشتر به شوخی شبیه است تا مبارزه. بگذریم که عده‌ای کار سیاسی را با عضویت در انجمن مبارزه با دخانیات اشتباه می‌گیرند.

فقدان جزنی، ضایعه‌ای جبران‌ناپذیر

به‌هر روی شهادت بیژن و شش کادر کیفی چریک‌ها ضربه‌ای جدی بر پیکر نوپای جنبش انقلابی بود بیژن، ظریفی و سورکی از رهبران نسل اول جنبش بودند نسل دوم چریک‌ها با ستارگانی چون پویان و احمدزاده و هیرمن‌پور مشخص می‌شدند و نسل سوم رهبرانی چون حمید اشرف، حمید مؤمنی و سنجری را به صحنه آورد.

نسل دوم در ضربه سال ۱۳۵۰ از بین رفت. و نسل اول در ضربه سال ۱۳۵۴ و نسل سوم در ضربه سال ۱۳۵۵.

حمید اشرف با آن‌که از بازماندگان گروه جزنی بود اما درخشش بعد از اعدام رهبران نسل دوم آغاز شد. او سازمان‌دهی توانا و بی‌بدیل در میان چریک‌ها بود.

فراست و تیزهوشی و کاردانی‌اش، سازمان چریک‌ها را از دام‌های هولناکی رهانید. او موفق شد سازمان را در اوج ضربات مرگبار ساواک به سال ۱۳۵۵ برساند. مرحله تثبیت را با کاردانی بسیار از سر گذراند و جنبش را وارد فاز توده‌ای کرد. بیهوده نبود که در زمان حیاتش به او لقب کبیر دادند. به هرروی این هزینه‌ها اجتناب‌ناپذیر بود راه دیگری در پیش پای انقلاب و جنبش انقلابی نبود. باید انقلاب با فدا کردن بهترین فرزندان خود به حیات‌اش ادامه می‌داد.

وارونه‌سازی حقایق

درک راست چه در آن روزهای نخستین، و چه در زمان‌های بعد متدولوژی خود را بر وارونه‌سازی حقایق گذاشتند.

یا در بوق کردند که این‌ها لنین را نخوانده‌اند که این‌گونه نبود و یا فریاد برداشتند که اینان زندگی‌ستیز و مرگ‌پرست‌اند و می‌خواهند با ترور حکومت را واژگون کنند و با بیرون فرستادن توده از تاریخ و انقلاب خود متولی امر انقلاب به تنهایی شوند.

آیا این‌گونه بود.؟ کافی بود اینان یک‌بار، فقط یک‌بار هم استراتژی و هم تاکتیک مسعود را بخوانند تا ببیند گروه به چه اصراری بر لنینیسم در پی کار در میان طبقه و تشکیل حزب بر شیوه لنین بوده‌اند. و اگر از حزب به شیوه لنین عبور کردند به خاطر آن بود که بین شرایط روسیه آن سال‌ها و ایران تفاوت‌هایی بسیار بود. عباس مفتاحی یکی از چهار بنیان‌گذار سازمان در دادگاه نظامی می‌گوید:

«ما در مقام پیشرو توده‌ها شروع به تحقیق جامعه و انتخاب راه مبارزه نمودیم دیدیم در کشور ما هیچ‌گونه امکان دمکراتیک برای این‌که حرف‌های‌مان را به‌توده بزنیم وجود ندارد. مطبوعات در زیر سانسور شدیدی قرار دارد. کارخانه‌ها به‌صورت پادگان نظامی در آمده و امکان تشکیل سندیکاها و گروه‌های صنفی و

حرفه‌ای آزاد وجود ندارد و هر جنبشی که صورت پذیرد به شدت سرکوب می‌شود. تشکیل اجتماعات غیرممکن بوده است ما عمدتاً اسلحه را به دو منظور به خدمت گرفته‌ایم اول به منظور دفاع از خود به شکل مسلحانه، دوم جهت تبلیغ مسلحانه. ما آن قدر کم‌خرد نبوده‌ایم که فکر کنیم با مقدار اندک بتوانیم اساس حکومت را واژگون سازیم.
انقلاب کار توده‌ها است.
ما تنها می‌خواستیم آژیتاتور مبارزه توده باشیم[۱].»

فرمانده فراهانی نیز در دادگاه نظامی چنین می‌گوید:

«... ما چرا به کوه رفتیم؟ چرا به فکر ایجاد هسته‌های پارتیزانی بودیم؟
برای به دست آوردن آزادی‌های اولیه. برای به دست آوردن شرایط دمکراتیک درآن شرایط تمامی ملت از آزادی‌های اولیه که آزادی بیان، انتقاد و مطبوعات از ابتدایی‌ترین آن است برخوردار شوند باید صریحاً بگویم که من هیچ وقت دارای افکار تروریستی نبوده‌ام و از این نوع فکر نیز تنفر داشته‌ام و دارم.»

محمدعلی محدث قندچی نیز می‌گوید:

اصولاً هیچ‌گونه تروری مورد قبول ما مارکسیست‌ها نیست و ایدئولوژی ما آن را نمی‌پذیریم.

با این همه، تفکر راست به همراه ارتجاع حاکم و طبقاتی به واژگونی حقایق می‌پردازد. و کار چریک‌ها را در حد تروریسم و گانگستریم و عشق به سلاح و مرگ دوستی پایان می‌آورد. چرایش را می‌گویم.
اما باز هم ببینیم رفیق عباس مفتاحی در پاسخ رئیس دادگاه که می‌پرسد: چریک چیست چه می‌گوید. مفتاحی می‌گوید: چریک یک مبارز سیاسی است که سلاح

---

[۱]. قربانعلی عبدالرحیم‌پور؛ نشریه عصر نو

برداشته است. مرگ و نابودی امر دلپذیری نیست که مبارزان از روی میل و به‌طور اختیاری به استقبال آن بروند.

گویی مفتاحی دارد برای روزگاران بعد پاسخ منتقدین راست و ارتجاعی را می‌دهد. اما چرایی این جعل و تقلب در واقعیات از سوی رژیم ارتجاعی حاکم که روشن است شاه در جریان حماسه سیاهکل به اویسی می‌گوید: «به دهقانان بگویید این‌ها می‌خواهند زمین‌های شما را بگیرند.» چریکی که آمده است جانش را بدهد تا سفره دهقان را پرنان کند با اتهام طرفداری از فئودال‌ها روبه‌رو می‌شود. آن هم از سوی رژیمی به غایت ستمگر و دهقان‌کش اما از سوی تفکر راست زاویه چیز دیگری بود.

اپورتونیست سخنور باید پشت لنین پنهان می‌شد که این‌ها لنین را نخوانده‌اند می‌خواهند به نیابت از توده انقلاب کنند. خرده‌بورژوا و کم حوصله‌اند. ماتریالیسم تاریخی را بلد نیستند فرمول‌های لنینی شرایط انقلابی را نمی‌دانند و حاصل کار خودشان که لنین را فوت و آب بودند چه بود؟ ورق پاره‌ای در داخل و یا بیانیه‌ای درآلمان شرقی بود.

سازمان‌دهی جدید

سال ۱۳۵۳ با یازده عملیات موفق به پایان رسید. و چریک‌ها در ارزیابی‌شان به این نتیجه رسیدند که جنبش مسلحانه در سطح وسیعی تثبیت شده است و اکنون فاز توده‌ای شدن آغاز شده است. پس با تجربه از ضرباتی که سازمان متحمل شده بود بازنگری تشکیلاتی آغاز شد رهبری سازمان به شورای عالی تبدیل شد. تیم‌ها به‌شاخه‌ها تغییر یافتند و برای هر شاخه مسئول تعیین شد. مسئولین هر شاخه دسته را تشکیل می‌دادند چند دسته یک بخش را درست می‌کرد و هر بخش نیز مسئول داشت که با مسئولین دسته‌ها در ارتباط بود. مسئولین بخش‌ها شورای عالی را دست می‌کردند.

هر دسته استقلال داشت و نیازهایش را خود تأمین می‌کرد. مسئولین شاخه‌های یک دسته با مسئول دسته مشورت می‌کردند مسئولین با چشمان بسته در جلسات شرکت می‌کردند. تا هم‌دیگر را نشناسند بدین طریق نظرات همه افراد سازمان در شورای عالی منعکس می‌شد.

به‌هررو شاخه واحد پایه بود. و هر شاخه مسئول داشت مسئول چند شاخه دسته را درست می‌کرد. که خود دسته مسئول داشت و مسئول دسته بخش را درست می‌کرد و مسئولین چند بخش شورای عالی سازمان را درست می‌کردند.

خط‌مشی شش ماهه اول سال ۱۳۵۴

سازمان وظایف شش ماهه اول سال **۱۳۵۴**را در چهار محور تعیین کرد:

۱. گسترش سازمان با سازمان‌دهی عناصر جذب شده
۲. کار توضیحی در میان دانشجویان و دانش‌آموزان
۳. کار توضیحی در میان کارگران
۴. انجام عملیاتی در جهت جلب اعتماد کارگران

اساسنامه سازمان

برای تنظیم روابط درونی، سازمان نیازمند اصولی مدون بود. پس اساسنامه سازمان دردستور کار قرار گرفت.

پیش از این در سال ۱۳۵۲ «جزوه تشکیلاتی[۱]» نوشته شده بود که به نوعی پیش‌اساسنامه بود و به وظایف تشکیلاتی و ضوابط و قراردادهایی که هر تیم موظف به‌رعایت آن بود و اصول برنامه‌نویسی می‌پرداخت. در فاصله سال‌های ۱۳۵۴ــ۱۳۵۲ هرچند جزوه تشکیلاتی به‌عنوان مبنای کار تیم‌ها قرار داشت اما رفته رفته آیین‌نامه‌های درون تشکیلاتی کامل‌تر و مدون‌تر شد و آیین‌نامه‌هایی تنظیم شد و در اختیار تیم‌ها قرار گرفت.

[۱]. این جزوه باید در یورش ساواک به خانه‌های تیمی از بین رفته باشد چون در اسناد سازمانی یافت نشد.

آیین‌نامه‌ها

۱. آیین‌نامه انضباطی

این آیین‌نامه شامل کلیه خطاها و اشتباهات و تحلیل و بررسی علل و بروز آن بود و متناسب با هر نوع خطا مجازاتی تعیین شده بود محرومیت از یک وعده غذا یا نوشیدن، ممنوعیت در مشارکت در مطالعه جمعی یا برنامه‌نویسی.

۲. آیین‌نامه بهداشتی

مشتمل بود بر نظافت فردی و مرتب بودن لباس‌ها

۳. آیین‌نامه غذایی

هزینه خوراک روزانه هر فرد ۴۵ ریال تعیین شده بود که در ابتدای هر ماه به مسئول مالی داده می‌شد و بر نوع و حجم و ارزش مادی غذای مصرفی این آیین‌نامه اشراف داشت افراد ضعیف و بیمار شامل این آیین‌نامه نمی‌شدند.

۴. آیین‌نامه ورزشی

ورزش دسته‌جمعی در دو نوبت صبح و عصر. کلیه حرکات تعیین شده بود.

۵ . آیین‌نامه برنامه‌نویسی

نخست شیوه برنامه‌نویسی درج شده بود. در هر روز یک نفر مسئول برنامه‌نویسی بود افراد برنامه‌های خود را می‌نوشتند و مسئول در فرم مخصوص وارد می‌کرد. فرد بی‌برنامه یا بدبرنامه تنبیه می‌شد. تغییر دربرنامه روزانه باید به‌مسئول اطلاع داده می‌شد.

۶. آیین‌نامه لباس و پوشش

این آیین‌نامه شامل پوشش زنان و مردان در خانه تیمی و در خارج از خانه بود.

۷. آیین‌نامه رفتار و اخلاق

این آیین‌نامه مربوط بود به روابط زنان و مردان در خانه‌های تیمی

۸ . آیین‌نامه کمربند و اسلحه

کنترل هفتگی اسلحه، نارنجک و کیف دارویی

۹. آیین‌نامه تکنیکی

این آیین‌نامه مربوط به طرز درست استفاده کردن از ابزار و وسایل کار و حفظ و نگهداری آن بود.

۱۰. آیین‌نامه تنبیهات

دراین آیین‌نامه، تنبیهات متناسب باتخلف تعیین شده بود این تنبیهات عبارت بود از:

ـ گرفتن اسلحه به مدت یک روز

ـ محرومیت از برنامه‌نویسی و نگهبانی

ـ محرومیت از نوشیدن آب

ـ بایکوت سخن گفتن

۱۱. آیین‌نامه انتقاد و انتقاد از خود

۱۲. آیین‌نامه امور مالی

عجیب است، بعد از این همه سال
همین‌که باز اسم دریا می‌آید
یک طوری بفهمی نفهمی... گریه‌ام می‌گیرد
ببینم، تو دلتنگ دریا نمی‌شوی؟

سیدعلی صالحی

شهادت نزهت روحی‌آهنگران

اعظم روحی‌آهنگران علت ضربه خوردن تیم دولت‌آباد را گم شدن کارت‌هایی می‌داند که هنگام درگیری پخش می‌کردند.

روز هفت تیر ۱۳۵۴ اعظم و مارتیک قازاریان در ساعت پنج صبح راهی برغان شدند تا تمرین تیراندازی کنند. وقتی به برغان می‌رسند اعظم متوجه می‌شود که کارت‌هایی که درهنگام درگیری پخش می‌کنند نیست. برمی‌گردند و در بین راه دو

موتورسوار می‌بینند که کارت‌ها را پیدا کرده‌اند پس برمی‌گردند به خانه و قرار می‌شود هفته بعد برای تیراندازی بروند.

اعظم ساعت ده صبح برای آوردن آب از خانه بیرون می‌رود وقتی برمی‌گردد مأموران کمیته مشترک را می‌بیند که با همسایه‌ها در حال گفت‌وگویند و دارند او را نشان می‌دهند و قبل از آن‌که فرصت پیدا کند سلاح خود را بکشد دستگیر می‌شود و برای دستگیری بقیه درگیری آغاز می‌شود در این درگیری نزهت روحی‌آهنگران، مارتیک قازاریان[۱]، محمود عظیمی[۲] و یدالله زارع کاریزی (با نام مستعار یوسف) به شهادت می‌رسند گفته می‌شود در این درگیری شانزده ساواکی کشته می‌شود و یک هلی‌کوپتر سقوط می‌کند نزهت با نارنجک خود را میان ساواکی‌ها می‌اندازد و چهار ساواکی کشته می‌شود[۳].

ساواک در گزارش کاری‌اش که در تاریخ دهم تیر ۱۳۵۴ نوشته است چون خانه دولت‌آباد رفت و آمدهای مشکوکی داشت مورد سوءظن قرار گرفت و این نشان می‌دهد که لو رفتن خانه دولت‌آباد ربطی به گم شدن کارت‌ها توسط اعظم آهنگران نداشته است.

جمع‌بندی سه ساله

این جمع‌بندی در سال ۱۳۵۴ توسط حمید اشرف نوشته شده است.

مقدمه

در مقدمه این جمع‌بندی حمید اشرف می‌گوید: که تجارب تکنیکی سازمان در جزوه «*پاره‌ای از تجربیات جنگ چریک شهری در ایران*» آمده است. اما برای آن‌که رفقا درجریان ضعف‌ها و برنامه‌های سازمان قرار بگیرند نوشتن این جمع‌بندی لازم است.

---

۱. ماتیک فارغ‌التحصیل دانشکده علوم از دانشگاه تهران بود.
۲. محمود عظیمی دانشجوی صنعتی بود.
۳. وبلاگ هواداران اقلیت

حمید جریانات سه ساله را به هفت مرحله تقسیم می‌کند و در این هفت مرحله ضعف‌ها و قدرت‌های سازمان را نشان می‌دهد.

یک عامل کلیدی

اشرف در این‌جا به نکته مهمی اشاره می‌کند. که راز بقای سازمان چریک‌ها است. و از سال ۱۳۵۷ به بعد هرچقدر از آن فاصله می‌گیرند به فروپاشی نزدیک و نزدیک‌تر می‌شوند.

آن راز چه بود که اجازه می‌داد عده‌ای جوان بی‌تجربه با صدها تناقض و کمبود و به‌قول اپورتونیست‌های سخنور، بی‌سواد و کم‌سواد و ناآشنا و حتی بیگانه با آثار لیبرال‌های غربی و مارکس و انگلس و لنین در برابر رژیمی تا بن دندان مسلح با ساواکی آدم‌خوار تاب بیاورد. ببینم اشرف خود چه می‌گوید:

> «رفقای ما علی‌رغم بی‌تجربگی‌های‌شان همیشه روحیه جانبازی و فداکاری خود را حفظ کردند و هرکجا که کمبودی و نقصی وجود داشت و هرجا که بی‌تجربگی سد راه بود از جان خود مایه گذاشتند و راه انقلاب را هموار ساختند.
> ارزش‌های انقلابی موجود سازمان ما، نتیجه فداکاری‌ها و جانبازی‌های رفقای قهرمان است. این پیشگامان بسیاری از چیزهایی را که مثلاً وجود نداشت به‌وجود آوردند. و ارزش‌های نوین خلق کردند. و مفاهیم نوینی را مطرح ساختند و تثبیت نمودند. و مکتبی از آموزش‌های انقلابی برپا داشتند. رفقای ما نمونه کامل از صداقت انقلابی بودند. رفقای ما به خاطر اعتقادات‌شان بی‌محابا هر خطری را تقبل می‌کردند و معمولاً به تنها چیزی که بها نمی‌دادند جان‌شان بود. و همین بود که مفهوم فدایی در مورد آن‌ها نه به‌عنوان یک شعار بلکه به‌عنوان یک واقعیت مصداق پیدا می‌کند».

عرفان فدایی

رقیه دانشگری در کتاب «*داد بیداد*» که توسط ویدا حاجبی تبریزی جمع‌آوری شده

است، مجموعه‌ای از خاطرات زنان زندانی. از مفهوم فدایی به‌عنوان عرفانی یاد می‌کند که جز مبارزه مسلحانه زمینه نزدیکی چریک‌ها با مجاهدین بود.

برای رقیه دانشگری، کف نفس، بی‌نیازی، منزه‌طلبی، فداکاری، از خودگذشتگی که در آن سال‌ها جزئی از اصول مبارزه بود، به هنگامی‌که «راه دیگری» را انتخاب می‌کند. این معیارها برایش مسخره می‌شود. چرا؟ چون هر حزب و سازمانی با ارزش‌های خود زندگی می‌کند.

اما به‌راستی چه ارزش‌هایی پیشاهنگ را در دهه ۵۰ پیشاهنگ می‌کند. و آن ارزش‌ها چگونه عده‌ای کم‌شمار را در برابر لشگری بی‌شمار و سپاهی جرّار روئینه‌تن می‌کند. و در جامعه‌ای خاموش آن‌ها به اعتباری معنوی دست می‌یابند. در حالی‌که استادان بزرگ مارکسیسم و کتاب خوانده‌های آکسفورد به گرد پای آن‌ها هم نرسیدند و هنوز هم نمی‌رسند.

آن روز که منتقدین مشی با سازمان چریک‌ها خداحافظی کردند. فکر می‌کردند دارند با سلاح خداحافظی می‌کنند در حالی‌که در سال ۵۸ــ۱۳۵۷ دیگر مسأله سلاح مطرح نبود مسأله ارزش‌ها و عرفان فدایی بود.

هم اینان در آن روزی که در انتخابات رهبری تقلب کردند و فتاح‌پور رأی «رفیق هادی» را برای بالا بردن نگهدار خواند با صداقت فدایی خداحافظی کردند.[۱]

نخستین انتقاد

اشرف بلافاصله از پاکبازی تمام عیار بدون احتیاط انقلابی و دورنگری انتقاد می‌کند و می‌گوید: «ما باید پاکبازی را با احتیاط انقلابی» تکمیل می‌نمودیم.

نقد گروه جزنی

حمید اشرف در توضیح تاریخچه سازمان چریک‌ها به گروه جزنی اشاره می‌کند که

---

[۱]. سفر بربال‌های آرزو؛ نقی حمیدیان

درزمینه تدارک مبارزه مسلحانه در سال ۱۳۴۵ تشکیل شد. و نقاط ضعف گروه جزنی را که خود یکی از اعضای آن بود برمی‌شمارد:

۱. از نظر سازمان‌دهی عمل مسلحانه بی‌تجربه بود.

۲. افراد شاغل بودند و کادر حرفه‌ای نداشتند، پس کارها به‌کندی پیش می‌رفت.

۳. درکی از قدرت پلیس و عناصر نفوذی نداشتند به‌همین خاطر توسط یک «توده‌ای سابق» (ناصر آقایان) که به خدمت پلیس درآمده بود، لو رفتند.

تاریخچه گروه

بازماندگان گروه جزنی پس از ضربه نخستین، و پس از هشت ماه زندگی مخفی عده‌ای تصمیم گرفتند به فلسطین بروند و تجربیات نظامی پیدا کنند. و عده‌ای در ایران گروه را احیا کنند. از بخشی که به فلسطین اعزام شدند، صفایی فراهانی و صفاری آشتیانی از مرز گذشتند و بقیه دستگیر شدند.

سه نفر در ایران ماندند تا گروه را احیا کنند (غفور حسن‌پور، حمید اشرف و مهدی سامع).

در سال ۱۳۴۸ فراهانی به ایران برگشت و با گروه احیا شده روبه‌رو شد. در شهریور ۱۳۴۹ بانک وزرا مصادره شد. تا مشکل مالی گروه حل شود و شناسایی جنگل‌های شمال آغاز شد.

گروه در این زمان به دو بخش تقسیم شد. تیم‌های شهری و گروه جنگل.

در اواسط سال ۱۳۴۹ گروه جنگل با گروه احمدزاده ـ پویان تماس گرفت، تا سازمان مشترکی به‌وجود آورند.

گروه احمدزاده در سال ۱۳۴۶ تشکیل شد تا با مطالعه متون مارکسیستی حزب کمونیست ایران را به‌وجود بیاورد. و در سال ۱۳۴۸ سازمان‌دهی مثلثی شد و وظیفه تیم‌ها عبارت بود از:

۱. مطالعه متون مارکسیستی

۲. انتشار و ترجمه آثار مارکسیستی
۳. تربیت مارکسیستی کارگران و روشنفکران

در سال ۱۳۴۸ گروه در جذب عناصر کارگری دچار مشکل شد. و به مبارزه مسلحانه رسید. حاصل این بررسی دو رساله پویان و احمدزاده بود. گروه به جنگ چریک شهری با مطالعه روی برزیل به این نتیجه رسیدند مبارزه در شهر شروع می‌شود و پس از اوج گرفتن مبارزه به روستا کشیده می‌شود. گروه جنگل اما به‌کار هم‌زمان درشهر و روستا معتقد بود.

شهر نیازهای فنی، تبلیغاتی، و تدارکاتی جنبش روستایی را تأمین می‌کند و روستا کادرهای شناخته شده شهر را پناه می‌دهد.

وظیفه جنبش روستایی

۱. پناه دان به‌کادرهای شناخته شده
۲. مشغول کردن قوای دشمن در منطقه‌ای وسیع
۳. سیاسی کردن روستا

احمدزاده در سال ۱۳۴۹، تز جنگل را پذیرفت. و در پاییز ۱۳۴۹، تیم‌های مسعود عملیاتی شدند و بانک ملی ونک مصادره شد.

در نوزده بهمن عملیات سیاهکل آغاز شد و پانزده روز این نبرد طول کشید.

از گروه شهر دو تیم عملیاتی باقی ماندند. یک تیم پنج نفره و یک تیم سه نفره که درهیجدهم فروردین ۱۳۵۰ سرلشکر فرسیو، دادستان نظامی ارتش که رفقای جنگل را تیرباران کرده بود، را به تلافی ترور کردند.

در همین ماه تیم‌های عملیاتی گروه مسعود به کلانتری قلهک حمله کردند و با وحدت دو گروه چریک‌های فدایی خلق را به‌وجود آوردند.

بخش اول

در اوایل اردیبهشت ۱۳۵۰ وضع گروه جنگل بدین قرار بود:

۱. تیم اسکندر صادقی‌نژاد:

اسکندر صادقی‌نژاد، فرمانده تیم
محمدصفاری آشتیانی
منوچهر بهایی‌پور
رحمت پیرونذیری
قاسم (حمید اشرف)

۲. تیم رفیق قاسم (حمید اشرف)

شیرین معاضد (علنی)
محمدعلی پرتوی (علنی)
قاسم (مخفی)

رابط این دو تیم رفیق قاسم بود.

گروه رفیق مسعود

این گروه شامل سه شاخه بود:

۱. شاخه تهران که مسئولش احمدزاده بود.
۲. شاخه تبریز که مسئولش علیرضا نابدل بود.
۳. شاخه مشهد که مسئولش پویان بود.

مرکزیت تبریز

مرکزیت تبریز اما با افراد زیر بود:

۱. بهروز دهقانی

۲. علیرضا نابدل
۳. مناف فلکی
رابط تهران با تبریز مفتاحی بود.

تیم‌های جدید

بعد از سال ۱۳۵۰ تیم‌بندی چریک‌ها دست‌خوش تغییراتی شد.

تیم قاسم ۱

۱. رفیق قاسم (حمید اشرف)
۲. صفاری آشتیانی
۳. عبایی‌پور
۴. چنگیز قبادی
۵ . بهرام قبادی
۶. مهرنوش ابراهیمی

تیم قاسم ۲

۱. قاسم (حمید اشرف)
۲. شیرین معاضد
۳. محمدعلی پرتوی

تیم رفیق مسعود

۱. مسعود احمدزاده

۲. مجید احمدزاده
۳. حسن نوروزی
۴. مناف فلکی
۵ . سلمان‌نژاد

تیم رفیق اسکندر

۱. اسکندر صادقی‌نژاد
۲. شهین توکلی
۳. حمید توکلی
۴. سعید آریان
۵ . صمد کوچکی
۶. رحمت پیرونذیری

تیم امور فنی

چند تن از شاخه تبریز

تیم انتشارات

۱. پویان
۲. اشرف دهقانی
۳. علیرضا نابدل
۴. جواد سلاحی

جمع‌بندی این مرحله

۱. در این زمان تنها پنجاه درصد کادرها سازمان یافته بودند.
۲. سیستم ارتباطات منظم نبود.
۳. سازمان از هرگونه سیستم حفاظتی بود.
۴. وضع مهمات خوب نبود.
۵ . تجارب نظامی کم بود.
۶. تجارت تکنیکی کم بود.
۷. شناخت تاکتیک‌های دشمن کم بود.
۸ . نحوه زندگی مخفی در شهر خوب نبود.

تنها سرمایه

تنها سرمایه رفقا شور انقلابی و انتقاد کمونیستی بود. با همین سرمایه دست به عملیات می‌زدند و مأمورین با تجربه دوره‌دیده دشمن را شگفت‌زده می‌کردند. همگی مصمم و بااراده برای مبارزه بودند.

سرمایه پیشاهنگ

حمید اشرف ضمن برشمردن ضعف‌های سازمان به دو نکته مهم اشاره می‌کند:
۱. شور انقلابی
۲. اراده مبارزه

مبارزه در ناکجاآباد صورت نمی‌گیرد آدم‌هایش از کره مریخ نمی‌آیند. شرایط مبارزه پیشاپیش تعیین شده است. در چنین شرایطی دو گزینه وجود دارد:

۱. سیاست صبر و انتظار، همان سایه راحتی که اپورتونیسم سخنور در زیر آن لمیده بود. و کتاب پشت کتاب می‌خواند و معتقد بود که ابتدا باید مارکسیسم را شناخت و

بعد تاریخ جهان را خواند. بعد تاریخ ایران را و بعد جامعه را آنالیز کرد. در آخر این دوران به تدوین برنامه انقلاب می‌رسیم. و از برنامه انقلاب بیرون آورد که چه باید کرد. اما این تازه آغاز کار است برای ساختن بنای انقلاب؛ آجر و سیمان لازم است، ملات انقلاب و بعد بنا و مهندس لازم است، حزب انقلابی پس باید رفت حزب انقلابی را سازمان داد.

این هم صد سال روی آن صد سال، تا دویست سال دیگر هم دترمنیسم تاریخی کار خود را می‌کند و امواج انقلاب از راه فرا می‌رسد می‌ماند سوار شدن بر آن. کاری که اپورتونیسم ناب استاد آن است، موج‌سواری. و بعد دمیدن در بوق که ما بودیم با صبر و شکیبایی پرولتری انقلاب را به سلامت بر سر خشت نشاندیم.

۲. گزینه دوم، راهی بود که صمد در ماهی سیاه کوچولویش نشان می‌دهد: «راه که بیفتیم ترس‌مان می‌ریزد». و در پرسه آزمون و خطا راه خود را می‌یابیم. این گزینه به حرکت با اندوخته واقعی جنبش باور داشت.

اشرف ابایی ندارد که بگوید سرمایه یک سازمان چریکی سه قبضه مسلسل بود با دویست تیر فشنگ آن‌هم در مقابل حکومتی با هزاران زاغه مهمات و صدها تانک و توپ و تیربار و موشک. اشرف به‌درستی می‌گوید: سرمایه پیشاهنگ برای حرکت شور انقلابی است و دوم اراده معطوف به مبارزه است. یک ملت صبر ایوب و عمر نوح ندارد که تا هزار سال صبر کند تا ظالم را از اریکه ظلم پایین بیاورد.

بخش دوم

حمید می‌پرسد دست‌آوردهای جنبش پس از عملیات پیروزمند فروردین ۱۳۵۰ چه بود و این‌گونه جمع‌بندی می‌کند:

۱. بی‌اعتبار شدن نمایشات تلویزیونی مقامات امنیتی
۲. بالا رفتن روحیه اپوزیسیون
۳. پاک شدن شکست‌های قبل از ذهن توده
۴. سیاسی شدن فضای جامعه

۵ . سمپاتی معنوی توده نسبت به پیشاهنگ

یک خطا

دست‌آوردهای حرکت نخستین خارج از انتظار چریک‌ها بود. احساس انقلابی در فضا موج می‌زد. و خلق از قدرت چریک‌ها افسانه‌ها می‌ساخت.

در جامعه سرکوب شده این عکس‌العمل یک واکنش روانی طبیعی بود. انعکاس این تأثیرات بر روحیه چریک‌ها آن‌ها را به وجد آورده بود. و ضمن احساس قدرت درصدد آن بودند که ضربات جدی را سریع‌تر فرود آورند. اما این احساس معادل واقعیات عملی جنبش نبود. و این خود منشأ خطایی به حساب می‌آمد. به دیگر سخن این احساس از توان خود و قدرت حریف غافل بود.

بخش سوم

در این زمان سازمان‌دهی مبتنی بر شش تیم بود:

۱. سه تیم عملیاتی
۲. یک تیم انتشاراتی
۳. یک تیم خدمات تکنیکی
۴. یک تیم عملیاتی قاسم

ضربه خوردن تیم انتشارات

تیم انتشارات در پامنار ضربه خورد. نابدل و سلاحی دستگیر شدند.

تغییراتی در ترکیب تیم‌ها

پویان به‌عنوان مسئول سیاسی وارد تیم اسکندر صادقی‌نژاد شد. زیبرم نیز به تیم اسکندر منتقل شد.

یک خطا: عملیاتی شدن

کلاً پنجاه درصد نیروها سازمان‌دهی شده بودند. افرادی که در تیم‌های سه نفره فعال بودند برای تیم‌های عملیاتی انتخاب می‌شدند. اما بعدها روشن شد که برای عملیاتی شدن یک عضو جز پذیرش خط‌مشی، صداقت و فعال بودن، خصائل و آموزش‌های بیشتری لازم است و این ناشی از بی‌تجربگی بود.

واحد بررسی فعالیت مجدد نواحی روستایی

بعد از حادثه سیاهکل یک بار دیگر سازمان تصمیم گرفت تجربه سیاهکل را تکرار کند. این پیشنهاد توسط عباس مفتاحی داده شد. مسعود احمدزاده نیز موافق بود. اما حمید اشرف مخالفت داشت. بعد از تصویب این پیشنهاد یک تیم چریکی به‌عنوان «واحد بررسی» ایجاد شد. تا در ناحیه شاهرود بررسی‌هایی بکند.

در همین زمان پویان

و اسکندر صادقی‌نژاد به شهادت رسیدند.

بخش چهارم

در این دوران سازمان دو ضربه مهم خورد:

۱. پایگاه نیروی هوایی

۲. پایگاه خیابان طاووسی

در تاریخ بیست و پنجم اردیبهشت ۱۳۵۰، اشرف دهقانی دستگیر شد. و در تاریخ بیست و نُه اردیبهشت بهروز دهقانی که برادر اشرف بود.

از جیب بهروز قرار حمید توکلی را بیرون آوردند. حمید در سرقرار با بهروز دستگیر شد. حمید توکلی محل خانه نیروی هوایی را می‌دانست. پس اسکندر به‌عنوان فرمانده تیم دستور تخلیه خانه را داد. پویان مخالفت کرد. در آب‌انبار این خانه کارگاهی برای کلیشه‌سازی درست کرده بودند. استدلال پویان این بود که اگر حمید حرف بزند آدرس خانه علنی را خواهد داد. و تخلیه خانه را جدا از امکاناتی که در آن ایجاد شده بود توهین به رفیق حمید می‌دانست و معتقد بود حمید هرگز خانه تیمی را نخواهد گفت. اسکندر خانه را تخلیه کرد اما پویان در خانه ماند.

اسکندر وسایل خانه نیروی هوایی را به خانه‌ای در نارمک بود. و پویان و رحمت پیرونذیری در خانه ماندند.

سوم خرداد اسکندر در بازگشت به خانه نیروی هوایی، خانه را در محاصره ساواک دید و چون رحمت پیرونذیری آدرس خانه نارمک را می‌دانست. اسکندر خانه نارمک را تخلیه کرد و به خانه خیابان طاووسی رفت. تعجیل او در اجاره خانه در خیابان طاووسی باعث شک بنگاهی شد و او پلیس را خبردار کرد. و اسکندر در نقل و انتقال به این خانه در محاصره قرار گرفت و شهید شد. دو نفر دیگر دستگیر شدند بقیه موفق به فرار شدند.

یک اشتباه و پنج تلفات

پلیس با دستگیری بهروز دهقانی و جست‌وجوی وسایل او قرار او را با حمید توکلی درمیدان شوش یافت. حمید سر قرار بهروز رفت که او را نمی‌شناخت. پس دستگیر شد. با دستگیری حمید پایگاه نیروی هوایی باید تخلیه می‌شد. این کار برعهده اسکندر صادقی‌نژاد بود که فرمانده تیم بود پویان به دو دلیل از تخلیه خانه سرباز زد:

۱. امکاناتی که این خانه داشت. قرار بود در زیرزمین آن کارگاه کلیشه‌سازی دایر شود.

۲. اعتماد به حمید توکلی که حرف نمی‌زند.

در این‌جا شاید انتقادی به پویان وارد نباشد. پویان درک درستی از شکنجه نداشت نمی‌دانست که آن طرف داستان چه جانوران آدم‌خواری نشسته‌اند. و میزان سبوعیت آن‌ها تا کجا است.

به‌جرأت می‌توان گفت که انسان جانوری است که شرارت دراو مرزی ندارد. و قادر است مرزهای شقاوت را تا ناپیدای جهان و تا آن سوی تصور آدمی گسترش دهد. هم‌چنان‌که نیکی در او نیز می‌تواند تا آن سوی جهان برود. وجودی درآمیخته با دو پا به شرارت و نیکی، تاریکی وروشنایی و به‌قول دیگر اهریمنی و اهورایی. خدایی و شیطانی.

درک پویان از این سوی شکنجه نیز نادرست بود. جنبش در ابتدای کار بود. و تجربه‌ای عینی از توان آدمی در زیر شکنجه نداشت. پویان و حتی حمید اشرف تصور می‌کردند که می‌توان زیر شکنجه تاب آورد تا مرز مردن. اما حساب این مسأله را نمی‌کردند که اگر آدمی شانس نیاورد و در زیر شکنجه نمیرد و نتواند شکنجه را تاب بیاورد آن‌وقت چه.

بعدها این درک عینی‌تر شد. و برای حرف نزدن زمان تعیین شد تا چهل و هشت ساعت و بعد از چهل و هشت ساعت به بیست و چهار ساعت و در آخر به شش ساعت.

حمید توکلی آن‌قدر شکنجه شد که هر دو پایش سیاه شد و در زیر شکنجه طبق اسناد ساواک به شهادت رسید. اما حرف زد. مقاومتی در ورای تصور آدمی کرد. اما در لحظاتی مجبور شد که حرف بزند. و پویان و حمید اشرف از راز این لحظات که آدمی حاضر است بمیرد و نمی‌میرد و او دیگر توان تحمل شکنجه را ندارد، بی‌خبر بودند.

اما انتقاد به اسکندر وارد بود به دو دلیل:

۱. نخست آن‌که او درک روشن‌تری از شکنجه داشت و حدس می‌زد حمید حرف

بزند. و همین حدس و گمان برای چریک که یکی از اصول بقاءاش[1]، عدم اطمینان است کافی بود که پایگاه نیروی هوایی را تخلیه کند که کرد.

۲. دیگر آن‌که او فرمانده تیم بود. باید به پویان دستور نظامی می‌داد تا خانه را تخلیه کند تخلیه خانه به فرض آن‌که حمید حرف نمی‌زد از بین رفتن یک امکان خوب بود. اما اگر عکس آن ثابت می‌شد پنج کادر برجسته و بی‌بدیل جنبش حفظ می‌شدند. و اسکندر به‌عنوان یک فرمانده باید حساب این سود و زیان را می‌کرد.

بخش پنجم

در این بخش اشرف کمبودها را در سه عرصه بررسی می‌کند:

الف) تشکیلات

ب) تدارکات

ت) تعلیمات

الف) تشکیلات

تعجیل در امر سازمان‌دهی باعث ضعف‌های زیر می‌شد:

۱. نبود حفاظ امنیتی

۲. نبود سیستم دفاعی

۳. نبود امکانات عقب‌نشینی

۴. حاکم نبودن روابط نظامی

۵ . افزایش ضربه‌پذیری به‌علت ارتباطات گسترده

ب) تدارکات و پشت جبهه

در این قسمت نیز کمبودهای زیر به چشم می‌خورد:

---

[1]. سه اصل چریکی برای بقا این بود: ۱. تحرک مطلق ۲. بی‌اعتمادی مطلق ۳. هوشیاری مطلق

۱. نبود سلاح خوب و کافی
۲. نبود طرحی برای حفظ امکانات
۳. آوردن نیروهای پشتیبانی به خط مقدم در حالی‌که می‌بایست پنجاه درصد نیروها را در پشت جبهه سازمان می‌دادیم.

ت) تعلیمات

آموزش در این دوران محدود می‌شد به انتقال تجارب محدودی که رفقای قدیمی‌تر داشتند.
اما در زمینه زیر ضعف‌هایی وجود داشت:
۱. آشنایی با وسایل نظامی
۲. فن مبارزه با پلیس
۳. فن مخفی‌کاری و قوانین زندگی در شهر
نه تجربه‌ای وجود داشت و نه آموزشی. آن‌ها خود تجربه بودند.

ضعف‌ها

۱. مهم‌ترین ضعف بی‌تجربگی بود. ضعف‌های دیگر از همین بی‌تجربگی ناشی می‌شد و اما ضعف‌های دیگر:
۲. در نظر نگرفتن زمان لازم برای اجرای طرح‌ها
۳. ضعف در تشخیص نیروی خود و قدرت دشمن
۴. درک عینی نداشتن نسبت به واکنش دشمن
پس چاره‌ای نبود جز حرکت، ضربه، تجربه و این مستلزم دادن تلفات بود.
۵ . شتاب‌زدگی و بی‌مبالاتی
بعد از عملیات بانک آیزنهاور با کسب دست‌آوردهای به‌دست آمده باید عقب می‌نشستیم دو گام به پیش، یک گام به پس. به مسائل درونی خود می‌پرداختیم. و

سازمان‌دهی بالنسبه مستحکمی درست می‌کردیم. اما باید برای سازمان‌دهی وقت بسیاری صرف می‌کردیم. بهترین رفقا را به صف اول احضار می‌کردیم و بقیه را در پشت جبهه سازمان می‌دادیم. و این بزرگ‌ترین اشتباه ما بود. کار درست عقب‌نشینی تاکتیکی و حفظ نیروها بود. اما بی‌مبالاتی شد و سازمان ضرباتی خورد.

بخش ششم: دست‌آوردهای مرحله اول

۱. طرح کامل مبارزه مسلحانه
۲. سیاسی کردن فضای جامعه
۳. شکسته شدن قدر قدرتی رژیم
۴. زنده شدن امید در جنبش

بخش هفتم: جمع‌بندی

الف) عکس‌العمل نیروهای آگاه، خلق و نیروهای ناآگاه

واکنش نیروهای آگاه عالی بود. برای اولین بار دانشجویان با شعار مرگ بر شاه، فرسیو مرگت باد، جلاد ننگت باد به خیابان‌ها ریختند.

گروه‌های آرمان خلق، جناح انقلابی ستاره سرخ و سازمان مجاهدین خلق جزء گروه‌هایی بودند که از این حرکت تأثیر پذیرفتند.

در میان نیروهای ناآگاه، در زمینه‌هایی تبلیغات رژیم مؤثر بود. با این همه جنبش مسلحانه باعث سیاسی شدن و بالا رفتن نسبی آگاهی‌های این بخش نیز شد.

ب) سازمان‌دهی

۱. افراد تیم‌ها باید محدود می‌شد تا ضربات وسعت پیدا نکنند (مثل درگیری نیروی هوایی)

۲. به‌علت ضعف در کنترل کادرها از چگونگی دستگیری‌ها اطلاعی در دست نبود. پس درس گرفته نشد و با همان وضع سازمان‌دهی ادامه یافت.
۳. به‌علت نداشتن کنترل تشکیلاتی پلیس موفق شد با دنبال کردن سرنخ‌ها و دنبال کردن ارتباطات لو رفته به سازمان ضربه بزند.

در مرحله دوم سازمان‌دهی نیز این تجربه به‌کار برده نشد و علت آن درهم پاشیدگی و دفاع و نبود یک سیستم تشکیلاتی مستحکم بود.

ت) امتداد یافتن ضربات

ضربات به دو صورت وارد می‌شد:
۱. مستقیم
۲. غیرمستقیم

ضربه مستقیم با اخذ اطلاعات از چریک اسیر شده یا یافتن سرنخ‌هایی در میان لباس و وسایل خانه چریک (مثل یافتن قرار حمید توکلی در کت بهروز دهقانی) یا یافتن برگ لباس‌شویی و یا فاکتور خرید جنس شروع می‌شد و وارد می‌آمد.

بدل آن، پاک کردن ردها و سرنخ‌ها و قطع ارتباطات با چریک اسیر شده بود.

اما فرم غیرمستقیم برمی‌گشت به افزایش تحرکات تیم‌های دیگر هجوم پلیس. تخلیه خانه‌های تیمی، اطلاع به کسانی‌که به این ضربه مربوط می‌شدند.

پاک کردن سریع سرنخ‌های جانبی و به‌عهده گرفتن وظایف تیم ضربه خورده باعث می‌شد میزان دقت در کارها پایین بیاید. پلیس هم به‌خاطر تجاربش فعال‌تر شده بود. پس ضربه پشت سرهم ادامه می‌یافت.

سازمان بیشتر از ضربات غیرمستقیم آسیب دید. چرا که توجه بیشتر به ضربات مستقیم بود تا غیرمستقیم. در دستگیری اشرف دهقان، پلیس توانست از طریق دوستان اشرف به بهروز دهقانی برسد. و از طریق بهروز دهقانی به حمید توکلی و از طریق حمید به پویان.

فصل دوم (از سه خرداد تا اواخر خرداد ۱۳۵۰)

بخش اول: تشریح اوضاع و آغاز مرحله دوم

تیم‌بندی سازمان در این مرحله به قرار زیر بود:

۱. تیم مسعود
۲. تیم قاسم
۳. واحد بررسی فعالیت مجدد روستا
۴. محافل سمپات که در ارتباط با عباس مفتاحی بودند.

کار در روستا

کار در روستا به نتیجه نرسید ارزیابی‌های اولیه عباس مفتاحی از داده‌های اردشیر داور (اولین رابط سازمان مجاهدین با چریک‌ها که فردی نیمه‌مذهبی بود) برای شروع عملیات در جنگل‌های شاهرود ذهنی بود و قابل تحقق نبود.

داور نیز در اوایل تابستان ۱۳۵۰ دستگیر شد و به‌علت خویشاوندی با ثابتی[۱] و همکاری با ساواک مدتی بعد آزاد شد.

و اما مشکلات این مرحله:

۱. وضعیت سازمان‌دهی خوب نبود.
۲. وضعیت سلاح خوب نبود.
۳. به‌علت کمبود مهمات تمرین برای تیراندازی بد بود.

اما در زمینه ساخت بمب‌های باروتی با بوشن چدنی لوله‌کشی، نمره‌سازی، کار با مواد منفجره و بمب‌های ساعتی پیشرفت‌ها خوب و چشم‌گیر بود.

---

[۱]. ثابتی مقام امنیتی معروف

بخش دوم: ایده‌ها و طرز تفکر غالب در مرحله دوم

روحیه سازمان علی‌رغم ضربات نیروی هوایی (شهادت پویان) و خیابان طاووسی (شهادت اسکندر صادقی‌نژاد) خوب بود. همه بیشتر به نتایج استراتژیک قضایا فکر می‌کردند. اما مسعود به دقت در پی یافتن علل تاکتیکی و تکنیکی ضربات بود، اما به‌علت کمبود اطلاعات به نتایج مشخصی سازمان نمی‌رسید. مشغله اصلی در این مرحله سازمان‌دهی بود نه عملیات اما این ایده در سازمان بود که جشن‌های شاهنشاهی به‌علت اهمیت بین‌المللی برای جنبش باید به‌هم می‌ریخت.

طرح‌ها

۱. اشغال کارخانه‌ها و صحبت با کارگران
۲. انجام عملیات در رابطه با منافع مشخص کارگران

یک نکته درست

حمید اشرف دراین‌جا به نکته درستی اشاره می‌کند طرح یک ایده به‌معنای اجرایی شدن آن نیست. این فاصله را امکانات عملی سازمان پر می‌کند. دادن طرح ده درصد کار است دراین‌جا اشرف با سوبژ کتیویسم و مارکسیست‌های تفسیرگر مرزبندی می‌کند.

فعالیت در روستا

در مرحله دوم ایده فعالیت در روستا به دو علت طرح شد:
۱. ناموفق بودن سازمان در سازمان‌دهی همه افراد در شهر
۲. تأثیر بسیار زیاد عملیات در نواحی کوهستان‌های شمالی مقارن جشن‌های شاهنشاهی
عباس مفتاحی و مسعود احمدزاده موافق اما قاسم (حمید اشرف) مخالف بود. علت مخالفت قاسم عملی نبودن این ایده بود به دو علت:

۱. کافی نبودن امکانات سازمان
۲. نبود نیروی آماده برای ایجاد یک واحد ورزیده
اما مسعود معتقد بود سازمان امکانات و نیروی لازم را دارد.
ارزیابی قاسم بر این بود که برای عملی شدن این ایده امکانات زیر ضروری است:
۱. یک شبکه حمایت محل برای تأمین نیازهای لجستیک (برنج، نمک، شکر، پوتین و وسایل)
۲. یک شبکه رابط بین شهر و روستا برای تأمین وسایل
۳. حداقل شش کادر ورزیده و آشنا به زندگی در کوه و جنگل
۴. حداقل یک قبضه مسلسل و سلاح‌های کمری خوب
۵ . گسترش افراد در یک ماه به ۱۲ـ۱۰ نفر با سلاح کافی
قاسم (حمید اشرف) معتقد بود که سازمان فاقد امکانات لازم برای این حرکت است. مضاف بر این‌که دشمن هوشیار شده است و هر نوع تحرکی را سرکوب می‌کند، اما مسعود معتقد بود که تجربه سیاهکل نباید مانع انجام حرکت‌های بعدی بشود.

طرح حمید اشرف

طرحی که اشرف تهیه کرد مبتنی بر این بود که در اواخر مرداد:
۱. تدارکات لازم انجام شود.
۲. افراد آماده شوند.
۳. نیروهای سمپات در نواحی شمال فعال شوند.
۴. سلاح به میزان کافی تهیه شود.
ضمناً در نظر بود با ایجاد پشت جبهه‌ای در نواحی جنگلی نیروهای شهر بتوانند از طریق ارتفاعات شمالی تهران خود را به نواحی البرز مرکزی برسانند و با استفاده از انبارک‌ها و وسایل تهیه شده به‌طور اضطراری در این نواحی مشغول به فعالیت شوند.
درنیمه خرداد هنوز هیچ قدمی برداشته نشده بود پس باید کارهای زیر انجام می‌شد:
۱. فرستادن آشتیانی به فلسطین برای آوردن سلاح

۲. فعال کردن سمپات‌های شمال
۳. سازمان‌دهی تیم تدارکات و ارتباطات در شهر
۴. راه‌اندازی تیمی برای انبارزنی

ارزیابی اشرف در این مرحله بدین شکل است که شروع حرکت در اواخر مهر غلط و ذهنی بود و با واقعیات تطبیق نمی‌کرد.

بخش سوم: نحوه سازمان‌دهی

۱. جمشیدی به «واحد بررسی فعالیت مجدد در روستا» منتقل شد. جمشیدی، حسن سرکاری، منوچهر بهایی‌پور جزء اولین گروه اعزامی بودند.

۲. تیم شناسایی اولیه و انبارزنی متشکل از دکتر چنگیز قبادی، بهرام قبادی و مهرنوش ابراهیمی درست شد.

۳. سلمان‌نژاد دچار سوختگی شد و به شهادت رسید.

۴. تیم شماره یک مسعود متشکل بود از: مناف فلکی رقیه دانشگری، احمد زیبرم، اسدالله مفتاحی که در خانه مجید بودند.

۵ . تیم شماره دو مسعود متشکل بود از: مجید احمدزاده، حسن نوروزی، حاجیان سه‌پله که در خانه خیابان طوس بودند.

۶. تیم شاخه مشهد و تبریز سازمان نیافته بودند.

به‌علت به‌هم خوردن تیغه‌بندی تشکیلات، سازمان در وضعیت آسیب‌پذیری بود تا نیمه دوم مرداد که ضرباتی به سازمان وارد شد.

بخش چهارم: وقایع و رویدادها

اثرات ضربه نیروی هوایی

۱. معوق ماندن برنامه‌های پیش‌بینی شده

۲. کاهش کادرهای باتجربه
۳. بی‌ارتباطی قسمتی از رفقای سازمان نیافته با سازمان (از جمله رفقای مشهد)

اشکالات

ارتباطات درهم و برهم بود. و از نظر امنیتی هیچ کنترلی نبود. سازمان در این‌جا با سه مشکل روبه‌رو بود:
۱. کم‌مایگی طبیعی افراد
۲. کمبود افراد باتجربه
۳. در دستور بودن کارهایی بالاتر از توان سازمان

ضربه خوردن تیم فنی

تیم فنی که از اعضای مخفی شده گروه تبریز بود. و ارتباط آن‌ها با رفیق اسکندر بود قبل از ارتباط‌گیری مجدد ضربه خوردند.

ضربه خوردن تیم قبادی

این تیم چهار بار به مناطق شمالی برای انبارک‌زنی رفت، اما در آخرین سفر به‌علت بی‌احتیاطی دچار ضربه شد.

درگیری در شهر گرگان

روز بعد بیستم خرداد ۱۳۵۴ یکی از چریک‌ها در اجرای قرارش در امامزاده شهر گرگان مورد سوءظن مأموران سازمان امنیت گرگان قرار می‌گیرد. لندرور ساواک به‌طرف او می‌آید و مأموران سعی در دستگیری او می‌کنند درگیر می‌شوند و چریک

فدایی مأمور را با گلوله مضروب می‌کند مأموران با فریاد آی دزد آی دزد از مردم می‌خواهند تا او را دستگیر کنند. و چریک فدایی با فریاد مرگ بر شاه و زنده باد کارگر و مرگ بر سازمان امنیت هویت خود را به مردم می‌شناساند. چریک فدایی از رودخانه عبور می‌کند و یکی از مأموران که او را تعقیب می‌کند را با گلوله می‌زند. کامیونی را مصادره می‌کند و از محل دور می‌شود. پلیس با بسیج همگانی در صدد دستگیری او برمی‌آید. چریک کامیون را رها می‌کند و با تصاحب لندروری از شهر خارج می‌شود که مورد تعقیب قرار می‌گیرد. چریک فدایی با شلیک‌هایی به به تعقیب‌کنندگان خود وارد کوه پایه می‌شود ماشین را رها می‌کند و خود را به پایگاهش می‌رساند.

درگیری در خیابان‌های شهر

در شب هفدهم مرداد ۱۳۵۴ دو تن از چریک‌ها در شهر مورد سوءظن گشت‌های پلیس قرار می‌گیرند. و وقتی پلیس‌ها در صدد بازرسی ساک‌هایشان برمی‌آیند آن دو به آن‌ها شلیک می‌کنند و با ضبط سلاح هر دو پلیس از منطقه دور می‌شوند و چون خیابان‌ها درمحاصره پلیس بود شب را در بیابان‌های اطراف شهر می‌خوابند و صبح به پایگاه خود بازمی‌گردند.

انفجار در اداره کار استان خراسان

در روز دوازده اردیبهشت ۱۳۵۵ ساختمان اداره کار استان خراسان با انفجار بمب بسیار نیرومندی که توسط یک واحد از رزمندگان سازمان چریک‌ها کار گذاشته شده بود درهم پیچید. این عمل به مناسبت روز جهانی کارگر و به خاطر اعتراض به ظلم و اجحاف بی‌حد وزارت کار نسبت به کارگران زحمتکش استان خراسان انجام گرفت[۱].

چریک‌ها طی تماسی تلفنی برای این‌که به کسی آسیب نرسد وجود بمب را به

---

[۱]. نبرد خلق شماره ۷

کارکنان گزارش دادند. اما یکی از مأمورین ساواک مستقر در اداره کـار بـه همـراه یـک مستخدم طماع جهت یافتن بمب و گرفتن پاداش جان خود را در این انفجـار از دسـت دادند. از آن‌جا که این انفجار هم‌زمان بود با برگـزاری جشـن اول مـاه مـه در تهـران و رژیم از انعکاس مثبت این انفجار در میان کارگران خراسان مطلع بود. سعی کرد با یـک هفته تأخیر آن‌را در جراید منعکس کند.

در ایستگاه راه‌آهن از رفیقان جدا شو
بامدادان با کتی دکمه بسته به شهر برو
برای خود خوابگاهی بیاب
اگر رفیقت در زد
در را باز مکن
آه، نه تنها باز مکن
بل، رد پا را پاک کن

برشت

شهادت علی دبیری‌فرد

در ساعت ۱۵ سی‌ام آبان ۱۳۵۴ علی دبیری‌فرد در خیابان دامپزشکی، نزدیـک چهـار راه نواب وارد تور اکیپ‌های عملیاتی کمیته مشترک شد.

به‌درستی روشن نیست که این تور برای چه کسی پهن شده بود. اما بـه دبیـری‌فـرد مشـکوک می‌شـوند و بـه تـعقیب او می‌پـردازند. کـار بـه درگـیری می‌کـشد و عـلی به شهادت می‌رسد.

تمامی دارووندارتو یعنی همین؛
یک قلم
یک دفتر
یک کلت
یک سیانور
و یک بسته سیگار زر

شهادت علی‌اکبر جعفری

جعفری پس از ترور عباسعلی شهریاری، زهرا آقانبی قلهکی را مأمور ارتباط با مهناز صدیق تنکابنی کرد.

مهناز صدیق مدتی را در زندان سپری کرده بود. و معرف او شهرزاد مهدوی بود مهدوی پس از ازدواج با مهدی فرقانی، فرقانی را به سراغ مهناز صدیق فرستاد و او پیشنهاد همکاری با چریک‌ها را نپذیرفت پس شهرزاد مهدوی خود شخصاً رفت و موافقت او را گرفت و او به زهرا آقانبی قلهکی وصل شد. قلهکی به او گفت باید با غلامرضا مؤذنی‌پور ازدواج تاکتیکی کند.

مؤذنی در سال سوم دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران بود که با بهمن روحی‌آهنگران آشنا شد. پس از فارغ‌التحصیل شدن ارتباط او با بهمنی قطع شد. تا این‌که بهمنی را درزمستان ۱۳۵۳ در حوالی خیابان نواب می‌بیند. بهمنی او را به مبارزه دعوت می‌کند و او می‌پذیرد. و در بهار ۱۳۵۴ به پیشنهاد بهمنی با مهناز صدیق تنکابنی ازدواج می‌کند و قرار بود آن دو تیم علنی را در تهران تشکیل دهند. اما پس از شهادت علی‌اکبر جعفری بهمنی به آن‌ها که هر دو معلم بودند. پیشنهاد کرد به بابل بروند.

جعفری در ساعت چهار بامداد اول اردیبهشت ۱۳۵۴ در یک مأموریت سازمانی در ۶۰ کیلومتری جاده قوجان ـ مشهد تصادف کرد و به شهادت رسید.

در مورد شهادت جعفری دو روایت است در گزارش ساواک به دادرسی نیروهای مسلح گفته می‌شود جعفری در اثر تصادف فوت شده است اما اشرف دهقانی در

«*حماسه مقاومت*» می‌نویسد: چون جعفری مجروح شد و امکان دستگیریش می‌رفت، دستور داد رفیقش تیر خلاص را بزند و از منطقه خارج شود[۱].

نام مستعار او خسرو بود. بعد از جلسه شورای عالی در اردیبهشت ۱۳۵۴ ساعت ۵:۴۰ همراه با منصور (حسین حق‌نواز) با ژیان به سوی مشهد حرکت می‌کنند. حوالی ساری شام می‌خورند و راه می‌افتند.

نزدیک چمن‌بید تصادف می‌کنند و پاهای خسرو خرد می‌شود. خسرو منصور را می‌گوید: «منصور من پاهایم خرد شده و نمی‌توانم کاری بکنم. من را بزن رفیق و سریع ماشین را ترک کن. از ژاندارمری میان. کمرم را باز کن و با خودت ببر. دو انبار اطراف کارخانه سیمان داریم. که یکی از آن‌ها را رفیق کوچک خان (نام مستعار کاظم غبرایی بود) می‌داند. و دیگری را از طریق کروکی توی پایگاه پیدا کن. سه تا «مترو» و یادداشت‌های رفیق صادق (حمید مؤمنی) را قرار بود ببرم تهران. به حمید (اشرف) سریع خبر بده سر قرار رفقای علنی تا مدتی نرو. اوضاع را درست کنید. بعد مثل همیشه کارهایتان را انجام بدهید. مرا بزن و برو... ما الان نزدیک چمن‌بید هستیم تا مشهد راه زیادی نیست.

عباس جمشیدی رودباری در بازجویی‌هایش راجع به علی‌اکبر جعفری چنین می‌نویسد:

> «یارمحمد (نام مستعار جعفری بود) یک رفیق تیمی است. او در این موضع به‌شناسایی، ارتباط‌گیری، عضوگیری، مکان‌سازی و طرح‌ریزی می‌پردازد.
> وی همچنین در عملیات شرکت جسته...
> روحیه بسیار خوب، شجاعت یارمحمد همراه با مهارتش درراننده‌گی اتومبیل از وی رفیقی ارزنده و قابل محاسبه‌ای ساخته‌اند[۲].»

و این ویژگی‌ها مطمئناً یک هزارم آن چیزی بود که اگر جمشیدی آزاد بود در مورد جعفری می‌نوشت.

---

[۱]. عباس هاشمی، نشریه آرش، مقاله دستور تشکیلاتی
[۲]. عباس جمشیدی؛ اسناد ساواک

۴ آذر ۱۳۵۴

ترور دو دانشجوی ساواکی در دانشگاه علم و صنعت توسط یک فرد مسلح روی پوشیده از این رو یکی کشته و دیگری مجروح می‌شود.

۲۵ آذر ۱۳۵۴

انفجار بمب در طبقه سوم مدرسه عالی بازرگانی تهران، مسئولیت این انفجار را گروه عمار یاسر به عهده گرفت.

آذر ۱۳۵۴

پیام سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به دانش‌آموزان میهن‌پرست منتشر شد. در این پیام ضمن تشریح تاریخچه مبارزات دانش‌آموزان، ماهیت ارتجاعی برنامه‌های آموزشی افشا شد و رهنمودهایی برای مبارزات صنفی ـ سیاسی دانش‌آموزان داده شد.

آذر ماه ۱۳۵۴

نشریه همبستگی با مبارزان آزادی‌بخش خلق‌های ظفار و عمان، با تصاویری از سرزمین‌های آزاده شده و افشای ماهیت تجاوزگرانه رژیم شاه و سرکوب مبارزات خلق‌های عمان و ظفار

دی ۱۳۵۴

دستگیری محفل ۷ نفری دانش‌آموزان در دبیرستان محمدعلی فروغی، کار این محفل چاپ و پخش اعلامیه‌های سازمان بود.

بهمن ۱۳۵۴

پس از شهادت مجید پیرزاده جهرمی در تبریز، در اوایل بهمن ۱۳۵۴ اعلامیه‌ای در سطح دبیرستان رازی آبادان پخش شد. مضمون اعلامیه پیرامون سوابق تحصیلی و مبارزاتی و شخصیت انقلابی مجید پیرزاده بود پیرزاده در آبادان متولد شده بود و درهمین شهر دوران ابتدایی و متوسطه را گذرانده بود.

عملیات رودسر

در شامگاه چهارم بهمن ۱۳۵۴ ساختمان فرمانداری رودسر توسط یک واحد از رزمندگان سازمان مورد بمب‌گذاری قرار گرفت و این بمب در ساعت ۲۰:۴۵ منفجر شد و به ساختمان فرمانداری آسیب سختی وارد شد این عملیات در حمایت از مبارزات دهقانان رودسر و همچنین بزرگداشت حماسه سیاهکل انجام شد.

این عملیات به گونه‌ای انجام شد که به مردم شهر آسیب نرسید. و همچنین برای حفظ جان خانواده فرماندار که در طبقه بالای فرمانداری زندگی می‌کردند به آن‌ها اطلاع داده شد.

انتخاب فرمانداری رودسر

این انفجار در پی عملیات نمونه‌ای ـ خلقی سازمان بود که اهداف انتخاب شده ارتباط مستقیم با مبارزات مردم و رودررویی‌ها مردم با رژیم داشت.

هفتم مرداد ۱۳۵۴ اهالی روستاهای کل‌کاسرا، گواسرا، لیسه، جاث‌جیر، جیته‌جان در جلوی ژاندارمری رودسر اجتماع کردند.

علت این اجتماع بستن آب به مزارع چای‌شان توسط زمین‌دار بزرگی به نام یوسف‌خان صوفی املشی بود. کار در فرمانداری به زدوخورد با مأمورین شهربانی کشید و فرمانداری عقب‌نشینی کرد و آب به روستا باز شد. اما مدتی بعد دستگیری و شکنجه دهقانان معترض شروع شد.

به همین خاطر سازمان جهت حمایت و پیوند با مردن زحمت‌کش روستای رودسر فرمانداری رودسر را برای عملیات برگزید.

می‌خواستم جهان را
چون قویی زیبا به خانه شما بیاورم نشد

شهادت فتحعلی پناهیان

فتحعلی پناهیان در حال عضوگیری یک منبع ساواک لو می‌رود معلوم نیست که این منبع ساواک چه کسی بوده است. اما باید از کسانی باشد که در رابطه با محافل انقلابی درون و بیرون زندان باشد. روال عضوگیری در این سال‌ها از چند حالت خارج نبود. یا فرد درون زندان توسط تشکیلات درون زندان شناسایی و عضوگیری می‌شد و بعد از آزادی به تشکیلات بیرون از زندان معرفی می‌شد. و یا از فعالین دانشجویی و یا تشکیلات کارگری و یا محافل روشنفکری بود. ساواک در این سال‌ها برای نفوذ درتشکیلات چریک‌ها تلاش می‌کرد با خریدن زندانیان آزاد شده و یا فعالین دانشجویی و روشنفکری راه نفوذ را به سازمان باز کند. اما فرم تشکیلات به گونه‌ای بود که امکان نفوذ به لایه‌های بالایی نبود. نهایت این نفوذ می‌توانست به یک تیم برسد. در رابطه با پناهیان نیز این منبع ساواک گزارش می‌دهد که پناهیان فرد ورزیده‌ای است و امکان تعقیب او وجود ندارد. پس ساواک تصمیم می‌گیرد او را دستگیر کند تا زیر شکنجه از او اطلاعات به دست بیاورند.

پناهیان درتاریخ سه بهمن ۱۳۵۴ با مخبر ساواک قرار می‌گذارد دریکی از کوچه‌های فرعی خیابان فرح‌آباد ژاله دو اکیپ عملیاتی ساواک منطقه را پوشش می‌دهند و هنگامی‌که اقدام به دستگیری او می‌کنند پناهیان یک ساواکی به‌نام پرویز خدایاری را می‌کشد و دو ساواکی دیگر را مجروح می‌کند و خود نیز به شهادت می‌رسد[۱].

---

[۱]. کتاب چپ در ایران، ص ۷۷

از دم تیغ‌های اخته گذشتم
تا جهان به عدالت باشد
و نام‌مان را
به بادها سپردیم

ضربه خوردن تیم رضا یثربی در تبریز

خانه تیمی رضا یثربی مورد شناسایی یکی از مأمورین اطلاعاتی ساواک قرار می‌گیرد[۱]. خانه تحت مراقبت قرار می‌گیرد و ساواک می‌فهمد خانه متعلق به چریک‌های فدایی است.

شش تیم عملیاتی کمیته مشترک به همراه تیم تعقیب و مراقبت راهی تبریز می‌شوند در تاریخ ششم بهمن ۱۳۵۴ ساعت دوازده و نیم شب به خانه حمله می‌کنند. عملیات تا ساعت ده صبح طول می‌کشد. و افراد زیر به شهادت می‌رسند:

۱. مصطفی دقیق‌همدانی[۲]
۲. مسعود پرورش
۳. عبدالمجید پیرزاده
۴. جعفر محتشمی
۵ . فاطمه افدارنیا

و از این تیم مقداری سلاح و مهمات به دست ساواک می‌افتد:

یک قبضه مسلسل، سه دستگاه بمب آماده انفجار، پنج قبضه سلاح کمری، ۱۴۵ تیر فشنگ، بیست عدد بطری آتش‌زا، پنج نارنجک جنگی و دست‌ساز، هفتاد کیلو مواد منفجره و شیمیایی، یک دستگاه ماشین چاپ، بیست عدد ضامن نارنجک، وسایل ساختن پلاک جعلی اتومبیل، مقادیر زیادی مدارک جعلی و نشریات گروهی.

---

[۱]. کتاب چپ در ایران، ص ۷۸
[۲]. ساواک در ابتدا تصور می‌کرد که رضا یثربی به شهادت رسیده است که اشتباه می‌کرد.

رضا یثربی

رضا یثربی در سال ۱۳۲۵ در ملایر به دنیا آمد. وی دانشجوی دانشسرای‌عالی نارمک بود. در جریان آتش‌سوزی هواپیمایی ال ـ آل محمدرضا میرهاشمی تحت تعقیب قرار گرفت. و توسط برادران سنجری مخفی شدند. در این رابطه رضا یثربی نیز دستگیر شد. اما در بازجویی منکر ارتباط با آتش‌سوزی دفتر هواپیمایی اسراییل شد. و آزاد شد. درسال ۱۳۵۰ به خاطر شرکت در تظاهرات دانشجویی مدت یک سال از درس محروم شد. پس مخفی شد و به سازمان چریک‌ها پیوست.

مسعود پرورش

در سال ۱۳۳۲ در قزوین به دنیا آمد دانشجوی دانشگاه صنعتی بود که در شش شهریور ۱۳۵۲ دستگیر شد جرم او اقدام برعلیه امنیت کشور بود پس از یک ماه به‌علت آن‌که مدرکی نداشتند آزاد شد. در سال ۱۳۵۳ مخفی شد و به سازمان پیوست.

عبدالمجید پیرزاده جهرمی

در سال ۱۳۳۳ در آبادان به دنیا آمد. بعد از آمدن به دانشگاه صنعتی به عضویت سازمان درآمد از سال ۱۳۵۳ همراه محمد معصوم‌خانی، فرزاد دادگر و تورج حیدری‌بیگوند تحت مسئولیت رضا یثربی فعالیت داشت. از سوی ساواک شناسایی شد پس به تبریز انتقال یافت.

جعفر محتشمی

در سال ۱۳۳۱ در تهران به دنیا آمد در سال ۱۳۵۱ دانشجوی دانشگاه صنعتی بود

درتظاهرات برعلیه سفر رییس جمهور امریکا شناسایی و متواری شـد. در دوازده آبـان ۱۳۵۱ دستگیر شد. و شش ماه در زندان ماند. پس از آن به سازمان پیوست و مخفی شد.

فاطمه افدارنیا

افدارنیا لیسانسه و کارمند کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان بود.

به انسان وفادار بودیم
جهان را به پلشتی نیالودیم
نه بدان امید
که از ما به نیکی یاد کنند

درگیری در تهران

بعد از ظهر پنج‌شنبه بیست و چهارم مهر ۱۳۵۴ هنگامی‌که در خیابان گرگان رفیـق پـری (اسم مستعار) به همراه رفیق دیگر قصد سوار شدن به ماشین پارک شده‌ای که شناسایی شده بود را داشتند با آتش نیروهای ساواک روبه‌رو می‌شوند آنان با فولکس واگن خـود از منطقه می‌گریزند در حین فرار راننده یکی از اتومبیل‌های ساواک توسـط رفیـق پـری کشته می‌شود آن‌ها از طریق خیابان شفا و آریـا وارد نظـام‌آبـاد مـی‌شـوند بـا اتـومبیلی تصادف می‌کنند و مجبور می‌شوند اتومبیل را رها کنند. آن‌ها وارد خیابان اشرفی شده و با یک وانت از محل دور می‌شوند اما رفیق پری تا آخرین گلوله می‌جنگـد و در لحظـه آخر با انفجار نارنجک به زندگی خود خاتمه می‌دهد.

اعلام آماده‌باش کمیته مشترک[۱]

به دنبال دستگیری چریک‌ها در شاخه مازندران، ساواک با به دست آوردن نقشه‌های تهیه شده از محل ساواک، ژاندارمری به شهربانی و دفاتر حزب رستاخیر درشهرستان‌های آمل، بابل، ساری، گرگان و بهشهر متوجه شد سازمان تصمیم داشته است به مناسبت حادثه سیاهکل در ادارات مذکور اقدام به بمب‌گذاری نماید. پس از آن‌جایی که حدس می‌زد چریک‌ها در استان‌های خراسان، گیلان، اصفهان، خوزستان، فارس، آذربایجان شرقی، لرستان و تهران عملیاتی انجام دهند کمیته مشترک در تاریخ بیست و نهم دی ماه ۱۳۵۴ به تمامی مراکز ساواک، شهربانی و ژاندارمری اعلام آماده‌باش می‌کند.

رهنمودهای کمیته مشترک

به دنبال دستگیری بهمن روحی‌آهنگران و برخورد مأمورین شهربانی رشت با دو موتور سوار و کشف مواد منفجره از ساک دستی به جای مانده آن‌ها کمیته مشترک درتاریخ نهم بهمن ۱۳۵۴ به مراکز ساواک در رشت، لاهیجان، لنگرود، رودسر و فومن دستورات زیر را صادر می‌کند:

۱. مراقبت دایم از خانواده شهدا
۲. مراقبت دایم از زندانیان آزاد شده
۳. کنترل افراد غیربومی از طریق بنگاه‌های معاملات املاک

آنالیز یک گزارش[۲]

بهتر آن است که سر دلبران
گفته آید در حدیث دیگران

---

[۱]. کتاب چپ در ایران
[۲]. کتاب چپ در ایران

در روزشمار سازمان چریک‌ها ما به اختصار از شهادت‌ها یاد می‌کنیم و می‌گذریم. به چند دلیل نخست آن‌که بازیگران این حماسه‌ها زنده نیستند و دو دیگر روایت تاریخ به درازا می‌کشد و سه دیگر اسناد و مدارک کافی در اختیار ما نیست. پس به اختصار از حوادث می‌گذریم. اما این اختصار ممکن است ایجاد شبه کند که ساواکی‌ها رستم دستان بودند و چریک‌ها، مردمانی دست بسته. آن‌ها می‌زدند و این‌ها هم شهید می‌شدند. که این گونه نیست.

برویم برسر گزارش. این گزارش در تاریخ بیست و پنجم دی ۱۳۵۴ از ساواک مازندران است به مدیریت کل اداره سوم و موضوع درگیری‌های ساری، آمل و گرگان است. رییس ساواک مازندران طبق دستور سپهبد نصیری رییس کل ساواک گزارش می‌دهد:

۱۸ دی ۱۳۵۴ کمیته مشترک ضدخرابکاری طی تلگرافی دستور دستگیری چهار چریک را در ساری می‌دهد.

شبانه منطقه محاصره می‌شود و در ساعت هشت صبح کمیسیونی در ساواک ساری تشکیل می‌شود:

۱. ریاست شهربانی

۲. معاون اطلاعاتی شهربانی

۳. رییس ساواک

در ضمن دو اکیپ عملیاتی هم از تهران حرکت می‌کنند.

پس تور پهن می‌شود

۱. یک پایگاه مراقبت ثابت مرکب از یکی از رهبران عملیات با یکی از افسران شهربانی مجهز به بی‌سیم

۲. دو اکیپ مسلح مجهز به بی‌سیم در محل

۳. یک اکیپ عملیاتی در کلانتری محل مرکب از (رییس امنیت داخلی، معاون اطلاعاتی شهربانی و رییس کلانتری)

در این تله‌گذاری فاطمه آقانبی قلهکی دستگیر می‌شود.

پس از دستگیری قلهکی یک تیم چهار نفره در خانه مستقر می‌شود یک اکیپ هم متشکل از سه پاسبان و یک افسر در اطراف خانه مستقر می‌شوند.

در ساعت ۲۰ یکی از چریک‌ها به خانه تله‌گذاری شده با یک اکیپ داخل خانه و یک اکیپ در بیرون خانه مراجعه می‌کند اما آنان (منظور دو اکیپ است) مرعوب او می‌شوند موفق به فرار می‌شود.

تله‌گذاری سه روز ادامه می‌یابد. اکیپ‌های عملیاتی تهران نیز از راه می‌رسد اما چیزی گیرشان نمی‌آید.

همزمان با عملیات ساری طی تلگرافی به ساواک آمل دستور دستگیری ساکنین یک خانه داده می‌شود پس به رییس امنیت داخلی و فرمانده منطقه ژاندارمری مازندران دستور داده می‌شود سریعاً به آمل بروند دو اکیپ عملیاتی تهران هم به آن‌جا اعزام می‌شوند و ستاد عملیاتی در ساعت هفت و نیم تشکیل می‌شود:

۱. رییس شهربانی آمل
۲. فرمانده منطقه ژاندارمری مازندران
۳. رییس امنیت داخلی
۴. سرپرست اکیپ‌های اعزامی

امکانات یک استان برای دستگیری ۴ـ۳ چریک بسیج می‌شوند.

پس خانه با شصت نفر از افسران و مأمورین شهربانی‌های آمل و بابل و گروه‌های ژاندارمری آمل محاصره می‌شود ستاد عملیاتی می‌ترسد شب حمله کند و از کمیته مشترک می‌خواهد فردا صبح حمله کنند اما موافقت نمی‌شود و در ساعت یک و نیم بامداد به خانه حمله می‌شود.

چریک‌ها مقاومت می‌کنند و چند فقره انفجار مهیب در خانه صورت می‌گیرد. دراین عملیات یک چریک زن شهید و یک چریک مرد فرار می‌کند.

بعد رییس ساواک مازندران برای توجیه عدم موفقیت این لشگر عظیم در مصاف با دو چریک چنین می‌نویسد:

«با توجه به مراتب فوق و با بازدیدی که شخصاً از خانه و باغ اطـراف آن نمـودم، ساواک مازندران در این عملیات نه تنها کسی را مقصر نمی‌داند بلکه معتقد است که اکیپ‌های اعزامی از کمیته، مأمورین شهربانی و ژاندارمری در انجام مأموریـت محوله نهایت تلاش و جانفشانی نموده‌اند البته این حقیقت را نمـی‌تـوان نادیـده گرفت که ایجاد انفجارهای مهیـب و بـی‌سـابقه در خانـه مزبـور و سـرایت آتـش بـه‌درختـان بـاغ و گسترش شعله‌هـای آتش‌سـوزی در تضعیف روحیه مـأمورین محلی که شاید برای اولین بار چنین انفجار و آتش‌سوزی مواجه شده‌اند بی‌تـأثیر نبوده است.»

هم‌زمان به ساواک گرگان تلگرام می‌شود به خانه‌ای در خیابان میرکریم حملـه شـود پس به دو اکیپ عملیاتی کمیته مشترک دستور داده شد به اتفاق ریـیس داخلـی امنیـت به‌گرگان حرکت کنند.

پس شهربانی و ژاندارمری دستور داده می‌شود تا خانه محاصـره شـود و سـه اکیـپ عملیاتی هم از تهران حرکت می‌کنند اما در بررسی مشخص می‌شود که خانه یک هفتـه قبل تخلیه شده است.

در این فاصله خانه‌ای دیگری در گرگان لو می‌رود به همین خاطر تیمسار ذوالفقاری فرمانده ناحیه ژاندارمری شمالی به منطقه ژاندارمری گرگان دسـتور همکـاری مـی‌دهـد پس نیروهای زیر وارد عملیات می‌شوند:

۱. ژاندارمری گرگان
۲. شهربانی گرگان
۳. پنج اکیپ اعزامی از تهران
۴. ساواک گرگان

ساکنین این خانه سه نفر بودنـد. دو مـرد و یـک زن، ضـمن پرتـاب نارنجـک و بـا گشودن آتش از در شرقی خانه خارج مـی‌شـوند دیگـران در پنـاه یکـی از چریـک‌هـا ورزیده‌تر از بقیه بود موفق به فرار می‌شوند اما آن چریک به شهادت می‌رسد.

رییس ساواک علت شکست عملیات را این گونه توضیح مـی‌دهـد حلقـه محاصـره

اول نیروهای شهربانی بودند و حلقه محاصره دوم نیروی ژاندارم. با شروع عملیات نیروهای ژاندارم به کمک نیروهای شهربانی و اکیپ‌های اعزامی می‌روند از پادگان گرگان هم کمک می‌گیرند اما چریک‌ها از بین این همه نیرو خارج می‌شوند.

رییس ساواک علت شکست را گوش ندادن اکیپ‌های عملیاتی کمیته مشترک به‌توصیه‌های رییس شهربانی گرگان می‌داند. اکیپ‌های عملیاتی بر این نظر بودند که همه نیروها باید زیرفرمان آن‌ها عمل کنند و آن‌ها آگاهی لازم از منطقه را نداشتند. درصورتی که این اکیپ‌ها باید زیر نظر ساواک محل و مراجع انتظامی عمل می‌کردند. به هرروی علت شکست عدم هماهنگی لازم این مراجع انتظامی و اکیپ‌های اعزامی بوده است.»

این گزارش نیاز به شرح ندارد عمق وحشت رژیم و بسیج دیوانه‌وار تمامی حکومت در برابر یک خانه تیمی بزرگی کار چریک‌ها از روایت دشمنان آن به خوبی هویدا است.

اعدام ابراهیم نوشیروان‌پور

در اسفند ۱۳۴۶ در دانشگاه شیراز یک شبکه کمونیستی طرفدار چین کشف شد و عبدالحسین آذرنگ اعتراف کرد که نوشیران‌پور اعلامیه‌های دانشجویان پلی‌تکنیک را برای او فرستاده است[۱].»

در گزارش دیگری از اسناد ساواک دوازده اسفند ۱۳۴۶، نوشیروان‌پور دانشجوی سال سوم شیمی از اعانه‌های جمع شده برای چهلمین روز مرگ تختی، نشریه «*مرگ درمرداب*» را برای یکمین سال فروغ فرخزاد منتشر کرده است.

نوشیروان‌پور بالاخره در تاریخ اول اردیبهشت ۱۳۴۷ دستگیر شد اما بعد از دو ماه و نیم آزاد شد بار دیگر در سیزدهم اسفند ۱۳۴۸ دستگیر شد اتهام او ارتباط با گروهی کمونیستی در تهران بود. در همین رابطه داوود صلح‌دوست، ایرج محمدی و مهدی سامع نیز دستگیر شدند.

---

[۱]. ابراهیم نوشیروان‌پور؛ اسناد ساواک

بعد از ضربه خوردن گروه پیشتاز جزنی در سال ۱۳۴۶، غفور حسن‌پور یکی از بازماندگان گروه درصدد احیای گروه برآمد. به همین خاطر با نوشیروان‌پور که در سال ۱۳۴۶ دانشجوی پلی‌تکنیک بود تماس گرفته شد. در آن روزگار، گروه در حال احیا و تدارک مبارزه مسلحانه بود. اما نوشیروان‌پور بی‌حوصله و شتاب‌زده بود و طرح‌های چپ‌روانه می‌داد. در سال ۱۳۴۸ علی‌رغم توصیه‌های گروه با یک دختر غیرسیاسی ازدواج کرد و این منافات داشت با مبارزه سختی که در پیش بود.

نوشیروان‌پور بعد از آزادی در شهریور ۱۳۴۹ با غفور حسن‌پور ملاقات می‌کند اما روشن نمی‌کند بین او و حسن‌پور چه می‌گذرد. بازجویی‌های نوشیروان‌پور در این زمینه در ابهام می‌گذرد.

در سال ۱۳۴۹ صفایی فراهانی به ایران آمد و گروه جنگل شکل گرفت و کار شناسایی جنگل‌های مازندران آغاز شد.

هم‌زمان با این حرکت مرکزیت گروه به افراد خود آماده‌باش داد. این فرمان شامل نوشیروان‌پور و چند نفر از دوستانش که در ساواک پرونده داشتند هم بود. چرا که هر حادثه‌ای توانست به حرکت گروه آسیبی جدی برساند. نوشیروان‌پور اعلام کرد حاضر به همکاری با گروه نیست. پیوستن دوستان او به گروه نیز دچار اشکال شد. چرا که درصورت مخفی شدن ساواک به زودی متوجه می‌شد و با دستگیری او به اسرار گروه پی می‌برد.

و بالاخره ضربه از یک محفل دانشجویی وارد شد. و حسن‌پور دستگیر شد. هم‌زمان با او نوشیروان‌پور و عده‌ای دیگر دستگیر شدند. ساواک با مدارکی که از حسن‌پور به‌دست آورده بود او را زیر شکنجه برد تا اطلاعاتی جدی به‌دست بیاورد درچنین لحظاتی که حسن‌پور زیر شکنجه بود با موج اطلاعاتی مواجه شد که نوشیروان‌پور دراختیار ساواک قرار داد گروه شهر لو رفت و گروه جنگل قبل از حمله نیز برای پلیس شناخته شد. پس گروه جنگل به ناچار دست به حمله زد و حماسه سیاهکل اتفاق افتاد. نوشیروان‌پور درزندان بود که سیاهکل اتفاق افتاد. و قهرمانان آن به تیرک تیرباران سپرده شدند.

در اردیبهشت ۱۳۵۱ نوشیروان‌پور با همراه سه نفر دیگر از جمله دکتر هوشنگ دامغانی در مصاحبه‌ای با رد مارکسیسم و مبارزه مسلحانه چون نادمی برعلیه انقلاب لجن‌پراکنی کرد. پس آزاد شد و به‌توصیه ساواک در جزیره خارک در تأسیسات نفتی مشغول به‌کار شد.

اما خیانت او بی‌جواب نماند و در ۳۱ اردیبهشت ۱۳۵۳ در عملیاتی به‌نام شهید غفور حسن‌پور عدالت انقلابی به زندگی او خاتمه داد.

در تاریخ معاصر ایران خائنین به قانونی رسیده بودند که می‌توانند به خلق خود پشت کنند و با خیانت برای خود جایگاهی کسب کنند. این قانون باید شکسته می‌شد. و سنت نوینی به وجود می‌آمد تا خائنین بدانند خیانت بدون مجازات نخواهد بود.

پس از ترور نوشیروان پور همسر او کارمند شرکت مخابرات بود با توسل به ساواک توانست امتیازات مادی کسب نماید.[۱]»

دلایل و براهین

چریک‌ها در اعلامیه توضیحی‌شان ترور نوشیروان‌پور را دادن اطلاعات و همکاری با پلیس می‌دانند که به گروه شهر جنگل ضربه‌ای جدی زد. پرواضح روشن است که مصاحبه بعدی نوشیروان‌پور و اظهار ندامت و آزادی او مزید بر علت شد.

اما محمود نادری در کتاب «*چریک‌هایش*» که با استناد به اسناد ساواک نوشته شده مدعی است که نوشیروان‌پور در تاریخ بیستم بهمن ۱۳۴۹ دستگیر شده است و اولین بازجویی‌اش در تاریخ بیست و یکم بهمن ۱۳۴۹ یعنی دو روز پس از واقعه سیاهکل است. پس اطلاعات در مورد حسن‌پور را باید مهدی سامع داده باشد که در تاریخ بیست و سوم آذر ۱۳۴۹ دستگیر شده است. پس تنها علت ترور نوشیروان‌پور مصاحبه او برعلیه چریک‌ها بوده است.

حالا ببینیم دلایل و مدارک محمود نادری چیست. نادری می‌گوید:

---

[۱]. محمود نادری، کتاب چریک‌های فدایی خلق

در تاریخ شانزدهم آذر ۱۳۴۹ حسن‌پور و مهدی سامع از سوی ساواک به خاطر فعالیت‌های کمونیستی شناخته شدند این شناسایی به خاطر دستگیری و اعتراف ابوالحسن خطیب، مهدی فردوسی و محمود نوابخش بوده است پس بیست و یکم آذر غفور و بیست و سوم آذر مهدی سامع دستگیر می‌شوند.

نادری با استناد به بازجویی هشت بهمن مهدی سامع مدعی است که سامع مبارزه مسلحانه را قبول نداشته است. و طی نامه‌ای نظریات خود را به گروه اعلام داشته است که نامه به دلایلی به دست گروه نمی‌رسد. اما با توجه به بازجویی سال ۱۳۵۲ مهدی سامع، سامع اطلاعاتی می‌دهد که زمینه فشار بیشتر بر حسن‌پور و اعترافات حسن‌پور می‌شود. نادری تردید سامع را نسبت به‌کار گروه دلیل افشای اطلاعات می‌داند.

اما اگر بپذیریم که چنین باشد چرا او چون نوشیروان‌پور مصاحبه نمی‌کند تا آزاد شود چرا سامع در زندان موضع چپ‌روانه اتخاذ می‌کند[۱].»

و باز نادری با ارایه اسنادی از ساواک نشان می‌دهد که نوشیروان‌پور ساواکی نبوده است و ساواک او را تحت نظر داشته است[۲]. اگر چنین است چرا بعد از ترور او، همسرش با توسل به ساواک امتیازات مادی کسب می‌کند[۳].

مشکل کار در این است که اسناد ساواک در اختیار همگان نیست تا صحت ادعاهای نادری ثابت شود نادری همچنین مدعی است که مهدی سامع در زندان برای ساواک خبرچینی می‌کرده است اما سندی ارایه نمی‌دهد.

به هرروی آنچه روشن است، ساواک از اعترافات خطیب، فردوسی، نوابخش درفعال بودن غفور شکی نداشت. اسناد و مدارکی هم که در خانه غفور یافته بود برای ساواک روشن بود که غفور با تشکیلات درون زندان و تشکیلات مستقر در عراق رابطه دارد. همچنین ساواک از اسناد به دست آمده مطمئن بود که غفور و گروه مرتبط با او

---

۱. محمود نادری همان کتاب
۲. محمود نادری همان کتاب
۳. محمود نادری همان کتاب

به‌اقدامات رادیکال باور دارد. می‌ماند سرنخ‌هایی که ساواک را به تشکیلات شهر گروه جنگل برساند.

چریک‌ها مدعی‌اند نوشیروان‌پور این کار را کرده است. و نادری مدعی است که با توجه به اسناد ساواک مهدی سامع این کار را کرده است.

راه پژوهش در این‌جا بسته است یا باید مهدی سامع خود این گره را باز کند. و یا آن‌که منتظر باشیم روایت نادری «تواتر روایت» شود. یعنی اسناد و راویان دیگری ادعای او را ثابت کنند به خاطر آن‌که نادری انحصار سند دارد و تنها او است که اسناد بازجویی را در اختیار دارد صحت ادعاهای او بر ما روشن نیست.

اما سیر زندگی نوشیروان‌پور و مهدی سامع بیشتر به نفع خیانت نوشیروان‌پور بود.

پی‌نوشت‌های فصل چهارم

۱. علی‌اکبر جعفری، لباس‌هایش را از دست‌فروش‌های گمرک می‌خرید، ۱۰ــ۸ تومان. اما ظاهری بس آراسته و خوشایند داشت. اندام ورزیده، حرکات موزون، رفتاری متین و صلابت در گفتار و کردار به او شکل و شمایلی ویژه می‌داد.

مسلسل کمری‌اش اشتایر بود همان مسلسلی که حمید اشرف به کمر داشت. و درعملیات بسیاری گل کاشته بود. بعد از حمید نفر دوم سازمان بود.

در سفر آخرش همراه رفیق حق‌نواز (منصور) بود. و همو بود که بعد از تصادف تیر خلاص او را زد.

عباس هاشمی، نشریه آرش

۲. حرمتی‌پور در سال ۱۳۵۲ و اشرف دهقانی در سال ۱۳۵۳ برای تماس با جنبش‌های آزادی‌بخش در منطقه خاور میانه، تهیه سلاح، و تبلیغات برای سازمان، از ایران خارج شدند. رادیو میهن‌پرستان در این دوران فعال شد. و نقش مؤثری در معرفی فدایی‌ها و مجاهدین داشت.

۳. جعفری توسط چنگیز قبادی عضوگیری شد. پس از ضربات ۵۰، به همراه حمید اشرف و حسین حق‌نواز نقش مهمی در حفظ سازمان داشت.
۴. رهبری سازمان در سال ۱۳۵۳ افراد زیر بودند:
حمید اشرف، علی‌اکبر جعفری، بهمن روحی‌آهنگران، نزهت روحی‌آهنگران، محمدحسین حق‌نواز، محمدرضا بیژنی، نسترن آل‌آقا و بهروز ارمغانی
۵ . در فاصله سال‌های ۱۳۵۳ـ۱۳۵۰ گرایشات مائویستی در سازمان وجود داشت اما گرایش غالب نبود در سال ۱۳۵۳ بهروز ارمغانی دستور داد عکس‌های مائو را از خانه‌های تیمی جمع کنند.
از سال ۱۳۵۳ مائویسم گرایش ضعیفی در سازمان بود حمید اشرف گرایش مائویستی نداشت.
۶. در سال ۱۳۵۴ شورای عالی سازمان ایجاد یک پشت جبهه قوی و متکی به امکانات خود سازمان را تصویب کرد. و تدوین و اجرای آن را به کمیته مرکزی محول کرد. طرح عمومی آن توسط حمید اشرف داده شد. به همین خاطر حیدر (محمد دبیری‌فرد) به‌خارج فرستاده شد.
در سوریه و لیبی امکاناتی ایجاد شد در اروپا و امریکا از طریق گروه ۱۹ بهمن، گروه واشنگتن گروه شیکاگو و «محافلی از کادرها» پشت جبهه سازمان احیا شد.
در سال ۱۳۵۶ رفیق قاسم (رضا غبرایی) به خارج فرستاده شد. با دستگیری و شهادت حسن فرجودی مسئول این ارتباط، رابطه داخل و خارج مدتی قطع شد.
۷. ترور نوشیروان‌پور دلایل سیاسی داشت نه ایدئولوژیک. نوشیروان‌پور غفور حسن‌پور را می‌شناخت و با گروه جنگل ارتباط داشت. وقتی گروه جنگل ضربه خورد او نیز دستگیر شد تمام اطلاعات خود را داد و با ساواک همکاری کرد. میزان اطلاعات او باعث فشار بیشتری به حسن‌پور و دستگیری‌های بعدی شد که همه اعدام شدند.
و بعد مصاحبه تلویزیونی کرد و به خدمت تام و تمام ساواک درآمد.
۸ . سازمان در دی ۱۳۵۰ به بانک انصاریه حمله کرد و طی آن دو نفر کشته شدند.

رژیم عکس شاهرخ هدایتی را به عنوان عامل این درگیری پخش کرد در حالی‌که هدایتی قبلاً دستگیر و در زیر شکنجه به شهادت رسیده بود.
برای ساواک ضربه‌ای حیثیتی بود که چریک‌ها عملیات کنند و قسر دربروند. پس حمله ساختگی به کوی کن توسط ساواک طرح‌ریزی شد و اعلام کردند که سپهری کشته و هدایتی دستگیر شده است.
در حالی‌که سپهری در هیجده شهریور در جریان حمله به خانه تیمی در شهر شاپور دستگیر شده بود و در زیر شکنجه شهید شده بود.
هدایتی در زیر شکنجه چهره جدیدی از چریک فدایی نشان داده بود بازجو برگ بازجویی‌اش را نشانش داده بود و گفته بود: این هم شد بازجویی «من چریک فدایی خلق و شاهرخ هدایتی هستم. همین.»

فصل پنجم

مباحث نظری

ارتباط سازمان با مجاهدین

اردشیر داور اولین رابط سازمان مجاهدین با سازمان چریک‌های فدایی خلق بود. داور از اواسط سال ۱۳۵۱ از سیاست کناره گرفت و مصطفی شعاعیان این وظیفه با به‌عهده گرفت.

شعاعیان با این‌که خود مارکسیست بود و گروهی را سازمان‌دهی کرده بود اما به‌کار جبهه‌ای باور داشت. ارتباط با سازمان مجاهدین نیز در همین رابطه بود.

او بعد از ضربه سال ۱۳۵۰ مجاهدین به همراه رضا رضایی در بازسازی گروه نقش داشت. برای مجاهدین کارهای تئوریک هم می‌کرد. مقدمه «*راه حسین*» به قلم او است. برای رادیوی میهن‌پرستان هم به درخواست مجاهدین «*چند نگاه شتاب‌زده*» را نوشت.

بعد از پیوستن او به چریک‌ها این رابطه به فرد دیگری سپرده شد. این فرد محمدجواد قائدی بود که از سال ۱۳۵۲ با نام مستعار احمد در شاخه تقی شهرام فعالیت می‌کرد. قائدی به علت آشنایی قبلی‌اش با دو چریک فدایی محمد شهاب رضوی و حسن جعفری توانست رابطه مورد نظر را به نحو مطلوبی برقرار سازد.

کمک‌های این دو سازمان به یکدیگر در زمینه‌های زیر بود:

۱. مالی، مجاهدین به‌علت رابطه نزدیک با بازار و روحانیون واستفاده از سهم امام از وضعیت مالی خوبی برخورداربود پس درمقاطعی کمبود مالی چریک‌ها راجبران می‌کرد.

۲. تسلیحاتی، این کمک دوطرفه بود.

۳. فنی ـ تکنیکی، درزمینه ساخت مواد منفجره و سیانور هر دو گروه تجربیاتشان را به هم انتقال می‌دادند.

۴. امنیتی، در جریان شنود بی‌سیم‌های کمیته مشترک و ساواک هر دو طرف کمک‌های پیش‌گیرانه‌ای به هم می‌کردند. تا این‌که با لو رفتن این شنود ساواک متوجه

شد که عملیات آن‌ها لو می‌رود پس با کدگذاری سعی کردند با رمز صحبت کنند که بعد از مدتی این کدگذاری نیز توسط چریک‌های مجاهد و فدایی شکسته شد.

در جریان بازجویی‌های عفت محجوبی و ابراهیم محبوبی ساواک از شنود بی‌سیم‌های خود توسط چریک‌ها و مجاهدین مطلع شد.

دو مقاله درباره وحدت[۱]

با تحول ایدئولوژیک در سازمان مجاهدین مسأله وحدت با دیگر گروه‌های مارکسیست مطرح می‌شود در آذرماه ۱۳۵۳ مقاله وحدت به عنوان ضمیمه بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک در نشریه داخلی مطرح می‌شود. بیانیه اعلام مواضع ایدئولوژیک به واقع اعلام مارکسیست شدن سازمان مجاهدین بود که تا آن روزگار یک سازمان با ایدئولوژی مذهبی بود.

در رأس این وحدت سازمان چریک‌های فدایی خلق قرار داشت. پس بحث‌هایی برای نزدیکی آغاز شد. که در اولین گام توافق شد نشریه مشترک درونی برای امر وحدت اختصاص داده شود این توافق در نشست مشترک در آذرماه ۱۳۵۴ انجام شد.

بعد از نشست آذرماه سازمان مجاهدین طی دو نامه به مرکزیت چریک‌ها پیشنهاد کردند ارگانی مشترک مسئولیت این نشریه را به عهده داشته باشند.

چون بر سر این موضوع به توافقی نرسیدند در اسفند ۱۳۵۴ نشست مشترکی صورت گرفت در این نشست که دوازده ساعت طول کشید و کلیه مذاکرات ضبط شد. پیشنهاد شد که انتشار نشریه مشترک ضمن آن‌که لازم است کافی نیست. و باید یک کمیته مشترک وحدت تشکیل شود این کمیته مسئول «بررسی منظم و مرتب مسائل جاری درمیان دو سازمان، از جمله کنترل و هدایت نشریه مشترک و همچنین بررسی مسائل و حوادثی که در سطح جامعه و جنبش جاری است.»

و با برداشتن موانع و مشکلات دو سازمان را به سوی وحدت هدایت کند.

---

[۱]. مسائل حاد جنبش ما، دومین نشریه بحث بین سازمان مجاهدین و سازمان چریک‌ها، اسفند ۱۳۵۵

«مسائل مورد بحث عبارت بود از مسأله جبهه، موضع‌گیری در مقابل رویزیونیسم، مضمون و نحوه تبلیغات موضع‌گیری در قبال نیروهای انقلابی دیگر و مسأله استنباط از مرحله توده‌ای شدن جنبش و تشکیل حزب کمونیست.»

کمیته مشترک ضمن هدایت بحث‌ها، «زمینه‌های تشکیلاتی مناسبی برای پیوند کامل دو ارگان فراهم می‌ساخت.»

در پایان جلسه تصمیم‌گیری شد که یکی دو شماره از نشریه مشترک بیرون بیاید و دراین فاصله چریک‌ها روی پیشنهاد مجاهدین در مورد کمیته مشترک فکر کنند.

در فاصله انتشار شماره اول و دوم نشریه در فاصله اردیبهشت تا تیر ۱۳۵۵ ساواک ضرباتی جدی به سازمان چریک‌ها زد و مذاکرات به حالت تعلیق درآمد. دراین ضربات تیم مذاکره‌کننده فدایی؛ حمید اشرف، یثربی و ارمغانی بودند همگی به‌شهادت رسیدند.

ارتباط دو سازمان قطع شد و همه به فکر علل تاکتیکی این ضربات بودند.

دور دوم مذاکرات

ضربات اردیبهشت و تیر ۱۳۵۵ شورای عالی سازمان را که بالاترین مرجع تصمیم‌گیری درسازمان بود از بین برد. این ضربات در یک جنگ تمام عیار با رژیمی به غایت دیکتاتور اجتناب‌ناپذیر بود. پس کسانی به مرکزیت سازمان راه یافتند که جزء کادرهای درجه دو و سه سازمان بودند و از نظر کیفی و تئوریک در موقعیت خوبی نبودند.

دور دوم مذاکرات که آغاز شد مجاهدین با کمال تعجب دیدند مذاکره‌کنندگان «تقریباً هیچ چیز از روابط و مذاکرات دو سازمان را نمی‌دانند» و آنان «حتی نوار مذاکرات دوازده ساعته مابین دو سازمان را گوش نکرده‌اند.» و در ضمن «نسبت به‌نقطه نظرهای سیاسی ـ استراتژیک» آن‌ها بدبین هستند. و آن‌ها احساس کردند «با یک جریان سیستماتیک ضدمجاهد» روبه‌رو هستند.

مقاله‌ای که در نبرد خلق شماره ۷ که در فاصله اردیبهشت تا تیرماه منتشر شد به‌بدبینی مجاهدین دامن زد در این مقاله مجاهدین غیرمستقیم مورد حمله قرار می‌گرفت و این نشان از گرایش مخالف وحدت می‌داد.

این مقاله در نزد مجاهدین نقص توافقات دو طرف بود. که قرار بود اختلافات و انتقادات ابتدا درونی مطرح و به بحث گذاشته شود در صورت حل نشدن آن مسأله درسطح جنبش مطرح شود. تا همگان قضاوت کنند.

مجاهدین در مورد مقاله‌ای که در نبرد خلق چاپ شده بود توضیح خواستند که ضربه تیرماه بر سازمان وارد شد. و همه چیز در ابهام فرو رفت.

در اولین ملاقات که دو نفر از مرکزیت سازمان شرکت داشتند از مجاهدین خواسته شد به دلیل شرایط اضطراری بحث‌ها محدود به همکاری‌های تاکتیکی شود.

از آن زمان به بعد مجاهدین طی چهار نامه که همگی بلاجواب ماندند از چریک‌ها خواستند نظر صریح‌شان را نسبت به توافقات قبل بدهند.

آخرین نامه مجاهدین در تاریخ سی و یکم شهریور ۱۳۵۵ نوشته می‌شود در این نامه از رهبری چریک‌ها می‌خواهد با یک اقدام شجاعانه، به ابهامات پایان دهد و راه وحدت را که به نفع جنبش می‌باشد بگشاید به همین خاطر سه پیشنهاد می‌کنند:

۱. روشن شدن سیاست سازمان نسبت به امر وحدت

۲. توضیح در مورد نقص یک طرفه توافقات

۳. تشکیل یک کمیته مشترک برای هدایت نشریه مشترک و هدایت بر سر اصلی‌ترین و عاجل‌ترین وظایف.

آخرین نامه

در تاریخ سیزده شهریور ۱۳۵۵ مرکزیت مجاهدین آخرین نامه را به مرکزیت چریک‌ها می‌فرستند[۱].

در ابتدا یادآور می‌شوند که این مذاکرات از یک سال پیش شروع شده است. و با ضربات اردیبهشت و تیرماه قطع و دو ماه بعد بار دیگر ارتباط برقرار می‌شود و قرار می‌شود مذاکرات صرفاً در باب همکاری‌های تاکتیکی باشد تا سازمان فرصت یابد

[۱]. این تاریخ با تاریخ نامه ۳۱ شهریور ۱۳۵۵ نمی‌خواند. احتمالاً تاریخ این دو نامه جابه جا شده است.

ضربات وارد شده را جبران کند. و اکنون که سه ماه از زمان ضربات می‌گذرد نشست یک جلسه حضوری برای ادامه مذاکرات وحدت ضروری است اما ذکر دو نکته ضروری است. نخست آن‌که بازسازی سازمان تنها جدا از کوشش برای وحدت درجنبش انقلابی نیست. و دوم این‌که امید است پیشنهادات ما که از روی احساس مسئولیت انقلابی نسبت به سرنوشت جنبش مطرح شده است فارغ از هر نوع حساب‌گری دیپلماتیک از جانب شما استقبال شود ما معتقدیم که مناسبات ما و شما نباید از ملاحظات دیپلماتیک بورژوایی تبعیت کند که ما اکنون ضربه خورده‌ایم و ممکن است در یک مذاکره سیاسی دارای آن موضع قدرت لازم نباشیم و یا باید صبر کنیم تا نیروهای دیگر آن‌قدر ضعیف شوند تا شرایط ما را برای وحدت قبول کنند و یا ما باید آن‌قدر قوی باشیم که نظرات‌مان را به دیگران دیکته کنیم. مسلماً چیزی جز اپورتونیستی تنگ‌نظرانه نیست.

جبهه واحد

بعد از تغییر ایدئولوژی مجاهدین به رهبری تقی شهرام مسأله «جبهه واحد توده‌ای» از سوی مجاهدین مطرح شد. این جبهه همان‌گونه که در بیانیه «مجاهدین آمده بود مرکب بود از» تمام نیروهای خلقی که شامل:

۱. مارکسیست لنینیست‌های واقعی
۲. نیروهای مذهبی مبارز
۳. دمکرات‌های انقلابی
۴. نمایندگان جنبش‌های مسلح روستایی

می‌شد. در این جبهه کلیه نیروهای چپی معتقد به مبارزه مسلحانه و یک سازمان واحد سیاسی ـ نظامی متحد می‌شوند.

«مسأله اتحاد یا وحدت نیروهای مبارز، البته در چارچوب اندیشه و عمل مارکسیستی» از همان سال‌های ۵۰ـ۱۳۴۹ توسط سازمان چریک‌ها مطرح شد.

در «مقدمه‌ای که مسعود احمدزاده در خرداد ۱۳۵۰ برای چاپ دوم *هم استراتژی و هم تاکتیک* خود نوشت» به طور مشخص شعار «اتحاد تمامی نیروهای انقلابی تمام خلق‌های سراسر ایران» مطرح شد.

به همین منظور نشست‌هایی بین دو مرکزیت انجام می‌شد حمید اشرف از سوی چریک‌ها و بهرام آرام از سوی مجاهدین.

«آخرین نشست مهم مرکزیت دو گروه و به‌خصوص مسأله وحدت در بهار ۱۳۵۵ انجام شد حمید اشرف، بهروز ارمغانی و محمدرضا یثربی از سوی سازمان و تقی شهرام و بهرام آرام و محمدجواد قائدی از سوی مجاهدین شرکت داشتند. ملاقات در یکی از خانه‌های مرکزی فدایی‌ها در حوالی خیابان حسینی در تهرانِنو و نظام‌آباد انجام شد.

مذاکرات پیش از هست ساعت طول کشید. و تمامی آن ضبط شد تا تمامی اعضای سازمان در جریان آن قرار بگیرند. بهروز ارمغانی طرفدار تز وحدت تقی شهرام بود. اما حمید اشرف و یثربی مخالف بودند. آن دو روی دو مسأله تأکید داشتند:

۱. اختلاف در تحلیل‌های طبقاتی

۲. سوءعملکرد مرکزیت مجاهدین در مورد نیروهای مذهبی[۱]

برای سازمان قابل قبول نبود که بخش مارکسیست مجاهدین دست به تصفیه فیزیکی مجاهدین زدند حمید اشرف وحدت نظر در عمل سیاسی را شرط همکاری و نزدیکی می‌دانست و می‌گفت ما باید دنبال اشتراک نقطه نظرها باشیم نه نزدیک بودن نظرها و بایستی در ابتدای کار در نقطه نظرهای سیاسی به وحدت برسیم.»

بهرام آرام و تقی شهرام به گام‌های عملی برای نزدیک شدن نظرات باور داشتند و معتقد بودند باید در درجه اول یک مسأله همکاری عملی را به ویژه در زمینه تکنیکی شروع کرد «و برای این‌کار وجود اشتراک نقطه نظرهای اصولی سیاسی، اعتقاد به مبارزه مسلحانه بر ضدامپریالیسم و استعمار بین دو گروه می‌تواند بهانه موجهی باشد.»

در خاتمه بر موارد زیر توافق شد:

---

[۱]. یادداشت‌های حسین روحانی و قاسم عابدینی

۱. همکاری در مورد مسایل تکنیکی
۲. مطلع ساختن یکدیگر از تاریخ و محل عملیات در تهران سه روز و در شهرستان‌ها یک هفته
۳. تبادل تدارکات، نشریات و تجارب
۴. ادامه جلسات تا اخذ نتیجه نهایی
۵ . تشکیل جلسات ارتباطی
۶. تعیین و معرفی رابطین
۷. ضبط مکالمات به منظور تکثیر و آماده نمودن سایر اعضا[۱]

دو مقاله درباره وحدت

۱. مجاهد شماره ۵

«درتاریخ درخشانی که دراین چند سال مبارزه مسلحانه به‌دنبال آمده و این‌که توانسته است به بسیج نیروهای زیادی از خلق نایل شود ضرورت هرچه بیشتر پرداختن به‌مسأله تشکیلات، سازمان‌دهی همه جانبه و ایجاد آن ارگان رهبری که جواب‌گوی نیاز خلق ما باشد» را به عنوان یکی از مبرم‌ترین مسائل اساسی جنبش در دستور روز قرار می‌دهد.
امر وحدت نیروهای مارکسیست از دو طریق ممکن می‌شود پراتیک و مبارزه ایدئولوژیک.

۲. نبرد خلق شماره ۶ اردیبهشت ۱۳۵۴

زمانی جبهه تحقق می‌یابد که شرایط زیر آماده باشد:
۱. درک ضرورت آن در عمل
۲. تشخیص جا در جبهه
۳. داشتن رابطه ارگانیک هر جریان با طبقه خود

---

[۱]. بولتن ساواک

ما با تشکیل جبهه وحدت ضدامپریالیستی فاصله بسیار داریم. اما شعار در روزنامه‌ها همکاری هرچه بیشتر است شرط همکاری ما با دیگران هم داشتن سازمان و هویت مستقل است.

امروز لحظه‌ای است که باید «شعار وحدت کلیه مارکسیست ـ لنینیست‌ها را داد» کسانی که با قبول شعار مبارزه مسلحانه قدم برمی‌دارند.

عده‌ای بر این باورند که شرکت کمی در جنبش مهم است و در این لحظه داشتن یا نداشتن ایدئولوژی مهم نیست.

مسأله اساسی اکنون برای ما جلب توده‌ها است و جلب توده‌ها بدون داشتن موضع طبقاتی مشخص و ایدئولوژی مشخص ممکن نیست.

نقد نبرد خلق شماره ۶

نفی تحقق جبهه واحد ضدامپریالیستی از سوی چریک‌ها در سه مقاله نبرد خلق شماره ۶، از سوی مجاهدین رد شد. و آن‌ها به استناد به نظر مسعود و بیژن تشکیل جبهه واحد ضدامپریالیستی را مقدم بر اتحاد نیروهای مارکسیست و تشکیل حزب کمونیست دانستند. نخست نگاه کنیم به نظر مسعود و بیژن.

مسعود در «*هم استراتژی و هم تاکتیک*» می‌گوید:

> «مبارزه مسلحانه که امروز توسط گروه‌ها آغاز می‌شود هدف خود را نه بسیج طبقه کارگر بلکه بسیج کل خلق باید قرار دهد...
> در شرایط کنونی گروه‌ها قبل از تشکل حزبی، دست به مبارزه‌ای می‌زنند که به‌تمام خلق تکیه می‌کند و مبین خواسته‌های تمام خلق است. درچنین مبارزه‌ای هر گروه انقلابی، چه کمونیست و چه غیرکمونیست می‌تواند شرکت داشته باشد.
> اتحاد تمام این گروه‌ها در چارچوب یک واحد ضدامپریالیستی در پروسه مبارزه اجتناب‌ناپذیر برمی‌گردد. بدین ترتیب اتحاد تمام گروه‌ها... بسیار مبرم‌تر و فوری‌تری از اتحاد نیروهای پرولتری در چارچوب طبقه کارگر است.

ایجاد جبهه واحد قبل از ایجاد حزب طبقه کارگر در دستور کار انقلابیون قرار می‌گیرد و حزب طبقه کارگر دربطن جبهه واحد ضدامپریالیستی نطفه می‌بندد.»

و بیژن جزنی در چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود می‌نویسد:

«سازمان‌دهی و رهبری یک جنبش توده‌ای از یک گروه و یک سازمان ساخته نیست. تحقق استراتژی جنبش انقلابی و تعیین رهبری انقلابی برای جنبش نیازمند وحدت نیروهای انقلابی در دو جبهه عام و خاص است.
جبهه عام وحدت همبستگی همه نیروهای انقلابی در یک جبهه رهایی‌بخش است. و جنبه خاص وحدت نیروهای مارکسیست ـ لنینیست و یک سازمان واحد انقلابی کمونیستی است.
وحدت نیروهای انقلابی به هیچ وجه اهمیت کمتری از وحدت نیروهای مارکسیستی ندارد.»

هم بیژن و هم مسعود هر دو بر تشکیل جبهه متحد و تشکیل حزب کمونیست تأکید دارند و هر دو تشکیل جبهه را تقدم بر تشکیل حزب دانسته‌اند.

به هرروی در این مرحله از جنبش که جنبش وارد فاز توده‌ای شدن قرار گرفته است. اصلی‌ترین حلقه این فاز وحدت نیروهای انقلابی وارد در جبهه نبرد است. و دریک پروسه طولانی مبارزه مسلحانه توده‌ای «وظیفه پیشتاز کمونیستی» تشکیل حزب طبقه کارگر است.

یک اگر تاریخی

با شهادت حمید اشرف و بقیه شورای عالی مرکزی سازمان ضایعه بزرگی به سازمان چریک‌ها وارد شد نخست سازمان از رهبری کاریزماتیک محروم شد. تنها کاریزمای اشرف بود که می‌توانست این وحدت را به جلو ببرد.

دوم آن‌که رهبری سازمان در مجموع مسعودی بود نه بیژنی و سازمان مجاهدین نیز

بیشتر مسعودی بود تا بیژنی. آن‌ها چون مسعود به عملیات مسلحانه باور داشتند نه تبلیغ مسلحانه آن‌گونه که بیژن می‌گفت: دوم آن‌که آن‌ها چون مسعود مرزبندی سخت و سفتی با رویزیونیسم خروشچفی داشتند و در این زمینه به اندیشه‌های مائو چون مسعود نزدیک بودند. برخلاف بیژن.

اما رهبری جدید با چالشی بزرگ روبه‌رو بود. نخست آن‌که توان تئوریک رهبری ۱۳۵۵ را نداشت. و در مقابل تقی شهرام و تیم او نمی‌توانستند شانه به شانه بروند. دوم آن‌که ضربه مهرآباد جنوبی سازمان را در موضعی ضعیف در وحدت قرار می‌داد.

تعریضی که سازمان مجاهدین به این مسأله می‌کند پُربی‌راه نیست. سازمان چریک‌ها و نقش استراتژیک‌اش در وحدت همان‌گونه که بیژن جزنی می‌گوید بعد از ضربه مهرآباد به حریفی با دست ضعیف تبدیل شده بود. این دو امر باعث می‌شد که رهبری جدید اراده لازم را برای وحدت نداشته باشد. ضمن آن‌که این رهبری بیژنی بود. و این خود سدی برای وحدت بود.

تاریخ را با اگر نمی‌سازند. تاریخ با همان ملاطی که در دسترس دارد ساخته می‌شود. اما آدمی نمی‌تواند با رؤیاهایش به تاریخ نگاهی دیگر نکند. اگر اشرف و شورای‌عالی در مهرآباد جنوبی به شهادت نمی‌رسیدند. و این وحدت انجام می‌شد. بلاشک چپ با توانی بیشتر وارد قیام ۱۳۵۷ می‌شد. و در توازن قوا می‌توانست نقش بهتری بازی کند. و آن نیروی رزمنده موجود در سازمان با آن مواضع سخت و سفت مجاهدین نسبت به حزب توده و رویزیونیسم شوروی، سازمان چریک‌ها را از نزدیکی به حزب توده نجات می‌داد و سرنوشتی دیگر داشت. هم‌چنان‌که مجاهدین منشعب که در سال ۱۳۵۷ سازمان پیکار را درست کردند به آن سرنوشت جانگداز فروپاشی نمی‌رسیدند.

این گزینه‌ها، خیلی نامحتمل نبود کافی بود اشرف گول فرکانس گمراه‌کننده ساواک را نمی‌خورد. تلفن عمومی نزدیک خانه مهرآباد جنوبی لو نمی‌رفت و آن نشست به‌سلامت به پایان می‌رسید. و وحدت سرانجامی دیگر می‌یافت. اما چنین نشد. و این از بدشانسی‌های تاریخی است.

امر وحدت و نقش چریک‌ها

امر وحدت از آغاز مسأله‌ای بود که ذهن چریک‌ها را به خود مشغول داشته بود. بنیان‌گذاران سازمان درروز نخست از گذاشتن نام سازمان برخود اجتناب کردند تا امکان پیوستن دیگر جریانات به آن‌ها باشد. آنان به امر وحدت از دو زاویه نگاه می‌کردند:

ـ تشکیل جبهه با نیروهای انقلابی غیرمارکسیست

ـ و تشکیل حزب با وحدت با گروه‌های مارکسیست.

با تثبیت سازمان و گسترش و نفوذ آن مسأله وحدت به امری عینی‌تر تبدیل شد بیژن جزنی از درون زندان جزوه وحدت و نقش استراتژیک چریک‌های فدایی خلق را نوشت.

بیژن در این رساله وحدت را در دو مرحله بررسی می‌کند:

۱. وحدت عام

۲. وحدت خاص

وحدت عام یعنی اتحاد کلیه نیروهای ترقی‌خواه که در راه رهایی ایران از سلطه امپریالیسم و مرتجعین داخلی مبارزه می‌کنند.

و وحدت خاص یعنی اتحاد کلیه نیروهای مارکسیست که معتقد به استراتژی و تاکتیک انقلابی واحدی‌اند.

وحدت عام منجر به‌جبهه رهایی‌بخش ملی می‌شود درجبهه به‌دو امر باید توجه کرد:

۱. محتوای جبهه

۲. رهبری جبهه

محتوای جبهه می‌تواند بورژوادمکراتیک یا دمکراتیک نوین باشد.

و رهبری جبهه در مرحله بورژوادمکراتیک با بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی است. در مرحله دمکراتیک نوین با طبقه کارگر است.

در مورد مرحله دمکراتیک باید گفت که با توجه به وضعیت اقتصادی ـ اجتماعی ما و تحلیل رفتن بورژوازی زمینه‌هایش کم و ضعیف شده است. هرچند ایدئولوژی

بورژوازی ملی و آرمان‌خواهی‌اش می‌تواند در قشرهای فوقانی خرده‌بورژوازی تا مدتی به حیات خود ادامه بدهد.

در مورد رهبری نیز باید گفت، تنها گسترش جنبش انقلابی و رشد و تکامل سازمان‌های انقلابی وضعیت رهبری و فرم جبهه را تعیین می‌کند به هر روی باید همکاری با نیروهای انقلابی و غیرمارکسیست را ادامه داد تا به تشکیل جبهه موفق شویم.

و اما در مورد وحدت خاص باید گفت که هم‌اکنون بین جریانات مارکسیستی دربرداشت از مارکسیسم و در استراتژی و تاکتیک اختلاف‌های ریشه‌ای وجود دارد برای رسیدن به وحدت جریان‌هایی که معتقد به مبارزه مسلحانه هستند و بر یک استراتژی و تاکتیک نسبی توافق دارند باید از راه‌های زیر گذشت:

۱. مبارزه بی‌امان با اپورتونیسم و مشی‌های انحرافی

۲. تبادل نظر و مبارزه ایدئولوژیک

امروز چریک‌های فدایی خلق ثابت کردند که به عنوان یک جریان پیشرو می‌توانند محور اساسی وحدت قرار بگیرند و در عمل ثابت کرده‌اند که بیشتر از هر جریان دیگر به یک استراتژی انقلابی نزدیک‌اند و این به‌معنای ضعف نارسایی در چریک‌ها نیست. پس وظیفه جریان‌های دیگر آن است که جدا از هر تنگ‌نظری نیروی خود را در اختیار چریک‌ها قرار بدهند و یا نام چریک‌های فدایی را با ذکر یک عنوان به عنوان تشخیص واحد خود برگزینند و به فعالیت خود ادامه دهند. محافل صنفی ـ سیاسی نیز باید فعالیت‌های خود را با مبارزات مسلحانه تنظیم کنند.

بر عهده چریک‌ها نیز هست که به نقش استراتژیک خود واقف شوند و با در اختیار قرار دادن تجارب خود به دیگر گروه‌ها و کل جنبش، پشت جبهه فعال در خارج از کشور برای خود ایجاد کنند در حفاظت از کادرهای باتجربه کوشا باشند.

اگر دیروز وظیفه چریک‌ها تثبیت جنبش تا مرز نابودی بود. امروز وظیفه آن‌ها شناخت نارسایی‌ها و کمبودها و هدایت نیروهایی است که به‌این جنبش روی می‌آورند.

چریک‌ها با تصحیح و تکامل تاکتیک ما باید زمینه را برای توده‌ای شدن جنبش

فراهم کنند امروز وظیفه چریک‌ها کوشش در راه وحدت کلیه نیروهای مارکسیست در زیر پرچم سازمان است.

نامه‌های ردوبدل شده

نامه اول درمورد شرکت «جبهه ملی خارج ـ بخش خاورمیانه» در رادیوی میهن‌پرستان است.
بخش خاورمیانه جبهه ملی که عمدتاً توسط گروه ستاره رهبری می‌شد، گرایشات مارکسیستی داشت و از جنبش مبارزه مسلحانه و در رأس آن‌ها سازمان چریک‌ها حمایت می‌کرد. این حمایت رفته رفته به نزدیکی هرچه بیشتر و حتی به وحدت رسید. که بعدها پروسه وحدت به «پروسه تجانس» معروف شد. و این پروسه پایان خوشی نداشت و دو جریان از هم فاصله گرفتند. و گروه ستاره، اتحادیه کمونیست‌ها را درست کرد.

در سال ۱۳۵۴ این جریان در عراق امکاناتی به دست آورده بود. برای اداره کردن رادیو قرار بود از سه جریان نمایندگانی حضور داشته باشند، اما سازمان مجاهدین با حضور جبهه به عنوان یک پایه این جریان مخالف بود. نامه اول مجاهدین به چریک‌ها در مورد شرکت جبهه‌ای‌ها در اداره رادیو است به عنوان پایه سوم و مخالفت آن‌ها این نامه در اسفند ۱۳۵۴ نوشته شده است.

چریک‌ها در پاسخ می‌گویند این امکاناتی است که جبهه‌ای‌ها به‌دست آورده‌اند و از آن‌جا که آن‌ها از هواداران جنبش مسلحانه می‌باشند شرکت آن‌ها در اداره رادیو بلامانع است.

نامه دوم

در نامه دوم سازمان مجاهدین به چگونگی رابطه چریک‌ها با بخش خاورمیانه جبهه‌ای ملی می‌پردازد و می‌گوید این جریان یک سازمان صنفی، سیاسی، دانشجویی است و

فاصله بسیار با یک سازمان انقلابی و یا یک جبهه انقلابی دارد و به عنوان یک سازمان مترقی دانشجویی موظف به حمایت از مبارزه سیاسی در داخل کشور است.

اما از آن‌جا که یک سازمان صنفی، سیاسی، دانشجویی است نمی‌تواند دارای هویت خاص ایدئولوژیک باشد. پس چگونه است که شما یک جریان صنفی دانشجویی خارج از کشور را «جریان سوم» می‌نامید. اما اگر بخش‌هایی از جبهه ملی استحاله یافته است و با پذیرفتن مشی مسلحانه در سازمان چریک‌ها وارد شود. در چنین صورت باز هم جریان سومی نخواهد داشت و ما باز هم با چریک‌های فدایی خلق روبه‌رو هستیم.

پس نتیجه بگیریم «جبهه ملی ـ بخش خاورمیانه» یک سازمان صنفی سیاسی است با اهدافی مترقی، ضدامپریالیستی و به عنوان یک سازمان پشت جبهه موظف است از مبارزه در داخل حمایت کند در چنین حالتی رابطه یک سازمان انقلابی با چنین جریانی تابع ضوابطی است.

وقتی شما این جریان را در کنار ما و خود می‌گذارید به نظر می‌رسد در مورد ماهیت اجتماعی ـ سیاسی جبهه دچار اشتباه شده‌اید. نباید مرز میان یک فعالیت صنفی و یک فعالیت انقلابی را مخدوش کرد. چه تضمینی وجود دارد که فردا پای رویزیونیست‌ها که هم سازمان محکم‌تری دارند و هم امکانات بیشتری به عنوان شریک به میان نیایند.

جبهه ملی مانند هر جریان مترقی ضدامپریالیست در خارج از کشور وظیفه دارد کلیه امکانات خود را در اختیار جنبش انقلابی قرار دهد و به عنوان یک سازمان پشت جبهه نقشی ثانوی (درجه دوم) در کل جنبش داشته باشد.

پروسه تجانس

تبادل نظر بین سازمان چریک‌ها و گروه اتحاد کمونیستی

دفتر اول

پروسه تجانس

مسأله وحدت بین سازمان چریک‌های فدایی و جناح چپ «سازمان‌های جبهه ملی ـ بخش خاورمیانه» گروه اتحاد کمونیستی از پاییز ۱۳۵۲ آغاز شد. برای وحدت قرار براین شد که هر دو طرف نسبت به یک سری مسایل نظری و تئوریک بحث و پس از رسیدن به یک وحدت و اقناع ایدئولوژیک ادغام شوند این پروسه بحث‌های تئوریک به پروسه تجانس معروف شد.

جزوه «*درباره انقلاب*» در زمستان ۱۳۵۰ در بحث‌های درونی اتحاد کمونیستی نوشته شد. و در پاییز ۱۳۵۲ بدون تصحیحاتی در اختیار چریک‌ها قرار داده شد. در بهار ۱۳۵۳ چریک‌ها «*ملاحظاتی درباره انقلاب*» را نوشتند که نقدی بر جزوه اتحاد کمونیستی بود. گروه اتحادیه در پاسخ به نقد چریک‌ها، نقدی بر نقد آن‌ها نوشتند به نام «**توضیحاتی چند درباره نقد** «*درباره انقلاب*»» که چریک‌ها دیگر پاسخی ندادند درواقع برسر نظرات خود ماندند در زمستان ۱۳۵۴ گروه اتحاد کمونیستی به منظور ایجاد زمینه لازم برای انجام یک سلسله مذاکرات جزوه «*نظری نقادانه بر ملاحظاتی درباره انقلاب*» را نوشت که درواقع نقد دوم گروه اتحادیه بود بر نقد چریک‌ها بود.

پاسخ اتحادیه

چریک‌ها به جزوه «*درباره انقلاب*» اتحادیه، پاسخ دادند و نقاط اشتراک و افتراق خود را بیان کردند. اما اتحادیه قانع نشد و در صدد پاسخ‌گویی برآمد. «توضیحاتی چند درباره نقد» درباره «انقلاب» پاسخ اتحادیه به نقد چریک‌ها است.

اتحادیه نقد چریک‌ها را مربوط به چهار محور می‌داند:

الف) نارسایی جملات

ب) برداشت‌های خاص

ت) کمی اطلاعات اتحادیه
ث) اختلاف نظرها

۱. در مورد نارسایی جملات این انتقاد به ما وارد است و ما باید توضیح می‌دادیم که این تحلیل مربوط به زمان قبل از شروع عملیات چریکی در ایران است.

۲. ما منکر نقش مبارزه مسلحانه در گسترش اعتصابات نیستیم.

۳. ما مبارزه مسلحانه را امری استراتژیک می‌دانیم و به مرحله‌ای بودن آن اعتقاد نداریم.

۴. ما در مورد مسأله سازمان‌دهی و نقش مبارزه مسلحانه با رفقا هم‌عقیده‌ایم.

۵ . ظهور جنبش‌های خود به خودی دست پیشاهنگ نیست. مبارزه مسلحانه آن‌را تشدید می‌کند وظیفه ما سمت و سو دادن به این جنبش‌ها است.

۶. نفی کار انقلابی در روستا را ما در اثر عدم امکانات مرحله‌ای تاکتیکی می‌دانیم نه نفی ضرورت آن و با شما هم‌عقیده‌ایم.

۷. در مورد اثرات انهدامی عملیات نظامی نظر ما همان نظر رفقا است، اما در مرحله ابتدایی هدف تبلیغی است در مراحل بعد انهدام قوای دشمن هدف می‌شود.

۸. مارکس و انگلس وجود فئودالیسم را قانون عام نظام ما قبل سرمایه‌داری ندانسته‌اند. بلکه این مسأله را کمینترن ابداع کرد. آن‌هم بعد از مرگ لنین این امر درمورد برده‌داری هم صادق است. برای مارکس و انگلس سیر گذار جوامع این بود. کمون‌های اولیه یعنی جوامع غیرطبقاتی، جوامع طبقاتی و جامعه غیرطبقاتی (کمونیسم)

قانون عام وجود جامعه طبقاتی است نه شکل خاصی از آن مانند برده‌داری یا فئودالیسم و یا نظام آسیایی.

۹. تعمیم مکانیکی اشکال خاص اروپا به سراسر جهان تحت نام نظام تک‌خطی مورد مخالفت بسیاری از کمونیست‌ها است.

۱۰. ما با نظر رفقا در مورد وجود نظام برده‌داری و فئودالی در ایران موافق نیستیم. ما مفهوم فئودالیسم را به همه جوامع طبقاتی تعمیم نمی‌دهیم.

۱۱. در مورد ایرادی که رفقا در مورد روابط کنونی در جامعه ایران گرفته‌اند حق با رفقا است.

۱۲. در مورد جنبش‌های دانشجویی حق با رفقا است.

۱۳. در مورد اصلاحات ارضی لغزش‌هایی از سوی ما صورت گرفته است که حق با رفقا است. اما جانشین شدن جای بانک تعاونی با مالک و از بین رفتن حمایت مادی فئودال از رعیت که نشان‌دهنده تفسیر مناسبات است برخلاف نظر رفقا، حائز اهمیت است به نظر ما ایراد به لفظ کارگران کشاورزی درست نیست.

۱۴. در مورد اقدامات اقتصادی استالین ما معتقد نیستیم زیاد کار شده بلکه می‌گوییم کم کار شد.

۱۵. در مورد ایراد به تروتسکی و زینوویف و بوخارین ما با شما هم‌عقیده‌ایم. ولی با شیوه تغییر فاکت‌های تاریخی که استالین برای کوبیدن مخالفینش استفاده می‌کرد مخالفیم.

۱۶. در مورد ساخت انسان سوسیالیستی ما با رفقا موافق نیستیم که زیربنا که سوسیالیستی شد روبنا خودش درست می‌شود. اگر به‌روبنا توجه نشود زیربنا راهم روبنا خراب می‌کند روبنا به‌طور تاریخی محصول زیربنا نه به‌طور اتوماتیک و خودبه‌خود.

۱۷. در مورد بوروکراتیسم در شوروی رفقا برداشت ما را غلط متوجه شده‌اند. بوروکراتیسم پدیده‌ای است که ما بعد از انقلاب اکتبر با آن روبه‌روییم. و رویزیونیسم زاییده بوروکراتیسم و زاینده آن هم هست بوروکراتیسم برخلاف نظر تروتسکیست‌ها به علت رکود مبارزه طبقاتی به وجود نیامد بلکه به علت وجود بوروکراتیسم مبارزه طبقاتی راکد شد.

۱۸. برخورد رفقا یا کیش شخصیت توجیه‌گرانه است. کیش شخصیت دشمن کمونیسم است کیش شخصیت نشانه عقب‌ماندگی ماقبل سرمایه‌داری است. در جوامع سرمایه‌داری این پدیده، کمتر می‌شود و در جوامع سوسیالیستی به کلی از بین می‌رود.

۱۹. وجود کیش شخصیت در جوامع عقب‌افتاده تا حدودی غیرقابل اجتناب است. در شوروی در زمان استالین نه‌تنها با آن مبارزه نشد بلکه به آن دامن زده شد. در چین عامدانه به آن دامن زده می‌شود.

۲۰. ما نیز با قلع و قمع غیردمکراتیک رفقا موافقیم. بین قلع و قمع بوروکراتیک و دمکراتیک فاصله بسیار هست این نقد در بهار ۱۳۵۳ نوشته می‌شود و از برخورد «انتقادی و سازنده» چریک‌ها تشکر می‌شود. و از این‌که در اصول و در استراتژی و تاکتیک با هم، هم‌عقیده هستند. تفاوت‌های بین دو گروه مجاز و سازنده و کمونیستی ارزیابی می‌شود.

یک نکته

این لحن دوستانه و وحدت‌آمیز اتحادیه با چریک‌ها زمانی است که گرایش وحدت دراین گروه وجه غالب دارد اما با گذشت زمان پروسه تجانس به ضد خودش تبدیل می‌شود و هر دو جریان از هم فاصله می‌گیرند. انتقاد دوم اتحادیه به نظر چریک‌ها نشان می‌دهد که جو مخالف وحدت در اتحادیه قدرت گرفته است و جناح مخالف وحدت با دو انتقاد اول، خود عهده‌دار پاسخ به چریک‌ها شده است. پاسخی که سعی در فاصله گرفتن هرچه بیشتر دارد و دیگر از آن لحن رفیقانه وحدت جوی در آن خبری نیست.

به درستی بر ما معلوم نیست که چه اتفاقاتی باعث شد که رابطه دو جریان به‌جدایی منجر شود. گفته می‌شود که اتحادیه به این باور رسید که چریک‌ها به استالینیسم باور دارند یا در آن‌ها گرایشاتی استالینی وجود دارد. که بیشتر حدس و گمان جریانات حاشیه‌ای است.

جزوه دوم «نظری نقادانه»، نقد دوم اتحایه به چریک‌ها

۱. رفقا از نوشته ما چنین برداشت کرده‌اند که ما مبارزه مسلحانه را برای مرحله فعلی می‌دانیم و سرنگونی را از راهی به جز مبارزه مسلحانه قبول داریم. برداشت رفقا غلط است. و نوشته‌های ما عکس این برداشت را نشان می‌دهد.

۲. ما نگفته‌ایم پیشاهنگ باید جنبش‌های خـود بـه خـودی را بـه وجـود آورد و یـا جنبش‌های خود به خودی سازمان اصلی مبارزه‌اند برداشت رفقا غلط است.

۳. برداشت رفقا از این‌که ما گفته‌ایم منظور از عملیات نظامی صـدر تبلیـغ مسـلحانه است نه انهدام. اساساً نظر ما را اشتباه فهمیده‌اند.

۴. این‌که رفقا می‌گویند: در کشورهای مستعمره و وابسـته یـک انقـلاب دمکراتیـک بدون حمایت دهقانان ممکن نیست و در مرحله‌ای از رشـد جنـبش بایـد سـتاد مبـارزه به‌روسـتا منتقـل شـود. استنتـاجـاتی از نـظر مـائو و انقـلاب چـین اسـت و مـا بـا آن توافق نداریم.

۵ . رفقا ایران را تلویحاً کشوری مستعمره و وابسته می‌دانند و مسـتعمره بـودن چـه ربطی به دمکراتیک بودن مرحله انقلاب دارد.

۶. ما ایـران را نیمـه مسـتعمره نمـی‌دانـیم و مرحلـه انقـلاب را نـه دمکراتیـک کـه سوسیالیستی می‌دانیم.

۷. مارکس و انگلس برخلاف نظر رفقا گذار از سرمایه‌داری به سوسیالیسم را حتمی و گذار از جوامع اولیه به برده‌داری را غیرحتمی می‌داند.

۸ . وقتی رفقا می‌گویند زیربنا را تغییر بدهیم، روبنا خودش می‌آید ایـن ماتریالیسـم تاریخی نیست دترمینسم مکانیکی است.

۹. این نظر که در جامعه سوسیالیستی طبقات جای خود را عوض مـی‌کننـد. نظـری است به غایت انحرافی شاید از همین‌رو باشد که رفقا اعمال قدرت استالین را نه مردود بلکه قابل انتقاد می‌دانند در جامعه سوسیالیستی مناسبت بالکل عوض می‌شود دیگـر نـه بورژوایی وجود دارد و نه کارگری که جایشان را با هم عوض کنند.

۱۰. رفقا وظایف مرحله‌ای جنگ چریکی و وظیفه و هدف نهایی مبارزه مسلحانه را یکی می‌گیرند.

۱۱. رفقا در مورد سازمان‌دهی در چند مورد اشتباه می‌کنند. نخست آن‌که توده‌هـا را برای شکلی از مبارزه سازمان نمی‌دهند بلکه سازمان‌دهی براسـاس مشـی، و شـعارها و اهداف انجام می‌گیرد.

۱۲. این تز که با کار در میان کارگران چند کارگر را از کارخانه جدا و به‌کار حرفه‌ای وارد کرد انحرافی و آوانتوریستی است.

۱۳. هدف سازمان چریکی از کار در توده‌ها نه جدا کردن آن‌ها از محیط بلکه ایجاد هسته‌های سمپات در جامعه است برای هدایت جنبش‌های خود به خودی است.

۱۴. این دیدگاه هدفش را از کار در میان کارگران جلب توده‌ها به مبارزه مسلحانه است این‌ها درک نادرستی از مرحله تدارک دارند و گرفتار این توهم‌اند که توده‌ها روبه‌سوی مبارزه مسلحانه خواهند آورد.

۱۵. این دید که می‌گوید با گذاشتن یک بمب و یا کشتن یک مأمور جزیی از قدرت حاکم را منهدم می‌کنیم متأثر از بلانکیسم است در مرحله ابتدایی مبارزه هدف ما تبلیغی است.

۱۶. این دید که شرایط انقلابی را آماده می‌بیند غلط است.

۱۷. آیا رفقا خود را نماینده طبقه می‌بینند؟ اگر نماینده طبقه نیستند چگونه با تحلیل‌های خود امکان به قدرت رسیدن پیشرو را باز می‌گذارند و توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه را تبلیغ می‌کنند.

۱۸. آیا این تحلیل مارکسیستی است که در شرایط عدم شرکت بیش از ۹۰ درصد پرولتاریا در ابتدایی‌ترین مبارزات خود به خودی و عدم شرکت ۹۹/۹ درصد مردم درمبارزات سیاسی ـ اعتراضی از امکان توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه سخن گفت.

پایان پروسه تجانس

گروه اتحاد در پایان انتقاد دومش بر نقد چریک‌ها از مقالات مفصلی درباره استالین، مائو، جنبش مسلحانه و مرحله انقلاب خبر می‌دهد که برای چریک‌ها فرستاده است. متأسفانه این مقالات در دسترس ما نیست. چیزی که چریک‌ها به جای گذاشته‌اند. همان چهار رساله معروف است. از اتحادیه هم تنها جزوه «پروسه تجانس» موجود است که حاوی سه رساله از آن‌ها و یک پاسخ از چریک‌ها است. گویا اتحادیه جزوه‌ای

به نام «استالینیسم» هم منتشر می‌کنند[۱] اما به درستی بر ما معلوم نیست که آیا خطوط اصلی این جزوه همان رساله‌ای است که با نام «طرح خطوطی در مورد استالین» به‌چریک‌ها داده‌اند و یا چیز متفاوتی است.

به‌هرروی این بحث‌ها منجر به فاصله گرفتن دو جریان شد.

مازیار بهروز در کتاب شورشیان آرمان‌خواهش علت جدایی را «طرح لنینیسم و استفاده از برهان‌های تروتسکی علیه استالین و استالینیسم» از سوی اتحادیه می‌داند و اضافه می‌کند اما فداییان تحت رهبری اشرف به استالینیسم راسخانه باور داشتند و حمید مؤمنی متفکر جزم‌اندیش را مسئول بحث و مناظره در این موارد کردند. تصفیه‌های درونی فداییان نیز مناسباتی را که تا آن هنگام تنش‌زا بود وخیم‌تر کرد. و سرانجام در اوایل سال ۱۳۵۵ پیوندها گسسته شد[۲].»

این ارزیابی، از اشرف و مؤمنی به خطا است. نخست آن‌که استالینیسم با دفاع منتقدانه از استالین یکی نیست. استالینیسم شیوه‌ای مذموم در جنبش کمونیستی است که با استبداد رأی و حذف فیزیکی مخالفین ایدئولوژیک برابری می‌کند. موضع اشرف و چریک‌ها نسبت به استالین موضع روشنی است. خشونت و حذف فیزیکی مخالفان ایدئولوژیک او را نمی‌پذیرند. اما می‌گویند استالین خدماتی هم داشته است که قابل تقدیر است و این با استالینیسم یکی نیست. دیگر آن‌که حمید مؤمنی در بحث‌هایش دگم نبود.

برچسب متفکر جزم‌اندیش به او بی‌انصافی است. بحث‌های درخشان او با مصطفی شعاعیان و اتحاد کمونیستی باقی است. او همان‌گونه می‌اندیشید که طیف وسیع فدایی در آن روزگار باور داشت. اگر اشتباهی داشت مربوط به دگماتیسم بودن او نبود جنبش چپ در آن روزگار از آن‌چه در شوروی گذشته بود و می‌گذشت بی‌اطلاع بود. و از ضعف اطلاعات رنج می‌برد. پس قضاوتی بینابین داشت. و فکر می‌کرد در دو سوی افراط و تفریط حزب توده و سازمان انقلابی، حد وسط درست

---

[۱]. مازیار بهروز: شورشیان آرمان‌خواه

[۲]. مازیار بهروز همان کتاب صص ۲ـ۱۶۱.

است. اتحاد کمونیستی پس از انقلاب ۱۳۵۷ خود را وحدت کمونیستی نامید از بنیان‌گذاران اتحاد کمونیستی حسن ماسالی و خسرو کلانتری از دیگران پرآوازه‌ترند.

ماسالی در سال‌های بعد با نوشتن دو کتاب از اندیشه گذشته خود انتقاد کرد و به‌لیبرالیسم نزدیک شد.

چهار رساله

این جزوه با مقدمه‌ای از «کمیته پشتیبانی از جنبش نوع انقلابی خلق ایران در آلمان» شروع می‌شود در آذر ۱۳۵۶ و علت چاپ این چهار رساله را که قبلاً در نشریه اتحادیه کمونیست‌ها منتشر شده است. ورود جنبش مسلحانه به فاز توده‌ای شدن و ضرورت مسلح شدن طبقه کارگر به آموزش‌های علمی می‌داند.

این چهار رساله بخشی از بحث‌هایی است که بین سازمان و گروه ستاره در پروسه تجانس صورت گرفته است.

رساله نخست ملاحظاتی درباره انقلاب

این رساله در پاسخ به جزوه «*درباره انقلاب*» که توسط گروه ستاره نوشته شده است می‌باشد نخست از «تفاوت بین حزب و سازمان، روابط سازمان با جنبش خود به‌خودی و پروسه تشکیل حزب» می‌گذرد چرا که با تمامی آن‌ها موافق‌اند.

۱. مبارزه مسلحانه مبتنی بر دو فاز بود فاز نخست: طرح و تثبیت مبارزه در سطح نیروهای پیشرو و آگاه بود. طرح دوم: توده‌ای کردن مبارزه بود.

۲. گروه ستاره مبارزه مسلحانه را مرحله‌ای می‌داند آن‌را نیز به معنای نفی کار سیاسی نمی‌داند. و پاسخ چریک‌ها ضمن استفاده از کلیه اشکال مبارزه قبل از سقوط رژیم تغییر شکل اصلی مبارزه که مبارزه مسلحانه باشد را بعید می‌داند.

۳. گروه ستاره: تا عضوی امکان کار سازمان‌دهی دارد کارش سازمان‌دهی است وقتی این امکان را از دست داد به سلول‌های مسلحانه منتقل می‌شود.

چریک‌ها: ما باید مبارزات توده را در اشکال مختلف سازمان‌دهی کنیم ولی شکل اصلی مبارزه، مبارزه مسلحانه چریکی است. این شکل از مبارزه با ایجاد ارتباط ارگانیک با توده‌ها به احزاب انقلابی تبدیل می‌شود. این احزاب، جبهه متحد را تشکیل می‌دهند و این جبهه ارتش واحد توده‌ای را به وجود می‌آورد.

۴. نفی مطلق کار در روستا امر غلطی است. ما بدون حمایت دهقانان پیروز نخواهیم شد. نرفتن به روستا به خاطر مشکلات تکنیکی بود جدا از آن‌که در شهر امکان جلب کارگران و روشنفکران انقلابی زیاد است. امکان حمایت نیروهای مترقی و شهر بیشتر است و شهر امکانات خاصی برای کار دارد. اما روستا را نباید از نظر دور داشت در مرحله‌ای از رشد جنبش باید ستاد اصل مبارزه در شهر به روستا منتقل شود.

۵. آکسیون مسلحانه سیستم حاکم را مورد حمله (نه انهدام قرار) می‌دهد به تبلیغ مسلحانه می‌پردازد (گروه ستاره) در عملیات مسلحانه تأثیر انهدامی موردنظر است. عملیات مسلحانه هرچند هدف سیاسی دارد اما این عملیات کم و بیش اهمیت نظامی مهم دارد. اهمیت نظامی همان اثر انهدامی روی نیروهای دشمن است.

۶. گروه ستاره: در ایران پس از کمون‌های اولیه، روش تولید آسیایی به جای آن نشست. شیوه تولید آسیایی آن‌گونه که مارکس گفت یک روش مشخص تولید یعنی یک نظام اجتماعی نیست. شیوه تولید آسیایی ویژگی برده‌داری و فئودالیسم در ایران است. بناهای برده‌داری به وجود آمد. بناهای ساخته شده در تخت جمشید، بناهای برده‌داری است و حواله‌هایی هم که در تخت جمشید کشف شده است. نخست آن‌که به استادکاران داده می‌شد و این حواله‌ها دوماً مزد نبود. حواله جیره بود. که گاهی هم مقداری انعام پول همراه آن بود. منابع مهم و اصلی تهیه برده هم اسیران جنگی بوده است به هرروی دولت‌های بزرگ ماد و هخامنش دولت‌های برده‌دار بودند. و روابط تولید فئودالی از زمان اشکانیان شروع به رشد کرد و حاکمیت را درعصر ساسانیان به‌دست آورد در اواخر دوره قاجار هم سروکله بوژوازی پیدا شد.

۷. رفقا می‌گویند: مناسبات تولیدی ایران سرمایه‌داری است. اما این به تنهایی کافی نیست بلکه باید گفت در ایران یک بورژوازی کمپرادور خصوصی قوی و متمرکز دربازرگانی، امور مالی و بانکی و صنایع مونتاژ، یک بورژوازی بوروکراتیک قوی و

وسیع که منبع اصلی سود سرمایه‌گذاری دولتی در امور بانکی و صنایع استخراجی است، وجود دارد و در عین حال فقدان تقریبی بورژوازی ملی، یک خرده‌بورژوازی تجاری وابسته در شهرها و ندرتاً در روستا، یک خرده‌بورژوازی کوچک مرفه دهقانی، یک خرده‌بورژوازی عظیم و فقیر و ورشکسته دهقانی (نیمه پرولتاریای روسیه) به‌اضافه یک طبقه کارگر در حال رشد سایر طبقات ایران را تشکیل می‌دهند.

۸. رفقا می‌گویند: پیشاهنگ باید علت نبود جنبش‌های خود به خودی در کارگران را تحلیل کرده و در خود آمادگی‌های لازم را برای کار در میان کارگران فراهم کنند. باید گفت وظیفه پیشاهنگ ارتقای کیفی جنبش‌های خود به خودی کارگران و ارتباط بین پیشاهنگ با این جنبش‌ها است.

۹. رفقا می‌گویند: تسلط رژیم پلیسی کار تبلیغی، گروهی را در کارخانه‌ها غیرممکن کرده است اما در همه محیط‌های کارگری این گونه نبود باید گفت واقعیت عینی نشان می‌دهد این تسلط پلیسی بر سراسر محیط‌های کارگری اعمال شده است.

۱۰. رفقا می‌گویند: ضعف نسبی دوران فترت (۴۲ـ۱۳۳۹) نه به خاطر سرکوب بلکه انتقال انرژی به قطب‌های جدید بود. که درست نیست. انرژی مبارزاتی قطب‌های جدید (مبارزات خارج از دانشگاه) مربوط است به دانشجویان اخیر. اما فترت سال‌های ۴۲ـ۱۳۳۹ هم‌زمان با فترت عمومی جامعه بود. علت آن سرکوب رژیم و میدان خالی کردن حزب توده و جبهه ملی بود.

۱۱. رفقا در مورد علت ظهور رویزیونیسم در اتحاد شوروی می‌گویند: اهمال درتربیت انسان سوسیالیستی بعد از انقلاب اکتبر، قلع و قمع غیردمکراتیک جناح‌های حزبی، روابط عقب‌مانده جامعه پیشین روسیه، بوروکراتیسم، فشار سرمایه‌داری جهانی باعث توقف ساختمان سوسیالیسم و انحراف رویزیونیستی غالب گردید.

در جواب این رفقا باید گفت: مبارزه با مناسبات اقتصادی بورژوازی در سال‌های حکومت استالین ناتمام ماند و به اتمام نرسید. کوتاه کردن دست بورژوازی و خرده‌بورژوازی از اقتصاد در شهر و روستا نه‌تنها زیاد نبود که کم هم بود.

در همان سال‌ها مخالفت تروتسکی و زینویف و دیگران با استالین این حرکت دگرگونی مناسبات تولیدی جامعه را توسط استالین زیاد می‌دانستند. زینویف و

تروتسکی آشکارا طرفدار بورژوازی شهری بودند. و در مقابل صنعتی کردن و تمرکز اقتصاد در دست دولت که به معنای مرگ بورژوازی و خرده‌بورژوازی صنعتی و مالی بود ایستادگی کردند. بوخارین علمدار منافع کولاک‌ها بود استالین این‌ها را از بین برد اما ریشه‌های اجتماعی و ایدئولوژی آنان را نتوانست از بین ببرد. تربیت سوسیالیستی زاده زیربنای سوسیالیستی است. پس ابتدا باید زیربنا تغییر می‌کرد. اما آنچه مسلم است در زمان استالین به مبارزات فرهنگی و شرکت دادن وسیع توده‌ها بر ضد بقایای فرهنگ بورژوازی کم بها داده شد. و این امر در شکست مبارزات اقتصادی تأثیر کمابیش تعیین‌کننده‌ای داشت.

و اما در مورد روابط عقب‌مانده جامعه پیشین روسیه و بوروکراتیسم ناشی از آن باید گفت ظهور رویزیونیسم جدید هیچ ارتباطی با روابط عقب‌مانده جامعه پیشین شوروی ندارد. و رویزیونیسم در جامعه شوروی ایدئولوژی بورژوازی مدرن است که از رشد بقایای بورژوازی در درون نظام سوسیالیستی به وجود می‌آید و علت آن رکود و مبارزه طبقاتی بود.

این بورژوازی به شکل یک قشر ممتاز از روشنفکران (بوروکرات‌ها، تکنوکرات‌ها، هنرمندان، دانشمندان و غیره) به اضافه تولیدکنندگان قاچاق و سوءاستفاده‌ها در دستگاه‌ها اداری و حزب رشد می‌کنند و سبب بازگشت سرمایه‌داری می‌شوند.

احیای سرمایه‌داری در شوروی ناشی از بی‌تجربگی حزب بود. در مورد بوروکراتیسم هم باید گفت این بوروکراتیسم از دل شوراها و حزب بیرون آمد. و ربطی به شوروی پیشین نداشت.

و اما در مورد پرستش شخصیت (کیش شخصیت) باید گفت یک عارضه فرعی و روبنایی است. علت آن هم شرکت وسیع توده‌های کم‌آگاه در مبارزه است. البته چیز بدی است و باید با آن مبارزه کرد. اما یک پدیده ناگزیر در جامعه و انقلاب سوسیالیستی است. و آن زمانی قدرت می‌گیرد که خطر بورژوازی خارجی و داخلی انقلاب را تهدید می‌کند. و توده‌ها با بزرگ کردن رهبران خود، آن‌ها را در مقابل آن خطر می‌گذارند.

در مورد قلع و قمع غیردمکراتیک جناح‌های درون حزب باید گفت: مبارزات درون

حزب انعکاسی از مبارزات طبقاتی جامعه است. وقتی این مبارزه‌ها درجامعه به اوج می‌رسد در حزب نیز همین گونه است. باید دید آن جناحی که قلع و قمع شد نماینده کدام طبقه بود.

اما در مورد غیردمکراتیک بودن کار، این حرف درستی است. مبارزه ایدئولوژیک درون حزب باید به شکل دمکراتیک و با اتکای به توده‌های وسیع مردم و شرکت آن‌ها باشد.

استالینیسم و مسأله بوروکراسی در جامعه سوسیالیستی

استالین در زمان لنین به دبیر کلی حزب رسید. و از سال ۱۹۱۷ تا مرگ لنین همواره مهم‌ترین وظایف حزبی و دولتی را بر عهده داشت. او پس از مرگ لنین ۲۹ سال زمام امور شوروی را در دست داشت. و در این مدت با نابود کردن کامل تولید خصوصی (بورژوازی و خرده‌بورژوازی) و صنعتی کردن کشور مرحله انقلاب سوسیالیستی را به‌پایان رساند. در زمان استالین اقتصاد شهری پرولتریزه شد در اقتصاد روستایی کولاک‌ها عمدتاً نابود شدند و اقتصاد اشتراکی (کالخوزها) و مالکیت تمام خلقی (سالخوزها) جای آن را گرفت.

در زمینه سیاسی و ایدئولوژیک به نبرد سختی با انحراف‌های چپ و راست پرداخت و حد اعلای خشونت را به‌کار برد. اما پس از مرگش از آن‌ها شکست خورد. و علت آن اشتباه او در شناخت ماهیت این انحرافات و روش نادرست او در مبارزه با منحرفین بود. از نظر سیاست خارجی شکست سختی به فاشیسم هیتلری زد.

اما استالینیسم چیست؟ استالینیسم یک جریان تاریخی ـ اجتماعی است آن چیزی که استالین را روی کار آورد ویژگی‌های شخصی او نبود بلکه «ضرورت‌های شخصی اجتماعی بود».

استالینیسم خط‌مشی و ایدئولوژی دوره‌ای از مبارزات تاریخی پرولتاریای شوروی است که خلق شوروی در دو جبهه می‌جنگند. داخلی و خارجی. خشونت پرولتاریا

دراین دوران سخت و بی‌امان است. و اشتباهات استالینیسم اشتباهات تاریخی پرولتاریا است. «که از آن هیچ گریزی نمی‌توانست داشته باشد».

استالین در مورد برخورد با منحرفان حزب دچار دو اشتباه شد:

۱. نخست آن‌که استالین تصور می‌کرد با از بین رفتن نقش بورژوازی در سیاست و اقتصاد، بورژوازی از بین رفته است پس انقلاب از خارج مورد هجوم قرار می‌گیرد. همین باعث شد که مخالفین حزبی خود را جاسوس امپریالیست‌ها می‌پنداشت.

۲. اشتباه دوم او به شیوه مبارزه او با منحرفان برمی‌گشت. به جای توسل به حزب و بسیج مردم به بوروکراسی متوسل شد. و فکر کرد با اعدام‌ها همه چیز حل خواهد شد.

اخراج تروتسکی از شوروی حل بوروکراتیک مسأله بود. تروتسکی می‌توانست درهمان جا بماند و بپوسد. باید با نظریات سیاسی او در سطحی وسیع برخورد می‌شد او هم باید فرصت می‌یافت تا حرف‌هایش را بزند وقتی بیشتر از قبل از توده‌ها تودهنی بخورد مهم‌ترین فایده این‌کار آن بود که توده‌ها تکامل سیاسی بیشتری می‌یافتند. اخراج از شوروی هیچ سودی نداشت اشتباه تاریخی درک ماهیت طبقاتی دشمن و انتخاب روش درست مبارزه بود.

رساله سوم: خطوطی در طرح مسأله استالین

گروه ستاره در جریان وحدت با چریک‌ها روی استالینیسم حساس بود. پس از چریک‌ها خواست تا نظرشان را نسبت به استالین و استالینیسم ابراز کنند.

چریک‌ها بر این باور بودند که بنای سوسیالیسم در روسیه توسط استالین برپا شده است. و استالین در این‌کار بزرگ تاریخی دچار اشتباهات و زیاده‌روی‌هایی هم شده است. اما این‌ها همه در درجه دوم اهمیت از کارهای اویند. دشمنی امپریالیسم با استالین نه به خاطر افراط‌های او در سرکوب مخالفان که به خاطر ساختن بنای سوسیالیسم است. پس آن‌ها موضعی بینابین گرفتند. نه به تأیید صددرصد استالین پرداختند کاری که استالینیست‌ها می‌کردند و نه به تکذیب صددرصد او. کاری که

تروتسکیست‌ها می‌کردند. این موضع مورد قبول گروه ستاره قرار نگرفت و پس از مطالعه این رساله نقد فوری برای چریک‌ها فرستادند. در این رساله ابتدا نظر گروه ستاره را و بعد پاسخ چریک‌ها را بازخوانی خواهیم کرد.

ما ضمن آن‌که در مقابل کسانی که با کوبیدن استالین و استالینیسم، کمونیسم را می‌کوبند وظیفه خود می‌دانیم از استالین دفاع کنیم. اما لازم می‌دانیم با در نظر گرفتن شرایط تاریخی و نیز شرایط خاص، اقدامات استالین را تحلیل کنیم و محاسن و معایب او را نشان دهیم.

نخست دست‌آوردهای استالین

۱. مبارزه برعلیه تزاریسم
۲. قاطعیت در مبارزه با دشمنان داخلی و خارجی
۳. ساختن زیربنای مستحکم صنعتی (ولو آن‌که به صورت شورایی نبود)
۴. بالا بردن سطح زندگی کارگران و دهقانان
۵ . کمک به احزاب کمونیست (ولو آن‌که کم و ناپی‌گیر بود)
۶. مبارزه با امپریالیسم ژاپن و فاشیسم
۷. کمک به انقلاب چین
۸ . کمک معنوی به مبارزه هندوچین.

دوم عیوب کار او

۱. تصفیه‌های گسترده
۲. جانشین کردن امثال خروشچف و برژنف به جای رهبران اصیل انقلاب
۳. خشونت زایدالوصف
۴. روابط نابرابر با دیگر احزاب
۵ . توصیه نادرست به دیگر احزاب

۶. دستور انحلال احزاب کمونیست جهان
۷. ایجاد یک بوروکراسی عظیم
۸ . عدم تمایز بر شیوه‌های مبارزه درون خلقی و برون خلقی
۹. کیش شخصیت
۱۰. جدایی از ماتریالیسم دیالکتیک و لغزش بـه طـرف متافیزیـک و ذهنـی‌گـری و دوری از واقعیت و توده‌ها
۱۱. انجام ندادن دستور لنین در گذار از سرمایه‌داری دولتی به سوسیالیسم
۱۲. بینش تک خطی در ماتریالیسم تاریخی
۱۳. عدم توجه به سانترالیسم ـ دمکراتیک
۱۴. به وجود آوردن محیطی که کسی جرأت ابراز نظر مخالف نداشت.
۱۵. زمینه‌سازی برای رشد عناصر متقلب
۱۶. انحلال کمینترن
۱۷. تأیید حکومت رضاخان
۱۸. اعمال فشار برای گرفتن امتیاز نفت شمال از ایران
۱۹. فشار اقتصادی به حکومت مصدق، نخریدن نفت و ندادن طلاهای ایران
۲۰. تصفیه کمونیست‌های بزرگی چون سلطان‌زاده
۲۱. کمک قاطع در به وجود آوردن دولت اسراییل
۲۲. تخریب تاریخ انقلاب اکتبر
۲۳. عدم انتشار آثار مارکس
۲۴. تز سوسیالیسم در یک کشور

اگر این اشتباهات را اجتناب‌ناپذیر بدانیم به این نظریه می‌رسـیم کـه راهـی بـه جـز شکست ساختمان سوسیالیسم در شوروی و در دیگر کشورها نبوده اسـت. و اگـر ایـن اشتباهات اجتناب‌پذیر بوده است عامل آن کیست؟

جواب چریک‌ها به «خطوطی در طرح مسأله استالین»

۱. سجایای شخصی استالین نقش قاطعی در تاریخ سوسیالیسم شوروی نداشت اما قابل ملاحظه بود.

۲. تأثیر سجایای شخصی استالین خواست مشخص و دقیق قانون‌مندی تاریخ بود.

۳. برای سرکوب خرده‌بورژوازی مقاوم داخلی و اژدهای زخم خورده امپریالیسم فردی چون استالین ضرورت تاریخ بود.

۴. تز سوسیالیسم در یک کشور از آن استالین نبود. بلکه جزیی از تعالیم لنین بود. لنین معتقد بود برخلاف پیش‌بینی‌های مارکس و انگلس انقلاب در اروپا اتفاق نمی‌افتد. و ممکن است در یک کشور عقب‌مانده آسیایی شروع شود و این کشور می‌تواند ساخت سوسیالیسم را شروع کند.

۵ . اصول ماتریالیسم ربطی به جزوه کوچک استالین و بینش او ندارد. این ماتریالیسم تاریخی است که عامل اقتصادی را تنها عامل می‌داند و عوامل دیگر مستقیم و غیرمستقیم از او نشأت می‌گیرند.

شیوه تولید آسیایی نفی فرماسیون‌های چهارگانه (کمون‌های اولیه، برده‌داری، فئودالیسم، سرمایه‌داری) نیست.

۶. عدم چاپ آثار مارکس در زمان استالین دروغی بیش نیست. مجموعه آثار مارکس و انگلس در زمان استالین چاپ شد.

۷. مسأله انحلال کمینترن در ارتباط بود با اوضاع جنبش کمونیستی جهان و ربطی به‌شخص استالین نداشت کمیته اجراییه کمینترن در تاریخ ۱۹۴۳/۵/۱۵ با این استدلال که کادرهای رهبری‌کننده احزاب کمونیست به‌بلوغ سیاسی رسیده‌اند دستور انحلال آن‌را داد.

۸ . شوروی طبق اسناد و مدارک هیچ نقشی در تشکیل اسراییل نداشت.

۹. در مورد کمونیست‌های بزرگی چون سلطان‌زاده چیزی نمی‌گوییم. اما آن‌ها نظرات چپ‌روانه‌ای در انقلاب گیلان داشتند. و برکناری سلطان‌زاده از کمیته مرکزی حزب در سال ۱۹۲۰ در زمان لنین بود و ربطی به استالین نداشت.

۱۰. شکست طبقه کارگر در شوروی از بورژوازی اجتناب‌ناپذیر بود زیرا این تجربه‌ای بکر بود که برای اولین بار انجام گرفت.

۱۱. فرستادن روشنفکران منحرف به کار بدنی چیزی که امپریالیست‌ها از آن به نام اردوگاه‌های کار اجباری یاد می‌کنند چیزی است که باید وسیعاً مورد استفاده قرار گیرد.

چند نکته در مورد استالینیسم

حمید مؤمنی (به احتمال زیاد کاتب این چهار رساله) در اجتناب‌ناپذیر بودن شکست انقلاب اکتبر می‌گوید: «این تجربه‌ای بکر بود که برای اولین بار در تاریخ انجام می‌گرفت و کسی در آن زمان چیزی از این مسأله نمی‌دانست تازه هنوز هم پس از سال‌ها مسأله برای بسیاری از حتی کمونیست‌های صادق هم روشن نشده است.»

اشکال کار برای کمونیست صادقی چون حمید مؤمنی و چریک‌های آن روزگار روشن نشدن بسیاری از مسائل بود. در یک سو پیشرفت‌های صنعتی و غیرقابل انکار دوران استالین بود و از سویی دیگر تبلیغات وحشتناک تروتسکیست‌ها و امپریالیست‌ها و راست‌های اروپایی و سوسیال ـ دمکرات‌ها. دریایی مواج از دروغ و راست. سره و ناسره. البته در این میان ما با کسانی چون یوسف افتخاری و خلیل ملکی و شعاعیان روبه‌روییم که شامه تیزتری داشتند و با فاکتورهایی که داشتند پی بردند آنچه درشوروی اتفاق می‌افتاد همه چیز هست الا استقرار کمونیسم.

اما برای چریک‌ها چنین نبود. اگر چریک‌ها متوجه می‌شدند آنچه در زمان استالین مستقر شده است چیزی جز سرمایه‌داری دولتی نبوده است. و رشد و ظهور مجدد بورژوازی از دل همین بازسازی صورت گرفته است تمام حوادث دوران استالین معنای دیگری می‌یافت.

کشتن تمامی رهبران حزب کمونیست ایران و لهستان هیچ ربطی به چپ‌روی سلطان‌زاده در انقلاب گیلان نداشت. استالینیسم متفکر بزرگی چون سلطان‌زاده و لادبن، نیک‌بین و ذره و حسابی و احسان‌الله خان را تاب نمی‌آورد هم‌چنان که تروتسکی، زینویف و بوخارین و دیگران را نتوانست تحمل کند.

رساله چهارم: گرایش به راست در سیاست خارجی چین[1]

علت آن‌که یک کشور سوسیالیستی برخلاف منافع سایر خلق‌ها عمل می‌کند و با استثمارگران هم‌نوایی می‌کند دو چیز است:

۱. نفوذ بورژوازی در رهبری حزب و دولت

۲. اشتباه رهبری حزب و دولت

پس از انقلاب سوسیالیستی بورژوازی سرنگون می‌شود ولی از بین نمی‌رود. پرولتاریا باید همراه با بنای سوسیالیسم بورژوازی و فرهنگ او را از بین ببرد. در جامعه سوسیالیستی بورژوازی به چهار شکل به حیات خود ادامه می‌دهد:

۱. تولیدکنندگان، بازرگانان و رباخوران کوچک و بزرگ

۲. تولیدکنندگان اشتراکی (کالخوزها)

۳. قشر ممتاز (روشنفکران و آریستوکراسی کارگری) که در امور حزب و دولت حضور دارند.

۴. دزدان و سوءاستفاده‌چیان که بیشتر همان قشر ممتازند یا با آنان در قاچاق کالا و سوءاستفاده از امکانات دولتی نقش دارند.

این دو دسته قشر ممتاز و سوءاستفاده‌چیان با سوءاستفاده از موقعیت خود در حزب و دولت اقتصاد ملی را به سویی که منافع‌شان تأمین می‌شود هدایت می‌کنند. اینان تضاد بین پرولتاریای کشور خودشان و سایر خلق‌ها را که تضادی هست فرعی و غیرآنتاگونیستی است تشدید می‌کند و از این طریق منافع «میهن سوسیالیستی» را که درواقع منافع قشر خودشان هست را عمده می‌کنند. برای یک کشور سوسیالیستی منافع میهن سوسیالیستی و منافع کلی جنبش سوسیالیستی جهانی می‌تواند در یک راستا مطرح شود مغایرتی با هم ندارند. اما اگر در تضاد با هم قرار بگیرند دومی اصل است و اولی باید فدا شود.

---

[1]. این رساله در سال ۱۳۵۳ نوشته شده است.

امپریالیست‌ها با شریک کردن پرولتاریای خودی در غارت دیگر کشورها، پرولتاریا را اپورتونیست و رفرمیست می‌کنند.

اما در کشورهای سوسیالیستی رفاه جامعه به بهای شرکت در غارت دیگر خلق‌ها زمینه را برای احیای سرمایه‌داری آماده می‌کنند.

از سال ۱۹۷۰ به بعد چین سیاست خارجی خود را عوض کرد و روابط خود را با کشورهای امپریالیستی و وابسته گسترش داد. حتی به جنبش‌های رهایی‌بخش مثل ظفار هم کمک نکرد. و آشکارا به انترناسیونالیسم پرولتری خیانت کرد. بهانه چین مخالفت با توسعه‌طلبی شوروی بود.

سیاست خارجی چین هم‌اکنون بر سه پایه استوار است:

۱. دشمن شماره یک به حساب آوردن شوروی و وحدت با امپریالیست‌ها درمبارزه با آن

۲. جلب کشورهای وابسته

۳. حمایت نکردن و یا خیانت به جنبش‌های خلقی

حمایت از رژیم شاه و استقبال باشکوه از فرح و اشرف خواهر شاه به بهانه مسخره حرکت شاه به سوی استقلال و رشد با هیچ بهانه‌ای قابل توجیه نیست.

«پاسخ به فرصت‌طلب‌ها»

درمورد مبارزه مسلحانه ـ هم استراتژی و هم تاکتیک حمید مؤمنی

این کتاب در تابستان ۱۳۵۳ نوشته شده است رساله‌ای است در دفاع از «*هم استراتژی و هم تاکتیک*» مسعود احمدزاده.

چرا این رساله «هم استراتژی و هم تاکتیک» نوشته شد

این کتاب برای حل تضاد بین استراتژی جنبش کمونیستی و تاکتیک‌های تقلیدی نوشته

شده، پیش از این تاکتیک‌های روسیه (انقلاب اکتبر) و چین (انقلاب مائو) به عنوان تاکتیک‌های انقلاب ایران ارائه می‌شد.

تاکتیک‌های روسیه که توسط حزب توده ارایه می‌شد حزبی که به واقع کاریکاتوری از یک حزب بود. هرگز نتوانست مسایل تئوریک انقلاب ایران را حل کند حزب با کودتای ۲۸ مرداد به کل تار و مار شد و توده‌ها را نسبت به پیشاهنگ بدبین ساخت.

تشکیل حزب فرمولی لنینی

طبق فرمول لنین ابتدا سازمان‌های روشنفکری ـ کارگری به وجود می‌آیند آگاهی‌های سوسیالیستی را میان توده‌ها می‌برند در رابطه با جنبش‌های خود به‌خودی رشد می‌کنند و در مرحله‌ای از رشد با هم متحد و حزب را به وجود می‌آورند.

اما در ایران به دلایل زیر ممکن نبود:

۱. بدبینی توده نسبت به پیشاهنگ به خاطر خیانت حزب توده

۲. اختناق

۳. سرکوب جنبش‌های خود به‌خودی

۴. در نطفه خفه کردن تشکل‌های سیاسی

در چنین زمانی دو برخورد انجام شد:

۱. حزب توده اعلام کرد تنها شکل مبارزه در این شرایط درخواست دمکراسی بیشتر است که معلوم بود نه معنای اختناق را می‌فهمد و نه علت اجتماعی آن را. اختناق به‌علت رشد شرایط عینی انقلاب آخرین حربه رژیم بود.

۲. منشعبین از حزب توده، سازمان انقلابی با الگوبرداری از انقلاب چین راه مبارزه مسلحانه را برگزیدند و ایران را نیمه فئودال نیمه مستعمره دانستند که این گونه نبود.

در چنین شرایطی بود که جنبش نوین کمونیستی ایران پدید آمد. و نمود تئوریک این جنبش اثر ارزنده رفیق مسعود احمدزاده بود.

دشمنان و منتقدان احمدزاده

از دشمنان احمدزاده می‌گذریم مصطفوی یکی از بازجویان ساواک وقتی فهمیده بود که چریک‌ها برای آزادی مسعود می‌خواستند سفیر انگلستان را به گروگان بگیرند گفته بود: «اگر خود ولیعهد را هم بدزدید با یک موی از مسعود احمدزاده عوض نمی‌کنیم.» که این نشان از اهمیت مسعود داشت.

اما منتقدین، با پروبال گرفتن جنبش مسلحانه در جامعه و استقبال جامعه از این حرکت. ابتدا اشک تمساح ریختند و گفتند که ریختن خون این جوانان به زمین حیف است. و بعد دوستانه تذکر دادند که رفقا اشتباه می‌کنید و بعد اعلام کردند که چریک‌ها از مارکسیسم ـ لنینیسم منحرف شده‌اند.

این برخوردها از آن حزب توده بود. بعد به منتقدینی دیگر به میدان آمدند. اما ببینیم ایرادات این منتقدین چه بود:.

۱. هواداری از تزهای دبره و کاسترو‌ییسم

احمدزاده بارها به اشتباهات دبره اشاره کرده و موضع بین‌المللی کاسترو را هم توضیح داده است.

پیروزی انقلاب کوبا یک واقعیت تاریخی است. متأسفانه تا کنون کسی آن‌را براساس مارکسیسم ـ لنینیسم تئوریزه نکرده است. دبره این‌کار را کرده است اما دچار انحرافات امپریسم و فرمالیسم چندی شده است که احمدزاده بارها آن‌را تذکر داده است. ولی به‌هر حال کتاب دبره در بردارنده حقایق گرانبهایی است. دبره وقتی می‌گوید: چریک نطفه حزب است. دچار فرمالیسم فلسفی شده است یعنی صورت را به جای محتوا گرفته است. در حالی‌که سازمان‌های سیاسی نطفه حزبند که باید درشرایط خاص تاریخی و اجتماعی شکل نظامی داشته باشند. دبره صورت نظامی چریک را دیده است اما محتوی سیاسی او را ندیده است. در نتیجه فرمول او ظاهراً با قوانین عام مارکسیستی تعارض دارد اما یک حقیقت گرانبها در فرمول او هست و آن شکل نظامی داشتن سازمان‌های سیاسی در شرایط خاص است.

از یاد نباید برد که مارکس فلسفه را از هگل آموخت و اقتصاد را از ریکاردو آدام اسمیت. پس خواندن دبره جرم نیست.

۲. شرایط پیدایش ما

منتقدین ما علت پیدایش جنبش چریکی را این‌گونه توضیح می‌دهند؛ اختناق باعث جدایی جنبش از توده شد این جدایی سبب تنزل سطح تئوریک شد. سطح نازل تئوری و رسوخ اندیشه‌های دبره و کاسترو باعث پیدایش جنبش چریکی شد.

سؤال این است که تئوری انقلابی چگونه رشد می‌کند؟ آیا با خواندن آثار مائو و لنین این‌کار شدنی است. آیا جزء این است که تنها چریک‌ها مسائل اساسی انقلاب (مثل رابطه توده و پیشاهنگ) را مطرح کرده و به آن عمل کرده‌اند. مگر نه این است که تئوری انقلابی ایران تنها در رابطه با طرح اساسی‌ترین مسائل رشد می‌کند. جز چریک‌ها چه کسی به این‌کار دست زده و به آن عمل می‌کند. ما می‌گوییم سازمان‌های سیاسی امکان بقا و ارتباط با جنبش‌های خود به‌خودی و تشکیل حزب را ندارند مگر این‌که نظامی باشند. به نظر ما این مهم‌ترین مسأله اساسی انقلاب ایران است اگر جز این است منتقدین بیایند مسائل را به شکل روشن مطرح کنند و به آن عمل کنند.

علت پیدایش ما دوران نوین سرکوب امپریالیستی است در کشورهایی که شرایط عینی انقلاب فراهم است سرکوب مطلق مهم‌ترین حربه حکومت است.

۳. کار سیاسی با توده

آنان به رفیق مسعود ایراد می‌گیرند که کار با توده‌ها در شرایط کنونی ممکن است ولی چون روشنفکرید نمی‌توانید این‌کار را بکنید.

کار درون طبقه به دو شکل صورت می‌گیرد:

۱. کار سیاسی منفرد و جلب آن‌ها به گروه‌های سیاسی. که این‌کار هم ممکن است و هم توسط ما صورت می‌گیرد.

۲. کار با توده و طبقه در سطحی وسیع که اگر در حد تبلیغ باشد توسط ما با پخش

اعلامیه صورت می‌گیرد. ولی اگر به شکل شرکت در مبارزات آن‌ها و سازمان‌دهی آن‌ها باشد در شرایط کنونی ممکن نیست.

تشکل‌های کارگری و حرکت‌ها به شدت کنترل می‌شود و در صورت حرکات مشکوک به شدت سرکوب می‌شود با این حال ما به‌شدت این حرکت‌ها را دنبال می‌کنیم و تا حد توان درصدد ارتقای آن‌ها هستیم. اما منتقدین ما چرا خود به میان توده و طبقه نمی‌روند و کار سیاسی نمی‌کنند.

سازمان چریک‌ها، سازمانی است روشنفکری ـ کارگری که روشنفکران آن چون بهروز دهقانی و صمدند. که یا از خانواده‌های کارگری، دهقانی، پیشه‌وری هستند یا دررابطه تنگاتنگ با توده‌ها هستند[۱].

۴. امر سیاسی یا نظامی

به ما ایراد می‌گیرند که ما امر نظامی را برابر سیاسی مقدم داشته‌ایم. این دو در مقابل هم نیستند. امر سیاسی محتوی مبارزه است و امر نظامی شکل آن. به عبارت دیگر تبلیغ و ترویج در بین توده‌ها، سازمان‌دهی، کار تئوریک و مبارزه مسلحانه هم اشکالی از کار سیاسی هستند. زیرا که هدف آن‌ها سیاسی است. امر نظامی هم در واقع نوعی کار سیاسی است. این ادعا زمانی درست است که هدف مبارزه فدای شکل مبارزه شود.

اعدام فرسیو یک عمل سیاسی است مثل پخش کردن اعلامیه، تنها شکل آن نظامی است. احمدزاده می‌گوید: «بسته به شرایط مختلف کار ماهیتاً سیاسی می‌تواند شکل صرفاً سیاسی، سیاسی ـ نظامی، و یا حتی صرفاً «نظامی» به خود بگیرد. در یک کار نظامی باید به هدف و تأثیر آن نگاه کرد تا فهمید امر سیاسی مقدم بوده است یا امر نظامی. تنها زمانی می‌توانیم بگوییم امر نظامی بر امر سیاسی مقدم شده است که یک عمل نظامی از نظر سیاسی بی‌معنا باشد ولی آیا در بین عملیات چریکی یک مورد این‌گونه می‌توان یافت.

---

[۱]. حمید مؤمنی به همراه ابوالحسن شایگان در مشهد مدت‌ها دست‌فروشی می‌کرد.

۵. حزب و چریک

عده‌ای به رفیق مسعود ایراد می‌گیرند که ضرورت حزب را انکار کرده است که این‌گونه نیست خود رفیق مسعود می‌گوید: «ما یقین داریم که برای هژمونی پرولتاریا، اتحاد گروه‌ها و سازمان‌های پرولتری در یک حزب واحد ضروری است. اما این مسأله اینک به شکل مشخص و کنکرت برای ما مطرح نیست» و در جایی دیگر می‌گوید: «اینک مبارزه مسلحانه به صورت یک مسأله محض مطرح است و ضرورت ایجاد حزب را به طور کلی می‌پذیریم» منظور مسعود از مشخص یعنی عملی بودن مسعود درضرورت تشکیل حزب شکی ندارد اما آن‌را فعلاً عملی نمی‌داند. چرا که گروه‌ها هنوز نتوانسته‌اند با توده رابطه ارگانیک برقرار کنند.

۶. تسلط امپریالیسم و مرگ فئودالیسم

به‌گفته رفیق مسعود ایراد می‌گیرند که چرا گفته است امپریالیسم فئودالیسم را اساساً دفن کرده است. امپریالیسم متحد فئودالیسم است. و ایران کشوری است نیمه‌مستعمره ـ نیمه‌فئودال. و نظر مسعود را در مورد نفوذ مرحله‌ای امپریالیسم و همراه با آن تضعیف مرحله‌ای فئودالیسم در طی انقلاب مشروطه و کودتای رضاخان و انقلاب سفید نادرست می‌دانند.

در انقلاب مشروطه هدف مبارزه با امپریالیسم و فئودالیسم بود که شکست خورد با این همه فئودالیسم تضعیف شد و انگلیس در کشور جا پا باز کرد بورژوازی کمپرادور و ملی تقویت شدند.

کودتای رضاخان باعث تضعیف هرچه بیشتر فئودالیسم و تقویت بورژوازی کمپرادور شد. و با انقلاب سفید فئودالیسم برافتاد و کمپرادورها بر جامعه مسلط شدند. پس می‌بینیم که بین نتایج سه واقعه مختلف تاریخی یک وجه مشترک وجود دارد و آن تضعیف فئودالیسم و تقویت بورژوازی کمپرادور است پس گفته رفیق احمدزاده درست است.

۷. مرحله انقلاب

کسانی‌که هنوز ایران را نیمه مستعمره ـ نیمه فئودال می‌دانند و اصلاحات ارضی را مانند کودتای رضاخان در جهت رشد باز هم بیشتر جامعه فئودالی کهن به یک جامعه نیمه‌مستعمره ـ نیمه‌فئودال به حساب می‌آورند گفته‌های رفیق احمدزاده را در مورد مرحله انقلاب نفهمیدند.

انقلاب‌های قرون جدید اصولاً فقط به سه صورت می‌توانند باشد:

۱. بورژوا ـ دمکراتیک

۲. دمکراتیک نوین

۳. انقلاب سوسیالیستی

در انقلاب بوژروا ـ دمکراتیک، بورژوازی طبقه کارگر و دهقانان شرکت دارند رهبری با بورژوازی است این انقلاب یا برعلیه فئودالیسم است مثل فرانسه یا برعلیه فئودالیسم و امپریالیسم است مثل انقلاب الجزایر.

در انقلاب دمکراتیک نوین، همین سه طبقه شرکت دارند ولی رهبری با پرولتاریا است در انقلاب سوسیالیستی، طبقه کارگر و زحمتکشان شرکت دارند و رهبری با پرولتاریا است در کشورهای مستعمره و نیمه‌مستعمره ـ نیمه‌فئودال انقلاب برعلیه امپریالیسم و فئودالیسم است. مرحله انقلاب هم دمکراتیک نوین است. در کشورهایی نظیر ایران انقلاب برعلیه امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است. طبقه کارگر، خرده‌بورژوازی بخش‌های ضعیف بورژوازی ملی در انقلاب شرکت دارند بنابراین مرحله انقلاب، دمکراتیک نوین و رهبری با پرولتاریا است.

اما آنان که برداشتی دگم از انقلاب چین دارند می‌گویند که انقلاب دمکراتیک نوین حتماً برعلیه امپریالیسم و فئودالیسم است. آنان وجود قشر فئودالیسم را شرط لازم انقلاب دمکراتیک می‌گیرند که لزوماً چنین نیست. این انقلاب در کشورهایی که فئودالیسم وجود ندارد و سرمایه‌داری وابسته است هم می‌تواند واقع شود. که وجه مشخصه آن شرکت سه طبقه، کارگر، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی است با رهبری طبقه کارگر نه مبارزه با فئودالیسم.

به هرروی خصلت یک انقلاب را ترکیب طبقات شرکت‌کننده در آن و سپس ترکیب طبقاتی حکومت حاصل آن‌را تعیین می‌کند.

در کشور ما براساس شرایط اقتصادی ـ اجتماعی موجود مرحله انقلاب دمکراتیک نوین است زیرا هنوز هم امکان شرکت خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی وجود دارد. اما باید به یاد داشت که انقلاب دمکراتیک نوین ما با انقلاب دمکراتیک نوین چین دو تفاوت دارد:

۱. در چین طبقات انقلابی با فئودالیسم و امپریالیسم در جنگ بودند در حالی‌که درانقلاب دمکراتیک نوین جدید با امپریالیسم و نماینده داخلی‌اش بورژوازی کمپرادور

۲. در چین بورژوازی ملی خیلی قوی بود در ایران خیلی ضعیف است در نتیجه انقلاب دمکراتیک نوین جدید به انقلاب سوسیالیستی نزدیک‌تر است و دیکتاتوری خلق زودتر می‌تواند به دیکتاتوری پرولتاریا تبدیل گردد.

۸. تئوری و کار تئوریک

می‌گویند مسعود احمدزاده برای کار تئوریک ارزشی قایل نیست و بر این باور است که جنبش به پراتیسین به جای تئوریسین احتیاج دارد و این به معنای عمل‌زدگی است.

رفیق مسعود اهمیت تئوری را برای انقلاب نفی نمی‌کند. او در سراسر عمرش درتلاش برای یافتن تئوری انقلاب در ایران بوده است. او حتی به دبره به خاطر کم‌اهمیت دانستن تئوری انتقاد می‌کند اما او می‌گوید امروز اهمیت کار تئوریک کم شده، نه اهمیت تئوری. دانستن تئوری ارزش اضافی لازم است اما دیگر نیازی به بحث روی درستی و یا خطای آن نیست قوانین عام مارکسیسم کشف شده است باید آن‌را آموخت. کار تئوریک تنها در محدوده تطبیق قوانین عام بر شرایط خاص لازم است.

به هرروی اهمیت تئوری کم نشده، ولی اهمیت کار تئوریک کم شده احمدزاده می‌گوید: «آیا این امر نمی‌رساند که ما بیش از هر وقت به پراتیسین احتیاج داریم تا تئوریسین»

اگر مفاهیم تئوریسین و پراتیسین را مطلق کنیم. آن‌وقت این حرف غلط است. پراتیسین به معنای مطلق آن‌که تئوری نمی‌داند.

در شرایطی که رفیق احمدزاده این حرف را زده که جنبش کمونیستی عبارت بود چند سازمان در خارج از کشور و چند گروه محفل در داخل که کارشان از بحث و گفت‌وگو تجاوز نمی‌کرد. در چنین شرایط کاری که باید انجام می‌شد روشن بود. یافتن رابطه ارگانیک با توده از طریق رفتن به میان آن‌ها. در چنین شرایطی احمدزاده می‌گوید مسأله بغرنجی که حل آن به یک تسلط وسیع تئوریک از تئوریسین بودن، نیاز داشته باشد مطرح نیست برنامه عملی که باید انجام شود به هرحال روشن است. چه به مبارزه مسلحانه معتقد باشیم و چه نباشیم باید در توده‌ها نفوذ کرد. و در هر دو صورت باید عمل کرد و ما به پراتیسین نیاز داریم.

انتقادات سازمان بر مسعود

حمید مؤمنی در پایان می‌گوید: هرچند تحولات چهار ساله گذشته درستی خطوط اصلی کتاب را به اثبات رسانده است با این همه اشتباهاتی اجتناب‌ناپذیر چه در نظر و چه در عمل در این کتاب وجود دارد که به شرح زیر است:

۱. اگر در آن روزگار تقبل این امر که سازمان برای گسترش مبارزه مسلحانه، نابودی خود را هم می‌پذیرد حرفی درست بود امروز این حرف درست نیست و ما باید در حفظ سازمان بکوشیم.

۲. ارزیابی انجام شده در مقدمه‌ای که در سال ۱۳۵۱ بر کتاب نوشته شده است درمورد تأثیر مبارزه مسلحانه بر جنبش‌های خود به‌خودی اغراق‌آمیز است.

۳. مسعود می‌گوید ایجاد جبهه واحد از معتقدین به‌مبارزه مسلحانه امری فوری‌تر از ایجاد حزب طبقه کارگر است در مورد تشکیل جبهه باید گفت که در شرایط کنونی و مدت عمل فقط درحدود برخی همکاری‌ها امکان‌پذیر است. یعنی تشکیل جبهه درمحل نطفه‌ای است اما باید در هر گونه وحدت جبهه‌ای باید استقلال سازمان ما حفظ شود.

و اما در مورد تشکیل حزب، وقتی صحبت از وحدت نیروهای پرولتری می‌کنیم

باید بگوییم منظورمان سازمان‌هایی است که مبارزه مسلحانه را قبول دارند. زیرا سازمان‌هایی که مبارزه مسلحانه را قبول ندارند نمی‌توانند با توده ارتباط بگیرند و درنتیجه تاکتیک‌ها و استراتژی‌شان به خطا می‌شود. پس اتحاد نیروهای پرولتری درچارچوب حزب طبقه کارگر، وحدت سازمان‌های مارکسیستی ـ لنینیستی که مشی مسلحانه را پذیرفته‌اند امروز برای ما وحدت به دو صورت مطرح است:

۱. وحدت جبهه‌ای با نیروهای ضدامپریالیستی معتقد به مبارزه مسلحانه

۲. وحدت سازمانی با سازمان‌های مارکسیستی معتقد به مبارزه مسلحانه

۳. رفیق مسعود می‌گوید جنبه کاتالیزوری و برانگیزنده مبارزه مسلحانه اینک تعیین‌کننده است این حرف هرچند در آن روز درست بود. اما امروز با تثبیت سازمان، امر سازمان‌دهی برای ما در درجه اول اهمیت قرار دارد. ما باید برای سازمان‌دهی گروه‌های جدیدی که مبارزه ملحق می‌شوند اقدام کنیم.

مبانی نظری چریک‌ها

مبانی نظری چریک‌ها از سال ۵۴ـ۱۳۵۰ آن چیزی است که خطوطی اصلی آن‌را مسعود احمدزاده تدوین کرده است. که در سازمان به خط مسعود معروف است.

اما در فاصله این سال‌ها بیژن جزنی، با تدوین نظریات خود در مورد تحلیل ساخت، مرحله انقلاب و اصول تئوریک مبارزه مسلحانه و فرستادن آن از زندان به‌بیرون رفته‌رفته توانست نظرات خود را در سازمان حاکم کند.

از پایان سال ۱۳۵۴ و بیشتر در سال ۱۳۵۵ خط بیژن بر سازمان حاکم شد. و این خط تا سال ۱۳۵۷ که جنبش با سقوط حکومت شاه وارد مرحله‌ای جدید شد، خط غالب بر سازمان بود به هرروی برای آشنایی با نظرات سازمان در این سال‌ها باید چند کار اساسی بیژن بازخوانی شود.

چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود[۱]

۱. مبارزه دسته‌های پیشرو با مبارزه توده‌ای یکی نیست. نمی‌شود گفت مبارزه از هم‌اکنون نیز توده‌ای شده است چرا که ما تجسم مادی و معنوی توده‌ایم.

۲. در دوران رکود، پیشاهنگ باید با انتخاب تاکتیک‌های مناسب، دوران رکود را کوتاه کند.

۳. دوران رکود حاصل شکست جنبش است. رشد نایافتگی مراحل عینی با مراحل ذهنی.

۴. طولانی شدن یا کوتاه شدن دوران رکود به سه عامل بستگی دارد:

الف) موقعیت توده‌ها

ب) موقعیت حاکمیت

ج) موقعیت پیشاهنگ

۵. استراتژی جنبش انقلابی دارای سه مرحله اول

الف) مرحله اول: تثبیت مبارزه مسلحانه

مرحله دوم: حمایت مادی و معنوی توده از جنبش

مرحله سوم: توده‌ای شدن مبارزه

۶. در مرحله اول دو هدف در مقابل جنبش قرار دارد:

الف) ایجاد پیشاهنگ انقلابی و آماده ساختن شرایط برای تأمین هژمونی طبقه کارگر در انقلاب

ب) شناساندن مبارزه مسلحانه به توده‌ها و ایجاد جو سیاسی در جامعه که مقدمه بسیج توده‌ها است.

۷. ایجاد پیشاهنگ انقلابی تنها در پروسه مبارزاتی ممکن است نه مقدم بر آن.

۸ . چریک‌های فدایی خلق با پراتیک خود باید دیگر جریان‌ها را به سوی مشی انقلابی هدایت کند و با مبارزه ایدئولوژیک در کانالیزه کردن نیروها به سوی مشی واحد حرکت کنند تا پیشاهنگ طبقه تحقق یابد.

---

[۱]. این رساله در پاییز ۱۳۵۲ در زندان نوشته شده است.

۹. بدون تشکیل پیشاهنگ طبقه کارگر، امکان هژمونی طبقه کارگر بر جنبش انقلابی نیست.

۱۰. در شرایط فعلی چهار نوع تشکل وجود دارند:

الف) گروه‌های سیاسی ـ نظامی

ب) گروه‌های سیاسی ـ صنفی

ج) گروه‌های پشت جبهه

د) گروه‌های انتشاراتی

۱۱. گروه‌های سیاسی ـ نظامی باید به پنج نکته توجه کنند:

الف) توجه اساسی به مخفی‌کاری و انتقال تجربه به واحدهای کم تجربه

ب) داشتن کمیت محدود برای جلوگیری از ضربات پلیس و گسترش ندادن تشکیلات.

ج) بهای بیشتر دادن به تئوری و آموزش

د) اهمیت بیشتر دادن به مبارزات اقتصادی و سیاسی توده

ه) باز کردن جبهه در روستا و جنگل و کوه

۱۲. گروه‌های سیاسی ـ صنفی

الف) این گروه‌ها می‌توانند توسط کادرهای باتجربه جنبش تشکیل شود.

ب) محتوی این گروه‌ها شکل‌دهی به حرکات اعتراضی است و باید در میان تمامی صفوف تشکیل شود.

ج) این گروه‌ها باید مواظب باشند به عملیات نظامی کشیده نشوند. و از تبدیل شدن به گروه‌های سیاسی ـ صنفی قدیمی اجتناب کنند.

د) این گروه‌ها اساساً مخفی‌اند اما این مخفی بودن به معنای رابطه نداشتن با توده نیست. باید رابطه وسیع داشته باشند.

ه) آموزش ایدئولوژیک در این گروه‌ها باید مورد توجه باشد.

و) باید از کلیه امکانات قانونی استفاده کنند.

۱۳. کمیته‌های پشت جبهه باید:

الف) در نزدیک‌ترین فاصله به کشور باشد

ب) مسئولیت این کمیته‌ها باید توسط کادرهای اعزامی از داخل تأمین شود.
ج) این کمیته‌ها مراکز تبلیغاتی ـ تعلیماتی و تدارکاتی سازمان‌های داخل کشور باید باشند.
د) باید ارتباط گروه را در داخل با دیگر جریانات از داخل و خارج برقرار کند.
ه) باید با ارتباط با دیگر سازمان‌ها و احزاب خارجی حمایت‌های مادی و معنوی برای مبارزه در داخل ایجاد کند.
۱۴. سلول‌های انتشاراتی
الف) از ۳ـ۲ نفر تشکیل می‌شود.
ب) رابطه آن‌ها با سازمان‌های چریکی یک طرفه است.
ج) وظیفه آن تکثیر اعلامیه‌ها و نشریات و آثار تئوریک سازمان‌های چریکی است.
۱۵. جنبش انقلابی مسلحانه مهم‌ترین وظیفه خود را شرکت در جنبش رهایی‌بخش می‌داند مبارزه طبقاتی در این شرایط از کانال مبارزه بر ضدامپریالیسم و متحدان آن می‌گذرد.
پیروزی جنبش انقلابی طبقه کارگر در گرو نقش تاریخی آن در جنبش رهایی‌بخش است.
۱۶. جنبش مبارزه مسلحانه در چنین شرایطی آغاز شد:
الف) با رفرم ارضی، بورژوازی کمپرادور جانشین فئودالیسم شده بود و دوران شکوفایی رژیم بود.
ب) کارگران رشد کمی بی‌سابقه‌ای یافته بودند. اما فاقد آگاهی‌های انقلابی پرولتری بودند.
ج) فئودالیسم از بین رفته بود و دهقانان درک مبهمی از بورژوازی در روستا داشتند.
د) خرده‌بورژوازی به دو لایه تقسیم شد لایه‌ای که در حال زوال بود شدیداً فعال و برعلیه حکومت بود.
و لایه رشد یابنده‌اش، نیروهای پیشرو مبارزه مسلحانه را تشکیل می‌دادند.
ه) رژیم با رفرم‌های اخیر تضادهای خود را کاهش داده بود و از تمرکز بی‌سابقه‌ای برخوردار بود. و سیستم پلیسی وحشتناکی بر جامعه حاکم بود.

و) جبهه ملی، حزب توده و روحانیت همگی خاموش و در تبعید بودند.

۱۷. ویژگی‌های مبارزه مسلحانه

الف) پیشاهنگ نیرویی است فشرده و کوچک که وظیفه‌اش آگاه ساختن و برانگیختن توده‌ها و بسیج و سازماندهی آن‌ها است.

ب) مبارزه مسلحانه نمی‌خواهد با ترور و یا ضربات نظامی حکومت را سرنگون کند بلکه هدفش بسیج توده‌ها است.

ج) مبارزه مسلحانه در مرحله اول ظرفیت توده‌ای شدن ندارد هدف جلب اعتماد توده‌ها است.

د) مبارزه مسلحانه در روستا نیز هدفش جلب اعتماد دهقانان است.

ه) در مرحله دوم مبارزه نیز هنوز مبارزه مسلحانه توده‌ها نیست. اما حرکت اقتصادی سیاسی اوج می‌گیرد اما توده‌ها دست به سلاح نمی‌برند.

و) چریک‌ها با مردم باید سخن بگویند و نقش مردم را در این مبارزه به‌آن‌ها بنمایانند.

۱۸. زمینه‌های ماجراجویی در جنبش مسلحانه

الف) عکس‌العمل افراطی نسبت به محافظه‌کاری حزب توده و جبهه ملی و محفل‌بازی و لیبرالیسم خارج از جنبش

ب) فعالیت پراکنده و گروهی زمینه‌ای است برای رشد تمایلات ماجراجویانه در جنبش

ج) نبود توده‌ها در میدان مبارزه زمینه‌ای است برای ظهور سکتاریسم و آوانگاردیسم

د) ترکیب طبقاتی عناصر پیشرو (روشنفکران و عناصر خرده‌بورژوازی) و عقب‌ماندگی تاریخی طبقه کارگر زمینه مساعدی برای ظهور گرایش‌های ماجراجویانه است.

ه) ظهور خرده‌بورژوازی در مارکسیسم و پیدایش چپ جدید زمینه دیگری است برای این ماجراجویی.

۱۹. نمودهای ماجراجویی جنبش:

الف) انکار نقش توده‌ها و یک جانبه دیدن نقش پیشرو
ب) کم بها دادن به تئوری
پ) تأکید مطلق روی تاکتیک مسلحانه
ت) تأکید بیش از حدروی نقش فدایی و توسل به‌شهادت برای جبران غیبت توده‌ها
ث) شناخت نادرست از نیروها به دنبال خرده‌بورژوازی رفتن و فراموش کردن کارگران و دهقانان
ج) اظهار خستگی و ناشکیبایی از طولانی شدن مبارزه
ه) کم بها دادن به دشمن و غره شدن از پیروزی خود
۲۰. ویژگی‌های عملیات سیاهکل:
الف) این عملیات در اوج سکون و نومیدی مردم سکوت را شکست و رژیم را به‌مبارزه طلبید.
ب) گیلان منطقه‌ای بود فاقد هرگونه برخورد مسلحانه غیرسیاسی، حمله به پاسگاه سیاهکل فقط یک معنا داشت، به مبارزه طلبیدن رژیم
پ) حمله به پاسگاه از سوی یک دسته چریک با تصورات مردم از چریک تطابق داشت.
ت) انعکاس عملیات در سراسر کشو فوق‌العاده بود.
ث) این عملیات در نزد مردم یک پیروزی تلقی شد.
ج) حمله به کلانتری قلهک و اعدام فرسیو مبارزه را علنی کرد.
ه) رژیم با اعلام اسامی و انتشار نُه عکس از چریک‌ها، شکست اولیه خود را پذیرفت.
و) بیست سال عقب‌نشینی پایان یافت و پیشروی آغاز شد.
۲۱. اثر جنبش مسلحانه روی جریانات سیاسی:
الف) جریانات ملی علی‌رغم قبول نداشتن مشی چریکی از حرکت چریک‌ها حمایت کردند.
ب) حزب توده این عملیات را بی‌نتیجه خواند و بعد حمله را آغاز کرد.
ج) جریانات سیاسی کار ابتدا سکوت کردند و بعد به سوی مشی یورش بردند.

د) بسیاری از گروه‌ها کاتالیزه شدند و بخش زیادی از نیروهای‌شان به سوی مبارزه مسلحانه کنده شد.

۲۲. اثر جنبش مسلحانه روی مردم:

الف) مردم از همان لحظه نخست به چریک‌ها علاقه نشان داد.

ب) مردم با پخش شایعات به سود چریک‌ها نشان از همدردی مردم با چریک‌ها داشت.

ج) قشرهای میانی و محروم خرده‌بورژوازی و زحمتکشان شهری چریک‌ها را درجهت منافع خود دیدند.

د) عناصر روشنفکر آماده پیوستن به چریک‌ها شدند.

ه) احیای اعتماد به نفس در مردم، جسارت و همدردی در جامعه

و) افزایش اعتراض‌های اقتصادی مردم

۲۳. اثر مبارزه مسلحانه درون دستگاه حاکمه:

الف) بی‌حیثیت شدن رژیم در افکار عمومی جهان

ب) بسیج شدن تمام تبلیغات رژیم برعلیه چریک‌ها

پ) گیج شدن رژیم در برخورد با جنبش

ت) از اعتبار افتادن ساواک و پلیس

ج) تشکیل کمیته مشترک و استخدام هزاران کادر جدید برای مقابله با چریک‌ها

د) اختلاف نظر امپریالیست‌ها نسبت به آینده رژیم

ه) رژیم شاه خواستار حمایت سیاسی امپریالیست‌ها شد

و) ورود رژیم به دسته‌بندی‌های ضدانقلابی در منطقه

۲۴. برای بسیج توده‌ها جنبش از دو تاکتیک استفاده می‌کند، سیاسی ـ نظامی، تاکتیک‌های نظامی علی‌رغم گسترش هرچه بیشتر تاکتیک‌های سیاسی نقش محوریت خود را به دلایل زیر حفظ می‌کند:

الف) تداوم تاکتیک‌های سیاسی مستلزم حضور تاکتیک‌های نظامی است. وگرنه رژیم آن‌را خفه خواهد کرد.

ب) گسترش و تداوم و تکامل مبارزه اقتصادی به سیاسی ـ و سیاسی به نظامی نیز مستلزم حضور ملموس مبارزه مسلحانه است.

ج) مبارزه مسلحانه عامل برانگیز شدن مردم است.

د) خنثی‌کننده تاکتیک‌های سرکوب‌کننده رژیم است.

۲۵. مبارزه مسلحانه در شهر امکان توده‌ای شدن را به دلایل زیر ندارد:

الف) یک چریک شهری خود یک کماندو است و مبارزه در شهر نیازمند آشنایی به‌فن مبارزه با پلیس است و این ویژگی در توده‌ها نیست.

ب) شهرها امکان محدودی برای پذیرش نیرو دارند.

ج) تنها روشنفکران می‌توانند به چریک شهری ملحق شوند چون امکان آموزش و مخفی شدن را دارند.

د) در کوه این محدودیت‌ها وجود ندارد و کوه می‌تواند به توده‌ای شدن مبارزه مسلحانه کمک کند.

ه) در شهر به موازات مبارزه مسلحانه مبارزه اقتصادی ـ سیاسی گسترش می‌یابد و در کوه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود.

و) جنبش انقلابی باید مبارزات مردم را در شهر رهبری کند.

۲۶.) سازمان‌دهی در اشکال سیاسی مبارزه نیازمند شکل دادن به یک جناح سیاسی است که وظایف آن به قرار زیر است:

الف) سازمان‌دهی اعتراضات صنفی ـ اقتصادی مردم

ب) هدایت این جنبش‌ها در جهت سیاسی

ج) شناساندن جنبش مسلحانه به مردم

د) آگاه‌سازی مردم

ه) تبلیغات و افشاگری جهانی

ـ تشکیل گروه‌های صنفی ـ سیاسی در میان تمام صفوف، کارگران، زحمتکشان، بازار، دانشگاه و هنرمندان

ـ ایجاد هسته‌های تبلیغاتی و انتشاراتی در شهرها

ـ ارتباط با خارج از کشور از تبادل نشریات و کتب گرفته تا حمایت‌های مادی و معنوی از زندانیان سیاسی و خانواده‌های آنان

۲۷. وظایف نیروهای هوادار خارج از کشور به قرار زیر است:

الف) شناساندن جنبش انقلابی به ایرانیان خارج از کشور و دیگر ملیت‌ها

ب) ایجاد یک جبهه متحد تبلیغاتی برعلیه رژیم

ج) تکثیر بیانیه‌ها و نشریات و متون داخلی و باز گرداندن آن به داخل

۲۸. تشکیل جبهه آزادی‌بخش می‌تواند خلأ رهبری را پرکند. در پروسه مبارزه محتوای این جبهه، عناصر تشکیل‌دهنده آن و رهبری جبهه روشن خواهد شد.

۲۹. جنبش مبارزه مسلحانه قبل از آن‌که به حمایت نظامی از خواست‌های مردم دست بزند باید سه کار را انجام دهد:

الف) شناساندن هرچه بیشتر خود به مردم و آگاه کردن مردم از وضعیت اقتصادی ـ اجتماعی‌شان

ب) توجه به نیازها و مشکلات مردم و دادن بیانیه و راه حل

ج) نشان دادن همبستگی و هم‌دردی با حرکات مردم

۳۰. کاربرد عملیات نظامی در جهت خواسته‌های مردم:

الف) هدف قرار دادن کسانی‌که در سرکوب مردم نقش دارند.

ب) کمک نظامی به تحقق خواست‌های مردم

ـ به گروگان گرفتن صاحبان صنایع در جریان اعتصاب و درخواست پذیرفتن خواست کارگران

ـ منفجر کردن اتوبوس‌هایی که توسط رانندگانی غیر از رانندگان اتوبوس‌رانی حرکت کنند در جریان اعتصاب کارگران شرکت واحد

۳۱. نبرد توده‌ای هنگامی آغاز می‌شود که، دستگاه حاکمه و سرمایه‌داری خارجی و داخلی و سفرای کشورهای امپریالیستی مورد تهاجم چریک‌ها قرار بگیرند و مبارزه مسلحانه در ظهور و رشد جنبش‌های توده‌ای نقش بازی کند و این به معنای پایان یافتن مرحله دوم مبارزه و شروع مرحله سوم در شهر و کوه است.

۳۲. منظور از مبارزه مسلحانه در کوه ،کلیه اشکال مبارزه در خارج از شهرها است از کانون‌های چریکی در یک منطقه گرفته تا شورش‌های عشایری و جنبش‌های مسلحانه خلق‌های تحت ستم

۳۳. مبارزه مسلحانه در کوه‌ها از سه مرحله می‌گذرد:

الف) تشکیل واحدهای کوچک، که نیرو و سلاح از شهر تأمین می‌شود.

ب) تشکیل واحدهای بزرگ که نیرو و سلاح از شهر و روستا تأمین می‌شود.

ج) تشکیل مناطق آزاد و حمله به دشمن

۳۴. هدف هسته‌های چریکی در مرحله اول عبارت است از:

الف) باز کردن جبهه‌ای دیگر و کم کردن فشار از روی جنبش در شهر

ب) آسیب زدن به اتوریته رژیم در روستا

ج) دفاع از حقوق اقتصادی در روستاییان

۳۵. مشکلاتی که هم‌اکنون در سر راه جنبش برای کار در کوه وجود دارد:

الف) هوشیاری پلیس و مشکل بودن شناسایی منطقه

ب) جنگل‌های شمالی در طول سال برای مبارزه مساعد نیست مثل برگ‌ریزان درختان و بارش برف

پ) برای جلب حمایت روستاییان باید مدت طولانی صبر کرد و کانون چریکی باید روی خود حساب کند.

ت) برای شناسایی باید از افراد بومی مثل معلمان و سپاهیان دانش استفاده کرد.

ث) برای ایجاد زمینه‌های فکری در منطقه تیم‌های کوچک عملیاتی تشکیل شود و بعد از یک عملیات منطقه را ترک می‌کند و مخفی می‌شوند.

ج) پس از تهیه کروکی و شناسایی منطقه و تهیه وسایل لازم، هسته چریکی دست به یک مانور نهایی می‌زند و دست به عملیات می‌زند و با نامساعد شدن هوا منطقه را ترک می‌کند و در پایگاه‌های شهری مخفی می‌شود.

ه) در فصل نامساعد واحد چریکی در شهر عضوگیری می‌کند و افراد خود را آموزش سیاسی می‌دهد.

و) در انتخاب اهداف باید خواسته‌های اقتصادی ـ اجتماعی روستاییان در نظر گرفته شود بانک‌های کشاورزی عناصر منفرد محلی، رباخواران، انتظامات روستا و عشایر، ژاندارمری و مانند این‌ها

ی) شعار واحد الغای اقساط زمین، آب‌بها، وام‌های کشاورزی، و الغای ممنوعیت مراتع

۳۶. ویژگی‌های عمده شورش عشایری:

الف) ابعاد شورش بزرگ است.

ب) با آغاز شورش حاکمیت رژیم در منطقه ملغی می‌شود.

ج) نیروهای اعزامی عشایر را از شهر و دشت به منطقه کوهستانی می‌رانند.

د) شورش با سازش خان و یا فریب او به پایان می‌رسد.

۳۷. ضعف عمده این شورش‌ها عبارت است از:

الف) پای‌بند بودن شورش به یک منطقه محدود

ب) ضعف رهبری و عدم آگاهی

ج) هدف شورش منافع خان است و نمی‌تواند دیگر عشایر و روستاییان را پوشش دهد.

د) با روستاییان و عشایر دشمنی دیرینه دارند.

۳۸. در صورت یافتن امکانی برای حرکت در عشایر باید:

الف) حرکت باید در ابعاد کوچک شروع شود که رژیم نتواند کل منطقه را غیرقابل زیست کند

ب) سازمان‌های چریکی باید به تمامی از این حرکت حمایت کنند.

ج) واحد چریکی باید منطقه مانور خود را گسترش دهند.

د) هدف‌های خلقی شورش باید در میان عشایر تبلیغ شود.

۳۹. خصوصیت ستم ملی که بر خلق‌های (کرد، ترک، لر و بلوچ) اعمال می‌شود به‌قرار زیر است:

الف) ستم اقتصادی

ب) ستم سیاسی
ج) ستم فرهنگی
د) ستم مذهبی (کرد و بلوچ که سنی‌اند)

۴۰. اهمیت جنبش‌های ملی برای جنبش انقلابی در موارد زیر است:

الف) این جنبش‌ها خصلت ضدامپریالیستی و ترقی‌خواه ندارند و می‌توانند با جنبش انقلابی جبهه واحد درست کنند.

ب) این جنبش‌ها از حمایت توده‌ای برخوردارند پس یک نیروی عمده درمبارزه با دشمن‌اند.

ج) سرکوب این جنبش‌ها به سادگی ممکن نیست.

د) وحدت خلق‌ها در جنگ مشترک می‌تواند زمینه‌ساز وحدت را در جهت ایجاد جامعه‌ای دمکراتیک باشد.

اسلام مارکسیستی: مارکسیسم اسلامی

نکته اول آن‌که: این رساله در واقع بررسی رابطه مجاهدین با مذهب است و علی‌رغم آن‌که تاریخ نگارش در زیر آن مکتوب نیست باید قبل از تغییر ایدئولوژی سازمان درشهریور ۱۳۵۴ باشد.

نکته دوم: ورود فعال خرده‌بورژوازی به صحنه مبارزه با رژیم از هیئت‌های مؤتلفه گرفته تا مجاهدین مسأله‌ای نبود که بتوان به سادگی از آن گذشت بیژن از معدود نظریه‌پردازانی بود که به حساسیت این مسأله پی برد و در رساله‌های مختلف‌اش از جمله «*مسائل جنبش ضداستعماری*» به نکته مهمی اشاره می‌کند و آن این‌که بخش‌هایی از خرده‌بورژوازی به دنبال جریانات سنتی بیفتند و جنبش انقلابی را به سمت خاصی ببرند. حادثه‌ای که در سال ۱۳۵۷ اتفاق افتاد.

بیژن اما در این رساله به دو مسأله اشاره می‌کند: نخست مارکسیست شدن مجاهدین، اتفاقی که در سال ۱۳۵۴ می‌افتد و دوم درگیری بین مجاهدین و مراجع چیزی که در سال ۱۳۵۸ به بعد صورت می‌گیرد.

نکته مهم آن است که چپ باید تحلیل می‌کرد که اسلام به عنوان یک ایدئولوژی چه نقشی در جنبش خواهد داشت. مسأله‌ای که چپ از آن غفلت کرد و این رساله شاید درنوع خود بی‌نظیر باشد.

۱. انسان برای غلبه و توضیح طبیعت اعتقادات دینی را به وجود آورد از آنمیسم شروع کرد بعد توتمیسم، فیتیشیسم و به ادیان یکتاپرستی رسید.

۲. ادیان یکتاپرستانه تقارن عصر آهن در دوره برده‌داری ظاهر شد.

۳. در دوران فئودالیسم دین به ایدئولوژی جامعه فئودالی تبدیل شد.

۴. ظهور بورژوازی باعث جدایی دین از حکومت شد.

۵ . با ورود استعمار، روحانیت با استعمار برخورد پیدا کرد چه از جهت مقابله با فرهنگ و دین استعماری و چه بقای پیوندهایش با بورژوازی بومی.

۶. در مبارزات ضداستعماری بورژوازی ضمن استفاده از ناسیونالیسم از مذهب نیز کمک گرفت.

۷. درگیری روحانیت با حکومت از دو زاویه بود: چه از جهت مبارزه فئودالیسم با بورژوازی کمپرادور و چه از جهت تضعیف موقعیت روحانیت.

۸ . تلفیق مذهب و سوسیالیسم، چه در ایران جناحی از نهضت آزادی و چه دراروپا سوسیالیسم مسیحی و چه در کشورهای عربی بوده است.

۹. محتوای قرآن شامل چهار مورد است: ۱. قصه معاد و روایات ادیان قبل از محمد، ۲. اعتقادات قومی عرب، ۳. دستورالعمل‌های مذهبی برگرفته از دیگر ادیان و ۴. دستورالعمل‌های اجتماعی که ابتکار خود محمد بود.

۱۰. اسلام به عنوان ایدئولوژی عرب برای اتحاد و تکامل اجتماعی بود.

۱۱. شیعه ایدئولوژی طبقات متوسط بود برعلیه خلفا، تلفیقی از اعتقادات غیراسلامی و اسلامی

۱۲. خصلت ضداستعماری روحانیت در کشور ما ربطی به ماهیت اسلام ندارد بلکه مربوط است به موقعیت سیاسی ملل مسلمان.

۱۳. اصلاحات دینی در سه محور صورت گرفته است: الف) تفسیر آیات به صورت

فلسفی و با کمک گرفتن از مکاتب فلسفی متافیزیکی، ب) توجیه عملی تابوها و محرمات اسلامی و ج) بیرون آوردن آیاتی از قرآن و انطباق آن با تمایلات ترقی‌خواهانه معاصر

۱۴. توده مذهبی اما به دنبال مراجع مذهبی‌اند نه اصلاح‌طلبان مذهبی

۱۵. تلفیق ناسیونالیسم با مذهب و سوسیالیسم با مذهب، در نهایت ایدئولوژی بورژوازی ملی است که خرده‌بورژوازی هم خود را در پشت آن پنهان می‌کند.

۱۶. ایدئولوژی التقاطی مربوط به دورانی است که دوران انقلابات بورژوا ـ دمکراتیک به پایان رسیده است. و مبارزه طبقاتی بخش دیگر جنبش‌های ملی شده است در نتیجه لازم است که خواسته‌های طبقات ستم‌کش نیز در انقلاب گنجانده شود پس از مارکسیسم کمک گرفته می‌شود.

۱۷. ماتریالیسم دیالکتیک با اسلام مانعه‌الجمع است.

۱۸. ماتریالیسم تاریخی مذهب را یک عامل روبنایی می‌داند و تجدید حیات دوباره اسلام را تلاش بورژوازی ملی می‌داند برای تطبیق مذهب با سرمایه‌داری در حالی‌که مذهبی‌ها اسلام را نه روبنا و زاده جامعه طبقاتی که آن‌را تاریخ‌ساز می‌دانند.

۱۹. ایدئولوژی هر جریان سیاسی، استراتژی و تاکتیک آن گروه را شکیل می‌دهد.

۲۰. اولین مسأله استراتژیک شناخت نیروهای بالفعل و بالقوه انقلابی جامعه است. مذهبی‌ها در این شناخت دچار مشکلاتی می‌شوند در تعیین حد بین جنبش ملی و کارگری نیز دچار اشکال می‌شوند.

به مذهبی بودن جامعه بسیار پُربها می‌دهند و به امکانات واقعی قشرهای مذهبی (مثل بازار و کسبه) در جنبش زیاد اهمیت می‌دهند.

۲۱. در انقلاب دمکراتیک نوین باید نقش مذهب کم‌رنگ‌تر شود اما التقاطیون درصورت پیروزی و داشتن رهبری سعی در گسترش مذهب می‌کنند مگر آن‌که درپروسه انقلاب مارکسیست شوند.

۲۲. از آن‌جا که در عضوگیری فقط مذهبی‌ها گزینش می‌شوند پس مجاهدین خود را از بخش وسیعی از نیروهای روشنفکری که مذهبی نیستند جدا می‌کنند.

۲۳. معتقدات مذهبی در عمل باعث محدودیت می‌شود.
۲۴. برای سود بردن از مذهب در مبارزه باید به مبارزه رنگ دینی و جهاد داد.
۲۵. تاکتیک‌های مذهبی به صورت‌های زیر ممکن می‌شود:
الف) توسل به مراجع مذهبی
ب) اتکا به نص قرآن و نهج‌البلاغه برای توجیه مبارزه
ج) تحریک احساسات مذهبی مردم در روزهای سوگواری
د) تشویق مذهبی‌های قشری و میدان دادن به آن‌ها
۲۶. اما استفاده از تاکتیک‌های مذهبی زیان‌هایی هم دارد:
الف) اعتبار دادن به مذهب در مبارزه حق وتو به مراجع مذهبی می‌دهد که می‌توانند برعلیه مجاهدین استفاده کنند.
ب) حکومت امکانات بیشتری دارد تا از این تاکتیک‌ها سود برد.
ج) این تاکتیک‌ها باعث می‌شود که خصلت‌های ترقی‌خواهانه در مردم رشد کند.
۲۷. چپ در ایران تظاهر ضدمذهبی نخواهد کرد. اما دچار خوش‌باوری هم نخواهیم شد که روحانیت دیر یا زود در مقابل انقلاب قرار خواهد گرفت پس به آن اعتبار نخواهیم داد. اما از مراجع تا زمانی‌که برعلیه ما نباشند برعلیه حکومت حرکت کنند هماهنگی خواهیم داشت.
۲۸. ما مجاهدین را دوست خود می‌دانیم و با آن وحدت تاکتیکی و تا حدی استراتژیک داریم. و موظف‌ایم در تصحیح راه به آن‌ها کمک کنیم. و بدون شک درآینده بخشی از آن‌ها مارکسیست خواهند شد.

نگاهی به دیگر آثار جزنی

«مسائل جنبش ضداستعمای و آزادی‌بخش خلق ایران و عمده‌ترین وظایف کمونیست‌های ایران در شرایط کنونی»

قسمت اول

۱. رژیم کودتای ۲۸ مرداد با ماهیتی عمیقاً ارتجاعی وابستگی‌هایی شدید به امپریالیسم دارد.

۲. در پیروزی کودتا همه نیروهای دخیل در نهضت از جبهه ملی تا حزب توده مقصر بودند اما از زاویه طبقه کارگر همه مسئولیت عدم مقابله با کودتا متوجه حزب توده است.

۳. علت شکست نهضت ملی ـ عدم وحدت نبود بلکه عدم تحرک همه نیروها و دررأس آن حزب توده بود.

۴. مقابله با کودتا ممکن بود:

الف) دشمن در حال دفاع بود و نهضت در حال تعرض

ب) شعار مقاومت و مقابله از سوی حزب مورد قبول همه بود.

ج) حزب نیروی قابل توجهی در ارتش داشت.

۵ . شکست منفعلانه جنبش در برابر کودتا سه اثر ناگوار داشت:

الف) امکان رهبری طبقه کارگر بر جنبش استعماری از بین رفت.

ب) حزب توده از نظر سازمانی و سیاسی فرو پاشید.

ج) مردم از میدان مبارزه به خانه‌ها رفتند و مبارزه محدود شد به عده‌ای محدود

۶. ادامه حیات رژیم جز بر سرکوب و اختناق هرچه بیشتر ممکن نیست پس برعهده مبارزان است که روش خود را در برابر رژیم روشن کنند.

۷. رفرم اصلاحات ارضی از دکترین‌های امپریالیستی تحت عنوان «موانع انقلاب» بود که شاه با پذیرفتن آن مخالفان خود را سرکوب و بر قدرت خود افزود.

۸ . رفرم ارضی باعث کاهش قدرت مالکین در روستا شد و در ابتدا توده‌های کثیری از دهقانان را به خود جلب کرد.

۹. اصلاحات ارضی باعث شد بیست و پنج درصد جمعیت روستایی صاحب زمین شوند و بیست درصد دهات شامل این قانون شد و هفتاد و پنج درصد در موضع اجاره‌داری و یا کارگر کشاورزی قرار گرفتند.

۱۰. در شهر رژیم نتوانست با مانورهای رفرمیستی‌اش زحمت‌کشان را فریب دهد. حکومت بدون سرنیزه و شلاق امکان حکومت ندارد.

۱۱. محتوای سیاست خارجی رژیم منطبق با استراتژی امپریالیسم در جهت‌گیری علیه کشورها و نهضت‌های رهایی‌بحش است.

۱۲. رابطه با کشورهای سوسیالیستی در چارچوب کاهش فشار روی ایران برای باز بودن دستش در منطقه خاورمیانه بود که با موافقت انگلیس انجام شد.

۱۳. رابطه کشورهای سوسیالیستی با رژیم هیچ ارتباطی با مارکسیسم ـ لنینیسم و انترناسیونالیم پرولتری ندارد و برعلیه منافع جنبش ضداستعماری مردم ایران است.

قسمت دوم: عمده‌ترین وظایف کمونیست‌ها

۱. دهقانان در وضعیت انقلابی نیستند اما در بلندمدت با کار می‌توان آنان را برعلیه رژیم بسیج کرد.

۲. توده‌های شهری به تمامی برعلیه حکومت‌اند. اما نیازمند نیرویی هستند که بتوانند به آن اتکا کنند.

۳. ثبات رژیم صوری است و با شلاق و شکنجه حاصل شده است. رژیم در بین تمامی نیروها فاقد مشروعیت است. وحدت کلیه نیروها تنها از طریق تاکتیک قهرآمیز عملی خواهد شد.

۴. مرحله انقلاب ملی ـ دمکراتیک است. و فوری‌ترین هدف سیاسی برانداختن استبداد سلطنتی شاه است.

۵ . شعار همگانی جنبش «جمهوری و دمکراسی» است و تاکتیکی که ما را به این استراتژی می‌رساند مبارزه قهرآمیز است.

۶. از نیروهای درون جنبش حزب توده با این تاکتیک مخالف است. قبل از پلنوم ۱۱ به کمیته مرکزی حزب فشار بسیاری وارد شد تا نسبت به شیوه مبارزه موضع‌گیری کند. حزب در ابتدا اعلام کرد به نظر می‌رسد که راه قهرآمیز تنها راه برای نهضت باشد.

کمی بعد رادمنش اعلام کرد گرچه هم‌اکنون راهی جز قهر باقی نمانده است. اما اگر رژیم دست به اقدامات دمکراتیک بزند راه مسالمت‌آمیز مورد نظر قرار خواهد گرفت کمی بعد به بهانه جدایی جناح قاسمی حزب با عناوین سکتاریسم، آوانتاریسم و با کونیسم به شیوه قهرآمیز حمله کرد با فشار تشکیلات تهران به رهبری، کمیته مرکزی اعلام کرد اعمال راه قهرآمیز احتیاج به یک سری شرایط عینی و ذهنی دارد که فعلاً مهیا نیست. اما پاسخ نمی‌دهد که اگر فراهم نیست چگونه حزب در پلنوم خود تصویب می‌کند که تنها راه باقی‌مانده در برابر جنبش راه قهرآمیز است.

بعد برای خروج از این بن‌بست اعلام کرد: نباید شعارهای استراتژیک را مطلق کرد بلکه باید به دنبال شعارهای تاکتیکی و مبرم رفت پس شعار سرنگونی به کنار رفت و شعار خروج از پیمان سنتو ۷ آزادی سندیکا و آزادی‌های دمکراتیک و بازگشت مهاجرین در دستور کار قرار گرفت بدین وسیله حزب برای فرار از پاسخ به راه قهرآمیز به حربه‌ای جدید متوسل شد.

۷. مرز اپورتونیسم و انقلاب هم‌اکنون پاسخ به شیوه قهرآمیز آری یا نه است.

۸ . بر عهده هر سازمان کمونیستی است که در تدارک مبارزه مسلحانه بکوشد.

۹. حرکت قهرآمیز، ترور سیاسی نیست

۱۰. حرکت قهرآمیز یک حمله ناگهانی فیزیکی نیست.

۱۱. حرکت قهرآمیز مؤلفه عملیات نظامی، کار سیاسی و کار تبلیغی است.

۱۲. حرکت قهرآمیز در پی دادن امید به توده‌ها، جلب حمایت آن‌ها و ایجاد تکیه‌گاهی برای حرکت‌های آن‌ها است.

۱۳. شیوه قهرآمیز انقلاب راه انقلاب است نه خود انقلاب. درواقع جامعه را برای انقلاب آماده می‌کند.

۱۴. آنچه در ابتدا مهم است تعداد افراد نیست بلکه ترکیب ماهرانه مراحل نظامی ـ سیاسی و تبلیغی است.

۱۵. هدف نخست ما با خبر کردن جامعه از شروع مبارزه مسلحانه و شکستن جو سکوت و خفقان است.

۱۶. دراین شرایط باید از ورود به‌اختلافات جهانی جنبش کمونیستی خودداری کرد.
۱۷. مبارزه قهرآمیز نخست مسأله رهبری جنش ضداستعماری را حل می‌کند درمرحله دوم حزب کمونیست را به معنای واقعی کلمه احیا می‌کند و سوم آن‌که اپورتونیسم را منفرد خواهد کرد.

مبرم‌ترین مسائل جنبش انقلابی ما در لحظه کنونی

سیستم اقتصادی و اجتماعی ایران

۱. سیستم حاکم بر ایران، سرمایه‌داری وابسته است.
سرمایه‌داری است از آن‌رو که مناسبات تولیدی سرمایه‌داری است وابسته است چون به انحصارات امپریالیستی وابسته است.
۲. این سرمایه‌داری به آن درجه از رشد رسیده است که طبقه حاکم بشود. و این طبقه پایگاه امپریالیسم است.
۳. بورژوازی کمپرادور، قشرهای تجاری، اداری، مالی، صنعتی و کشاورزی دارد.
۴. بورژوازی کمپرادور در پروسه رشد خود سود کلانی را به جیب امپریالیسم می‌ریزد.
۵ . در سیستم سرمایه‌داری وابسته تضاد کار با سرمایه به‌طور مطلق نیست بلکه تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور است.
۶. خلق شامل کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی است.
۷. مرحله انقلاب به همین خاطر سوسیالیستی نیست رهایی‌بخش است. و نهایتاً مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای است.
۸ . رفرم باعث از بین رفتن فئودالیسم و تغییر زندگی روستا شد اما باعث کاهش نارضایتی‌ها نشد. اما نمی‌توان امید داشت که دهقانان در برخورد با رژیم به عنوان یکی نیروی بالقوه عمل کنند. زمان زیادی لازم است که دهقانان پی به رابطه خود با بورژوازی کمپرادور ببرند.

۹. رشد نامتناسب خدمات در برابر تولید باعث به وجود آمدن خرده‌بورژوازی مرفه شده است این قشر نقش ایجاد و گسترش بازار کالاهای پیچیده و گران خارجی است در شرایط فعلی این قشر نیز از دیکتاتوری فردی شاه ناراضی است. اینان متمایل به‌دمکراسی غربی‌اند.

۱۰. خرده‌بورژوازی کشورهای کمپرادور برخلاف سرمایه‌داری کلاسیک نه تنها زیر پرچم بورژوازی نمی‌رود بلکه تا زمانی‌که سلطه استعمار وجود دارد به طور ثابت درجبهه رهایی‌بخش قرار دارد. چرا که در کشور ما تضاد کار و سرمایه نیست بلکه تضاد خلق با امپریالیسم کمپرادور است.

۱۱. قشرهای پایینی و میانی خرده‌بورژوازی (کسبه، پیشه‌وران، قشر پایین دستگاه مذهبی) چون در معرض نابودی‌اند برعلیه نظام حاکم‌اند و شدیداً مخالف‌اند.

۱۲. قشرهای جدید خرده‌بورژوازی با انتخاب ایدئولوژی بورژوازی ملی و بعضاً سوسیالیستی رو به سوی مبارزه می‌آورند اما قشرهای پایینی و رو به زوال آن ممکن است به دنبال گرایش‌های قشری و واپس‌نگر بروند برای جنبش خطرناک است.

۱۳. روبنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته دیکتاتوری است و بدون آن ادامه و رشد سرمایه‌داری وابسته ممکن نیست. و این یکی از نقاط افتراق این بورژوازی با بورژوازی کلاسیک است.

۱۴. کودتای ۱۲۹۹، منشأ و ظهور بوژوازی کمپرادور نظامی، اداری است.

۱۵. کودتای ۱۳۳۲، با وحدت کمپرادورها، فئودال‌ها و امپریالیسم انجام شد.

۱۶. دیکتاتور می‌تواند جمعی و اشرافی و فردی باشد.

۱۷. در جوامع تحت سلطه استثمار مضاعف خارجی و داخلی، فساد اداری، عقب‌افتادگی اقتصادی باعث فقر و فاقه مردم و درنتیجه اعتراض مردم و بی‌ثباتی دولت‌ها است. هر نوع دمکراسی یا شبه دمکراسی فی‌الفور به بسیج مردم برعلیه حکومت منجر می‌شود.

۱۸. رفرم ارضی باعث آزاد شدن دهقانان و رشد طبقه تحصیل کرده و درنتیجه افزایش درخواست‌های مردم شد. پس رژیم بر غلظت دیکتاتوری خود افزود.

۱۹. این دید که منتظر برقراری دمکراسی است بورژوازی کمپرادور را با بورژوازی کلاسیک یکی می‌گیرد.

۲۰. از کودتای ۱۲۹۹ دو نوع دیکتاتوری بر ایران حاکم بوده است دیکتاتوری جمعی ـ اشراف، دیکتاتوری فردی شاه.

۲۱. دو دیکتاتوری اشراف رقابت انتخابی، مطبوعاتی، سیاسی بین جناح‌های حکومت وجود دارد تریبون در دست هر کدام است و هر کدام نقشی درسیاست‌گذاری مملکت دارند.

۲۲. در دیکتاتوری فردی رضاشاه دهه آخر و محمدرضا شاه بعد از کودتای ۲۸ مرداد همه تریبون‌ها در دست شاه است.

۲۳. دیکتاتوری فردی شاه مدافع منافع سرمایه‌داری وابسته است. امپریالیست‌ها، سرمایه‌داران و دارودسته حاکم خانواده سلطنتی در این غارت سهیم‌اند. اما شاه نمی‌تواند در یک لحظه منافع همه را تأیید کند.

۲۴. دیکتاتوری شاه به مثابه اعمال حاکمیت سیاسی بورژوازی کمپرادور و سلطه امپریالیستی است پس جبهه ضدخلق را رژیم، بورژوازی کمپرادور و امپریالیسم تشکیل می‌دهند. اما دیکتاتوری شاه بین این سه عامل عمده و آن دو از طریق شاه اعمال قدرت می‌کنند پس دیکتاتوری شاه به عنوان عمده‌ترین سد در جلو جنبش قرار دارد.

۲۵. در این شرایط تضاد عمده، تضاد خلق با دیکتاتوری است پس باید شعار مرگ بر دیکتاتوری را بدهیم. از این کانال ما به تضادهای اساسی خلق با کمپرادوریسم و امپریالیسم می‌رسیم.

۲۶. مرحله انقلاب فعلاً رهایی‌بخش است نه دمکراتیک توده‌ای

۲۷. در این مرحله تضاد اساسی ما، تضاد خلق با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور، تضاد عمده نیست تضاد عمده تضاد خلق با دیکتاتوری است.

۲۸. جنبش مبارزه مسلحانه در مرحله تدارکاتی است.

۲۹. شروع مبارزه مسلحانه به معنای آن نیست که شرایط عینی و ذهنی آماده است.

۳۰. مبارزه مسلحانه از آن‌جا که مرحله فعلی انقلاب مبارزه برعلیه دیکتاتوری است

نمی‌تواند با تکیه بر شعارهای انقلاب دمکراتیک توده‌ای، نیروهای موجود را متحد ساخته و به حمایت توده‌ای برسد.

۳۱. شعار سیاسی ضددیکتاتوری باید با شعارهای اقتصادی تلفیق گردد.

۳۲. عملیات مسلحانه در مرحله تدارکاتی مضمون آگاه سازنده دارد.

۳۳. مشی جنبش در این مرحله تلفیقی است از عملیات نظامی، سیاسی و اقتصادی که مبارزه نظامی نقشی محوری دارد.

۳۴. برای رهبری مبارزات صنفی، شاخه‌ای مجزا با وظایف مشخص ضرورت دارد. جنبشی با دو پا، پای نظامی و پای سیاسی

۳۵. سرشت عملیات مسلحانه در این مرحله تبلیغی است.

۳۶. وقتی مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود سرشت عملیات انهدامی می‌شود.

۳۷. دو برداشت در مورد مبارزه مسلحانه وجود دارد:

الف) برداشت اول

۱. برای شروع نیازی به آماده بودن شرایط عینی انقلاب نیست.

۲. برداشت دوم آغاز عملیات مسلحانه آغاز انقلاب نیست.

۳. مرحله انقلاب رهایی‌بخش است.

۴. مرحله انقلاب ضددیکتاتوری است.

۵ . مبارزه تلفیقی از نظامی و سیاسی است.

۶. سرشت عملیات تبلیغی است..

۷. این مرحله می‌تواند سال‌ها طول بکشد.

۸ . پیشاهنگ رشد می‌کند و رهبری مبارزات خلق را به عهده می‌گیرد.

ب) برداشت دوم

۱. شرایط عینی انقلاب وجود دارد.

۲. توده‌ها آماده‌اند به ندای پیشاهنگ پاسخ بدهند.
۳. مرحله انقلاب دمکراتیک توده‌ای است.
۴. طبقه کارگر در این مرحله نقش اساسی دارد پس باید همه کوشش ماهیت آگاه‌سازی طبقه باشد.
۵ . جنبش باید امپریالیسم، سرمایه‌داری وابسته و شاه را به یک میزان مورد تعرض قرار دهد.
۶. تضاد عمده، تضاد خلق با امپریالیسم و بوژوازی کمپرادور است. پس باید امپریالیسم را بیشتر مورد تهاجم قرار داد.
۷. اشکال دیگر مبارزه نقش کمکی دارد.
۳۸. برداشت دوم (اپورتونیسم چپ) وقتی می‌بیند انقلاب آغاز نشده و توده‌ها به‌مبارزه مسلحانه نپیوستند یا در اصول مارکسیسم تجدید نظر می‌کند و یا به غلط بودن مشی می‌رسند.
۳۹. اپورتونیسم راست و چپ در این‌جا به هم می‌رسند که اگر شرایط عینی انقلاب وجود ندارد. پیشاهنگ حق دست بردن به سلاح ندارد اگر وجود دارد و انقلاب اتفاق نیفتاده است پس مشی غلط است.
۴۰. اختلاف این دو مشی تاکتیکی نیست بلکه استراتژیکی است و در شناخت جامعه و ارایه راه‌حل برای مسائل مبرم نیز با هم یکی نیستند.

عوامل مؤثر در شکل‌گیری مبارزه مسلحانه

دو عامل مؤثر بودند:
۱. تهاجم دیکتاتوری و سلب کلیه حقوق مردم به عنوان شرط لازم
۲. تجارب داخلی و جهانی به عنوان شرط کافی

نیروهای مؤثر جهانی

۱. انقلاب کوبا
۲. انقلاب الجزایر
۳. جنبش فلسطین و ظفار

درس‌های انقلاب کوبا

برای جنبش ما انقلاب کوبا شامل چند درس بود:
الف) امکان پیروی نیرویی کوچک بر ارتش حرفه‌ای
ب) تقدم مبارزه بر تشکیل حزب
ج) بی‌نیازی از تأیید قطب‌های جهانی انقلاب (شوروی و چین)

درس‌های انقلاب الجزایر

الف) امکان مبارزه چریکی در شهر
ب) شروع از هسته‌های کوچک و تبدیل شدن به جنبش رهایی‌بخش

نقش رفرم بر مبارزه مسلحانه

رفرم از دو راه بر تعیین شکل مبارزه اثر گذاشت:
۱. از راه سیاسی
در مرحله رفرم نیروهای زیادی به میدان مبارزه آمدند که پس از تهاجم دیکتاتوری به سوی مبارزه مسلحانه رانده شدند.
۲. رفرم خواسته‌های سیاسی و اقتصادی مردم را افزایش داد و این نیز باعث شد که رژیم به سرکوب خشن مردم کشیده شود.

۳. تا قبل از رفرم روستا پایگاه استراتژیک جنبش بود. اما بعد از رفرم و ظاهر شدن علائم رفرم بعد از سال ۱۳۴۴ شهر را در درجه اول مبارزه قرار داد ضمن آن‌که بعد از رفرم در پرتو مناسبات سرمایه‌داری نیروهای شهری، رشد چشم‌گیری داشتند.

۴. تقدم مبارزه در شهر بر روستا به معنای نفی مبارزه در روستا نیست. جدا از آن‌که بخش مهمی از زحمت‌کشان ما در روستا زندگی می‌کنند و باید این بخش آگاه و متشکل شوند. در مرحله‌ای از مبارزه شهر مجبور است روی مبارزه در کوه و روستا تکیه کند و این تکیه همه به لحاظ نظامی است که امکان پیوستن توده‌های وسیع را به‌جنبش فراهم می‌کند و هم به خاطر محدودیت مبارزه در شهر است.

۵ . مبارزه در روستا باید شعارهای کافی خود را داشته باشد. مثل الغای اقساطی زمین، آب‌بها و هرگونه عوارض، تقسیم اراضی بزرگ

۶. شکل مبارزه در روستا هم‌اکنون به شکل هسته‌های متحرک است اما باید روی امکانات و سنن اقلیت‌های کرد، ترک، بلوچ، عرب و عشایر کار بیشتری کرد.

اهداف کوتاه‌مدت مبارزه مسلحانه

محتوای سیاسی مبارزه، مقابله با دیکتاتوری است. اما هم‌اکنون جنبش باید به دو وحدت دست یابد:

۱. متحد کردن نیروهای بالفعل در زیر یک شعار و یک مشی انقلابی

۲. بسیج توده‌ها زیر یک رهبری انقلابی

بسیج توده‌ها به معنای مسلح شدن توده‌ها نیست. بلکه سازمان‌دهی حرکت‌های اعتراضی مردم است. بعدها بهترین شکل اعتراض، می‌تواند شکل مسلحانه به‌خود بگیرد.

دست‌آودهای جنبش مسلحانه

۱. اوج‌گیری اعتصاب‌های کارگری (اعتصاب جهان چیت، پالایشگاه، دیگر کارخانه‌ها)

۲. ادامه بی‌وقفه اعتراضات دانشجویی

۳. باور مردم به مبارزه پیشرو و خود

۴. افزایش حرکات اعتراضی مردم
۵ . کم شدن فاصله بین توده و پیشاهنگ
۶. رسوا شدن رژیم نزد توده (عدم مشروعیت داخلی)
۷. اذعان رژیم به اپوزیسیون قدرتمند و به‌کار گرفتن ده‌ها هزار نیرو و صرف میلیاردها دلار و پول
۸ . رسوا شدن رژیم در سطح جهانی (عدم مشروعیت جهانی)
۹. تشدید تضادهای داخلی هیئت حاکمه، طرح شیوه دیگری برای حکومت
۱۰. تشدید تضادهای رژیم با امپریالیسم جهانی طرح عوض کردن دیکتاتور

اثر جنبش بر پیشاهنگ

۱. پیشاهنگ اعتبار از دست رفته خود را باز یافت. مردم اینک نیرویی را می‌بینند که می‌توانند به آن اعتماد کنند.
۲. نیروی پیشاهنگ چند برابر شد. طی سه سال سی گروه به وجود آمد آمار رژیم ۲۵۰۰ زندانی سالیانه و ۲۰۰ شهید بود.
۳. گسترش یافتن جنبش در سراسر کشور در حالی‌که شدت سرکوب بیشتر شده بود نه کمتر.

اشکال اپورتونیسم در جنبش

اپورتونیسم در دو شکل خودش را نشان می‌دهد راست و چپ
الف) اپورتونیسم راست
حزب توده مدت ۱۴ـ۱۲ سال مسئولیت پیشاهنگی طبقه کارگر را برعهده داشت و این رسالت به منزله انقلابی بودن آن نبود. اپورتونیسم ریشه‌دار حزب، جنبش را به شکستی استراتژیک کشاند و اما عمده‌ترین خصلت اپورتونیستی حزب در این مسأله:

۱. برخورد مکانیکی با مسأله مبارزه و منتظر آماده شدن شرایط عینی
۲. دنباله‌روی از سیاست شوروی در مورد دولت ایران
۳. ابراز همدردی و دلسوزی پدرانه در ابتدای شروع مبارزه مسلحانه و بعد حمله مستمر به جنبش تحت عنوان ماجراجویی و آب به آسیاب دیکتاتوری ریختن
۴. درک غلط از سرمایه‌داری ایران و یکی گرفتن آن با بورژوازی کلاسیک و انتظار دمکراسی از رژیم
۵ . درست دانستن مبارزه مسالمت‌آمیز در این شرایط
۶. درک رویزیونیستی از اصول عام انقلاب
ـ این‌که مبارزه طبقه کارگر باید مرحله سه گانه مبارزه اقتصادی، سیاسی و نظامی را در هر شرایطی بدون چون و چرا بپیماید.
ـ این‌که با آماده نبودن شرایط عینی و ذهنی انقلاب متوسل به‌قهر ماجراجویی است.
ـ این‌که با کمک سوسیالیسم جهانی گذار مسالمت‌آمیز ممکن است.
۷. درک اکونومیستی از رابطه جنبش کارگری با جنبش رهایی‌بخش
۸ . ادعای نماینده منحصر به فرد طبقه کارگر را داشتن در حالی‌که مدت بیست سال است حضور زیادی در جامعه ندارد.
۹. درک مکانیکی و غیرمارکسیستی از انترناسیونالیسم پرولتری
ب) اپورتونیسم چپ
۱۰. اپورتونیسم چپ در دو سطح باید بررسی شود:
ـ اپورتونیسم چپ خارج از جنبش مبارزه مسلحانه
ـ اپورتونیسم چپ داخل جنبش

الف) اپورتونیسم چپ خارج از جنبش

که نمودار مبارزه آن سازمان انقلابی و سازمان طوفان است با ویژگی‌های زیر مشخص می‌شوند:
۱. نیمه‌فئودال ـ نیمه مستعمره دانستن ایران

۲. استراتژی جنبش تکیه بر روستا و ایجاد پایگاه‌های دهقانی است جنگ چریکی و محاصره شهرها از طریق روستا
۳. مخالفت با مبارزه مسلحانه و ماجراجو دانستن آن
۴. مقدم داشتن تشکیل حزب بر مبارزه
۵ . دنباله‌روی بی‌چون و چرا از سیاست چین
۶. کپی‌برداری از انقلاب فرهنگی چین، ژنده‌پوشی، زهد و ریای خرده‌بورژوازی و اعزام روشنفکران به کوره‌پزخانه برای پرولتر شدن.

ب) اپورتونیسم چپ داخل جنبش

۱. آماده دیدن شرایط عینی و ذهنی انقلاب
۲. کمبود جنبش‌های خود به‌خودی و حرکات اعتراضی به علت سرکوب و بی‌عملی پیشاهنگ است
۳. اعمال قهر انقلابی به مثابه آغاز انقلاب است و توده‌ها به زودی به ندای پیشاهنگ پاسخ می‌دهند.
۴. اعمال قهر انقلابی از نقش محوری به نقشی مکمل بدل می‌شود و اشکال دیگر مبارزه مورد بی‌اعتنایی قرار می‌گیرند.
۵ . این گرایش تصور می‌کندکه جامعه درآستانه انقلاب دمکراتیک توده‌ای قرار دارد.
۶. تأیید بیش از حد روی تضاد کارگران و دهقانان با امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور
۷. غافل بودن از محتوی ضددیکتاتوری جنبش و نقش خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی و تضادهای درون حاکمیت
۸ . تأیید هرگونه عمل قهرآمیز از ترور یا انفجار گرفته
۹. گسترش شتاب‌زده و کمی تشکیلات
۱۰. قربانی کردن کادرهای ارزنده برای تماس‌های جزیی

۱۱. غافل شدن از ایجاد یک رهبری سالم برای جنبش
۱۲. دنباله‌روی از قشرهای عقب‌افتاده خرده‌بورژوازی در حمله به سینماها و مجلات پورنو.

پیشاهنگ انقلاب و رهبری خلق

در مورد رهبری انقلاب دو دید وجود داشت:
۱. دید مکانیکی
۲. دید دیالکتیکی

دید اول بر این باور بود که با استحاله بورژوازی ملی در بورژوازی کمپرادور عصر انقلابات بورژوا دمکراتیک تمام شده است و انقلاب در ایران در مرحله دمکراتیک نوین است و از آن‌جا که این انقلاب با هژمونی طبقه کارگر به پیروزی می‌رسد پس هژمونی طبقه کارگر امری قطعی است.

دید دوم با قبول دو فاکتور داشتن ایدئولوژی انقلابی و ضرورت رهبری پرولتاریا درانقلاب دمکراتیک نوین، اعمال هژمونی طبقه کارگر را قطعی نمی‌داند و آن‌را منوط به عملکرد درست پیشاهنگ می‌داند.

شرط رهبری

برای این‌که هژمونی طبقه کارگر تأمین شود دو شرط لازم است:
۱. پیشاهنگ وجود داشته باشد.
۲. پیشاهنگ در جریان عمل شایستگی خود را نشان دهد.

رقیبی خطرناک

برخلاف تصور عده‌ای که نبود و یا ضعف تاریخی بورژوازی ملی را سهل‌الوصول بودن

رهبری طبقه کارگر می‌دانند در حالی‌که از بورژوازی ملی قشری باقی مانده است، خرده‌بورژوازی رادیکال مهم‌ترین رقیب طبقه کارگر برای کسب هژمونی است.

وضعیت خرده‌بورژوازی ایران

با کودتای بیست و هشتم مرداد بورژوازی ملی روبه نابودی و بورژوازی کمپرادور به‌سرعت رشد کرد با حاکمیت بورژوازی کمپرادور خرده‌بورژوازی دو قسمت شد:

۱. بخشی که حاصل نظام فئودالی و فئودال کمپرادور بود رو به نابودی گذاشت.

۲. بخش دیگری که خرده‌بورژوازی جدید بود با رشد نظام فعلی رشد کرد.

بخش اول خرده‌بورژوازی و قشرهای پایینی و میانی بخش دوم شدیداً رادیکال و مدعی رهبری جنبش‌اند.

روحانیت

روحانیت از چند سو با حاکمیت درگیر است. با الغای فئودالیسم بخش بالایی آن با حکومت به سازش رسید. اما بخش‌های پایین و میانی به علت وابستگی‌های‌شان به خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی از یک‌سو و به علت دست انداختن رژیم روی اوقاف و تهاجم فرهنگی رژیم از سویی دیگر با رژیم درگیر می‌باشد.

امتیازات خرده‌بورژوازی برای کسب رهبری جنبش

۱. سنت یک صد ساله مبارزات ضداستعماری بوژوازی ملی که اکنون خرده‌بورژوازی پرچم‌دار آن است.

۲. ناسیونالیسم ضدامپریالیستی بورژوازی ملی و اسلام نو شده و مبارزه‌جو به علت حضور صدساله‌اش زمینه مساعدی در جامعه دارد.

۳. تکامل بخشیدن ایدئولوژی بورژوازی ملی توسط خرده‌بورژوازی رادیکال که شامل موارد زیر است:

الف) ناسیونالیسم

ب) نوسازی مذهبی

پ) مبارزه طبقاتی

ج) گرایش‌های سوسیالیستی

د) گرایشات لیبرالیستی

۴. قشرهای قدیمی خرده‌بورژوازی شهری و بقایای بورژوازی ملی آمادگی بیشتری برای حمایت از خرده‌بورژوازی رادیکال دارند.

۵ . قشرهای دیگر خرده‌بورژوازی نسبت به زحمت‌کشان زمینه بیشتری برای آمدن به میدان انقلاب دارند.

۶. جنبش‌های ضدامپریالیستی غرب به رهبری بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی به‌نفع هژمونی خرده‌بورژوازی در ایران است.

وضعیت طبقه کارگر

۱. طبقه کارگر علی‌رغم رشد کمی در بیست سال اخیر هنوز دارای فرهنگ طبقاتی نشده و روحیه مبارزه‌جویانه ندارد.

۲. زحمت‌کشان شهر و ده نیز به مبارزه کشیده نشده‌اند.

۳. پیشاهنگان طبقه کارگر فاقد وحدت لازم‌اند.

۴. پیروزی انقلابات چین و کوبا و ویتنام اثر مثبتی روی پیشاهنگ و جامعه انقلابی دارد.

۵ . رابطه چین و شوروی با رژیم اثر بدی روی وضعیت پیشاهنگ دارد.

۶. ایدئولوژی مارکسیستی به پیشاهنگان طبقه کمک کردند تا با اتخاذ استراتژی و تاکتیکی صحیح به رهبری دست یابند.

سه رساله از انتشارات چریک‌ها

اختلافات مسعود و بیژن

۱. رفرم

در برخورد با اصلاحات ارضی در آن روزگار سه نظر عمده بود:

۱. نخستین نظر از آن اپورتونیسم راست (حزب توده) بود. رفرم را مثبت تلقی می‌کرد و می‌گفت فئودالیسم از بین رفته است و سرمایه‌داری شروع به رشد کرده است.

پس شرایط عینی انقلاب از بین رفته است و باید خواستار بهبود بیشتر وضع زندگی توده‌ها شد. تا سرمایه‌داری پرولتاریا را رشد دهد و در زمان موعد علیه نظام دست به‌عملیات زد.

پس باید صبر کرد و هر نوع تحرکی، ماجراجویی و چپ‌روی است.

اشکال این تحلیل آن بود که اصلاحات ارضی ایران را برابر محو فئودالیسم درغرب می‌گرفت که این گونه نبود.

۲. نگاه دوم مربوط به اپورتونیسم چپ بود (سازمان انقلابی حزب توده) که منکر هر گونه تغییر و تحول بود و شرایط ایران و چین را یکی می‌دید و خواستار پیاده کردن تزهای چین بود.

۳. دیدگاه سوم از آن گروه احمدزاده بود که هدف از اصلاحات ارضی را بسط سلطه اقتصادی، سیاسی، و فرهنگی سرمایه‌داری بورکرات و وابسته در روستا می‌دانست هدف بهبود وضع روستاییان نبود تا با جلب حمایت دهقانان زمینه انقلاب را در روستا از بین ببرد.

شکی نبود که رفرم باعث تغییراتی در جامعه شده بود و تضاد بین دهقانان و فئودال‌ها را از بین برده بود اما سؤال مهم این بود که این رفرم باعث تقویت موقعیت اقتصادی و اجتماعی کدام طبقه شده است طبقات فرودست یا طبقات فرادست.

از این‌جا به بعد محتوای رفرم مطرح بود آیا رفرم مترقی بود یا ارتجاعی

نگاهی که رفرم را باعث حل تضاد دهقانان و فئودالیسم می‌دیدند و می‌گفتند دهقانان برای مدتی طولانی از عرصه مبارزه بیرون رفته‌اند، رفرم را مترقی می‌دیدند (حزب توده)

اما دید گروه مسعود بر آن بود رفرم برای سلطه سرمایه مالی صورت گرفته است، دراصلاحات ارضی اروپا، رفرم باعث آزادی و ثروتمندتر شدن روستاییان شد چون تضادی بین منافع روستاییان و بورژوازی نبود اما اصلاحات ارضی ایران از همان لحظه نخست روبه‌رو بود با سرمایه مالی و انحصاری خارجی. یوغ فئودالی برداشته شد اما فوراً یوغ سرمایه مالی جای آن را گرفت. دهقان خرده مالک شد و در شبکه روابط کالایی قرار گرفت و برای به جلو رفتن نیاز به سرمایه داشت. و این سرمایه دراختیار بانک یا سرمایه ربایی بود پس باید قسمت اعظم مازاد کار خود را به جیب سرمایه مالی می‌ریخت.

در این‌جا دو دید مطرح بود:

۱. رفرم عقب‌نشینی ارتجاع و امپریالیسم بود.

۲. رفرم تعرضی بیشتر به منافع خلق بود.

بیژن از تز عقب‌نشینی دفاع می‌کرد و مسعود از تز تعرض.

۲. *دیکتاتوری فردی یا دیکتاتوری طبقاتی*

مسأله‌ای که بعد از رفرم مطرح بود دیکتاتوری بود نگاهی که سرمایه‌داری ایران را با سرمایه‌داری غرب یکسان می‌گرفت. دچار یک تناقض می‌شد.

در غرب ظهور بورژوازی با دمکراسی قرین بود پس دیکتاتوری را انحرافی در روبنای بورژوازی ایران می‌دانستند و آن را فردی و وابسته به شاه می‌کردند و می‌گفتند مسأله بعد از رفرم مبارزه با دیکتاتوری فردی شاه است. پس امکان آن بود با کمک بخشی از هیئت حاکمه شاه را برکنار و نظامی با دمکراسی بورژوازی روی کار آورد پس از جناح‌های «واقع‌بین» و «دوراندیش» در درون حاکمیت صحبت می‌شد. (خلیل ملکی نیز چنین تحلیلی داشت)

اما دید دیگری بود که دیکتاتوری را دیکتاتوری طبقاتی می‌دانست نه فردی، و می‌گفتند که سلطه امپریالیستی محتوا و تحکیم آن فقط و فقط به قهر ضدانقلابی ممکن است. تا وقتی که وابستگی امپریالیستی وجود دارد دیکتاتوری ضدخلقی جزو خصائل اصلی روبنای سیاسی است. امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه نیازمند استثمار و غارت هرچه بیشتر است. و این امر نیازمند دولتی است که این مناسبات را حفظ کند اما این دولت در مقابل خود اکثریت قریب به اتفاق جامعه را دارد پس باید با اعمال دیکتاتوری بقای خود را تضمین کند. چنین ضرورتی است که افراد خونخوار را به‌خدمت می‌گیرد و نه برعکس. افراد خونخوار تعیین‌کننده محتوای عملکرد دولتی نیستند.

جزنی از تز دیکتاتوری فردی شاه حمایت می‌کرد او برای شاه استقلال نسبی قائل بود و می‌گفت: شاه با مهارت تام بین دول امپریالیستی بندبازی می‌کند.

و این به معنای آن بود که امپریالیسم امریکا بر ماشین دولتی ایران سلطه مستقیم ندارد.

بیژن حل تضاد خلق و امپریالیسم را در گرو حل تضاد بین دیکتاتوری فردی شاه و خلق می‌دانست.

انتقاد شعاعیان

شعاعیان این گفته احمدزاده را که جنبش به «پراتیسن احتیاج دارد تا تئوریسن» کم‌توجهی به تئوری ناب غلط و خطرناک می‌دانست و معتقد است که اهمیت تئوری همیشه به قوت خود باقی است. و امروز جنبش کمونیستی بیش از هر زمان دیگری به تئوری ناب احتیاج دارد. آیا این حرف شعاعیان غلط بود، هرگز. اما سخن احمدزاده نیز درست بود. اگر هر دو به صوابند پس خطا در کجا بود؟

احمدزاده از اهمیت تئوری می‌گوید. جنبش انقلابی را بدون تئوری انقلابی ناممکن می‌داند. اما برای تئوری ارزشی آکادمیک قائل نیست. می‌گوید؛ ما با جمع‌بندی تجربیات گذشته جنبش انقلابی دست به عمل می‌زنیم. در عمل می‌فهمیم که آیا درک

ما از تئوری تـا چـه حـد بـه صـواب است. و در رفت و بـرگشت تـئوری ـ پراتیـک، خودمـان را تصحیح می‌کنیم.

اما در همین جا لازم می‌بیند با اپورتونیسم بی‌عمل که خود را در پشت تئوری نـاب پنهان می‌کند و می‌گوید باید در انتظار نشست که لنین دیگر به‌دنیـا بیایـد و مـی‌خواهـد جنبش را سرگرم بحث‌های بی‌حاصل آکادمیک کند. می‌گوید: مارکسیسم به‌عنوان چـراغ راهنمای طبقه کارگر مراحل تدوین تئوری ناب و مبارزات انتقادی خـود را پشـت سـر گذاشته است و دیگر نیازی نیست که ما از نقد ایده‌آلیسـم فلسـفی و اقتصـاد بـازار آزاد شروع کنیم تا به مارکس برسیم. مارکسیسم نه پندها و نصیحت‌های ارزنده و نه سـخنان فلسفی و قانع‌کننده بلکه باید به‌عنوان یک آلترناتیو و یک برنامه ارائه شود. توده و طبقـه نه دانش لازم را دارند و نه وقت کافی که در یک بحث فلسفی، اقتصادی، سیاسـی، پـی به حقانیت مارکسیم ببرند. توده و طبقه نمی‌پرسند چرا باید مبارزه کنند. بلکه می‌پرسـند چگونه باید مبارزه کنند.

توده و طبقه مارکسیسم را به‌عنوان یک برنامه ارائه شده می‌پذیرد. و حول آن مبـارزه می‌کند. به‌هرروی مسعود با اپورتونیسم عافیت‌جو و بی‌عمل مرزبندی می‌کند. شـعاعیان مسأله را از زاویه‌ای دیگر می‌بیند. شعاعیان که با جمـع‌بنـدی پراتیـک انقلابـی بـه نقـد لنینیسم رسیده است برایش مسأله تئوری اهمیت بیشتر دارد. نظـر شـعاعیان منافـاتی بـا نظر مسعود ندارد. مسعود نیـز بـراین بـاور اسـت کـه مـی‌تـوان اشـتباهات تـاکتیکی را درارتباط با استراتژی کلی و بدین ترتیب حتی خود استراتژی کلی را تصحیح و تکمیـل کرد.

شعاعیان اما نگران یک مسأله مهم دیگر نیـز هسـت. کـه بـه‌درسـتی بـه آن هشـدار می‌دهد. می‌خواهد که این حرف مسعود به‌معنای پایان یافتن بـاب اجتهـاد در تئـوری و عمل‌زدگی صرف معنا نیابد.

یک نکته مهم

مسعود درمرزبندی‌اش با اپورتونیست‌های بی‌عمل به نکته مهمی اشاره می‌کند. که تعلیق

جنبش به «آموزش تئوریک» هم غلط است و هم نشدنی. غلط است از آن‌رو که زندگی معطل این یا آن حزب نمی‌شود. توده و طبقه برای خواسته‌های خود به میدان می‌آید. درزیر پرچم گروه‌های موجود به‌دلایلی می‌ایستد. غلط یا درست بودن آن دلایل خودش را دارد. نمی‌شود گفت: فعلاً مبارزه نکنید تا ما مطالعات خود را تمام کنیم.

و نشدنی است از آن‌رو که لنین در پراتیک انقلابی سوسیال دمکراسی روس شد لنین در خانه‌اش ننشست کتاب بخواند و ناگهان از خانه بیرون بزند و بگوید: ای مردم من آنم که آمدن او را انتظار می‌کشید.

پیشاهنگ در پروسه پراتیک انقلابی پیشاهنگ می‌شود. نه در اتاق‌های در بسته و کتاب‌خانه‌های دانشگاه.

ضعف و قدرت پیشاهنگ هم یک ضعف و قدرت تاریخی است. اگر در قرن نوزده آلمان ما مارکس را داریم ده‌ها غول و اندیشمند دیگر را هم دررده او داریم.

ظهور مارکس و لنین اتفاقی نیست. باید ظهور غول‌های اندیشه و عمل را در یک پروسه تاریخی دید. از همان آغاز حرکت گروه پیشتاز صداهایی از دور و نزدیک برخاست که منشأ این صدای اپورتونیسم سخنور و بی‌عمل بود. حزب توده از همین زاویه چریک‌ها را نقد می‌کرد. بعدها توده‌ای‌های شرم‌زده از حزب توده، یاران و رفقای نیمه‌راه، و تمامی آن‌هایی که روزی روزگاری در میان چریک‌ها نان و پنیری خورده بودند در همین بوق دمیدند که چریک‌ها بی‌سوادند. و سواد در نزد آنان همان دانش آکادمیک و دایره‌المعارفی بود. اما یک آن از خود نپرسیدند که فتح‌الفتوح آکادمیسین‌ها و حافظان خط به خط آثار مارکس و انگلس و لنین چه بوده است.

اما طنز تاریخ را نگر همین‌که رفقای دیروز باسواد شدند و دلی از عزای آثار ولتر، مونتسکو، سارتر، کامو، راسل و مارکوزه و دیگران درآوردند. از چریک بودن به لنینیسم رسیدند. بعد لنینیسم را رها کردند، مارکسیست شدند. بعد مارکسیسم را رها کردند لیبرال شدند و هزاران صفحه کاغذ را سیاه کردند. و هیچ از خود نپرسیدند چرا از این همه دانش بی‌کران در فلسفه و اقتصاد و سیاست و سیبرنتیک، هیچ مرده‌ای به‌وجد نیامد. اما یک مقاله چند صفحه‌ای از پویان و احمدزاده آن‌هم در بیست و چند سالگی آن‌ها، خون در رگ‌های انقلاب دواند.

پاسخ به منتقدین

چه در دهه پنجاه و چه در دهه‌های بعدی اپورتونیسم بی‌عمل مدعی بودند که مسعود از انقلاب در انقلاب دبره، کپی‌برداری کرده است. نخست ببینم مسعود خود درآن روزگار چگونه پاسخ منتقدین را می‌دهد:

«ما کتاب دبره را در رابطه با شرایط خود و نیازهای خود مورد بررسی قرار دادیم. و تنها بر مواردی از کتاب تکیه کرده‌ایم که برای ما اساس و تعیین‌کننده بود. گذشته از یک رشته تفاوت‌های مشخص بین شرایط میهن ما و امریکای لاتین، اساساً جنبش انقلابی امریکای لاتین پیشرفته‌تر از ایران است. و بدین ترتیب ما کاملاً نمی‌توانیم کتاب دبره را بدون توجه به آن شرایط مورد بررسی قرار دهیم. مثلاً پُربها دادن به جنبه کاتالیزوری مبارزه و کم‌بها دادن به امر سازمان‌دهی. درآن‌جا یک خطای فاحش بود. اما در ایران با اختناق و خشونت مطلق جنبه کاتالیزوری و برانگیزنده و روحیه‌دهنده مبارزه باید اهمیت داده شود.»

فصل ششم

فصل بهمن

با نام و خاطره؛

بهمن روحی‌آهنگران

آنچه من می‌بینم
ماندن و باز ماندن دریاست
گرچه ما می‌گذریم
راه می‌ماند
باک نیست

جمیله نسترن آل‌آقا

شاخه مازندران

الف) تیم ساری

در اواخر تابستان ۱۳۵۴ بهمن روحی‌آهنگران، زهـرا آقـانبی قلهکـی و فرهـاد صـدیقی پاشاکی به ساری رفتند و تیم ساری را تشکیل دادند چندی بعد مصـطفی حسـن‌پـور و علی رحیمی به آنان اضافه شدند.

ب) تیم علنی

تیم علنی متشکل بود از مؤذنی‌پور، مهناز صدیقی تنکابنی کـه مسـئول آن زهـرا آقـانبی قلهکی بود چندی بعد پری[۱] و سرور فرهنگ و عباس[۲] به این تیم پیوستند.

---

[۱]. شناخته نشد
[۲]. شناخته نشد

پ) تیم گرگان

زهرا آقانبی قلهکی و مصطفی حسن‌پور به گرگان رفتند و یک تیم آموزشی تشکیل دادند.

ت) تیم عملیاتی

فرهاد صدیقی و علی رحیمی هم در تدارک تشکیل تیم عملیاتی بودند.

ث) تیم شهری

شمسی نهانی، مؤذنی‌پور و تنکابنی نیز تصمیم داشتند تیم کارگری را شکل بدهند.

چه می‌توان کرد
باید این خیابان پرازدحام
مدام با خون برادران من آذین شود

دستگیری

دی ۱۳۵۴ بهمن روحی‌آهنگران در سی متری نارمک توسط احمدرضا کریمی که درگشت‌های کمیته مشترک به شناسایی مشغول بود، شناسایی و دستگیر شد.

بهمن سیانور خورد اما سیانور عمل نکرد و بعد از مداوا از بیمارستان به کمیته مشترک منتقل شد.

احمدرضا کریمی که بود

احمدرضا کریمی توسط زهره مدیر شانه‌چی با بهمن روحی‌آهنگران آشنا شد. کریمی با پدر زهره آشنا بود و این رابطه منجر به خواستگاری او از زهره شد.

زهره که به تازگی پسرخاله‌اش حسن سمنانی فوت کرده بود و دل در گرو او داشت به این ازدواج راضی نبود. پس از بهمن که از طریق پسرخاله‌اش با او آشنا شده بود و او را به نام امیر رضوی می‌شناخت کمک خواست.

پس بهمن با نام محمد با کریمی تماس گرفت و او را متقاعد کرد که به خاطر تعلقات عاطفی او و زهره از خواستگاری زهره پاپس بکشد و کریمی پذیرفت.

بهمن را در فاصله هفده دی تا بیست و سوم دی آدم‌خواران کمیته مشترک به حدی شکنجه کردند که پاهای او سیاه شد و وقتی در تاریخ بیست و سی دی به بیمارستان ۵۰۲ منتقل شد رمقی در جسم او باقی نبود و او در ساعت هفت صبح به آسمان پرستاره شهدای فدایی پیوست.

در مدت این شش روز، همان کاری را که با بهروز دهقانی در هفت روز انجام دادند، با او انجام دادند او را به معنای اخص کلمه سلاخی کردند.

بهمن در ترور نیک‌طبع، عباس شهریاری و فاتح یزدی نقش داشت.

باور کنید
پاسخ یک سلام گلوله نیست
شما از کجا می‌آیید
که این‌چنین تلخ و عبوس به‌پنجره‌های
خالی شلیک می‌کنید

شهادت زهرا آقانبی قلهکی

با دستگیری بهمن روحی‌آهنگران ساواک به حضور چریک‌ها در مازندران پی برد پس اکیپ‌های کمیته مشترک روز پنج‌شنبه هیجده بهمن ۱۳۵۴ به خانه‌های تیمی در آمل و گرگان حمله کردند سرور فرهنگ و فاطمه حسن‌پور (خواهر شهید غفور حسن‌پور) به‌شهادت رسیدند.

در حمله به ساری زهرا آقانبی قلهکی دستگیر شد اما بقیه تیم نجات یافتند زهرا پس از شکنجه‌های بسیار در بیست و نُه آذر ۱۳۵۵ در میدان چیتگر تیرباران شد.

خورشیدی در دست
نارنجکی در دلم
من به جنگ تباهی می‌روم

شهادت شمسی نهانی

در بررسی مدارک مکشوفه از بهمن روحی‌آهنگران محل قرار با فران در میدان ولی‌عصر ساری لو رفت. و ساعت سه بعد از ظهر بیست و یکم دی ۱۳۵۴ در محل علامت‌گذاری اولیه مقابل سینما سپهر، فران در محاصره ساواک قرار گرفت. و با انفجار نارنجکی، شمس نهانی، دانشجوی سابق رشته تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به تاریخ پیوست.

نه؛ از مردن گریزی نیست
بی‌قراران مرگ نیستیم
ستایش‌گران زندگی هستیم
به اجبار سلاخان
گلو به تیغ می‌دهیم

شهادت حمید مؤمنی

ساواک به دنبال دستگیری بهمن روحی‌آهنگران به کمال پولادی کارمند کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان رسید که با سازمان ارتباط داشت اما هنوز مخفی نشده بود.

در تاریخ بیست و یکم دی ۱۳۵۴ پولادی در شیراز دستگیر شد و به تهران فرستاده شد. پولادی از طریق معصومه محتاج به نزهت روحی‌آهنگران وصل شد در اردیبهشت ۱۳۵۴ اما پس از شهادت نزهت رابطه او با سازمان قطع شد پس بهمن روحی‌آهنگران بار دیگر او را به سازمان وصل کرد.

بعد از مدتی بهمن پولادی را به حمید مؤمنی (با نام مستعار اقبالی) وصل کرد. پولادی در بازجویی‌هایش شیوه تماس مؤمنی با او را به ساواک لو داد و ساواک با گذاشتن شنود در کانون پرورش فکری از قرار مؤمنی با پولادی مطلع شد. و با گذاشتن تله در خانه پولادی در صدد دستگیری او برآمد.

قرار مؤمنی با پولادی در بیست و سوم بهمن ۱۳۵۴ بود مؤمنی رأس ساعت شش با یک وانت به محل قرار رفت وقتی زنگ در حیاط را به صدا درآورد متوجه تله بودن موقعیت شد پس کار به تیراندازی کشید و او در درگیری با «فوج اشقیا و عمله ظلم» به شهادت رسید.

ترور انقلابی ناهیدی سربازجوی ساواک

در ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه چهاردهم بهمن ۱۳۵۴ چریک‌ها در مشهد حسین ناهیدی سربازجوی ساواک را به هلاکت رساندند.

چریک‌ها در اعلامیه خود نوشتند: «او در حرفه کثیف خود استاد بود» در این عملیات احمد غلامیان لنگرودی و محمدحسین حق‌نواز شرکت داشتند.

اعلامیه توضیحی: اعدام انقلابی حسین ناهیدی

در ساعت هفت و چهل و پنج دقیقه بامداد چهاردهم بهمن ۱۳۵۴ حسین ناهیدی سربازجوی معروف ساواک در مشهد توسط یک واحد از چریک‌های فدایی اعدام شد.

حسین ناهیدی که بود

حسین ناهیدی سربازجوی ساواک و به قول معاون سازمان امنیت خراسان نقش ویژه‌ای در سرکوب مبارزات کارگران، دانشجویان و دیگر اقشار داشت بسیاری از دانشجویان، کارگران و مردم مشهد طعم شلاق او را چشیده بودند.

و اما از زمانی‌که ساواک متوجه حضور چریک‌ها در مشهد شد. حسین ناهیدی در دستگیری و شکنجه چریک‌ها به تمام مایه گذاشت چریک‌ها بعد از ترور او طی یک اعلامیه توضیحی دلایل اعدام انقلابی او را چنین برشمردند:

۱. شکنجه و آزار کارگران اعتصابی
۲. شکنجه و آزار و توهین دانشجویان
۳. شکنجه زندانیان سیاسی
۴. سنگ تمام گذاشتن در نوکری برای رژیم فاسد به خاطر پول

چریک‌ها در این اعلامیه در مورد درگیری‌های تابستان گذشته خود با مأمورین ساواک و نیروهای پلیس توضیح می‌دهند که هرچند در این درگیری دو پاسبان کشته و چند افسر و درجه‌دار زخمی شدند اما این درگیری به آن‌ها تحمیل شد. آن‌ها خواهان این‌گونه درگیری‌ها نیستند و هدف آن‌ها مأمورین جزء شهربانی و ژاندارمری نیست. اما اگر در جنگ خود با سران ستمگر و حکومت مأموری مزاحم شد و آن‌ها چاره‌ای جز برخورد ندارند. و در خاتمه این اطلاعیه به ارزیابی مثبت مردم مشهد در مورد ترور حسین ناهیدی اشاره می‌کند.

اقدامات رهبری سازمان در سال ۱۳۵۴

با اقبال توده‌ای در تمامی لایه‌های جامعه به سازمان، و گذار سازمان از مرحله طرح و تثبیت به مرحله توده‌ای شدن کار سیاسی به‌عنوان پای دوم جنبش درسازمان عمده شد.

پای دوم اصطلاحی بود از رفیق جزنی که مبارزه مسلحانه را بر دو پای استوار می‌دید؛

پای نظامی، پای سیاسی.
برای این‌کار در وهله نخست به تئوری توجه بیشتر می‌شد:
۱. تیم ویژه مطالعاتی توسط حمید اشرف، حمید مؤمنی و پاشاکی درست شد.
۲. نشریه تئوریک درون سازمانی فعال شد.
۳. مطالعات آثار مارکسیستی در دستور کار رهبری و تیم‌ها قرار گرفت.
در ساختار شاخه‌ها نیز تغییراتی ایجاد شد هدف گسترش ارتباط سازمان با محیط‌های کارگری بود
ـ پس تیم‌های کار در کارخانه‌ها
ـ تیم‌های علنی ـ مخفی جهت ارتباط با مردم
ـ انتشار نشریه تبلیغی ـ سیاسی نبرد خلق (کارگران و زحمت‌کشان) در دستور کار قرار گرفت.
اقدام دیگر سازمان جهت توسعه دمکراسی درون تشکیلاتی بود. مشارکت اعضای تیم‌ها در روند تصمیم‌گیری رهبری.
به همین خاطر مسئولین مرکب از مسئولین تیم‌ها تشکیل شد. تا به‌عنوان حلقه رابط بین اعضای تیم‌ها و رهبری سازمان باشند.

جمع‌بندی سال ۱۳۵۴

سال ۱۳۵۴ به پایان رسید سال سرشار از حماسه و فدایی، سالی که چریک‌ها از مرحله تثبیت گذشتند.
ساواک نیز از حد اعلای سبوعیت گذشت خط کشتن زیر شکنجه در دستور کار ساواک قرار گرفت. با این همه چریک‌ها در این نبرد نابرابر پاسخ حداکثر سبوعیت ساواک را با حداکثر فدا دادند. راز ماندگاری چریک‌ها در وحشتناک‌ترین ضربات ساواک پاکبازی آنان بود.
ساواک در این سال‌ها دچار اشتباهی استراتژیک شد. مشتی اراذل و اوباش را از

دستگاه‌های سرکوب شهربانی و رکن ۲ و کمیته مشترک جمع کردند و سرنوشت رژیم را به دست این آدم‌خواران کودن سپردند تا گور محمدرضا شاه، رژیم پهلوی و تمامی شاهنشاهی ایران را بکنند.

از چار راه حادثه می‌گذری
تا با کوله‌باری از شبنم و شب‌نامه
شهر را بیدار کنی
بال می‌کوبی
و جهان را به آتش می‌کشی

ضربه تهران‌نو

با دستگیری علیرضا ارمغانی، برادر بهروز ارمغانی، ساواک پی برد که او با برادر همسر خود محمدرضا جوشنی املشی تماس تلفنی دارد.

ساواک در سال ۱۳۵۰ به دنبال بازجویی از مناف ملکی متوجه شد که بهروز ارمغانی محفلی را اداره می‌کند پس او را در مرداد ۱۳۵۰ دستگیر کرد.

ارمغانی دو سال در زندان بود. در زندان به مبارزه مسلحانه گرایش یافت و پس از آزادی توسط ایوب موحدی به علی‌اکبر جعفری وصل شد.

با کنترل تلفن املشی ساواک چند خانه امن چریک‌ها را یافت. و در یکی از این شنودها متوجه شد حمید اشرف طرح ترور یکی از شخصیت‌های حکومتی را دارد. پس ساعت دو بامداد بیست و ششم اردیبهشت ۱۳۵۵ خانه‌ای در تهران‌نو مورد حمله قرار گرفت و پس از زدوخورد بسیار افراد زیر به شهادت رسیدند:

۱. لادن آل‌آقا، ۲ مهوش حاتمی، ۳. فرهاد صدیقی پاشاکی، ۴. احمدرضا قنبرپور، ۵. ارژنگ شایگان و ۶. ناصر شایگان

حمید اشرف رهبر اسطوره‌ای چریک‌ها توانست از محاصره خارج شود.

جنگ روانی برعلیه اشرف

کشتن چریک‌ها برای رژیم قابل توجه بود اما کشتن دو بچه ۱۲ـ۱۰ ساله (ارژنگ و ناصر شایگان) مسأله‌ای نبود که ساواک بتواند آن‌را در افکار عمومی داخل و خارج توجیه کند. پس ابتدا در ملاقاتی با فاطمه سعیدی (مادر ارژنگ، ناصر و ابوالحسن شایگان) که اوین زندانی بود، مدعی شدند که ارژنگ و ناصر یک مأمور ساواک را کشته‌اند. اما چه کسی می‌پذیرفت خانه‌ای که زیر رگبار بی‌امان ساواک بوده است دو بچه بتوانند کسی را هدف قرار بدهند. شاهد این مدعا کیست پس برگ دیگری بازی شد. حمید اشرف آن‌ها را کشته است به‌خاطر آن‌که زنده به دست ساواک نیفتند و اسراری را هویدا نکنند[۱].

کدام اسرار؟ این دو چه سر ناگفته‌ای از چریک‌ها داشتند شاهد ماجرا کیست از چریک‌ها همه که به شهادت رسیده‌اند می‌ماند مدعی که آن‌هم آدمکشان کمیته مشترک باشند که از زمین و هوا خانه را مورد حمله قرار داده بودند و در آن نبرد خونین برای آن‌ها کشتن چریک‌ها در وهله نخست اهمیت بود نه چیزی دیگر.

این ادعا آن‌چنان بی‌منطق بود که در همان برخوردهای اوین خاموش ماند و ساواک استفاده از این جنگ روانی را به نفع خود ندید و بهتر آن دید که سکوت کند[۲].

پانوشت

در سال‌های بعد عده‌ای با همان سلاح زنگ زده و اتهامات نخ‌نمای ساواک به میدان آمدند که حمید اشرف در درگیری خانه تهران‌نو، ارژنگ و ناصر شایگان را به قتل رسانده است[۳].

اگر ساواک در آن روز و سال ۱۳۵۵، و بعد تا آخرین روز عمر ننگینش سرنخی می‌یافت که می‌توانست این جنایت هولناک را به حمید اشرف منتسب کند بدون شک

---

[۱]. نامه سرگشاده فاطمه سعیدی، برای فرزندان من اشک تمساح نریزید.
[۲]. محمود نادری، کتاب چریک‌ها
[۳]. هوشنگ ماهرویان، مصاحبه با نشریه بخارا سال ۱۳۸۷

آن‌را پیراهن عثمان می‌کرد اما جنایت آشکار و جانی شرم‌زده‌تر از آن بود که روی آن مانور کند.

آنانی‌که در حوالی آن سال‌ها قدم زده‌اند و یا خود در تهران و دیگر شهرها شاهد چگونگی هجوم ساواک به خانه‌های تیمی بوده‌اند می‌دانند که ساواک با محاصره وحشتناک منطقه آن‌گونه به جنگ چریک‌ها می‌رفت که گویی قرار است تیپ هوابرد امریکا را قلع و قمع کند که خود نشانه وحشت بی‌حدوحصر ساواک از چریک‌ها بود. در حالی‌که کل مهمات یک خانه تیمی از یکی دو کلت و یک مسلسل دستی و چند نارنجک تجاوز نمی‌کرد.

اما یک نکته را مدعیان، و منتقدین چریک‌ها گویا فراموش کرده‌اند برادران شایگان سه نفر بودند نه دو نفر، ساواک با برادر سوم که کمی بزرگ‌تر از آن دو بود چه کرد؟ نادر را نمی‌گویم که در درگیری به دست ساواک به شهادت رسید. ابوالحسن را می‌گویم که ۱۵ـ۱۴ سال داشت.

ساواک در ابتدا اعلام کرد ابوالحسن در درگیری کشته شده است در حالی‌که طبق اسناد ساواک و شهادت مادر او، رفیق فاطمه سعیدی، در زندان قصر یک بار با مادرش[۱] ملاقات کرد. اسناد ساواک به کرات از او نقل‌قول‌هایی دارد[۲]، یعنی از او بازجویی‌های مکرری شده است. خب بعد از آن‌همه بازجوی با او چه می‌کنند.؟ آیا او را به دادگاه می‌برند؟ هرگز.

آیا او به اعدام محکوم می‌شود و اعدام می‌شود؟ هرگز پرونده او درساواک موجود است چرا منتقدین و تاریخ‌نویسان مدعی سکوت می‌کنند آیا جز آن است که او را در زیر شکنجه می‌کشند «چرا راویان اخبار» که مدعی خون آن دو برادر هستند از خون این برادر چشم می‌پوشند؟

فاطمه سعیدی، مادر شایگان خود در نامه‌ای سرگشاده با عنوان، «برای فرزندان من اشک تمساح نریزید» به تمامی این مدعیان پاسخ می‌دهد.

---

[۱]. فاطمه سعیدی، همان نامه

[۲]. محمود نادری، کتاب چریک‌ها

خانه کن و شهادت پنج چریک

حمید اشرف از محاصره خانه خیابان تهرانِنو جان به سلامت برد و راهی خانه کوی کن شد. اما پلیس با آماده‌باش سراسری در همه جا حضور داشت. کلانتری قلهک از ساعت ۴ صبح بیست و ششم اردیبهشت ۱۳۵۵ با چهار اکیپ خود در منطقه در حال گشت‌زنی بود.

در ساعت پنج و ده دقیقه گشت پلیس با حمید اشرف برخورد کرد و درصدد دستگیری او برآمد اما با رگبار مسلسل اشرف سرهنگ فرداد و دو پلیس همراه او مجروح می‌شوند و حمید از تور آن‌ها خارج شد. در همین زمان کوی کن مورد هجوم مأموران کمیته مشترک قرار گرفته بود در این درگیری پنج نفر به شهادت می‌رسند:

۱. عزت غروی، معروف به رفیق مادر، مادر احمد و مجتبی خرم‌آبادی که هر دو به‌شهادت رسیده بودند، ۲. قربانعلی زرکاری، ۳. محمدرضا قنبرپور، ۴. فرزاد دادگر و ۵. جهانگیر باقری

حمید پس از ضربه به خانه کوی کن به خانه‌ای در خیابان شارق رفت این خانه به‌توصیه بهروز ارمغانی توسط صبا بیژن‌زاده و عبدالرضا کلانترنیستانکی در اواخر سال ۱۳۵۴ اجاره شده بود.

فاطمه غروی

فاطمه غروی مادر دو شهید بزرگوار احمد و مجتبی خرم‌آبادی است درجریان دستگیری احمد در سال ۱۳۴۹ تلاش بسیار کرد تا او اعدام نشود پدر او آیت‌الله غروی از روحانیون طراز اول لرستان بود. به همین خاطر روحانیت قم نامه‌ای به شاه نوشت و از او خواست از اعدام احمد سرباز زند. اما شاه نپذیرفت.

نامه‌ای منتسب به احمد خرم‌آبادی است که در آن به این تلاش‌ها اشاره می‌کند.

فاطمه غروی بعد از شهادت احمد به سازمان چریک‌ها می‌پیوندد.
و اما بخش‌هایی از این نامه که بسیار بلندآوازه است

مادر خوب سلام
دست پردرد تو را می‌بوسم
برادرانم خوبند
...
راستی مادر جان
خواب دیدم پدر بیمار است
خفته در بستری و تب‌دار است.

محفل نیستانکی

محفل نیستانکی مرکب بود از:
۱. عبدالرضا کلانترنیستانکی، ۲. حمیدرضا هزارخانی، ۳. مرتضی فاطمی، ۴. حسین فاطمی و ۵ . میترا بلبل‌صفت (همسر حسین فاطمی)
میترا بلبل‌صفت دوست نزدیک زهره مدیر شانه‌چی بود و از طریق همو بود که با چریک‌ها ارتباط گرفت.
ملیحه زهتاب هم مدتی ساکن خانه شارق بود بعد جای خود را به نادره احمدهاشمی داد.

حمله به خانه شارق

ساعت یک و نیم خانه شارق مورد هجوم قرار گرفت صدای انفجار و رگبار مسلسل و نارنجک آن‌ها را به خود آورد خانه در محاصره بود.
راه فرار را صبا بیژن‌زاده نشان داد، از حیاط خلوت مدارک آتش زده شد و چریک‌ها از خانه بیرون آمدند.

سر کوچه مأمورین راه را بسته بودند حمید اشرف با نارنجک و رگبار مسلسل راه را گشود از خانه همسایه‌ها چادری برای صبا بیژن‌زاده گرفت و از کوچه بیرون آمدند. مأموری سر راه آن‌ها سبز شد. حمید او را زد و سلاح او را به صبا بیژن‌زاده داد.

مانع بعدی را باز حمید با رگبار مسلسل گشود و سروکله گشت کلانتری پیدا شد. حمید همه آن‌ها را به رگبار مسلسل بست گشت‌های دیگر سررسیدند و با دیدن حمید اتومبیل‌ها را رها کردند و گریختند پس حمید و صبا بیژن‌زاده با اتومبیل پلیس از منطقه خارج شدند.

پس از دور شدن از منطقه، حمید نادره احمدهاشمی را پیاده کرد تا به خانه‌ای درمنطقه اکبرآباد بروند. و خود به طرف امیرآباد رفت در آن‌جا حمید از یک نانوایی یک گونی خرید و سلاح‌ها را در آن پنهان کرد. اتومبیل پلیس را رها کرد و با مصادره یک خودرو خود را به پشت دانشگاه آریامهر رساند. اتومبیل را در آن‌جا رها کرد و خود را به خانه امنی رساند. و بعد از مدتی نادره و صبا بیژن‌زاده به او ملحق شدند[1].

روایت ساواک از درگیری‌های اردیبهشت ۱۳۵۵

۱. طبق اطلاعاتی که ساواک در اختیار کمیته مشترک قرار داده بود چریک‌ها قرار بود تروری انجام دهند و ضمناً ساکنین یکی از خانه‌ها در حال نقل و انتقال بودند. پس در ساعت چهار صبح به خانه خیابان تهران‌نو تقاطع خیام حمله شد درگیری نود دقیقه طول کشید شش نفر کشته شدند و چهار مرد و دو زن، یکی از خرابکاران (حمید اشرف) که از ناحیه پا مورد اصابت گلوله قرار گرفته بود با استفاده از آتش مسلسل از منطقه با یک دستگاه اتومبیل پیکان یشمی خارج شد در جریان زدوخورد پاسبان محمدجعفر نظری جمعی گارد شهربانی و نُه نفر از مأمورین کمیته مشترک و یک ستوان یکم شهربانی، شش پاسبان، دو نفر ساواکی مجروح شدند.

---

[1]. حمید در عملیات کوی کن از ناحیه پا مجروح شد. با همین پا از محاصره کوی کن و خیابان شارق گریخت. پس به نزد دکتر رحیمیان رفت و دکتر او را درمان کرد. بعدها گروهی لو رفت و آن گروه از مداوای حمید توسط دکتر رحمیان سخن گفت. رحیمیان دستگیر و به سه سال زندان محکوم شد. اما این افتخار برای او ماند که رهبر اسطوره‌ای فداییان را درمان کرده است.

خرابکار مجروح (حمید اشرف) در ساعت پنج و پـانزده دقیقـه در میـدان محسـنی مورد سوءظن سرهنگ فرداد رئیس کلانتری قلهک که در معیـت دو نفـر از سرپاسـبانان کلانتری درحال گشت بود واقع که به وی ایست داده می‌شود لیکن مشارالیه با اسـتفاده از مسلسل مبادرت به تیراندازی نمود که در نتیجه رئیس کلانتـری و دو نفـر درجـه‌دار همراه او به‌درجه شهادت رسیده‌اند. در بازدید که از سـلاح کمـری سـرهنگ فـرداد بـه عمل آمد معلوم شد در حین درگیری نامبرده یک تیر شلیک نموده و یازده پوکه فشـنگ مسلسل ساخت چکسلواکی از محل حادثه جمع‌آوری شد.

۲. در جریان محاصره خانه‌ای در کوی کن پنج تروریست (سه مرد و دو زن) کشـته شدند. در این منطقه رئیس پاسگاه ژاندارمری کن و یک پاسبان مأمور در کمیته مشـترک مجروح شدند. از دو مخفی‌گاه وسایل زیر به دست آمد:

۱. تفنگ گلوله‌زن برد بلند مخصوص ترور یک قبضه
۲. مسلسل کالیبر ۹ هجومی دو قبضه
۳. مسلسل کلاشینکف یک قبضه
۴. انواع تفنگ سلاح کمری یک قبضه
۵ . نارنجک جنگی ۴۵
۶. بمب سنگین ۸
۷. مواد منفجره اسید پیکریک ۱۱ کیلو
۸ . مواد شیمیایی جت ساختن مواد منفجره ۱۲ کیلو
۹. بطری محترق مواد آتش‌زا ۶
۱۰ مواد آتش‌زا ۸ کیلو
۱۱. چاشنی انفجار ۴۵
۱۲. مکانیسم نارنجک ۴۵

این سرنوشت تو بود
که نیمه شبی در مه گم شوی
و سحرگاهی چون ستاره دنباله‌دار
در بستر خود به آسمان بروی

شهادت بهروز ارمغانی و زهره مدیرشانه‌چی

بیست و هشتم اردیبهشت ۱۳۵۵ در رشت بهروز ارمغانی، زهره مدیرشانه‌چی به همراه سه نفر دیگر که یکی از آن‌ها منوچهر حامدی‌پور بود به شهادت رسیدند.

پروسه تجانس

در سال ۱۳۴۹ اتحادیه کمونیستی به‌وجود آمد در سال ۱۳۵۲ تصمیم گرفت با سازمان چریک‌ها یکی شود. پس برای نزدیکی بحث‌هایی صورت گرفت که به «پروسه تجانس» معروف شد.

در این پروسه در آبان ۱۳۵۳ منوچهر حامدی به‌عنوان نماینده اتحادیه کمونیستی به ایران آمد تا از نزدیک فعالیت‌های چریک‌ها را مشاهده کند.

بعد از مدتی رابطه حامدی با اتحادیه در خارج از کشور قطع شد اتحادیه اقداماتی در خارج از کشور برای یافتن او انجام داد.

ساواک در بررسی‌هایش به این نتیجه رسید که حامدی در رشت در بیست و هشتم اردیبهشت ۱۳۵۵ به شهادت رسید استناد ساواک به انطباق عکس جسد حامدی با عکس او بود[۱].

---

[۱]. منوچهر حامدی، اسناد ساواک

یک نکته

تیم‌ها با اسامی مستعار تشکیل می‌شد تنها رهبری سازمان از اسامی واقعی مطلع بود. به‌همین خاطر عده‌ای در درگیری‌ها به شهادت رسیدند یا با انفجار نارنجک صورت آن‌ها متلاشی شد و یا در زیر شکنجه به شهادت رسیدند. و ساواک بی‌نام و نشان آن‌ها را دفن کرد. اینان شهدای گمنام چریک‌ها هستند.

جنازه دکتر هوشنگ اعظمی هیچ‌وقت به دست نیامد در اسناد ساواک نیز نام و نشانی از او نیست.

از ابوالحسن شایگان به همین شکل نه جنازه‌ای در دست است و نه حکم اعدامی بعدها این مسأله بهانه‌ای شد برای مخالفین چریک‌ها که پیراهن عثمان کنند و بگویند چون جنازه‌ای از او یافت نشده است و در اسناد ساواک نام و نشانی از آن‌ها نیست پس اینان را در تصفیه‌های داخلی کشته‌اند[۱].

اگر اتحادیه کمونیستی در خارج از کشور روی مفقودالاثر بودن منوچهر حامدی تبلیغ نمی‌کردند ساواک برای جست‌وجوی او اقدامی نمی‌کرد و هم‌اکنون نام حامدی دردست مخالفین چریک‌ها در لیست تصفیه شدگان قرار می‌گرفت.

با نگاهی به آن سال‌ها می‌توان فهمید که شهدای گمنام امری اجتناب‌ناپذیر بوده است مبارزه‌ای سخت و دشوار رژیمی مستبد و آدم‌خوار تبعاتی این چنین نیز فرزند نامشروع آن بود.

ضربات قزوین و کرج

در همین روزها تیم مستقر در قزوین مورد هجوم قرار گرفت و میترا بلبل‌صفت و اسماعیل عابدی به شهادت رسیدند.

در کرج نیز ساواک با تیم مستقر در قزوین درگیر شد و فریده غروی،

---

[۱]. خسرو شاکری، کتاب *۸نامه* شعاعیان به چریک‌ها

خواهر عـزت غـروی، حسـین فـاطمی و فـرد دیـگری کـه احتمـالاً هوشـنگ کندرودی اسـت جان باختند[۱].

پرویز صدری

پرویز صدری از نزدیکان مصطفی شعاعیان و عضو جبهه دمکراتیک خلق ایـران بـود. و در ده اسفند ۱۳۵۱ مخفی شد.

صدری و خواهرش، نسرین و پروین، با خانواده روحی‌آهنگران رابطه داشتند وقتـی زمانی‌که بهمن و نزهت مخفی شده بودند یک بار به خانه آن‌هـا مـی‌رونـد و وضـعیت بهمن و نزهت را می‌پرسند[۲].

بعدهـا بهمن می‌گـویـد: او آدم مـهمی نیـست می‌خواسـته اسـت خـودش را مـهم جلوه دهد.

در تاریخ ده تیر ۱۳۵۵ برای یافتن او در خانه یکی از اقوامش در بلوار الیزابت شنود می‌گذارد اما او را نمی‌یابد[۳].

محمود نادری در کتاب چریک‌ها به ابهام و خسرو شاکری به ضرس قاطع می‌گوید، او یـکی از سـه تـن تصفیه شده‌ای است که در نـامه حمید اشـرف به اشـرف دهقـانی آمده است.

طبق اسناد ساواک صدری هیچ ارتباطی با چریک‌ها نداشته است. ساواک نیز مـدعی نیـست صـدری را چریـک‌هـا کشـته بـاشـند امـا خسـرو شـاکری مـدعی اسـت چریک‌هـا او را کشته‌اند[۴].

---

[۱]. محمود نادری در کتاب چریک‌هایش مدعی می‌شود چون نام هوشنگ کندرودی ذیل شـهدای سـازمان فدایی در بعد بهمن ۱۳۵۷ نیامده است بعضی‌ها می‌گویند احتمالاً تصفیه شده است.

[۲]. اعظم روحی‌آهنگران، اسناد ساواک

[۳]. محمود نادری؛ همان کتاب

[۴]. خسرو شاکری، کتاب *۸ نامه*

داستان دو نامه[1]

در سال ۱۳۵۵، بیست و ششم و بیست و هشتم اردیبهشت ساواک به پایگاه‌های چریک‌ها حمله کرد که طی آن عده‌ای به شهادت رسیدند. ساواک مدعی شد از این پایگاه‌ها دو نامه به دست آورده است این نامه‌ها که در تاریخ بیست و هفتم آبان ۱۳۵۴ و هفدهم فروردین ۱۳۵۵ به مسئولین سازمان در خارج از کشور نوشته شده است نشان از وابستگی چریک‌ها و تصفیه‌های درون گروهی آن‌ها دارد. این نامه‌ها در بیست و نهم اردیبهشت و اول خرداد ۱۳۵۵ در روزنامه‌های دولتی چاپ شدند.

در یکی از نامه‌ها به رسیدن «صدهزار آفیش امپریالیستی» اشاره دارد که منظور دلار است و در نامه دوم به اعدام سه نفر اشاره دارد که «دوست شهید نوروزی به اتفاق زرکار و خشایار» در «حضور رفقای تیم شماره ۳» بررسی و حکم اعدام آن‌ها صادر می‌شود.

سازمان در دوم خرداد ۱۳۵۵ طی اطلاعیه‌ای که در نبرد خلق شماره هفت به چاپ رسید هر دو نامه را جعلی اعلام کرد. و گفتند که جاعلین فراموش کرده‌اند که چریک‌ها اعضایشان را «رفیق» خطاب می‌کنند نه «دوست»

بعدها حمید روحانی در کتاب نهضت امام خمینی این دو نامه را منسوب کرد به‌دستگیری اشرف دهقانی در بیست و سوم دی ماه ۱۳۵۴ در آلمان توسط پلیس آلمان و دادن میکروفیلم‌های به دست آمده به ساواک.

سندیت نامه‌ها

۱. ادعای تاریخ‌نویسی روحانی پایه درستی ندارد. چرا که تاریخ یکی از نامه‌ها هفدهم فروردین ۱۳۵۵ است در حالی‌که پلیس آلمان دی ۱۳۵۴ اشرف را دستگیر و بدون آن‌که شناخته شود آزاد می‌کند.

اشرف برای شرکت در اجلاس کنفدراسیون به آلمان رفت که پلیس مشکوک شد

[1]. فریبرز سنجری، نشریه عصرنو، ۱۳۸۹/۱۱/۲۱

محل رفت و آمد او و محل رفت و آمد اعضا بادر ماینهوف یکی از گروه‌های چریکی آلمان باشد پس به آنجا حمله کرد و اشرف شناخته نشد. اشرف با کمک وکلای کنفدراسیون دانشجویی آزاد و به لیبی بازگشت این خانه متعلق به کامبیز روستا از اعضای کنفدراسیون بود.

۲. چریک‌ها همان‌طوری که در اطلاعیه‌شان اشاره می‌کنند از لفظ دوست استفاده نمی‌کنند.

۳. نامه‌ها و اسناد سازمانی ضمن آن‌که در اولین لحظات درگیری از بین برده می‌شد. به رمز نوشته می‌شد.

۴. در نامه‌ها اسم اصلی قید نمی‌شد هم‌چنان‌که در تیم‌ها همه با نام مستعار شناخته می‌شوند.

۵ . تیم‌ها در چارت تشکیلاتی چریک‌ها شماره‌گذاری نمی‌شوند و هیچ تیمی به شماره ۱ و ۲ و ۳ شناخته نمی‌شد.

درآن سال‌ها ادعای ساواک جدی گرفته نشد. اما بعدها منتقدین چریک‌ها[۱] با استناد به‌این دو نامه مدعی تصفیه‌های ایدئولوژیک در سازمان شدند. خسرو شاکری در این ادعانامه منوچهر حامدی، پرویز صدری و یک عضو ناشناخته را سه فرد ذکر شده درنامه می‌داند.

جدا از آن‌که پرویز صدری در هیچ زمانی عضو چریک‌ها نبوده است و منوچهر حامدی را نیز خود ساواک مدعی کشته شدنش در یک درگیری شده است. این ادعا وجاهت تاریخ‌نویسی ندارد و بیشتر به درد پولمیک‌های سیاسی می‌خورد.

چریک‌ها سه نفر از اعضای خود را ترور کردند یکی از آن‌ها نوشیروان‌پور بود که جرمش خیانت و همکاری با رژیم و مصاحبه‌های مطبوعاتی بود فرد دوم عضوی بود که امکان دستگیریش می‌رفت و می‌توانست جان عده‌ای را به خطر بیندازد. و نفر سوم عبدالله پنجه‌شاهی بود که در سال‌های بعد از شهادت حمید اشرف صورت گرفت و مسأله رابطه او با ادنا ثابت بود.

---

[۱]. خسرو شاکری، کتاب *۸ نامه*

مسأله ترور شعاعیان هم هیچ سند قابل قبولی که وجاهت قانونی داشته باشد وجـود ندارد و بیشتر تصفیه‌حساب با چریک‌ها است.

ورود به بحث ترور

قبل از ورود به بحث ترور لازم است به سه مسأله توجه کرد.

۱. در چگونه نظامی زندگی می‌کنیم.

۲. چگونه سازمان حزبی داریم.

۳. مضمون ترور چه بوده است.

جز این قلوه‌کن کردن مسائل از بستر تاریخی است و پاسخ دادن به مسائل از پایگـاه امروز به کرده‌های دیروز، این‌کار هرچه باشد علمی نیست.

روشن است که در یک نظـام دمکراتیـک وضـعیت پیشـاهنگ و سـازمان و حـزب پیشاهنگ به‌جایی نمی‌رسد که مستلزم خودزنی باشد. شکل سازمان پیشتاز در یک نظـام دمکراتیک باز و داوطلبانه است. عناصر پیشتاز داوطلبانه می‌آیند. سـازمان و ایـدئولوژی خود را برمی‌گزینند و مختارند که در هر زمـان در ایـن داد و سـتد خـود بـا سـازمان و حزب تجدیدنظر کنند. هم‌چنان‌که آمدن داوطلبانه است رفتن نیز بلامانع است. سـازمان پیشتاز هول و ولایی از حکومت ندارد. حکومت نیـز بـا او کنشـی قانونمنـد دارد. پـس درپی نفوذ و فروپاشی سازمان پیشتاز نیست و سازمان پیشتاز نیز نیازی به ضـداطلاعات سازمانی و خنثی کردن عناصر نفوذی ندارد.

از نظر مرامی که دیگر جای چون و چرا ندارد کار حزبی، کاری است داوطلبانه پس تا زمانی یک عنصر عضو حزب است که به مرام آن حزب باور داشته باشد. بـی‌بـاوری به آن مرام خود به‌خود باعث خروج او از حزب می‌شود.

پس ترور عقیدتی و ترور امنیتی در رابطه با نظام‌هـای دمکراتیـک و احـزاب علنـی نیست. تنها ترور شخصیتی می‌تواند مطرح باشـد. طـرح مسـائل جـانبی و ضـعف‌هـای زندگی فـردی، سـرک کشـیدن در زنـدگی گذشـته و اشـتباهات دور و نزدیـک فـرد و بزرگ‌نمایی و وارونه‌نمایی آن‌ها برای زیر سؤال بردن نظریات و یا انتقادات او.

به‌هرروی بحث ما آبشخور دیگری دارد، زندگی در یک نظام توتالیتر و کار و فعالیت در یک سازمان مخفی در چنین شرایطی سه نوع ترور مطرح می‌شود:

۱. ترور امنیتی
۲. ترور شخصیتی
۳. ترور عقیدتی.

در تاریخچه ترور درون گروهی در ایران ما با ۱۵ـ۱۴ ترور در مجموع روبه‌روییم از انجمن‌های غیبی تا امروز؛ از ۱۲۸۵ انقلاب مشروطه تا ۱۳۸۵، می‌شود صد سال، حدوداً هر ده سال یک ترور.

از این مجموعه حدود یازده ترور امنیتی بوده است. دو تای آن عقیدتی و یکی اخلاقی بوده است.

۱. یوسف خزدوز ـ انجمن غیبی ـ افشاء اسرار
۲. کریم دواتگر ـ کمیته مجازات ـ افشاء اسرار
۳. حسام لنگرانی ـ حزب توده ـ افشاء اسرار
۴. پرویز نوایی ـ حزب توده ـ افشاء اسرار
۵ . محسن صالحی ـ حزب توده ـ افشاء اسرار
۶. داریوش غفاری ـ حزب توده ـ افشاء اسرار
۷. آقابرار خاطری ـ حزب توده ـ افشاء اسرار
۸ . مهندس نوشیروان‌پور ـ سازمان چریک‌های فدایی ـ افشاء اسرار
۹. بی‌نام
۱۰. بی‌نام
۱۱. بی‌نام
۱۲. بی‌نام
۱۳. علیرضا پنجه‌شاهی ـ چریک‌های فدایی خلق ـ مشکل اخلاقی
۱۴. صمدیه لباف ـ مجاهدین ـ اختلاف مرامی
۱۵. شریف واقفی ـ مجاهدین ـ اختلاف مرامی

فعلاً وارد این بحث نمی‌شویم که از این دوازده ترور امنیتی تا چه حد مقرون به حقیقت بوده است. لااقل از نظر عاملین ترور شواهد و دلایل کافی بوده است.

می‌ماند دو ترور مرامی که در تغییر ایدئولوژی مجاهدین در سال ۱۳۵۴ اتفاق افتاد. بیش از هشتاد درصد سازمان مجاهدین مارکسیست شدند. بیست درصد نپذیرفتند بر سر نام و امکانات اختلاف پیش آمد و کار به درگیری و تصفیه کشید و دو نفر کشته شدند. این ترورها بعداً از سوی بخش منشعب سازمان مجاهدین که در سازمان پیکار جمع شدند به‌عنوان چپ‌روی محکوم شد. و عامل اصلی آن تقی شهرام از سازمان اخراج شد.

می‌ماند ترور علیرضا پنجه‌شاهی که با هم‌تیمی خود رابطه عاشقانه برقرار می‌کند. نباید فراموش کرد که در آن روزگار مبارزه چریکی کار شوخی نبود نمی‌شد با حیثیت یک سازمان که روزی یکی دو نفر از آن‌ها در درگیری‌های خیابانی به شهادت می‌رسند، بازی کرد. برای سازمان چریک‌ها ممکن نبود در هر پایگاه یک مأمور بگمارند تا کسی دست از پا خطا نکند.

زندگی چریکی، نیازمند سفیدسازی بود برای گمراه کردن ساواک و مشکوک نشدن بنگاه و صاحب‌خانه حضور یک زن برای اجاره خانه لازم بود. پس برای رهبران فدایی مسأله رابطه جنسی چیزی نبود که بتوانند به‌سادگی از آن بگذرند. می‌توانست این مسأله تکرار شود و لو رفتن این مسأله باعث برباد رفتن آبرو و حیثیت سازمان می‌شد.

از دریچه امروز که به مسأله نگاه می‌کنیم دوست می‌داریم که برای حل این معضل راه حل بهتری می‌یافتند کاری به سوسیال دمکرات‌های اروپانشین ایران نداریم که امروزه معتقدند باید ابتدا کار فرهنگی کرد به مردم یاد داد مساواک بزنند. انجمن ضددخانیات باز کرد و رفته رفته مردم را آموزش سیاسی داد اما باید دید در بحبوحه جنگ مرگ و زندگی چریک و ساواک شاید نمی‌شد بهتر از این اندیشید. باید این مسأله را در نطفه خفه می‌کردند و کردند. همین اتفاق در سال ۱۳۵۸ افتاد. در یکی از خانه‌هایی که اعلامیه‌های سازمان تکثیر می‌شد یکی از هواداران پسر با یکی از هواداران دختر رابطه‌ای عاشقانه برقرار کرده بود. خبر به رفیق اسکندر می‌رسد اسکندر به‌همراه رفیقی دیگر می‌روند آن مرکز را تعطیل می‌کنند. بیرون از این خانه رابطه این‌دو به‌عنوان یک رابطه شخصی ارتباطی با سازمان نداشت.

در یک حزب آزاد و علنی، در یک جامعه آزاد و دمکراتیک مسائل عاطفی و عاشقانه آدم‌ها امری است خصوصی و هیچ ربطی به حزب و کار حزبی ندارد. مگر آن‌که جامعه با این رابطه به‌عنوان یک امر غیراخلاقی برخورد کند.

سومین نوع ترور، ترور شخصیتی است. مهم‌ترین بخش ترور در ایران از این سنخ بوده است.

در فرقه اجتماعیون ـ عامیون که هم‌زمان با شروع انقلاب مشروطه است. با توجه به اسناد موجود نمونه‌ای از ترور شخصیتی سراغ نداریم. اختلاف و بحث راجع به ماهیت انقلاب، رهبری آن و چگونگی شرکت کمونیست‌ها در آن بوده است. اما انشعاب و درگیری‌های غیراصولی نداریم.

در فرقه عدالت از ۱۹۲۰ـ۱۹۱۶ نمونه‌ای نداریم تا می‌رسیم به حزب کمونیست ایران از ۱۲۹۹ به بعد در حزب کمونیست ما اختلاف بزرگ حیدرخان و سلطان‌زاده را داریم که کار به انشعاب و کمینترن می‌کشد و در آخر با پیروزی حیدرخان قضیه تمام می‌شود. اما کار به ترور شخصیتی نمی‌رسد.

شروع ترورهای شخصیتی

شاید بتوان گفت شروع ترور شخصیتی با دکتر ارانی آغاز می‌شود. گروه لو می‌رود و کامبخش به خاطر ترس از اتهام جاسوسی با پلیس همکاری می‌کند. و با نوشتن کتابچه‌ای پنجاه و دو نفر دستگیر شده را وابسته به تشکیلاتی کمونیستی می‌کند. و وقتی مورد اعتراض دیگران قرار می‌گیرد. نوک پیکان اتهام را متوجه ارانی می‌کند و می‌گوید: من بعد از دکتر ارانی دستگیر شده‌ام و اگر تشکیلات لو رفته است کار دکتر ارانی است. ارانی مورد بایکوت قرار می‌گیرد و از جانب عده‌ای نیز به او توهین می‌شود تا روز پرونده‌خوانی که روشن می‌شود خائن کامبخش است نه ارانی.

قربانی دوم پیشه‌وری است. از رهبران حزب کمونیست ایران که در سال ۱۳۰۹ دستگیر می‌شود.

پیشه‌وری در بازجویی‌هایش منکر عضویت خود در حزب کمونیست می‌شود.

به‌همین خاطر در اعتراضات زندان شرکت نمی‌کند. این امر سبب می‌شود که او در زندان توسط اردشیر آوانسیان و دیگر اعضای کمونیست بایکوت شود و او را سازشکار بدانند. بعد از سقوط رضاشاه و تشکیل حزب توده، مقاله‌ای را در کنگره اول حزب بهانه کردند و پیشه‌وری را از حزب اخراج کردند. پیشه‌وری در روزنامه آژیر که به سردبیری خود او بود به مناسبت آوردن جنازه رضاشاه به ایران مقاله‌ای نوشت و این مقاله بهانه آن اخراج بود.

سومین نفر ملکی بود وقتی علم مخالفت با دنباله‌روی حزب از سیاست‌های شوروی را بلند کرد و در سال ۱۳۲۶ به‌همراه عده‌ای از حزب انشعاب کرد. سفر او به‌همراه عده‌ای دیگر از روزنامه‌نگاران ایرانی به انگلیس بهانه‌ای شد برای جاسوس داشتن او.

چهارمین نفر شعاعیان بود. نقد او بر لنینیسم و وجوه اشتراک نظری او در *انقلاب* مداوم با تروتسکی باعث شد که او با انگ تروتسکیسم بایکوت شود.

پنجمین نفر منوچهر هلیل‌رودی است در انشعاب پیروان بیانیه ۱۶ آذر، که در واقع مخالف انحلال اکثریت و رفتن به درون حزب توده بودند. جناح حاکم بر سازمان برای لجن‌مال کردن حرف درست انشعاب، به انشعاب مارک کشتگر ـ هلیل‌رودی را زد. و در تشکیلات گفته شد که هلیل‌رودی در امریکا درس خوانده است و فرد مشکوکی است[۱]. و کاسه و کوزه انشعاب بر سر او شکسته شد. این شیوه مذموم و غیرمارکسیستی که بیشتر مرده ریگ استالینیسم در جنبش کمونیستی جهانی و حزب توده در جنبش چپ ایران است[۲]. شیوه‌ای غیراخلاقی، غیرانقلابی و غیرکارگری است[۳].

نامه اشرف به اشرف

از سال‌های ۵۴ـ۱۳۵۳ مسأله وحدت بین سازمان چریک‌های فدایی و گروه ستاره،

---

۱. مسعود نقره‌کار، عدو شود سبب خیر، مجله نیم‌روز ۱۳۸۱/۱۲/۲۷.
۲. مسعود نقره‌کار، نشریه اخبار روز ۱۳۸۵/۱۰/۸.
۳. حیدر، نشریه آرش، ویژه شورشیان آرمان‌خواه.

جناح چپ جبهه پیش آمد رهبران چریک‌ها شرط وحدت را «پروسه تجانس» اعلام کردند. پس بحث‌هایی حول مسائل جنبش جهانی کمونیستی و جنبش کمونیستی درداخل مطرح شد.

در جریان این بحث‌ها عناصری از گروه ستاره وارد همکاری عملی با چریک‌ها شدند. محسن نوربخش و خسرو اردبیلی، که در مرز عراق مسئول حمل اسلحه بودند.

در یکی از ملاقات‌هایشان با علی‌اکبر جعفری، مسئول شاخه مشهد، مطلع می‌شوند که چریک‌ها یک نفر از اعضای خود را تصفیه فیزیکی کرده‌اند. فرد ترور شده از دوستان قدیم محسن نوربخش بوده است. پس خبر تصفیه به خارج کشیده می‌شود. گروه ستاره و تشکیلات خارج کشور چریک‌ها که در این زمان مسئولیت آن با اشرف دهقانی و حرمتی‌پور بود به این مسأله اعتراض می‌کنند و توضیح می‌خواهند گروه ستاره که پیشاپیش روی مسأله استالینیسم موضع داشت. این تصفیه را نشان استالینیسم تشکیلاتی چریک‌ها می‌بیند. و از رهبری داخل می‌خواهند که توضیح دهد. رهبری چریک‌ها که در این زمان، حمید اشرف بود به اشرف دهقانی نامه‌ای می‌نویسد به رمز و می‌گوید این تصفیه امنیتی بوده است و مبانی نظری و عقیدتی نداشته است.

طرح ترور شعاعیان

طرح ترور شعاعیان حداقل توسط شش نفر مطرح شده است.

۱. نخستین بار توسط وحید افراخته مطرح شد افراخته در تک‌نویسی که برای ساواک نوشته است. مدعی می‌شود که چریک‌ها مارکسیست ـ لنینیستی‌هایی متعصب‌اند و اجازه نمی‌دهند کسی به پنج تن آل‌عبای آن‌ها، مارکس، انگلس، لنین، استالین و مائو توهین کند.[۱] این زمانی است که افراخته در نقش یک تواب برای نجات زندگی حقیرانه خود تلاشی عبث می‌کند.

۲. نفر دوم مازیار بهروز است در کتاب *شورشیان آرمانخواهش*

---

[۱]. خسرو شاکری، همان

۳. نفر سوم مسعود نقره‌کار است فدایی پیرو بیانیه ۱۶ آذر
۴. نفر چهارم خسرو شاکری است در مقدمه ۸ نامه شعاعیان
۵ . حیدر در مصاحبه با نشریه آرش
۶. فتاح‌پور

ساواک منبع خبر

در تاریخ ۲۹ اردیبهشت نهایت اول خرداد ۱۳۵۵ ساواک با چاپ دو نامه از چریک‌ها مدعی شد که چریک‌ها سه نفر از اعضای خود را کشته‌اند.
خسرو شاکری با استناد به این اسناد که هیچ اسم مشخصی در آن نیست می‌نویسد:

«در همین زمان (پس از انتشار *انقلاب* توسط مزدک در ایتالیا) یکی از همکاران قدیمی شعاعیان به نام پرویز صدری ناپدید شد و تا مدت‌ها این‌گونه به‌نظر می‌آمد که وی باید به دست عمال ساواک کشته شده باشد در چنین صورتی مسلماً، همچون موارد دیگر، می‌بایستی محل دفن او پس از سقوط رژیم سابق از طریق بررسی دفترهای ثبت ساواک کشف می‌شد.
آن‌چه انگشت اتهام جدی را به سوی مسئولان فداییان آن زمان متوجه می‌کند نامه‌ای است که یکی از آنان (حمید اشرف) به اشرف دهقانی خارج از کشور نوشته و میکروفیلم آن در یورش به اقامتگاه موقت وی توسط پلیس آلمان به‌دست ساواک رسید...
در این نامه نویسنده به رفقایش اعلام می‌داشت که طی یک تصفیه سازمانی سه تن عناصر «ناصالح» محاکمه و اعدام شده‌اند. یکی از این سه تن بدون تردید منوچهر حامدی دبیر کنفدراسیون و عضو قدیمی جبهه ملی بود که از طریق «جبهه ملی ایران در خاور میانه» در چارچوب همکاری و «پروسه تجانس» با فداییان به نزد آنان به تهران اعزام شده بود.
«حامدی هم مانند پیروز صدری ناپدید شده بود و در اسناد ساواک کوچک‌ترین ردپایی از او یافت نشده است و چون ساواک او را به قتل نرسانده او باید، همانند

صدری یکی از آن سه تن ناصالحی بوده باشد که توسط فداییان مشمول تصفیه شده بود[۱].»

ساواک باز هم منبع خبر

خسرو شاکری بار دیگر خبری می‌دهد که منبع آن ساواک است:

«در اواخر سال ۱۳۵۳ حسین صدری و خواهرش توسط ساواک دستگیر می‌شوند. کمی بعد ساواک آن‌ها را آزاد می‌کند و در آخرین لحظه ساواک به حسین صدری می‌گوید که اسنادی به دست آن‌ها افتاده است که چریک‌ها تصمیم دارند مصطفی شعاعیان و پرویز صدری برادر او را ترور کنند. اگر آن‌ها به‌شما پناه آوردند. ما حاضر به کمک به آن‌ها هستیم[۲].»

باز هم ساواک منبع خبر

بنابر گفته یکی از هم‌رزمان شعاعیان که به حبس ابد محکوم شده بود و با انقلاب از زندان رهایی یافت یک افسر ارتش در زندان به بهزاد نبوی، هم سازمانی مشترک صدری و شعاعیان گفته بود که صدری را فداییان به‌قتل رسانده‌اند[۳].

از وحید افراخته می‌گذریم. تک‌نویسی او در شرایطی که در آن قرار داشت اعتباری ندارد. ضمن آن‌که خبری را گزارش نمی‌کند، تحلیل خودش را می‌دهد که چریک‌ها مارکسیست ـ لنینیست‌های متعصبی‌اند و توهین به مقدسات خود را تحمل نمی‌کنند. پس ممکن است شعاعیان را ترور کنند. که این نگاه از زاویه یک متعبد دینی است و

---

۱. خسرو شاکری، همان
۲. خسرو شاکری، همان
۳. خسرو شاکری، همان

ربطی به نگاه چپ ندارد. که نه پنج تن آل‌عبا دارند (حضرت محمد، علی، فاطمه، حسن و حسین) و نه به تقدسی نسبت به آدم‌ها باور دارند. در چریک‌ها نیز چنین برداشتی در هیچ یک از آثارشان مکتوب نیست.

و اما استناد مازیار بهروز، مسعود نقره‌کار و خسرو شاکری تمامی به ادعاهای ساواک است. که سندیت تاریخی ندارند. که به جای خود توضیح داده خواهد شد.

می‌ماند حیدر از اعضای سابق چریک‌ها. حیدر در زمان مورد بحث در خارج از کشور بوده است اما به دو مسأله در مصاحبه‌اش با آرش اشاره می‌کند.

۱. شعاعیان در نامه‌هایش به مسأله ترور اشاره می‌کند.

۲. «معلوم نیست که در مورد ترور شعاعیان تصمیمی گرفته شده بود یا نه[۱].»

نامه‌های شعاعیان موجود است. در این نامه‌ها که چاپ شده است، شعاعیان به طرح ترور خود اشاره ندارد مگر نامه دیگری باشد که در دسترس جنبش نیست. که علی‌القاعده چنین نامه‌ای اگر بود ناشر کارهای شعاعیان، آن‌را چاپ کرده بود.

می‌رسیم به این معلوم نبودن ترور، وقتی تصمیمی گرفته نشده است. در واقع طرحی مطرح نیست. که تصمیمی گرفته شود. و در همین حد هم باید منبع خبر روشن باشد. از رهبران آن روزگار چریک‌ها همگی که به شهادت رسیده‌اند. رهبران بعدی کدام‌یک صحبتی از طرح ترور شعاعیان کرده‌اند حیدر ادعای خود را چگونه ثابت می‌کند.

این متدولوژی غلط ربطی به پژوهش بی‌غرض و مرض تاریخ ندارد. نقد چریکیسم، کانگستریسم نیست. اگر حیدر یا دیگران به مبارزه مسلحانه پیشتاز در آن روزگار نقدی دارند باید نقد خود را مطرح کنند. قرار نیست با شایعات تاریخ نوشت یا تفکری را نقد کرد.

یکی دیگر از کسانی‌که در مورد ترور در سازمان چریک‌ها و ترور شعاعیان حرف زده است مهدی فتاح‌پور است از اعضای سازمان چریک‌های فدایی، و از رهبران سازمان اکثریت در سال‌های ۱۳۵۸ به بعد.

---

[۱]. حیدر، نشریه آرش ویژه ۱۳۷۹.

فتاح‌پور مسأله علیرضا پنجه‌شاهی را این‌گونه توضیح می‌دهد که قاسم سیادتی از رهبران سازمان که در سال ۱۳۵۷ در هنگام گرفتن رادیو ایران به شهادت رسید. به علت لو رفتن خانه تیمی‌اش مجبور می‌شود به خانه پنجه‌شاهی برود. در آن‌جا متوجه می‌شود که پنجه‌شاهی با ادنا ثابت رابطه غیرتشکیلاتی دارد. در آن شب بین آن‌ها بحث تندی درمی‌گیرد و سیادتی جریان را به سازمان گزارش می‌دهد. احمد غلامیان لنگرودی (هادی)، که تنها رهبر باقی‌مانده از ضربات سال ۱۳۵۵ بود به‌همراه سیامک اسدیان این‌کار پنجه‌شاهی را در رده خیانت ارزیابی می‌کنند و پنجه‌شاهی را ترور می‌کنند[۱].

و اما وقتی از او در مورد طرح ترور شعاعیان پرسش می‌شود می‌گوید:

«وجود چنین طرحی را آقای «رفیع‌زاده» در کتاب‌شان مطرح کرده‌اند. من نمی‌توانم به منابع ایشان نظر بدهم. ولی اطلاعاتی که من دارم مغایر وجود چنین طرحی است.
بنا به نقل قولی از خشایار سنجری که رابط مصطفی شعاعیان بوده است. پس از آن‌که مباحث نظری با وی به نتیجه نمی‌رسد. رهبری سازمان یک جانبه تصمیم می‌گیرد ارتباطش را با او قطع کند خشایار سنجری سرقرار او نمی‌رود. نقل قول سنجری در رابطه درون سازمانی و کاملاً اعتمادآمیز بیان شده و من می‌توانم به‌آن تکیه کنم[۲].»

ترور عقیدتی با هر بهانه‌ای عملی غیرانقلابی و ناکارگری است. پاسخ اندیشه را با اندیشه باید داد. جز این هرچه باشد همه چیز هست الا مارکسیستی.

اما هر اتهامی باید وجاهت قانونی داشته باشد. با شایعات، و اما و اگرها نمی‌شود تاریخ نوشت نگاه کنیم به یکی از استنادات خسرو شاکری که فدایی‌ها صدری را کشته‌اند.

یکی از هم‌رزمان شعاعیان، خبر با یای نکره شروع می‌شود این هم‌رزمی که حبس ابد گرفته است نامی ندارد. برای چه در تاریکی پنهان شده است. مگر نه این است

---

[۱]. مهدی فتاح‌پور؛ مصاحبه با ایران امروز ۲۰۰۷
[۲]. مهدی فتاح‌پور؛ همان

که دارد به‌عنوان یک شاهد به قتلی شهادت می‌دهد. این آدم بی‌نام از بهزاد نبوی نقل می‌کند که یک افسر ارتش که آن‌هم نام و نشانی ندارد گفته است صدری را فداییان کشته‌اند.

به راستی این پژوهش تاریخ است. همه چیز در ابهام و تاریکی، اما حکم روشن.

در بررسی ترورها، به‌هر روی باید با تفکیک ترورها آن هم در بستر تاریخی خود دید و قضاوت کرد. قلوه‌کن کردن ترورها به قضاوتی درست منجر نمی‌شود.

حساب ترور عقیدتی و شخصیتی از دیگر ترورها، امنیتی و اخلاقی جدا است. همه را نمی‌توان یک کاسه کرد.

ترور مهندس نوشیروان‌پور که خیانت کرده است با ترور صمدیه لباف و یا شریف واقفی هم‌سنگ نیست.

ترور پنجه‌شاهی که مسأله اخلاقی داشته است. با ترور آن دو مهندسی که سازمان را بدون اجازه ترک می‌کنند و سراغ زندگی خود می‌روند در یک ترازو نمی‌توان گذاشت.

باید دید که وقتی دو چریک از مبارزه جدا می‌شوند در حالی‌که اطلاعات وسیعی دارند. و امکان دستگیری آن‌ها هم هست، سازمان چریک‌ها چه می‌تواند بکند. امکانات سوزاندن اطلاعاتی که ممکن است با دستگیری این دو لو برود تا چه میزان است. آمدن به یک سازمان چریکی، رفتن به یک سینما نیست که هر زمانی هوس کردی فیلم را درنیمه رها کنی. از این‌جا به بعد جان کسانی‌که در حال مبارزه‌اند به خطر می‌افتد. آنانی‌که برای تواب‌ها و بریده‌ها دل‌ها می‌سوزانند عجیب است که دلشان به حال فعالین انقلاب نمی‌سوزد.

اما ترور پنجه‌شاهی نیز باید جداگانه بررسی شود. وقتی از دریچه امروز به آن روزگار نگاه می‌کنیم شقوق دیگری جز کشتن به ذهن می‌آید، انتقال آن‌ها به خارج از کشور، اخراج هر دو از سازمان و بعد کاری فرهنگی در مورد حل مسأله رابطه یک چریک مرد و زن در یک پایگاه رزمی. اما آیا هادی مسئول آن روز چریک‌ها به این شقوق نیندیشیده بود. بی‌شک اندیشیده بود. ساده نبوده است که آدم بخواهد رفیق تشکیلاتی خودش را بکشد. اما وقتی مجموعه عوامل جمع می‌شوند. تصمیمی آن‌چنانی گرفته می‌شود.

تاریخ‌ها و تناقضات[۱]

۱. سازمان چریک‌ها درتاریخ ۲۶ و ۲۸ اردیبهشت ۱۳۵۵ مورد هجوم ساواک قرارمی‌گیرد.

۲. در تاریخ ۲۹ اردیبهشت و اول خرداد ۱۳۵۵ در روزنامه‌های کیهان، اطلاعات و رستاخیز، دو نامه از چریک‌ها چاپ می‌شود که در آن به جاسوسی و ترور سه نفر از اعضای خود اعتراف می‌کنند.

۳. فرستنده نامه اکبر و گیرنده نگار است.

۴. ساواک مدعی است این نامه‌ها از خانه‌های تیمی به دست آمده است.

۵ . چریک‌ها در تاریخ دو خرداد ۱۳۵۵ طی اطلاعیه‌ای نامه‌ها را جعلی و ساخته ساواک می‌دانند و اعلام می‌کنند که آن‌ها اعضای خود را رفیق خطاب می‌کنند. و آوردن «دوست شهید نوروزی» که اشاره به رفیق شهید حسن نوروزی است از اشتباهات ساواک است.

۶. ساواک اشاره نمی‌کند که اکبر و نگار کیست.

۷. دیگر آن‌که در نامه‌ها آمده است: «وضعیت آن‌ها در حضور رفقای تیم شماره ۳ بررسی و منجر به صدور حکم اعدام سه نفر شد.» در حالی‌که تیم‌ها در سازمان چریک‌ها شماره‌گذاری نمی‌شدند.

۸ . سیدمحمد روحانی در کتاب «نهضت امام خمینی مدعی می‌شود که اشرف دهقانی در تاریخ ۲۳ دی ۱۳۵۴ در آلمان دستگیر و میکروفیلم‌های همراهش توسط پلیس آلمان ضبط و به ساواک تحویل داده شد. اگر این ادعا درست باشد. تاریخ نامه‌ها ۲۳ دی ۱۳۵۴ و ۱۷ فروردین ۱۳۵۵ می‌باشد. به فرض که چنین نامه‌ای نوشته شده باشد. چگونه ممکن است نامه‌ای در تاریخ ۲۳ دی ۱۳۵۴ نوشته شود و همین نامه در آلمان از اشرف دهقانی ضبط شود. در حالی‌که فرستادن این نامه به شکل رمز توسط پیک‌های سازمان حداقل یک ماه طول می‌کشید. دیگر آن‌که تاریخ نامه دوم ۱۷ فروردین ۱۳۵۵ است.

---

[۱]. فریبرز سنجری، نوامبر ۲۰۰۸؛ پالتاک

۹. اشرف دهقانی در لیبی زندگی می‌کرد. او برای شرکت در کنگره هفدهم کنفدراسیون به آلمان رفت. چه ضرورتی داشت اشرف اسناد محرمانه سازمانی را از محل زندگی خود به کشوری ببرد که امکان دستگیری او بود.

۱۰. مازیار بهروز[۱] مدعی می‌شود این نامه‌ها را علی‌اکبر جعفری برای حرمتی‌پور نوشته است و منبع او حسن ماسالی است[۲]. در حالی‌که جعفری در تصادف رانندگی در اردیبهشت ۱۳۵۴ به شهادت می‌رسد و نمی‌توانست دو نامه در تاریخ ۲۳ دی ۱۳۵۴ و ۱۷ فروردین ۱۳۵۵ به حرمتی‌پور بنویسد.

۱۱. در فاصله سال‌های ۵۵ـ۱۳۵۱ کادرهای زیادی از چریک‌ها دستگیر شدند و اگر ساواک به اسناد و یا اعترافاتی در زمینه جاسوسی و تصفیه‌های داخلی دسترسی یافت. در همان زمان افشاء می‌کرد و نیازی به این دو نامه نداشت.

تناقضات موجود

۱. ابتدا ساواک مدعی می‌شود نامه‌ها را از خانه‌های تیمی به‌دست آورده است (۲۹ اردیبهشت ۱۳۵۵ روزنامه‌های کیهان و اطلاعات)

۲. بعداً نامه‌ها میکروفیلم می‌شوند به آلمان می‌روند و آن‌جا پلیس آلمان از اشرف دهقانی می‌گیرد و به ساواک می‌دهد (۲۳ فروردین ۱۳۵۴)

۳. تاریخ نامه‌ها با دستگیری اشرف در تاریخ ۲۳ دی ۱۳۵۴ همخوانی ندارد.
(نامه اول ۲۳ دی ۱۳۵۴ و نامه دوم ۱۷ فروردین ۱۳۵۵ است).

۴. اکبر و نگار ساواک (فرستنده و گیرنده نامه) در کتاب حسن ماسالی و مازیار بهروز تبدیل می‌شوند به علی‌اکبر جعفری (مسئول مشهد) و حرمتی‌پور (یکی از مسئولین اروپایی چریک‌ها) بعد که تاریخ نامه‌ها با شهادت جعفری در اردیبهشت ۱۳۵۴ جور درنمی‌آید. اکبر می‌شود حمید اشرف و نگار می‌شود اشرف دهقانی.

۵ . رمزنویسی یکی از اصول پایه کار چریکی بود. فرستادن نامه به شکل عادی

---

[۱]. مازیار بهروز؛ شورشیان آرمان‌خواه

[۲]. حسن ماسالی، سیر تحول جنبش چپ در ایران و عوامل بحران مداوم. ص ۲ـ۲۴۱

و آن‌هم در مورد تصفیه‌های سازمانی و جاسوسی بیشتر به شوخی شبیه است. اسناد به‌دست آمده از یوسف زرکاری در ۱۷ بهمن ۱۳۵۲ و از موتور منفجر شده حمید اشرف ۲۵ تیر ۱۳۵۲ طبق اسناد ساواک همه به رمز بوده‌اند.

خطایی دیگر

خسرو شاکری معتقد است چون نام صدری در اسناد کشته شدگان ساواک نیست. پس فدایی‌ها او را کشته‌اند. اما روشن نمی‌کند صدری را فدائی‌ها به چه مناسبتی باید بکشند. پرویز صدری که عضو فدائی‌ها نبود مگر در به شهادت رسیدن دکتر اعظمی شکی داریم. دکتر اعظمی بعد از دیگری‌هایش در منطقه لرستان توسط چریک‌ها به‌تهران آورده شد. و بعد از انقلاب در هیچ کجا از اسناد ساواک نامی از روز شهادت یا محل دفن او نبود. آیا دکتر اعظمی را هم چریک‌ها کشته‌اند. مگر جنایتکار برای جنایت خودش سندی باقی می‌گذارد.

بالفرض پرویز صدری در زیر شکنجه کشته می‌شد آیا ساواک مکتوب می‌کرد که ما صدری را کشتیم و در فلان جا هم او را دفن کردیم. آیا در شیلی دوران کودتا چند هزار نفر گم شدند و خانواده‌هایشان هیچ ردی از آن‌ها نیافتند حتی بعد از سقوط نظامیان. آن‌ها را هم چریک‌های فدایی کشته‌اند.

و نگاه کنیم به استدلالات دیگر در کتابی دیگر.

۱. محمد کاسه‌چی نامش در لیست شهدای سازمان فداییان ـ اکثریت نیست اما درلیست شهدای چریک‌های فدایی و گروه اشرف دهقانی، هست. تفاوت در دو لیست ممکن است شهادت به‌علت تصفیه باشد.[۱]

۲. احمد افشارنیا که جسدش در جاده قزوین ـ زنجان پیدا شد ممکن است تصفیه شده باشد.[۲]

---

[۱]. محمد کاسه‌چی اسناد ساواک؛ کتاب چریک‌ها محمود نادری

[۲]. افشارنیا؛ اسناد ساواک؛ هیچ سندی دال بر ارتباط او با چریک‌ها نیست.

۳. حسن توسلی که جسد او در بهمن ۱۳۵۴ پشت سینما شهباز پیدا شد.

اکثریت نام او را در لیست شهدای خود می‌آورد اما چریک‌های فدایی نمی‌آورد. پس امکان ترور او مطرح است[۱].

چریک‌ها و استقلال

تا پیروزی انقلاب اکتبر مسأله وابستگی در بلوک چپ محلی از اعراب ندارد. هرچند خاستگاه چپ ایران از نظر فکری قفقاز و ماورای قفقاز بود.

اما بعد از پیروزی انقلاب اکتبر و قرائت لنین و استالین از انترناسیونالیسم پرولتری که یک قرائت پرو ـ روسی بود مسأله وابستگی چپ ایران به بلوک کمونیستی مطرح شد. این وابستگی در وهله نخست فکری و در مرحله دوم مالی و سیاسی بود.

حزب توده از بدو تأسیس درکی واژگونه از رابطه با شوروی به‌عنوان سوسیالیسم مادر داشت. رابطه با حزب کمونیست شوروی را با رابطه با دولت شوروی یکی گرفت. بعداً این درک نزول پیدا کرد و تبدیل شد به رابطه با سفارت و بعدتر سقوط بیشتری کرد و تبدیل شد به رابطه با مأمورین اطلاعاتی شوروی.

در جریان نفت شمال هم به میدان آمد و شعار شمال برای شوروی و جنوب برای انگلیس را داد مسأله‌ای که احسان طبری از آن به‌عنوان «حریم» صحبت می‌کرد.

این چسبندگی و دنباله‌روی در جریان فرقه دمکرات به اوج خود رسید. و بعد از شکست فرقه منجر شد به انشعاب جریان ملکی از حزب که بر استقلال حزب تأکید داشتند.

به‌هرروی حزب در تمامی آن سال‌ها و سال‌های بعد تا دهه چهل که چپ نو درایران شکل می‌گیرد بر همان منش زندگی کرد. و این منش با فروپاشی حزب و شوروی ادامه یافت.

---

[۱]. حسن توسلی؛ اسناد ساواک او را وابسته به مجاهدین می‌داند.

گروه پیشتاز جزنی که آنتی‌تز حزب توده بود یکی از پایه‌های فکری‌اش استقلال از شوروی بود این استقلال هم فکری، هم سیاسی و هم مالی بود بعدها هم که بین چین و شوروی اختلاف افتاد و جریان انشعابی حزب به نام سازمان انقلابی حزب توده پروچینی شد. گروه پیشتاز بر استقلال از دو بلوک کمونیستی پای می‌فشرد.

در سال‌های پایانی دهه چهل و شکل‌گیری دو گروه فراهانی و احمدزاده، عدم وابستگی یکی از مؤلفه‌های چپ نو است در تمامی بحث‌های هر دو گروه، رگه‌ای از نزدیکی به چین و شوروی و گرفتن کمک مالی ـ تسلیحاتی نیست.

ساواک نیز علی‌رغم تبلیغاتش و وابسته کردن آن‌ها به عراق یا لیبی سندی دال بروابستگی به بلوک‌های کمونیستی در دست ندارد.

اما بعد از ضربه اردیبهشت ۱۳۵۵، ساواک مدعی می‌شود که در نامه‌ای که به‌دست‌اش افتاده است و این نامه به مسئولین خارج از کشور سازمان نوشته شده است از «دریافت صدهزار آفیش امپریالیستی» خبر می‌دهد.

و در روایتی دیگر[۱] حسن ماسالی که از فعالین کنفدراسیون در این سال‌ها است از تماس چریک‌ها با شوروی خبر می‌دهد. چریک‌ها از شوروی تقاضای کمک تسلیحاتی می‌کنند و روس‌ها با دفع‌الوقت کردن تلاش می‌کنند از وضعیت رهبری سازمان مطلع شوند. و در آخر برای دست به سرکردن آن‌ها، از چریک‌ها می‌خواهند که برای آن‌ها اطلاعات نظامی جمع کنند و در یک تلگرامی پیروزی انقلاب اکتبر را به حزب کمونیست شوروی تبریک بگویند[۲].

در این‌جا باز دو روایت است:

۱. ساواک با استناد به نامه‌ای که در همان زمان در روزنامه‌های کیهان و اطلاعات سال ۱۳۵۵ چاپ شد مدعی شد که سازمان پذیرفته است توسط چند سرباز وظیفه اطلاعاتی را جمع‌آوری کنند و به روس‌ها بدهند.

---

[۱]. حسن ماسالی؛ شورشیان آرمان‌خواه

[۲]. حسن ماسالی و منوچهر صادقی؛ سوسیالیسم و انقلاب ساده‌پندارانه

۲. روایت دوم از آن حسن ماسالی است که می‌گوید: حمید اشرف وقتی از خواست روس‌ها مطلع شد برآشفته بود و گفته بود: ما جاسوس نیستیم[۱]...

روس‌ها بعد از کودتا در رابطه با ایران یک سیاست روشن داشتند. رابطه با حکومت ایران این رابطه آن‌قدر برای آن‌ها استراتژیک بود که از قربانی کردن فرقه دمکرات و حزب توده ابایی نداشتند.

فراموش نباید کرد که بعد از شکست فرقه و عقب‌نشینی فرقه به خاک شوروی، فرقه با برقراری چند کمپ آماده بود که مبارزات پارتیزانی را در آن منطقه برپا کند. اما روس‌ها اجازه ندادند و برای این‌که رابطه‌شان با دولت ایران به هم نخورد با تعطیلی فرقه آن‌ها را در زیر نام هلال احمر آذربایجان جا دادند.

بعدها هم که نوبت حزب توده شد. مدت زیادی حزب را تحمل نکرد و برای اعلام حسن نیت به رژیم کودتا، حزب را به آلمان شرقی فرستاد.

از سویی دیگر روس‌ها نظر خوشی به جنبش‌های چریکی چپ نداشتند. به خاطر آن‌که خاستگاه فکری آن‌ها چپ نو بود. و چپ نو شوروی را سوسیالیستی نمی‌دید. و احزاب سنتی نظیر حزب توده را به حساب نمی‌آوردند و شوروی حاضر نبود روی چنین جریاناتی سرمایه‌گذاری کند.

در جنبش چپ ایران منهای بخش توده‌ای‌اش از ملکی به بعد این درک به وجود آمد که رابطه شوروی با احزاب ایرانی از سنخ ویژه‌ای است. و انترناسیونالیسم پرولتری روسی چیزی جز پان‌اسلاویسم روسی نیست. حزب توده به همین سیاق بی‌آبرو شد به‌همین خاطر شک نمی‌توان کرد که نه جریان جزنی و نه سازمان چریک‌ها راه حزب توده را دوباره تکرار نمی‌کردند راهی که جز بدنامی و بی‌آبرویی نداشت.

چریک‌ها از سال ۱۳۴۹، با گردنی کشیده مبارزه را بر پاهای خود شروع کردند. دراین سال‌ها آن‌ها نیازهای مالی خود را از کمک اعضای هواداران در داخل و خارج

---

[۱]. الف، جیلو رمزگشایی رویداد ۸ تیر عصر نو فروردین ۱۳۹۰

کشور و یا با مصادره بانک‌ها تأمین می‌کردند و منابع تسلیحاتی آن‌ها قاچاقچی‌ها، سازمان آزادی‌بخش فلسطین و مصادره‌های انقلابی بود.

تماس چریک‌ها برای گرفتن کمک تسلیحاتی از شوروی، چیزی از سنخ تماس آن‌ها با لیبی زمان قذافی و با گرفتن کمک از دولت عراق برای تسحیلات رادیویی بود.

چریک‌ها حتی حاضر نشدند برای گشودن باب رابطه با شوروی، تلگرام تبریک به‌حزب کمونیست شوروی بزنند. تلگرامی که شاید در آن روزگار با افه‌های کمونیستی و ضدامپریالیستی شوروی بلااشکال بود. اما آن‌جا که برای چریک‌ها جنبه ایدئولوژیک داشت آن‌ها حاضر به مصالحه و سازش نبودند. جاسوسی و رابطه‌هایی از این دست به‌گروه خون چریک‌ها نمی‌خورد.

نامه حمید اشرف

در تاریخ بیستم خرداد ۱۳۵۵ حمید اشرف نامه‌ای به اعضای سازمان می‌نویسد و می‌گوید که از نامه بیستم خرداد ۱۳۵۳ حدود دو سال گذشته است در آن روزگار سازمان در آستانه تحولی کیفی قرار داشت و امروز نیز آستانه تحولی نوین برای سازمان است. که سازمان باید خود را با ضرورت‌های مرحله جدید جنبش هماهنگ سازد.

حمید دو سال گذشته سازمان را دوران تثبیت در سطح داخلی و بین‌المللی می‌داند و سازمان را در آستانه ورود به فاز توده‌ای شدن اعلام می‌کند.

اشرف ضربات اردیبهشت و خرداد سال ۱۳۵۵ را بزرگ‌ترین یورش به سازمان می‌داند. ضرباتی که می‌توانست برای هر سازمان مسلح شهری مرگبار باشد اما سازمان توانست با تکیه بر عناصر فدا به‌عنوان بزرگ‌ترین نقطه قدرت خود از این ضربات جان سالم به در ببرد. در این یورش سازمان با از دست دادن پانزده پایگاه و چهارده شهید و امکانات مالی بسیار با مشکلاتی روبه‌رو است اما بُرد سازمان نفوذ در قلب توده‌ها است

و این بزرگ‌ترین سرمایه‌ای است که سازمان می‌تواند با اتکا به آن این ضربات را جبران کند.

پس شش ماهه دوم سال ۱۳۵۵ با رئوس برنامه‌ای زیر مشخص می‌شود:

۱. بازسازی امکانات و پشت جبهه سازمان برای حفاظت سازمان

۲. پایه‌سازی سیاسی در سازمان و آموزش کادرهای تازه مخفی شده

۳. بررسی ضعف‌ها و کمبودهای تشکیلاتی و ایجاد سیستم‌های نوین برای مقابله با تاکتیک‌های مدرن امنیتی و تجدید سازمان براساس این سیستم‌ها

۴. تشکیل چند واحد آوانگارد نمونه برای ایجاد تأثیرات برون‌سازمانی و گرم نگاه داشتن فضای سیاسی جامعه

حمید برای تحقق این محورها دوره‌ای سه ماهه تعیین می‌کند: و همه را به صبر فرا می‌خواند و به کسانی که برای بازگشت به اوضاع سابق باور دارند هشدار می‌دهد که هر نوع شتابزدگی با خطر نفوذ پلیس و ضربات جدید همراه خواهد بود.

ضمن آن‌که سازمان برای اجرای مرحله توده‌ای شدن نیاز به پایه‌های نوین دارد تا قادر باشد وظایف خود را در این مرحله از رشد جنبش عمل کند.

واقعیت ماجرا چه بود

اما به‌راستی واقعیت ماجرا چه بود و حمید اشرف در این جمع‌بندی کوتاه چه می‌گفت:

نبردی به‌غایت نابرابر از سال ۱۳۴۹ آغاز گشته بود در یک سو پیشاهنگ بود و درسویی دیگر رژیمی تا بُن دندان مسلح تکیه زده بر دلارهای نفتی و سرویس‌ها و آموزش‌ها و کمک‌های سیا، انتلیجنت سرویس و موساد و یکباره را گویم پشت گرم به‌تمامی آدم‌کشان و آدم‌خواران رسمی و غیررسمی جهان سرمایه.

این جمع‌بندی بیستم خرداد ۱۳۵۵ نوشته شده است و کمی بیشتر از یک سال رژیم درسراشیب سقوط و اضمحلال می‌افتد. حمید اشرف به درستی مرحله نوین در جنبش را احساس می‌کند. و به درستی می‌گوید ما باید پایه‌های توده‌ای شدن خود را پی‌ریزی

کنیم. این درک تنها از کسی چون حمید اشرف که از سال ۱۳۴۴ در کوران مبارزه قرار دارد برمی‌آید. رژیم هم بدون شک چنین احساسی را دارد اما خطای استراتژیک ساواک در نیروی برانداز رژیم است. ساواک به‌عنوان مغز هشداردهنده و سمت و سوی‌دهنده حاکمیت استبدادی شاه حوزه اصلی خطر را جنبش چریکی و در رأس آن چریک‌های فدایی خلق و مجاهدین خلق را می‌داند.

چریک‌هایی که هم مسلح‌اند و هم مارکسیست پس تمامی توان سیاسی، تبلیغاتی، تشکیلاتی و لجستیک خود را برای نابودی این گروه بسیج می‌کند و نیروهای متشکل درحوزه‌ها و مساجد و حسینیه‌ها و خانه‌ها را به فراموشی می‌سپارد. رژیم هم‌چنان خود را با مذهب هم‌سنگر و همراه می‌بیند علی‌رغم تمامی نق و نوق‌های مراجع تمامی تلاش خود را بر تقویت این جناح در مقابل چریک‌های می‌گذارد ساواک در پنج سالی که از عمر مبارزه مسلحانه می‌گذشت با تکیه بر تجارب جهانی مبارزه برعلیه جریانات مبارزه مسلحانه به‌خصوص در امریکای لاتین و با درس‌آموزی‌های بسیار از جریانات داخل و با استفاده استراتژیک از شکنجه تا حد مرگ توانسته بود به اصول مخفی‌کاری و چریکی آگاه شود و از روزنه‌ها و شکاف‌های تشکیلاتی ضربات جدی به سازمان بزند.

پس سازمان نیازمند آن بود که تدابیر جدیدی بیندیشد و با رویکردی نوین و با درس‌گیری از ضربات وارد شده ضعف‌های خود را جبران کند و با سازمانی جدید بار دیگر به عرصه نبرد وارد شود.

به‌قول اشرف بازسازی امکانات آن هم در کشوری به غایت پلیسی با مردمی دور از پیشاهنگ کاری نبود که یک‌شبه جبران شود.

دعوت اشرف به خویشتن‌داری و صبر و شکیبایی نشان از درایت و فراست او از اوضاع داشت.

پیشاهنگ و سرکوب

ضربات سال ۱۳۵۵ و پیروزی نسبی ساواک این شبهه را در ذهن بعضی ایجاد کرد که مشی مسلحانه به بن‌بست رسیده است. بعدها نیز این ضربات پیراهن عثمانی شد دردست «اپورتونیست‌های سخنور» که مشی جدا از توده عاقبتی جز این ندارد.

این ضربات به حدی کاری بود که عده‌ای بر این باور شدند که اگر به مبارزه سیاسی روی بیاورند روئینه تن می‌شود استاد این سخنوری حزب توده بود. که از آلمان شرقی پارس نشسته می‌کرد.

در سال‌های ۱۳۶۰ به بعد که گروه‌های چپ و مذهبی زیر ضرب قرار گرفتند رهبران حزبی به ریشخند می‌گفتند مشی جدا توده یعنی این. در حالی‌که اکثریت قریب به اتفاق آن‌ها کار سیاسی می‌کردند. و از منتقدین مبارزه مسلحانه بودند. عاقبت مشی توده‌ای هم که در سال ۱۳۶۱ و ۱۳۶۲ روشن شد حزبی که قرار بود در میان توده‌ها پناه شود کمتر از ۲۴ ساعت جاروب شد.

اما از آن روزگار و بعد یک نکته فهمیده شد چرا که اصرار بر این بود که مبارزه مسلحانه به هر شکل رد شود. مبارزه‌ای که هزینه بسیاری می‌طلبید. هرچند سال‌های بعد تشت رسوایی اپورتونیسم از بام به کوچه افتاد و همه به چشم خود دیدند که مبارزه در کشورهای توتالیتر، به هر شکل آن، مسلحانه و غیرمسلحانه هزینه سنگینی دارد چرا که هیچ شکل آن تحمل نمی‌شود.

مسأله اصلی حضور پیشاهنگ در میدان مبارزه بود در غیبت توده و طبقه و در نبود جنبش‌ها و خیزش‌های انقلابی، پیشاهنگ با تعدادی محدود و امکاناتی اندک باید به‌مصاف رژیمی تا بُن دندان مسلح برود که هم پول نفت را دارد و هم حمایت‌های لجستیک نظامی و هم حربه سرکوب را دارد. و هم اتاق شکنجه و بالاتر از همه این‌ها، مجوز کشتن و پنهان کردن را هم دارد حربه تحمیق توده و طبقه را هم دارد بوق تبلیغاتی را هم دارد.

و در این نبرد نابرابر پیشاهنگ باید با فدای صددرصد دندان بر جگر بساید تا توده و طبقه به میدان آیند و این معادله نابرابر را برهم بزنند.

این وضعیت نبرد ربطی به مشی مبارزه ندارد ساواک بر سر چریک فدایی همان را می‌آورد که بر سر حزب توده می‌آورد همان‌گونه تیزابی توده‌ای و سیاسی کار را زیر شکنجه می‌کشت که بهروز دهقانی را کشت. با مجاهدین مسلمان چریک همان برخوردی را می‌کرد که با مجاهدین مارکسیست ـ لنینیست سیاسی‌کار.

در نبود توده و طبقه در میدان مبارزه، پیشاهنگ راهی جز تحمل هزینه‌های سنگین ندارد باید دید در کجای دنیا و با چه رژیمی دست و پنجه می‌افکنی کافی است نگاه کنیم به خاطرات اسدالله علم، نخست‌وزیر، وزیر دربار و یار و غار شاه و به قول خودش «غلام خانه‌زاد».

شاه دو حزب فرمایشی درست می‌کند تا پُز دمکراتیک بگیرد رهبری یکی از این دو حزب در یک نطق انتخاباتی می‌گوید اگر ما بیاییم روی کار بهداشت و مسکن و فلان و بهمدان می‌دهیم. خبر این نطق به گوش شاه می‌رسد شاه علم را صدا می‌کند و می‌گوید، که این مرتیکه گُه می‌خورد در بودن ما به مردم چیزی بدهد. فردا برود بگوید؛ گُه خوردم. دبیر کل بدبخت را می‌خواهند و فرمان ملوکانه «گُه خوردن» را به او ابلاغ می‌کنند و او در نطق بعدی‌اش می‌گوید: من گُه می‌خورم به کسی چیزی بدهم. بنده درزیر سایه شاهنشاهی کار می‌کنم.

این وضعیت یک حزب اخته فرمایشی است تکلیف اپوزیسیون روشن است و باز هم در جایی دیگر سپهبد آریانا در یک سخنرانی ضمن تعریف از شاه می‌گوید: اعلیحضرت برای من مثل برادر بزرگ است. خبر به گوش شاه می‌رسد که تیمسار آریانا او را برادر خطاب کرده است دستور عزل و تبعید او را می‌دهد برای دیکتاتور برادر یعنی هم‌عرض و هم‌قد دیگران و او تاب تحمل ندارد درکنارش کسی دیگر بایستد.

حال تکلیف پیشاهنگی که بخواهد دیکتاتوری را با یک رژیم دمکراتیک، سرمایه‌داری را با سوسیالیسم عوض کند چیست و در برابر خود چه لشکری از آدم‌خواران را خواهد دید.

آنچه من می‌بینم
ماندن و باز ماندن دریاست
گرچه ما می‌گذریم
راه می‌ماند
باک نیست

نسترن آل‌آقا

شهادت نسترن آل‌آقا

میرحسین کابلی در سال ۱۳۵۳ در مازندران دستگیر شد کابلی در بازجویی‌هایش از یعقوب یزدانی نام برد.

یزدانی در تابستان ۱۳۵۲ ارتباطش با میرحسین کابلی قطع شد ولی در اواخر بهار ۱۳۵۳ مجدداً به علی‌اکبر جعفری وصل شد.

جعفری، یزدانی را در ساری به محمدحسین حق‌نواز وصل کرد این دو مدتی تحت مسئولیت بهمن روحی‌آهنگران بودند بعد به علی رحیمی (با نام مستعار ایرج) وصل شدند.

در سال ۱۳۵۵، یزدانی، کاوه بنایی را به علی رحیمی وصل کرد.

کاوه پناهی تحت نظر ساواک بود پس ساواک در تعقیب و مراقبت بنایی به علی رحیمی رسید و با تعقیب رحیمی به خانه مشترک او با حسین موسی دوست دموچالی رسیدند که همگی تحت مسئولیت نسترن آل‌آقا بودند.

ساواک در تعقیب رحیمی به نسترن آل‌آقا رسید اما نسترن را گم می‌کنند. پس حسین موسی‌دوست را تعقیب می‌کنند و به نسترن می‌رسند.

می‌آیی
و از باران و ماه می‌گذری
و با نگاهی
خیابان‌های متروک را گلباران می‌کنی

شهادت موسی‌دوست و رحیمی

حسین موسی‌دوست در تاریخ سی و یکم خرداد ۱۳۵۵ در خیابان با گشت ساواک درگیر شد و به شهادت رسید علی رحیمی در همان روز در خیابان عباس‌آباد حوالی سینما شهرفرنگ به شهادت رسید.

مردی مضطرب
از چارراه ستاره و شبنامه می‌گذرد
از پشت پرده‌های سیاه ابر
شیطان جهان را نظاره می‌کند

شهادت مهدوی

در خرداد ۱۳۵۵ یک ساواکی به نام سعید موسوی درمی‌یابد که دو چریک با هویت جعلی در کارخانه‌ای کار می‌کنند پس آن دو را تحت نظر قرار می‌گیرند.

در تاریخ دوم تیر ۱۳۵۵ در خیابان عبید ذاکانی با پیاده شدن گلرخ (شهرزاد) مهدوی از یک پیکان او را زیر آتش می‌گیرند و به شهادت می‌رسانند.

پیکان را تعقیب می‌کنند در میان راه مردی سوار می‌شود چریک‌ها متوجه می‌شوند تحت تعقیب‌اند پس کار به درگیری می‌کشد در این درگیری نسترن آل‌آقا نادر علی‌پور و یک ساواکی به نام علی فردی‌فر کشته می‌شود.

پرنده‌ای از انحنای شرق می‌آید؛
با بالی از امید
با بالی از یأس
و در کوچه‌های خاموش سرگردان می‌گردد
و در تپه‌های ویران بال می‌کوبد
و بر آتش می‌نشیند

نسترن آل‌آقا

نسترن آل‌آقا سه بار قرار لو رفته‌اش را با مهدی فتاح‌پور، حسین سازور و شمسی نهـانی را پشت سر گذاشته بود و این نشان از تیزهوشی او داشت.

نسترن در ابتدا سمپات علی‌نقی آرش (با نام مستعار اردشیر) بود. بعـد از گذرانیـدن موفقیت‌آمیز سمپاتی به شیرین معاضد (با نام مستعار افسانه) وصل شد. در بمب‌گـذاری اداره اطلاعات امریکا و انجمن ایران و امریکا نسترن همراه شیرین معاضد بود.

با نام مستعار جمیله مدتی هم‌تیم احمد زیبرم، حسن نوروزی و علـی‌اکبـر جعفـری بود و این سه نقش مهمی در رشد سازمانی نسترن داشتند هنگام شهادت نسترن یکی از مسئولان درجه اول سازمان بود.

تب تند حادثه می‌گذرد
و ستاره‌های متلاشی
منظومه‌های جدیدی می‌یابند

شهادت مریم شاهی

مریم شاهی فارغ‌التحصیل تاریخ از دانشگاه مشهد بود دوره سپاهی‌گری خود را در اداره کار و امور اجتماعی خراسان گذرانید.

بعد از اتمام سپاهی‌گری مخفی شد. سازمان برای محکوم کردن سیاست‌های ضدکارگری رژیم مریم را مأمور کرد که بمبی در اداره کار خراسان بگذارد بمب تعبیه شد منفجر شد و دو نفر کشته شدند.

ساواک در تحقیقاتش پی برد که مریم شاهی قبل از انفجار در اداره کار بوده است بعد از خروج او ناشناسی به مدرسه فروردین اطلاع می‌دهد که در اداره کار بمبی کار گذاشته شده است این اطلاع توسط سازمان برای آن بود که اداره کار از حضور مردم خالی باشد.

ساواک در مراجعه به خانه مریم شاهی متوجه شد او سه هفته مخفی شده است.

ساواک نام و نشان مریم را به گشت‌های ساواک داد در ساعت یازده و پانزده دقیقه روز پنجم تیرماه ۱۳۵۵ در کنار خیابان فیروزآبادی مریم شاهی در تور گشت مأمورین کمیته قرار گرفت و طی درگیری به شهادت رسید.

روزشمار ضربات ساواک تا دهم تیرماه ۱۳۵۵[1]

هفدهم دی ماه ۱۳۵۴

بهمن روحی‌آهنگران یکی از افراد مؤثر رهبری سازمان و مسئول شاخه مازندران به‌طور تصادفی در یک کیوسک تلفن عمومی توسط احمدرضا کریمی از مرتبطین مجاهدین که تواب شده بود و به خدمت ساواک درآمده بود در یک گشت خیابانی ساواک شناسایی و دستگیر شد بهمن به علت حمله غافلگیرانه ساواک موفق نشد از نارنجک و سیانور خود استفاده کند.

از بهمن هنگام دستگیری دفترچه تلفن و نوشته‌هایی به مرز به دست ساواک افتاد. به همین خاطر در فاصله هفدهم تا بیست و سوم که در بیمارستان ۵۰۲ به علت سیاه شدن پاها به شهادت رسید به معنای اخص کلمه سلاخی شد.

---

[1]. الف جیلو؛ همان

ـ دستگیری زهرا آقانبی قلهکی در ساری
ـ شهادت سرور فرهنگ در گرگان
ـ شهادت فاطمه حسن‌پور در گرگان
ـ شهادت فاطمه نهانی در ساری (بیست و یکم دی ماه ۱۳۵۴)
ـ شهادت ابراهیم خیری‌آبریز در مازندران
ـ دستگیری کمال فولادی (بیست و یکم دی ماه)
ـ شهادت حمید مؤمنی هنگام اجرای قرار با کمال فولادی (سیزدهم دی ماه)
ششم بهمن ماه ۱۳۵۴
ـ حمله ساواک به خانه تیمی در محله مارالان تبریز و شهادت پنج نفر، فاطمه افدرنیا، مسعود پرورش، جعفر محتشمی، مجید پیرزاده‌جهرمی و مصطفی دقیق‌همدانی
ششم اسفند ماه
ـ دستگیری حسین چوخاچی برادران
ساواک از حسین خواست که برای دستگیری یثربی همکاری کند حسین پذیرفت از تور ساواک گریخت به سازمان پیوست و مخفی شد.

تغییر خط ساواک

ساواک در ابتدا برآن بود که با زنده دستگیر کردن چریک‌ها و شکنجه سیستماتیک سازمان را از نظر تشکیلاتی نابود کند. اما رفته رفته به این نتیجه رسید که این کار شدنی نیست پس روی‌کرد کشتن در محل به جای دستگیری زنده را گرفت. این نخستین چرخش در سیاست ساواک بود.

دومین چرخش در سیاست راهبردی ساواک کار پیگیر اطلاعاتی به جای حمله‌های برق‌آسا بود ساواک به این نتیجه رسید که ضربه‌های برق‌آسا حاصل کار را در حد

اعضا محدود می‌کند اما اگر حوصله کند می‌تواند خود را به رهبری سازمان نزدیک کند پس در سیاست خود چرخش کیفی داد:

۱. نفوذ

ساواک در پی آن شد که در سازمان نفوذ کند آزادی حسین چوخاچی به همین منظور بود اما چوخاچی با فریب ساواک مخفی شد.

نفوذ محمد کتابچی در لایه‌های هوادار سازمان و آماده‌سازی او برای نفوذ در تشکیلات مورد دوم بود[۱].

۲. به‌کارگیری شنود پیشرفته تلفنی

ساواک توانست با شنودهای کمتر از دو دقیقه به ردگیری پایگاه‌ها برسد و این مسأله از دید رهبران سازمان دور بود.

۳. کنترل دانشجویان فعال

ساواک در دستگیری‌هایش پی برد که جذب دانشجویان به سازمان زیاد است پس پی برد که با کنترل دانشجویان فعال می‌تواند به سازمان برسد.

۴. کنترل زندانیان سیاسی

پیوستن زندانیان سیاسی آزاد شده در ابتدا از دید ساواک پنهان ماند اما با دستگیری‌های بعدی ساواک پی برد که زندانیان آزاد شده یکی از کانون‌های سربازگیری چریک‌ها است. پس آزادی زندانیان سخت شد. و زندانیان آزاد شده تحت کنترل قرار گرفتند.

۵ . کنترل نامحسوس

تعقیب و مراقبت فیزیکی و محسوس حاصل زیادی برای ساواک نداشت. کار یا به‌درگیری می‌کشید و یا با هوشیاری چریک‌ها آن‌ها از تعقیب می‌گریختند. پس ساواک به سوی کنترل نامحسوس رفت کنترل از راه دور یا مناطق اطراف محل کار و زندگی و یا گذاشتن شنود یا کنترل تلفن.

---

[۱]. محمود نادری کتاب؛ *چریک‌های فدایی*

۶. کار اطلاعاتی پرحوصله

به جای اقدام عاجل با یافتن اولین سرنخ، ساواک به سوی کار پرحوصله اطلاعاتی رفت سرنخ‌ها دنبال می‌شدند تا به خانه‌های تیمی می‌رسیدند. و بعد از یک پایگاه کار روی پایگاه دیگر شروع می‌شد.

اردیبهشت ۱۳۵۵

ـ حمله ساواک به پایگاه تهرانِنو

ـ حمله ساواک به پایگاه کن: شهادت فرزاد دادگر و جهانگیر باقری

ـ حمله به پایگاه خیابان خیام: در طی این عملیات لادن آل‌آقا، مهوش حاتمی، فرهاد صدیقی پاشاکی، احمدرضا قنبرپور، ارژنگ و ناصر شایگان به شهادت رسیدند حمید اشرف از ناحیه پا زخمی شد و طی عملیات متهورانه‌ای از مهلکه گریخت.

ـ حمله به پایگاه خیابان شارق: در این خانه حمید اشرف، صبا بیژن‌زاده، علیرضا کلانتری‌نیستانکی، آریا احمد هاشمی بودند که با درگیری از محاصره خارج شدند.

ـ حمله به پایگاهی در رشت و شهادت بهروز ارمغانی، زهره مدیره‌شانه‌چی و سه نفر دیگر

ـ حمله به پایگاهی در قزوین: شهادت میترا بلبل صفت و اسماعیل عابدی

ـ حمله به پایگاهی در کرج: شهادت فریده غروی، حسین فاطمی، هوشنگ قربانی کنده‌رودی، مهدی فرقانی و گلرخ مهدوی از محاصره خارج شدند.

خرداد ۱۳۵۵

ـ انتشار نبرد خلق بعد از پانزده روز تأخیر، نسخه اصلی این نشریه در حمله ساواک به کوی کن از بین رفت چاپ و انتشار آن برای چریک‌ها جنبه حیثیتی داشت.

ـ بیانیه سازمان در دوم خرداد و توضیح ضربات اخیر، به خاطر لو رفتن شبکه تلفنی سازمان

ـ نامه اشرف به سازمان در بیستم خرداد

سازمان در این نامه ضمن دعوت به خویشتن‌داری برنامه‌ای سه ماهه را حول چهار محور در دستور کار گذاشت:

۱. بازسازی امکانات پشت جبهه

۲. پایه‌سازی سیاسی سازمان

۳. ایجاد سیستم‌های نوین برای مقابله با تاکتیک‌های مدرن دشمن و تجدید سازمان براساس این سیستم‌ها

۴. تشکیل چند واحد آوانگارد برای گرم نگاه داشتن فضای سیاسی

یک نکته

اشرف با تیزهوشی بسیار به خطیر بودن اوضاع تا حدودی زیاد پی برده بود اما در این نبرد تاریخی ضدانقلاب از انقلاب پیش افتاده بود. ساواک با کمک ضدانقلاب جهانی (سیا، موساد و انتلیجنت سرویس) به شیوه‌ها و ابزار مجهز شده بود که انقلاب برای جبران این عقب‌افتادگی نیازمند زمان بود. و زمان از سازمان جلو افتاده بود[۱].

سی و یکم خرداد ۱۳۵۵

ـ شهادت علیرضا رحیمی علی‌آبادی، در حوالی سینما شهرفرنگ تهران

ـ شهادت حسین موسی‌دوست دموچالی در تهران‌نو

دوم تیر ماه ۱۳۵۵

ـ شهادت نسترن آل‌آقا، شهادت گلرخ مهدوی و شهادت نادر علی‌پور نغمه

پنجم تیرماه ۱۳۵۵

شهادت مریم شاهی

هشتم تیرماه ۱۳۵۵

حمله به خانه مهرآباد جنوبی

---

[۱]. مجید عبدالرحیم‌پور؛ ساواک از نظر شنود تلفنی از سازمان جلو افتاده بود.

خانه‌ای در مهرآباد جنوبی

درساعت چهار و سی دقیقه صبح هشتم تیر ماه ۱۳۵۵ خانه‌ای از زمین و هوا درمهرآباد جنوبی، بیست متری ولیعهد خیابان پارسی، کوچه رضاشاه کبیر مورد حمله قرار گرفت.

خانه‌ای که تا دیرگاه، یادآور غم و اندوه، شجاعت و جسارت در ذهن دوستداران چریک‌های فدایی خلق شد.

در این روز فرمانده حمید، رهبر اسطوره‌ای چریک‌ها، چریکی که بیش از سیزده بار از محاصره ساواک زنده بیرون آمد و تنها چریکی بود که در زمان حیاتش «رفیق کبیر» لقب گرفت از بزرگی او همین بس در حالی‌که گلوله از پشت مغز او را نشانه گرفته بود خیل لشکریان ساواک جرأت نزدیک شدن به او را نداشتند. و با هلی‌کوپتر بر بالای سر او چرخ می‌زدند تا مطمئن شوند که دیگر زنده نیست[۱].

این خانه متعلق بود به غلامعلی خراط‌پور، در واقع خانه مهرآباد پایگاه رفیق خراط‌پور بود و یوسف قانع خشکه بیجاری، علی‌اکبر وزیری و طاهره خرم اعضای تیم او بودند. این خانه توسط غلامرضا لایق مهربانی اجاره شد مهربانی از اعضای علنی ـ مخفی سازمان بود و به خاطر داشتن گواهینامه پایه یک، پوشش خوبی بود برای اجاره کردن یک خانه با اجاره بالا.

مهربانی عضو گروه بود که تمایلات بیژنی داشتند و به سازمان پیوسته بود.

طاهره خرم در این خانه در پوشش همسر خراط‌پور بود.

دلایل ضربه ۸ تیر

سازمان در بیانیه آبان ماه خود دو علت برای این ضربه می‌شمارد:

---

[۱]. مهدی فتاح‌پور: خلبان حاضر در صحنه درگیری می‌گفت با هلی‌کوپتر به بالای سر حمید رفتیم تا مطمئن شویم مرده است.

۱. کشف شبکه تلفنی سازمان
۲. درگیری رفقا[۱]

ساواک در نامه‌ای که بعد از ضربه به دادرسی ارتش می‌فرستد، علت ضربه را کار نفوذی ـ اطلاعاتی ذکر می‌کند[۲]. اما ثابتی معاون ساواک در مصاحبه‌اش با میلانی علت ضربه را پی‌گیری تلفنی حمید اشرف ذکر می‌کند[۳].

ساواک از چند راه می‌توانست به خانه مهرآباد جنوبی برسد:

۱. ساواک می‌دانست بعد از ضربات اردیبهشت، سازمان به دنبال جابه‌جایی و مخفی کردن نیروها است. پس با بسیج بنگاه‌های معاملات ملکی می‌توانست به خانه‌های اجاره داده شده، در اردیبهشت و خرداد دسترسی پیدا کند. و از آن‌جا که مهربانی تا حدودی شناخته شده بود او را به‌عنوان مورد مشکوک تحت نظر بگیرد.

۲. از آن‌جا که بهزاد امیری دوان و حمید آریان شناسایی شده بودند و حمید اشرف در هفتم تیرماه با بهزاد امیری دوان قراری را اجرا کرده بود حمید می‌توانست در تور قرار بگیرد و ساواک به خانه مهرآباد برسد.

نسترن آل‌آقا هم شناسایی شده بود ساواک می‌توانست از طریق او به محمدرضا یثربی و از طریق یثربی به خانه مهرآباد برسد.

می‌ماند دو روایت از ساواک، ثابتی در مصاحبه‌اش می‌گوید: که حمید اشرف در یک تلفن عمومی شناسایی شد. جریان از این قرار بود که ساواک مکالمه‌ای مشکوک را روی خط حمید می‌اندازد و وانمود می‌کند که خط روی خط شده است. تا حمید کنجکاو شود و مکالمه را گوش دهد. به این طریق منطقه کشف می‌شود. با کشف منطقه ساواک نیروی خود را در مهرآباد متمرکز می‌کند. و از طریق بنگاه و یا از طریق کنترل منطقه به خانه‌ای که رفت و آمد مشکوک دارد می‌رسد از این‌جا به بعد کافی بود ساواک مطمئن شود که حمید در این خانه است و حمله را شروع کند.

---

۱. طهماسب وزیری
۲. محمود نادری؛ همان کتاب
۳. عباس میلانی؛ نام‌داران و نام‌آوران ایرانی

اما آنچه که روایت ثابتی را زیر سؤال می‌برد، گزارش ساواک در تیرماه ۱۳۵۵ است این گزارش باید به‌عنوان یک گزارش از سوی یک نهاد امنیتی به یک ارگان قضایی تلقی شود. گزارشی با ابهام، و قدرت‌نمایی، روشن است که ساواک به‌عنوان یک نهاد امنیتی شگرد خود را برای یک ارگان دیگر رو نمی‌کند. ضرورتی برای این‌کار ندارد. آن‌ها نیز چنین چیزی را از ساواک نمی‌خواهند ساواک از ترم‌های معمول در این نامه استفاده می‌کند ضمن آن‌که کار ساواک چند جانبه بوده است و بدون شک برای رسیدن به مهرآباد ساواک از چند راه به سوی مهرآباد از مدت‌ها قبل در حرکت بوده است.

ساواک از مدت‌ها قبل به دنبال زدن رهبری چریک‌ها بود. و برای رسیدن به این هدف از شنود تلفنی، خبرگیری از نفوذی‌ها و خبرچین‌ها و تعقیب و مراقبت و شکنجه از زندانیان دستگیر شده سود می‌برده است.

به‌هررو روایت ثابتی به حقیقت نزدیک‌تر از گزارش سال ۱۳۵۵ ساواک به دادرسی ارتش است.

چه مردی
چه مردی که می‌گفت
قلب را شایسته‌تر آن
که به هفت شمشیر عشق
در خون نشیند
و گلوله را بایسته‌تر آن
که زیباترین نام‌ها را
بگوید
و شیر کهن کوه مردی از این گونه عاشق
میدان خونین سرنوشت
به پاشنه آشیل
در نوشت

روئینه تنی
که راز مرگ‌اش
اندوه عشق و
غم تنهایی بود

شاملو

حمید اشرف که بود

حمید اشرف در سال ۱۳۲۵ در تهران به دنیا آمد پدرش کارمند اداره راه‌آهن بود درسال ۳۶ـ۱۳۳۲ رئیس راه‌آهن آذربایجان بود.

برادری به نام احمد و خواهری به نام مینا داشت. در دارالفنون درس خواند و درسال‌های آخر گرایش چپ یافت. بعد به دانشکده فنی دانشگاه تهران رفت و در این‌جا توسط گروه جزنی عضوگیری شد. اما در دستگیری گروه جزنی شناخته نشد. چرا که در تشکیلات فقط او را با نام مستعار می‌شناختند.

در فاصله سال‌های ۴۹ـ۱۳۴۷ در بازسازی گروه همراه غفور حسن‌پور بود.

با آماده شدن گروه برای رفتن به جنگل او رابط کوه و شهر بود. و با شروع اولین دستگیری‌ها، به دنبال دستگیری غفور حسن‌پور مخفی شد. پس درسش ناتمام ماند.

در جریان بازجویی‌های غفور حسن‌پور برای ساواک روشن شد که اشرف با بیژن در زندان ارتباطاتی دارد.

پس از شناخته شدن ساواک به جد در پی آن بود که او را دستگیر کند طبق اسناد ساواک در ساعت سه و چهل دقیقه سی‌ام مهرماه ۱۳۵۱ در سرپل خانی‌آباد با مأمورین کمیته مشترک درگیر می‌شود و می‌گریزد ساواک در این مورد می‌نویسد:

«مایه تأسف است کاری را که ماه‌ها دنبال کردند با یک غفلت از دست دادند[1].»

که نشان می‌دهد ساواک ماه‌ها به دنبال حمید بوده است.

«حمید قدی متوسط داشت، پُر با ظاهری ورزیده و بینی کشیده و چانه‌ای تیز

[1]. گزارش عملیاتی ساواک

داشت. روی بینی‌اش خال گوشتی سیاهرنگ بیضوی بود. این تمامی مشخصاتی بود که ساواک از او داشت «بسیار صبور بود و هیچ‌گاه در تصمیمات دچار شتاب‌زدگی نمی‌شد و تابع احساسات قرار نمی‌گرفت[۱].»

در عملیات ترور فرسیو دادستان جنایت‌کار رژیم شاه راننده عملیات بود گروه به‌علت نقش حساسی که او در سازمان‌دهی داشت مصر بود او در عملیات شرکت نکند.

در نیمه دوم سال ۱۳۵۰ با دستگیری احمدزاده و مفتاحی و شهادت پویان، رهبر بلامنازع سازمان شد. خونسردی، بی‌باکی، قدرت سازمان‌دهی، انضباط تشکیلاتی، پنهان‌کاری و یک دهه زندگی مخفی در شرایطی که بخش زیادی از بار تشکیلاتی را یک‌تنه بردوش می‌کشید او را به «رهبری افسانه‌ای» درمبارزه مسلحانه تبدیل کرده بود[۲].

کار ما این است؛ اجتناب‌ناپذیری ضربه ۸ تیر

حمید اشرف در پاسخ به دکتر جوشنی املشی که پرسیده بود ضربات سال ۱۳۵۴ چرا اتفاق افتاد گفته بود: «ما کارمان این است دیگه[۳]»

وظیفه پیشاهنگ به واقع کار پیشاهنگ است. و این‌کار در زمانی که پیشاهنگ در پی راه‌گشایی است و درگیرودار یک نبرد نابرابراست چیزی نیست جز فدا. هرچند اپورتونیسم سخنور فدای پیشاهنگ را مرگ‌طلبی می‌داند و توصیه می‌کند که پیشاهنگ باید در سایه تئوری استراحت کند تا توده و طبقه به میدان بیاید و به دنبال رهبر بگردد اما در آن روز و در تمامی دوران‌ها راه‌گشایی تنها و تنها در سایه ایثار و گذشت پیشاهنگ میسر خواهد بود.

برای پیشاهنگ یک راه بیشتر وجود ندارد باید در میدان بایستد و هزینه بپردازد و یا به گوشه‌ای پناه ببرد و سنگر بگیرد تا جبر تاریخ کار خود را بکند. در این

---

۱. عباس جمشیدی؛ اسناد ساواک
۲. محمود نادری، همان کتاب
۳. الف. جیلو: مصاحبه با دکتر املشی

صورت در یک رژیم استبدادی که دیکتاتور هیچ مخالفی را تاب نمی‌آورد ضربه اجتناب‌ناپذیر است اشرف به قضایا این گونه نگاه می‌کند و از این نگاه ضربه هشتم تیر اجتناب‌ناپذیر بود.

کار پیشاهنگ پای فشردن بر آرمان‌ها، تاب آوردن در برابر سختی‌ها و در سبد اخلاص گذاشتن همه چیز تا راه را به توده و طبقه بنمایاند. تا توده و طبقه باور کند که چه باید باشد و چگونه باید به میدان بیاید.

به یاد بیاورید

به یاد بیاورید مردان و زنانی را که در آن روز به‌خاطر بهروزی خلق خود با شجاعت جنگیدند و سرافراز به خاک افتادند.

سلام بر آن روز که زاده شدند سلام بر آن روز که به پا خاستند و سلام به آن روز که به خاک افتادند.

۱. رفیق کبیر حمید اشرف، سپهسالار سپاه
۲. رفیق یوسف قانع خشکه‌بیجاری فرمانده
۳. رفیق طاهره خرم فرمانده
۴. رفیق فاطمه حسینی فرمانده
۵ . رفیق محمدرضا یثربی فرمانده
۶. رفیق محمدحسین حق‌نواز فرمانده
۷. رفیق محمدمهدی فوقانی فرمانده
۸ . رفیق غلامرضا لایق مهربانی فرمانده
۹. رفیق علی‌اکبر وزیری اسفرجانی فرمانده
۱۰. رفیق عسگر حسینی ابردهی فرمانده

و این افتخار برای یوسف، خرم، حسینی، یثربی، فوقانی، مهربانی، اسفرجانی و حسینی بس که در رکاب فرمانده همه زمان‌ها حمید اشرف جنگیدند و به خاک افتادند.

از مهرآباد
هنوز فریاد زنده‌باد می‌آید
و از فراز برج‌های سیاه
دود و باروت و انفجار
شهر را سه شقه می‌کند

دیگر شهدای مهرآباد

۱. رضا یثربی

رضا دانشجوی علم و صنعت بود در جریان پناه دادن سنجری به محمدرضا میرهاشمی حقیقی که یکی از متهمین آتش‌سوزی در شرکت هواپیمای ال عال متعلق به اسرائیل بود او و کیومرث و خشایار سنجری دستگیر و پس از مدتی از زندان آزاد شد.

در شانزدهم اردیبهشت ۱۳۵۰ او به همراه کیومرث سنجری و عده‌ای دیگر به مدت نیم سال از تحصیل محروم شد جرم او شرکت در تظاهرات و بی‌نظمی در دانشکده بود. اما او پیش از این محرومیت مخفی شده بود. یثربی به همراه کیومرث و فریبرز سنجری و آزاد سرو مخفی شده بودند پس از شهادت آزاد سرو و دستگیری فریبرز سنجری ارتباط او با چریک‌ها قطع شد. پس نزد جعفر داوری رفت تا ارتباط او را با سازمان برقرار کند. جعفر داوری با برادرش مرتضی تماس گرفت تا از طریق فریبرز سنجری او را به تشکیلات وصل کند. اما این‌کار انجام نشد. مرتضی داوری در تابستان ۱۳۵۱ از زندان آزاد شد و رضا یثربی را به اسدالله بشردوست در اصفهان وصل کرد. پس کیومرث سنجری و رضا یثربی به اصفهان رفتند بعد از شهادت بشردوست ارتباط یثربی با سازمان قطع شد.

در بهار ۱۳۵۲ جعفر داوری بار دیگر رضا یثربی را در اصفهان می‌بیند و می‌فهمد که ارتباط او با سازمان قطع شده است. داوری در بازگشت به تهران از طریق سازمان مجاهدین خلق و به کمک احمد هاشمیان، رضا را بار دیگر به سازمان وصل می‌کند.

رضا یثربی در تهران فرمانده تیم بود در جریان ترور سرگرد نوروزی طراحی عملیات را برعهده داشت و در جریان بمب‌گذاری در سفارت عمان نقش داشت.

در جریان ضربه تبریز و به شهادت رسیدن مسعود پرورش، عبدالمجید پیرزاد جهرمی، جعفر محتشمی و فاطمه افدارنیا ساواک می‌پنداشت رضا یثربی نفر پنجمی است که کشته شده است اما آن فرد مصطفی دقیقی همدانی بود.

۲. محمد حسینی حق‌نواز

سیدمحمد حسینی حق‌نواز از اواخر سال ۱۳۵۱ مخفی شد و به سازمان پیوست. حبیب برادران خسروشاهی را او عضوگیری کرد مدتی در مازندران فعال بود و مسئولیت تیم یعقوب یزدانی و میرحسینعلی شریعت‌پناهی با او بود.

چندی نیز فرمانده تیمی عملیاتی در خراسان بود نام مستعار او منوچهر بود.

۳. محمدمهدی فوقانی

فوقانی کارمند سازمان برنامه بود. با مارتیک قازاریان رابطه‌ای دوستانه داشت و دراسفند ۱۳۵۳ مخفی شد.

در مهر ۱۳۵۴ حسین تجریشی دستگیر شد. تجریشی در بازجویی‌هایش نام فوقانی را برد که ناپسری خواهرش است و مدت هفت ماه است که متواری است.

فوقانی در سال ۱۳۵۲ با گلرخ (شهرزاد) مهدوی ازدواج تاکتیکی کرد و به شمال منتقل شد ساواک در شانزده بهمن ۱۳۵۴ در بین مدارک کشف شده از یک خانه تیمی دسته چک بانک اعتبارات صنعتی را یافت که متعلق به او بود.

۴. عسگر حسینی ابرده

حسینی سال پنجم دبیرستان بود که در رابطه با محفلی ادبی در تاریخ پانزدهم فروردین

دستگیر شد این محفل در آغاز محفلی ادبی بود. ولی رفته رفته سمت و سویی سیاسی پیدا کرد. غلامرضا به‌نژاد، زین‌العابدین رشتچی دو عضو دیگر این محفل بودند.

در زندان مشهد عسگر با دکتر حشمت‌الله شهرزاد از گروه پیشتاز جزنی آشنا شد دکتر شهرزاد در زندان کلاس‌هایی در مورد اقتصاد و مسائل کارگری داشت. احمدرضا مظفری نیز مبانی مارکسیسم را به او آموزش داد.

پس از آزادی و گرفتن دیپلم، به مدرسه عالی بازرگانی رفت و از اوایل سال مخفی شد.

۵ . یوسف قانع خشکه‌بیجاری

یوسف در سال ۱۳۴۵ دانشجوی رشته برق پلی‌تکنیک بود، و فعالیت‌های صنفی ـ سیاسی دانشگاه فعال بود و در همین سال توسط ساواک شناخته شد.

ساواک در گزارشی در مورد او چنین می‌نویسد:

«او از طرفداران جنگ‌های پارتیزانی است ضمناً در پلی‌تکنیک مسئول مطالعه درباره مواد منفجره می‌باشد[۱].»

۶. طاهره خرم

طاهره خرم تحت تأثیر فرزاد دادگر به مبارزه مسلحانه روی آورد.

منوچهر محمدی تهرانی در بازجویی‌هایش طاهره خرم را «فردی مستعد می‌داند که با فرزاد دادگر به‌دماوند رفته است و کتاب‌هایی بین آن‌ها ردوبدل می‌شود.»

ساواک از تاریخ دهم دی ماه ۱۳۵۴ طاهره خرم را تحت نظر می‌گیرد تا در صورت تماس فرزاد دادگر آن‌ها را دستگیر کنند.

---

[۱]. استاد ساواک؛ یوسف قانع خشکه‌بیجار

طاهره چهار روز تحت نظر ساواک بود و طاهره این امر را می‌دانست پس ساواک را در تاریخ پنجم اسفند ۱۳۵۴ به دانشگاه کشید و در دانشگاه از دست ساواک گریخت و مخفی شد.

ساواک در هفتم اردیبهشت ۱۳۵۵ متوجه شد که طاهره خرم دانشجوی سال چهارم مکانیک، پرویز هوایی دانشجوی سال سوم برق، و علی‌اکبر وزیری اسفرجانی مخفی شده‌اند[۱].

پس ساواک اقدامات گسترده‌ای برای دستگیری طاهره به‌عمل آورد.

۷. غلامرضا لایق مهربانی

غلامرضا لایق مهربانی از او اطلاعات اندکی در دست است. عضو تیم رفیق خراط‌پور بود و با طاهره خرم در پایگاه مهرآباد زندگی می‌کرد.

۸. علی‌اکبر وزیری اسفرجانی

علی‌اکبر وزیری اسفرجانی متولد ۱۳۰۵ بود و دانشجوی صنعتی بود.

۹. فاطمه حسینی[۲]

فاطمه حسینی در سال ۱۳۲۶ در بروجرد به‌دنیا آمد. بعد از اتمام تحصیلات به دانشکده پرستاری رفت و بعد از دو سال به سازمان پیوست و مخفی شد.

---

[۱]. استاد ساواک؛ طاهره خرم

[۲]. غلامرضا خراط‌پور جزء شهدای مهرآباد نبود. احتمالاً او جزء یکی از شهدای گمنام درگیری‌های رشت است. خراط‌پور مهندس برق بود. رئیس شبکه برق‌رسانی جاده شاهی بابل بود.

علل ضربه در سال ۱۳۵۵

در سال ۱۳۵۵ مبارزه مسلحانه دچار یک بن‌بست امنیتی شد. و این بن‌بست ناشی از عوامل زیر بود[۱]:

۱. رویکرد جدید ساواک

شاه بعد از تأسیس حزب رستاخیز در سال ۱۳۵۳ به سوی سیاست خشن‌تر و حذف فیزیکی مخالفین خود رفت.

رویکرد ساواک از سال ۱۳۵۴ به بعد نابودی رهبری سازمان بود.

۲. سیاست ساواک از ضربه به تیم‌ها به‌کار اطلاعاتی برای رسیدن به رهبری کشیده شد.

۳. آزاد نکردن زندانیانی که احکام آن‌ها به پایان رسیده بود. ساواک در بررسی‌هایش به این نتیجه رسید که بیشتر زندانیان بعد از آزادی به مبارزه مسلحانه روی می‌آورند.

۴. سازمان درک درستی از پیشرفت کار ساواک نداشت. ساواک در تعقیب و مراقبت و شنود تلفنی رشد چشم‌گیری کرده بود که از این رشد از دید رهبری سازمان مخفی بود.

۵ . از اواسط سال ۵۵ـ۱۳۵۳ گسترش کمی و شتابناک سازمان هم‌خوانی نداشت با قوانین چریک شهری

آثار و تبعات ضربه مهرآباد

ضربه مهرآباد دیر یا زود آثار خود را بر بدنه تشکیلات باید نشان می‌داد و داد. تبعات این ضربه مرگبار چون هر ضربه دیگری از چند حالت بیرون نبود:

۱. در عده‌ای تولید پانیک (وحشت) می‌کرد. پس گریز با توجیه تئوریک می‌توانست یک واکنش باشد.

---

[۱]. قربانعلی عبدالرحیم‌پور؛ گزارشی از تحولات فکری و تشکیلاتی؛ نشریه عصر نو

۲. در عناصر مردد که درک درستی از چگونگی این ضربه نداشتند تردید نسبت به‌درستی راه پیش می‌آید.

۳. و عده‌ای دیگر به این اندیشه می‌افتند که آیا ضربه اجتناب‌ناپذیر بوده است یا نه. و اشتباه در کجا بوده است.

در سازمان نیز سه گرایش به وجود آمد:

۱. غلط بودن مشی و پنهان شدن در پشت کار سیاسی

۲. دفاع از خط جزنی

۳. دفاع از نظرات مسعود

گرایش نخست که می‌پنداشت با کار سیاسی، خطر مرگ و دستگیری وجود ندارد و در صورت دستگیر شدن با چند سالی زندان کار حل می‌شود. چند ماهی بعد انشعاب کرد و به سمت حزب توده رفت. در این انشعاب مثل همیشه دارودسته حزب توده در نوید (حیدر مهرگان و شرکا) نقش توطئه‌گرانه‌ای داشتند[۱].

گرایشات دوم به غلبه نظر جزنی منجر شد.

رهبری سازمان بعد از اشرف

از اول تیر تا اوایل مرداد، بازماندگان رهبری توانستند بار دیگر با هم ارتباط برقرار کنند و اولین نشست اضطراری در خواجه ربیع مشهد با حضور افراد زیر برگزار شد:

---

[۱]. یادمانده‌های علی خدایی؛ نشریه راه توده

علی خدایی در خاطراتش به روشنی داستان انشعاب را روشن می‌کند.

بعد از مسأله‌دار شدن عده‌ای بعد از شهادت حمید اشرف سازمان چریک‌ها مسأله‌دارها را به پایگاهی می‌فرستد تا درباره ماندن و رفتن فکرهای خود را بکنند. رابط این پایگاه با سازمان فردی است به‌نام محمد امیر معزز. معزز در یکی از همین روزها با یکی از دوستان قدیمش به‌نام عسگر آهنین‌جگر به شکل تصادفی برخورد می‌کند و جریان مسأله‌دار شدن عده‌ای را در سازمان به او می‌گوید. گروه نوید از طریق عسگر در جریان قرار می‌گیرد و از این‌جا به‌بعد حیدر مهرگان وارد این داستان می‌شود و در ملاقات‌هایی با مسأله‌دارها جریان انشعاب به سوی حزب توده سازمان داده می‌شود. امری که توده‌ای‌ها همیشه در آن ید طولایی داشته‌اند. بیانیه انشعاب و جزوه‌ای که به‌نام بیگوند مرحوم نوشته می‌شود به‌خوبی نشان می‌دهد که این کار به احتمال بسیار از شاهکارهای حیدر مهرگان و گروه نوید است.

۱. رحیم (حسن فرجودی)، ۲. هـادی (احمد غلامیان)، ۳. هـاجر (صبـا بیژن‌زاده) و ۴. مجید (عبدالعلی ـ عبدالرحیم‌پور)

در این جلسه طهماسب وزیری، کیومرث سنجری، عبدالله پنجه‌شاهی دیگر مسئولین سازمان شرکت نداشتند. به نظر می‌رسد برای تکرار نشدن واقعه مهرآباد و حفظ بخشـی از رهبری این افراد به این نشست نیامدند.

این نشست علی‌رغم تمامی خطرات برای حفظ سازمان حیاتی بـود. در ایـن جلسـه برقراری ارتباطات و جمع و جور کردن سـازمان در دسـتور کـار قـرار گرفـت و رفیـق رحیم (فرجودی) به عنوان مسئول ارتباط میان مسئولین سازمان تعیین شد.

پروسه ترمیم ضربات

رهبری وقت بعد از شهادت اشرف اهدافی را در دستور کار خود گذاشت:

۱. حفظ واحدهای سالم مانده

۲. وصل حلقه‌های قطع شده به تشکیلات

۳. تجدید مجدد سازمان

۴. تجدید رابطه با لایه‌های پایینی و پیرامونی (با جنبش فدایی)

۵ . متوقف کردن ضربات ساواک با پرکردن خلأهای امنیتی به همین خاطر اقـدامات زیر در دستور کار قرار داده شد:

الف) ممنوع شدن اجاره خانه‌های تیمی از طریق بنگـاه‌هـای مسـکن، کـه بیشـتر بـا ساواک همکاری می‌کردند.

ب) استفاده بیشتر از موتورسیکلت برای مقابله کردن با تعقیب‌های ساواک

پ) ممنوع شدن تماس‌های تلفنی مستقیم برای تأمین ارتباطات[۱]

ث) گسترش یافتن لایه‌های هوادار

ج) فعال شدن رابطه‌های قدیم و ایجاد رابطه‌های جدید با هواداران در دانشـگاه‌هـا، مراکز کاری و هنری و روشنفکری

---

[۱]. عباس میلانی به نقل از پرویز ثابتی ضربه ۸ تیر را به خاطر کنترل تلفن حمید اشرف می‌داند. بعدها سرگرد موید از افسران عملیاتی کمیته مشترک در مصاحبه با ایرج مصداقی این ادعای ثابتی را تأیید کرد.

سیاست راهبردی جدید[1]

ترمیم مناسبات سازمان همراه بود با اوج‌گیری جنبش اعتراضی در سال ۱۳۵۶.

سازمان از سال ۱۳۵۴ وارد فاز توده‌ای شده بود. رهبری وقت سازمان در پی آن بود که بر بستر آماده شدن اشکال غیرنظامی مبارزه، کار توده‌ای را فعال کند پس رابطه بیشتر با محافل کارگری، دانشجویی، روشنفکری و ادارات در دستور کار قرار گرفت.

حمید اشرف در پی آن بود که بخش مستقلی در سازمان برای کار سیاسی درست کند. اما ضربات سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ این فرصت را از او گرفت.

بعد از ترمیم ضایعات سیاست راهبردی جدید سازمان بر دو اصل استوار شد:

۱. گسترش کار صنفی ـ سیاسی

۲. گسترش عملیات تبلیغی ـ تهییجی

به همین خاطر همراه با افزایش عملیات نظامی اقدامات زیر در دستور کار قرار گرفت:

۱. ارتباط‌گیری بیشتر با محافل دانشجویی

۲. ارتباط‌گیری بیشتر با محافل کارگری

۳. ارتباط‌گیری بیشتر با محافل روشنفکری

سازمان، بخش توده‌ای خود را که جنبش فدایی بود در رابطه با راه‌اندازی، رهبری، و همراهی جنبش اعتراضی فعال کرد. از بهار ۱۳۵۶ تا بهمن ۱۳۵۷ خیابان‌ها (لااقل بخش وسیعی از آن) زیر پای جنبش فدایی بود. این جنبش در سراسر ایران، در ادارات، در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها، در کارخانه‌ها و حتی ارتش و شهربانی فعال بود.

---

[1]. الف. جلیو، نشریه عصر نو ۱۳۸۹/۱۲/۲۲

مرکزیت سوم

بعد از شهادت حمید اشرف و نُه کادر برجسته سازمان، دو مرکزیت تشکیل شد که هر دو مرکزیت از بین رفتند. پس مرکزیت سوم تشکیل شد. اما این مرکزیت فاقد دو ویژگی بود:

۱. دانش سیاسی

۲. تجربه کاری

پس اولین انشعاب صورت گرفت؛ انشعابی به راست.

بعد از این انشعاب مرکزیت سوم طی اطلاعیه‌ای در شانزدهم آذر ۱۳۵۶ بدون آن‌که خود را ملزم به دادن توضیحی بداند اعلام کرد نظرات بیژن بر سازمان حاکم است.

رفقای خارج از فاصله شهادت حمید اشرف تا تغییر خط علنی سازمان توسط مرکزیت سوم سعی در تماس با رفقای داخلی داشتند. این ارتباط توسط محسن نوربخش و محمدعلی خسروی اردبیلی (داداشی) انجام می‌شد.

نوربخش از طرف تشکیلات خارج از کشور مأمور شد این ارتباط را برقرار کند. رفیق نوربخش از طریق کوه‌های ترکیه خود را به ایران رساند. مدتی جهت وصل به سازمان تلاش کرد. به علت ضربات ساواک و شهادت رفقا کانال‌های ارتباطی کور شده بود بعد از مدتی شناسایی شد و به شهادت رسید.

متأسفانه ارتباط داخل و خارج تا سال ۱۳۵۷ امکان‌پذیر نشد که خود باعث اولین انشعاب شد.

انشعاب به راست

بعد از دستگیری محمد معصوم‌خانی در سال ۱۳۵۳ و اعتراف روی بیگوند و دیگران، بیگوند مخفی شد و به چریک‌ها پیوست.

بعد از ظهر دوازدهم مهر ۱۳۵۵ در خیابان سیروس بیگوند با نازیلا ارویچی که زمانی هم‌دانشکده‌ای بودند قرار داشت معلوم نشد این قرار چگونه لو رفت. بیگوند سیانورش را خورد و مرد و ارویچی دستگیر شد. ارویچی در بازجویی‌هایش خبر داد

که بعد از شهادت حمید اشرف در سازمان شکاف افتاده است و عده‌ای به مشی سیاسی رسیده‌اند.

در آبان ۱۳۵۵ عده‌ای از چریک‌ها جدا شدند.

بیگوند هم که در مهر ۱۳۵۵ به شهادت رسیده بود اینان به عنوان سپری در جلو خود گرفتند و سعی کردند انشعاب را به نام او تمام کنند.

از اینان دو نوشته در دست است، نخست نوشته‌ای که منسوب است به بیگوند که در انتساب او به بیگوند سند قابل قبولی در دست نداریم. چرا که مرده‌ها سخن نمی‌گویند البته و صد البته متأسفانه پس می‌شود هر چیزی را در دهان آن‌ها گذاشت. هم‌چنان که توده‌ای‌ها سعی کردند همین کار را با شهید دلاور خسرو گلسرخی بکنند و با نوشتن کتابچه‌ای از قول یک توده‌ای[1] گفتند که خسرو در گوش رفیق توده‌ای در آخرین لحظه گفته است حزب هم حزب توده اما آن حزب و این دروغ آن‌چنان آبرو باخته بود که از خیر آن گذشتند.

نوشته‌ای دیگر بنا به «مواضع ایدئولوژیک انشعاب» در دست است که در آبان ۱۳۵۶ نوشته شده است که به آن هم خواهیم پرداخت.

اما ببینیم حزب توده در مقدمه‌ای که بر «بیانیه انشعاب» نوشته است که در حد خود شاهکاریی است مثل تمامی شاهکارهای دیگرش چه می‌گوید:

> «بیگوند در بدو مخفی شدن هنگامی که با روحیه انفعالی با یکی از رفقایش روبه‌رو شد که شور و هیجان و فعالیتش را در زندگی قبلی دیده بود به این نتیجه رسید که سازمان چریک‌ها به یک کارگاه قرون وسطایی که همگان را به‌کارهای مشابه و ساده می‌گمارد بیشتر شبیه است تا به یک کارخانه عظیم با تقسیم پیچیده و استفاده صحیح از تمامی استعدادهای انسانی.»

بعدها دیدیم که حزب به مثابه یک کارخانه عظیم، چه خیل عظیمی از فلان و بهمان درست کرده است که ما از آن بی‌اطلاع بودیم.

---

[1]. کتاب خسرو گلسرخی؛ نوشته سیامک. که بعداً معلوم شد سیامک همان حیدر مهرگان است.

مقدمه‌نویس معتقد است که اختلاف از قرار دادن عکس مائو در کنار عکس لنین شروع شد بیگوند مائو را دهقانی مذبذب با دارودسته منحرف می‌دانست و می‌گفت جای او در آن بلندی‌ها نیست عقاب‌ها را بدنام می‌کند.»

بیچاره بیگوند زنده نماند تا ببیند عقاب‌های او کلاغ هم نبودند. و گندی به‌مارکسیسم زدند که سال‌های بسیار خون دل باید خورد تا این گند از دامن مارکسیسم پاک شود.

یکی دیگر از اختلافات بر سر اعدام شهریاری بود هرچند در جزوه مواضع ایدئولوژیک سعی می‌کند قضیه را جوری ماست مالی کند نگاه کنیم.

«همچنین است نظر ما راجع به مجازات جاسوسان و خائنان به جنبش که درمواضع ضروری لازم بوده ولی ارائه سیستماتیک آن بسیار نادرست می‌باشد.»

و بعد پنهان شدن در پشت حرف‌های لنین که بله لنین هم، همین را می‌گوید. و باز لیز خوردن‌های اپورتونیستی مثل ماهی از دست که بالاخره اعدام شهریاری خائن با آن کارنامه خیانت‌بارش درست بود یا نه. این داستان چه ربطی به لنین دارد. اعدام شهریاری چه ربطی به ارائه سیستماتیک این عملیات دارد. مگر چریک‌ها جز اعدام شهریاری کدام توده‌ای را اعدام کردند. ارائه سیستماتیک یعنی این‌که چریک‌ها تفنگ بردارند و راه بیفتند توده‌ای‌های خائن را بکشند که هزار ماشاءالله این حزب پر بود از این موجودات.

اما شهریاری هرچه بود توده‌ای بود. آن هم از نوعی که به قول رادمنش دبیر کل حزب توده «یک انقلابی در کالیبر جهانی بود». رادمنش تا آخر عمرش بر این عقیده ماند. و مسأله شهریاری را توطئه جناح کیانوری برای سرنگون کردن او می‌دانست.

اما به راستی چه می‌توان کرد. توده‌ای باشی عامل ساواک باشی یک جنبش را به‌گند بکشی بخشی از گروه جزنی را به ساواک تحویل بدهی از ظریفی گرفته تا مشعوف کلانتری و دیگران را خاوری و حکمت‌جو عده بی‌شماری دیگر را به زندان و قبرستان روانه کنی و آن وقت وقتی چند غیرتمند پیدا می‌شود تا مزد یک خیانتکار را

کف دستش بگذاری یک مارکسیست ـ لنینیست دو آتشه مثل بیگوند پیدا می‌شود و گریبان تو را می‌گیرد که شهریاری را کشتی می‌خواهی سیستماتیک برخورد کنی. مگر لنین نگفت که سیستماتیک نباید جاسوس و خائن کشت پس تو مارکسیست نیستی. کم حوصله‌ای خرده‌بورژوا هستی. و به قول مقدمه‌نویس حزب توده «تروریست سرگشته‌ای» نه یک مارکسیست راه‌جو و بالنده و به قول شهید سرفراز مصطفی شعاعیان «چه جهان نامردی».

در آخر مقدمه‌نویس حزب توده می‌نویسد:

«او و منظور بیگوند است، دانست که سازمان چریک‌های فدایی خلق یک سازمان پرولتری نیست. پس باید لوله سلاح را به داخل سنگری که دیروز از آن شلیک می‌کرد برگرداند.»

شعبده نیست. جادو هم نیست حزب توده و بیگوند مرحوم به این نتیجه می‌رسند که باید نه به سوی ساواک و رژیم شاه که باید به سنگر چریک فدایی شلیک کرد. چرا؟ چون سازمانی پرولتری نیست حالا تمامی دنیا جمع شوند و بگویند حزب توده فلان و بهمان نیست چه کسی باور می‌کند.

و در سال ۱۳۵۸ همین بازماندگان تورج حیدری بیگوند، فرخ نگهدار و اذنابش باز همین کار را کردند لوله تفنگ‌ها را برگرداند به داخل سنگری که تا دیروز از آن شلیک می‌کردند. و بزرگ‌ترین سازمان چپ ایران را متلاشی کردند.

انشعاب به راست دلایل و شواهد

در فروردین ۱۳۵۴ بیژن به همراه شش کادر بزرگ برجسته گروه او در تپه‌های اوین توسط رهبران ساواک ترور شدند. در تیر ۱۳۵۵، ده نفر از رهبران چریک‌ها در خانه‌ای درمهرآباد به شهادت رسیدند که در بین آن‌ها حمید اشرف رهبر اسطوره‌ای چریک‌ها هم بود.

ضربات ساواک از سال ۱۳۵۴ تا شهادت حمید اشرف، چریک‌ها را کلافه کرده بود و آن‌ها به دنبال راه گریزی می‌گشتند ساواک با تمامی نیروهای خود از درزهای تشکیلاتی وارد می‌شد و با شکنجه‌های وحشیانه به سرنخ‌هایی دسترسی می‌یافت. حمید اشرف درپی آن بود که با عقب‌نشینی تاکتیکی سازمان را با شرایط جدید وفق دهد.

بر چنین بستری رشد تفکرات راست یک امر غیرمنتظره‌ای نیست. شرایط سنگین نبرد، هزینه‌ای بسیار می‌خواهد و این در توان همه نیست. پس به زودی کسانی از کاروان جا خواهند ماند تورج حیدری بیگوند در دوازدهم مهر ۱۳۵۵ در قراری لو رفته سیانور خورد و مرد.

او نیز چون عده‌ای دیگر از شرایط سخت مبارزه به تنگ آمده بودند در پی راه گریزی می‌گشتند.

مرگ بیگوند چراغ هشداری بود برای دیگران چون او که به زودی این شتر در خانه آن‌ها خواهد خوابید پس در مهر ۱۳۵۵ کمی بعد از مرگ بیگوند این افراد از چریک‌ها منشعب شدند:

۱. فریبرز صالحی، ۲. فاطمه ایزدی، ۳. محمدامیر معزز، ۴. حسین قلمبر، ۵ . فرزاد دادگر، ۶. سیما بهمنش، ۷. پرویز هدایتی و ۸. منیژه هدایتی

تورج بیگوند را به راستی نمی‌توان جزء انشعابیون قلمداد کرد چرا که او قبل از انشعاب کشته شد با این همه هشت نفر دیگر با بلند کردن پرچم به نام او خود را مارکسیست ـ لنینیست اعلام کردند و با نوشتن جزوه‌هایی به نام بیگوند مرحوم «*مبارزه مسلحانه را انحراف از مارکسیسم ـ لنینیسم*» دانستند[۱].

تا این‌جا صحبتی نیست هر آدمی حق دارد و هر زمانی راه خود را از جریانی جدا کند و به راهی دیگر برود، اما پرچمی که اینان بلند کردند و پرچم دفاع از اصول مارکسیسم ـ لنینیسم بود و از آن‌جا که ارزیابی آدم‌ها و جریانات نه از ادعای آن‌ها که از عمل‌کردها و زندگی در مبارزه طبقاتی صورت می‌گیرد. باید دید آن‌ها در مبارزه خونین

---

[۱]. به نظر می‌آید این جزوه به قلم حیدر مهرگان است.

توده و طبقه با رژیم استبدادی چه سنگری را برگزیدند. و آن وقت می‌توان گفت که آنان در ادعاهای‌شان چه اندازه صادق بودند.

فریبرز صالحی و همسرش فاطمه ایزدی به آلمان شرقی رفتند با رهبری حزب تماس گرفتند و به گروه نوید پیوستند و روشن شد که مارکسیسم ـ لنینیسم یعنی حزب توده.

یک سؤال

منشعبین، یعنی آن هشت نفر به اضافه مرحوم بیگوند که حالا شده بود پرچم آن‌ها و همگی در زیر پرچم او سینه می‌زدند. مدعی بودند که مبارزه مسلحانه به بن‌بست رسیده است. پس باید راه دیگری برگزینید و آن راه حزب توده بود. حزبی که از سال ۱۳۳۳ به بعد عملاً از صفحه سیاسی ایران حذف شده بود و مدتی بازماندگانش آلت دست عباس شهریاری عامل ساواک بودند. و با پول ساواک برای حزب توده عملیات پارتیزانی می‌کردند و نشریه بیرون می‌دادند. تا عناصر صادق و خام را به دام بیندازند.

و در خارج نیز مشتی پیر و پاتال فراری بودند که کاری جز توطئه برعلیه هم و خبرچینی برای سازمان‌های اطلاعاتی آذربایجان و مسکو نداشتند. به راستی نقد سازمان چریک‌ها، حزب توده بود.

سازمان نوید

حال ببینیم سازمان نوید که بود.

چند هوادار مطبوعاتی توده‌ای به سردمداری حیدر مهرگان و خسرو پرتوی و نشریه‌ای چند صفحه‌ای به نام نوید. که در آن روز همه فکر می‌کردند کار ساواک است. و اگر کار ساواک نیست، ساواک در گسترش آن نقش دارد تا از برد چریک‌ها به نفع حزب توده کم کند.

مدعیان مارکسیسم ـ لنینیسم که می‌خواستند از دایره تنگ مبارزه چریکی درآیند و کاری بکنند کارستان راهی محفلی مرده به نام نوید شدند تا ورق پاره‌ای را بدهند بیرون آن هم در حدی محدود و خنثی.

عاقبت کار

بگذار از عاقبت فراری‌ها از سازمان چریک‌ها چیز دیگری نگوییم که به قول محتشم کاشانی خاموش محتشم که دل سنگ آب شد.

نبرد خلق شماره ۷، خرداد ۱۳۵۵

خط بیژن، تبلیغ مسلحانه

هفتمین شماره نبرد خلق با تأخیری پانزده روزه منتشر شد قرار بر این بود در اول خرداد ۱۳۵۵ این شماره پخش شود که در جریان درگیری کوی کن از بین رفت پس چاپ دوم آن با تأخیری پانزده روزه بیرون آمد.

تأکید بر این تاریخ‌ها از آن جهت اهمیت دارد که بدانیم وقتی روی جلد این نشریه زده می‌شود «تبلیغ مسلحانه محور تمام اشکال مبارزاتی خلق ما» به چه معنا است.

سرمقاله نبرد خلق با سه کتاب تئوریک چریک‌ها آغاز می‌کند. از *رد تئوری بقای* پویان و *هم استراتژی و هم تاکتیک* احمدزاده و *آنچه یک انقلابی باید بداند*، فراهانی و این سه اثر را اساس تئوریک جنبش مبارزه مسلحانه می‌داند. اما جمع‌بندی این جنبش و گسترش این تئوری را برای اولین بار در کارنامه بیژن جزنی می‌گذارد.

و اضافه می‌کند جنبش مسلحانه برنامه استراتژیک خود را در مرحله اول برای طرح و تثبیت جنبش گذاشته بود و برای تحقق این برنامه باید به هدف‌های زیر دست می‌یافت:

۱. مطرح کردن مشی مسلحانه نه به‌عنوان آنتی‌تز مشی دیکتاتوری فاشیستی
۲. پایان بخشیدن به سیاست صبر و انتظار و در سطح نیروهای آگاه سیاسی

۳. ایجاد امکانات عملی به‌منظور سازمان‌دهی نیروها به‌منظور شروع تبلیغ مسلحانه که در مرحله اول هدفش نیروهای آگاه جامعه بود.

۴. سازمان‌دهی و پرورش نیروها

در گسترش کار توضیحی و استفاده از اشکال صنفی ـ سیاسی مبارزه حول محور تبلیغ مسلحانه و از این طریق گسترش آگاهی در مردم و ایجاد در زمینه‌های لازم برای گسترش مبارزه مسلحانه در سطح توده‌ها ورود به مرحله دوم استراتژیک توده‌ای کردن مبارزه بود

در تحقق این برنامه‌ها دو مانع وجود داشت:

۱. سرکوب رژیم

۲. تبلیغات جناح اپورتونیستی مقیم خارج که با سوءاستفاده از کمک‌های کشورهای سوسیالیستی و بهره‌وری از امکانات انتشاراتی و تبلیغاتی و منابع مالی این کشورها لحظه‌ای تبلیغات عوام‌فریبانه و تحریف‌کننده و ضدانقلابی خود را بر علیه جنبش قطع نمی‌کردند.

یک نکته

حزب توده به ناگهان می‌شود جناح اپورتونیستی مقیم خارج که از امکانات کشورهای سوسیالیستی سوءاستفاده می‌کند و کشورهایی که این کمک‌ها را به حزب توده می‌دهند می‌شوند «کشورهای سوسیالیستی برادر» که لازم است احساس مسئولیت بیشتری نسبت به جنبش نوین خلق ایران کنند.

مراحل عملیاتی تبلیغ مسلحانه

۱. مرحله نخست، مرحله معرفی است به‌منظور تأمین سلاح و امکانات مالی سازمان

۲. مرحله دوم که در فاصله سال‌های ۵۴ـ۱۳۵۳ صورت می‌گیرد عملیات نمونه‌ای ـ خلقی است برای هموار ساختن راه نفوذ در بین مردم

شروع مرزبندی با مسعود

مبارزه مسلحانه در نزد بنیانگذاران سازمان (مسعود، پویان، مفتاحی و هیرمن‌پور) شامل کلیه عملیات نظامی می‌شد. از دفاع مسلحانه گرفته تا تبلیغ مسلحانه و ضربات نظامی، سیاسی و اقتصادی به رژیم که این ضربات شامل شاهرگ‌های نظامی، مالی و سیاسی رژیم می‌شد.

اما برای اولین بار «حمله به تأسیسات نظامی دشمن» یک اقدام صرفا نظامی تلقی می‌شود که ماهیت سیاسی و به تبع آن تبلیغی ندارد. مردود اعلام می‌شود.

آتش زدن بانک‌ها، آتش زدن سینماها، ایجاد انفجار در ادارات دولتی به‌عنوان عملیات آوانتوریستی محکوم می‌شود. و حمله به مراکز نظامی، سیاسی و اقتصادی غرب نیز رد می‌شود. و این حملات را در کشورهای نیمه‌مستعمره ـ نیمه‌فئودالی که امپریالیسم حضور عینی دارد مجاز می‌شمارد. اما در ایران که جزء کشورهای نومستعمره است کاری است غلط. و تنها باعث خوشحالی روشنفکران و خرده‌بورژوازی می‌شود.

شروع بحران

در این‌که بحرانی در سازمان در فاصله سال‌های ۵۵ ـ۱۳۵۴ در حال شکل‌گیری بود شک و شبهه‌ای باقی نیست. هواداران مشی و منتقدین مشی هر دو به این امر معترف‌اند. اما اختلاف بر سر ریشه‌های این بحران است. نخست نگاه می‌کنیم به نظرات دو تن از افراد برجسته سازمان و بعد پی می‌گیریم حقیقت ماجرا را:

۱. اشرف دهقانی

سازمان با پاسخ‌دهی به نیازهای جامعه باعث گشوده شدن فضای مبارزاتی و روی آوردن توده‌ها به مبارزه شد. با تحکیم استحکام تشکیلاتی‌اش این پتانسیل را پیدا کرد

که نیروهای آزاد شده را در اشکال غیرمسلحانه سازمان‌دهی کند و هم در مناطق مساعد از این نیروها در جهت گسترش مبارزه مسلحانه استفاده کند.

اما متأسفانه چنین نشد و این بزرگ‌ترین نقطه ضعف سازمان بود.

سازمان از اواخر سال ۱۳۵۳ رو به عملیات مسلحانه نمونه‌ای ـ خلقی آورد بدون آن‌که روشن کند این تاکتیک چگونه می‌تواند در خدمت توده‌ای کردن مبارزه مسلحانه قرار گیرد.

در یک جمع‌بندی کلی با توجه به رشد و گسترش مبارزات مردم سازمان باید:

۱. راه‌هایی برای سازمان‌دهی مردم در اشکال غیرمسلحانه پیدا می‌کرد.

۲. دست زدن به اقداماتی جهت تداوم مبارزه مسلحانه به مثابه شکل اصلی مبارزه

۳. گشودن جبهه دوم در کردستان یا مناطق دیگر برای خارج کردن نیروها از شهر و کاهش ضربات پلیس.

۴. سازمان‌دهی نیروها در شهر باعث بالا رفتن ضربات و عاطل و باطل ماندن نیروها و شروع بحران ایدئولوژیک شد.

۲. *قربانعلی عبدالرحیم‌پور (مجید)*

در فاصله سال‌های ۵۳ـ۱۳۵۰ مبارزه مسلحانه توسط سازمان و مجاهدین عینیت یافته بود. و نیروهای زیاد به سازمان روی آورده بودند:

۱. روی آوردن محافل و گروه‌های چپ با پیشینه و تجارب گوناگون و با برداشت‌های متفاوت از رابطه مبارزه مسلحانه و کار سیاسی

۲. گسترش سازمان در میان دانشجویان

۳. تشکیل گروه‌های هوادار در اشکال غیرنظامی

۴. گسترش و نفوذ سازمان در میان روشنفکران و فرهنگیان

۵ . گسترش و نفوذ سازمان در خارج از کشور در میان دانشجویان و محافل چپ

۶. پیدایش گروه‌ها و محافل کارگری هوادار سازمان

۷. ارتباط میان سازمان و کارگران قدیمی

با روی آوردن و اقبال وسیع اولین سؤال در ذهن رهبری سازمان این بود که با این نیروها چه باید کرد آیا باید همه را مخفی و مسلح کرد، و این‌که مبارزه مسلحانه چگونه توده‌ای می‌شود.

در این‌جا این حرف که گفته شد نمی‌شود کار سیاسی کرد شکست.

نکته نخست

تا این مرحله بین اشرف و مجید اختلافی نیست اما نکته‌ای که مجید می‌گوید: و اشاره‌ای است به بن‌بست کار سیاسی در تئوری بقاء پویان حرف نادرستی است. تأکید پویان بر دوران قبل از مبارزه مسلحانه است. و تسری پیدا نمی‌کند به زمانی که جامعه فعال شده است و اقبالی چنین گسترده به سازمان شده است.

نفوذ اندیشه‌های بیژن[1]

در فروردین ۱۳۵۳ در شماره دوم نبرد خلق، ارگان سازمان، اعلام شد که سازمان از فاز اول مبارزه مسلحانه «فاز معرفی و تثبیت» گذشته است و در حال ورود به فاز دوم، توده‌ای شدن مبارزه می‌باشد.

در این مرحله دو راه در پیش سازمان بود:

۱. نخست راهی که احمدزاده در «*هم استراتژی و هم تاکتیک*» طرح می‌کند و آن کشاندن مبارزه به روستا بود.

در سال‌های ۵۱ـ۱۳۵۰ در این زمینه تلاش‌هایی صورت گرفت کمیته‌ای تشکیل شد و تیم چنگیز قبادی مأمور بررسی کار در روستا شد که در همین رابطه تیم ضربه خورد.

علت ناکامیابی این طرح سه عامل بود:

۱. هوشیار بودن پلیس، که به هر تحرکی در کوه، جنگل و روستا به دیده شک می‌نگریست و با آن به شدت برخورد می‌کرد دستگیر شدن تیم قبادی در همین رابطه

---

[1]. اشرف دهقانی؛ فرازهایی از تاریخ چریک‌ها

بود که آن‌ها به مدت چند ساعت ماشین خود را در کنار جاده گذاشته و رفته بودنـد. و وقتی برگشتند با ژاندارم‌های مسلح روبه‌رو شدند.

ـ مشکلات تکنیکی

ـ فقدان نیروهای مناسب زندگی در کوه و جنگل

۲. راه دوم تمرکز کار در شهر بود.

عملیات نمونه‌ای خلقی در همین راستا برنامه‌ریزی شد کـه هـدف آن جلـب طبقـه کارگر و اقشار زحمتکش به مبارزه بود. پس سوژه‌ها در رابطه با اقشاری خاص انتخاب و روی آن کار تبلیغی صورت می‌گرفت.

پس گشودن جبهه دوم در روستا به فراموشی سپرده شد. و این فراموشی تنها ناشـی از نبود امکانات و مشکلات تکنیکی نبود سازمان در این سال‌هـا معتقـد بـه کـار بیشـتر درمیان کارگران بود پس مبارزه صرفاً تبدیل شد به مبارزه در شهر.

یک تناقض

مبارزه مسلحانه نیروهای زیادی را در جامعه برای پیوستن به سازمان آزاد کرده بود. امـا به خاطر تمرکز شدن مبارزه در شهر، سازمان امکانات لازم برای سازمان‌دهی این نیروها را نداشت ضرورت رشد سازمان و عدم امکانات لازم برای سازمان‌دهی نیروها به شکل یک تناقض خود را نشان داد.

رسوخ نظرات بیژن

در چنین شرایطی، زمینه مساعد برای نظرات بیژن در سازمان آماده شد.

بیژن علی‌رغم آن‌که برای مبارزه مسلحانه نقش محوری قایل بود اما بـرای عملیـات مسلحانه نقش تبلیغی قایل بود.

مبارزه مسلحانه تکیه‌گاهی بود برای تبلیغ و ترویج در میان توده‌هـا و بـه‌طـور کلـی ایجاد زمینه مبارزاتی برای کشاندن توده‌ها بـه مبـارزه اقتصـادی و سیاسـی اسـتراتژیکی

تبلیغ مسلحانه بر این اصل استوار بود که با سازمان‌دهی سیاسی توده‌ها آن‌ها را برای قیام مسلحانه شهری آماده کند.

تفاوت چه بود

تفاوت تبلیغ و عمل مسلحانه چه بود؟

در نظر مسعود عمل مسلحانه شامل تبلیغ مسلحانه، دفاع از خود مسلحانه و تمامی شیوه‌ها و اشکال مبارزه می‌شد و استراتژی آن بر سازمان‌دهی سیاسی ـ نظامی توده‌ها و پیشبرد جنگ مسلحانه توده‌ای بود.

و به‌طور کلی دامنه عمل محدود نبود. پس روستا و به ویژه باز کردن جبهه‌ای درکردستان برای آن نقش حیاتی داشت.

اما خط تبلیغ باید در شهر تمرکز می‌یافت و امکان ضربه‌پذیری سازمان بیشتر می‌شد.

کاتالیزورها

چند عامل دیگر کمک کرد که نظرات بیژن در سازمان جا بیفتد:

۱. نخست آن‌که جزنی هیچ زمانی صراحتاً از اختلاف خود با احمدزاده سخن نگفت. «و به گونه‌ای برخورد می‌کرد که گویا آنچه وی طرح می‌کند همانا در راستای خطی است که سازمان بر مبنای آن حرکت خود را آغاز کرده و در جهت تکامل تئوری پیشین سازمان قرار دارد.»

۲. دوم آن‌که بیژن از رهبران گروه پیشتازی بود که به مبارزه مسلحانه رسیده بود. دردستگیری در زندان مقاومتی قابل تحسین کرده بود و در بین هواداران مشی مسلحانه از اتوریته‌ای انقلابی برخوردار بود.

۳. سازمان در واقع وحدت دو گروه بود گروه جنگل و گروه مسعود. گروه جنگل با نظرات بیژن آشنا بود و دلبستگی‌های‌شان به بیژن به‌عنوان یک رهبر پابرجا بود در رأس همه این‌ها حمید اشرف بود که به رهبری سازمان رسیده بود.

۴. در زندان کسانی‌که در دوروبر بیژن بودند و حامل نظرات او و نوشته‌های او به‌بیرون زندان بودند، مثل بهروز ارمغانی، بعد از آزادی، به سازمان پیوستند و در رهبری جا گرفتند اینان نیز نقش مهمی در جا انداختن نظرات بیژن داشتند.

غلبه نظرات بیژن

غلبه نظرات بیژن در سازمان یک شبه نبود. هرچند مجید عبدالرحیم‌پور یکی از اعضای مرکزیت سوم (بعد از شهادت حمید اشرف) این غلبه را به بحران شهادت اشرف نسبت می‌دهد و می‌گوید بعد از شهادت اشرف سه دید در سازمان ایجاد شد:

۱. دید کار سیاسی که به انشعاب گروه نُه نفره و رفتن آن‌ها به حزب توده منجر شد.

۲. گرایش به خط مسعود

۳. گرایش به خط بیژن

و بلافاصله اضافه می‌کند که خط بیژن غالب شد اما نمی‌گوید چگونه این غلبه صورت گرفت و پروسه آن چگونه بود.

سابقه کار: یک اختلاف

در سال‌های پایان دهه ۴۰ دو نظر مطرح بود. (یک سؤال و دو نظر) آیا رفرم ارضی تضادها را کاهش داده است یا نه. پاسخ به این سؤال راه بعدی را نشان داد:

۱. حزب توده و جریاناتی از این دست، بر این باور بودند که با انجام اصلاحات ارضی سرمایه‌داری در ایران حاکم شده است این سرمایه‌داری دوران رشد و شکوفایی خود را طی می‌کند تضادهای سابق کاهش یافته است. و تضادهای جدید هنوز به حد کافی رشد نکرده‌اند پس توده‌ها هنوز به حد کافی از زندگی خود ناراضی نیستند و شرایط عینی انقلاب وجود ندارد.

۲. دید دوم، با استقرار سرمایه‌داری وابسته و حضور سرمایه خارجی، تضادهای

طبقاتی را شدت یافته می‌دید. استثمار کارگران را وحشیانه‌تر، دهقانان را خانه خراب‌تر، بورژوازی ملی را ورشکسته و خرده‌بورژوازی را ناراضی‌تر می‌دید. به همین رو شرایط عینی انقلاب را آماده می‌دید.

بیژن و سازمان

بیژن در سال ۱۳۳۴ با دو محفل سورکی و ظریفی، گروه پیشتاز را تشکیل داد و درورود به فاز عملی با خیانت ناصر آقایان دستگیر شد.

صفایی فراهانی و آشتیانی به فلسطین رفتند. غفور حسن‌پور و حمید اشرف و مهدی سامع در ایران ماندند و با کمک غفور گروه احیا شد.

گروه پیشتاز فرصت نیافت به مرحله تدوین نظریات برسد از نظر عملی به مبارزه مسلحانه رسیده بود اما به مرحله تدوین نظریات نرسید.

در سال ۱۳۴۹ گروه احمدزاده، پویان، مفتاحی مستقلاً به مبارزه مسلحانه رسیدند. گروه فرصت یافت نظریات خود را تدوین کند. حاصل تمامی بحث‌ها و بررسی‌های گروه، مبارزه مسلحانه، و *رد تئوری بقای* پویان و مبارزه مسلحانه *هم استراتژی و هم تاکتیک* مسعود احمدزاده بود.

فراهانی به ایران آمد در اوایل سال ۱۳۴۹ تا ببیند آیا شرایط برای عملیات در کوه آماده است یا نه. و با کمال تعجب با یک گروه حاضر و آماده روبه‌رو شد گروهی که با نقش بی‌بدیل غفور حسن‌پور شکل گرفته بود.

در پروسه شناسایی جنگل‌های گیلان بودند که گروه جنگل با گروه احمدزاده آشنا شد و به هم نزدیک شدند.

بحث‌ها جریان داشت که سیاهکل پیش افتاد. و گروه جنگل جز دو تیم شهری از بین رفتند پس در فروردین سال ۱۳۵۰ وحدت صورت گرفت و «چریک‌های فدایی خلق ایران» به وجود آمد.

جعل یا تسامح

تا تولد سازمان چریک‌ها نامی از بیژن در میان نیست. هرچند اشرف دهقانی روایت می‌کند در پروسه وحدت نام جزنی را از رفقای جنگل شنیده است. نه چیزی بیشتر و نه چیزی کمتر. پس آوردن نام بیژن به‌عنوان بنیانگذار یا یکی از بنیانگذاران چریک‌ها منطبق بر داده‌های تاریخی نیست.

فرج سرکوهی قرار دادن نام بیژن را در تاریخ چریک‌ها جعل تاریخ می‌داند. به‌نوعی حق با او است مسعود احمد زاده در کتاب ***هم استراتژی و هم تاکتیک‌اش*** به اختصار از گروه پیشتاز می‌گذرد گروهی که تصمیم داشتند کاری بکنند اما موفق نشدند. همین.

نوشته‌های بیژن تا سال ۱۳۵۲ هم در سازمان وجود خارجی ندارد[۱]. درواقع نوشته‌های بیژن از سال ۱۳۵۳ سروکله‌اش در سازمان پیدا می‌شود.

گروه مهندسین

در پروسه شکل‌گیری حلقه تبریز (صمد بهرنگی)، گروه مهندسین نیز به‌وجود آمد. محفلی با گرایشات توده‌ای، برجسته‌ترین عضو محفل بهروز ارمغانی بود. مجید عبدالرحیم‌پور نیز در همین سال‌ها به این محفل پیوست. و این محفل در سال ۱۳۵۰ لو رفت. و از آن‌جا که بیشتر اعضای این محفل مهندس بودند به گروه مهندسین معروف شد.

ارمغانی در زندان به جزنی نزدیک شد. نظرات او را پذیرفت و با خود نوشته‌های جزنی را که از سال‌های ۱۳۵۰ به بعد تدوین شده بود به بیرون زندان آورد و بعد از پیوستنش به سازمان نوشته‌های جزنی را به سازمان داد.

در واقع آثار جزنی از اواخر سال ۱۳۵۳ در سازمان مشاهده می‌شوند از گروه جنگل تنها اثر تدوین شده «*آنچه که یک انقلابی باید بداند*» است. که منتسب است به فرمانده فراهانی[۲] و آن هم تا سال ۱۳۵۳ در پایگاه‌های چریک‌ها حضور عینی ندارد.

---

[۱]. اشرف دهقانی؛ بذرهای ماندگار

[۲]. میهن جزنی همسر بیژن بعدها مدعی شد کتاب *آنچه یک انقلابی باید بداند* نوشته جزنی است.

اختلافات مسعود و بیژن

بر ما معلوم نیست که آیا بیژن کارهای مسعود و پویان را از متن اصلی خوانده است یا نه. اما با نظرات آن‌ها توسط دستگیرشدگان آشنا بود.

بیژن در کتاب «*نبرد با دیکتاتوری*» و چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود نظرات مسعود را نقد می‌کند.

۱. بیژن علی‌رغم آن‌که برای مبارزه مسلحانه نقش محوری قایل بود. اما تبیین او از این مبارزه با تبیین مسعود یکی نبود. بیژن ماهیت مبارزه مسلحانه را «آگاه سازنده» می‌دانست. مبارزه سیاسی ـ نظامی پیشاهنگ از آن‌رو لازم و ضروری بود که توده‌ها قادر باشند به مبارزه سیاسی ـ اقتصادی بپردازند. تا پیشاهنگ بتواند با سازمان‌دهی آنان شرایط را برای انقلاب آماده سازد.

بیژن برای مبارزه مسلحانه صرفاً ضرورت تدارکاتی قایل بود. و این ایده را که تدارک انقلاب در خور انقلاب است را قبول نداشت. برای او راه انقلاب، بسیج و سازمان‌دهی سیاسی توده‌ها بود که به علت تسلط دیکتاتوری باید در پرتو مبارزه مسلحانه عملی شود. پس کار سیاسی ـ صنفی پای دوم جنبش بود.

در واقع جزنی آشتی حزب توده (کار آرام سیاسی) با تئوری مبارزه مسلحانه بود.

۲. مسعود و پویان اما فعالیت سیاسی ـ نظامی پیشاهنگ را بستری برای بسیج و سازمان‌دهی توده‌ها هم به لحاظ سیاسی و هم نظامی می‌دانستند. درواقع امر سیاسی از امر نظامی جدا نمی‌شد و عمل مسلحانه شاخه‌ای از فعالیت حزبی نبود بلکه این دو یک کل ارگانیک بودند.

برای مسعود مبارزه مسلحانه برای بسیج توده‌ها به مثابه تاکتیک بود و نابودی دشمن از طریق جنگ توده‌ای و مبارزه مسلحانه امری استراتژیک بود.

۳. جزنی برای دیکتاتوری شاه استقلال حزئی قایل بود و نبرد اصلی و تضاد عمده را نبرد با دیکتاتوری می‌دانست. به همین خاطر از شعار مسعود که شبیه شعار رفقای ویتنامی بود انتقاد می‌کرد. اما مسعود شاه را سگ زنجیری امپریالیسم می‌دانست و شعار مرگ بر امپریالیسم و سگ‌های زنجیری‌اش را می‌داد.

۴. بیژن به نقش تبلیغی مبارزه مسلحانه باور داشت. در حالی‌که برای مسعود وجه تبلیغی جزئی از یک وظیفه کلی بود.

۵ . بیژن حزب توده را تا سال ۳۲ علی‌رغم تمامی انحرافات رویزیونیستی‌اش، حزب طبقه کارگر می‌دانست. در حالی‌که مسعود حزب توده را در هیچ لحظه‌ای از عمر سی ساله‌اش حزب طبقه کارگر نمی‌دانست. مسعود حزب توده را کاریکاتوری از حزب طبقه کارگر می‌دانست

۶. بیژن شوروی را رژیمی سوسیالیستی می‌دانست که انحرافات رویزیونیستی دارد. اما مسعود به نظر چینی‌ها نزدیک‌تر بود. و به سرمایه‌داری دولتی شوروی باور داشت.

نخستین نشانه

اولین نشانه در خرداد ۱۳۵۵ ظاهر شد در سه مقاله شماره ۷ نبرد خلق، ارگان سازمان: عملیات مسلحانه سازمان تبدیل شد به «عملیات تبلیغ مسلحانه» و این به معنای گذار از مسعود به بیژن بود.

نقش مبارزه مسلحانه از راه اصلی مبارزه تقلیل یافت به یک تکیه‌گاه برای کار تبلیغی و ترویجی در میان توده‌ها.

استراتژی تبلیغ مسلحانه، سازماندهی سیاسی توده‌ها و آماده کردن آن‌ها برای قیام‌های مسلحانه شهری بود.

احمدزاده هم به تبلیغ مسلحانه نظر دارد و هم دفاع از خود مسلحانه را نظر دارد. و این‌که همه شیوه‌ها و اشکال مبارزه را به راه پیشبرد استراتژی خود به‌کار می‌گیرد و مبارزه را به یک شکل محدود نمی‌کند.

احمدزاده ضرورت مبارزه در روستا را امری حیاتی می‌دانست. و همه شهرهای ایران را برای فعالیت چریک شهری مناسب نمی‌دید.

اما خط «تبلیغ مسلحانه» در شهر متمرکز شد. نیروهای انقلاب در شهرهای کوچک که به هیچ وجه مناسب مبارزه چریکی نبود، جمع شدند. و به دشمن امکان ضربه زدن را داد.

از اواخر سال ۱۳۵۴ تا تابستان ۱۳۵۵ ضربات مرگباری بر سازمان وارد شد. و

تمامی رفقای شورای عالی جز دو نفر (اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور) که درخارج بودند به شهادت رسیدند.

راه برون‌رفت چه بود

۱. اشرف دهقانی راه برون‌رفت را گشایش جبهه‌ای جدید در کردستان می‌دانست.
۲. انشعاب دارودسته بیگونه راه برون‌رفت را بازگشت به دامن حزب توده می‌دانست و سیاست صبر و انتظار و پنهان شدن پشت ورق پاره‌ای به نام «نوید»
۳. مرکزیت سوم راه برون‌رفت را گذار از مسعود به بیژن می‌دانستند.

حمید اشرف در نامه بیستم خرداد ۱۳۵۵ خود به درک درستی می‌رسد؛ خویشتن‌داری و صبر. اما ساواک با تمام نیرو به سرنخ‌هایی دست یافته بود که ضربات را اجتناب‌ناپذیر می‌کرد.

تعطیلی موقت، عقب‌نشینی تاکتیکی بود که فرصت می‌داد علت ضربات مداوم کشف شود و امکانات بازسازی شود و روی گشایش جبهه دوم فکر شود.

کافی بود حمید فرصت می‌یافت چند ماه وقت می‌خرید چیزی حدود یک سال و آن وقت در آستانه سال ۱۳۵۶ و سال توده و طبقه، خیزش و حرکت بود سازمان باید در سال ۱۳۵۵ عقب‌نشینی می‌کرد. و در سال ۱۳۵۶ تعرض خود را به همراه با تعرض توده و طبقه بود آغاز می‌کرد. اما سیل ضربات فرصت اندیشه را از رهبری سازمان گرفته بود.

دلایل پیروزی خط بیژن

۱. بحران تشکیلاتی سازمان، به خاطر ضربات مداوم ساواک و جست‌وجو برای راه برون‌رفت
۲. اتوریته بیژن در زندان

بیژن از مؤسسین راه مبارزه مسلحانه بود بعد از دستگیری مقاومت درخشانی کرد.

در زندان نیز نقش رهبری داشت و توانست علاوه بر سازماندهی نیروها در زندان نظرات خود را نیز تدوین کند.

از سال ۱۳۵۰ حضور بیژن توانست کسانی را که برای مدت کوتاهی به زندان می‌آمدند با نظرات خود آشنا کند. اینان را به چریک‌ها ملحق کند در حالی‌که اینان چریک بیژنی بودند نه مسعودی.

۳. شهادت زودهنگام بنیانگذاران سازمان (مسعود، پویان و مفتاحی) فرصت نداد تا مؤسسین نظرات خود را گسترش دهند و در رابطه با شرایط جدید و بن‌بست‌ها و بحران‌های جاری چاره‌جویی کنند پس راه برای نظرات بیژن باز بود.

۴. خط بیژن تدریجا در سازمان جا افتاد و آن هم با آمدن چریک‌های بیژنی از درون زندان من‌الجمله بهروز ارمغانی در آن روزگار تفاوت بیژن و مسعود برای همه روشن نبود.

۵ . ضربات مداوم ساواک بخش تئوریک و کیفی سازمان را از بین برد و در مقابل نظریات بیژن نیروی کیفی قابل ملاحظه‌ای نبود.

نخستین مقاومت: اشرف، حرمتی‌پور

ضربات ساواک ارتباط بخش خارج کشور سازمان با رهبری داخل را از بین برد رفقای خارج سعی در تماس با رفقای داخل داشتند. این ارتباط توسط محسن نوربخش، محمدعلی خسروی اردبیلی (داداشی) انجام می‌شد.

نوربخش از طرف تشکیلات خارج از کشور مأمور شد این ارتباط را برقرار کند. نوربخش از طریق کوه‌های ترکیه خود را به ایران رساند. مدتی جهت وصل به سازمان تلاش کرد. اما شناسایی شد و در یک درگیری با ساواک به شهادت رسید.

ارتباط داخل و خارج تا سال ۱۳۵۷ امکان‌پذیر نشد.

مرکزیت سوم، (بعد از شهادت حمید اشرف در مرکزیت تشکیل شد که از بین رفت) طی اطلاعیه‌ای در ۱۶ آذر ۱۳۵۶ بدون آن‌که خود را ملزم به دادن توضیحی کند، اعلام کرد، نظرات بیژن حاکم شده است.

دو پیشگویی بزرگ

نظرات بیژن جدا از آن‌که به شرایط جدید جامعه نزدیک‌تر بود حاوی دو محور اساسی و مرگبار بود:

۱. حزب توده

۲. شوروی

بیژن حزب توده را تا سال ۱۳۳۲ حزب طبقه کارگر می‌دانست و شوروی را یک نظام سوسیالیستی با انحرافات رویزیونیستی به حساب می‌آورد. همین دو مورد در سال‌های ۱۳۵۸ به بعد کمک کرد تا گرایش توده‌ای‌های در رهبری سازمان، چریک‌ها را به حزب توده و شوروی نزدیک کند.

در آن روزگار تنها دو نفر این تغییر مرگبار را فهمیدند و نسبت به آن هشدار دادند:

۱. مصطفی شعاعیان

۲. تقی شهرام

شعاعیان در نامه سرگشاده‌اش «انتقاد مارکسیستی را نکشیم» به درستی این تغییر مرگبار را تشخیص داد و نسبت به آن هشدار داد.

تقی شهرام که بعد از فرارش از زندان در رأس سازمان مجاهدین قرار گرفته بود و گذار مارکسیستی را در سازمان مجاهدین رهبری کرده بود و در پی آن بود که با چریک‌ها سازمان متحد مارکسیستی درست کند. این تغییر خط را دید و اعلام کرد چریک‌ها به زودی توده‌ای می‌شوند.

جزوه «شرایط عینی انقلاب»

در آبان ۱۳۵۷ اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور از مسئول سازمان در خارج از کشور جزوه «*شرایط عینی انقلاب*» را در پاسخ به کتاب «*نبرد با دیکتاتوری*» بیژن جزنی منتشر کردند.

اشرف در سال ۱۳۵۰ دستگیر و در فروردین ۱۳۵۲ از زندان گریخت. مدتی درایران بود و کتاب *حماسه مقاومت* را نوشت و بعد از سوی سازمان به خارج از کشور رفت.

محمد حرمتی‌پور نیز در سال ۱۳۵۲ به‌عنوان نماینده سازمان به خارج از کشور اعزام شد. هرچند ساواک می‌پنداشت حرمتی‌پور جزء شهدای مهرآباد در سال ۱۳۵۵ باشد.

بیژن در «*نبرد با دیکتاتوری*» و «*چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود*» وجود شرایط عینی انقلاب را رد می‌کند. اما دست بردن پیشاهنگ به سلاح را به‌عنوان «مرحله تدارک انقلاب» صحیح می‌داند و آماده بودن شرایط عینی انقلاب را کار اپورتونیسم چپ می‌داند که به‌زودی به اپورتونیسم راست تبدیل می‌شود.

اما آنچه اشرف و حرمتی‌پور را وادار به نوشتن این جزوه کرد تنها پاسخ به بیژن نبود. بلکه تحولاتی بود که طی آن سازمان با کنار گذاشتن خط مسعود به خط بیژن رسیده بود.

اشرف و حرمتی‌پور در مقدمه توضیح می‌دهند که برای پاسخ‌گویی به مسائل حاد و کنونی جنبش راهی نیست جز آن‌که بپردازیم به نظریات جزنی که مدتی است جای نظریات بنیانگذاران سازمان را گرفته است. این بحث باید علنی و در سطح جنبش باشد تا تمامی نیروها بتوانند در آن شرکت کنند[۱].

جزنی بر این باور بود که شرایط عینی انقلاب آماده نیست. اما دست بردن پیشاهنگ به سلاح به عنوان مرحله تدارکاتی انقلاب درست است.

دهقانی و حرمتی‌پور در این جزوه نشان می‌دهند که آماده بودن شرایط عینی انقلاب ربطی به موقعیت انقلابی ندارد. فرجام نهایی شرایط عینی موقعیت انقلابی است مراد مسعود شرایط عینی است اما آنچه بیژن نقد می‌کند موقعیت انقلابی است بیژن شرایط عینی انقلاب و موقعیت انقلابی را یکی می‌گیرد. در حالی‌که نزد احمدزاده این‌گونه نیست.

---

[۱]. رهبری وقت سازمان این جزوه را تخلف تشکیلاتی دانست و اشرف دهقانی و حرمتی‌پور رابه خاطر علنی کردن این بحث توبیخ کرد.

اختلاف اساسی

اختلاف اساسی از بود یا نبود شرایط عینی انقلاب آغاز می‌شود:

۱. پیشاهنگ انقلابی خود محصول دوره معینی از تکامل تاریخ است.

۲. اسلوب‌هایی که در جهت تحقق آرمان‌های پرولتری در دوره معینی به‌کار می‌گیرد در ارتباط کاملاً دیالکتیکی با ضرورت‌های عینی جامعه است. و در آخرین تحلیل براساس رشد بنیادی‌ترین تضاد و جامعه قرار دارد.

۳. در شرایطی که رشد تضاد نیروهای مولده با مناسبات تولیدی به حد نهایی خود نرسیده است آنچه در دستور کار پیشاهنگ است تدارک انقلاب است؛ نه خود انقلاب.

۴. وجه مشخصه مرحله تدارک انقلاب، عبارتست از تطابق نیروهای مولده با مناسبات تولیدی در این مرحله شرایط عینی انقلاب وجود ندارد. شیوه مبارزه در این مرحله مسالمت‌آمیز است.

۵ . آوانتوریسم انقلابی (ماجراجویی خرده‌بورژوازی) مرحله تدارک انقلاب را با مرحله انقلاب یکی می‌گیرد. و کار آرام سیاسی را با ناشکیبایی خراب می‌کند.

۶. در تدارک انقلاب و نبود شرایط عینی انقلاب پیشاهنگ حق ندارد دست به سلاح ببرد و شعار سرنگونی هم نباید بدهد.

یک سؤال

در نبود شرایط عینی انقلاب کدام عامل روبنایی توجیه‌گر عمل مسلحانه پیشاهنگ است؟

جزنی می‌گوید: برای آغاز مبارزه مسلحانه احتیاج به وجود شرایط عینی انقلاب نیست چرا نیست؟

۱. آیا صرف وجه دیکتاتوری کافی نیست که دست به سلاح ببریم؟

۲. صرف نبود دمکراسی آیا کافی است که دست به سلاح ببریم؟

۳. آیا در نبود جنبش‌های خود به خودی و رشد نایافتگی تضادها می‌شود دست به سلاح برد؟

۷. وظیفه پیشاهنگ در دوران نبود شرایط عینی انقلاب، ارتقاء آگاهی سیاسی طبقه کارگر است اما در دوران آماده بودن شرایط عینی، متقاعد ساختن توده برای تسخیر قدرت سیاسی و تحقق انقلاب است.

۸ . وظیفه پیشاهنگ در بود و نبود شرایط عینی دو تا است یکی نیست. در نبود شرایط ارتقای آگاهی سیاسی طبقه و در بودن شرایط عینی دعوت توده و طبقه به‌کسب قدرت سیاسی است.

۹. از روی تغییرات اقتصادی باید پی به وجود شرایط عینی انقلاب برد.

۱۰. فرا رسیدن شرایط عینی انقلاب به معنای تحقق آن نیست.

وقوع انقلاب

برای وقوع انقلاب تنها تغییرات زیربنایی کافی نیست بلکه تحول در کلیه زمینه‌های روبنایی لازم است.

بحران عمومی هم استثمارشونده و هم استثمارکننده، هم محکوم و هم حاکم را فرا می‌گیرد.

شرایط عینی انقلاب

استالین می‌گوید: در عصر امپریالیسم، شرایط عینی انقلاب در تمامی سیستم اقتصاد امپریالیستی به شکل یک مجموعه وجود دارد. اما وجود شرایط عینی انقلاب در سیستم امپریالیستی به معنای در آستانه انفجار قرار گرفتن همه جوامع به یک سان و در یک زمان نیست. برای تبیین رشد شرایط عینی انقلاب در جامعه معین باید چگونگی شدت وحدت تضادهای درونی آن جامعه را که در ارتباط مستقیم با انعکاس تضادهای امپریالیستی قرار دارد. در نظر گرفت.

فراهم بودن شرایط عینی به معنای آمادگی تمام شرایط لازم و کافی برای انجام موفقیت‌آمیز انقلاب نیست. نقش پیشاهنگ در این مرحله بسیار مهم است.

موقعیت انقلابی

بلوغ شرایط عینی انقلاب، موقعیت انقلابی است. موقعیتی که تـوده‌هـا نمـی‌خواهنـد و حکومت هم نمی‌تواند. (همان تعریف لنین)

تعریف لنین از موقعیت انقلابی

۱. استثمارشدگان نتوانند به سیاق سابق زندگی کنند.
۲. حکومت‌کنندگان نتوانند به سیاق سابق حکومت کنند.
۳. اکثریت توده و طبقه به ضرورت انقلاب واقـف شـود و حاضـر باشـند بـرای آن جانفشانی کنند.
۴. بحران باید عقب‌مانده‌ترین بخش‌ها را به میدان سیاست بیاورد.

پیروزی انقلاب

هر موقعیت انقلابی به انقلاب ختم نمی‌شود باید شرایط زیر آماده باشد:
۱. شرط اساسی بحران عمومی است.
۲. شرط ذهنی ـ آمادگی توده و وجود یک حزب انقلابی است.

وظیفه پیشاهنگ در مرحله تدارک انقلاب

۱. ارتقای آگاهی توده و طبقه
۲. استفاده از کلیه شیوه‌های مبارزاتی
۳. استفاده از کلیه شیوه‌های قانونی و غیرقانونی مبارزاتی
۴. سازمان‌دهی توده و طبقه

اشکال کار جزنی

۱. جزنی شرایط عینی انقلاب را با مفهوم موقعیت انقلابی یکی می‌گیرد. و وقتی می‌گوید شرایط عینی انقلاب آماده نیست منظورش موقعیت انقلابی است.

۲. جزنی رفرم ارضی سال ۱۳۴۱ را باعث کاهش تضادها در روستا می‌داند و می‌گوید تا انقلاب راه زیادی داریم. و برای رشد مجدد نارضایتی‌ها زمان زیادی لازم است. و اعتقادی که تضاد خلق و ضدخلق را تشدید یافته می‌داند اپورتونیسم چپ است. (منظور احمدزاده است)

یک سؤال

سؤالی که در این‌جا از جزنی پرسیده می‌شود این بود که اگر تضادها کاهش یافته، اختناق رژیم از چه روست. آیا احساس خطر رژیم از رشد مبارزات انقلابی نیست؟ پاسخ جزنی این بود که بورژوازی وابسته تضادها را کاهش نداده است عوض کرده است.

احمدزاده می‌گفت: فقدان یا رکود جنبش‌های خود به خودی دلایل روبنایی دارد و آن دیکتاتوری است اما جزنی رشد نایافتگی تضادها را عامل می‌دانست.

احمدزاده شور و شوق انقلابیون، جست‌وجوهای خستگی‌ناپذیر نیروهای انقلاب را برای یافتن راه یورش‌های پی درپی پلیس را دلیل آماده بودن شرایط عینی انقلاب می‌دانست.

رشد شرایط عینی رژیم را به طرف اعمال سرکوب‌گرانه سوق می‌دهد. و ضرورت مبارزه مسلحانه در این بستر مطرح می‌شود.

بدون وجود شرایط عینی، جانبازی پیشاهنگ قادر نیست توده‌ها را به مبارزه بکشاند.

وقتی شرایط برای دست بردن به سلاح به‌وجود آمد. فرصت تدارک انقلاب دیگر نیست. و قیام آغاز شده است اما این قیام با مفهوم لنینی آن تفاوت دارد.

مرحله اول مبارزه مسلحانه مرحله تدارک انقلاب است. اما مرحله تدارک و آغاز انقلاب در هم عجین‌اند.

استراتژی حفظ سازمان

در فاصله فروردین تا تیر ۱۳۵۵، حدود شصت درصد از اعضا و رهبری سازمان از بین رفتند. تنها یک شاخه سالم ماند و کلیه ارتباطات از هم گسیخته شد.

حمید اشرف بعد از ضربات اردیبهشت ۱۳۵۵ طی نامه‌ای به اعضای سازمان مسأله را به درستی می‌بیند و حفظ سازمان را به‌عنوان خط اصلی تعیین می‌کند.

سازمان در این زمان دچار دو اشتباه استراتژیک شده بود:

۱. برخلاف رهنمود بنیانگذاران سازمان نتوانسته بود جبهه دوم را باز کند. جبهه‌ای که در کوه و جنگل باید گشوده می‌شد و به سازمان اجازه می‌داد در مواقع بحرانی برای کاستن ضربات نیروهایش را به آن‌جا منتقل کند.

۲. برخلاف درک درست مسعود و تجربیات جنگ چریک شهری، نمی‌بایست شتاب‌زده در شهرهای کوچک، دست به گسترش تشکیلات می‌زد.

اگر رهبری سازمان و در رأس آن حمید اشرف فرصت می‌یافت به زودی به این درک درست می‌رسید که باید برای حفظ سازمان، رهبری و کادرهای اصلی را از تیررس ساواک دور کند. و این شدنی نبود الا خروج از کشور و یا گشودن جبهه دوم.

اما ضربه هشت تیر و شهادت رهبران سازمان این فرصت را از اشرف و دیگران گرفت. اشرف و دیگر رهبران سازمان از تغییر توازن قوا غافل شده بودند. توازن قوا به شکل تاکتیکی به نفع ساواک تغییر کرده بود.

اهمیت ضربه مهرآباد

این ضربه دو اثر مرگبار کوتاه مدت و بلندمدت داشت .

اثر کوتاه مدت این ضربه آن بود که سازمان در حال ورود به فاز توده‌ای شدن بود و

این فاز در واقع شروع جنبش انقلابی بود که در سال۱۳۵۶ یعنی یک سال بعد خود را در درگیری مردم با حکومت در «خارج از محدوده» نشان داد و شمارش معکوس سرنگونی حکومت آغاز شد.

از بین رفتن ده کادر رهبری چریک‌ها، بنیه سازمان را برای ورود به این فاز به حد مرگباری پایین آورد.

و اما اثر بلندمدت آن از بهمن ۱۳۵۷ خود را نشان داد.

عناصر دست سوم گروه جزنی خود را به مرکزیت سازمان رساندند و با کمک عناصر بریده و توده‌ای شده‌ای دیگر، بزرگ‌ترین سازمان چپ ایران را با عمده کردن مسائل فرعی به نابودی کشاند در حالی‌که بحث اصلی جنبش تحلیل حاکمیت بود. با دادن آدرسی عوضی، سازمان را به سوی نقد گذشته کشاند که هیچ محلی از اعراب نداشت و با کشیدن ستون‌های اصلی سازمان، انشعابات و تشتت‌ها را دامن زدند.

نبود رهبری سال ۱۳۵۵ و فقدان رهبری کاریزماتیک چون حمید اشرف، سازمان چریک‌ها را به اضمحلال سوق داد در حالی‌که کافی بود وحدت سازمان تا سه سال دوام می‌آورد و آن‌وقت صحنه مبارزه طبقاتی روشن و از آن‌که در پشت بیژن و لنین پنهان شد و حرف‌های آن‌چنانی زد.

سازمان پس از شهادت اشرف

شهادت حمید اشرف رهبر اسطوره‌ای چریک‌ها، اثرات روانی و عملی خود را برجای گذاشت یک روز پس از شهادت حمید، کمیته مشترک درصدد برآمد به خانه خیابان فلاح حمله کند این خانه در جریان تعقیب و مراقبت‌ها کشف شده بود.

از اواخر خرداد ۱۳۵۵ این خانه تحت نظر بود و ساکنان این خانه حمید آریان، افسرالسادات حسینی و ابوالحسن شایگان بودند. مأموران کمیته مشترک در تعقیب آن‌ها فهمیده بودند که آنان در کارخانه قرقره زیبا کار می‌کنند.

بعد از شهادت نسترن آل‌آقا در منطقه فلاح چون امکان خانه‌گردی ساواک بود این

خانه تخلیه شد شایگان و آریان و پوران به خانه تکی آریان رفتند. افسرالسادات حسینی و حسن (اسم مستعار یکی از رفقا است که شناخته نشد) راهی خانه حسن شدند.

بعد آن دو توسط قاسم (اسم مستعار یکی از رفقا است که شناخته نشد) به خانه دیگری رفتند که نادره احمد هاشمی آن‌جا بود.

زخم ستاره بر مدار شب گل می‌دهد
و ماه سوگوار
بر کجاوه تنهایی می‌گذرد

شهادت حمید آریان

در ساعت یازده و نیم نهم تیر ۱۳۵۵ اکیپ‌های کمیته مشترک به خیابان فلاح رفتند درساعت هفت و ده دقیقه ابوالحسن شایگان دستگیر شد. افسرالسادات حسینی از محاصره گریخت و حمید آریان و بهزاد دبیری دوان در درگیری به شهادت رسیدند. آریان درخیابان تیموری به شهادت رسید و بهزاد دبیری‌دوان بعد از درگیری بسیار با نارنجک خودکشی کرد.

سال‌ها می‌گذرد
و من هنوز در میدان راه‌آهن
آمدن ترا انتظار می‌کشم

شهادت نادره احمد هاشمی

ساعت ده صبح دهم تیر ۱۳۵۵ قرار نادره احمد هاشمی در میدان راه‌آهن لو می‌رود و هنگام دستگیری درگیر می‌شود و به شهادت می‌رسد.

یادت بخیر شاعر
که می‌خواستی جوادیه را برپل بنا کنی
پل!
پل که شانه‌های تو بود

شهادت افسرالسادات حسینی

افسرالسادات حسینی در سرپل جوادیه درگیر و به شهادت می‌رسد.

آرامشی نیست
شیاطینی روی پوشیده
مدام در خلوت آدمی سرک می‌کشند
و اسبانی وحشی
از پرچین روح آدمی می‌گذرند
بیاد آر!
تا خلوت بی‌اضطراب
هزار وادی در پیش است

شهادت مرتضی فاطمی

بعد از شهادت حمید اشرف عبدالرضا کلانترنیستانکی و مرتضی فاطمی به شمال می‌روند بعد از دو روز باز می‌گردند و در مرغداری برکت مشغول به‌کار می‌شوند.

نیستانکی توسط یکی از منابع ساواک لو می‌رود و تحت مراقبت قرار می‌گیرد.

ساواک از دو منبع با شماره ۱۵۸۵ و ۴۱۲۰ یاد می‌کند. معلوم نیست در پشت این شماره‌ها چه خائنینی به خلق و میهن پنهان شده بودند. احتمالاً از آشنایان و یا هواداران

نیستانکی بوده‌اند اما اتفاقی افتاد که نقشه ساواک به هم خورد موتورسیکلتی درمرغداری به سرقت رفت. در تاریخ بیست و یکم مرداد ۱۳۵۵ ژاندارمری برای تحقیق به مرغداری رفت به نیستانکی و مرتضی فاطمی مشکوک شد پس درگیر شدند فاطمی با خوردن سیانور خودکشی کرد و نیستانکی چون فراموش کرده بود سیانورش را با خود همراه بیاورد دستگیر و مدتی بعد اعدام شد.

و این آسمان هر روز به رنگی بود
و سواران بیگانه
تنها با یک زبان سخن می‌گفتند:
تیغ‌های آخته و
نطع‌های گسترده
و آسمان دیگر طاق فیروزه نبود

رویاهای آدمی
در هرم روزها آب می‌شوند
و حفره‌های سیاه
در کوچه‌های خاکی دهان می‌گشایند

شهادت بیژن‌زاده و امیری‌دوان

در تاریخ ۱۱ بهمن ۱۳۵۵ حسین برادران چوخاچی در نظام‌آباد به شهادت رسید و از خانه او سند هیلمنی به‌دست آمد. ساواک از این طریق به صبا بیژن‌زاده و بهنام امیری‌دوان که برای گرفتن سند به فروشنده مراجعه کرده بودند رسیدند و آن دو در درگیری به شهادت رسیدند.

نام تو چیست
که چنین سراسیمه
گزمگان با ساطور و قناره
از خواب پرندگان می‌گذرند
و پرندگان مسافر را یکایک
در کنار نهر فیروزآبادی بسمل می‌کنند

شهادت یک چریک زن

در پنجم تیر ۱۳۵۵ که شاه و میهمانانشان در مسیر آیزنهاور به طرف شهیاد در حرکت بودند پلیس متوجه حضور چریکی در کنار نهر فیروزآبادی نرسیده به خیابان ۲۱ متری نزدیک خط سیر می‌شود نیروهای پلیس منطقه را محاصره می‌کنند و در درگیری دو پلیس مجروح، سه عابر زخمی و زن چریک به شهادت می‌رسد از زن چریک یک قبضه سلاح کمری، یک خشاب و دوازده تیر، یک کارد سنگری و دو بسته کمک‌های اولیه و مبلغ ۱۰۷۶ ریال وجه نقد به دست می‌آید.

قلب بی‌قرار
از تیر ماه زخمی گذشت
تا کابوس تابستانی
در صدای پای وزغ‌ها تعبیر شود
چه زمانه‌ای است
که حضور جلیل آینه‌ها را
تنها قبرستان‌های متروک تاب می‌آورند

شهادت سیمین توکلی

گشت‌های خیابانی کمیته مشترک، حکومت نظامی ناپیدایی را بر چریک‌ها تحمیل کرده

بودند. اگر چریک‌ها فرصت می‌یافتند خود را کمی جمع و جور کنند می‌بایست فکری به حال گشت‌های خیابانی کمیته مشترک می‌کردند. که بدل آن گشت‌های خیابانی چریک‌ها بود. همان‌طور که ساواکی‌ها در خیابان‌ها گشت می‌زدند و چریک‌ها را شکار می‌کردند چریک‌ها نیز باید در خیابان‌ها گشت می‌زدند و ساواکی‌ها را شکار می‌کردند چند عملیات موفق نیروهای ساواک را مثل موش در سوراخ می‌کرد.

در یک دوره حمید اشرف چنین بدلی را در دستور کار سازمان قرار داد. عباس جمشیدی رودباری در تعقیب یکی از واحدهای گشتی زخمی و دستگیر شد. اما نبود امکانات این امر را از دستور کار سازمان خارج کرد.

بعد از ظهر پانزدهم تیر ۱۳۵۵، دو اکیپ عملیاتی کمیته مشترک در خیابان نادری با سیمین توکلی خواهر حمید و شهین توکلی برخورد کردند در تبادل آتش سیمین به‌شهادت رسید.

زبان حقیقت‌گوی
از تحریر آخرین حقیقت جهان وا ماند
و خون منتشر زمین
بر چهره تاریک ماه پاشید

شهادت پرویز داودی

در ساعت ده صبح دهم مهر ۱۳۵۵ یک اکیپ عملیاتی کمیته مشترک به همراه محمد توکلی‌خواه، زندانی تواب شده، در خیابان شاه دو چریک را شناسایی کردند. درتبادل آتش پرویز داودی به شهادت رسید. و چریک دیگر جان به سلامت برد.

پرویز داودی در سال ۱۳۵۲ دستگیر شد و یک سال حبس گرفت در زندان با انوشیروان لطفی آشنا شد پس از آزادی لطفی او را به خشایار سنجری وصل کرد.

دیدی که خون تو
در رگ‌های سبز درخت شکوفه داد
و لبخند تو پرچمی شد
تا سروهای جوان
رویاهای‌شان را در زیر آن تعبیر کنند

شهادت محمدرحیم خدادادی

در تاریخ پانزدهم آبان ۱۳۵۵ دو اکیپ کمیته مشترک همراه با یکی از نادمین در تقاطع نواب ـ آذربایجان محمدرحیم خدادادی و یحیی کریمی را شناسایی کردند خدادادی دردرگیری به شهادت رسید و یحیی کریمی دستگیر شد.

دو کبوتر بر فراز خانه تو می‌چرخند
و زنبورهای بی‌شمار
بر سر انگشتان تو
کندوهای عسل می‌سازند

شهادت پرویز نصیرمسلم

بعد از ظهر چهارم آذر ۱۳۵۵ پرویز نصیرمسلم و حسن فرجودی در حالی که از سرقرار صبا بیژن‌زاده (با نام مستعار سیمین) برمی‌گشتند با دو اکیپ عملیاتی کمیته مشترک برخورد کردند. در این درگیری پرویز نصیرمسلم به شهادت رسید و حسن فرجودی گریخت.

پرویز نصیرمسلم فارغ‌التحصیل رشته کشاورزی دانشگاه تهران بود در سال ۱۳۵۱ به‌دنبال اعترافات جمشید طاهری‌پور دستگیر و به دو سال زندان محکوم شد.

مدتی بعد با معرفی رضا غبرایی، حسن فرجودی از سوی صبا بیژن‌زاده مأموریت یافت با پرویز تماس بگیرد و او را عضوگیری کند.

ضربه به شاخه مشهد

ساواک با اطلاع یافتن از این امر که چریک‌ها در مشهد مستقر شده‌اند هفت اکیپ عملیاتی به مشهد فرستاد تا ساواک مشهد را تقویت کند.

می‌گویند:
(من خود ندیده‌ام
در این حوالی همیشه از سوم شخص مفرد صحبت می‌شود)
می‌گویند: مسافری که از رویت جلیل دریا آمده بود
حرف‌هایش بوی عجیبی می‌داد
و می‌گفت:کافی‌ست بخواهید
تا دریا به خواب تک تک شما بیاید
خواستن چیزی است مثل یک انار رسیده
کلی حرف زده بود
و بعد رفته بود و نشسته بود زیر درخت نسترن
و گفته بود :یادت بخیر آقا خان
و بعد عصایش را برداشته بود و رفته بود به نا پیدای جهان

شهادت هدایتی و دستگیری فرجودی

در ساعت نُه صبح شانزدهم دی ۱۳۵۵ در خیابان طبرسی گشت‌های کمیته با محمدرضا هدایتی و حسن فرجودی برخورد کردند در درگیری فرجودی دستگیر شد و هدایتی با خوردن سیانور خودکشی کرد اما در بیمارستان تحت درمان قرار گرفت و نمرد.

محمدرضا هدایتی دانشجوی رشته راه و ساختمان دانشگاه علم و صنعت بود. درتیر ۱۳۵۲ دستگیر شد و دو سال حبس گرفت در شهریور ۱۳۵۴ آزاد شد و بلافاصله به‌سازمان پیوست.

هدایتی از بیمارستان به زیر شکنجه برده شد. در بیست و چهارم دی ۱۳۵۵ در زیر شکنجه به شهادت رسید و ساواک او را در بهشت زهرا دفن کرد.

حسن فرجودی اهل لنگرود بود در مهر ۱۳۵۰ طاق نصرت مزین به عکس شاه را به‌همراه احمد غلامیان لنگرودی به آتش کشید.

ساواک آن‌ها را دستگیر و به سه سال زندان محکوم کرد.

در رستاخیز سیاهکل نیز فرجودی مدت کمی در حبس بود. وقتی شنید عده‌ای درجنگل درگیر شده‌اند تصمیم گرفت به آن‌ها ملحق شود اما دیر رسید در میانه راه دستگیر و مدتی در حبس بود.

بعد از آزادی از زندان حسن فرجودی با فرهاد صدیق پاشاکی تماس گرفت پاشاکی در سال ۱۳۵۰ در حالی‌که دانشجو سال دوم رشته علوم تربیتی دانشکده ادبیات بود به‌خاطر فعالیت در یک محفل کمونیستی دستگیر و به سه سال زندان محکوم شد[۱]. پس از آزادی به سازمان پیوست و مسئول تماس با زندانیان آزاد شده و آموزش‌های ایدئولوژیک آن‌ها بود[۲].

پس از ضرباتی که سازمان در مازندران خورد پاشاکی به اتفاق صمد و سهراب شکری‌پور به تهران آمد.

با وصل شدن فرجودی به سازمان، او به علی‌اکبر جعفری وصل شد و جعفری او را به خانه‌ای برد که فاطمه حسن‌پور نیز آن‌جا بود.

علی‌اکبر جعفری، فرجودی، فاطمه حسن‌پور را به مسئولیت محمدحسین حق‌نواز به ساری فرستاد و مدتی بعد جهانبخش پایداری را نیز به آن‌ها افزود.

مدتی بعد فرجودی و فاطمه حسن‌پور به گرگان رفتند و سه نفر در ساری ماندند که مسئولیت آن‌ها با عبدالله سعیدی بیدختی بود.

عبداله سعیدی بیدختی در تاریخ بیستم تیر ۱۳۵۴ در مقابل پاسگاه پلیس راه نوکنده

---

[۱]. محمود نادری؛ همان کتاب

[۲]. اسناد ساواک؛ بهمن روحی‌آهنگران

مورد سوءظن قرار گرفت و با خوردن سیانور به شهادت رسید. گستردگی جو پلیسی و حضور ساواک به پلیس راه هم کشیده شده بود. و به راستی رژیم در یک آماده‌باش صددرصدی بود.

بعد از شهادت سعیدی، فرجودی، فاطمه حسن‌پور و محسن (نام مستعاری است که نمی‌دانیم کیست) به آمل منتقل شدند. مسئولیت آن‌ها با فرهاد صدیقی پاشاکی بود. مدتی بعد علی رحیمی علی‌آباد نیز به آنان اضافه شد.

در این زمان فرجودی مسئول دو عضو علنی بود، حسینعلی شریف‌پناهی و عابدینی، آن دو خانه‌ای در فریدون‌کنار داشتند که فرجودی به آن‌جا رفت.

بعد از ضربات مازندران، حسن فرجودی به همراه تورج اشتری تلخستانی (با نام مستعار احمد) به تهران آمد و به سرقرار تاری (نام مستعار که شناخته نشد) رفت.

تاری با چشمان بسته آن دو را به خانه‌ای برد که نسترن آل‌آقا به آن‌جا رفت و آمد داشت یک ماه بعد فرجودی به اتفاق حق‌نواز به مشهد رفت و یک تیم آموزشی تشکیل دادند که این تیم مرکب بود از مصطفی و مریم و نزهت (هر سه نام مستعار که شناخته نشدند). احمد غلامیان که مسئول تیمی عملیاتی در مشهد بود به تهران منتقل شد.

مدتی بعد یک عضو علنی به نام جواد غفاریان به فرجودی وصل شد.

پس از شهادت حق‌نواز، احمد غلامیان توسط جواد غفاریان با فرجودی تماس گرفت علی، عباس، عسگر (سه نام مستعار شناخته نشدند) و سیمین (صبا بیژن‌زاده) یک تیم را تشکیل دادند.

مدتی بعد فرجودی، صبا بیژن‌زاده و عباس به تهران منتقل شدند.

در تهران صبا بیژن‌زاده او را به خانه‌ای در فرمانیه برد که توسط دو عضو علنی اجاره شده بود، مریم بانو سپهری رهنما و عفت معماران، فرجودی مسئول این تیم بود.

حق‌نواز قبل از شهادت عضوی علنی را به نام جواد امیری دره‌ای را به فرجودی معرفی کرد فرجودی از طریق غفاریان امیری را پیدا کرد و امیری، محمود به‌کیش و حمید ژیان را به او وصل کرد.

فرجودی مدتی مسئول نقل و انتقال وسایل و کتب و افراد از مشهد به تهران بود. عسگر را او به تهران برد و به سیمین (صبا بیژن‌زاده) وصل کرد. و صبا بیژن‌زاده او را به رضا غبرایی وصل کرد و قرار شد با مخفی شدن غبرایی هر دو مسئول بخش تئوریک

سازمان باشند در این زمان مسئول شاخه مشهد کیومرث سنجری بود. احمد غلامیان، لیلا و فاطمه (هر دو نام مستعار شناخته نشدند) عضو تیم سنجری بودند سیامک اسدیان و اسکندر نیز به این خانه رفت و آمد داشت.

فرجودی در آخرین سفرش قرار بود هدایتی را که به تازگی به سازمان پیوسته بود به تیم سنجری وصل کند که دستگیر شد.

سه روز بعد از دستگیری فرجودی ساواک مشهد به ساواک تهران چنین می‌نویسد:

«حسن فرجودی که علی‌رغم شکستن استخوان پا بر اثر تیراندازی و خوردن سیانور تا این لحظه زنده مانده است لیکن کوچک‌ترین مطلبی اظهار ننموده و آخرین نظر کمیسیون پزشکی حاکی است که به علت غذا نخوردن حال عمومی او با توجه به این‌که به وسیله سرم تغذیه می‌گردد رضایت‌بخش نمی‌باشد.
استنباط این سازمان این است که فرجودی اطلاعات بسیار زیادی از گردانندگان گروه در تهران و مشهد دارد لیکن تا کنون حتی از گفتن نام خود امتناع کرده است. تلاش این سازمان این است که حال مزاجی فرجودی تا حدودی بهبود حاصل کند تا نسبت به بازجویی از وی اقدام شود زیرا هرگونه فشار به نامبرده امکان تسریع در مرگ او را دارد.»

شیخان

سرنوشتی نامعلوم

سرنوشت حسن فرجودی در هاله‌ای از ابهام قرار دارد. چریک‌ها می‌گویند او در زیر شکنجه به شهادت رسیده است[۱]. اما ساواک مدعی است که حسن فرجودی با قول همکاری آزاد شده است[۲].

گزارش از ساواک در اول خرداد ماه می‌گوید که مشارالیه بعد از آزادی، پس از برقراری ارتباط مخفی شده است[۳].

---

[۱]. حیدر؛ محمدرضا دبیری‌فرد. مصاحبه با نشریه آرش
[۲]. اسناد ساواک؛ حسن فرجودی
[۳]. اسناد سواک؛ حسن فرجودی

به راستی فرجودی چه شد! آیا زیر شکنجه بـه شـهادت رسـید و یـا بـا کلـک زدن به‌ساواک آزاد شد. به سازمان پیوست و در درگیری‌هـا بـه شـهادت رسـید و بـه صـف شهدای گمنام خلق پیوست[۱].

یک نکته: راز ماندگاری

حمید اشرف در نامه بیستم خرداد ۱۳۵۵ خود به نکتـه‌ای مهـم اشـاره مـی‌کنـد اشـرف می‌گوید در حمله‌ای که به توپوماروها شد ۲۰۰ نفر دستگیر و ۱۱ نفر شـهید شـدند امـا در سازمان فدایی تسلیم شدن جایی ندارد عنصر فدا در آخرین حد خود جـاری اسـت همه تا آخرین لحظه می‌جنگند و آخرین گلوله و آخرین نارنجک و آخـرین سـیانور را برای خودکشی به‌کار می‌گیرند.

فدایی بودن راز ماندگاری سازمان است علی‌رغم تمامی ضـرباتی کـه بـه سـازمان وارد شده یا وارد خواهد شد.

آدمی وقتی گزارش ساواک را می‌خواند که حسن فرجودی با پای گلولـه خـورده و استخوان شکسته در زیر وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها حتی نام خود را نمی‌گوید. از جوشش خون در دل رگ‌های صورت و گردن خود از بی‌تابی قلب خود احساس شعف می‌کنـد نمی‌تواند احساس غرور نکند.

---

[۱]. در مورد حسن فرجودی چند روایت هست:

۱. روایت ساواک: حسن فرجودی قول همکاری می‌دهد اما پس از آزادی مفقودالاثر می‌شود.

۲. حسن فرجودی بعد از آزادی به شکلی ناشناخته به زندگی عادی برگشته است.

۳. طبق گزارش یک پزشک که با کیومرث سنجری از مسئولین شاخه مشهد در تماس بوده است فرجـودی بعد از شکنجه بسیار در بیمارستان دچار ایست قلبی می‌شود.

۴. در درگیری به شکل ناشناس کشته می‌شود.

۵ . فرجودی همراه با محمدرضا هدایتی دستگیر شد. فرجودی در همان روزهای نخست زیر شکنجه می‌میرد امـا مأمورین ساواک به جای او هدایتی را مرده اعلام می‌کند. چرا که مرگ او از نظـر مقامـات بـالای سـاواک اشتباه بود و زنده فرجودی به درد آن‌ها می‌خورد پس با دفع‌الوقت کردن و اعلام قـول همکـاری فرجـودی بالاخره او را در نامه‌نگاری‌های‌شان فراری اعلام کردند هدایتی هم مدتی بعد زیر شکنجه کشته می‌شود.

از پنج روایت بالا، روایت سوم به واقعیت نزدیک‌تر است. فرجودی زیر شکنجه به کهکشـان بـزرگ شـهدا پیوست و باقی نامه‌نگاری‌های ساواک رویه داستان بوده است.

ساواک با تمامی سبوعیتش، با تمامی دانش‌های برگرفته از سیا و موسادش از درک این نکته غافل ماند که در جنگ نهایی پیشاهنگ و دیکتاتوری حرف آخر را شلاق نمی‌زند انسان می‌زند انسانی که شکنجه می‌شود تیرباران می‌شود اما شکست را نمی‌پذیرد به همین خاطر خط ساواک از سال ۱۳۵۴ به بعد کشتن در خیابان یا زیر شکنجه است. ساواک از نابودی اندیشه فدایی به نابودی فیزیکی فدایی می‌رسد.

واژه‌هایی از نقره و هلال ماه
از لبانت فرو می‌ریزند
و روح شورش و عصیان
اسب‌های جوان را
به دشت‌ها و تپه ماهورها فرا می‌خواند

شهادت شاهی و پرورش

در تاریخ بیست و دوم دی ۱۳۵۵ دو اکیپ عملیاتی کمیته مشترک در حوالی خیابان قزوین به خدابخش شاهی و حسینعلی پرورش مشکوک شدند و طی یک درگیری هر دو به شهادت رسیدند.

طبق گزارش ساواک شاهی از چهار سال پیش با کادر رهبری سازمان در تماس بوده است و در خانه مهرآباد جنوبی نیز مدارکی از شاهی به دست آمده بود.

در چهارم شهریور ۱۳۵۵ نیز ساواک ردی از شاهی می‌یابد. در این روز وانت شاهی با یک مینی‌بوس تصادف می‌کند. و شاهی با مصادره یک ماشین از محل حادثه می‌گریزد.

تا در شبی چنین ظلمانی
چراغی روشن برافروخته گردد
روزها و شبان بسیاری در تنهایی تاب آوردیم

شهادت فردوس آقاابراهیمیا

متعاقب گزارش پلیس تهران، مأمورین کمیته مشترک به خانه‌ای در فرح‌آباد ژاله حمله کردند. در جریان این درگیری فردوس آقاابراهیمیا به شهادت رسید. در حالی‌که گلوله خورده بود سیانورش را خورد و به کهکشان ستارگان فدایی پیوست. حسین برادران‌چوخاچی و کیومرث سنجری موفق به فرار شدند.

فردوس آقاابراهیمیا دانشجوی سال سوم رشته ریاضی و علوم کامپیوتر دانشگاه صنعتی بود. در اردیبهشت ۱۳۵۵ مخفی شد. طاهره خرم و ادنا ثابت از دوستان او بودند.

باور کنید
راهی دیگر باقی نیست
یا مرگ
یا اسارت به مردی
مگر پیمان‌ها را از یاد برده‌اید

شهادت کیومرث سنجری

در ساعت ده و سی دقیقه روز نُهم بهمن ۱۳۵۵ کیومرث سنجری در مرکز مخابرات مشهد مورد سوءظن قرار گرفت درگیر شد و با خوردن سیانور به شهادت رسید.

سنجری از کادرهای کیفی چریک‌ها بود در سازمان‌دهی و طراحی عملیات قدرتی بی‌نظیر داشت.

و این آسمان هر روز به رنگی بود
و سواران بیگانه
تنها با یک زبان سخن می‌گفتند:
تیغ‌های آخته و
نطع‌های گسترده
و آسمان دیگر طاق فیروزه نبود

شهادت حسین برادران چوخاچی

حسین چوخاچی در فروردین ۱۳۵۲ دستگیر شد و دو سال حبس گرفت. در زندان با بهروز ارمغانی آشنا شد و پس از آزادی بهروز او عضوگیری کرد. و بعد او را به رضا یثربی وصل کرد یثربی بعد از مدتی او را به مسعود پرورش سپرد.

پس از شهادت مسعود پرورش، عبدالحمید پیرزاده، فاطمه افدارنیا، مصطفی دقیق‌همدانی، جعفر محتشمی در درگیری شش بهمن ۱۳۵۴ تبریز، رضا یثربی از حسین خواست به تهران برود و در تهران فعالیت کند.

ساواک با شنودی که در خانه تیمی تبریز داشت، حسین را شناخت پس حسین در تاریخ سوم اسفند ۱۳۵۴ دستگیر شد. ساواک می‌خواست از طریق او به رضا یثربی دست یابد پس ساواک از او خواست با آن‌ها همکاری کند. حسین پذیرفت و ساواک او را آزاد کرد. حسین به محض آزاد شدن به سازمان وصل شد و مخفی گشت و مبارزه ادامه یافت.

حسین بعد از مخفی شدن در خانه‌ای در نظام‌آباد همراه یک چریک مرد و یک چریک زن ساکن می‌شود (این دو ناشناخته ماندند) روزی هنگام تردد با جوانی که درطبقه پایین همان خانه زندگی می‌کرد و معترض رفت و آمد آن‌ها بود درگیر می‌شود و مجبور می‌شوند جوان را گلوله بزنند و از منطقه درگیری خارج شوند. بلافاصله

گشت‌های کمیته منطقه را محاصره می‌کنند معلوم نیست حسین چوخاچی برای بردن چه چیزی به آن خانه برگشت در تور کمیته مشترک افتاد و در تبادل آتش به شهادت رسید.

مادرم هنوز منتظر است
کفش‌هایش مدام جفت می‌شوند
و پلک‌هایش می‌پرند
و مدام می‌گوید:
چیزی به وقت دلتنگی نمانده است
باید بزودی پیدایش بشود
ساک یعنی مسافر

شهادت خواهران پنجه‌شاهی

ساواک در تحقیقاتش متوجه شد عبدالله پنجه‌شاهی از اعضای سازمان گه‌گاه به منزل پدری تردد می‌کند کمیته مشترک تور خود را در اطراف خانه پدری پنجه‌شاهی پهن کرد.

در تاریخ دهم فروردین ۱۳۵۶ مأمورین مستقر در اطراف خانه متوجه شدند سه زن و یک مرد از خانه خارج شدند و قصد خروج از منطقه را دارند. پس درگیری آغاز شد و مهین و نسرین پنجه‌شاهی، پریدخت (غزال آیتی) و عباسعلی هوشمند به شهادت رسیدند.

پریدخت آیتی دانشجوی رشته حقوق دانشگاه تهران بود در شهریور ۱۳۵۲ به دنبال دستگیری احمد ثقلین و احمدرضا کریمی دستگیر و شش ماه حبس گرفت.

عباسعلی هوشمند در سال ۱۳۴۷ هنگامی‌که سپاهی دانش بود توسط رضا دانشور با امیر پرویز پویان در مشهد آشنا شد. این ارتباط از ادبیات شروع شد و به مارکسیسم کشیده شد.

در تابستان ۱۳۴۸ پویان، هوشمند را با عباس مفتاحی آشنا کرد و در زمستان ۱۳۴۸ بهمن آژنگ و حمید توکلی در مشهد به هوشمند وصل شدند.

هوشمند در اواخر مرداد ۱۳۵۰ به اتهام ارتباط با پویان دستگیر و به سه سال حبس محکوم شد و در تیر ۱۳۵۳ آزاد شد. هوشمند در تیر ۱۳۵۵ بار دیگر به سازمان وصل و مخفی شد.

ترور عبدالله پنجه‌شاهی

عبدالله پنجه‌شاهی دانشجوی رشته زیست‌شناسی دانشگاه تربیت معلم بود. به دنبال دستگیری و اعترافات مرتضی مثنا در سال ۱۳۵۴ مخفی شد.

پنجه‌شاهی با ادنا ثابت هم تیم بود ادنا ثابت دانشجوی رشته ریاضی دانشگاه صنعتی آریامهر بود. در سال تحصیلی ۵۵ـ۵۴ مدارک خود را به قصد تحصیل در خارج از کشور گرفت و همراه فردوس آقاابراهیمیا مخفی شد و به سازمان چریک‌ها پیوست و سازمان او را با پنجه‌شاهی هم تیم کرد.

با ضربه خوردن تیم کاظم سیادتی، او مجبور می‌شود به خانه پنجه‌شاهی برود درآن‌جا او متوجه می‌شود بین این دو رابطه‌ای جدا از رابطه تشکیلاتی وجود دارد پس ضمن بحثی تند با پنجه‌شاهی سیادتی مسأله را به رهبری سازمان گزارش می‌کند.

هادی غلامیان لنگرودی و سیامک اسدیان این‌کار را خیانت به حساب می‌آوردند و پنجه‌شاهی را ترور و ادنا ثابت را از سازمان اخراج می‌کنند.

شهادت کاظم غبرایی

غبرایی در سال ۱۳۵۰ در حین خدمت وظیفه دستگیر و به یک سال حبس محکوم شد پس از آزادی به خدمت سربازی رفت و در سال ۱۳۵۴ ترخیص شد. از سال ۱۳۵۴ به‌سازمان پیوست و مخفی شد.

تا این‌که در تاریخ نهم تیر ۱۳۵۶ در حین جابه‌جا کردن اسناد سازمان با یک موتورسوار در یک جاده روستایی به طرف مشهد برخورد کرد غبرایی با سه نفر همراه او درگیر شد آن‌ها می‌خواستند غبرایی را دستگیر کنند و غبرایی با خوردن سیانور خودکشی کرد.

شهادت یدالله سلسبیلی

یدالله سلسبیلی در سال ۱۳۵۴ دستگیر شد و چون چند برگ اعلامیه همراه داشت مدتی در زندان بود پس از آزادی از اوایل سال ۱۳۵۵ به سازمان پیوست و مخفی شد.

در تاریخ دهم فروردین ۱۳۵۷، مأمورین شهربانی قزوین به خودروی آن‌ها شک کردند پس تحت تعقیب قرار گرفتند. سلسبیلی و همراهش متوجه شدند و کار به‌درگیری کشید. سلسبیلی به شهادت رسید و همراه او موفق شد فرار کند.

سلسبیلی فارغ‌التحصیل دانشسرای راهنمایی قزوین بود.

شهادت حاجی محله و معماران

در سوم خرداد ۱۳۵۷ مأمورین کمیته مشترک در کرج به یک زن و مرد مشکوک شدند کار به درگیری کشید و سلیمان پیوسته حاجی‌محله و رفعت معماران به شهادت رسیدند.

عملیات قم

با شروع حرکت‌های اعتراضی مردم و سرکوب تظاهرات مردم در قم، سازمان چریک‌های فدایی کلانتری چهار شهرستان قم و ساختمان حزب رستاخیز قم را به‌عنوان دو نماد سرکوب و سیاست حکومت منفجر می‌کند. اعلامیه توضیحی آن،

به‌عنوان حمایت از حرکت‌های مردم به شکل گسترده‌ای پخش می‌شود[۱]. به همین خاطر کمیته عملیاتی مستقر در اوین در تاریخ سیزدهم اسفند ۱۳۵۶ هشدار می‌دهد با توجه به‌حوادث تبریز، عملیات بعدی چریک‌ها در تبریز خواهد بود. و بهتر است کلانتری‌ها، پادگان‌های ساختمان‌های سازمانی افسران ارتش، استانداری و فرمانداری و ساختمان حزب رستاخیز محافظت بیشتر شوند.

اعدام انقلابی سرهنگ زمانی‌پور

چریک‌ها سرهنگ زمانی‌پور را که در سرکوب تظاهرات مردم نقش داشت همان‌گونه که قول داده بودند تا از حرکات اعتراضی مردم پشتیبانی کنند. ترور کردند. و اعلامیه توضیحی آن در سراسر ایران پخش شد. ساواک از توزیع این اعلامیه در تاریخ هجدهم مهر ۱۳۵۷ خبر می‌دهد[۲].

رهبری سازمان در سال ۱۳۵۶

در این زمان رهبری سازمان در دست رفیق هادی است (احمد غلامیان)، در اوایل سال ۱۳۵۶ به پیشنهاد هادی رفیق مجید (عبدالرحیم‌پور) و محمدرضا غبرایی به مرکزیت سازمان انتخاب می‌شوند.

رهبری جدید با اقدامات زیر سازمان را احیا می‌کند.

۱. در آبان ۱۳۵۶ طی اعلامیه‌ای موجودیت دوباره سازمان اعلام می‌شود.

۲. در شانزدهم آذر از طریق انتشار پیام دانشجو به مناسبت روز دانشجو، اعلام می‌شود که نظرات جزنی، نظرات غالب در سازمان است.

۳. تیم‌ها در سه شاخه با مسئولیت هادی، مجید و محمدرضا سازمان‌دهی می‌شوند.

۴. عضوگیری ویژه

---

[۱]. اسناد ساواک؛ سیزدهم اسفند ۱۳۵۶ کمیته عملیاتی مستقر در اوین

[۲]. اسناد ساواک؛ همان گزارش

تغییر ساختار تشکیلاتی از ۵۷ ـ۱۳۵۴

سازمان از اوایل سال ۱۳۵۴ در پی تغییر ساختار تشکیلاتی خود بود. مباحثات جلسات تابستان ۱۳۵۴ منجر به انتشار یک نشریه خبری سیاسی به نام «*نبرد خلق کارگران و زحمتکشان*» بود. تشکیل تیم‌هایی برای سازمان‌دهی مبارزات صنفی و سیاسی کارگران در دستور کار قرار گرفته بود. در پاییز ۱۳۵۴ مجید (قربانعلی عبدالرحیم) مسئول تیم کارگری و آموزش برای این منظور شد بعضی از اعضا برای کار به کارخانه‌ها اعزام شدند (گلرخ مهدوی در یک مؤسسه تولیدی کار می‌کرد) در زمان حمید اشرف درسال ۱۳۵۴ مسأله تغییر ساختار رهبری و مکانیزم تصمیم‌گیری مورد بحث قرار گرفت رهبری سازمان برآن بود که ساختار سازمان را به گونه‌ای باید تغییر داد که کادرها و اعضا بتوانند در مباحث و شکل دادن سیاست‌ها و تصمیم‌های رهبری مشارکت داشته باشند.

اما ضربات سال ۱۳۵۴ و ۱۳۵۵ به این چشم‌اندازها ضربه وارد ساخت.

سال ۱۳۵۶، علی‌رغم ضربات وارده در سال‌های ۵۵ ـ۱۳۵۴، سازمان در شرایط خوبی قرار گرفت از لحاظ امکانات مالی، انتشاراتی و سازمان‌دهی پخش اعلامیه و یافتن کانال‌های گسترده برای کار سیاسی و تبلیغی در کارخانه و دانشگاه‌ها در موفقیتی برتر نسبت به سال‌های پیش قرار داشت نیروهای آزاد شده از زندان توانستند ضربات سال‌های قبل را جبران کنند.

از نیمه دوم سال ۱۳۵۶ سازمان در بسیاری از کارخانه‌های کوچک و بزرگ در شهرهای تهران، تبریز اصفهان، زنجان، قزوین، مشهد، آبادان و اهواز از طریق نیروهای هوادار حضوری جدی داشت سازمان درصدد بود یک شورای سیاسی و یک شورای تشکیلاتی به‌وجود بیاورد و رابط این دو یکی از اعضای شورای سیاسی باشد که در ضمن عضو شورای تشکیلاتی هم بود.

در این زمان احمد غلامیان، محمدرضا غبرایی، و قربانعلی عبدالرحیم‌پور، علی‌اکبر شاندیزی، مهدی فتاح‌پور اکبر دوستدار، مهدی میرمؤیدی، فرخ نگهدار، اصغر

جیلو (کریم)، اکبر عسکرپور (کاظم) و رحیم اسدالهی (علی چریک) کاندیدای این دو ارگان بودند[۱].

عضوگیری‌های غلط

در اواخر سال ۱۳۵۶ و اوایل سال ۱۳۵۷ مرکزیت سوم کسانی را عضوگیری کرد که در زندان در پشت نظر بیژن دسته‌بندی مشخصی را در مقابل نظرات پایه‌ای سازمان به‌وجود آورده بودند.

اخلاق توده‌ای به حدی در مرکزیت فضا را مسموم کرد که فتاح‌پور و مجید در رأی‌گیری‌ها به نفع فرخ نگهدار تقلب کردند[۲] تا غلامیان لنگرودی جایش را به نگهدار بدهد. آن هم در سازمانی که به قول اشرف نقطه قوت و راز ماندگاری‌اش عنصر فدا و از خود گذشتن بود. نگهدار و دارودسته او (طاهری‌پور و فتاح‌پور و دیگران) به زودی مواضع کلیدی را قبضه کردند و عضوگیری‌های بعدی توسط این افراد انجام شد. معیارهای عضوگیری مشخص بود:

۱. در زندان مبارزه مسلحانه را به طور کامل رد کرده باشند.

۲. قادر به تشخیص دیدگاه‌های انحرافی نباشند.

جمشید طاهری‌پور در زندان به‌طور کلی مشی چریکی را رد کرده بود تا پشت درزندان قصر ضدچریک بود اما وقتی از در زندان بیرون آمد و شعار فدایی، فدایی تو افتخار مایی را شنید بار دیگر چریک شد. و این در حالی بود که عبدالرحیم صبوری و فریبرز سنجری عضوگیری نشدند. چون در کاتگوری رد مشی و جهالت نمی‌گنجیدند.

عضوگیری سال ۱۳۵۶

در اواخر سال ۱۳۵۶ و اوایل سال ۱۳۵۷ مرکزیت با رشد مبارزات توده‌ای دست به‌عضوگیری‌هایی زد.

---

[۱]. قربانعلی عبدالرحیم‌پور؛ همان مقاله نشریه عصرنو

[۲]. عباس هاشمی؛ نشریه آرش شماره ۹۴

در این عضوگیری کسانی وارد سازمان شدند که در زندان به بیژنی معروف بودند و نظرات مسعود را رد کرده بود اینان به زودی مواضع کلیدی سازمان را قبضه کردند و در عضوگیری‌های بعدی بیشتر کسانی عضوگیری شدند که در زندان مبارزه مسلحانه را رد کرده بودند.

اینان معروف بودند به «رد چه مسعود و چه بیژن» و کلاً مشی مسلحانه را مضر می‌دانستند و در مقابل از ورود مسعودی‌ها به سازمان جلوگیری می‌کردند عبدالرحیم صبوری و فریبرز سنجری که آخرین گروه زندانیان آزاده شده بودند با درهای بسته سازمان روبه‌رو شدند.

فاز توده‌ای شدن سازمان

علی‌رغم ضربات مرگبار سال ۱۳۵۵، سازمان چریک‌ها گسترش توده‌ای یافت راز این گسترش امری که ساواک از درک آن عاجز بود این بود که سازمان محدود به یک تشکیلات مخفی با چند صد عضو و سمپات نبود سازمان چریک‌ها برآمده از دل ده‌ها گروه و محفل و هزاران هواداری بود که بدون ارتباط تشکیلاتی در سراسر ایران پخش بودند. اما به معنا جمع بودند، تشکیل می‌شد.

گروه قزوین

گروه قزوین که به گروه بیژنی نیز معروف شد به مسئولیت کاظم بود کاظم از پاییز سال ۱۳۵۳ از طریق بهروز ارمغانی به سازمان وصل و مخفی شد. اما در ضربات سال ۱۳۵۴ ارتباط او با سازمان قطع شد. کاظم توانست عده‌ای دیگر از اعضایی را که ارتباط‌شان با سازمان قطع شده بود را جمع و سازمان‌دهی کند این گروه در سال ۱۳۵۶ مجدداً ارتباط‌شان با سازمان برقرار شد.

در این دو سال گروه قزوین توانسته بود شبکه ارتباطی گسترده‌ای حول فعالیت‌های

صنفی ـ سیاسی و تبلیغی در دانشگاه‌ها و دبیرستان‌ها و محلات و کارخانه‌ها در تهران، قزوین و زنجان و چند شهر دیگر ایجاد کند گروه قزوین به حدی رشد کرده بود که خود می‌توانست یک سازمان باشد.

رحیم خدادادی، قاسم همدانی، یدالله سلسبیلی و علی میرابیون از کادرهای اصلی و مخفی این گروه بودند.

رحیم خدادادی در سال ۱۳۵۳ توسط بهزاد کریمی به بهروز ارمغانی وصل شد. و درسال ۱۳۵۵ در یک درگیری به شهادت رسید.

یدالله سلسبیلی در قزوین در دهم فروردین ۱۳۵۷ در درگیری با مأموران شهربانی به‌شهادت رسید. علی میرابیون در اصفهان به شهادت رسید. میرابیون قبل از مخفی شدن یک تنه بانکی را در قزوین مصادره کرد و پول آن‌را به سازمان داد.

محفل اصفهان

مجتبی مطلع سرابی دانشجوی رشته پزشکی دانشگاه اصفهان بود. ارتباط او نیز در سال ۱۳۵۴ با سازمان به‌علت ضربات وارده قطع شد. او نیز در سال ۱۳۵۶ به سازمان وصل شد. در این مدت سرابی توانسته بود شبکه‌ای گسترده در بین دانشجویان دانشگاه اصفهان، کارگران، کارخانه‌های اصفهان به ویژه ذوب‌آهن، و کارگران صنعت نفت دراهواز و آبادان و برخی از افراد در شهرهایی نظیر خرم‌آباد درست کند.

سرابی در سال ۱۳۵۶ بعد از اجرای یک قرار توسط ساواک دستگیر شد سه روز زیر شکنجه حرف نزد و رابط او سه روز به سرقرار او رفت تا آن‌که سازمان از طریق طهماسب وزیری (عباس) متوجه شد سرابی دستگیر شده است. سرابی هنگام دستگیری با اعلامیه‌های سازمان دستگیر شده بود او توانست با گول زدن ساواک بعد از سه ماه آزاد شود و فعالیت خود را از سر بگیرد.

محفل تبریز

صمد اسلامی دانشجوی دانشگاه علم و صنعت بود. او از فعالین علنی سازمان و در رابطه با رحیم اسدالهی بود. صمد توانسته بود شبکه گسترده‌ای در بین کارگران ماشین‌سازی، تراکتورسازی، سیمان‌سازی تبریز بزند. او در بین دانشجویان تبریز نیز شبکه هواداران سازمان را به‌وجود آورد.

محفل سنندج

محفل سنندج تحت مسئولیت بهروز سلیمانی متشکل‌ترین گروه کردها در سنندج بود. در تمامی حوادث سال‌های انقلاب این محفل نقش مستقیم داشت.

فعال شدن شاخه جنوب

در پاییز سال ۱۳۵۷ سازمان طهماسب وزیری (عباس)، اکبر دوستدار (بهرام)، مرضیه تهیدست شفیع (شمسی)، و جعفر پنجه‌شاهی (خشایار) را که مقیم اصفهان بودند جهت سروسامان دادن به کارهای سازماندهی هواداران سازمان در دانشگاه‌ها و کارخانه‌های اهواز اعزام کرد[۱].

ایجاد پشت جبهه

فکر ایجاد پشت جبهه برای مبارزه در داخل کشور نخستین بار از سوی بیژن جزنی مطرح شد. گروه پیشتاز که در حال تدارک مبارزه مسلحانه بود. یکی از کادرهای اصلی خود را به‌نام منوچهر کلانتری به اروپا فرستاد تا کانال ارتباطی مبارزین داخل به خارج از کشور باشد. با ضربه خوردن گروه پیشتاز این رابطه دچار اختلال شد.

---

[۱]. قربانعلی عبدالرحیم‌پور؛ همان

با بازگشت فراهانی و صفاری آشتیانی از فلسطین، صفاری آشتیانی کانال ارتباطی سازمان با خارج از کشور شد که در این زمان سازمان آزادی‌بخش فلسطین، جناح جورج حبش بود و کمک‌ها بیشتر تسلیحاتی بود.

با شهادت آشتیانی در سال ۱۳۵۱ این کانال آسیب دید تا این‌که فرخ سپهری که خود به سازمان آزادی‌بخش فلسطین پیوسته بود به ایران بازگشت و با سازمان ارتباط گرفت. این تماس مجدداً برقرار شد. پس سازمان سپهری و حرمتی‌پور را برای تأمین تسلیحاتی سازمان به خارج از کشور فرستادند.

در تابستان ۱۳۵۴ شورای‌عالی سازمان طرح ایجاد پشت جبهه قوی و متکی به‌امکانات خود سازمان را تصویب کرد. تدوین و اجرای آن به کمیته مرکزی سپرده شد. حمید اشرف تدوین‌کننده این طرح بود پس سازمان حیدر (محمد دبیری‌فرد) را به‌خارج فرستاد. قبل از فرستادن حیدر، حمید مؤمنی یک دوره فشرده آموزشی تئوریک برای او گذاشت در ضمن به او رمزنویسی و تهیه میکروفیلم نیز آموزش داده شد.

هدف سازمان تهیه پشت جبهه‌ای مستقل از گروه ستاره بود. و دیگری ارتباط با رفیق منوچهر کلانتری و گروه ۱۹ بهمن بود.

کانال داخل نیز مرتضی کریمی بود. که تشکیلات خارج کشور نامه‌ها و تماس‌ها را از طریق او با رهبری سازمان برقرار می‌کرد.

گروه ۱۹ بهمن در واقع همان پشت جبهه‌ای بود که جزنی با فرستادن کلانتری به خارج درپی ایجاد آن بود. این گروه کلیه امکانات خود را دراختیار سازمان قرار دادند.

پس از ضربه اردیبهشت ۱۳۵۵، ارتباط خارج با داخل قطع شد. پس بخش خارج از کشور محسن نوربخش (چنگیز) را به داخل فرستاد تا از طریق مجاهدین م. ل با سازمان وصل شود ولی این قرار به دست تشکیلات داخل کشور نرسید و چنگیز بعد از چند ماه در درگیری با ساواک به شهادت رسید[۱].

بخش خارج از کشور توانست در سوریه، بیروت و لیبی امکاناتی را احیا کند و درامریکا و اروپا چهار جریان فعال شد:

---

[۱]. حیدر؛ همان

۱. گروه ۱۹ بهمن
۲. گروه شیکاگو
۳. گروه واشنگتن
۴. محافلی از کادرها

در اوایل سال ۱۳۵۶، رفیق قاسم از طرف تشکیلات داخل کشور به خارج اعزام شد تا ارتباط را برقرار کند. ولی به علت دستگیری و شهادت در زیر شکنجه رفیق حسن فرجودی این ارتباط قطع شد. حسن فرجودی در این دوران از مسئولین اصلی سازمان بود.

تشکیلات خارج از کشور برای برقراری ارتباط مجدد به ترکیه آمد و پایگاهی درترکیه زد و با گروهی از هواداران در داخل ارتباط گرفتند.

در این زمان بین تشکیلات خارج از کشور اختلاف نظر پیش آمد حرمتی‌پور و اشرف دهقانی معتقد به تزهای مسعود بودند، اما از سال ۱۳۵۵ مرکزیت سوم بیژنی شده بود. و این تغییر دیدگاه از مسعود به بیژن مورد قبول بخشی از تشکیلات خارج از کشور نبود.

پس تشکیلات خارج از کشور تصمیم گرفتند برای تماس به داخل کشور بروند. امکان رفتن اشرف نبود چون رفتن یک زن به ایران آن هم از طریق قاچاقچی شک‌برانگیز بود. پس قرار بر این شد که حرمتی‌پور و حیدر بروند حرمتی‌پور از کانال‌هایی متوجه شد که کانال‌های ارتباطی آلوده هستند و ساواک ردهایی از سازمان دارد. پس این ردها رمز شد و از طریق حیدر که به داخل ایران می‌رفت به دست رهبری سازمان رفیق هادی (غلامیان لنگرودی) رسید.

تماس داخل و خارج

سه نفر از رفقای خارج از طریق مرز ترکیه به ایران می‌آیند و حیدر به سرقرار گذاشته شده می‌رود و با رضا غبرایی و هادی (لنگرودی) ملاقات می‌کنند. عصر آن روز با

قاسم سیادتی ملاقات می‌کنند. و سیادتی آن‌ها را در جریان ضربات وارد شده به سازمان قرار می‌دهد.

در این زمان رهبری سازمان عبارت بودند از:

۱. هادی (لنگرودی)

۲. منصور (غبرایی)

۳. مجید (قربانعلی عبدالرحیم‌پور)

نکته مهم

«این رفقا اطلاعات چندانی راجع به گذشته و روندهایی که طی شده بود نداشتند. این نشان می‌داد که ضربات وارد آمده بخش مهمی از آن تجربه از بین رفته است[۱].»

بعد از ضربات ۵۵ ـ۱۳۵۴ حسن فرجودی در درجه اول و صبا بیژن‌زاده و غزال آیتی درتجدید سازمان نقش‌های مهمی داشتند.

غزال آیتی

در سال ۱۳۵۰ از طریق علی دبیری‌فرد عضوگیری شد غزال و علی قبل از سال ۱۳۵۰ به هم علاقه‌مند بودند و قرار بود ازدواج کنند که وقایع اجازه نداد.

غزال دستگیر و زندانی شد اما ارتباطش با چریک‌ها لو نرفت و پس از آزادی از طریق حیدر به سازمان وصل شد.

یک نکته: فهم تفاوت جنبش و سازمان

اپورتونیسم سخنور از نوزدهم بهمن سال ۱۳۴۹ به بعد بنای کار را بر نافهمی و بدفهمی گذاشت نخست با یکی گرفتن شرایط عینی انقلاب و موقعیت انقلابی، دست بردن

---

[۱]. حیدر؛ همان

پیشاهنگ به سلاح را دیوانگی و آوانتوریسم نامیدند. زنده یاد جزنی نیز متأسفانه درهمین دام افتاد.

پس با اعدام دلاوران جنگل با ساواک هم‌نوا شدند که کار تمام شد و عاقبت کم‌حوصلگی خرده‌بورژوازی همین است.

اما وقتی گلوله‌های چریک‌های شهر شقیقه فرسیو دادستان جنایتکار شاه را ترکاند. جا زدند و کمی بعد آواز دیگری را کوک کردند. خشونت باعث تشدید خفقان می‌شود و این به ضرر رشد جنبش‌های خود به خودی است.

و بعد در انتظار نشستند تا در جنگ ساواک و چریک‌ها، ساواک کلک کار چریک‌ها را بکند و وقتی چریک‌ها دوران تثبیت را پشت سر گذاشتند ادعای بیلان کار کردند و مدعی شدند که در برابر این همه شهید حاصل کار چه بوده است و حاصل کار از نظر اپورتونیست‌ها سیاهه اعضا و کادرهای تشکیلات بود. و چشم بر جنبش فراگیر فدایی بستند. و به روی خود نیاوردند که رستاخیز سیاهکل با پرکردن خلأ سیاسی آن سال‌ها چه نیروی عظیمی را آزاد می‌کند و کرده است.

اپورتونیسم تا به آخر نتوانست تفاوت جنبش فدایی و سازمان فدایی را بفهمد. و مدام از چریک‌ها می‌خواستند که وقتی می‌گفتند از خون آن‌ها لاله خواهد دمید و خون چریک باعث بیداری توده‌ها می‌شود. این لاله‌ها و آن بیداری کجا است. در حالی‌که جنبش فدایی به‌عنوان هزاران هوادار فدایی آن لاله‌های این بیداری‌ها بود.

چریک‌ها، توده و طبقه

در کشورهای استبدادی مخالف معنایی ندارد نه حضور فیزیکی دارد نه معنوی. آدم‌ها دو دسته‌اند یا وفاداران حکومت‌اند یا خائنین. و مردم زمانی حضور مادی پیدا می‌کنند که در متینگ‌ها و یا در شرف‌فرمایی‌ها پرچمی به دست می‌گیرند و زنده باد می‌گویند و یا در پشت صندوق‌های رأی، (اگر رأی‌گیری به‌کار باشد) به صف شوند.

انتخابات وجود عینی ندارد تا مخالف و موافق حکومت معلوم شود. و اگر هم

نمایشی به نام انتخابات کل هم شود. نودونه و نه دهم درصد موافق این حکومت‌اند مخالف یا نیست و اگر هم باشند عوامل اجنبی‌اند.

روزنامه و رسانه به کل در خدمت حکومت است. و در واقع بلندگوی اصلی رژیم است. پس مخالف چه مسالمت‌جو و چه ستیزه‌جوی آن حضوری در آن ندارد. مگر هنگامی‌که کار به درگیری خیابانی بکشد. در آن صورت باز با بایکوت خبری روبه‌رو خواهد شد و اگر امکان نداشته باشد. در کاته‌گوری اراذل و اوباش، دزد، عوامل بیگانه و در آخر خرابکار جای می‌گیرند. به‌هرروی از انعکاس رسانه‌ای نمی‌توان پی به حضور مادی چریک‌ها برد. مگر به اتفاق و به‌ناچار. و آن هم اگر از دست یکی دو خبرنگار مثل داستان جانبازی و شهادت زیبرم در برود و به روزنامه کشیده شود. ساواک در بدر به‌دنبال آن خبرنگار شهر را زیرپا می‌گذارد.

دستگیری‌ها در خفا انجام می‌شود در شب و یا در صبح زود و بیشتر به آدم‌ربایی شبیه است. تا دستگیری مخالف و اگر در ملأ عام باشد با فریاد آی دزد، آی دزد و یا مرگ بر قاچاقچی تا پوش بیرونی پیدا می‌کند.

و از آن‌جایی که نه دادگاهی وجود دارد و نه وکیل مدافعی روشن نمی‌شود که چه کسی دستگیر شده است و فرجام کارش چه بوده است اعدام یا زندان.

پس ما آماری از دستگیری‌ها و محکومین هوادار چریک‌ها نداریم.

به همین خاطر در افواه بود که صدهزار زندانی سیاسی داریم شایعه پایه محکم نظام‌های استبدادی است به‌هرروی رابطه چریک‌ها با توده و طبقه به‌خاطر بایکوت خبری و قضایی رژیم در هاله‌ای از ابهام قرار می‌گیرد. و فقط با باز شدن فضای سیاسی است که می‌توان پی به نفوذ سیاسی ـ تشکیلاتی چریک‌ها در توده و طبقه برد.

گروه‌های هوادار

سرکوب و خفقان پلیس اجازه نمی‌داد پیشاهنگ با توده و طبقه ارتباط ارگانیک برقرار کند. این امر ربطی به قهرآمیز بودن شیوه مبارزه چریک‌ها نداشت. حزب توده و احزاب فعال در جبهه ملی نیز فرصت و امکان ارتباط زنده با جامعه را نداشتند.

اما همان‌طور که احمدزاده در *هم استراتژی و هم تاکتیک* و پویان در «*رد بقاء*» می‌گفتند کافی است سر استبداد ترک بردارد. آن‌وقت توده و طبقه حمایت‌های معنوی و مادی خود را به سوی پیشاهنگ سرریز می‌کند.

گروه‌های هوادار در جامعه دمکراتیک نقشی متفاوت با کشورهای سرکوب شده دارند. در کشورهای دمکراتیک توده‌های هوادار در حول و حوش انتخابات و متینگ‌ها و راه‌پیمایی‌ها شکل می‌گیرند. و بعد از پایان بازی به سرکار خود می‌روند. و آنچه باقی می‌ماند حزب و اعضای آن است.

اما در کشورهای استبدادی هواداران کارکرد پشت جبهه سازمان را دارند. به نفع سازمان تبلیغ می‌کنند. به نام سازمان تظاهرات می‌کنند و نیروی مادی و مالی سازمان را تأمین می‌کنند.

شکل رابطه

سازمان با هواداران خود به دو شکل رابطه می‌گرفت و هر دو شکل آن، رابطه یک طرفه بود این سازمان بود که با هوادار خود تماس می‌گرفت این نوع رابطه به سلامت تیم‌های عملیاتی کمک می‌کرد.

۱. رابطه دبه‌ای ـ اعلامیه‌ها در دبه‌ای گذاشته می‌شد و گروه‌های هوادار با دسترسی به آن اعلامیه اقدام به پخش یا تکثیر آن می‌کردند.

۲. تلفن واسط ـ سازمان توسط یک تلفن واسط اقدام به گذاشتن قرار با هواداران می‌کرد.

چگونگی شکل‌گیری گروه‌های هوادار

این گروه‌ها به سه شکل به‌وجود می‌آمدند:

۱. خودبه‌خودی ـ بستر جامعه مناسب مبارزه بود چریک با شجاعت و شهامت و عملیات خود جامعه را گرده‌افشانی می‌کرد و این دانه‌ها هر کدام بر بستر مناسب، نهال برومندی می‌شدند.

۲. توسط سازمان

سازمان در صورت صلاحدید و مناسب بودن و ضرورت خود اقدام به شکل‌گیری گروه‌های هوادار می‌کرد.

۳. توسط اعضای قطع رابطه شده

تیم‌هایی که ضربه می‌خوردند مدتی طول می‌کشید تا اعضای تیم‌ها بار دیگر به‌سازمان وصل شوند وقتی این زمان طول می‌کشید. این اعضا دست به تشکیل تیم‌های هوادار می‌زدند و با وصل مجدد نیروی قابل توجهی به سازمان وصل می‌شد.

کار این گروه‌ها

۱. تبلیغی

کار عمده این گروه‌ها تبلیغی بود رهنمودهای کلی را سازمان می‌داد و این گروه‌ها مواضع سازمان را در محل کار، زندگی و تحصیل خود تبلیغ می‌کردند.

۲. عملیاتی

در تظاهرات و اعتراضات توده‌ای نقش فعال را به عهده می‌گرفتند. و بعضی از آن‌ها مسلح بودند و خود دست به عملیات می‌زدند.

۳. مالی

در حد توان سعی در امکان‌سازی برای سازمان می‌کردند.

۴. کادرسازی

با کار مطالعاتی نیروهایی را آماده پیوستن به سازمان می‌کردند سربازگیری سازمان از میان این نیروها انجام می‌شد.

جغرافیای سیاسی هواداران

در سراسر ایران گروه‌هایی هوادار سازمان به‌وجود آمده بود دانشگاه‌ها، کارخانه‌ها، روشنفکران و هنرمندان، نویسندگان و شاعران، پزشکان و وکلا و حتی نظامیان.

جنبش و سازمان

برای درک این موضوع باید متوجه تفاوت سازمان فدایی با جنبش فدایی بود. سازمان فدایی شناسنامه روشنی داشت از بنیانگذاران شروع می‌شد تا اعضا و کاندیداهای عضویت و سمپات‌ها که به شکل مخفی و علنی در رابطه مستقیم با سازمان فعالیت می‌کردند و به تبع سرکوب وحشتناک پلیس تعداد آن محدود بود.

اما در کنار تشکیلات چریک‌ها ما با جنبش چریکی یا جنبش فدایی روبه‌رو هستیم. پخش بسیار گسترده‌ای که تمامی لایه‌های جامعه را در برمی‌گرفت لایه‌ای سکولار، تحصیل کرده، و غیرمذهبی بود. بخش مذهبی این لایه‌ها را جنبش مجاهدین دربرمی‌گرفت که این جنبش بسیار بزرگ‌تر از سازمان مجاهدین بود.

جبنش فدایی خود شامل چهار دسته بود:

۱. گروه‌هایی که به سازمان وصل شدند.

۲. گروه‌هایی که در حین پیوستن به سازمان ضربه خوردند.

۳. گروه‌هایی که در حوالی سال‌های ۵۸ ـ۱۳۵۷ به سازمان وصل شدند.

۴. گروه‌هایی که مستقلاً فعالیت می‌کردند اما خود را فدایی می‌دانستند.

الف) گروه دانشگاه صنعتی

این گروه در بهار سال ۱۳۵۱ به سازمان پیوست بهروز عبدی، ابراهیم خلیق، اسماعیل خاکپور جزء افراد برجسته این گروه بودند.

ب) گروه بابل

این گروه در اوایل سال ۱۳۵۲ به سازمان پیوست محمد حرمتی‌پور، محسن نوربخش، محمدعلی خسروی اردبیلی، حسن جان لنگرودی، عباس کابلی، غلامعلی خراط‌پور و علی‌اکبر هدایتی از نام‌آوران گروه بابل بودند.

پ) گروه تبریز

این گروه در سال ۱۳۵۲ به سازمان پیوست ابراهیم محجوبی، بهجت محجوبی، یوسف کشی‌زاده، فرزاد کریمی از این گروه بودند.

ج) گروه بهروز ارمغانی

این گروه در سال ۱۳۵۳ به سازمان پیوست زندگی سیاسی این گروه بـه دو قسـمت تقسیم می‌شود بخش اول آن‌که از سال ۱۳۴۷ شروع می‌شود مرکز آن در تبریز است امـا با بودن حلقه صمد ـ بهروز (دهقانی) نمی‌تواند خود را نشان دهد. علت آن بود که ایـن گروه در آن سال‌ها گرایشات توده‌ای داشت. و به گروه مهندسین معروف بود. با ضـربه خوردن این گروه در سال ۱۳۵۰، و نزدیکی بهروز ارمغانی با بیژن جزنی در زندان، ایـن گروه گرایشات مسـلحانه پیـدا کـرد و بعـد از آزادی بـه سـازمان پیوسـتند. و در واقـع نوشته‌های بیژن و درک بیـژن از مبـارزه مسـلحانه را ارمغـانی و گـروه او وارد سـازمان فدایی کردند. از افراد برجسته این گـروه خلیـق، عبـدالعلی عبـدالرحیم‌پـور (مجیـد) را می‌توان نام برد که در توده‌ای شدن چریک‌ها و جریانی که بعدها بـه اکثریـت معـروف شد نقش داشتند.

چ) گروه سرخه رجا

این گروه در زندان فعال بود.

د) گروه هواخواهان سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران

این گروه با ده‌ها عضو فعال در تهران ـ لرستان و کرمانشاه فعال بود.

ذ) محفل کتیرایی

این محفل با شهید دلاور همایون کتیرایی در رابطه بود بعد از ضربه به گروه «آرمـان خلق» در سال ۱۳۵۰ و اعدام اعضای این محفل به حیات خـود ادامـه داد و طـی چنـد سال فعالیت در رابطه با سازمان چریک‌ها قرار گرفت. اما بعد از ضربه هشتم تیر ارتباط این محفل با سازمان قطع شد و به حیات مستقل خود تا وصل مجدد ادامه داد.

دیالکتیک پیشاهنگ و جامعه

در کشـورهای اسـتبدادی و توتـالیتر دیالکتیـک پیشـاهنگ و تـوده دیالکتیـک بـاد و گرده‌افشانی طبیعی است.

سرکوب و خفقان پلیسی اجازه نمی‌دهد پیشاهنگ با توده و طبقه ارتباطی ارگانیک و ملموس برقرار کند و حاصل این رابطه سازمان‌دهی عینی باشد. پس کار پیشاهنگ درچنین فضایی پرکردن جامعه از عطر شورش و عصیان است. و این فضا خود آبستن تشکیلات، و حمایت‌های مادی و معنوی است که به چشم پلیس و اپورتونیسم سخنور نمی‌آید. اما مثل هوا در رگ و پوست جامعه جریان دارد کافی است شکافی در زره سرکوب و خفقان ایجاد شود تا خود را نشان دهد.

این یک رویه داستان است، رویه دیگر نیروهایی است که بی‌نام در لایه‌های مختلف جامعه آگاهی می‌دهند و نیروها را سازمان‌دهی می‌کنند و این نیروها در کوران حوادث از بین می‌روند و کارهای انجام شده نامکتوب می‌ماند. پس اگر بخت یار باشد و یکی از این طوفان حوادث جان به در برد و از کرده‌ها روایتی کند باید این روایت‌ها درصد ضرب شود تا عمق و میزان کار دستمان بیاید.

در فاصله سال‌های ۵۷ـ۱۳۵۴ در لایه‌های مختلف جامعه ما با محافلی روبه‌روییم که بذر اصلی آن‌ها بذر جنبش چریکی است:

۱. محفل رفیق کاظم
۲. محفل مجتبی مطلع سراجی
۳. محفل صمد اسلامی
۴. محفل بهروز سلیمانی

این گروه که به عنوان رزمندگان هوادار چریک‌های فدایی در سنندج فعال بود توانست کمیته‌های ۵۶ گانه را در سنندج سازمان‌دهی کند. و درفاصله سال‌های ۵۷ـ۱۳۵۶ به حرکت‌های اعتراضی بعدی وسیع ببخشد. در سال ۱۳۵۸ جزء بدنه اصلی جنبش فدایی در سنندج بود. و در جنگ اول سنندج (فروردین ۱۳۵۸) شرکت فعال داشت. و در کمیته‌های انقلاب سنندج و در پست حل اختلاف مهمی داشت.

گروه گلسرخی

جزء گروه‌هایی که به سازمان وصل شدند و گروه‌هایی که مستقل فعالیت می‌کردند و

درسال‌های ۵۸ـ۱۳۵۷ به سازمان وصل شدند گروه‌هایی بودند که در شرف وصل شدن به‌سازمان بودند اما ضربه خوردند مشهورترین آن‌ها گروه گلسرخی بود.

اطلاق نام گلسرخی، تسامحاً انجام می‌شود چرا که گروهی به‌نام گلسرخی درواقع در دادگاه شکل گرفت این گروه متشکل از چهار محفل بود:

۱. محفل گلسرخی، ۲. محفل دانشیان، ۳. محفل بطحایی و ۴. محفل سماکار

گلسرخی در رابطه با یک محفل مطالعاتی دستگیر شده بود و حلقه واسط او با آن دو محفل دیگر شکوه میرزادگی بود.

علامه‌زاده جزء محفل عباس سماکار بود و فیلم او برنده جایزه‌ای شده بود که کانون پرورش فکری می‌خواست توسط فرح به او بدهد. فکر گروگان‌گیری از این‌جا برخاست.

پس در پی تهیه سلاح به محفل بطحایی مراجعه شد که آن‌ها نیز تصمیم داشتند شهناز خواهر شاه را گروگان بگیرند. آن‌ها نیز در پی گرفتن سلاح به محفل کرامت دانشیان مراجعه کردند. کرامت نیز در رابطه با امیر فطانت بود که عامل ساواک بود. اما به‌عنوان عضو چریک‌ها در رابطه با کرامت بود. فطانت از طریق کرامت متوجه عملیات گروگان‌گیری شد پس ساواک را مطلع کرد. و سه محفل دستگیر شدند. و از طریق شکوه میرزادگی پای گلسرخی به میان کشیده شد ساواک تصمیم گرفت گلسرخی را که روزگاری گفته بود باید شاه را ترور کرد تا اوضاع درست شود به این محافل وصل کرد تا یک سناریو جامع فراهم کند. قصد ساواک از این سناریو زدن باند فرح ـ قطبی بود که قطبی رأس تلویزیون بود و همراه با فرح معتقد بودند باید روشنفکران را جذب کرد و به کار واداشت.

گروه‌های خارج از کشور

از سال‌های ۱۹۶۰ با افزایش دانشجویان ایرانی در سراسر اروپا و امریکا و پیوستن کنفدراسیون دانشجویی به اپوزیسیون شاه، گروه‌های هوادار چریک‌ها چه در داخل کنفدراسیون و چه در خارج از آن فعال بودند.

جزء این گروه‌ها دو گروه از همه معروف‌تر بودند:

۱. گروه نوزده بهمن، که نشریه‌ای به همین نام داشتند و افکار جزنی را تبلیغ می‌کردند.

۲. گروه فلسطین، که متشکل بودند از هوادارانی که به فلسطین رفته بودند و دررابطه با سازمان آزادی‌بخش فلسطین فعال بودند.

این گروه‌ها جدا از تشکیلات خارج از کشور چریک‌ها بود. که دو تن از اعضای شورای‌عالی سازمان (اشرف دهقانی و محمد حرمتی‌پور) آن‌را هدایت می‌کردند.

گسترش تشکیلات در سال ۱۳۵۶

در سال ۱۳۵۶ کیانوش توکلی (مسرور) که از زندان آزاد شده بود به سازمان وصل شد و رابط سه عضو مرکزیت سازمان شد.

شاخه‌های رضا غبرایی و احمد غلامیان، عده‌ای از زندانیان آزاد شده را جذب سازمان کردند. مهدی میرمؤیدی (بهمن) علی‌اکبر اکبری شاندیزی (جواد)، مهدی فتاح‌پور (خسرو)، اکبر دوستدار (بهرام)، فرخ نگهدار (صادق)، علی توسلی (حسن)، هیبت معینی (همایون) و پرویز نویدی و دیگران در همین دوران عضوگیری شدند.

مهدی میرمؤیدی، علی‌اکبر شاندیزی، اکبر دوست‌دار به تشکیلات مخفی پیوستند و مهدی فتاح‌پور مسئول شبکه دانشجویی هوادار سازمان شد.

فرخ نگهدار، صبا انصاری، علی توسلی، هیبت معینی مهر ۱۳۵۷ به تشکیلات پیوستند.

در ضمن سازمان با کادرهای خود در زندان نیز ارتباط برقرار کرد و نوشته‌های آن‌ها به‌دست سازمان رسید و مورد مطالعه قرار گرفت.

از آبان ۱۳۵۵ ارتباط سازمان با اشرف دهقانی و حرمتی‌پور بیشتر شد و آن‌ها کمک‌های زیادی به سازمان کردند.

حدود مرداد ۱۳۵۷ حیدر (محمود دبیری‌فرد) و یوسف و حسن از خارج به ایران

آمدند و بعد از بحث و مذاکره با رهبران سازمان به خارج بازگشتند و امکانات وسیعی را در اختیار سازمان قرار دادند در فروردین ۱۳۵۷ رضا غبرایی جهت دیدار اشرف و حرمتی‌پور و حیدر و دیگر رفقا و هماهنگ کردن فعالیت‌های داخل و خارج به خارج از کشور رفت.

عملیات سال‌های ۵۷ ـ ۱۳۵۵

عملیات سازمان به راستی آن چیزی نیست که بعضاً رژیم مجبور می‌شد بالاجبار در روزنامه‌ها منعکس کند. سیاست کلی ساواک بر بایکوت خبری فعالیت چریک‌ها بود. و تا جایی که امکان داشت خبری منعکس نمی‌شد مگر آن‌که درگیری انعکاس فراگیر داشت و ساواک مجبور بود ضمن اعلام آن خود را پیروز ماجرا نشان دهد.

از سوی سازمان نیز خبر درگیری‌ها ثبت یا منعکس نمی‌شد. مگر مواردی که به‌علت اهمیت آن لازم بود با توده و طبقه سازمان صحبت کند. اما به‌هرروی هر ساعت و هر روز در جایی چریک‌ها و رژیم درگیر بودند.

در فاصله سال‌های ۵۷ـ۱۳۵۵ فقط یکی از تیم‌های سازمان حداقل از یازده حادثه خطرناک و جریان فعالیت‌های روزمره خود در شهرهای مختلف جان سالم به در برد سه مورد از این حوادث به‌عنوان درگیری مسلحانه با مأمورین شهربانی و ژاندارمری و ساواک در قزوین و بستان‌آباد و تبریز انعکاس وسیعی داشت تیمی دیگر از ده عملیات موفق خود در تبریز، تهران، قزوین و زنجان را به انجام رساند. که پنج مورد آن مصادره بانک بود که آخرین آن مبلغ یک میلیون و دویست هزار تومان پول به سازمان رسانده شد پنج مورد دیگر عملیات مسلحانه تبلیغی بود.

شاخه دانشجویی

حمید اشرف تصمیم داشت شاخه سیاسی سازمان را به‌وجود بیاورد. و قرار بود مهدی فتاح‌پور به‌عنوان مسئول بخش دانشجویی در این شاخه سازمان‌دهی می‌شود[۱].

[۱]. وبلاگ مهدی فتاح‌پور مصاحبه با علی صمد

فتاح‌پور در سال‌های ۵۲ـ۱۳۵۱ در ارتباط با حمید اشرف مسئول فعالیت‌های دانشجویی سازمان بود. اما قبل از مخفی شدن دستگیر شد.

در آن زمان دو نظر وجود داشت نظر دوم از آن علی‌اکبر جعفری نفر شماره دو چریک‌ها بود. جعفری فعالیت علنی دانشجویی را برای سازمان خطرناک می‌دانست.

به‌هرروی سازمان چریک‌ها در سال‌های ۱۳۵۱ به بعد با نام دانشجویان مبارز حمایت‌های تبلیغی، مالی و معنوی از سازمان می‌کردند.

از سال ۱۳۵۶ به بعد با اوج‌گیری جنبش توده‌ای فضای دانشگاه‌ها باز شد و تاریخ سازمان و انطباق مواضع سازمان با روان‌شناسی دانشجویان به قدرت گرفتن هرچه بیشتر چریک‌ها در دانشگاه انجامید.

مهدی فتاح‌پور در سال ۱۳۳۰ در تهران به‌دنیا آمد در سال ۱۳۴۷ وارد دانشکده فنی شد تا سال ۱۳۵۲ از مسئولین دانشجویی بود در سال ۱۳۵۲ دستگیر شد و تا سال ۱۳۵۶ زندان بود.

چریک‌های آزاد شده (از جمله مهدی فتاح‌پور) تصمیم گرفتند از تابستان ۱۳۵۷ یک سازمان علنی دانشجویی را به‌وجود آورند. این فکر در رهبری سازمان مطرح شد و مورد موافقت قرار گرفت اما با توجه به آن‌که نام دانشجویان مبارز مورد استفاده و هواداران دانشجویی خط ۳، قرار گرفته بود سازمان، نام «پیشگام» را برای تشکل دانشجویی خود برگزید.

هسته اولیه تشکل دانشجویی چریک‌ها عبارت بودند از: علی سلیمی (پلی‌تکنیک)، اصغر سلیمی (دانشکده کشاورزی)، تقی قانع خشک‌بیجاری (دانشسرای عالی)، محمدرضا صاحب‌نسق (دانشکده فنی) که با فتاح‌پور مرتبط بودند و حمید چشم‌براه و آذر که با مریم سطوت در ارتباط بودند.

رهبری این تشکل غیرمتمرکز بود هر دانشکده اختیار عملی داشت. و رهبری رسمی نداشت حتی مشی دانشکده‌ها از طریق جلسات مشترک نمایندگان صورت می‌گرفت. این شکل سازماندهی با شرایط پلیسی سال ۱۳۵۷ انطباق داشت. در این دوره، حتی رضی تابان و علی سلیمی نقش مرکزی را داشتند.

بعد از بهمن ۱۳۵۷ این تشکل با نام سازمان پیشگام به سراسر ایران گسترش یافت.

کارهای تبلیغی سازمان

کارهای تبلیغی سازمان حول دو محور می‌گشت:

۱. اعلامیه‌های توضیحی

که به دنبال عملیات مسلحانه صادر می‌شد و یا به مناسبت‌های سیاسی و تاریخی در اماکن عمومی پخش می‌شد.

۲. کارهای ترویجی

که با پخش جزوه‌ها و کتب سازمانی صورت می‌گرفت این کار حول مسائل انجام می‌شد که نیاز به توضیح و تشریح مسائل داشت.

ساواک در تاریخ سی و یکم فروردین ۱۳۵۵ از جزوه «*اصلاحات ارضی در ایران*» در ۳۵ صفحه که دانشکده فنی دانشگاه تهران پخش شده است خبر می‌دهد. در این جزوه چریک‌ها اصلاحات ارضی را از تضاد بین فئودالیسم و سرمایه‌داری، احتیاج دولت به‌نیروهای کارگری در صنایع و بیم از فئودال‌ها ارزیابی می‌کند.

و در سند دیگری در تاریخ هفتم اردیبهشت ۱۳۵۵ ساواک از پخش کتاب «***چگونه مبارزه مسلحانه توده‌ای می‌شود***» نوشته بیژن جزنی در دانشکده فنی خبر می‌دهد.

در این کتاب بیژن، سرکوب، نداشتن امید و نبود گروه پیشتاز را جزء عوامل تأخیری در انقلاب می‌داند و جنگ مسلحانه را در جلب مردم مؤثر می‌داند.

در تاریخ بیست و دوم اسفند ۱۳۵۶ در نارمک ساواک تاب «*طرح جامعه‌شناسی و مبانی استراتژی جنبش انقلابی خلق ایران*» از انتشارات سازمان چریک‌ها را پیدا می‌کند.

برگماری‌های سال ۱۳۵۷

سازمان در حالی به فاز قیام و سرنگونی رسید که ساواک رهبران اصلی آن را از پای درآورده بود و توش و توان چندانی برای چریک‌ها در بُعد تشکیلاتی باقی نمانده بود.

ساواک از سال ۱۳۵۰ تا روز سرنگونی دچار خطایی استراتژیک شد و این خطا ناشی از آموزش‌ها و تبلیغات مأموران سیا بود که تحت تأثیر اتفاقات جنگ سرد بودند؛ جنگی بین کمونیسم و سرمایه‌داری.

ساواک به‌عنوان مغز اندیشمند نظام استبدادی بر این باور بود که خطر سرنگونی از سوی چریک‌ها است فدایی و مجاهد برایش فرقی نداشت. مجاهدین را هم مارکسیست می‌دانست. منتهی از نوع اسلامی‌اش. پس تمامی توان خود را در جهت قلع و قمع کردن آن‌ها به‌کار برد و روحانیت را از یاد برد.

دیالکتیک تاریخ را نگر. سازمانی که باید چشم و گوش بیدار رژیم استبدادی باشد خود و شاه را با نگاهی غلط به منجلاب تاریخ برد.

مصطفی شعاعیان در یکی از بررسی‌هایش پیش‌بینی می‌کند که همین ساواک باعث سقوط رژیم خواهد شد.

در این زمان رفیق هادی (غلامیان لنگرودی) در رأس سازمان بود و با پای‌مردی‌های او بود که سازمان احیا شد.

شرایط جدید نیاز به برخورد فعال‌تری داشت پس عده‌ای به‌عنوان «کادرهای ویژه» عضوگیری شدند تا در بخش نوشتاری به مرکزیت سازمان کمک کنند. این افراد طبق اسناد ساواک در سال ۱۳۵۵ کسانی بودند که دیگر نه چریک بودند و نه فدایی.

به واقع به مواضع حزب توده نزدیک بودند. اما حزب توده آن‌قدر بدنام بود که خود را توده‌ای نمی‌دانستند بلکه خود را سیاسی‌کار خطاب می‌کردند.

یک سند

طبق گزارش ساواک از یک عامل نفوذی‌اش، که علی‌القاعده باید جزء زندانیان سیاسی باشد، هیجده نفر تصمیم می‌گیرند در زندان یک تشکل سیاسی به‌وجود آورند. این گزارش یازدهم خرداد ۱۳۵۵ به ساواک رسیده است. این افراد عبارتند از:

۱. فرخ نگهدار، ۲. مهدی فتاح‌پور، ۳. جمشید طاهری‌پور، ۴. اکبر دوستدار،

۵ . علی توسلی، ۶. فرزاد کریمی، ۷. پرویز نویدی، ۸ . علی‌اصغر ایزدی، ۹. سهراب شهاب‌الدین، ۱۰. نریمان رحیمی، ۱۱. ابوالقاسم طاهرپرور، ۱۲. حبیب‌الله فرزاد ۱۳. شاهرخ نعمتی، ۱۴. رضا نعمتی، ۱۵. یوسف کشی‌زاده و ۱۶. عبدالرحیم صبوری

فرزاد کریمی احتمالاً بهزاد کریمی است و نام دو نفر دیگر ذکر نشده است.

به‌هررو حداقل هفت نفر از اینان به ضرس قاطع نه چریک بودند و نه فدایی. هم اینان به‌عنوان کادرهای ویژه و بعد در انتخابات سال ۱۳۵۸ به مرکزیت سازمان راه یافتند.

روزشمار سال ۱۳۵۷

ـ انفجار بمب در کلانتری چهار و حزب رستاخیز شهرستان قم در بهمن ۱۳۵۶ و اعلام حمایت از مبارزات مردم

ـ محکوم کردن حادثه سینما رکس

ـ شهریور: اعلامیه‌ای در محکومیت و شکستن حکومت نظامی شاه

ـ شهریور: در هم کوبیدن مرکز گارد در میدان عشرت‌آباد به تلافی کشتار مردم

ـ نهم مهر: ترور سرهنگ مرتضی زمانی‌پور و راننده‌اش به تلافی کشتار مردم

ـ پانزده آبان: انتشار اعلامیه‌ای با این مضمون، در این قیام خونین که آغاز شده است مردم را یاری می‌کنیم.

ـ چهاردهم آذر: حمله با بمب و مسلسل به اداره شهربانی زنجان

ـ سیزدهم آذر: حمله به قرارگاه شماره ۲ مرکز گشتی‌های پلیس تهران

ـ آذرماه: اعلام فروپاشی ارتش از درون طی یک اطلاعیه

ـ هفدهم دی: اطلاعیه برعلیه ارتش مزدور و سرکوب‌گر شاه

ـ نوزدهم بهمن: برپایی بزرگداشت حماسه سیاهکل در دانشگاه تهران

ـ بیست و یکم بهمن: راه‌پیمایی چریک‌ها از دانشگاه به طرف نیروی هوایی و کمک به همافران محاصره شده و سرنگونی رژیم شاه و فرود آوردن ضربه نهایی

شهدای جنبش فدایی

شهدای جنبش فدایی را در سه گروه باید تقسیم‌بندی کرد:
۱. آن‌هایی که در زیر شکنجه شهید شدند.
۲. آن‌هایی که در درگیری به شهادت رسیدند.
۳. آن‌هایی که تیرباران شدند.

آن‌هایی که در زیر شکنجه به شهادت رسیدند

۱. صمد بهرنگی، سال ۱۳۴۷

صمد همراه حمزه فراهتی افسر ارتش بـه ارس رفـت و دیگـر برنگشـت. صـمد از رهبـران حـلقه تبریز بود حلقه‌ای که شـهدای پـرآوازه‌ای چون بهروز دهقـانی، نـابدل، مناف فلکی، اصغر عرب‌هریسی و کاظم سعادتی داشت.

بـاور عمـومی بـر ایـن بـود که او را سـاواک غـرق کرده اسـت. هـرچنـد بعـدهـا حمزه فراهتی مدعی شد صمد خود غرق شده است. اما نتوانست به تمامی همه را قـانع کند. گرچه صمد به‌عنوان حلقه واسط پویان و تبریز اگـر در ارس هـم غـرق نمـی‌شـد به‌زودی چون بهروز دهقانی در زیر شکنجه به شهادت می‌رسید.

۲. حسن نیک‌داوری، خرداد ۱۳۴۹
۳. غفور حسن‌پوراصیل اسفند ۱۳۴۹
۴. فریدون نجف‌زاده، اسفند ۱۳۴۹
۵ . بهروز دهقانی، خرداد ۱۳۵۰
۶. شاهرخ هدایتی، دی ۱۳۵۰
۷. سیروس سپهری، دی ۱۳۵۰
۸ . حسین کریمی، مهر ۱۳۵۰

۹. مهوش جاسمی، بهمن ۱۳۵۱
۱۰. ابراهیم پوررضایی خلیق، بهمن ۱۳۵۲
۱۱. حبیب برادران خسروشاهی، خرداد ۱۳۵۳
۱۲. محمدرضا حسینی، آبان ۱۳۵۳
۱۳. منصور فرشیدی، فروردین ۱۳۵۴
۱۴. محمود نمازی، اردیبهشت ۱۳۵۴
۱۵. عبدالله سعیدی بیدختی، مرداد ۱۳۵۴
۱۶. علی‌اصغر (بهمن) روحی‌آهنگران، دی ۱۳۵۴
۱۷. مصطفی دقیق‌همدانی، بهمن ۱۳۵۴
۱۸. ابوالحسن شایگان، ۱۳۵۵
۱۹. هوشنگ اعظمی لرستانی، اردیبهشت ۱۳۵۵
۲۰. حسن سعادتی، شهریور ۱۳۵۵
۲۱. پرویز نصیرمسلم، آذر ۱۳۵۵
۲۲. محمدرضا هدایتی، دی ۱۳۵۵
۲۳. ابوالقاسم گندمی، سال ۱۳۵۶

آن‌هایی که تیرباران شدند

۱. علی‌اکبر صفایی‌فراهانی، اسفند ۱۳۴۹[۱]
۲. محمدعلی محدث‌قندچی، اسفند ۱۳۴۹
۳. اسکندر رحیمی مسیحی اسفند ۱۳۴۹
۴. شعاع‌الدین مشیدی، اسفند ۱۳۴۹
۵ . اسماعیل معینی‌عراقی، اسفند ۱۳۴۹
۶. هوشنگ نیری، اسفند ۱۳۴۹

---

[۱]. روایتی هست که فرمانده فراهانی زیر شکنجه به شهادت می‌رسد.

۷. محمدهادی فاضلی، اسفند ۱۳۴۹
۸ . عباس دانش‌بهزادی، اسفند ۱۳۴۹
۹. هادی بنده‌خدا لنگرودی، اسفند ۱۳۴۹
۱۰. ناصر سیف‌اصل صفایی، اسفند ۱۳۴۹
۱۱. جلیل انفرادی، اسفند ۱۳۴۹
۱۲. احمد فرهودی، اسفند ۱۳۴۹
۱۳. کاظم سلاحی، تیر ۱۳۵۰
۱۴. احمد خرم‌آبادی، تیر ۱۳۵۰
۱۵. بهمن آژنگ، بهمن ۱۳۵۰
۱۶. مجید احمدزاده، اسفند ۱۳۵۰
۱۷. مسعود احمدزاده اسفند ۱۳۵۰
۱۸. عباس مفتاحی، اسفند ۱۳۵۰
۱۹. حمید توکلی، اسفند ۱۳۵۰
۲۰. اسدالله مفتاحی، اسفند ۱۳۵۰
۲۱. سعید آریان، اسفند ۱۳۵۰
۲۲. مهدی سوالونی، اسفند ۱۳۵۰
۲۳. عبدالکریم صاحبان‌سه‌پله اسفند ۱۳۵۰
۲۴. مناف فلکی تبریزی، اسفند ۱۳۵۰
۲۵. اکبر مؤیدی اسفند ۱۳۵۰
۲۶. جعفر اردبیل‌چی اسفند ۱۳۵۰
۲۷. یحیی امین‌نیا، اسفند ۱۳۵۰
۲۸. علی‌اصغر عرب‌هریسی، اسفند ۱۳۵۰
۲۹. علینقی آرش، اسفند ۱۳۵۰
۳۰. حسن سرکاری، اسفند ۱۳۵۰
۳۱. همایون کتیرایی، مهر ۱۳۵۰، آرمان خلق

۳۲. بهرام طاهرزاده، مهر ۱۳۵۰، آرمان خلق
۳۳. ناصر کریمی، مهر ۱۳۵۰، آرمان خلق
۳۴. هوشنگ ترگل، مهر ۱۳۵۰، آرمان خلق
۳۵. ناصر مدنی، مهر ۱۳۵۰، آرمان خلق
۳۶. خسرو گلسرخی، بهمن ۱۳۵۲
۳۷. کرامت‌الله دانشیان، بهمن ۱۳۵۲
۳۸. علیرضا شهاب‌رضوی، خرداد ۱۳۵۳
۳۹. عباس جمشیدی‌رودباری، مرداد ۱۳۵۳
۴۰. بیژن جزنی، فروردین ۱۳۵۴
۴۱. حسن ضیاءظریفی، فروردین ۱۳۵۴
۴۲. سعید مشعوف‌کلانتری، فروردین ۱۳۵۴
۴۳. عباس سورکی، فروردین ۱۳۵۴
۴۴. احمد جلیل‌افشار فروردین ۱۳۵۴
۴۵. عزیز سرمدی فروردین ۱۳۵۴
۴۶. محمد چوپان‌زاده، فروردین ۱۳۵۴
۴۷. محمدرضا معصوم‌خانی فروردین ۱۳۵۴
۴۸. خسرو ترگل، خرداد ۱۳۵۴
۴۹. حسین سلاحی خرداد ۱۳۵۴
۵۰ . منیژه اشرف‌زاده قربانی بهمن ۱۳۵۴
۵۱ . اعظم‌السادات روحی‌آهنگران، شهریور ۱۳۵۴
۵۲ . صفر لنگرودی شهریور ۱۳۵۴
۵۳ . زهرا آقانبی‌قلهکی، آذر ۱۳۵۴
۵۴ . عبدالرضا کلانتر نیستانکی، اسفند ۱۳۵۴

آن‌هایی که در درگیری‌ها به شهادت رسیدند

۱. مهدی اسحاقی، بهمن ۱۳۴۹
۲. محمود رحیم‌سماعی بهمن ۱۳۴۹
۳. جواد سلاحی، فروردین ۱۳۵۰
۴. خلیل سلیمان‌نژاد، اردیبهشت ۱۳۵۰[۱]
۵ . حسن نیکوکار، اردیبهشت ۱۳۵۰
۶. رحمت‌الله پیرونذیری، خرداد ۱۳۵۰
۷. امیر پرویز پویان، خرداد ۱۳۵۰
۸ . اسکندر صادقی‌نژاد، خرداد ۱۳۵۰
۹. عزیز سالمی، شهریور ۱۳۵۰
۱۰. چنگیز قبادی، مهر ۱۳۵۰
۱۱. مهرنوش ابراهیمی، مهر ۱۳۵۰
۱۲. محمدعلی سالمی، مهر ۱۳۵۰
۱۳. حسین سیدنوزادی، مهر ۱۳۵۰
۱۴. منوچهر بهایی‌پور، مهر ۱۳۵۰
۱۵. عبدالحسین براتی، مهر ۱۳۵۰
۱۶. حسین محمودیان، دی ۱۳۵۰
۱۷. مرتضی حاج‌شفیعی، دی ۱۳۵۰
۱۸. محمدرضا (هرمز) احمدی، دی ۱۳۵۰
۱۹. حسن معصومی‌همدانی، خرداد ۱۳۵۰
۲۰. فریدون شافعی، مرداد ۱۳۵۰
۲۱. محمد صفاری‌آشتیانی، مرداد ۱۳۵۰
۲۲. احمد زیبرم، مرداد ۱۳۵۰

---

[۱]. رفیق سلیمان‌نژاد بر اثر انفجار به شهادت رسید. اما از آن‌رو که این کار نیز بخشی از عملیات رزمی بود در ردیف درگیری‌ها به حساب می‌آید.

۲۳. مهدی فضیلت‌کلام، مرداد ۱۳۵۰
۲۴. فرخ سمیری، مرداد ۱۳۵۰
۲۵. فرامرز شریفی، مرداد ۱۳۵۰
۲۶. اسدالله بشردوست، آذر ۱۳۵۱
۲۷. ایرج سپهری، شهریور ۱۳۵۲
۲۸. حسن نوروزی، دی ۱۳۵۲
۲۹. یوسف زرکاری، دی ۱۳۵۱
۳۰. مجتبی خرم‌آبادی، اسفند ۱۳۵۲
۳۱. مرضیه احمدی‌اسکویی، اردیبهشت ۱۳۵۳
۳۲. شیرین فضیلت‌کلام، اردیبهشت ۱۳۵۳
۳۳. عباس کابلی، شهریور ۱۳۵۳
۳۴. حسن جان‌لنگرودی، آبان ۱۳۵۳
۳۵. سلیم پایان، دی ۱۳۵۳
۳۶. فتح‌علی پناهیان، بهمن ۱۳۵۳
۳۷. حبیب‌الله مؤمنی، فروردین ۱۳۵۴
۳۸. خشایار سنجری، فروردین ۱۳۵۴
۳۹. علی‌اکبر جعفری، اردیبهشت ۱۳۵۴
۴۰. حسن رومینا، خرداد ۱۳۵۴
۴۱. نادر عطایی، خرداد ۱۳۵۴
۴۲. محمود عظیمی‌بلوریان، تیر ۱۳۵۴
۴۳. نزهت‌السادات روحی‌آهنگران، تیر ۱۳۵۴
۴۴. مارتیک قازاریان، تیر ۱۳۵۴
۴۵. یدالله زارع‌کاریزی، تیر ۱۳۵۴
۴۶. زین‌العابدین رشتچی، مرداد ۱۳۵۴
۴۷. غلامرضا به‌نژاد، مرداد ۱۳۵۴
۴۸. حسین الهیاری، مرداد ۱۳۵۴

۴۹. جهانبخش پایداری، مرداد ۱۳۵۴
۵۰ . هاشم باباعلی رحیمی، شهریور ۱۳۵۴
۵۱ . پروین فاطمی، مهر ۱۳۵۴
۵۲ . فرشید فرجاد، مهر ۱۳۵۴
۵۳ . علی دبیری‌فرد، آبان ۱۳۵۴
۵۴ . فاطمه (شمس نهان)، دی ۱۳۵۴
۵۵ . فاطمه حسن‌پوراصیل، دی ۱۳۵۴
۵۶ . مسرور فرهنگ، دی ۱۳۵۴
۵۷ . جعفر محتشمی، بهمن ۱۳۵۴
۵۸ . حمید مؤمنی، بهمن ۱۳۵۴
۵۹ . مصطفی شعاعیان، بهمن ۱۳۵۴
۶۰. عبدالمجید پیرزاده جهرمی، بهمن ۱۳۵۴
۶۱. مسعود پرورش، بهمن ۱۳۵۴
۶۲. فاطمه اخدرنیا، بهمن ۱۳۵۴
۶۳. کیکاوس رهگذر، بهمن ۱۳۵۴
۶۴. حمیدرضا هزارخانی، بهمن ۱۳۵۴
۶۵. حسن توسلی، بهمن ۱۳۵۴
۶۶. محمدطاهر رحیمی، بهمن ۱۳۵۴
۶۷. محسن بطحایی بهمن ۱۳۵۴
۶۸. حمد اکرامی، فروردین ۱۳۵۵
۶۹. محمدرضا کامیابی، فروردین ۱۳۵۵
۷۰. عزت غروی (رفیق مادر)، اردیبهشت ۱۳۵۵
۷۱. فرهاد صدیقی‌پاشاکی، اردیبهشت ۱۳۵۵
۷۲. ناصر شایگان، اردیبهشت ۱۳۵۵
۷۳. ارژنگ شایگان، اردیبهشت ۱۳۵۵
۷۴. لادن آل‌آقا، اردیبهشت ۱۳۵۵

۷۵. فرزاد دادگر، اردیبهشت ۱۳۵۵
۷۶. احمدرضا قنبرپور، اردیبهشت ۱۳۵۵
۷۷. قربانعلی زرکاری، اردیبهشت ۱۳۵۵
۷۸. جهانگیر باقری‌پور، اردیبهشت ۱۳۵۵
۷۹. مهوش حاتمی، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۰ . بهروز ارمغان، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۱ . فریده (فاطمه) غروی، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۲ . حسین فاطمی، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۳ . میترا بلبل‌صفت، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۴ . اسماعیل عابدی، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۵ . زهره مدیرشانه‌چی، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۶ . هادی فرجاد پزشک، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۷ . تورج اشتری‌تلخستانی، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۸ . مصطفی حسن‌پوراصیل، اردیبهشت ۱۳۵۵
۸۹ . محمود خرم‌آبادی، اردیبهشت ۱۳۵۵
۹۰. مینا طالب‌زاده شوشتری، خرداد ۱۳۵۵
۹۱. علیرضا رحیمی‌علی‌آبادی، خرداد ۱۳۵۵
۹۲. حسین موسی‌دوست دموچالی، خرداد ۱۳۵۵
۹۳. حمید اشرف، تیر ۱۳۵۵
۹۴. محمدحسین حق‌نواز، تیر ۱۳۵۵
۹۵. محمدرضا یثربی، تیر ۱۳۵۵
۹۶. غلامعلی خراط‌پور، تیر ۱۳۵۵
۹۷. یوسف قانع خشکه‌بیجاری، تیر ۱۳۵۵
۹۸. طاهره خرم، تیر ۱۳۵۵
۹۹. فاطمه حسینی، تیر ۱۳۵۵
۱۰۰. محمدمهدی فوقانی، تیر ۱۳۵۵

۱۰۱. غلامرضا لایق‌مهربانی، تیر ۱۳۵۵
۱۰۲. عسگر حسینی ابرده، تیر ۱۳۵۵
۱۰۳. علی‌اکبر وزیری، تیر ۱۳۵۵
۱۰۴. گلرخ مهدوی، تیر ۱۳۵۵
۱۰۵. نسترن آل‌آقا، تیر ۱۳۵۵
۱۰۶. نادعلی پورنغمه، تیر ۱۳۵۵
۱۰۷. مریم شاهی، تیر ۱۳۵۵
۱۰۸. حمید آریان، تیر ۱۳۵۵
۱۰۹. بهزاد امیری دوان، تیر ۱۳۵۵
۱۱۰. افسرالسادات حسینی، تیر ۱۳۵۵
۱۱۱. نادره احمدی‌هاشمی، تیر ۱۳۵۵
۱۱۲. سیمین توکلی، تیر ۱۳۵۵
۱۱۳. کیومرث سنجری، تیر ۱۳۵۵
۱۱۴. ۱۳۵۵مرتضی (امیر) فاطمی، مرداد ۱۳۵۵
۱۱۵. پرویز داودی، شهریور ۱۳۵۵
۱۱۶. محمدرحیم خدادادی، آبان ۱۳۵۵
۱۱۷. خدابخش شالی، دی ۱۳۵۵
۱۱۸. انوشه فضیلت‌کلام، بهمن ۱۳۵۵
۱۱۹. فردوس آقاابراهیمیان، بهمن ۱۳۵۵
۱۲۰. حسین چوخاچی، اسفند ۱۳۵۵
۱۲۱. صبا بیژن‌زاده، اسفند ۱۳۵۵
۱۲۲. اصغر پناهی، اسفند ۱۳۵۵
۱۲۳. محمد کاسه‌چی، اسفند ۱۳۵۵
۱۲۴. غزال (پریدخت آیتی)، فروردین ۱۳۵۶
۱۲۵. عباس هوشمند، فروردین ۱۳۵۶

۱۲۶. بهمن پنجه‌شاهی، فروردین ۱۳۵۶
۱۲۷. علی پیرامون، فروردین ۱۳۵۶
۱۲۸. یدالله سلسبیلی، فروردین ۱۳۵۶
۱۲۹. نسرین پنجه‌شاهی، اردیبهشت ۱۳۵۶
۱۳۰. محمدکاظم غبرایی، تیر ۱۳۵۶
۱۳۱. غلامحسین بیگی، شهریور ۱۳۵۶
۱۳۲. بهنام موحد، آبان ۱۳۵۶
۱۳۳. داود میرایی، اردیبهشت ۱۳۵۷
۱۳۴. سلیمان پیوسته حاجی‌محله، خرداد ۱۳۵۷
۱۳۵. رفعت معماران بنام، خرداد ۱۳۵۷
۱۳۶. حمید ژیان، تیر ۱۳۵۷
۱۳۷. ابوالقاسم نیک‌چه‌همدانیان، آذر ۱۳۵۷
۱۳۸. فتح‌الله کریمی، دی ۱۳۵۷
۱۳۹. قاسم سیادتی، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۰. ناصر گاریچی، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۱. خسرو پناهی، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۲. محمدعلی ملکوتیان، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۳. مهدی اقتدارمنش، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۴. محمدجواد عرفانیان، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۵. عباس تبریزی، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۶. محسن نیکمرام، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۷. بابک سیلابی‌طلسمچی، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۸. هابیل امیرخیز، بهمن ۱۳۵۷
۱۴۹. حمید عابدزاده، بهمن ۱۳۵۷

زندانیان

آمار شهدا تا حدودی در دسترس ما است اما از زندانیان جنبش فدایی آمار دقیقی دردست نیست. جز آن‌که می‌دانیم تمامی رهبران و اعضا و کادرهای سازمان چریک‌ها، و آن‌هایی که به دیگر گروه‌ها بعد از بهمن ۱۳۵۷ پیوستند در کارنامه خود چند سالی حبس را دارند.

از سال ۱۳۴۹ تا سال ۱۳۵۷ چه کسانی دستگیر شدند و میزان وابستگی‌شان به‌جنبش فدایی چه میزان بود. و به خاطر این دلبستگی چه میزان زندانی کشیدند. تنها بایگانی‌های متروک دادستانی ارتش می‌داند. انبارهایی که جوانی و رؤیای نسلی را درخود خفه کرده و رژیم استبدادی را نتوانست حفظ کند.

دادگاه‌ها

با اندوه بسیار از دادگاه‌ها و آنچه در آن بیدادگاه‌ها گذشت اطلاع چندانی نداریم. تنها دفاعیات گروه آرمان خلق و گروه فلسطین در دسترس ماست اما همین نمونه‌های نادر حکایت از دلاوری‌های بسیار دارد.

در دادگاه بیست و سه نفر از رهبران فدایی که در سال ۱۳۵۰ برگزار شد، آن‌هم دردادگاه نظامی با ورود هیئت دادرسان گروه از جا برنخاست و در جواب دادستان که می‌خواست متهمین خود را معرفی کنند و بگویند شغل و تابعیت‌شان چیست همگی خود را چریک فدایی خلق و تابعیت خود را خلق ایران معرفی کردند. حسینی شکنجه‌گر ساواک و رئیس زندان اوین مسعود را از دادگاه بیرون کشید و درجلو دردادگاه به سختی کتک زد. مجید برادرش از لای در دید فریاد زد مسعود را دارند می‌زنند. و خواستار بازگشت مسعود شدند. مسعود را آوردند مسعود به عباس مفتاحی گفت: مرا زدند و عباس برخاست و شعار داد. و گروه سرود «به پا، به پا، ای خلق ایران به پا» را خواند. و دادگاه بهم خورد و برنامه ساواک برای برگزاری دادگاهی وسیع بهم

خورد و از فردا دادگاه‌ها یکی دو نفره برگزار شد[1] و یـا اخبـار جسـته و گریختـه‌ای از دادگاه چریک‌های سیاهکل داریم. و دفاع جانانه فرمانده فراهانی، و دیگران.

شاه و ساواک تصور می‌کردند با سانسور و دیوارهای بلند زنـدان مـی‌توانـد صـدای فرزندان خلق را در گلو خفه کند. پس در سانسور مطلق با حضور مشتی عناصر ساواک به‌عنوان تماشاچی و ناظر دادگاه‌ها برگزار می‌شد. تنهـا کیفرخواسـت بـود کـه انعکـاس بیـرونی داشـت. «قیـام بـرعلیه امنیت کشـور و سـوءقصد بـه جـان شـاه» امـا از دفـاع خبری نبود.

در جریان دادگاه گروه گلسرخی، دانشیان، به عضدی از شکنجه‌گران ساواک گفـت: اگر دادگاه ما را هفت طبقه زیرزمین تشکیل دهیـد. مـن حـرف خـود را خـواهم زد. و صدای ما از این دیوارها خواهد گذشت.

ارثیه معنوی چریک‌ها

چه‌گوارا می‌گوید: برای انقلابی شـدن نخسـت شـرافتمند بـودن لازم اسـت. و یکـی از رهبران توپو مارو می‌گوید: شرافت به‌اضافه اراده، باید اضافه کرد پیش از این دو، عنصر آگاهی لازم است.

در دهه ۴۰ از دوران احزاب سنتی و بـر بسـتر جامعـه‌ای سـرکوب شـده و احزابـی فروریخته و آبرو رفته بذری بر زمین یأس و نامیـدی تـوده و طبقـه افشـانده مـی‌شـود. عده‌ای جوان در فاصله سال‌های ۳۰ـ۱۳۲۰ بدون آن‌که مانیفیست حضور خود را بر سـر هر برزن جار بزنند بدون آن‌که دست در جیب همسایه شمالی و یا غربی خود بکنند بـا دو الگـوهـای نخ‌نمـا شده داخـلی گـرد هم آمدنـد و بـه ایـن نتیجه رسـیدند که بـاید کاری کرد.

اندیشه مبارزه مسلحانه در محفل‌های جدا شده از حزب تـوده و جبهـه ملـی شـکل

[1]. نقی حمیدیان، بر بال‌های آرزو، نشریه عصرنو، دهم بهمن ۱۳۸۷

گرفت. در حالی‌که کل دارایی این محافل قادر نبود به تعداد شروع‌کنندگان این حرکت یک ژث یا کلاشینکف تهیه کنند. در مقابل رژیمی که زاغه‌ها و انبارهای به وسعت یک کشور ژث و کلاشینکف و تیربار و مسلسل و آخرین سلاح‌های تولید شده در خود انبار کرده بود.

اما برای شروع کار سه چیز لازم بود آگاهی، اراده و شرافت.

آنان مردمانی از همین حوالی بودند اما بومی بودن‌شان به معنای بی‌خبری‌شان از آنچه که در جهان می‌گذشت نبود. حماقت محض است چه در آن روز و چه در این روزگار که بخواهی پزشک، مهندس و یا یک انقلابی بومی باشی و خودت را بی‌نیاز بدانی از آنچه انسان معاصر در پرتو آخرین پیشرفت‌های تکنولوژیک، جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی به دست آورده است.

در آن روزگار انقلابات چین و کوبا و ویتنام و الجزایر و فلسطین می‌توانست درس‌ها و راه‌های بسیاری به چریک‌های ایرانی بیاموزند بگذریم که اپورتونیسم سخنور، به روز شدن انقلاب را تقلید و الگوبرداری می‌دانست و تلاش کرد و امروز هم می‌کند تا آن به روز شدن را تخطئه کند در حالی‌که آنان نیز مقلدان الگوی بلشویک انقلاب بودند. الگویی که در ایران راه به جایی نمی‌برد.

آنان از همان ابتدا خود را صدای بی‌نام، آدم‌های اعماق دانستند. پیشتاز و پیشاهنگ و بعدها چریک، نام‌هایی بود که بعدها دیگران به آن‌ها دادند. آن‌ها صدای بی‌صدایان بودند.

پس برای تحقیق به روستاها رفتند. حداقل بیست کار تحقیقی در مورد روستاهای ایران در دست ما است چند برابر این کارها در خانه‌های تیمی و در یورش ساواک از بین رفته است. تحقیقات بسیاری در مورد کارگران انجام شده است. ما تنها از نمونه رفیق حسن نوروزی کارگر راه‌آهن مطلعیم که گزارش کار در میان کارگران راه‌آهن را به گروه می‌دهد. اما بدون شک کارهای دیگری نیز انجام شده است و آن تحقیقات چون گزارش تحقیقی شهید نوروزی در یورش ساواک از بین رفته است. در مورد کوه‌ها، جنگل‌ها و جغرافیای انسانی و سیاسی ایران نیز کارهای بسیاری شده است که

ما تنها از سفر پنج ماهه جنگل‌های گیلان و مازندران توسط گروه سیاهکل و بررسی کوه‌های لرستان توسط گروه شهید دکتر اعظمی باخبریم. طرفه آن‌که با این همه کار تحقیقی اپورتونیسم سخنور که پایش را از تهران بیرون نگذاشته بود مدعی بود چریک‌ها جامعه خود را نمی‌شناسند همه این کارهای تحقیقی بدون نام بوده‌اند. اگر امروز چند کار باقی‌مانده امضای شهید دلاوری را دارد. این نام‌ها بعدها توسط بازماندگان گروه برای ثبت در تاریخ آمده است. از ۵۷ـ۱۳۴۴ تمامی نوشته‌های تحقیقی بدون نام بوده‌اند.

از روز نخست قرار بر آن بود تا در زیر درخشش، نام چریک، هر نامی بی‌نام شود. تا آن نام یگانه خوش بدرخشد و آدم‌های بی‌نام، و بی‌صدایان اعماق، نام و صدای خود را از دهان چریک بشنوند. شروع فاجعه از آن‌جایی آغاز شد که مدعیان نام آمدند فاجعه از همین جا همیشه آغاز می‌شود.

چریک به‌هرروی از لفظ من بیگانه است این سازمان است که به همه کار قادر است و این تشکیلات است که هر کاری را که انجام شده است، به انجام رسانده است.

آدم‌ها از شهرها و روستاهای مختلف، از لایه‌های مختلف طبقات، با زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف، می‌آیند تا با کار صبورانه‌شان، کاری کنند کارستان. اما نه به نام خود و برای خود. برای توده و طبقه و به نام سازمان که خود را سخنگوی بی‌صدایان می‌داند. هر عملیات تنها یک انعکاس دارد. چریک‌ها بودند و هر شهادت نیز یک پژواک دارد یک چریک به شهادت رسید. و هر دستگیری هم به یک نام در شهر می‌پیچد یک چریک امروز دستگیر شد. این بی‌نامی حتی موقع مردن نیز هست. جواد سلاحی وقتی با نابدل هنگام پخش اعلامیه در منطقه پامنار درگیر می‌شود. به آخرین گلوله که می‌رسد. از پشت سر به خود شلیک می‌کند تا صورتش برای دشمن و حتی دوست ناشناخته بماند. مهم نیست بدانند یا ندانند که جواد سلاحی به شهادت رسیده است درزیر درخشش آن نام بی‌همال، هر نامی محو شدنی است و در سایه آن خورشید یگانه، هر نامی طلوعی دیگر خواهد داشت. که چریک بی‌نیاز از هر نام و ما به ازای خارجی است چریک فدایی، چریک فدایی است. همین افتخار برای آن‌که می‌آید و آن‌که می‌رود و آن‌که می‌ماند کافی است.

چریک محصول نتوانستن‌ها است.فرزند دوران نازایی احزاب سنتی است. آمده است تا به انتظار پایان دهد. آمده است تا بگوید منم امید همه بی‌پناهان منم صدای همه بی‌صدایان من همانم که شما هزار سال است که انتظار آن‌را می‌کشیدید. همان حرفی را که روزگاری مردی در شیراز گفت: و حرکتی عظیم برخاست. و حکومتیان آن‌را فتنه بزرگ نامیدند.

چریک آمده است تا بگوید انقلاب خودبه‌خود نمی‌آید. وظیفه ما است که آن‌را بیاوریم. خودش به آن می‌گوید «تسریع عوامل ذهنی» شرایط عینی را آماده می‌بیند. ظلم و گرسنگی که هست سرکوب و سرنیزه هم که هست پس باید این فضای خفقان را شکست تا توده و طبقه باور کنند که او می‌تواند این در را به پاشنه دیگر بچرخاند. نام آن‌را می‌گذارند دو مطلق. دو پایه‌ای که حکومت کودتا به آن حرکت می‌کند. افسانه شکست‌ناپذیری حکومت و داستان ضعف و ناچاری توده. چریک می‌آید تا پرده را بالا بزند. سفره را باز کند و به توده و طبقه نشان دهد زندگی به واقع این‌گونه نیست که او می‌پندارد. یا به او نشان می‌داده‌اند. کاخ شیشه‌ای، استبداد شکستنی است. پس با کمتر از ده نفر به جنگل می‌رود. و با تمامی واحدهای ژاندارمری گیلان و مازندران، واحدهای ویژه اعزامی، و تمامی ژاندارمری کشور به جنگ برمی‌خیزد تا در یک نبرد چند هفته‌ای شاه را به تعجب وادارد. و به اویسی فرمانده ژاندارمری وقت بگوید. با این تعداد کم چه تلفات سنگینی از ما گرفتند. و توده و طبقه با صدای تفنگ‌های سیاهکل از خواب برخیزند. و شاعر بگوید: یاد باد نام پلنگان دیلمان و طبرستان و درود بر آن دست که تفنگ روی کتاب نهاد.

چریک می‌آید و می‌گوید: زندگی از دست‌ها شروع می‌شود. نه از لب‌ها، مخالف تئوری نیست اما می‌داند جنبش با بحث‌هایی بی‌انتها به جایی نمی‌رسد. می‌گوید: باید نگاه را به تئوری عوض کرد. با پراتیک می‌فهمیم که هر حرف چه معیار و میزانی دارد. اختلاف‌های ایدئولوژیک تمام ناشدنی است. می‌شود تا ابد بحث کرد که حزب را به‌سبک لنین درست کرد یا مائو.

بلکه باید نخست آستین‌ها را بالا زد و وارد پراتیک انقلابی شد عمل انقلابی خود

می‌گوید که اول حزب یا اول سازمان پیشاهنگ اول حزب یا نخست نبرد مسلحانه. کدام از دل کدام بیرون می‌آید. پس به کارخانه، محیط‌های کارگری می‌رود. دبره را هم می‌خواند. همان به روز شدن انقلاب بر پایه باور به کلاسیک‌های مارکسیستی. دبره را با لنین رد می‌کند. و به این نتیجه می‌رسد که اول حزب. نه سازمان پیشاهنگ آن‌گونه که دبره می‌گوید اما مدل لنین حزب پاسخ نمی‌دهد. باز به دبره بازمی‌گردد.

اپورتونیسم سخنور بانگ برمی‌دارد، ببینید لنین را کنار گذاشته‌اند و دبره را می‌خوانند اما چریک به‌دنبال تقدیس این یا آن رهبر یا ایدئولوگ نیست دنبال کارآیی عملی است به‌دنبال چراغ راهنمایی است که بتواند توده و طبقه را از یأس و نومیدی بیرون بیاورد بر تضادهای حاکم بر جامعه نور بپاشاند قساوت رژیم را عریان کند چهره دشمن را بشناساند. و نشان دهد که مارکسیسم نه مشتی آیه‌های مقدس و حرف‌های خوب که نوعی آلترناتیو است پرچمی است برای مبارزه که می‌توان در زیر آن ایستاد و مبارزه کرد قرار نیست همه آدم‌ها کاپیتال را بخوانند. و یا چه باید کرد لنین و از دو تاکتیک سوسیال دمکراسی راه انقلاب را بیابند.

توده و طبقه نه وقت و نه توان و نه حوصله آنتی‌دورینگ انگلس و فقر فلسفه مارکس را دارند آن‌ها می‌خواهند بدانند ما به ازای عمل مارکسیسم کدام عمل و کدام راه عینی و واقعی است. توده و طبقه همیشه به دنبال یک پرچم‌اند، و پرچم یعنی نشان دادن راه و راه یعنی یک آلترناتیو عملی.

آنان بر این باور نبودند که پیشاهنگ بودن یا نماینده طبقه بودن مقام و منزلتی است که به یک گروه و یا یک سازمان و یک حزب به ارث می‌رسد. نطفه مقدسی در کار نیست جوازی نیست که توسط کمینترن یا شخص استالین صادر شود و به دست هر کس و ناکسی بیفتد. این موقعیت را باید به دست آورد و به دست آوردن موقعیت دریک جامعه به غایت پیچیده و سرکوب شده با سخنوری مقدور نیست. با بحث‌های بی‌انتها در اتاق‌های بسته شدنی نیست. تنها و تنها پراتیک انقلابی است که توده و طبقه می‌پذیرد که پرچم و سخنگوی او کجاست. این مدالی است که توده و طبقه به سینه پیشاهنگ خود می‌زند. و یک صدا می‌گوید: «فدایی ـ فدایی ـ تو افتخار مایی.» می‌شود

تا هزار سال در برلن شرقی نشست و دلخوش داشت به دو اتاق با یک تابلو. می‌شود در ده‌ها میهمانی و کنگره احزاب شرکت کرد و کارت خود را نشان داد که نوشته شده است نماینده حزب کمونیست ایران. همه این‌ها شدنی است. اما باید دید کارگران جهان چیت و ذوب‌آهن و نفت و نورد اهواز چه می‌گویند. کارگران قالی‌باف و کوره‌پزخانه چه می‌گویند باید دید دانشگاه و روشنفکران و شاعران و هنرمندان چه می‌گویند. و یک‌باره را گویم باید دید توده و طبقه چه می‌گویند.

کار چریک، کار عرفانی است به یک معنا هست. به یک معنا نیست در سکوت و تنهایی روح خود را از زنگ‌ها و متعلقات طبقاتی می‌زداید. اما بریده از خلق و جامعه نیست. عارف از توده می‌برد تا به روشنایی برسد. هوای نفس را در خود می‌کشد تا خود شود. چریک به یک معنا این‌گونه است اما او می‌رود تا به سوی توده و طبقه بازگردد. او بازمی‌گردد تا از نام بلندآوازه پیشاهنگ طبقه کارگر اعاده حیثیت کند.

چریک فرزند دورانی است که نام به ننگ آغشته شده است توده و طبقه دیده است که رهبران احزاب سنتی در روز موعود چگونه گریختند و یا زانو زدند و با تیغ جلاد را تیزتر کردند. پس به بی‌باوری رسیدند. در تاریخ پهلوانی ما، که استاد طوس آن‌را برای ما و فرزندان ما ثبت کرده است تمامی پهلوانان و گردان و تمامی جنگ‌ها و جدال‌ها، جنگ نام و ننگ است. رستم پهلوان همه زمان‌ها دست در خون شاهزاده‌ای جوان، ایرانی، روئینه‌تن و پاکدین می‌شوید تا نام او به ننگ آلوده نشود. در حالی‌که می‌داند کشنده اسفندیار، خود به مرگی تلخ می‌میرد. بهرام در جنگ هاماوران برای یافتن، مهمیز خود به میدان می‌رود و کشته می‌شود. چرا که نام او بر مهمیز ثبت است. و افتادن مهمیز یک پهلوان در میدان نام او را به ننگ آلوده می‌کند. چریک، اسلحه، خلع سلاح‌شدگان تاریخ خود است. چریک غول زیبایی است با دو چشم، چشمی در جلو و چشمی در عقب، هم به گذشته می‌نگرد و هم به آینده.

و می‌داند که از مشروطه به بعد علت این‌که تمامی قیام‌ها و جنبش‌ها در آخر کار به‌شکست منتهی شده‌اند به‌خاطر آن بوده است که دست توده و طبقه در روز واقعه خالی بوده است. و در جنگ طبقات کسی دلش به حال بی‌پناهان نمی‌سوزد. قرار نیست

هم که بسوزد. جنگ طبقات، بی‌رحم و صریح و خون‌فشان است. و حرف اول و آخر را آن طبقه‌ای می‌زند که به سلاح و صلاح مجهز باشد. اگر توده و طبقه قادر نباشد قهر ضدانقلابی را با قهر انقلابی پاسخ گوید آخر مشروطه می‌شود پارک اتابک. و ستار با پای شکسته می‌میرد و باقرخان در نیمه‌شبی سربریده می‌شود. تا آن قزاق بیاید و کار را تمام کند و مجلس شورای ملی بشود (اصطبل رضا خانی).

چریک به تن سیاست، لباس نظامی می‌پوشاند و می‌گوید امر سیاسی امروز شکل نظامی دارد. و سیاست و قهر نه دو پیکره، جدا از هم که تنی واحد ارگانیک‌اند. سیاست باید حرف خود را با گلوله و باروت بزند. تا در این شب بی‌روزن، روزنی گشوده شود. و توده و طبقه با تمامی اشکالی موجود به حقوق خود دست یابند.

چریک منکر و مخالف سود بردن از تمامی شیوه‌های مبارزه نیست. اما باور دارد که همه اشکال در پناه سلاح او فرجامی نیکو خواهد داشت. وگرنه توده و طبقه بی‌سلاح به زودی قصابی خواهد شد. رژیم اما او را خرابکار می‌نامد. کسانی‌که یا از آن سوی مرزها می‌آیند یا از کشورهای خارجی پول سلاح می‌گیرند. اپورتونیسم سخنور او را ماجراجو می‌نامد. و کشورهای امپریالیستی او را تروریست می‌خوانند. اما او عاشق زندگی است «عاشق‌ترین زندگان» به همین خاطر می‌کشد و کشته می‌شود تا سنت کشتن و کشته شدن را از میهن خود و بعد از تمامی جهان یک‌باره دور کند. او عاشق سلاح نیست آن‌طور که نارفیقان می‌گویند او عاشق کشته شدن و کشتن هم نیست. آنچنان که اپورتونیسم سخنور می‌گوید اما به‌راستی با رژیمی که بهروز دهقانی آن معلم آذری را در زیر شکنجه مثله می‌کند و طبق گزارش پزشکی قانونی بیست و دو جای بدن او آسیب مرگبار می‌بیند با چه وسیله‌ای جز سلاح می‌توان سخن گفت به قول شعاعیان عجب جهان نامردی. قاتل را در جنایت‌اش مذمت نمی‌کنند اما به مقتول می‌گویند چرا از خود دفاع کرده‌ای. آن‌هم دفاعی مشروع گیرم که لنین یا مارکس گفته باشند و یا نگفته باشند. مگر دیالکتیک مبارزه تنها از روی مبارزات کارگران آلمان و روسیه بیرون می‌آید. چه اپورتونیست‌های خنگ و خرفتی.

برای هر چریک عملیات نظامی ترجمان یک خواست توده‌ای است. به آن می‌گویند

عملیات ـ نمونه‌ای خلقی. مشکل در کندفهمی نظام موجود است. اگر دریچه‌ای باز باشد. توده و طبقه و به تبع آن دو پیشاهنگ ترجیح می‌دهند به روش آسان‌تری حرف خود را بزنند. اعتصاب کند تظاهرات راه بیندازد متینگ بدهند. اعلامیه و بیانیه پخش کنند. و بگویند چه می‌خواهند و چرا؟ و بعد توده و طبقه قضاوت کنند. در نظام‌های توتالیتر تئوری درپراتیک انقلابی خود را می‌یابد. و پراتیک انقلابی می‌تواند امری نظامی باشد. امری نظامی که ماهیتی سیاسی دارد. این‌جا است که سیاست از تیرک نظامی بالا می‌رود تا خود را بنمایاند در میدان سیاست آنچه مهم است اراده سیاسی نیست. ابزار تحقق آن اراده مهم است و ابزار یک اراده سیاسی تشکیلات و سازمان سیاسی است.

کودتای بیست و هشتم مرداد نقطه عطفی بود بر پایان اراده‌هایی که ابزار تحقق آن‌را فاقد بودند.

حزب توده شعار می‌داد کودتا را به ضدکودتا بدل می‌کنیم. این حرف درستی بود. اما ابزار تحقق این اراده سیاسی ـ بیانیه و شب‌نامه و میتینگ‌های ایذایی نبود. جواب توپ و تانک سپهبد زاهدی را باروت و نارنجک می‌داد. توده و طبقه اعلامیه و شب‌نامه خواند اما سازمان‌دهی رزمی نشد. در در روز ۲۸ مرداد مشتی اراذل و اوباش ساعت ده صبح از توپخانه راه افتادند و تا ساعت دوازده بساط حکومت ملی برچیده شد. دولت ملی نیز فاقد اراده لازم برای مقابله با کودتا بود. ابزار ضدکودتا در دست دولت ملی بود اما اراده لازم نبود.

اما بنای چنین ابزار و وسایلی کار یک روز و دو روز نبود پس در سکوت و بدون بیانیه و نشست و پخش مانیفیست و اعلامیه سنگ روی سنگ گذاشته شد. یک‌بار از ۴۴ـ۱۳۴۰ گروه پیشتاز به این‌کار دست از آستین بیرون آورد اما با نفوذ یک بریده کار در انتها خراب شد. بار دیگر از سال ۴۹ـ۱۳۴۶ این ساخت و ساز آغاز شد. کاری سخت و توان‌فرسا بدون کمک از غیر بدون داشتن هیچ گونه تجربه و سابقه‌ای.

این‌کار نیازمند صبر، حوصله، عشق و آگاهی بود. طرفه آن بود که اپورتونیسم خارجه‌نشین، چریک پرحوصله را به کم‌حوصلگی خرده‌بورژوازی متهم می‌کرد. آنان نمی‌دانستند در زیر تیغ پلیس اینان چه کار بزرگی کرده‌اند و چگونه بنایی را ساخته‌اند تا از «باد و طوفان» گزند نبینند.

سیاهکل که آغاز شد رژیم فهمید با نسلی دیگر طرف است. نسلی که در خارجه نمی‌نشیند و حرف بزند برای بیانیه و اعلامیه هم پشیزی قایل نیست. هم‌چنان که دردنیای سیاست حرف بدون پشتوانه عملی به اندازه ارزنی ارزش ندارد.

صدای گلوله‌ها را که شنید فهمید که جنم اینان از جنم توده‌ای‌ها نیست. پس تمامی ژاندارمری کشور را بسیج کرد و بعد که نبرد به پایان رسید از وسعت کارهای انجام شده در جنگل‌های شمال انگشت تحیر به دندان گرفت. و همان لحظه که می‌پنداشت همه چیز به پایان رسیده است گلوله‌های شلیک شده بر سینه سپهبد فرسیو آن جلاد دادستان نظامی خواب شاه را آشفته کرد که کشتن چریک بی‌جواب نمی‌ماند و نماند.

بدین‌گونه بود که یک ارتش کوچک شکل گرفت. ارتشی که سربازانش نه به اجبار که به اصرار به آن ملحق می‌شدند. در خانه‌های تیمی آموزش می‌دیدند. این آموزش‌ها نظامی صرف نبود. سیاسی و فرهنگی هم بود. فنی و تکنیکی هم بود از عضوگیری گرفته تا جعل سند و شناسنامه و پلاک ماشین. از ساخت مواد منفجره گرفته تا ساخت رادیو و بی‌سیم‌هایی که بتواند سیستم گفت و شنود پلیس را کنترل کنند. ویژگی این ارتش نامرئی بودن آن بود. ارتشی بدون درجه و لباس. ارتشی بدون سلسله مراتب کورکورانه نظامی اما با نظمی آهنین و آگاهانه. ارتشی که با نخی نازک به هم مربوط بود. و ملاتی که از آنان خانواده‌ای بزرگ می‌ساخت. که تا پای جان برای آن مایه می‌گذاشتند سازمان برای چریک پدر بود مادر بود خواهر و برادر هم بود. عشق و امید هم بود برای شرکت در چنین رزمی سهمناک چنین سازمانی و چنین شمشیر فولادینی لازم بود.

سیاهکل که سرکوب شد. در اسفند سیزده تن آنان به جوخه سپرده شدند. شاه دیگر در پوست خود نمی‌گنجید. اپورتونیست‌ها هم نفس راحتی کشیدند آنان که از نفی دیگران، وجود خود را همیشه اثبات کردند آنان شکست خوردند پس ما برحق‌ایم آنان اشتباه کردند پس ما درست می‌گفتیم مغلطه‌ای بزرگ با یک فرافکنی تاریخی.

اما چریک خود یک حزب بود وقتی این‌را می‌گفتند: شعار نمی‌دادند. تیم شهید

اسکندر صادقی‌نژاد فرسیو را که زد رژیم فهمید که تازه اول عشق است و کار با یک جنگ و دو جنگ به پایان نمی‌رسد. رژیم می‌پنداشت با سازمانی از سنخ و جنس حزب توده و جبهه ملی سروکار دارد یک روز شروع می‌کند شب به پایان نرسیده تمامی تشکیلات جارو می‌شود. اما سازمان چریک از نوع دیگری بود. تیم‌ها و هسته‌ها جدا از هم و خودکفا. و درون هر تیم هر چریک با یک خانه انفرادی، جدا از خانه جمعی، خانه‌ای که می‌توانست در صورت ضربه خوردن تیم، آن چریک را پناه دهد و آن خانه چون یک کندوی عسل خود را تکثیر کند و بار دیگر به یک تیم بدل شود. سیستم بلشویکی تشکیلات دیگر پاسخ‌گوی پلیس سیاسی نبود. آن سیستم به درد شرایطی دمکراتیک و نیمه‌دمکراتیک می‌خورد برای روزگار سرکوب، سازمان دیگر و حرفی دیگر مورد نیاز بود.

اما کار به همین سادگی نبود که یک واحد عملیاتی که یک تیم بود. می‌توانست از ۳ـ۷ نفر باشد یکی دو زن برای پوشش و دیگر کارها. و پنج مرد همه جوان و در سنین سودایی ۳۰ـ۲۰. اوج خواستن‌ها و تمایلات جنسی، که آن‌ها همگی آدمی بودند از پوست و گوشت و عصب با همان غرایز و تمایلات که خاص آن دهه از عمر هر زن و مردی بود. پس باید یک اخلاق چریکی ساخته می‌شد. اپورتونیست‌ها به آن زندگی زاهدانه یا مرتاضانه لقب دادند. دیگران چریک‌ها را متهم به مازوخیسم و سادیسم متهم کردند آنان ساده زیستن و کم خوردن و کم خوابیدن چریک‌ها را با نارودنیک‌ها مقایسه کردند و به تعریض گفتند: منشویک‌بازی است.

اما نه مرتاض‌بازی بود و نه منشویک‌بازی. ساخت و ساز انسان نوینی بود که می‌توانست بر امیال و غرایز خود غلبه کند شب تا صبح نگهبانی دهد به قناعت زندگی کند و بر زمین سفت بخوابد. و برای او حل شود آن‌که در کنار او خوابیده است زن است یا مرد. اپورتونیسم تا به آخر نتوانست بفهمد که مبارزه نوین، انسان نوین می‌طلبد. همان‌طور که نتوانست بفهمد جامعه سوسیالیستی را انسان طراز نوین خواهد ساخت. و پنداشت چون اقتصاد را عوض کند انسان را عوض خواهد کرد و نتوانست بفهمد که درک مکانیکی و دترمینیستی او از رابطه روبنا و زیربنا ـ انسان الینه می‌سازد

نه انسان سوسیالیست و استالین خدایی شد که فرمان می‌داد گل‌ها بروینـد و اقتصـاد دولتی او تاب مقاومت نیاورد و فرو ریخت.

عباس جمشیدی رودباری می‌گوید: ما آن‌قدر گرسنگی کشیده بودیم که قدرت پیاده راه رفتن هم نداشتیم و این زمانی بود که جیره روزانه یـک چریـک ۲۵ ریـال بـود امـا همین آدم باور داشت اگر آگاهی با صـداقت انقلابـی یکـی شـود جهـانی را مـی‌توانـد دگرگون کند.

انقلاب در همه عرصه‌های زنـدگی از پوشـاک و غـذا و گرفتـه جریـان داشـت تـا سیاست و اخلاق نوینی شکل گرفته بود که دشمن به بی‌بدیلی آن معترف بـود سـاواک در تمامی شکنجه‌ها و تعقیب و مراقبت‌هایش نتوانست از نظر اخلاقـی چریـک را زیـر سؤال ببرد و این فتح بزرگی بود که چریک موفق شده بود انسانی طراز نوین بسازد.

زندگی یک چریک زندگی قهرمانی بود. معروف است که مـی‌گوینـد حماسـه خبـر نمی‌کند. به آرامی می‌آید و بعد از رفتنش بانگ آمدنش بـه آسـمان مـی‌رود. امـا کسـی نیامده بود تا قهرمان بشود یا قهرمان باشد اما در جنم زندگی چریک، قهرمانی خفته بود هرچند اپورتونیسم سخنور بانگ برمی‌داشت این‌ها دارند قهرمـان‌سـازی مـی‌کننـد. امـا چریک تنها زندگی‌اش را می‌کرد ساکت و صبور در خانه تیمی می‌نشست و سلاح خود را روغن‌کاری می‌کرد. نگهبانی می‌داد و با کلت و سیانور به خیابان می‌آمد.

مگر زندگی قهرمانی جز این است. مگر مارکس وقتـی از زنـدگی پرومتـه‌ای سـخن می‌گفت مقصودش چه بود.

شاهرخ هدایتی را می‌گیرند او مهندس مکانیک بود به شدت شکنجه مـی‌شـود از او قرارش را می‌خواهند می‌دهد می‌گویـد سـرپل جـاده سـاوه، سـاواک او را بـه سـرقرار می‌آورد در این مسیر شیب جاده به‌گونه‌ای اسـت کـه ماشـین‌هـای سـنگین بـه سـختی می‌توانند توقف کنند خودش را از همان بالای پل به زیر ماشین‌ها می‌اندازد.

نابدل را زخمی و مجروح هنگام پخش اعلامیه می‌گیرند گلوله می‌خـورد و بیهـوش می‌شود. وقتی به هوش می‌آید از طبقه سوم بیمارستان شهربانی خودش را پایین پرتـاب می‌کند نمی‌میرد روده‌هایش را از شکم‌اش بیرون می‌کشد تا بمیرد. مرگ قهرمان چیست و عمل قهرمانی کدام است؟

اما این‌ها خود را قهرمان نمی‌دانند تنها خود را فرزند خلق می‌دانند. همان‌گونه که گلسرخی در دادگاه گفت.

چریک در زندگی‌اش به یک نوع عرفان می‌رسد به آن می‌گویند عرفان سوسیالیستی ما از اخلاق انسان سوسیالیستی چیزی نمی‌دانیم اما هرچه باشد نباید جز این باشد که یک چریک به آن مزین است.

چریک بر این باور نیست که زیربنا بیاید روبنا می‌آید. با طرح اخلاقی انقلابی، انسان سوسیالیستی را در سازمان خود به‌عنوان یک جامعه کوچک سوسیالیستی به دنبال می‌آورد. در این‌جا ذهن بر عین غلبه می‌کند و روبنا از زیربنا جلو می‌افتد. درواقع عناصر سنتزی جامع نوین در بطن جامعه کهنه و قدیم شکل می‌گیرد.

به دنبال مرگ نمی‌گردد اما از مرگ هم نمی‌گریزد. به کاری که می‌کند نیک آگاه است پس نخست می‌داند بیش از هر چیز باید مسأله مرگ را حل کند.

زندگی یک چریک «دوشادوش مرگ و پیشاپیش مرگ» خواهد بود. حل این معما راز گشایش زندگی یک چریک است. بگذریم از آن‌که اپورتونیسم به نقد حل مسأله مرگ در زندگی یک چریک می‌نشیند. و آن‌را منتصب می‌کند به فرهنگ شهید و شهادت دوستی شیعی. اما آنان از یک نکته غافل‌اند فرهنگ شیعی می‌گوید: گمان مبرید که شهدا مرده‌اند آنان زنده‌اند و در کنار خداوند روزی می‌خورند. این شهادت که به هر شکل ما به ازائی مادی دارد با آن شهادت که هیچ ما به ازایی ندارد و آدمی به مردن حداقل به‌عنوان یک بنیاد فیزیکی از بین می‌رود زمین تا آسمان تفاوت دارد.

اما چه می‌توان کرد در جامعه‌ای که زیستن به آزادی ممکن نیست لااقل مردن باید به آزادی باشد. خسرو گلسرخی شهید تمامی زمان‌ها و مکان‌ها، وقتی در دادگاه محکوم به اعدام می‌شود حاضر نمی‌شود تقاضای استیناف کند دادستان وقتی اصرار او را برای نخواستن استیناف می‌بیند با دستپاچگی به پیش او می‌آید که او را راضی کند استیناف بدهد چرا که امکان یک درجه تخفیف از سوی اعلیحضرت هست. گلسرخی می‌گوید: من در این مملکت حقی ندارم. حق من تنها مردن است و من می‌خواهم بمیرم.

چریک عارفی است که خانقاه او سازمان او است و مراد او خلق او است. به همین

خاطر است که وقتی در دادگاه از او می‌پرسند شغل تو چیست می‌گوید: چریک فدایی و وقتی می‌پرسند تبعیت چه کشوری دارد می‌گوید: خلق قهرمان ایران.

با چنین سیر و سلوکی است که چریک نمونه و سرمشق می‌شود. مردم در جنگل‌ها او را می‌بینند و در کوهستان‌ها صدای سرود او را می‌شنوند.

معروف است که گالیله وقتی در برابر کلیسا ایستاد و از این‌که گفته است زمین به‌دور زمین می‌چرخد توبه کرد و پذیرفت که کلیسا درست می‌گوید: خورشید به دور زمین می‌چرخد به شاگردان معترض‌اش گفت: بیچاره ملتی که احتیاج به قهرمان دارد. اما گالیله نگفت بیچاره ملتی که قهرمان ندارد.

ملتی که در آزادی به سر می‌برد نیاز به قهرمان ندارد اما ملت اسیر نیاز به قهرمان دارد. قهرمان یعنی الگو و سرمشق. ملت بی‌الگو راه به جایی نمی‌برد و به همین خاطر است که اوج نهضت شعوبیه، ما رستم را داریم. راز جاودانگی شاهنامه به همین دیالکتیک قهرمان روزگار نابسامان است. ما هر زمان که مورد هجوم قرار گرفتیم به‌شاهنامه پناه بردیم و در پناه قهرمانی رستم آموختیم که باید چگونه بود.

اما قهرمان چریک از جنس اساطیری نیست وقتی مهرنوش ابراهیمی از دست ساواک ساری می‌گریزد یک راننده کامیون وقتی می‌فهمد او یک چریک است او را در کامیون خود پنهان می‌کند و به‌تهران می‌آورد. توده و طبقه می‌بیند که چریک آدمی است چون آن‌ها در همسایه‌ای آن‌ها زندگی می‌کند دیوار به دیوار یا چند خانه آن‌طرف‌تر.

وقتی ساواک به خانه دولت‌آباد کرج حمله می‌کند. اعظم آهنگران دارد با دو سطل آب به خانه بازمی‌گردد. مردم آن نواحی می‌بینند که این همسایه‌های بی‌آزار و کم رفت‌وآمد آن‌ها چگونه در محاصره صدها ژاندارم و پلیس و ساواک دست به سلاح می‌برند. می‌کشند و کشته می‌شوند و چگونه نزهت روحی‌آهنگران با نارنجکی به دست خود را به میان ساواکی‌ها منفجر می‌کند.

بیهوده نیست که خسرو گلسرخی از لابه‌لای چند تصویر سانسور شده تلویزیون تبدیل به خشم و خروش و جسارت یک ملت می‌شود. و ساواک با تمامی تمهیداتش ناگهان با یک قهرمان ملی روبه‌رو می‌شود. و توده و طبقه یک‌باره می‌فهمد که کمونیست کیست و کمونیست‌ها چه سنخ مردمی هستند نگاه و رفتار مردانه گلسرخی

در چند لانگ‌شات ناگهان برابری می‌کند با هزاران اعلامیه و متینگ و کار سیاسی و کار توده‌ای که اپورتونیست‌ها ده‌ها سال از آن دم می‌زدند.

با این همه سازمان قائم به قهرمان نیست هر چریک آماده است تا پرچم فروافتاده را بردارد و کار را ادامه دهد. کار انقلابی یک ادای تکلیف است. هرکس براساس توانایی‌هایش هرکاری را که بتواند انجام می‌دهد. هرکه بامش بیشتر برفش بیشتر. اما نه آن بام و نه این برف برای هیچ کس امتیاز ویژه‌ای به‌بار نمی‌آورد. پس رئیس و مرئوسی در کار نیست. اگر سلسله مراتبی هست برای آن است که کار انقلاب جلوتر برود. اما وقتی پای عمل پیش می‌آید پویان گل سرسبد روشنفکران ده ۴۰ همان کاری را می‌کند که نابدل یا جواد سلاحی می‌کند تئوریک و پراتیک ندارند سرباز و فرماندهی در کار نیست.

آن کسی فرمانده خواهد بود که سینه ستبرتری جلو گلوله دارد. در سازمانی چنین امکان نابودی مطلق آن نیست حزب توده نیست که اگر سر آن‌را بزنی بدنه آن فرو می‌ریزد.

فرمانده و فرمانبری وجود ندارد آن‌که زنده می‌ماند فرمانده بعدی خواهد بود، آن‌که صلاحیت بیشتری دارد وظیفه سنگین‌تری را به دوش می‌کشد. پس همه می‌آموزند که فرمانده و فرمانبر باشند. مگر نه این است که چریک خود نطفه حزب است. و چریک خود حزب است پس در مرگبارترین ضربات که تمامی شورای‌عالی سازمان در مهرآباد جنوبی به شهادت می‌رسند در زمانی‌که رهبر اسطوره‌ای چریک‌ها حمید اشرف، قهرمان گریختن از سیزده محاصره ساواک به شهادت می‌رسد به‌گونه‌ای که همان شب خبر را در یک میهمانی به شاه گزارش می‌دهند و در ساواک شیرینی پخش می‌کنند سازمان نمی‌میرد سازمان چریکی متکی به فرد یا افراد نیست. چریک قائم به ذات است فرد می‌میرد اما باور چریک نمی‌میرد پس بار دیگر نشو و نما می‌کند. شاخ دیگری می‌دهد تیم‌های ضربه خورده را بازسازی می‌کنند.

جزنی دستگیر می‌شود جای او را غفور حسن‌پور می‌گیرد. فراهانی شهید می‌شود جای او را اسکندر صادقی‌نژاد می‌گیرد پویان و احمدزاده شهید می‌شوند جای آن‌ها را

حمید اشرف می‌گیرد. حمید اشرف شهید می‌شود جای او را حسن فرجودی می‌گیرد. فرجودی شهید می‌شود جای او را سیامک اسدیان می‌گیرد. هر پرچم که فرو می‌افتد دستی برای برداشتن آن از آستین بیرون می‌آید. و حرکت ادامه پیدا می‌کند همه چیز با از خودگذشتگی و کار شبانه‌روزی و بی‌وقفه ساخته می‌شود.

این بازسازی ده باره و صدباره از آن‌رو است که چریک خودکفا است استقلال مالی و سیاسی برای چریک یک امر اخلاقی است بخشی انکارناپذیر از باور او است یکی از زمینه‌های نقد او از حزب توده همین وابستگی مالی و سیاسی حزب توده بوده است. پس سعی می‌کند خود را با امکانات موجود بازسازی کند. سلاح را از دست پلیس بگیرد مشکل مالی خود را با مصادره بانک حل کند. و از پول‌های به دست آمده خانه، امکانات زندگی و مبارزه فراهم کند. دارونـدار خود را هم که در میانه میدان گذاشته است.

هم‌چنان‌که استقلال مالی و سیاسی یک وجه اخلاقی چریک بود وجه دیگر او باور به عدالت و برابری بود. سوسیالیسم نیز یک پایه دیگر ایدئولوژی او را تشکیل می‌داد چریک سوسیالیسم و رهایی را برای خلق خود می‌ساخت. و این خلق تمامی زحمتکشان کشور را شامل می‌شد. و پایه ناسیونالیستی اندیشه چریک را شکل می‌داد. اما این ناسیونالیسم مغایرتی با انترناسیونالیسم چریکی نداشت. چریک خود را جهان‌وطن می‌دانست. آن‌گونه که باورش به پرولتاریا به‌عنوان یک طبقه جهانی این‌گونه بود. اما این جهان‌وطنی از جنس و سنخ احزاب سنتی چپ نبود. که انترناسیونالیسم را با روسوفیل بودن یکی می‌پنداشتند و برای حفظ منافع شوروی حاضر بودند منافع ملی خود را زیرپا بگذارند. و خود را از یک حزب چپ ملی به یک حزب وابسته غیرملی پرآوازه کنند.

پایه دیگر وحدت چریک‌ها پاسخ عملی به ضرورت‌های عینی جنبش بود و این پاسخ چیزی نبود جز مبارزه مسلحانه. و جز این‌ها هر بحثی که می‌توانست به این پایه‌ها و حرکت جنبش آسیب برساند با احترام بسیار به بایگانی سپرده می‌شد تا زمانی‌که این مباحث به ضرورت‌های مبرم جنبش تبدیل شود. در گروه پیشتاز جزنی ـ

ظریفی طرفدار شوروی بودند و سورکی چینی بود. اما برای همه آن‌ها اصل مبارزه بود. اختلاف چین و شوروی ربطی به حل گره‌گاه‌های مبرم جنبش در ایران نداشت. برای جنبش آنچه در صدد پاسخ‌گویی‌ها بود تحلیل حاکمیت، مرحله انقلاب به نیروهای درون جبهه خلق و شکلی از سازمان که بتواند در برابر هجوم پلیس تاب بیاورد.

بعدها نیز این اختلاف‌نظرها بود چه در مورد حزب توده و چه در شوروی. مسلم بود که آنچه مسعود در مورد حزب توده و شوروی و چین باور داشت عیناً همان نبود که فراهانی می‌اندیشید اما حول محور اصلی مبارزه باور به سوسیالیسم و مارکسیسمی مستقل از بلوک‌های جهانی آن‌ها به حرکت خود ادامه می‌دادند. انشعاب از زمانی آغاز شد که از مسائل مبرم نگاه‌ها برگشت به بلوک‌بندی‌های جهانی. و یکی بانگ برداشت عکس مائو نباید در کنار عکس لنین در پایگاه‌های چریکی باشد.

اما اختلافات تا زمانی‌که اصل و اساس مبارزه بود به انشعاب منجر نمی‌شود. بحث‌ها جریان داشت با افت و خیزهایی، و علی‌رغم شکل نظامی سازمان تحمیلی نبود آنانی‌که جو حاکم بر چریک‌ها را جوی استالینیستی می‌دانند از چریک چیزی نمی‌دانند. از مبارزه چریکی هم چیزی نمی‌دانند. وقتی عمر یک چریک ۶ـ۳ ماه است این زندگی سیاسی کوتاه مدت ارزش چانه‌زنی و کنار آمدن‌های خرده‌بورژوایی را ندارد. باید به‌اقناع رسید تا بتوانی بر سر جان خود معامله کنی. معامله‌ای که ما به ازای این جهانی ندارد به آن جهان هم که باوری نیست. اما محدودیت‌های یکی زندگی چریکی اجازه نمی‌دهد تا در یک نشست همگانی کنگره و پلنوم برگزار شود. و همه آزادانه حرف خود را بزنند. دمکراسی چریکی را باید در دیالکتیک زندگی چریکی پیدا کرد.

گروه پیشتاز در بین سال‌های ۴۴ـ۱۳۴۲ آنچه را که «تدوین اصول» نام‌گذاری شد حاصل بحث‌هایی بود که در محافل صورت می‌گیرد، و اگر گروه شکل گرفت و وارد فاز عملی شد، به‌خاطر اقناع شدن همه بود. تنها یکی اقناع نشد که جدا شد (دکتر شهرزاد).

گروه پیشاهنگ نیز از سال ۴۹ـ۱۳۴۶ بحثی همه‌جانبه در تمامی محافل و حوزه‌ها را رهبری کرد در پروسه همین بحث‌ها بد که پویان *رد بقا* را نوشت و احمدزاده هم

استراتژی و هم تاکتیک را در واقع این دو کتاب فشرده همان چیزی بود که همگان برآن توافق داشتند.

در سال‌های بعد که جنگ بی‌امان چریک و حکومت بود در بحبوحه جنگ چریک‌ها چهار بحث و مبارزه ایدئولوژیک را پشت سر گذاشتند:

۱. پروسه تجانس، را با گروه اتحادیه که حاصل آن چهار رساله چریک‌ها بود.

۲. بحث روی نظریات شعاعیان که حاصل آن «*شورش نه*» حمید مؤمنی بود. و آن پاسخ درخشان شعاعیان و آن *هشت نامه* سرگشاده به چریک‌ها حاصل آن بود.

۳. پروسه وحدت با سازمان مجاهدین م. ل. بود که حاصل آن دو نشریه داخلی و آن بحث‌های همه‌جانبه بود.

۴. و در آخر بحث‌هایی که با گرایشات راست صورت گرفت و در آخر به انشعاب نُه توده‌ای از سازمان منجر شد.

به‌هرروی دمکراسی درون یک تشکیلات نظامی در حال جنگ چیزی بود در همین حدود مهم باوری بود که چریک به اقناع خود و دیگران و حق اظهارنظر برای هر عضو سازمان داشت.

رده تشکیلاتی برای هیچ کس حق ویژه‌ای قایل نمی‌شد. نامه‌های معروف مصطفی شعاعیان که ریز مذاکرات او با چریک‌ها را در خود دارد نشان می‌دهد که حمید اشرف رهبر اسطوره‌ای سازمان در تمامی بحث‌هایش با شعاعیان برای خود حق ویژه‌ای قایل نیست. اگر هم نظریات او را نمی‌پذیرید او تنها موضع سازمان را اعلام می‌کند. نقد نظریات شعاعیان را به عهده حمید مؤمنی گذاشته‌اند و در این مبارزه درخشان ایدئولوژیک بین این دو نه حمید اشرف و نه علی‌اکبر جعفری مسئول شاخه مشهد و نفر دوم سازمان از موضع قدرت با شعاعیان برخورد نمی‌کنند. تنها شعاعیان را دعوت می‌کنند که شرایط جنگی سازمان را درک کند.

سازمان چریکی فرمی متفاوت از حزب لنینی دارد. به‌خاطر آن‌که نوع نگاهی که درپشت آن خوابیده است نیز متفاوت است.

رده تشکیلات بیشتر نمایان‌گر مسئولیت و تعهدی است که یک چریک بر عهده گرفته است اما برای او ما به ازایی ندارد. چریک ارتشی است بی‌لباس و بی‌درجه. درجه هر فرد عنوان، رفیقی است که به او داده می‌شود. هر چریک با لفظ رفیق صدا می‌شود رفیق بالاترین و مقدس‌ترین لفظی است که به یک چریک و هم‌رزم داده می‌شود. تنها حمید اشرف است که از سوی سازمان لقب «رفیق کبیر» را می‌گیرد. به‌همین خاطر است که وقتی در ضربات سال ۱۳۵۴ ساواک سندی را رو می‌کند که از خانه‌های تیمی به دست آورده است و در آن نامه از «دوست حسن نوروزی» یاد می‌شود اولین نکته‌ای را که چریک‌ها بر جعلی بودن آن استناد می‌کنند لقب دوست است چریک هم‌رزم خود را «رفیق» خطاب می‌کند، نه دوست.

اما این همه به معنای نفی تقسیم کار نیست. هر استان به یک شاخه و هر شاخه متشکل از تیم‌های مستقر و مستقل در هر شهر و در رأس همه شورای‌عالی که محل تجمع سرشاخه‌ها بود.

تصمیمات راهبردی در شورای‌عالی گرفته می‌شد اما هر شاخه و هر شهر و هر تیم خود مستقلاً تصمیم می‌گرفت چگونه در استراتژی سازمان سهیم باشد. پس ممکن نبود با دستگیری و یا شهادت این یا آن فرد رهبری سازمان را نابود کنند. هر شاخه مغز و امکانات مستقل خود را داشت و در صورت ضربه به یک شاخه، شاخه دیگر مستقل به‌حیات خود ادامه می‌داد و سازمان را احیا می‌کرد. همان‌گونه که در ضربه مهرآباد جنوبی در سال ۱۳۵۵ که تمامی رهبران سازمان به شهادت رسیدند. شاخه مشهد ادامه منطقی سازمان شد. این فرم سازمانی ربطی به حزب لنین نداشت و نمی‌توانست هم داشته باشد. تزار کجا و ساواک و شاه کجا. ارتش باتیستا در کوبا کجا و ارتش شاهنشاهی کجا. آنانی‌که چریک‌ها را متهم به الگوبرداری از کوبا می‌کردند از فرم و شیوه مبارزه غافل بودند که شرط بقای هر کشور یافتن دیالکتیک مبارزه در همان کشور است دیالکتیک تشکیلات در کشورهایی که شکنجه فرم متداول بازجویی است سازمان فشرده رهبری است با لایه‌های تودرتوی سمپات‌ها و هواداران.

برخلاف نظر اپورتونیست‌ها درهای بسته سازمان نه‌تنها ضعف چریک‌ها نبود که

قدرت آن‌ها بود با دو عکس و یک کپی شناسنامه و یک تقاضای عضویت، درکشورهایی که تا حد مرگ زندانی را شکنجه می‌کنند نمی‌توان عضوگیری کرد. مگر آن‌که آن حزب، حزب توده یا جبهه ملی باشد.

مهم دیالکتیک پیشاهنگ و لایه‌های هوادار بود. باید این رابطه یک‌طرفه و نامرئی مدام گسترش می‌یافت. تصور غلط اپورتونیست‌ها و ساواک بر آن بود که سازمان چریک‌ها یعنی چند شاخه و چند تیم عملیاتی، پشتیبانی، انتشاراتی. پس اگر ساواک موفق می‌شد این مقدار را که شاید به ۱۰۰ نفر هم نمی‌رسیدند جمع می‌کرد معضل چریک در ایران حل می‌شد. غافل از آن‌که چریک یک سازمان نبود. یک جنبش بود یک اندیشه و تفکر بود که چون هوا در دانشگاه، مدرسه، کارخانه، مزرعه، اداره و کوچه‌ها و بازارها می‌گشت و تخم خود را می‌پراکند.

محفل‌های دانش‌آموزان، دانشجویی، کارگری، کارمندی و نظامی دستگیر می‌شدند. در حالی‌که همه هوادار چریک‌ها بودند. اما هیچ رابطه تشکیلاتی با سازمان نداشتند.

این دیالکتیک نامرئی پیشاهنگ و توده در کشورهای توتالیتر بود. و درواقع ارزیابی یک سازمان نه بر تعداد اعضای رسمی آن، که باید براساس لایه‌های مختلف هواداران و سمپات‌های آن باشد که هیچ رابطه ارگانیکی با آن سازمان ندارند.

اپورتونیسم تا به آخر به این دیالکتیک پی نبرد و اندیشید که چریک پیش از آن‌که یک سازمان باشد باید یک سکت (فرقه) باشد. درک او از تشکیلات حزب به شیوه لنینی بود. که در کشورهای توتالیتر محلی از اعراب نداشت. تا آن‌که شاه رفت و در بهمن ۱۳۵۷ توده‌های چند صدهزار نفره فدایی به میدان آمدند.

چریک‌ها از روز نخست می‌دانستند که انقلاب کار توده‌ها است. و توده و طبقه نمی‌تواند به چند انقلابی حرفه‌ای محدود شود. آنان از این دیالکتیک غافل نبودند. اما می‌دانستند رابطه پیشاهنگ و توده در ایران از کجا و چگونه می‌گذرد.

اپورتونیسم از ابتدا به آخر به این فراز از سخنان لنین چسبید که برای این‌که انقلاب شود کافی نیست که مردم نخواهند دیگر به سیاق سابق زندگی کنند بلکه حکومت‌گران نیز نتوانند به شیوه گذشته حکومت کنند. اما از مؤخره واجب این مقدمه لازم غافل

شدند و خود را به تجاهل زدند که این دو برای انقلاب کردن کافی و وافی نیست. لازم هست. اما کافی نیست شرط کافی آن وجود یک پیشاهنگ است که این پیشاهنگ باید سه شرط داشته باشد:

۱. توده، این پیشاهنگ را پیشاهنگ خود بداند.

۲. این پیشاهنگ بحران عمومی را درک کند.

۳. این پیشاهنگ بتواند به نحو مؤثری از این بحران به سوی پیروزی سود جوید.

چریک‌ها خود را به آب و آتش می‌زنند تا توده باور کند که پیشاهنگ واقعی آن‌ها کیست و به قول حضرت شاملو، چریک‌ها می‌خواستند:

«برشانه‌های خویش بنشانند این خلق بی‌شمار را
گرد حباب خاک بچرخانند
تا با دو چشم خویش ببیند که خورشیدشان کجاست
و باورم کنند»

اما این کار شدنی نیست مگر آن‌که توده و طبقه در زندگی خود ببینند به عینه که پیشاهنگ در کنار آن‌ها است. چون آن‌ها لباس می‌پوشد در همان محلات فقیر زندگی می‌کند چون آن‌ها غذا می‌خورد چون آن‌ها حرف می‌زند و به خاطر آن‌ها می‌جنگد و در این جنگ به آن‌ها صدمه‌ای نمی‌رساند.

ظاهر خلقی و پوشش ساده چریک‌ها، زن و مرد، نه یک افه روشنفکری و یا دستور سازمان، بلکه راهی برای نزدیکی بیشتر با توده و طبقه بود. هرچند این‌کار از سوی اپورتونیسم به «نارودنیک‌بازی» تعبیر می‌شد. اما این گامی برای احساس نزدیکی هرچه بیشتر با توده و طبقه بود چریک‌ها همان‌جایی زندگی می‌کردند که فقیرترین اقشار بودند و اگر بدتر از آن‌ها غذا نمی‌خوردند بهتر هم نبود چریک بدین شکل خود را پرولتریزه می‌کرد.

گزینش عملیات نیز در رابطه با منافع توده و طبقه بود. خلق باید احساس می‌کرد

چریک‌ها برای آن‌ها مبارزه می‌کنند. امکان نداشت عملیاتی صورت بگیرد اما منافع مردم آسیب ببیند.

وقتی زیبرم در محاصره گلوله می‌خورد به خانه پیرزنی پناه می‌برد. و مجبور می‌شود چادر پیرزن را روی محل خونریزی ببندد. پول چادر را به پیرزن می‌دهد و بعد او را به‌زیرزمین می‌فرستد تا مبادا آسیب ببیند و خود تا آخرین گلوله می‌جنگد و به‌شهادت می‌رسد.

انتخاب عملیات نیز در همین راستا است. نزدیک شدن به مبارزات توده‌ها و کمک به رادیکالیز کردن حرکت آن‌ها و در صورت سرکوب حمایت از آن‌ها. عملیات نمونه ـ خلقی با همین اندیشه آغاز شد. فرمانداری رودسر وقتی حرکت چای‌کاران را سرکوب می‌کند منفجر می‌شود. پاسگاه پلیس را در تهران و حتی راننده‌ای خود را به‌خاطر فشار پلیس به آتش می‌کشد منفجر می‌کنند.

فاتح یزدی را به جرم شرکت در به گلوله بستن کارگران جهان‌چیت می‌زنند. و شکنجه‌گر معروف نیک‌طبع را به خاطر شکنجه زندانیان و آزار خانواده‌های زندانیان سیاسی و سرگرد نوروزی را به خاطر سرکوب حرکت‌های دانشجویی.

و آخرین ارثیه چریک‌ها به توده و طبقه، فکر داشتن یک سازمان مسلح بود. سازمانی برای امروز و آینده. همان‌گونه که طبقات حاکم ابزار سرکوب خود را دارند و اگر نمایشات انتخاباتی و فریب‌های عقیدتی و فرهنگی نتوانست توده و طبقه را به بی‌راهه بکشاند و بر خواسته خود مصر بودند آن‌وقت با فرستادن نیروهای مسلح خود بساط نیمچه‌دمکراسی را برچیند.

توده و طبقه باید بدانند در این نبرد تاریخی تا رسیدن به جامعه‌ای بی‌طبقه، این جنگ با تمام حدت و شدت ادامه خواهد یافت. و سازمان مسلح و نیروی قهر حرف آخر را خواهد زد. چانه‌زنی‌های سیاسی، نمایش‌های دمکراتیک و انتخاباتی، قرارها، قراردادها تنها و تنها زمانی ارزش خواهند داشت که توده و طبقه در یک دست سلاح و در دست دیگر دعوت برای مذاکره و گفتمان داشته باشد.

پی‌نوشت‌های فصل ششم

۱. مرکزیت سوم سازمان

بعد از شهادت صبا بیژن‌زاده، حسین چوخاچی، عباس هوشمند، کیومرث سنجری و دستگیری حسن فرجودی به پیشنهاد هادی (غلامیان لنگرودی، در خرداد ماه ۱۳۵۶) مرکزیت سوم به‌وجود آمد با این افراد:

ـ هادی (احمد غلامیان لنگرودی)

ـ منصور (محمدرضا غبرایی)

ـ مجید (قربانعلی عبدالرحیم‌پور)

۲. بحث‌های درون زندان در سال‌های ۵۶ـ۱۳۵۵ منجر شد به نوشتن جزواتی که جمشید طاهری‌پور، نقی حمیدیان، مصطفی مدنی و فرخ نگهدار، کاتبین آن بودند. و به سازمان داده شد. اینان به نقد و نفی مبارزه مسلحانه رسیده بودند.

همین موجودات بعد از پیوستن به سازمان، سازمان چریک‌ها را یک‌راست به سوی منجلاب راست رهنمون کردند.

۳. تسخیر رادیو، توسط یک تیم چهار نفره از سازمان صورت گرفت. قاسم سیادتی، نظام، هادی و عباس هاشمی در این جریان قاسم سیادتی به شهادت رسید.

۴. حبیب خسروشاهی یکی از کادرهای علنی سازمان بود که توسط یک فرد دستگیر شده از محفلی جدا از چریک‌ها لو رفت. در بازجویی وانمود کرد حاضر به‌همکاری است پس ساواک را به پلی در جاده ساوه کشاند شیب تند زیر پل اجازه توقف ماشین‌ها را نمی‌دهد در یک لحظه خود را از بالای پل به پایین پرتاب کرد و به شهادت رسید. خسروشاهی فارغ‌التحصیل دانشکده فنی بود. و در هنگام دستگیری اجرای طرح تأسیسات استادیوم صدهزار نفری را در دست داشت.

۵ . شیرین معاضد بعد از چهار ماه از دستگیری‌اش در حالی‌که سینه و بیشتر اعضای بدنش سوخته و مجروح بود با دست‌ها در زنجیر و در اغما در انفرادی کمیته مشترک دیده شد.

۶. مرضیه احمدی‌اسکویی در ششم اردیبهشت ۱۳۵۳ در حوالی میدان فوزیه

دستگیر و به شهادت رسید ساواکی‌ها بعد از شهادت‌اش جرأت نزدیک شدن به او را نداشتند باورشان نبود که یک زن می‌تواند این‌گونه شجاعانه بجنگد و به شهادت برسد. می‌گفتند یک مرد است که لباس زنانه به تن کرده است.

۷. از سال ۱۳۵۲ به‌بعد به جای خانه تیمی، از عنوان پایگاه استفاده می‌شد.

۸ . پس از ضربه مهرآباد بخش کارگری از شاخه تهران سالم ماند. این بخش مستقل بود و موارد امنیتی در آن شدیداً رعایت می‌شد. سازمان‌دهی این بخش که مسئولیت استقرار در واحدهای کارگری و جمع‌آوری اطلاعات و تجربه‌های کارگری را در این زمینه به عهده داشت بسیار غیرمتمرکز بود کسانی که در این بخش کار می‌کردند از تیم‌ها خارج می‌شدند و تکی زندگی می‌کردند ارتباط‌شان مستقیماً با یکی از اعضای کمیته مرکزی بود. که مقررات امنیتی را اکیداً رعایت می‌کردند.

از اعضای این بخش عباس هاشمی و قاسم سیادتی بودند که قرار بود در نشست مهرآباد شرکت کنند. که به علت تراکم زیاد نرفتند.

۹. عباس هاشمی توسط مصطفی حسن‌پور عضوگیری شد در سال ۱۳۵۱ پس از آزادی از زندان به سازمان وصل شد اما بعد از مدتی تماس‌اش قطع شد.

در سال ۱۳۵۲ در پارس‌آباد مغان از طریق بهروز ارمغانی به سازمان وصل شد.

یکی دو سال نیمه‌علنی بود و بعد مخفی شد رابط او حمید اشرف بود مسئول او مدتی نسترن آل‌آقا و حسین حق‌نواز بودند.

او نارنجک‌های دست‌ساز و جزوات چاپ سازمان را به حمید اشرف می‌داد.

در تصرف رادیو در سال ۱۳۵۷ او همراه قاسم سیادتی و هادی و نظام بود.

۱۰. مسأله تصفیه فیزیکی در سازمان بین سه تا چهار مورد بود که سه تای آن جنبه امنیتی داشت و یکی آن جنبه حیثیتی. در آن سه مورد سه نظر در سازمان بود: موافق، مخالف و مردد.

از زمان گروه پیشتاز جزنی مسأله اطلاعات زنده و یا بریدن افراد و جدا شدن آن‌ها مطرح بود گروه جزنی از طریق دکتر شهرزاد که مدت‌ها قبل جدا شده بود در دستگیری ضربه‌ای جدی خورد. در دوران بعد حمید ملکی که برید، پرویز نویدی را لو

داد. کمی بعد دانشجوی فنی، مهدی دبیری‌فرد را لو داد. پس دو راه بیشتر مجوز نداشت. حذف فیزیکی یا خروج از کشور.

از سه مورد فوق، یکی از آن‌ها اطلاعات مهمی داشت. خانه تیمی را ترک کرده و با اسمی جعلی شرکتی را دایر کرد. دو نفر دیگر که خانه‌های تیمی را ترک کرده بودند. اطلاعات مهمی داشتند. سازمان از آن‌ها خواست تا پاک کردن اطلاعات به خارج کشور بروند. اما عدم صداقت نشان دادند پس برای سازمان این احتمال بود که آن‌ها چون موارد قبلی (حمید ملکی) خود را به ساواک معرفی کنند و اطلاعات‌شان را بدهند.

محسن نوربخش (چنگیز) و خسرو اردبیلی (داداشی) که در مرز عراق برای آوردن سلاح فعالیت می‌کردند در ملاقات با علی‌اکبر جعفری از یکی از این ترورها مطلع شدند.

آن‌ها مسأله استالینیسم را مطلع کردند این تصفیه‌ها ربطی به مسائل نظری نداشت. مسأله امنیتی بود. در دوران بعد و قبل آن‌هایی که مسأله ایدئولوژیک داشتند مثل شعاعیان و گروه بیگوند بدون کمترین مسأله‌ای جدا شدند. دکتر اعظمی نیز به خاطر اختلاف درک از سازمان جدا شد.

مسأله ترور عبدالله پنجه‌شاهی برخلاف آن‌چه که علیرضا محفوظی (حیدر تئوریک) می‌گوید ربطی به انشعاب و اختلاف ایدئولوژیک نداشت مسأله ارتباط او با ادنا ثابت بود که برای سازمان جنبه اخلاقی داشت.

بعدها کسانی چون جمشید طاهری‌پور و عبدالرحیم‌پور (مجید) این تصفیه را به‌قتل‌های ناموسی و سنتی بودن سازمان مرتبط دانستند این‌گونه نبود مسأله حیثیت سازمان مطرح بود. ای کاش این مسأله با اخراج آن دو و فرستادن آن‌ها به خارج حل می‌شد. اما شرایط و امکانات مطرح بود و این‌که رهبری سازمان نمی‌خواست سنتی بشود که از فردا هر کس در خانه‌های تیمی فیلش یاد هندوستان بکند. و آن‌وقت سازمان مجبور باشد یک شعبه عضو عقد و ازدواج دایر کند. و برای ماه عسل آن‌ها را به خارجه بفرستد عده‌ای در روزگار بعد سازمان چریکی را با انجمن مبارزه با دخانیات اشتباه گرفتند.

۱۱. حسن سعادتی از چریک‌های شاخه لرستان بود دستگیر و زیر شکنجه به‌شهادت رسید ساواک نامی از دستگیری و شهادت او نبرد بعد از قیام ۱۳۵۷ عکسی از او با پاهای باندپیچی شده و کاغذی حاکی از اتهامات او دیده شد.

۱۲. علیرضا شکوهی بعد از هفت سال از زندان در سال ۱۳۵۷ آزاد شد. در اوایل سال ۱۳۶۰ دستگیر شد و در حالی‌که نیمی از بدن او فلج بود اعدام شد.

۱۳. شدت شکنجه از سال ۱۳۵۰ به بعد به حدی بود که زمان مقاومت به شش ساعت رسیده بود ساواک بلافاصله بعد از دستگیری زندانی را به زیر شدیدترین شکنجه‌ها می‌برد تا آدرس خانه تیمی و محل قرار را بگیرد.

قربانعلی عبدالرحیم‌پور (مجید) که در سال ۱۳۵۳ به سازمان وصل می‌شود. وقتی مهدی فوقانی مسئول او می‌گوید حد مقاومت بیست و چهار ساعت است و او که تجربه دو بار دستگیری را دارد می‌گوید بیست و چهار ساعت مال سال ۱۳۵۰ است و امروز حد مقاومت شش ساعت است فوقانی می‌گوید این دستور سازمانی است اما شش ساعت را می‌پذیرم تا با رفقا مطرح کنم و وقتی علی‌اکبر جعفری به رشت می‌آید می‌گوید شش ساعت درست است.»

عصر نو ۱۳۸۷/۱۲/۲۳

مصاحبه، مجید

۱۴. از سال ۱۳۵۳ در سازمان مسأله دمکراسی تشکیلاتی مطرح بود. سازمان می‌خواست با تغییر درساختار تشکیلات، اشکالی از نظرخواهی را به اجرا درآورد.

به همین خاطر یک بولتن در دوران سازمانی برای تبادل نظر بین اعضای همه سازمان به راه افتاد.

اوایل سال ۱۳۵۴ رهبری تصمیم داشت که مسئولین هسته‌ها در یک هسته مسئولین جمع شوند و مسائل متعدد را مورد بحث قرار دهند.

سمت و سوی حرکت به سمت دمکراتیزه کردن روابط بود. یک جلسه هم به همین منظور تشکیل شد جلسه دوم در تابستان ۱۳۵۴ برگزار شد علت آن دستگیری بهمن روحی‌آهنگران و ضربات متعاقب آن بود.

ضربات بعدی مجال را از سازمان گرفت این ضربات به خانه حمید اشرف هم

رسید که جان به در برد و بالاخره این ضربات در مهرآباد در تیر ۱۳۵۵ به شورای‌عالی سازمان رسید و حرکت متوقف شد.

۱۵. بعد از ضربه مهرآباد، شاخه خراسان تنها شاخه‌ای بود که سالم مانده بود. اما برخلاف نظر کسانی چون مازیار بهروز در شورشیان آرمان‌خواه مدعی چیرگی بر بقیه سازمان نبود. و در آن روزگار حفظ سازمان برای همه مطرح بود.

۱۶. عبدالله پنجه‌شاهی از طرفداران پروپاقرص مبارزه مسلحانه بود ترور او ربطی به مسأله‌دار شدنش نداشت. در آن زمان مجید (عبدالعلی عبدالرحیم‌پور) جزء مسئولین گیلان بود که ضربه خورده بود و در مشهد نبود و جزء مرکزیت سازمان هم نبود.

۱۷. حسین غبرایی لنگرودی، در سال ۱۳۵۵ دستگیر شد.

هنگام دستگیری از او جزوات سازمان، مقداری آلات واردات الکتریکی دست‌ساز و گیرنده و فرستنده و مقداری مواد شیمیایی به دست آمد. غبرایی به حبس ابد محکوم شد.

رهبری سال ۱۳۵۸

در سال ۱۳۵۴ براساس اساسنامه‌ای که تدوین شد سازمان دارای مرکزیت و شورای‌عالی بود. پس از ضربات ۱۳۵۵ که شورای‌عالی سازمان از بین رفت. سازمان فقط دارای مرکزیت بود. در سال ۱۳۵۷ رهبری سازمان عبارت بودند از:

۱. سیادتی، ۲. هادی (لنگرودی)، ۳. منصور (غبرایی) و ۴. مجید (عبدالرحیم‌پور)

در سال ۱۳۵۸ رهبری جدید انتخاب شد:

۱. رضا غبرایی، ۲. قربانعلی عبدالرحیم‌پور، ۳. خسرو فتاح‌پور، ۴. علیرضا اکبری، ۵ . امیر ممبینی، ۶. فرخ نگهدار و ۷. حیدر (دبیری‌فرد)

این ترکیب تصمیم گرفت هشت نفر را براساس آرای بیشتر و مسئولیت‌های‌شان به‌جمع رهبری اضافه کنند:

۱. انوشیروان لطفی، ۲. نقی حمیدیان، ۳. بهزاد کریمی، ۴. بهمن (مسئول تبریز ـ نام مستعار) و ۵ . علی توسلی

عده‌ای نیز به‌عنوان مشاور انتخاب شدند:

۱. هادی احمدی غلامیان‌لنگرودی، ۲. بهروز سلیمانی، ۳. اکبر کامیابی (توکل)، ۴. جمشید طاهری‌پور، ۵ . اکبر دوستدار صنایع، ۶. کیومرث (سلطان آبادی) و ۷. حشمت‌الله رئیسی

کمیته مرکزی در اولین نشست یک هیئت اجرایی و یک هیئت سیاسی انتخاب کرد. هیئت اجرایی این افراد بودند:

۱. غبرایی، ۲. عبدالرحیم‌پور، ۳. فتاح‌پور و ۴. توسلی

هیئت سیاسی:

۱. ممبینی، ۲. نگهدار، ۳. اکبری و ۴. حیدر

نکته مهم

نقی حمیدیان بعدها در کتاب «بال آرزو» افشا کرد که در انتخابات تقلبی توسط فتاح‌پور و عبدالرحیم‌پور برعلیه هادی (غلامیان لنگرودی) به نفع نگهدار صورت گرفت تقلبی که شاید اگر صورت نمی‌گرفت. سرنوشت سازمان چریک‌ها و شخص نگهدار چنین غمبار نمی‌بود.

فصل هفتم

بیانیه‌های سازمان

اعلامیه توضیحی ـ دی ماه ۱۳۵۰

به‌دنبال حمله چریک‌ها به بانک ملی صفویه و کشته شدن یک سرباز و رئیس بانک ساواک اعلام کرد یکی از دزدان به‌نام شاهرخ هدایتی شناخته شده است سازمان لازم دید طی یک اعلامیه توضیحی مواردی را با مردم در میان بگذارد.

نخست حمله به بانک، که دو هدف از آن دنبال می‌شود:

۱. تأمین هزینه‌های جنگ چریکی

۲. مختل ساختن سیستم پولی رژیم

کشتن مأمورین مسلح بانک‌ها و کارمندان بانک جزء اهداف این حملات نیست. و اگر در این عملیات یک مأمور و رئیس بانک کشته شد علت آن برمی‌گردد به تیراندازی از سوی مأمور و مقاومت رئیس بانک برای خوش‌خدمتی به رژیم.

و اما ادعای رژیم که چریک‌ها در عراق دوره دیده‌اند و عمال بیگانه هستند باید گفت چریک‌ها همه چیزیش را از دشمن می‌گیرد نه از بیگانه. ما پول و سلاح خود را از رژیم مصادره می‌کنیم و اما در مورد رزمنده صادق و دلیر شاهرخ هدایتی باید گفت او که مهندس کشاورزی است سه ماه قبل دستگیر شده است و در این عملیات شرکتی نداشته است اما از آن‌جا که عملیات ما پوشالی بودن قدرت ساواک، پلیس و ارتش را نشان می‌دهد سازمان امنیت دست به چنین دروغی زده است پس اگر در زیر شکنجه به‌شهادت رسیده باشد به‌زودی اعلام خواهند کرد در برخورد با مأمورین کشته شده است و اگر زنده باشد اعلام می‌کنند دستگیر شده است این اعلامیه ۲۳ دی ۱۳۵۰ منتشر می‌شود.

ساواک شاهرخ هدایتی و سیروس سپهری را کـه قـبلاً دسـتگیر و در زیـر شـکنجه به‌شهادت رسانده بود کمی بعد به‌عنوان سارقین بانک اعلام کرد.

اطلاعیه توضیحی بهمن ۱۳۵۰

این اطلاعیه شامل سه مورد است:

۱. ضرورت مبارزه مسلحانه

۲. مرزبندی با اپورتونیست‌ها

۳. اثرات مبارزه مسلحانه بر جامعه

غیرممکن بودن مبارزه سیاسی به علت اختناق و سرکوب حکومت، ضرورت مبارزه مسلحانه را در دستور کار پیشاهنگ گذاشته است. طرح مبارزه سیاسی و یا جـدا بـودن مبارزه سیاسی از مبارزه نظامی از سوی اپورتونیسم بی‌عمل تنهـا بـرای لمیـدن درسـایه آسایش است.

مبارزه اقتصادی در سرکوب مطلق پلـیس امـری شـدنی نیسـت ضـربه اقتصـادی و سیاسی را تنها توسط عمل نظامی می‌توان وارد ساخت. اما عمل نظامی مـاهیتی سیاسـی دارد و جدا ساختن این دو از هم امری نادرست است.

مبارزه مسلحانه در یک سال گذشته باعث رادیکالیزه شدن مبـارزات کـارگری شـده است نمونه آن اعتصاب بزرگ کارگران جهان‌چیت است. اعتصابی که حکومت با رگبار مسلسل به آن پاسخ داد.

جنبش دانشجویی تحت‌تـأثیر پیشـاهنگ مسـلح خـود باقـدرت تمـام در ایـن سـال رودررو رژیـم ایـن بـار سـایـر کرده‌هـا نـیز تحت تـأثیر مبـارزه مسـلحانه دسـت بـه عملیـات متهورانه‌ای زده‌اند.

اما درصف ضدخلق مبارزه مسلحانه تأثیر خود را به‌شـکل وحشـت سـرمایه‌گـذاران خارجی درسرمایه‌گذاری در ایران، تشدید تضاد ارتش و بورکراسی، تجدید سازمان‌های مکرر درنیروهای سرکوب‌گر، فشار بر نیروهای پایین ارتش و پلیس شده است.

در پایان سازمان از دیگر گروه‌ها می‌خواهد بر شک و تردیدهای خود غلبه کنند و با شروع کردن مبارزه مسلحانه به وظیفه تاریخی خود پاسخ دهند.

نبرد خلق ۴ مرداد ۱۳۵۳

فراخوان به همکاری

بعد از گذشت سه سال و نیم به بهای پای‌مردی و جانبازی بی‌شمار مرحله راه‌گشایی و تثبیت پشت سر گذاشته شد. در بروجرد، همدان، قزوین، قم، دزفول، نهاوند و دیگر شهرها گروه‌هایی دست به سلاح برده بودند.

رژیم در ابتدا در فکر قلع و قمع ناگهانی بود اما این‌گونه نشد هر سلاحی که به‌زمین افتاد، دست دیگری برای برداشتن آن دراز شد سیاست رژیم در ابتدا مبتنی برسرکوب و تبلیغات بود. اما وقتی نتیجه منفی گرفت سیاست خود را بر سرکوب و سکوت گذاشت چریک‌ها نیز در مقابل با پخش اعلامیه و خطابیه و جزوات توضیحی و رادیوهای چریکی سعی کردند توطئه سکوت رژیم را خنثی کنند.

و اما در مورد گروه‌هایی که به علت نداشتن تجربه لازم گرفتار پلیس می‌شوند سازمان دو وظیفه برای خود قایل می‌شود:

۱. جذب گروه‌ها و آموزش و سازمان‌دهی آن

۲. در اختیار قرار دادن تجربیات خود در اختیار دیگران

دو مانع برای تماس با گروه‌های نوپا وجود دارد:

۱. سرکوب

۲. امکانات محدود برای تماس

اما برای جذب افراد و گروه‌های داوطلب موانعی وجود دارد:

۱. گسترش تشکیلات نیازمند کادرهای باتجربه است برای آموزش نیروهای تازه‌وارد امکانات سازمان از این حیث محدود است.

۲. برای آموزش این واحدها باید از کادرهای باتجربه استفاده کنیم و این‌کار باعث می‌شود که وسعت عملیاتی سازمان کاهش یابد.

ثمرات آینده این عضوگیری و آموزش، آماده‌سازی کادرهای لازم به‌عنوان ذخایر استراتژیک جنبش خواهد بود.

چریک‌ها اعلام می‌کنند دست‌های گرم هر رفیق رزمنده‌ای را که به سوی‌شان دراز شود می‌فشارند و از هرگونه پشتیبانی برای مبارزان دریغ نخواهند کرد.

اندیشه رفیق مائو در انقلاب

در فروردین ۱۳۵۳ سازمان رسماً نظر خود را نسبت به اندیشه‌های مائو ابراز داشت. سازمان از همان آغاز چه در گروه پیشتاز جزنی و چه در گروه پیشاهنگ، احمدزاده، وارد اختلافات چین و شوروی نشد.

در گروه جزنی، دو گرایش بود جزنی ـ ظریفی بیشتر طرفدار شوروی بودند و سورکی بیشتر چینی بود. البته این گفته بدان معنا نبود که جزنی ـ ظریفی نگاه‌شان به‌شوروی مثل نگاه حزب توده بود که روسوفیل بودند و یا سورکی نگاهش به چین آن‌گونه نبود که بعدها نام مائوئیسم به خود گرفت.

گروه پیشتاز به این نتیجه رسید که مسأله اختلاف چین و شوروی فعلاً جزء مسائل مبرم جنبش نیست و پرداختن به آن باعث شکاف در جنبش می‌شود پس آن‌را به‌بایگانی سپردند.

در گروه پیشاهنگ نیز ضمن آن‌که مسعود احمدزاده برای اندیشه‌های مائو احترام بسیار قایل بود گروه را به‌طرف اختلافات چین و شوروی نبرد. آن‌ها نیز براین باور بودند که مسائل جنبش یافتن راه و تدوین اصولی است که جنبش را از بن‌بست بیرون بیاورد اما در سال ۱۳۵۳ با روشن شدن صف‌بندی‌های جهانی سازمان باید موضع خود را نسبت به چین و اندیشه‌های مائو اعلام می‌کرد.

نخست آن‌که سازمان مقوله‌ای به‌نام مائوئیسم را قبول ندارد و بر این باور نیست که اندیشه‌های مائو، نحله جدیدی از مارکسیسم است. بلکه مائو را «لنینیست» می‌داند.

لنینیست کبیری، که مارکسیسم را به‌درستی آموخته است و آن‌را در مورد چین به‌کار برده است آثار او یک دوره غنی از تعلیمات مارکسیسم ـ لنینیسم است نوآوری مائو دراستراتژی جنگ انقلابی در کشورهای نیمه‌مستعمره ـ نیمه‌فئودال آموختنی است.

اما با مائو در اندیشه‌هایش در ایران دو برخورد می‌شود:

۱. رویزیونیسم‌ها با مائوئیسم نامیدن اندیشه‌های او، مائو را منحرف از مارکسیسم ـ لنینیسم می‌دانند در حالی‌که اندیشه‌های مائو چیزی به‌جز مارکسیسم ـ لنینیسم خلاق درمعارضه با رویزیونیسم نیست.

۲. گروهی دیگر خود را پیروان اندیشه‌های او می‌دانند اینان شوروی و امریکا را یکسان می‌دانند اینان ایران را نیمه‌فئودال ـ نیمه‌مستعمره می‌دانند. و خود به دو گروه تقسیم می‌شوند.

الف) دسته‌ای که می‌خواهند حزب درست کنند پس گروهی تشکیل می‌دهند و با مطالعه و تحقیق مدتی بعد لو می‌روند راهی زندان می‌شوند اینان باید بروند ابتدا جزوه «درباره عمل» مائو را بخوانند و بعد درباره شکل گروه و سازمان انقلابی و تبعیت آن از شرایط اجتماعی و سیاسی با آنان سخن گفت تا راه درست تشکیل حزب را در جامعه ما دریابند.

ب) دسته دوم، حرافان بی‌عمل‌اند که در سوییس می‌نشینند و درباره انقلاب ایران حرف می‌زنند.

ما مائو را مارکسیست ـ لنینیستی کبیر اخلاق می‌دانیم. از اندیشه‌های او بسیار یاد می‌گیرم اما ایران را نیمه‌مستعمره ـ نیمه‌فئودال نمی‌دانیم. ما از تجربیات حزب کمونیست بسیار چیزها یاد می‌گیریم ولی هرگز نمی‌توانیم حزب کمونیست ایران به‌همان شکلی درست می‌شود که حزب کمونیست چین درست شد انقلاب در ایران با انقلاب در چین وجوه اشتراک و افتراق دارد.

۱. انقلاب ما چون انقلاب چین به رهبری حزب کمونیست به ثمر خواهد رسید.

۲. پایگاه نظامی ارتش توده‌ای ما چون چین مناطق روستایی خواهد بود.

۳. پایگاه انقلاب ما چون انقلاب چین با اتحاد کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی شهری و با رهبری طبقه کارگر عملی خواهد شد.

و اما افتراقات؛

۱. در چین در روستاها با فئودال‌ها طرف بودند در حالی‌که ما در ایران با بورژوازی کمپرادور، بورژوازی بورکراتیک مالی، کولاک‌ها و مالکان بورژوا شده طرفیم.

۲. در روستاهای چین بیشتر دهقانان رعیت بودند. اما در روستاهای ایران دهقانان بیشتر نیمه پرولتاریا خرده‌بورژواهای در حال پرولتریزه شدن هستند.
۳. در روستاهای ما برخلاف چین بوروکراسی دولتی نفوذ کرده است.
۴. پروسه تشکیل حزب در کشور ما با چین تفاوت دارد درست است که حزب کمونیست از وحدت سازمان‌های مارکسیست ـ لنینیست به‌وجود می‌آید. اما در ایران شکل این سازمان‌ها حتماً باید نظامی باشد.

اطلاعیه توضیحی در مورد محمد معصوم‌خانی

محمد معصوم‌خانی در تاریخ هفدهم فروردین ۱۳۵۴ در امیرآباد هنگام حمل مقداری از اعلامیه‌های سازمان توسط گشتی‌های پلیس دستگیر شد و در بیست و دوم فروردین اعلام کردند ضاربین سروان نوروزی دستگیر شدند معصوم‌خانی از کادرهای علنی سازمان بود که در سال ۱۳۵۳ جذب سازمان شده بود. او به‌همراه سه نفر دیگر یک هسته تبلیغی را درست کرده بودند. که کارشان پخش اعلامیه و کار توضیحی در دانشگاه بود. ساواک از از اعدام سروان نوروزی فرمانده گارد دانشگاه صنعتی زخمی بود. همان‌گونه که قبلاً عمل کرده بود برای ابراز قدرت اعلام کرد ضاربین سروان نوروزی دستگیر شده‌اند در حالی‌که تیم محمد معصوم‌خانی، تیمی عملیاتی نبود.

سازمان چریک‌ها طی اطلاعیه‌ای توضیحی ضمن افشای این توطئه و تقاضای کمک از محافل دانشجویی برای افشای این توطئه علت تلاش مذبوحانه ساواک را در سه عامل خلاصه کرد:

۱. گسترش عملیات مسلحانه
۲. گسترش هرچه بیشتر عملیات چریکی پس از توافق شاه با عراق
۳. استقبال مردم از سازمان

شاه برای آن‌که به پشت جبهه چریک‌ها (فدایی و مجاهد) ضربه بزند طی توافقی با عراق دست از حمایت کردهای مخالف عراق کشید و دولت عراق نیز با تعطیل کردن رادیو میهن‌پرستان حرکت چریک‌ها را در عراق محدود کرد.

پیام سازمان به کنگره هفده کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی

در دهه سی و چهل، تعداد زیادی از جوانان ایرانی برای تحصیل به خارج از کشور رفتند. اینان در هر شهر و کشور انجمن‌های صنفی خود را تشکیل دادند. و این انجمن‌ها با اوج‌گیری مبارزات در ایران رفته رفته سیاسی شدند.

کنفدراسیون دانشجویی، از همین انجمن‌ها به‌وجود آمد.

در ابتدا نیروهای کنفدراسیون به دو قسمت تقسیم می‌شد. هواداران حزب توده و هواداران جبهه ملی. با انشعاب در حزب توده و به‌وجود آمدن سازمان انقلابی حزب توده که یک جریان پروچینی بود این جریان در کنفدراسیون دست بالایی پیدا کرد. و با شکل‌گیری جنبش مبارزه مسلحانه و رستاخیز سیاهکل هواداران جنبش که مجاهد و فدایی بودند وزن سنگین‌تری در کنفدراسیون پیدا کردند.

سازمان چریک‌ها با تثبیت موقعیت‌اش در داخل و یافتن وزن جهانی در بین جنبش‌های انقلابی و در بین دانشجویان ایرانی مقیم خارج کشور در این سال تلاش می‌کند به نیروهای خود در کنفدراسیون و به مجموعه کنفدراسیون ضمن ارائه کارنامه خود رهنمودهای مشخصی بدهد.

بیانیه با ضرورت مبارزه مسلحانه به‌عنوان تنها راه شکستن بن‌بست سیاسی ایران شروع می‌شود.

مبارزه‌ای که در شکل نظامی اما ماهیت آن سیاسی است. این مبارزه پس از پشت سرگذاشتن مرحله تثبیت با ایجاد هسته‌های کارگری درصدد پیوند هرچه بیشتر با طبقه کارگر است.

سرمایه‌داری در ایران گسترش می‌یابد و پابه‌پای آن جامعه پرولتریزه می‌شود. اما این سرمایه‌داری برخلاف سرمایه‌داری کلاسیک اروپایی، یک سرمایه‌داری ارتجاعی است. و رسالت تاریخی ندارد و یک سرمایه‌داری بیمار و مسخ شده و پراز تناقض است که بیشتر در خدمت منافع سرمایه‌داری جهانی است پس برعهده ماست که درصدد تجهیز پرولتاریا به سلاح طبقاتی‌اش باشیم. ایجاد هسته‌های کارگری با پشتیبانی تبلیغ مسلحانه مهم‌ترین شکل کار سیاسی ـ تشکیلاتی در روی طبقه کارگر است.

هم‌اکنون که کشور ما حکومت نظامی اعلام نشده‌ای در جریان است، تشکیل کمیته به‌اصطلاح ضدخرابکاری گشتی‌های سایر پلیس در تمامی شهرستان‌ها، کنترل حرکت‌های مردم در خیابان‌ها، خانه‌گردی‌های شبانه زده‌اند.

در دانشگاه‌ها استقرار دائمی که برای سرکوب دانشجویان، در زندان‌ها آزاد نکردن زندانیان را که زندانی‌شان تمام شده، دستگیری زندانیان آزاد شده، شکنجه دستگیرشدگان، شکنجه خانواده‌های زندانی، کشتن گروهی زندانیان زیر شکنجه سیاست هر روزه رژیم است.

برای دستگیری یکی دو چریک با بسیج دیوانه‌وار نیرو از هلی‌کوپترهای نظامی استفاده می‌کند. برای خاموش کردن حرکت‌های کارگری از هیچ کاری حتی به‌خون کشاندن این حرکات ابایی ندارد. (به‌خون کشیدن کارگران شاهی در تیر ماه ۱۳۵۴)

تشدید تورم و گرانی بخش دیگری از ماهیت ضدانقلابی این رژیم است.

از سویی دیگر رژیم سعی می‌کند به‌عنوان ژاندارم منطقه حافظ منافع امپریالیسم باشد اعزام نیروها به عمان و ساختن پایگاه در شیخ‌نشین‌ها در راستای همین وظیفه ژاندارم‌ها است.

جدیداً رژیم با درست کردن حزب رستاخیز سعی در ایجاد پایه‌سازی توده‌ای برای خود است این حزب براساس منافع سرمایه‌داری طراحی شده است. اما این حزب ارتجاعی است و راه به جایی نخواهد برد.

به‌هرروی وظایفی که به عهده کنفدراسیون است به‌قرار زیر است:

۱. دفاع از جنبش انقلابی در ایران و کسب حمایت‌های بین‌المللی برای آن. این دفاع باید از تمامی بخش‌های جنبش باشد.

۲. تبلیغ در مورد مقاومت زندانیان و جلب حمایت مجامع جهانی از زندانیان

۳. تشکیل دادگاه‌های سمبولیک برعلیه جنایات رژیم

۴. کمک‌های مادی از خانواده زندانیان سیاسی

اعلامیه توضیحی: شرح درگیری‌های اردیبهشت ۱۳۵۵

با کشف شبکه تلفنی چریک‌ها چند پایگاه مورد شناسایی قرار گرفت. حمله از پایگاه تهران‌نو شروع شد که این پایگاه یکی از پایگاه‌های پشت جبهه سازمان به‌شمار می‌رفت درهنگام حمله دشمن فقط تیمی از افراد این پایگاه مسلح بودند در این پایگاه برادران شایگان شام‌اسبی زندگی می‌کردند، ناصر یازده ساله و ارژنگ سیزده ساله بود.

پایگاه توسط پانصد مأمور ویژه محاصره شده بود و از همان لحظه نخست نیروهای ضربتی کمیته مشترک پایگاه را زیر رگبار مسلسل و نارنجک گرفته بودند با این‌همه چریک‌ها از خانه خارج شدند و با کشتن بیش از بیست مأمور دشمن و مجروح ساختن تعدادی از آن‌ها حلقه محاصره را در نزدیکی مسیل شرقی خیابان سی‌متری نارمک شکسته و از محاصره خارج شدند (رهبری این عملیات با حمید اشرف بود) رفقا (حمید اشرف و صبا بیژن‌زاده) با امانت گرفتن یک اتومبیل پیکان از یک مدیر مدرسه از منطقه خارج شدند.

در میدان محسنی با گشت پلیس به فرماندهی سرهنگ فرداد برخورد کردند همه آن‌ها را به مسلسل بستند و راه خود را گشودند.

مقارن حمله به‌پایگاه تهران‌نو به‌پایگاه کوی کن نیز حمله شد این پایگاه نیز درتماس تلفنی با پایگاه تهران‌نو بود مسئولیت این پایگاه با عزت غروی بود که به‌رفیق مادر شهرت داشت عزت غروی هنگام شهادت پنجاه و پنج ساله بود و با نارنجک به‌دشمن حمله کرد و به شهادت رسید به‌علت کمبود مهمات همگی به شهادت رسیدند.

در بعد از ظهر روز یک‌شنبه بیست و شش‌ام پایگاه کوچه نیازی مورد حمله قرار می‌گیرد چریک‌ها از پایگاه خارج می‌شوند و خط اول محاصره را می‌شکنند و به سمت شمال شرقی می‌روند ولی با خطوط دیگری از مأموران روبه‌رو می‌شوند با همکاری و راهنمایی مردم خانه به خانه و کوچه به کوچه از خط محاصره می‌گذرند و در چند منطقه با مأموران درگیر می‌شوند که آن‌ها را به عقب می‌رانند در کوچه امیرحسینی با یک مأمور ویژه گارد روبه‌رو می‌شود او را از پای درمی‌آورند و پس از تصاحب سلاح او به سمت تقاطع امیرحسینی باشارق می‌روند.

در این تقاطع با آخرین خط محاصره روبه‌رو می‌شوند این خط را می‌شکنند و عبور می‌کنند. در همین موقع چریک‌ها با سه تن از افراد دیگر گارد شهربانی روبه‌رو می‌شوند آن‌ها با التماس می‌خواهند که آن‌ها را نکشند و چریک‌ها به آن‌ها امان می‌دهند و آن‌ها می‌گریزند. در این زمان چریک‌ها وارد جمعیت انبوه مردم می‌شوند که درخارج از خط محاصره شاهد نبرد بوده‌اند و با فریاد مرگ بر شاه و مرگ بر دشمنان مردم به‌سمت میدان صابر و از آن‌جا به نظام‌آباد می‌روند در چهل متری شمالی میدان صابر با یک اتومبیل مملو از مأمور روبه‌رو می‌شوند و با شلیک مسلسل همه آن‌ها را از پای درمی‌آورند و با مصادره یک قبضه یوزی از آن‌ها به سمت نظام‌آباد می‌روند در تقاطع شارق نظام‌آباد با یک گشتی دیگر پلیس روبه‌رو می‌شوند که تنها با شلیک یک رگبار مأمورین می‌گریزند. و چریک‌ها با مصادره ماشین پلیس و در میان شادی مردم اتومبیل را مصادره و از منطقه خارج می‌شوند.

به دنبال این درگیری‌ها بامداد سه‌شنبه بیست و هشتم اردیبهشت چند پایگاه درشهرستان‌ها که در ارتباط تلفنی با پایگاه‌های مکشوفه تهران بودند مورد حمله قرار می‌گیرند و همگی به شهادت می‌رسند.

در این درگیری‌ها بر اثر تیراندازی‌های وحشیانه مأموران رژیم عده‌ای از مردم بی‌گناه نیز کشته می‌شوند که آن‌ها نیز جزء شهدای خلق‌اند طبق گزارش پلیس تلفات آن‌ها به قرار زیر بوده است:

۱. افسران پلیس ـ گارد و سازمان امنیت ده نفر
۲. درجه‌داران پلیس و گارد شهربانی سی نفر
۳. سربازان ویژه گارد شهربانی سی نفر

تعداد مجروحین به‌مراتب بیشتر از تعداد کشته‌شدگان باید باشد که ذکر نشده است (صد نفر) در این عملیات چهارده تن از چریک‌ها به شهادت رسیدند که برادران شایگان جزء این چهارده تن بودند.

فراخوان برای حمایت از کارگران اعتصابی

سازمان چریک‌ها طی فراخوانی در شانزده اردیبهشت ۱۳۵۵ از مردم تهران، دانشجویان و دانش‌آموزان می‌خواهد به کارگران اعتصابی کارخانه‌های چیت تهران، چیت ری، چیت ممتاز، سیمان ری و بی‌اف گودریج کمک کنند.

این اطلاعیه بنا به‌درخواست کارگران اعتصابی صادر شد و از روز هیجدهم اردیبهشت موجی از همبستگی با کارگران اعتصابی در دانشگاه‌ها و دیگر کارخانجات به‌وجود آمد.

اعتصاب در آستانه جشن اول ماه و برگزاری کنگره کارگری توسط رژیم در تهران آغاز شد. علت اعتصاب پایین بودن سطح دستمزدها و وضعیت بد محل کار که باعث شده بود به‌خصوص کارگران نساجی در معرض انواع بیماری‌ها قرار بگیرند.

اعتصاب از کارخانه باف‌کار شروع شد و رهبری اعتصاب دیگر کارخانه‌ها با این کارخانه بود. این کارخانه مدت یازده روز در اختیار کارگران بود. و خانواده‌ها از بیرون به کارگران اعتصابی غذا می‌رساندند مردم جنوب تهران برای خانواده‌های اعتصابی پول جمع کردند دانشجویان نیز در رساندن آذوقه به کارگران اعتصابی فعال بودند.

کارگران ابتدا خواست‌های خود را به دولت دادند. اما دولت اعتصاب را غیرقانونی اعلام کرد و اولتیماتوم داد که اگر به سرکار باز نگردند، کارفرمایان مجازند آن‌ها را اخراج کنند.

در شب دوازدهم اعتصاب پلیس به کارخانه چیت ری حمله کردند و کارگران از کارخانه بیرون کردند فردا صبح از ورود کارگران جلوگیری شد. و کارگران سرکوب شدند در روزهای بعد با دستگیری فعالین کارگری و تفرقه بین کارگران اعتصاب را خاموش کردند.

از شروع اعتصاب هسته‌های کارگری در ارتباط مستقیم با اعتصاب بودند. فراخوان سازمان نقش مؤثری در بسیج مردم و کارگران داشت. دانشجویان در میدان اعدام جمع شده بودند و با پلاکاردی که روی آن نوشته شده بود «ما به ندای پیشاهنگ مسلح خود پاسخ داده و به حمایت از اعتصاب کارگران تهران برخاسته‌ایم.»

سازمان چریک‌ها و جنبش‌های انقلابی

همان گونه که احزاب سنتی انترناسیونالیسم خودش را داشت سازمان‌های چریکی نیز انترناسیونالیسم خودش را داشت.

واضع انترناسیونالیسم پرولتری مارکس و انگلس بودند. از آن‌جا که آن‌ها سرمایه را یک مقوله جهانی می‌دیدند. کار نیز برای آن‌ها نیز همان‌گونه بود برای پرولتاریا مرزی قایل نبودند و مرزها را ساخته و پرداخته بورژوازی می‌دانستند. پس براین باور بودند که پرولتاریا دراین مبارزه جهانی‌اش یک‌پارچه است و نیاز به‌همبستگی با یکدیگر دارد.

انترناسیونال اول در حضور مارکس و انگلس برگزار شد اما در انترناسیونال دوم دیگر مارکس زنده نبود و کائوتسکی همه‌کاره بود در این انترناسیونال بین حزب‌های سوسیال دمکرات اروپایی و بعضی احزاب که در رأس آن‌ها لنین و حزب سوسیال ـ دمکرات روسیه بود برسر جنگ اختلاف افتاد.

اروپایی‌ها در جنگ جهانی اول، جانب بورژوازی خود را گرفتند و لنین و دیگران براین باور بودند که این جنگ کشورها نیست جنگ بورژواها است و ربطی به طبقه کارگر ندارد. و شعار آن‌ها تبدیل جنگ خارجی به جنگ داخلی بود. همین جدایی با پیروزی انقلاب اکتبر به جدایی کامل انجامید انترناسیونال سوم به‌وجود آمد. و احزاب معترض خود را احزاب کمونیست نامیدند تا با احزاب سوسیال دمکرات اروپایی که بیشتر خواهان رفرم بودند تا انقلاب مرز مشخصی داشته باشند.

با مرگ لنین و قدرت گرفتن استالین، انترناسیونالیسم سوم به ابزاری در دست استالین تبدیل شد. سرکوب داخلی و توسعه‌طلبی خارجی چیزی از انترناسیونال پرولتری باقی نگذاشت. با شروع جنگ جهانی دوم استالین برای نشان دادن حسن‌نیت به متحدین امپریالیست خود، امریکا و انگلیس، کمینترن را منحل کرد و کمینفرم را به‌وجود آورد که درواقع دفتر اطلاعاتی احزاب کمونیست بود.

در دهه ۵۰ این دفتر نیز منحل شد. اما رابطه کشورهای سوسیالیستی با یکدیگر و با احزاب سنتی که خود را حزب کمونیست می‌نامیدند در شکل کمک‌های مالی، تبلیغاتی باقی ماند.

حزب توده به‌عنوان حزب کمونیست ایران، در این سال‌ها در آلمان شرقی در تبعید بود و از این امکانات به شکل اسکان در بلوک شرق، روزنامه و رادیو سود می‌جست.

با شکل‌گیری جنبش‌های مسلحانه شوروی روی خوشی به آن‌ها نشان نداد نخست آن‌که این جنبش‌ها، آنتی‌تز احزاب سنتی بودند. احزاب سنتی وابستگی خود را با انترناسیونالیسم پرولتری برابر می‌دانستند. و به واقع ادامه سفارت‌های روسیه در کشورهای دیگر بودند اما جنبش‌های چریکی چپ‌های مستقل بودند این استقلال هم مالی، تسلیحاتی و هم عقیدتی بود اینان شوروی را رویزیونیسم می‌دانستند و بیشتر به‌اندیشه‌های مائو نزدیک بودند.

پس این جنبش‌ها نیز رفته رفته به هم نزدیک شدند و تلاش کردند انترناسیونالیسم چریکی را به‌وجود بیاورند.

سازمان چریک‌ها با گذشت پنج سال از رزم خونین خود نه‌تنها در داخل تثبیت شد بلکه در سطح منطقه و در سطح جنبش‌های چریکی دیگر کشورها به رسمیت شناخته شد و با این احزاب و سازمان‌ها ارتباط برقرار کرد.

پیام سازمان به جبهه خلق برای آزادی عمان و پیام جبهه خلق به مناسبت ششمین سال مبارزه مسلحانه در ایران[۱]، پیام خلق برای آزادی فلسطین ـ فرماندهی عمومی[۲]، پیام ارتش آزادی‌بخش ترکیه[۳] و پیام خلق بحرین[۴] هم حاکی از اهمیت مبارزه سازمان درسطح منطقه داشت.

جورج حبش جنبش مسلحانه ایران را جزء جدانشدنی از جنبش آزادی‌بخش جهانی می‌دانست و اهمیت این مبارزه را هم‌عرض نقشی می‌دانست که امپریالیسم به‌عنوان ژاندارم به شاه تفویض کرده است[۵]. احمد جبرئیل نیز از نقش مثبت پیروزی انقلاب ایران بر وطن عربی سخن می‌گوید[۶] ماجد ابوشرار دبیر شورای انقلابیون نیز جنبش

---

۱. نهم ژوئن ۱۹۷۵
۲. ۱۹۷۶/۲/۷
۳. نوزدهم بهمن ۱۹۷۶
۴. نوزدهم بهمن ۱۳۵۴
۵. مصاحبه با جورج حبش
۶. مصاحبه با احمد جبرئیل، ایران الثوره

انقلابی ایران را جزئی از جنبش آزادی‌بخش جهانی می‌داند و می‌گوید: «ما جنبش مسلحانه و انقلابی ایران را مورد تأیید و پشتیبانی قرار می‌دهیم[۱].

ما و رهبران حزب توده

رهبران حزب توده پس از اشاره به پیام رادیویی خود به «رفیق مازیار و دوستانش» و خبر یافتن از «روند تجدید اندیشه در سازمان و انتقاد نسبت به مواضع قبلی»، از چریک‌ها می‌خواهند تا با آن‌ها وارد گفت‌وگویی خلاق شوند.

پس چریک‌ها درصدد پاسخ‌گویی برمی‌آیند نخست به ادعای حزب طبقه کارگر بودن، حزب توده می‌پردازند در حالی‌که این حزب هیچ ارتباط ارگانیک با طبقه کارگر ندارد.

اما این حزب تا قبل از کودتای بیست و هشتم مرداد حزب طبقه کارگر بوده است که همواره عده‌ای روشنفکر خرده‌بورژوا رهبری آن را به دست داشته‌اند و خط‌مشی آن را به انحرافات اپورتونیستی و دنباله‌روی کشانده‌اند.

انشعاب دار و دسته رویزیونیستی خلیل ملکی که یک انشعاب به راست بود به‌رهبران خرده‌بورژوازی حزب کمک کرد تا به بهانه مبارزه با انشعابیون، اپورتونیسم و دنباله‌روی خود را بپوشانند.

با کودتا هم عناصر صادق به زیر تیغ جلاد رفتند و رهبران خرده‌بورژوازی حزب یا گریختند و یا تسلیم شدند پس امروز این جریان نه‌تنها حزب طبقه کارگر نیست بلکه یک سازمان روشنفکری با ایدئولوژی اپورتونیستی مارکسیسم خرده‌بورژوازی است.

حزب توده در پیامش دو انتقاد به چریک‌ها می‌کند نخست در مورد موضع نگرفتن چریک‌ها نسبت به اختلاف چین و شوروی و دوم مسأله کنونی جنبش. چریک‌ها می‌گویند رویزیونیسم جدید نظرات نادرستی در مورد گذار مسالمت‌آمیز، صلح اجتماعی، سازش امپریالیستی در مسأله جنگ و صلح و غارت مستعمرات، عدم لزوم مبارزه طبقاتی در جامعه سوسیالیستی، بند و بست با محافل ارتجاعی را تبلیغ می‌کند.

---

[۱]. مصاحبه با ماجد ابوشرار

ما امروز به دو مسأله که به مبارزه امروزی ارتباط دارد می‌پردازیم و بقیه را به زمانی دیگر موکول می‌کنیم گذار مسالمت‌آمیز و صلح اجتماعی دو نظریه‌ای که در آثار لنین به‌طور کامل رد شده‌اند. سیاست خارجی کشورهای سوسیالیستی قابل انتقاد است ما باید شرایطی را بر دیگران تحمیل کنیم که نتوانند از رژیم حمایت کنند روی هم‌رفته برخورد با کشورهای سوسیالیستی نباید به شکلی باشد که به وحدت جنبش کمونیستی به‌طور خاص و جنبش انقلابی به‌طور عام لطمه وارد کند.

انتقاد دوم حزب در مورد شکل سازمانی است بنا بر این باوریم که شکل یک سازمان انقلابی حتماً باید نظامی باشد تا امکان بقا داشته باشد و مبارزه ما «تبلیغ مسلحانه» نام دارد. مرحله نخست آن‌را که جلب نیروهای آگاه می‌باشد را پشت سر گذاشته‌ایم و وارد فاز توده‌ای شده‌ایم برنامه ما بردن آگاهی به درون توده و طبقه کارگر است و برخلاف نظر حزب توده نه‌تنها نیروهایی را که دست به مبارزه اقتصادی، فرهنگی و سیاسی پراکنده می‌زنند نمی‌ترسانیم بلکه از آن‌ها حمایت هم می‌کنیم.

حزب می‌گوید: به پلیس بها ندهید مبارزه سیاسی غیرمسلحانه امکان‌پذیر است متشکل شوید همین تز را تجربه کنید و نتیجه آن‌را هم ببینید.

اما در مورد شکل سازمانی حزب می‌گوید: در سایه صرف اصول پنهان‌کاری سازمان غیرنظامی محفوظ می‌ماند و اگر گروهی دستگیر شده است بر اثر سهل‌انگاری درگزینش افراد جدید، بی‌مبالاتی در حفظ اطلاعات سازمان، گشادبازی در فعالیت مخفی، بی‌توجهی به امکان خیانت افراد و یا خودنمایی بوده است. اشتباه نکردن که حرفی است محال این اشتباه دیر یا زود از جانب ما و یااز جناب دیگر گروه‌ها یقه گروه را خواهد گرفت و حتی ممکن است گروه به شکل اتفاقی ضربه بخورد و این یعنی نابودی یک گروه سیاسی صرف در حالی‌که گروه در شکل نظامی‌اش با درگیر شدن نظامی‌اش ضربه را محدود می‌کند.

یکی دیگر از ایرادات حزب توده بهانه دادن به دست رژیم برای سرکوب هرچه بیشتر، در حالی‌که سرکوب رژیم ربطی به عملیات چریک‌ها ندارد. وقتی شرایط این انقلاب فراهم می‌شود رژیم هر معترضی را سرکوب می‌کند.

حزب توده می‌گوید: ما به مبارزه شما با دیده تحسین می‌نگریم اما بعضی از شیوه‌های شما را قبول نداریم.

اما نمی‌گوید چه چیزی را قبول دارد و چه را قبول دارند تا جایی برای سیاست شیادانه آن‌ها باشد. نمی‌گویند: آیا با مبارزه مسلحانه موافق‌اند یا نه. حزب توده می‌خواهد مبارزه مسلحانه را زیر نفوذ خود درآورد تا در بند و بست‌های بعدیش با حکومت از آن استفاده کند.

حزب توده نخست «رفیق مازیار و دوستانش را اختراع می‌کند برای آن‌ها پیامی می‌فرستد و بعد در مورد مقاله ما در نبرد خلق شماره ۲ تفسیرهای گوناگونی می‌نویسد و در آخر پیامی ارسال می‌کند و این‌ها همه نشان از یک نقشه پنهانی است.

برای خنثی کردن این نقشه ما می‌گوییم بهتر است اختلافات ایدئولوژیک را کنار بگذاریم و به وحدت عملی فکر کنیم آیا شما تبلیغ مسلحانه را قبول دارید آیا حاضرید برای این‌کار نیرو بفرستید اگر جواب مثبت است بفرمایید کلیه تجارب و امکانات ما هم در اختیار تیم‌های اعزامی شما.

نکات مهم این پیام

از وجود واقعی یا مجازی «رفیق مازیار و دوستانش» که باید چریک‌های مرتبط با حزب توده باشند می‌گذریم حزب توده حزبی فاقد اخلاق انقلابی بود. دروغ، نفوذ، از تاکتیک‌های مشروع آن حزب برای برخورد با احزاب و جریانات رقیب بود. از یاد نبریم وقتی در سال ۱۳۵۸ اسناد نخستین پلنوم چریک‌های فدایی توسط توده‌ای‌ها نشر بیرونی یافت. روشن شد سعید.... از تشکیلات مخفی حزب توده به‌عنوان فدایی در حوزه‌های سازمان فعالیت می‌کرده است و اسناد پلنوم توسط او به دست حزب افتاد.

و اما در مورد تجدید اندیشه انتقادی در سازمان حق با حزب توده بود حزب توده تغییر خط را در سازمان دریافته بود و می‌دانست بین «تبلیغ مسلحانه» با «عملیات مسلحانه» بین حزب توده به‌عنوان حزب طبقه کارگر تا سال ۱۳۳۲ و حزب توده به‌عنوان کاریکاتوری از یک حزب، تفاوت‌های بسیاری است.

به همین خاطر کفش و کلاه می‌کنند تا با رفقای فدایی که به کارهای‌شان بـه «دیـده تحسین» می‌نگرند باب مذاکره باز کنند.

در فـاصله سـال‌هـای ۵۵ـ۱۳۵۴ خط بیژن جای خط مسعود را می‌گیرد بیژن با همه توانایی‌های‌شان رگ و ریشه‌ای توده‌ای داشت. و حزب توده می‌دانست که با همین رگ و ریشه‌ها می‌تواند به درون سازمان چریک‌ها نفوذ کند.

تا زمانی‌که خط مسعود بر سازمان حاکم بود، سازمان تـوده‌ای نمـی‌توانسـت شـود. جای هیچ گفت‌وگویی با حزبی که در تمامی عمرش یک لحظه هم حزب طبقه کـارگر نبود وجود نداشت اما بیژن راه را باز می‌کرد در همین بیانیه می‌گوید حزب توده تا سال ۱۳۳۲ حزب طبقه کارگر است اما چون دیگر رابطه ارگانیک با طبقه کارگر ندارد حـزب طبقه کارگر نیست درواقع حزبیت یک حزب را رابطه ارگانیک می‌گیـرد کـه ایـن درک ناقص و غلطی است.

لااقل انتقاد مارکسیستی را نکشیم

این تغییر خط و درک غلط از حزب توده و حزبیت یک حزب طبقه کارگر باعـث شـد که مصطفی شعاعیان با تیزهوشـی و فراسـتی کـه در آن روزگـار کمیـاب بـود حرکـت درسراشیب سقوط چریک‌ها را ببیند و طی یک نامه‌ای تحسین‌برانگیز حزب تـوده را بـا شمشیر مارکسیسم کالبدشکافی کند.

جبهه واحد ضددیکتاتوری در دارودسته حزب توده

با طرح شعار «جبهه واحد ضددیکتاتوری و جمهوری دمکراتیـک بـورژوایی» از سـوی حزب توده، سازمان لازم دید مرزبندی خود را با حزب توده نشان دهد. این امر به‌خاطر آن بود که شعار سازمان نیز همـان‌گونـه کـه قـبلاً بیـژن جزنـی نوشـته بـود مبـارزه بـا دیکتاتوری بود.

در این زمان رهبران حزب توده در آلمان شرقی مستقر بودند. و تنها یک هسته نوید به‌عنوان هوادار حزب فعال بودند که نشریه نوید را در حد محدودی منتشر می‌کردنـد و

به‌این محفل نُه نفر انشعابی چریک‌ها به آن‌ها اضافه شده بود که کار آن‌ها نیز در حول و حوش همین نشریه معنا می‌یافت. به گفته نشریه راه توده یکی از این انشعابیون امیر معزز بود که تا سال ۱۳۵۷ که انقلاب پیروز شد در خانه‌ای که نشریه چاپ می‌شد نشسته بود و بیرون نیامد تا مبادا دستگیر شود. اینان همان کسانی بودند که مبارزه مسلحانه را انحراف از مارکسیسم می‌دانستند و معتقد بودند می‌شود کار توده‌ای کرد و باید رفت و طبقه کارگر را با اندیشه‌های سوسیالیستی سازماندهی کرد.

اما به‌هرروی باز شدن فضای سیاسی و «پخش اندیشه‌های مسموم اپورتونیستی[۱]» می‌توانست به «تشکل نیروهای انقلابی و سمت‌گیری آن‌ها در جهت مشی انقلابی واحد زیان‌های بزرگی بزند[۲]» اما ببینیم حزب توده چه می‌گفت.

حزب توده می‌گفت: هدف استراتژیک جنبش ایجاد دولتی از نوع ملی و دمکراتیک است یعنی دولتی که حاکمیت خلق به رهبری طبقه کارگر را مستقر سازد. و راه را برای نیل به سوسیالیسم هموار سازد و برای رسیدن به این هدف باید رژیم پلیسی شاه را سرنگون کرد و دولتی از نوع جمهوری بورژوازی ایجاد کرد[۳].

برای نیل به این هدف باید جبهه‌ای از همه نیروها تشکیل شود کارگران، دهقانان، خرده‌بورژوازی، بورژوازی ملی و گروه‌ها و عناصر از درون حاکمیت. و حزب توده به‌عنوان حزب طبقه کارگر ترجیح می‌دهد که جناح سالم‌تر و واقع‌بین‌تر حاکمیت زمام امور را به‌دست داشته باشد[۴].»

خلاصه می‌کنیم استراتژی حزب توده جمهوری دمکراتیک به رهبری طبقه کارگر است.

اما برای رسیدن به آن باید ابتدا جمهوری بورژوایی ایجاد شود. اگر این هم میسر نباشد حکومت جناح واقع‌بین هم می‌تواند به‌عنوان یک شعار تاکتیکی مطرح شود[۵].

---

۱. همین بیانیه
۲. همین بیانیه
۳. همان بیانیه
۴. همان مجله
۵. مجله دنیا شماره ۵

جبهه واحد دیکتاتوری شعاری تسلیم‌طلبانه

ابتدا باید به سه سؤال مهم پاسخ داد:

۱. دوستان و دشمنان خلق کیانند

۲. ترکیب جبهه خلق چیست

۳. مرحله انقلاب کدام است.

ابتدا ببینیم صف‌بندی نیروها چگونه است بورژوازی کمپرادور با لایه‌های بوروکرات، تجاری، مالی، صنعتی و، کشاورزی وابسته امپریالیسم و طبقه حاکمه ایران است این‌ها اردوی ارتجاع را تشکیل می‌دهند.

روبنای سیاسی سرمایه‌داری وابسته اساسا دیکتاتوری است و هرگونه دمکراسی به‌سرعت باعث بسیج خلق علیه حاکمیت امپریالیستی خواهد بود.

با رشد سرمایه‌داری وابسته و نابودی و تضعیف بورژوازی ملی و خرده‌بورژوازی سنتی، اقشار جدیدی از خرده‌بورژوازی رشد کرده‌اند تکنوکرات‌ها، بوروکرات‌ها، (اداری و نظامی) و توزیع‌کنندگان کالاهای کمپرادوری.

این خرده‌بورژوازی جدید مجریان سیاست‌های ضدخلقی حکومت‌اند. در میان آن‌ها گرایشات لیبرال هم به چشم می‌خورد اینان با دیکتاتوری فردی شاه هم مسأله دارند به‌هررو در صف خلق نیستند در این سوی طبقه کارگر است و دهقانان فقیر و میانه‌حال و خرده‌بورژوازی شهری و بقایای ضعیفی از بورژوازی ملی.

«و اما ترکیب جبهه»، در عصر حاکمیت امپریالیستی و ضعف تاریخی بورژوازی ملی تنها شکل عملی جبهه خلق چیزی جز اتحاد کارگران، دهقانان و خرده‌بورژوازی و بورژوازی ملی نیست و دمکراسی در این شرایط تنها دمکراسی خلق است نه دمکراسی بورژوازی «این اصل اساسی است» که بدون نقش رهبری‌کننده طبقه کارگر، جنبش‌های رهایی‌بخش تحول تاریخی خود را از دست خواهند داد. چنین است «موضع مارکسیست ـ لنینیست‌ها نسبت به مسأله جبهه در کشورهای زیرسلطه».

به‌هرروی شعار دفاع از دمکراسی بورژوازی جبهه خلق را از ماهیت واقعی آن تهی

می‌کند و آن‌را تبدیل به ابزار حاکمیت بورژوازی لیبرال می‌نماید. ماهیت واقعی جبهه خلق را درک نکردن، امید بستن به تناقضات درون صفوف دشمن، انتظار دمکراسی بورژوازی در زیر حاکمیت امپریالیسم داشتن، عدم برخورد صریح با مسأله قدرت دولتی و آن‌را حواله شرایط دادن تأکید تزهای رویزیونیستی است.

و اما در مورد مرحله انقلاب باید گفت جنبش ما در مرحله دمکراتیک نوین قرار دارد وحدت پرولتاریا با زحمتکشان روستا پایه اساسی جبهه خلق را تشکیل می‌دهد. شعار استراتژیک ما در این مرحله سرنگون ساختن دیکتاتوری فردی شاه است. چون این دیکتاتوری به مثابه چماق امپریالیسم و بورژوازی کمپرادور خلق را سرکوب می‌کنند. در دوران افلاس هرچه عمیق‌تر امپریالیسم شعار جمهوری بورژوازی شکل جدیدی از پاسیفیسم و رفرمیسم بورژوایی است این شعار، بورژوایی وابسته و کلاسیک را یکی می‌گیرد و نقش امپریالیسم در کشورهای تحت سلطه را نمی‌فهمد.

یک نکته

در این‌جا سازمان از سازمان مجاهدین م.ل انتقاد می‌کند که شعار ضددیکتاتوری سازمان را با «جبهه واحد» حزب توده یکی می‌گیرد.

آن‌ها برخلاف حزب توده نه به انقلابی بودن بورژوازی لیبرال باور دارند و نه به‌جناح‌های واقع‌بین در حکومت. شعار مرگ بر دیکتاتوری فردی شاه به معنای خوب بودن دیکتاتوری جمعی حکومت نیست. اما از آن‌جا که سلطه امپریالیستی از طریق سرمایه‌داری وابسته عمل می‌کند و دیکتاتوری فردی شاه همه تریبون‌ها و اهرم‌ها را قبضه کرده است مبارزه با ارتجاع حاکم تنها از راه مبارزه با دیکتاتوری شاه میسر است بدین شکل شعار مرحله‌ای جنبش مرگ بر شاه و حامیان امپریالیستی‌اش می‌باشد.

جنبش مسلحانه ایران و انقلاب منطقه

خرداد ۱۳۵۵ سازمان طی بیانیه‌ای خبر از استراتژی جدید نیکسون می‌دهد. امریکا بعد

از شکست در آسیای جنوب شرقی برآن می‌شود تا از دخالت مستقیم در جنگ‌های استعماری اجتناب کند و با تقویت‌های رژیم‌های دست‌نشانده ژاندارمری در منطقه را به‌یکی از آن کشورها بسپارند.

رژیم ایران در خاور میانه، اندونزی و کره جنوبی در شرق آسیا و برزیل در امریکای لاتین. دخالت ایران در جنگ عمان نشانه چنین نقشی است هم‌دستی ایران با اسرائیل و هم‌پیمانی رژیم‌های ارتجاعی عرب نشان از چنین وظیفه‌ای دارد.

به همین خاطر نیروهای انقلابی منطقه برای جنبش انقلابی ایران اهمیت بسیاری قایل‌اند و همگی از نیروهای انقلابی ایران حمایت می‌کنند.

آثار تئوریک جنبش مسلحانه ایران ترجمه و در ظفار و فلسطین در کلاس‌های آموزشی مطالعه می‌شود همچنین چریک‌های فدایی در جبهه ظفار و فلسطین می‌جنگند و شهید می‌شوند برای انقلابیون منطقه نام‌های فراهانی، ایرج سپهری، فرهاد سپهری، محمدعلی خسروی اردبیلی، نام‌های آشنایی هستند پیام‌های همبستگی سازمان‌ها و جبهه‌های آزادی‌بخش منطقه در سال به مناسبت رستاخیز سیاهکل نشان از احترامی است که آن‌ها برای جنبش انقلابی ایران دارد. اینک زمینه همکاری هرچه بیشتر چنین انقلابی ایران با جنبش‌های انقلابی منطقه آماده شده است.

پخش اعلامیه‌های توضیحی و دعوت مردم به اعتصاب[1]

با آمدن هرچه بیشتر توده و طبقه به خیابان‌های سیاسی کشور، سازمان چریک‌ها بیش از پیش به مردم نزدیک‌تر می‌شود و با اعلامیه‌های توضیحی از کارگران بیشتر و مردم کوچه و بازار می‌خواهد تا با تحریم و اعتصاب حکومت را به زانو درآورند.

به واقع بال سیاسی به کمک بال نظامی می‌آید و یا به سخن دیگر این بال نظامی است که زمینه را مناسب حرکت بال سیاسی می‌کند.

ساواک به تاریخ ۱۳۵۷/۸/۲۴ خبر از پخش اعلامیه‌های سازمان در جلو کارخانه

---

[1]. اسناد ساواک

چیت‌سازی می‌دهد یک زن و یک مرد با یک پیکان اعلامیه‌هایی را در جلو کارخانه پخش می‌کنند در این اعلامیه‌ها ضمن درود سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران به‌کارگران پیشرو و منجمله از آنان می‌خواهد با اعتصاب خود حکومت نظامی را به‌زانو درآورند.

جنبش خلق و اپورتونیست‌های ما

در شرایط اوج‌گیری حرکت توده‌ها دو گرایش جنبش خلق را از درون تهدید می‌کنند:

۱. اپورتونیسم چپ

۲. اپورتونیسم راست

اپورتونیسم چپ در حالی‌که از حرکت توده‌ها به وجد آمده، سعی در تحمیل خواسته‌های آنارشیستی خود به جنبش دارد و بدون توجه به سازمان‌دهی توده‌ها و تلاش برای یافتن پیوند ارگانیک با جنبش، انرژی توده و پیشاهنگ را به هدر می‌دهد.

برداشت آن‌ها از سرشت تبلیغی عملیات مسلحانه محدود و اراده‌گرایانه است برای پیشاهنگ و عمل مسلحانه نقش مطلق قائلند پس هر عمل مسلحانه‌ای را تأیید می‌کنند و به شیوه‌های سیاسی و اقتصادی مبارزه اهمیت نمی‌دهند. منشأ طبقاتی این گرایش خرده‌بورژوازی رادیکال است. چپ به راست فرصت می‌دهد تا مواضع خود را توجیه کند. در حالی‌که ما در گذشته به بسیاری از جنبه‌های اپورتونیسم چپ آگاهی یافته‌ایم. اما بقایای آن در ما هنوز هست. امروز مبارزه با اپورتونیسم راست به‌طور اجتناب‌ناپذیری از کانال مبارزه با اپورتونیسم چپ می‌گذرد[۱].

چریک‌ها در مورد مصداق این اپورتونیسم چیزی نمی‌گویند مصداق آن کیست و چرا خطر عمده برای جنبش است. اگر مصداق آن روشن باشد، گفته جزنی نمی‌تواند ملاک باشد. این مصادره به مطلوب است و مغلطه به حساب می‌آید. چه کسی می‌گوید اپورتونیسم چپ خطر عمده است جزنی می‌گوید: اگر منظور از اپورتونیسم چپ

---

[۱]. جزنی، *نبرد با دیکتاتوری*

آن‌گونه که جزنی در نبرد با دیکتاتوری می‌گوید تفکر احمدزاده در سازمان فدایی است و به‌نظر می‌آید که نویسنده این مقاله نیز همین نگاه را دارد می‌گوید: بقایای آن درسازمان وجود دارد. پس خطری برای جنبش ندارد. اگر در بیرون سازمان است این اپورتونیسم چپ که به مبارزه مسلحانه هم باور دارد کیست. آیا مجاهدین م.ل است. اگر نیست چه گروهی دیگر مورد نظر است. هرچه باشد این ابهام و این عمده کردن اپورتونیسم چپ جای حرف بسیار دارد.

و اما در مورد اپورتونیسم راست که مصداقش حزب توده باشد خطرش رسوخ رفرمیسم بورژوایی درون جنبش است. اینان با شعار دمکراسی بورژوایی و جمهوری دمکراتیک بورژوایی از پشت به جنبش خلق ضربه می‌زند آنان حرکت قهرآمیز مردم تبریز را خرابکاری به دست اوباشان مائوییست‌ها می‌دانند و از مردم می‌خواهند با رعایت ادب و نزاکت از حقوق حقه خود دفاع کنند[۱]. آن‌ها تلاش می‌کنند «یا به‌انفعال کشاندن مبارزات خلق آن‌را در خدمت منافع بورژوازی لیبرال قرار دهند». و از مردم می‌خواهد از درگیر شدن در یک نبرد قهرآمیز با رژیمی سراپا مسلح که پیشاپیش نتیجه آن معلوم است اجتناب کنند[۲]. اپورتونیسم راست از درک شرایط عاجزند ویژگی مبارزه مردم در این شرایط به‌قرار زیر است:

۱. تشدید بحران اقتصادی و سیاسی رژیم
۲. وجود سازمان‌های مسلح پیشرو
۳. گستردگی جنبش
۴. پیوستگی جنبش
۵ . روحیه تهاجمی توده

در این شرایط باید در جهت پیوند با جنبش توده‌ای، سازمان‌دهی و ارتقای آگاهی سیاسی توده‌ها تلاش کرد. و این تلاش تنها با کاربرد قهر از سوی پیشاهنگ به ثمر خواهد رسید.

---

[۱]. نشریه نوید نهم اسفند شماره فوق‌العاده
[۲]. دنیا ویژه ۵

کار سیاسی آرام از سوی حزب توده و مشی مبارزه مسلحانه جدا از توده هر دو دارای یک ماهیت‌اند و هر دو باید طرد شوند.

بیانیه توضیحی: هر سازشی با رژیم خیانت به آرمان مردم است

این بیانیه در آذر ۱۳۵۷ نوشته شده است و با سه جریان برخورد می‌کند سه جریانی که مسأله سرنگونی در دستور کارشان نیست بلکه راه برون رفت از بحران را بازگشت به‌مشروطه سلطنتی می‌دانستند.

این سه جریان عبارت بودند از:

۱. جناح راست روحانیت

۲. جناح راست جبهه ملی

۳. جناح راست جنبش چپ

در این بیانیه تنها از حزب توده و شعار «تشکیل دولت ائتلافی»اش نام برده می‌شود. اما از دو جناح بالا به صراحت نامی برده نمی‌شود اما منظور آیت‌الله شریعتمداری و عناصری مثل دکتر بختیار در جبهه ملی است.

یک نکته

این‌که در آن مقطع شعار سرنگونی غلط بود و می‌بایست از حرکتی شبیه حرکت دکتر بختیار حمایت کرد تا جامعه کم کم به سوی دمکراسی برود و نیروهای انقلابی فرصت پیدا کنند توده‌ها را سازمان‌دهی کنند. مسأله‌ای بود که در سال‌های پس از سقوط شاه مطرح شد.

گویا در آن زمان اعلامیه‌ای بدین مضمون از سوی چریک‌ها منتشر شده بود که درسطح جنبش مطرح شد این اعلامیه کار ساواک است. و این نشان می‌دهد که حال و هوای جنبش چگونه بود در آن روزگار تنها یک نفر روند قضایا را به‌گونه‌ای دیگر می‌دید و آن‌هم دکتر بختیار بود.

طرحی برای «درباره حزب»

این رساله در مهر ۱۳۵۷ نوشته شده است با امضای چریک‌های فدایی خلق و در جزوه سه رساله که از انتشارات چریک‌های فدایی خلق است چاپ شده است رساله اول که در نقد اختلافات جزنی با مسعود است و در آبان ۱۳۵۸ نوشته شده است. رساله دوم در نقد یکی از منتقدین مسعود است که جزوه «گزارش به خلق» را نوشته است این رساله نیز در تابستان ۱۳۵۸ نوشته شده است.

امضای دو رساله اول با نام چریک‌های فدایی خلق که در واقع بخش منشعب مربوط به اشرف دهقان و حرمتی‌پور و به دیگر سخن مربوط است به هواداران خط مسعود امر روشنی است اما رساله «درباره حزب» که در مهر ۱۳۵۷ نوشته شده است. علی‌القاعده مربوط است به جناحی که بعدها انشعاب می‌کنند و «چریک‌های فدایی خلق» را به‌وجود می‌آورند. اما اینان در سال ۱۳۵۷ هنوز انشعاب نکرده‌اند و در سازمان فعالیت می‌کنند پس این امضا خیلی دقیق نیست و بهتر بود با امضای نویسنده انتشار بیرونی می‌یافت.

در مورد تشکیل حزب دو نظر وجود دارد:

۱. هرگونه برخورد جدی را منوط به تشکیل حزب می‌کند.

۲. دیدگاه دوم ضمن پذیرش ضرورت حزب، تحقق این ضرورت را مستلزم شرایطی می‌دانند که باید آماده شود پس ما باید تا آماده شدن آن شرایط به نیازهای مبرم جنبش پاسخ دهیم.

شرایط تحقق حزب چیست

۱. حزب مظهر اراده واحد پرولتاریا و یا اکثریت بزرگ پرولتاریا است که برای اعمال هژمونی پرولتاریا وارد عمل می‌شود.

۲. حزب بیش از هر چیز نیاز به دوام دارد و برای دوام در درجه اول وحدت

ایدئولوژیک لازم است و این وحدت تنها در یک پروسه مبارزه ایدئولوژیک برسر اساسی‌ترین مسائل جنبش با اتکاء به پراتیک مشخص طبقاتی و محک خوردن و پالایش آن در جریان پراتیک حاصل می‌شود.

۳. حزب نیازمند یک استراتژی مورد قبول کل جنبش یا اکثریت جنبش است.

و این همه تنها در یک پروسه حاد مبارزه ایدئولوژیک با پشتوانه تجربی و عملی عناصر فعلی کمونیست حاصل می‌شود.

تشکل سیاسی حزب و پرولتاریا با هم معنا پیدا می‌کنند حزب بدون تشکل سیاسی طبقه کارگر معنا ندارد.

هر سازمانی اگر مظهر اراده واحد طبقه نباشد نمی‌تواند نام حزب روی خود بگذارد. اما حد تشکل پرولتاریا مستلزم دو امر است.

۱. وضعیت پیشاهنگ و بردن آگاهی سوسیالیستی به درون طبقه

۲. تجربیات مبارزاتی پرولتاریا، دریافتن نقش خود در مبارزه و پیدا شدن میل به‌تشکل سیاسی در آن.

درواقع پروسه تشکیل حزب پروسه به خودآگاهی رسیدن طبقه کارگر تحول درجنبش کمونیستی و درهم آمیختگی این امر است.

وظیفه عناصر مارکسیست در این لحظه رفتن به میان توده‌ها، کار تبلیغی کردن و بسط جنبش خود به‌خودی است که این پروسه حزب را به‌وجود آورد. و حزب استراتژی و تاکتیک مبارزه را تعیین نماید.

اما به میان طبقه رفتن و تماس به‌عنوان امری فیزیکی و شرکت در پروسه تولیدی به‌تنهایی نیست بلکه معنای درست آن شرکت در مبارزه طبقاتی و ایفای نقش پیشاهنگ در این مبارزه است.

یک درک غلط

عده‌ای براین باورند که بدون داشتن حزب نمی‌توان استراتژی و تاکتیک داشت. پس عمل را منوط می‌کنند به‌تشکیل حزب. که امر غلطی است یک تئوری مبارزاتی می‌تواند از سوی یک فرد یا افراد مطرح شود اما تحقق آن نیازمند نیرویی اجتماعی است.

مبارزه مسلحانه بر این باور است که حزب به طور مشخص مطرح نیست. بلکه به‌طور کلی مطرح است. در پروسه گسترش فعالیت پیشاهنگ و گسترش مبارزه توده‌ها تشکیل حزب به صورت امری فوری درخواهد آمد. و آن‌گاه باید این نیاز را پاسخ داد آنچه در دستور کار قرار دارد:

۱. فعالیت مشخص انقلابی پیشاهنگ

۲. پیدا کردن شیوه‌هایی برای بردن آگاهی به میان طبقه

در شرایط فعلی پراکندگی و اختلاف از نظر استراتژی و ایدئولوژی در جنبش کمونیستی به حدی است که نمی‌توان حزب را تشکیل داد.

در این قیام خونین که آغاز شده مردم را یاد می‌کنیم

این بیانیه چون دیگر بیانیه‌ها متأسفانه فاقد تاریخ است اما به تقریب می‌توان گفت که از شهریور ۱۳۵۷ باید گذشته باشد.

ماهیت قیام ذهن بسیاری از فعالین سیاسی را اشغال کرده بود عده‌ای بر این باور بودند که باید کمی تأمل کرد اندیشید و دید که قیام با این شتاب به کجا می‌رود فرجام نهایی آن چیست و این قیام کدام طبقه را به قدرت می‌رساند.

جناحی از جبهه ملی با فشاری بر سر اجرای قانون اساسی را راه درست می‌دانست و به سرنگونی تام و تمام نمی‌اندیشید جناحی از فعالین چپ نیز براین باور بودند که در نبود حزب طبقه کارگر در قیام، رهبری به دست خرده‌بورژوازی سنتی خواهد افتاد. پس باید شتاب قیام را کم کرد و حتی عده‌ای به حمایت از حکومت بختیار به‌عنوان یک دوران انتقالی باور داشتند.

سازمان فدایی با شعار «قیام را باور کنیم» از تمامی فعالین سیاسی می‌خواهد با شرکت فعال در قیام به مردم در جهت سرنگونی حکومت یاری رسانند.

و رهنمودهای زیر را به کلیه نیروها می‌دهد:

۱. آموزش تکنیک‌های جنگ و گریز به مردم

۲. قطع خطوط ارتباطی مأموران حکومت نظامی

۳. آموزش لازم در مقابل گاز اشک‌آور و تیراندازی مأموران
۴. تشویق سربازان به پیوستن به مردم
۵ . سخنرانی‌های افشاگرانه برای مردم و نشان دادن دوست و دشمن به آن‌ها
۶. افشای نیرنگ‌های شاه
۷. افشای ساواکی‌ها و چماق به‌دستان و سپردن آن‌ها به مردم
۸ . جلوگیری از توهین به جان و ناموس مردم

یک نکته مهم

چریک‌ها در این‌جا به یک نکته مهم اشاره می‌کنند که بعدها از نظر دور ماند. چریک‌ها خطاب به بخشی از پیشاهنگ چنین می‌گویند:

«گول کسانی را که از شما می‌خواهند در این بحبوحه قیام مردم را بی‌دفاع درزیر رگبار گلوله‌های رژیم رها کنید و در خانه‌های خود به درازگویی بنشینند را نخورید.
مردم قطعاً بهتر از شما فهمیده‌اند پیروزی بر شاه جلاد و سرنگونی پهلوی چقدر نزدیک است از آن‌ها بخواهید آنچه را که آن‌ها دیده‌اند به شما نیز بنمایانند قیام را باور کنید»

چریک‌ها به تعریض از نام کسانی که می‌خواهند پیشاهنگ را گول بزنند می‌گذرند چه کسانی بودند که قیام را باور نداشتند و به دیگران توصیه می‌کردند باید اندیشه کرد. آیا شرکت در آن قیام اندیشه نداشت؟ آیا چپ نمی‌بایست روی حمایت از دولت بختیار تأمل می‌کرد.

آیا درست بود که توجیه کنیم به پیشاهنگ به دنبال توده بیفتد و از توده بخواهد آنچه را که او دیده است به او نیز بنمایاند. آیا توده آنچه را که به نفع انقلاب بود درست می‌دید؟

آیا آن کسی که از توده دنباله‌روی می‌کرد به انقلاب خیانت کرد یا آن‌که نکرد این‌ها سؤالاتی است که صادرکنندگان این بیانیه باید به آن پاسخ دهند.

وظایف اساسی مارکسیست لنینیست‌ها درمرحله کنونی رشد جنبش کمونیستی ایران

با اوج‌گیری حرکات مردمی در سال ۱۳۵۷ دو دیدگاه در جنبش کمونیستی مطرح بود:

۱. کار سوسیالیستی

۲. کار توده‌ای

دیدگاه نخست شرط شرکت سازمان‌های مارکسیستی را در جنبش انقلابی، پرچم مستقل طبقه کارگر می‌دانست و لازمه آن رفتن به میان طبقه و دادن آگاهی‌های سوسیالیستی بود.

دیدگاه دوم به شرکت هرچه فعال‌تر در جنبش انقلابی اصرار داشت و جنبش کمونیستی را به‌خاطر پراکندگی و ضعف سیاسی طبقه کارگر آماده برافراشتن پرچم مستقل نمی‌دید.

در سازمان نیز همین دو دیدگاه مطرح بود و باید به آن پاسخ می‌داد پس بیانیه وظایف اساسی انتشار بیرونی یافت.

سازمان از شرایط خاصی سخن می‌گوید که جنبش انقلابی در برابر آن قرار داده است اوج‌گیری جنش توده‌ای مسأله هژمونی و وضعیت طبقه کارگر را در دستور کار قرار می‌دهد. در چنین شرایطی دو وظیفه برای جنبش کمونیستی مطرح است:

۱. وظایف سوسیالیستی

۲. وظایف دمکراتیک

موقعیت کنونی جنبش

۱. بحران عمومی سراپای رژیم را فرا گرفته است رژیم دیگر قادر نیست به شیوه‌های گذشته بر مردم حکومت کند مردم نیز دیگر حاضر نیستند به سیاق گذشته زندگی کنند موقعیت انقلابی بر جامعه حاکم است.

۲. مبارزه وجه شهری دارد و ثقل اصلی آن خرده‌بورژوازی است که به خاطر موضع طبقاتی‌اش در برابر امپریالیسم و رژیم حاکم و به دلیل سابقه تاریخی مبارزاتی‌اش از

درک منافع طبقاتی رشد یافته‌ای برخوردار است و با بازسازی تفکر مذهبی رقیبی بزرگ برای به دست گرفتن رهبری جنبش است.

۳. خطر آن هست که بخش بالایی خرده‌بورژوازی که دیدگاه محافظه‌کارانه و ضدکمونیستی دارد رهبری مبارزات را به دست گیرد.

۴. طبقه کارگر فاقد تشکل طبقاتی و آگاهی طبقاتی است که این برمی‌گردد به نبود یک پیشاهنگ رزمنده بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد، سرکوب جنبش‌های خودبه‌خودی و منشأ دهقانی بخش وسیعی از پرولتاریا.

دو خطر در این مقطع سازمان‌های مارکسیستی را تهدید می‌کند:

۱. درجا زدن در فعالیت‌های تردیونی (اتحادیه‌ای)

۲. دنباله‌روی از خرده‌بورژوازی

بحران رژیم در سال‌های اخیر، نقش پیشاهنگ، موقعیت انقلابی، باعث خیزش‌های وسیع کارگری شده است و ایجاد چنین فضایی، به پیشاهنگ کمک می‌کند آگاهی سوسیالیستی را به میان طبقه کارگر ببرد.

در چنین شرایطی دو گرایش جنبش کمونیستی را تهدید می‌کند:

۱. گرایش به چپ، توجه مطلق به طبقه کارگر و حرکت‌های کارگری

۲. گرایش به راست، دنباله‌روی از خرده‌بورژوازی و فراموش کردن طبقه کارگر و مصالح آن در پراکندگی سازمانی و ایدئولوژیک جنبش کمونیستی دو وظیفه در پیش پای جنبش است:

۱. پیوند با طبقه کارگر

۲. وحدت میان گروه‌های مارکسیستی

پس شعار ما باید در این لحظه «پیش به سوی پیوند سیاسی ـ تشکیلاتی با طبقه کارگر» باشد.

و از تمامی گروه‌ها می‌خواهیم با بردن آگاهی سوسیالیستی به میان طبقه کارگر، طبقه کارگر را با جنبش ضددیکتاتوری و ضدامپریالیستی به شیوه‌ای سوسیال دمکراتیک پیوند بزنند.

پیش به سوی مبارزه ایدئولوژیک ضامن وحدت جنبش کمونیستی

در تاریخ هفدهم اسفند ۱۳۵۷ سازمان بیانیه‌ای صادر کرد که خطاب آن در ظاهر به‌سازمان پیکار است. پیکار بخش منشعب از مجاهدین خلق بود که در سال ۱۳۵۴ به‌رهبری تقی شهرام و بهرام آرام مارکسیست شدند و از باور مذهبی و مشی چریکی به کار توده‌ای و کار سوسیالیسیتی در میان طبقه کارگر رسیدند.

در سال ۱۳۵۷ که سال اوج‌گیری جنبش و ضداستبدادی مردم ایران است پیکار براین باور است که به جای شرکت در قیام بهتر است به کار سازمان‌دهی طبقه کارگر پرداخت تا بتوان با پرچم‌اش در جنبش شرکت کرد وگرنه کار به دنباله‌روی از خرده‌بورژوازی می‌کشد، اما بیانیه حاوی نکات دیگری است که باید پژوهش شود.

بیانیه با از نفس افتادن قیام و دزدانه به قدرت خزیدن عده‌ای خبر می‌دهد.

بیانیه می‌افزاید سازمان از شش ماه بیشتر تحت فشار بوده است به‌خاطر آن‌که یک بحران ایدئولوژیک سیاسی درون سازمان در حال شکل‌گیری است. ریشه این بحران مراجعه گسترده هواداران سازمان به مارکسیسم ـ لنینیسم و رشد شرایط عینی بود که طوفانی در ذهن آگاه‌ترین نیروهای سازمان ایجاد کرد در تابستان این بحث در سازمان مطرح بود که:

آیا بدون حل مسائل ایدئولوژیک طرح شده در سازمان می‌توان در قیام شرکت کرد یا نه. انتقادی که به سازمان وارد می‌شد این بود که با این‌که سازمان به ضرورت کار درمیان طبقه کارگر رسیده است اما هنوز به عملیات نظامی فکر می‌کند و می‌خواهد با یک ضربه نظامی کار را تمام کند. در این زمان سه گرایش در سازمان بود:

۱. بسیج نیروها برای تعیین تکلیف با گذشته
۲. بسیج نیروها برای رفتن میان طبقه کارگر
۳. بسیج همه نیروها برای شرکت در قیام

رهبری به این نتیجه رسید که بسیج همه نیروها برای پاک کردن پیرایه‌های

غیرمارکسیستی از سازمان در این لحظه خطا است اینان کسانی بودند که یا از زندان آزاد شده بودند و یا از خارج از کشور آمده بودند اما دید دوم که وظیفه عاجل سازمان را رفتن به میان طبقه و تشکیل حزب کمونیست می‌دانست از این نکته غافل بود که در دوران قیام تشکیل صف مستقل طبقه کارگر از کانال کار تبلیغی و تشکلی سندیکا نمی‌گذرد بلکه مرکز ثقل تربیت و تشکل طبقه کارگر در قیام است. این نگاه از آن پیکار بود.

اما سازمان به این نتیجه رسید ضمن برافراشتن پرچم مبارزه ایدئولوژیک در قیام شرکت فعال داشته باشد.

فصل هشتم

ضمیمه‌ها

۱

مدل‌ها و الگوها

سال‌های ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۷ اوج حرکت‌ها و عصیان‌های مردمی است زنگ پایانی ماجرا بالاخره در بهمن ۱۳۵۷ زده می‌شود.

در یک سو حکومتی بود حاصل یک کودتا. کنسرسیوم‌های نفتی توانستند در سال ۱۳۳۲ روند دمکراسی را در ایران متوقف کنند و با برکناری دولت ملی دکتر مصدق شاه را به سریر قدرت بازگردانند. نه به‌عنوان پادشاه مشروطه بلکه به‌عنوان یک حاکم مطلق‌العنان که نخست‌وزیر سیزده ساله‌اش، هویدا حق ورود به جلسات هیئت دولت را نداشت. و نماینده ایران در سازمان ملل که از بدحادثه برادر او بود، فریدون هویدا، حق نداشت گزارشی از وضعیت رژیم در سازمان ملل را به او بدهد[۱].

حکومت کودتا ماندنی نبود الا با سرکوب وحشیانه مردم و این‌کار به عهده ساواک نهاده شد که از دل فرمانداری نظامی کودتا درآمد ماری که اژدها زایید.

در دهه ۴۰ و ۵۰ ساواک استراتژی خود را بر نفوذ، دستگیری، شکنجه و خریدن بریده‌ها گذاشت. پس در چنین جوی از سرکوب، مراقبت، شکنجه، شکل‌گیری حرکت‌ها نمی‌توانست در پروسه طبیعی خود صورت بگیرد و هر حرکتی ناچار بود زودتر از موعد دست به عمل بزند از سیاهکل گرفته تا گروه پارتیزانی دکتر اعظمی.

با شروع هر حرکتی ساواک با تمام قدرت به میدان می‌آمد و با تمام قوا دست

---

[۱]. خاطرات اسدالله علم

به‌سرکوبی گسترده می‌زد شیوه ساواک مبتنی بود بر ایجاد هراس، و کشتار. هراس در مردم برای نپیوستن به پیشاهنگ و کشتار عاملین حرکت.

در نگاه نخست و در بررسی کوتاه‌مدت ساواک موفق بود این رویکرد در سیاهکل و دیگر جاها جواب داده بود. پس در سال ۱۳۵۳ در لرستان نیز از همین متد استفاده کرد. اما این رویه داستان بود در باطن این گونه نبود. نمی‌شد وارد یک منطقه شد و مردم را با بیرحمی سرکوب کرد. اما تخم نفرت در دل و روح مردم نکاشت. از یاد نبریم که سرنگونی یک حکومت یک شبه نیست. یک حکومت ابتدا باید مشروعیت اخلاقی و ایدئولوژیک خود را از دست بدهد. بعد برسد به مشروعیت سیاسی. و درآخر است که شمشیرها از نیام کشیده می‌شود و حکومت را پایین می‌کشند.

نمی‌شود در یک روستا رفت و یک لُر را با سیخ داغ شکنجه کرد و از آن مردم که جدا از ظاهر و ریخت‌شان انسان‌هایی هستند که بد و خوب روزگار را می‌فهمند توقع داشت که در اولین فرصت زیر پای حکومت را خالی نکنند.

مگر از ۱۳۵۳ تا ۱۳۵۶ چقدر فاصله است آن جمعیت‌های میلیونی که از کره مریخ نیامدند همان‌هایی بودند که یا خود شکنجه شدند و یا برادرانشان و یا شاهد شکنجه دیگران بودند ساواک از این سوخت و ساز، سرکوب و نفرت، غافل بود.

ساواک از یک نکته دیگر غافل بود کلاً تمامی حکومت‌های توتالیتر از آن غافل‌اند. نمی‌شود نشست و چرتکه انداخت آن‌گونه که اپورتونیست‌ها در تمامی بررسی‌هایشان می‌انداختند خلع سلاح ۳ـ۲ پاسگاه در مقابل دستگیری شصت نفر. پس برنده رژیم بورژوایی است و حرکت نبایستی انجام می‌شد.

یک حرکت را باید تاریخاً ارزیابی کرد. باید دید علی‌رغم بردو باخت امروزیش چه الگویی به جامعه می‌دهد. چه میزان در روح و روان خود آگاه و ناخودآگاه مردم نفوذ می‌کند و مردم وقتی از میان تمامی سبوعیت‌های رژیم به خود نگاه می‌کنند چه می‌بینند. این‌جا است که دکتر هوشنگ اعظمی به‌عنوان یک پزشک شورش‌گر که به‌خاطر مردمش دست از جان و مال و خانه و همسر و بچه‌هایش می‌شوید می‌شود الگوی یک ملت. می‌شود تراژدی حق و باطل. می‌شود میزان سنجش حکومت و حکومت‌گران می‌شود سمبل شاعران و خوانندگان یک قوم. می‌شود زمینه و قهرمان داستان‌های

شب‌های دراز یک ملت در روزگار سیاه دیکتاتوری. می‌شود یادی که به‌قول نیما «روشن‌مان می‌دارد» و گرمی به ما می‌بخشد[1] که یک‌باره و صدباره به آن‌ها نظر کنیم و از خود بپرسیم که ما کجا هستیم چه به‌عنوان یک پزشک و چه به‌عنوان یک انسان. ساواک و تمامی حکومت‌های توتالیتر از درک این الگو در حافظه ناخودآگاه قومی یک ملت عاجزند.

۲

زبان توده‌ها نه، رابطه با توده‌ها

«آن‌ها زبان مردم ما را نمی‌دانستند و به زبانی صحبت می‌کردند که معلوم نبود آیا مردم ما این را می‌فهمند یا خیر.
چپ ایران زبانی داشت که قشر باسواد و تحصیل‌کرده هم آن‌را به سختی متوجه می‌شد.
حال همین کار را روحانیت توانست انجام بدهد.
البته این فقط مختص چپ نبود بلکه قشر روشنفکر ما زبان عامه را نمی‌توانست صحبت بکند.»

تأملاتی پیرامون تاریخ
دکتر مازیار بهروز

---

[1]. نیما
یاد بعضی نفرات
گرمی‌ام می‌بخشد
روشن‌ام می‌دارند
یاد بعضی نفرات
اعتصام یوسف، حسن رشدیه
رزق روحم شده‌اند
یاد بعضی نفرات

مشکل اصلی ما از تعاریف شروع می‌شود پس باید ببنیم زبان توده یعنی چه؟ این زبان توده چیست که روحانیت بلد است اما چپ و روشنفکر بلد نیست. ماهیت این زبان چیست چگونه است که چریک حرف می‌زند اما قشر تحصیل‌کرده زبان او را نمی‌فهمد؟ مگر جز این است که زبان چریک فارسی است پس ریشه این نفهمیدن کجا است. و چگونه است که چریک و روشنفکر زبان توده را نمی‌دانند اما روحانیت می‌داند.

سؤال بعدی این است که دانستن روحانیت و ندانستن چریک آیا به تیزهوشی و کم‌هوشی آن‌ها برمی‌گردد یا نه توضیحی تاریخی دارد.

توده اگر زبان چریک و روشنفکر را نمی‌فهمد دلیل دارد، نبود رابطه.

ابتدا باید رابطه‌ای باشد تا بعد این رابطه با کلمه گره بخورد و کلمه به زبان تبدیل شود.

آخوند ۱۵۰۰ سال سابقه کار تبلیغی و ترویجی دارد ۳۰۰ هزار کادر حزبی دارد از ملاها گرفته تا آیت‌الله العظمی‌های مقیم قم و نجف. با توده گره خوردگی تاریخی، فرهنگی، اجتماعی دارد. در عروسی و عزای مردم حضور دارد حضوری بی‌بدیل. همه‌جا صندلی خود را حفظ کرده است اگر آخوند نباشد هیچ عروسی رسمیت نمی‌یابد. هم‌چنان‌که در عزا نیز این‌گونه است. آخوند است که باید بیاید و سند عبور میت را بدهد و این همه به آخوند تریبونی برای حرف زدن می‌دهد. به جز این‌ها هزاران مسجد و حسینیه و خانه باورهای مذهبی را که مسجدها و حسینیه‌های محفلی و مذهبی هستند باید اضافه کرد. در کل دانشگاه‌های پهلوی دوم یک آریانپور بود و یک کلاس جامعه‌شناسی که گفته می‌شد چپ است. چپ هم اگر نبود روشنفکر بود. آخر کار به چاقوکشی رسید. آن هم از سوی آخوندی که همه جا تریبون برای حرف زدن داشت. اما تحمل نمی‌کرد حرف زدن آریانپور را در یک کلاس جامعه‌شناسی. و اصرار داشت که آریانپور به‌عنوان یک مارکسیست بیاید با او مناظره کند. او از مارکسیسم دفاع کند و او از اسلام. و می‌خواست حضور او را برای رژیم در دانشگاه غیرقابل تحمل کند. و آریانپور تن نمی‌داد و می‌گفت او فقط یک استاد جامعه‌شناسی است. و کار او

ربطی به مارکسیسم ندارد تا بالاخره او را چاقو زدند. همه چیز دیده بودیم الا بحث زورکی. در همان حالی‌که او و دوستانش به یُمن تعلقات و ترس‌های مذهبی شاه. هم در حسینیه ارشاد بودند و هم در دانشگاه و حوزه و هم درروزنامه بانوان و هم درمساجد و حسینیه‌ها.

رادیو و تلویزیون و روزنامه‌ها هم که یا مذهبی بودند یا در خدمت مذهب بودند. کتاب‌های درسی را هم که داده بودند به بهشتی و گلزاده و غفوری و باهنر.

چپ اگر زبان توده را بلد نیست حرف بزند برای این بود که نگذاشتند حرف بزند اما در هر دوره‌ای که هرچند کوتاه بود و توانست با توده و طبقه رابطه برقرار کند از مشروطه گرفته تا حزب توده و فرقه دمکرات با توده و طبقه هم‌زبانی پیدا کرد. اما دیکتاتوری اجازه نداد این رابطه را به خون کشید.

این‌گونه نیست که چپ جامعه را نشناخت روحانیت شناخت، شناخت حاصل یک پروسه تاریخی است حاصل یک پراتیک اجتماعی است. شناخت اجتماعی یک پروسه دوطرفه است. پرسش اصلی این است که چگونه روشنفکر مردم خود را بشناسد و مردم روشنفکر خود را. آیا لازم نیست مردم روشنفکر خود را بشناسد.؟ این تنها وظیفه روشنفکر است که مردم خود را بشناسد.

در یک جامعه سرکوب شده و تحمیق شده چگونه می‌تواند توده پیشاهنگ خود را بشناسد و پیشاهنگ توده را.

سؤال غلط پاسخ غلط را به شکل دیالکتیکی در بطن خود دارد. سؤال درست این است که چرا رابطه روشنفکر با توده و طبقه رابطه‌ای ارگانیک نیست. دانستن زبان توده یعنی داشتن رابطه و نفوذ.

چه کسانی می‌توانند شک داشته باشد که چپ ایران، از سوسیال دمکرات‌های تبریز گرفته تا امروز نماینده واقعی زحمتکشان ایران بوده است، نگاه کنیم به‌اولین برنامه فرقه اجتماعیون ـ عامیون هنوز که هنوز است بعد از گذشت صدسال آن برنامه دردستور کار جامعه ما است از هشت ساعت کار روزانه گرفته تا حقوق دوران بیکاری و درمان و مرخصی‌های قبل و بعد از زایمان برای زنان کارگر.

وقتی رابطه بود پیشاهنگ با توده هم‌زبانی پیدا می‌کند. پیشاهنگ توده را ارتقا می‌دهد تا سطح خود. قرار نیست پیشاهنگ به زبان لات‌های آب منگُل و میدان شوش حرف بزند. قرار است پیشاهنگ آگاهی را میان توده و طبقه ببرد. مگر نه این است که طبقه کارگر با مؤلفه آگاهی انقلابی است. آگاهی یعنی چه؟ از یک طبقه درخود برای یک طبقه برای خود یعنی چه؟ آگاهی به منافع تاریخی و طبقاتی یعنی چه؟ سازمان و تشکل و انضباط و وفاداری به منافع جمع یعنی چه؟

قرار نیست برای توده و طبقه کاپیتال مارکس را بخوانیم. اما توده و طبقه باید بدانند طبقه چیست. نیروهای تولیدی کدامند و چه نیروهایی درصدد حفظ این مناسبات ظالمانه‌اند.

برای یافتن زبان مشترک ابتدا باید حرف زد قرار نیست با تله‌پاتی با توده‌ها رابطه برقرار کنیم. برای حرف زدن باید تریبون داشت برای داشتن تریبون باید آزادی باشد آزادی تجمعات و احزاب. در صد سال گذشته چند سال آن چپ حق آزادی بیان و حق تجمع و حق تریبون داشت جمعاً ده سال نمی‌رسد. اما همین ده سال ببنید که نفوذ چپ چگونه تمامی نرم‌ها و فرهنگ‌های سیاسی جامعه را شکل داده است.

اما هر بار به صد بهانه این تریبون گرفته شد. و این هم‌زبانی و هم‌صدایی قطع شد. شاملو در جایی می‌گفت: «**من به معجزه باور ندارم اما معجزه‌ای لازم است تا دیوار بین روشنفکر و توده برداشته شود**». مسأله این دیوار است.

سنت

اما تمامی ماجرا نهاد استبداد نیست در ایران از زمان حضرت آشو زردشت گرفته به بعد دو نهاد پابه‌پای هم سرنوشت هر فکر و ایده نوین را رقم زده‌اند.

زردشت ابتدا دین خود را به گشتاسب عرضه کرد و او به شرط برآورده شدن پنج درخواست دین بهی را پذیرفت و زردشت گفت که هر آروز را به یکی خواهد داد.

اسفندیار شاهزاده بزرگ ایران در همین رابطه روئینه‌تن شد تا بشود پرچم‌دار دین بهی و راه بیفتد در اطراف و اکناف جهان بددینان را به دین بهی وارد کند آن‌هم چه

وارد کردنی به ضرب شمشیر. که همیشه همین‌گونه بوده است. و در آخر سر برود سروقت رستم که پهلوانی آزاد بود و به دین پدارنش باورمند بود و این‌ها همه بهانه‌ای برای قدرت بود.

پس این دو نهاد یار و یاور هم‌دیگر بودند. تا در این دیار در به همین پاشنه بچرخد که اکنون هست حالا می‌رسیم به چپ که اولین هسته‌های فکری آن‌را در دوران ماقبل از مشروطه می‌بینیم.

چپ تنها از سوی نهاد استبداد محدود و منکوب نشد نهاد سنت نیز با او از دو زاویه مخالفت داشت:

۱. نخست آن‌که چپ، پرچم‌دار مدرنیته بود و می‌خواست زیربنا و روبنای جامعه فئودالی را درهم بریزد. و این درهم ریختن شدنی نبود الا جز آن‌که جامعه مدرنیزه شود. از مدرسه و دانشگاه گرفته تا آزادی نسوان که زنان امروزی باشد و این به مذاق سنت خوش نمی‌آمد.

۲. زاویه دوم مخالفت سنت با چپ، تفکر فلسفی بود چپ مدعی ماتریالیسم بود و ماتریالیسم با مذهب آشتی نداشت. از این زوایه نیر سنت چماق تکفیر مذهبی را بر سر چپ می‌کوبید.

نگاه کنیم به نخستین اعلامیه‌های سوسیال دمکرات‌های ایران. زیر اعلامیه می‌نوشتند فرقه اجتماعیون ـ عامیون ـ شعبه مسلمانان قفقاز. که ترجمه حزب سوسیال دمکرات است و یا بعدها نام مجاهدین برگزیدند. که مجاهد و مجاهدین برگرفته از قرآن است. و سوسیال دمکراسی سنخیتی با مجاهدین که یک تم مذهبی است ندارد.

از یاد نبریم که طالبوف به‌علت تکفیر علما جرأت نکرد به مجلس شورای ملی برود. و تقی‌زاده و علی مسیو و حیدرخان عمواوغلی از این تکفیرها در امان نماندند.

پس اگر چپ نتوانست هم‌زبانی با توده پیدا کند. به‌خاطر مخالفت نهاد قدرتمند سنت هم بود. که یا در سرکوب شرکت داشت و یا توده را ترساند. که کفار می‌خواهند مارکس را جانشین حضرت محمد کنند و دین و آخرت مسلمین را به باد بدهند.

۳

گروه دکتر اعظمی[۱]

دکتر اعظمی که بود

پدرش مرتضی‌خان بود و او نیز پسر علی‌مردان‌خان رییس ایل بیرانوند که ملقب به‌امیراعظم بود. بعد از مدتی جنگ و گریز با حکومت امان می‌گیرد. اما دستگیر و اعدام می‌شود. پس خانواده او به مشهد تبعید می‌شود. مرتضی‌خان پسر دوم علی‌مردان‌خان بود پسر ارشد علی‌مردان‌خان در زندان قصر اعدام شد.

مرتضی‌خان در دوران تبعید با دخترعمویش ازدواج کرد و در سال ۱۳۱۵ هوشنگ به‌دنیا آمد.

حزب پان‌ایرانیست

در دوران دبیرستان هوشنگ از فعالین حزب پان‌ایرانیست بود اما پس از انشعاب درحزب او نیز با منشعبین به حزب ملت ایران رفت.

دانشگاه اصفهان

در سال ۱۳۳۴ وارد دانشگاه اصفهان شد تا پزشکی بخواند در دانشگاه از فعالین دانشجویی بود به همین علت دستگیر و زندانی شد. این دستگیری‌ها مدام تکرار می‌شد.

ازدواج

بعد از پایان تحصیل با دخترعمویش فریده کمالوند در سال ۱۳۴۴ ازدواج کرد و

---

[۱]. کتاب یادهای ماندگار، فریده کمالوند

درخرم‌آباد مشغول به‌کار شد. و به‌زودی خانه و مطب او تبدیل به محلی برای درمان روستاییان شد.

تشکیلات تهران

در سال‌های ۵۰ـ۱۳۴۹ دکتر هوشنگ اعظمی دستگیر می‌شود. علت دستگیریش همکاری با تشکیلات تهران حزب توده بود. که توسط عباسعلی شهریاری عامل ساواک راه‌اندازی شده بود. ساواک با گرفتن تعهد او را آزاد کرد و دکتر بعد از آزادی متنی افشاگرانه به‌عنوان «رعیت» نوشت که به دست ساواک افتاد.

تشکیل گروه

دکتر در ظاهر مشغول کار و زندگی می‌شود و برای این‌که ساواک را متقاعد کند که او به‌دنبال فعالیت سیاسی نیست با ثریا علی محمدی ازدواج می‌کند و با خرید ماشین نیز زندگی مرفهی را به نمایش درمی‌آورد.

دکتر؛ علی محمد لشگری که در پل‌دختر معلم بود مأمور شناسایی کوه‌ها و راه‌ها از پل‌دختر تا دهلران می‌کند. لشگری در سال ۱۳۵۲ کوه‌های اطراف پل‌دختر (وریوه، تله، کبیرکوه، و پشت آن سلاح‌دوزی، گُل‌گُل، کاسه، دینارکوه) را شناسایی می‌کند.

لشگری در ضمن دکتر آرمین را در حد سمپات عضوگیری می‌کند.

کورش و خسرو برادران دکتر اعظمی نیز جزء گروه بودند.

محمود خرم‌آبادی

محمود و مجتبی خرم‌آبادی از اعضای سازمان چریک‌های فدایی خلق بعد از ضربه خوردن هم‌تیمی‌هایشان مدتی به خانه غلامرضا اشترانی پناه بردند. که دبیر دبیرستان‌های بروجرد و از دوستان و هم‌کلاسی‌های سابق دکتر اعظمی بود.

بعد از مدتی به اصرار محمد، تصمیم می‌گیرند به یکی از خانه‌های امن سازمان

درمیدان ثریا بروند که به محض نزدیک شدن به آن خانه با آتش مسلسل‌های ساواک روبه‌رو می‌شوند مجتبی زخمی و محمود به‌طرز معجزه‌آسایی از حلقه محاصره ساواک به کمک یک راننده ناشناس می‌گریزد. محمود مدت‌ها در تهران سرگردان بود چون تمامی ارتباطات او را سازمان چریک‌ها سوزانده بود تا در صورت دستگیر شدن تشکیلات ضربه نخورد.

محمود به قم می‌رود و مدتی به‌عنوان کارگر ساختمانی کار می‌کند اما کم‌کم تفاوت‌هایش آشکار می‌شود پس به اراک می‌رود و مدتی در اراک زندگی می‌کند.

در اراک با هواداران چریک‌ها در بروجرد تماس می‌گیرد از آن‌جا که او بروجردی بود ساواک در بروجرد در به‌در به‌دنبال او می‌گشت. پس مقدمات خروج او از ایران فراهم می‌شود. محمود مدتی در ملایر و همدان و اسدآباد زندگی می‌کند. و تصمیم می‌گیرد با دکتر اعظمی تماس بگیرد. به او گفته می‌شود این‌کار را نکند چون دکتر در تدارک قیام مسلحانه است و تماس او دکتر را ضربه‌پذیر می‌کند.

اما محمود خرم‌آبادی بعد از مدتی سرگردانی به‌ناچار به دکتر اعظمی مراجعه می‌کند. دکتر محمود را به نزد علی‌محمد لشگری در پل‌دختر می‌فرستد تا او را مخفی کند. لشگری محمد را به پناهگاهی کوهستانی می‌فرستد به علت ناامن بودن منطقه لشگری او را به کوه‌های اطراف و بعد او را به منطقه آبُکت برد تا در پوشش یک کارگر به‌نام موسی رحیمی زندگی کند.

اما محمود بعضاً در بین خرم‌آباد و بروجرد تردد می‌کرد و ممکن بود شناخته شود. پس دکتر تصمیم گرفت روی صورت او جراحی کند اما در همان روز ساواک به مطب دکتر آمد و دنبال محمود می‌گشتند اما با خونسردی دکتر محمود که به‌عنوان یک بیمار روی تخت خوابیده بود از دستگیری نجات یافت.

به جلو افتادن عملیات

عملیات قرار بود بعد از تدارکی دو ساله انجام شود. اما وضعیت جدید عملیات را به‌جلو انداخت چرا که امکان دستگیری محمود و لو رفتن گروه بود.

فریده کمالوند، همسر دکتر، مسئول تهیه آذوقه می‌شود برنج، لوبیا، آرد و عدس تهیه می‌شود در پیت گذاشته و لحیم می‌شود و در مناطق کوهستانی جاسازی می‌شود.

کورش برادر دکتر مسئول تهیه سلاح و بردن آن به کوهستان می‌شود مقداری اسلحه از برخوردارخان داماد لشگری گرفته می‌شود.

محمود خرم‌آبادی از منطقه آبگت به خرم‌آباد می‌آید و همگی در خانه دکتر جمع می‌شوند.

اهداف عملیات

۱. پی‌ریزی یک تشکیلات عمدتاً از افراد مورد اعتماد
۲. گمراه کردن پلیس
۳. شناسایی افراد مستعد بومی و عشایری
۴. آمادگی جسمانی گروه با کوهنوردی و ورزش
۵ . تدارک اسلحه
۶. شناسایی محل (کوه‌ها و غارها)
۷. نفوذ در نیروهای انتظامی
۸ . برقراری ارتباط با نیروهای انقلابی ایران در عراق جهت تهیه سلاح‌های مدرن و تماس با ایرانیان مستقر در فلسطین
۹. فرا خواندن نیروهای آموزش‌دیده برای فرماندهی ستادهای عملیات
۱۰. ایجاد سه ستاد عملیات در کبیرکوه، سپیدکوه و گرمین که مقر اصلی در کبیرکوه می‌باشد.

مرحله اول عملیات

به‌علت مراقبت‌های شدید پلیس حرکت با مقدار کم و نیروهای غیرکیفی قرار بود که

آغاز شود و در این مدت کار گروه کسب آمادگی‌های جسمی و ذهنی و برقراری ارتباط با نیروهای ایرانی در عراق و نیروهای شهر و روستا و جذب نیرو بود.

گروه تصمیم داشت از درگیری اجتناب کند و این مرحله که حدوداً دو سال طول می‌کشید به عضوگیری، تدارکات و شناسایی محدود می‌شد. تا جایی‌که نیروها حداقل به صد نفر برسند و گروه مسلح به سلاح‌های خودکار و نیمه‌سنگین و تیربار و مسلسل شود.

اما دستگیری غلامرضا اشترانی که محمود و مجتبی خرم‌آبادی در فرار از دست ساواک مدتی در خانه او بودند و وضعیت محمود که ساواک عکس‌های او را پخش کرده بود عملیات را به جلو انداخت.

گروه کوه

گروه کوه در تاریخ هیجدهم خرداد ۱۳۵۳ با نُه نفر حرکت خود را آغاز کرد:

۱. دکتر هوشنگ اعظمی
۲. محمود خرم‌آبادی
۳. جمشید سپه‌وند (خواهرزاده دکتر)
۴. خسرو اعظمی (برادر دکتر)
۵ . کورش اعظمی (برادر دکتر)
۶. سیامک اسدیان
۷. علی بیرالوند
۸ . فریده اعظمی (همسر دکتر)

گروه از خرم‌آباد خود را به سه راه پل‌دختر رساند. از آن‌جا به طرف جاده کوه‌دشت رفت و بعد از ۶ـ۵ کیلومتر به «گردنه تیل‌کَش» رسید.

هفت نفر به طرف غاری که قبلاً شناسایی شده بود رفتند کورش اعظمی و علی‌محمد لشگری ماشین‌ها را به خرم‌آباد و بروجرد بروند.

آنان شب را تا صبح راه‌پیمایی کردند و صبح بـه غـاری در «وَریـان‌تلـه» رسـیدند و آن‌جا را به‌عنوان ستاد عملیات تعیین کردند. و قرار بر آن بود که حرکت گروه به طـرف مرز عراق باشد. تا در صورت درگیری وارد خاک عراق شوند. تمامی تـدارکات قبـل از آمدن به کوه در آن سو پیش‌بینی شده بود از آذوقه و باروت گرفته تا وسایل و فشـنگ. نزدیکی‌های غروب علی بیرالونـد بـه گردنـه «تیـل‌کـش» رفـت تـا کـورش اعظمـی و علی‌محمد لشگری را که ماشین‌های را به بروجرد و خرم‌آباد برده بودند به غـار بیـاورد. و این کار نیز انجام شد.

تغییر برنامه یک خطای تاکتیکی

در این‌جا شب هنگام یکی از اعضای گروه در شیفت نگهبانی‌اش گروه را ترک می‌کنـد این شخص که جزء گروه تدارکات بود اعلام آمادگی می‌کند که بـه گـروه کـوه منتقـل شود دکتر می‌پذیرد اما در اولین روز احساس می‌کند اشتباه کرده است و برمی‌گردد. این درواقع اشتباه آن فرد تنها نبود. اشتباه فرمانده گروه هم بود که می‌پذیرد یک عضو گروه تدارکات به تیم عملیاتی منتقل شود بدون آن‌که تحلیل درستی از او داشـته باشـد. پـس گروه تصمیم می‌گیرد به‌جای حرکت به سوی نوار مرزی، ۱۸۰ درجه تغییر جهت بدهد و به طرف شمال کوه «کوریون‌تله» حرکت کند. که اگـر نـامبرده دسـتگیر شـد سـاواک نتواند مسیر آن‌ها را قطـع کنـد. هرچنـد آن فـرد بعـد از جـدا شـدن از گـروه خـود را به‌روستایی پرت رساند و مدت یک هفته در آن‌جا ماند که اگر دستگیر شد گروه بسـیار از منطقه دور شده باشد در بین راه به پاسگاه بازوند رسیدند که مسأله حمله به پاسـگاه مطرح شد. اما دکتر به دلایل زیر رد کرد:

۱. تعداد کم افراد
۲. برقرار نشدن ارتباط کامل گروه کوه با گروه شهر
۳. نداشتن امکانات صددرصد عملیاتی

بعد از پنج شب پیاده‌روی به کوه‌های اطراف کوه‌دشت رسیدند.

بازگشت به شهر

گروه تصمیم گرفت کورش اعظمی به شهر فرستاده شود تا از انعکاس خبر نبودن دکتر بااطلاع شود که آیا ساواک متوجه این غیبت شده است یا نه.

کورش با شوهرخاله و دایی دکتر برگشت و آن‌ها گفتند که وضعیت عادی است و ساواک متوجه غیبت دکتر نشده است و غروی که در اولین شب نگهبانی از گروه جدا شد مشغول زندگی عادی است و دستگیر نشده است.

گروه تصمیم گرفت که به علت به‌هم خوردن برنامه از پیش تعیین شده و تغییر مسیر و کم شدن افراد به شهر بازگردد و با تجدید قوا حرکت را دوباره آغاز کند.

پس به شهر بازگشتند همسر دکتر قرار شد به محل تحصیل‌اش به مشهد برود و دکتر درجای امنی مخفی شود و پانزدهم مرداد هر دو از کشور خارج و به عراق بروند.

در بین راه به منطقه آبگت رفتند تا به محمود خرم‌آبادی که برای ارتباط با گروه شهر از گروه کوه جدا شده بود بپیوندند.

پس دکتر محمود خرم‌آبادی و سیامک اسدیان در باغ آیت‌الله غروی پدربزرگ محمود مخفی شد و بقیه عازم مناطق دیگر گشتند.

ارتباط با سازمان چریک‌ها

در درگیری‌های سال ۱۳۵۲ محمود خرم‌آبادی از حلقه محاصره ساواک گریخت و ارتباطش با سازمان چریک‌ها قطع شد اما دو تن از مسئولین سازمان به‌نام تورج اشتری و قاسم سیادتی در پی یافتن او بودند تا ارتباط او را با سازمان مجدداً برقرار کنند.

در فروردین ۱۳۵۳ سازمان از طریق فریدون اعظمی با محمود خرم‌آبادی تماس گرفت. و محمود گفت: قصد دارند توسط عده‌ای از رفقا به عراق برود.

اردیبهشت ۱۳۵۳ محمود با سازمان تماس گرفت و اعلام کرد که سفر به عراق منتفی شده است و قرار است یک گروه مسلحانه به کوه برود.

در مرداد ۱۳۵۳ بار دیگر ارتباط سازمان با محمود برقرار شد و رابط سازمان با گروه

کوه در نُرهُل ملاقات کرد. و به گروه گفت که سازمان می‌تواند در صورت تمایل آن‌ها را به تهران ببرد. آن‌ها مخالف رفتن به تهران بودند. با این همه قرار بعدی برای بیست روز دیگر گذاشته شد. تا در صورت خطرناک شدن وضعیت به تهران منتقل شوند.

در این مدت ساواک از حرکت گروه کوه مطلع شده بود و با دستگیری‌های گسترده و آوردن هلی‌کوپتر و به خدمت گرفتن نیروهای مزدور و کُرد منطقه را اشغال نظامی کرده بود.

افراد دستگیر شده

۱. مرتضی‌خان اعظمی، پدر دکتر
۲. فریده کمالوند، همسر دکتر
۳. فریدون کمالوند، برادر همسر دکتر
۴. خسرو اعظمی
۵ . ثریا علی‌محمدی، همسر دوم دکتر
۶. فریده اعظمی، دکتر عموی دکتر
۷. فرخنده اعظمی
۸ . توکل اسدیان، همسر فرخنده
۹. دکتر عالیخانی
۱۰. کورش اعظمی
۱۱. علی‌محمد لشگری
۱۲. رضا احمدی
۱۳. زیبا کمالوند
۱۴. سیاوش کمالوند
۱۵. بمانعلی
۱۶. سفید
و در مجموع شصت نفر دستگیر شدند.

نقاط مبهم گروه

به درستی روشن نیست که ساواک چگونه از حرکت گروه مطلع شد و آیا گروه عملیاتی داشت یا نه. اما دکتر عضدی بازجوی ساواک (نام واقعی او ناصری بود) دربازجویی از فریده همسر دکتر از خلع سلاح سه پاسگاه حرف می‌زند.

ساواک در بروجرد ستاد بحران تشکیل داد از همان لحظه نخست بازجویی‌ها با شکنجه‌های وحشیانه همراه بود. این شکنجه‌ها به روستا هم کشیده می‌شود. ساواک درمناطق روستایی حضور می‌یابد و در همان‌جا روستاییان را شکنجه می‌کند تا محل دکتر را لو بدهند.

ابعاد این دستگیری از پدر و همسر و برادر و خواهر گسترش می‌یابد و حتی به‌ساندویج‌فروشی که با دکتر آشنایی داشت هم کشیده می‌شود.

خسرو برادر فریده سعی می‌کند به عراق برود رابط او فردی است به نام ایمانعلی، ایمانعلی به‌علت گزارشی که روستاییان مخالف‌اش می‌دهند دستگیر می‌شود. خسرو برای گرفتن اسلحه و پول خود که در نزد ایمانعلی بود به ده سیاهکل می‌رود که دستگیر می‌شود.

ژاندارم‌ها به خسرو می‌گویند، دکتر دو پاسگاه را در منطقه آبسرد و چغلوندی خلع سلاح کرده است.

برای سر دکتر ساواک جایزه تعیین کرده بود. وقتی خسرو را می‌گیرند در پاسگاه او را شکنجه می‌کنند تا جای دکتر را لو بدهد. ژاندارم‌ها می‌خواستند جایزه را از آنِ خود کنند. ساواک از حرکت گروه به شدت ترسیده بود کل منطقه، حکومت نظامی شده بود. حتی این حکومت نظامی به استان خوزستان هم کشیده شده بود. وقتی خسرو خودش را به دزفول می‌رساند در دزفول مرد مسافرخانه‌چی به‌محض این‌که شناسنامه او را می‌بیند به او می‌گوید: فوراً این‌جا را ترک کن دنبال شما هستند.

انتقال به تهران

ساواک با دستگیرهای گسترده و شکنجه‌های وحشیانه در پی آن بود که با دستگیری و به شهادت رساندن دکتر هوشنگ اعظمی خیال خودش را از لرستان آسوده کند.

سازمان چریک‌ها که از محاصره گروه مطلع شده بود با تماسی که با گروه گرفت آن‌ها را به تهران منتقل کرد و دکتر به سازمان پیوست اما بر حرکت مجدد درروستاهای لرستان تأکید داشت این امر مورد قبول رهبری سازمان نبود و بعد از مدتی دکتر از سازمان جدا شد و به راه خود رفت.

پایان کار

دستگیر شده‌ها با تحمل حبس کم‌کم آزاد شدند سیامک اسدیان تبدیل به اسکندر بزرگ شد و در سازمان چریک‌ها قهرمانی‌ها کرد و به یکی از افتخارات چریک‌ها بدل شد.

محمود خرم‌آبادی نیز در سال ۱۳۵۵ به شهادت رسید. اما از دکتر اعظمی، شهادت و اسارتش خبری به دست نیامد. چریک‌ها سال شهادت او را سال ۱۳۵۵ می‌دانند. اما نمی‌گویند کجا و چگونه. درواقع حدس می‌زنند. اسناد ساواک نیز در این مورد چیزی نمی‌گوید. معلوم نیست دکتر در زیر شکنجه به شهادت رسید و ساواک برای این‌که قتل او را گردن نگیرد ناشناس او را دفن کرده یا این‌که موقع درگیری به شهادت رسید و ناشناخته ماند.

۴

کمیته مشترک

ساخت این بنا به سال ۱۳۱۱ بازمی‌گردد دوران سیاه رضاخانی و طراحی و نظارت آن کار آلمان‌ها بود که با رضا شاه رابطه‌ای حسنه داشتند.

این زندان در سال ۱۳۱۶ آماده پذیرایی به‌سبک و سیاق رضاخانی از مخالفان عادی و سیاسی حکومت شد. و به توقیف‌گاه معروف شد. بعدها به زندان موقت شهربانی نام گرفت.

از سال ۱۳۵۰ به بعد، با اوج‌گیری مبارزات مسلحانه در ایران به‌علت عدم هماهنگی بین نیروهای سرکوب رژیم تصمیم گرفت کمیته مشترک ضدخرابکاری را سازمان‌دهی کند این کمیته در چهارم بهمن ۱۳۵۰ مرکب از نیروهای ساواک، شهربانی، ژاندارمری و ارتش شکل گرفت و پایگاه آن زندان موقت شهربانی تعیین شد. و از این تاریخ به‌کمیته مشترک معروف شد این کمیته در استان‌ها نیز شعباتی به همین نام دایر کرد.

در اوایل کار ۳۷۵ پست سازمانی برای آن تعریف شد و بعد به ۵۶۴ پست ارتقا یافت.

کمیته به‌زودی به خاطر شکنجه‌های وحشیانه‌اش از ساواک که در سال ۱۳۳۵ تأسیس شده بود گوی بدنامی را ربود.

کمیته در سه طبقه بنا شده است با شش بند. چهار بند آن انفرادی است با هشتاد و شش سلول دو متر در یک و نیم متر. و دو بند عمومی با هیجده سلول که بزرگ‌ترین آن سی متر مربع بود. ظرفیت اسمی آن دویست نفر بود اما در دوران سرکوب‌های گسترده از هزار نفر هم تجاوز می‌کرد.

مکان آن در توپخانه واقع شده است که با یک خیابان به خیابان فردوسی و با خیابانی دیگر به خیابان سپه مربوط می‌شود.

ورود و خروج کمیته دربی آهنی و بزرگ بود که به خیابان پشت توپخانه باز می‌شود. و با دریچه‌ای کوچک به بیرون ارتباط داشت. در از داخل قفل بود. و نگهبان با رسیدن اتومبیل‌های عملیاتی از دریچه بیرون را کنترل و در را باز می‌کرد.

زندانی از میانه راه چشمانش بسته بود و سر او با فشار مأمورین اطراف به صندلی چسبیده بود تا متوجه نشود به کجا آورده شده است.

از راهرو که می‌گذشت پارکینگ اتومبیل‌ها بود و از آن‌جا وارد راهرو و در می‌شدند. دری آهنی و بزرگ نگهبانی قراول رفته در جلو آن. بعد اتاق انبار بود. در این

اتاق کلیه لباس‌های زندانی و ساعت و عینک و کمربند آن گرفته می‌شد و یک پیژامه و پیراهنی گشاد به زندانی داده می‌شد.

درهای کمیته به‌گونه‌ای طراحی شده بود که یک نیمه ثابت می‌ماند و نیمه دیگر خود دارای دری دیگر بود. و این در از آن‌جا که از نیم متری شروع می‌شد. هنگام ورود باید زندانی پایش را بالا می‌آورد تا از آهن در عبور کند. و از آن‌جا که چشم‌بند داشت و کشیده می‌شد به حائل گیر می‌کرد به زمین می‌خورد و ضمن خنده نگهبان‌ها کتک مفصلی هم می‌خورد که چرا کور است و در را نمی‌بیند.

بعد از انبار، عکاس‌خانه بود یک عکس از روبه‌رو و یکی از نیمرخ. در این‌جا چشم‌بند برداشته می‌شد و زندانی در زیر نور پرژوکتور نمی‌توانست عکاس‌باشی را ببیند و اگر معطل می‌کرد و یا موقع عکسبرداری پلک می‌زد کتک مفصلی می‌خورد.

بعد دوباره باید چشم‌بند زده می‌شد و راهی بند می‌شد که سلول‌های انفرادی بود.

در مواقعی که سلول‌های انفرادی پر بود، زندانی با چشم‌بند در کنار راهرو یا زیر هشت به فاصله یک متر خوابانده می‌شد.

با شروع بازجویی زندانی به ساختمان اداری که در کنار ساختمان قدیم ساخته شده بود و ساختمانی نوساز بود برده می‌شد. در طبقه هم‌کف این ساختمان اتاق تلفن بود.

که بعد از چند ماه با اجازه بازجو و در حالی‌که یک بازجو تلفن را گوش می‌داد با خانواده تماس چند دقیقه‌ای گرفته می‌شد.

در ساختمان قدیم در طبقه هم‌کف محلی بود برای ملاقات که در روزگار گذشته از آن استفاده می‌شد. اما از سال ۱۳۵۰ به بعد بلااستفاده بود.

حمام هم در ساختمان قدیم بود. که هر از چندگاهی زندانیان با چشم‌بند به خط می‌شدند و فرصتی کمتر از ده دقیقه برای حمام بود. چشم‌بند در زیر دوش برداشته می‌شد، که جزء چادری برزنتی آن‌را از سالن حمام جدا می‌کرد کنار دیوار میانی دوش‌ها مربعی به طول پنج سانت در پنج سانت بود که می‌شد با دوش بغلی تماس گرفت. که آن‌را به وسیله ورقه‌ای فلزی پوشانده بودند.

ساختمان اداری که ساختمان بازجویی بود در سه طبقه بنا شده بود و در اتاقی در طبقه بالا بعضاً دادگاه را نیز برپا می‌کردند.

اتاق‌های بازجویی در طبقه اول این ساختمان بود. اتاق‌های بالاتر اتاق‌های اداری بازجوها بود.

اتاق شکنجه در زیر هشت بند یک بود. که با دو در به زیر هشت باز می‌شد.

سالن سینما یا سالن کنفرانس، سالنی حدوداً سی متر در انتهای راهرو ورودی کمیته واقع بود که محل نشست‌های سران کمیته و گرفتن فیلم از زندانیان بود.

۵

سازمان و تشکیلات

سازمان‌دهی آرایش نیروها، استفاده از امکانات در یک سیستم است برای یک برنامه، و در خدمت یک استراتژی پس در بررسی تشکیلات سه مؤلفه مطرح است:

۱. استراتژی
۲. نیرو
۳. امکانات

هنر رهبری، به واقع هنر سازمان‌دهی است معروف است که می‌گویند: «اول سازمان‌دهی کن بعد خود را بساز و آن‌گاه دست به عمل بزن».

تشکیلات کهنه و ناکارا

تشکیلات حزبی به شکل حوزه و بخش و کمیته و شهر و شهرستان و ایالت چه درنوع توده‌ای و چه در شکل ملی (اعضای جبهه ملی) و چه در فرم سوسیالیستی‌اش (هواداران ملکی) بعد از کودتا در مقابل سرکوب تاب نیاورد و نفس‌های آخرش را درتلاش نافرجام خسرو روزبه برای احیای حزب کشید.

اعدام روزبه به‌نوعی پایانی بر مبارزه به سبک و سیاق حزب توده بود.

در فاصله این سال‌ها تا سال ۱۳۵۰ محافل به‌وجود آمدند که شکل عمده آن‌ها عبارت بود از:

۱. دانه تسبیحی
۲. حوزه‌های سه نفره

سازمان‌دهی دانه تسبیحی

در این شکل سازمان‌دهی، ارتباطات به شکل دانه تسبیح به‌دنبال هم بودند نفوذ پلیس و یا ضربه خوردن یکی باعث می‌شود این تسبیح پاره شود و انسجام گروه گسیخته شود چهار انتقاد به این شکل تشکیلات وارد بود:

۱. شدیداً ضربه‌پذیر بود.
۲. تحرک لازم را نداشت.
۳. قابلیت شکل‌دهی به ارگانی برای رهبری را نداشت.
۴. پتانسیل لازم را برای تبدیل شدن یک سازمان رزمنده را نداشت.

محافل جزنی ـ سورکی (سال ۱۳۴۶) جزء این دسته بودند.

سازمان‌دهی هسته‌ای

این فرم، تا حدودی تلاشی بود برای تصحیح معایب سازمان دانه تسبیحی، امکان شکل‌دهی به مرکزیت داشت. کار آموزش و جمع‌بندی تجربیات ممکن بود اما به درد دوران سرکوب نمی‌خورد ضربه‌پذیر بود و در برابر نفوذ و هجوم پلیس نمی‌توانست مقاومت کند.

تیم‌های سیاسی ـ نظامی

پس شیوه نوین مبارزه نیازمند شکل نوین تشکیلات بود. و سازمان‌دهی هسته‌ای باید فرا می‌رویید به تیم‌های سیاسی ـ نظامی.

هر تیم متشکل از اعضای زیر بود:

۱. یک فرمانده
۲. یک معاون
۳. سه عضو

فرمانده مسئولیت آموزش، طراحی و عملیات را برعهده داشت. و بر زندگی افراد نظارت داشت. فرمانده می‌بایست صلاحیت سیاسی و نظامی را هر دو دارا باشد. هشیاری، جسارت، دقت و قابلیت و سلامت اخلاقی و روحی از دیگر وجوه رهبری بود.

فرمانده تیم با تقسیم کار و سپردن مسئولیت با توجه به توان هر فرد، تیم را شکل می‌داد و پابه‌پای آموزش‌های نظامی، آموزش سیاسی را نیز به پیش می‌برد.

نظارت بر وظایف فرمانده تیم بود. و در صورت اهمال در کارها تنبیهات زیر اعمال می‌شد:

۱. انتقاد شفاهی
۲. بایکوت به مدت چند روز
۳. گرفتن اسلحه
۴. قطع ارتباط به شکل موقت

کارکرد خانه تیمی

خانه تیمی حکم پایگاهی نظامی را داشت بعدها لفظ خانه تیمی منسوخ و لفظ پایگاه رایج شد. هر پایگاه مسلح بود به سلاح کمری، مسلسل و نارنجک.

در هر پایگاه وقت افراد درست مثل یک پادگان نظامی زمان‌بندی می‌شد. نگهبانی، آموزش نظامی، آموزش سیاسی، طراحی عملیات، شناسایی و اجرای قرار.

آموزش‌های فنی (جعل اسناد و مدارک، ساختن مهر، جعل شناسنامه و مدارک هویت، کمک‌های اولیه پزشکی، طرز ساختن پلاک ماشین، باز و بستن سلاح، تمرین تیراندازی در خارج شهر، رانندگی با موتور و ماشین و ساخت بمب) جزء کارهای روزمره پایگاه بود.

دوره مقدماتی

افرادی که تازه عضوگیری می‌شدند باید یک دوره مقدماتی را طی می‌کردند و درصورت نشان دادن شایستگی‌های لازم به تیم‌های عملیاتی منتقل می‌شدند.

این افراد بعد از گذراندن دوره آموزش فنی، و کار با سلاح در داخل پایگاه و خارج شهر در عملیات کوچک مثل مصادره ماشین شرکت می‌کردند. تا آمادگی‌های لازم را به‌دست آورند.

بخش

برای انجام عملیات بزرگ که یک تیم توانایی آن‌را ندارد از تیمی دیگر کمک گرفته می‌شود دو تیم یک بخش را به‌وجود می‌آورند. فرماندهی عملیات به عهده یکی از فرمانده‌های تیم‌ها که شناخت بیشتری به توانایی همه افراد داشت سپرده می‌شود و درعملیات یک تیم عمل‌کننده و یک تیم بدون شرکت مستقیم در عملیات، پشتیبانی را به عهده می‌گیرد.

سیستم حفاظتی تیم‌ها

۱. تیم‌ها برای حفاظت از خود سیستم ساعتی ارتباط را برقرار کرده بودند. از آن‌جایی که ساواک بیشترین فشار شکنجه را در همان ساعات نخست دستگیری برای گرفتن آدرس خانه تیمی به‌کار می‌برد هر عضوی که از خانه تیمی خارج می‌شد موظف بود هر ۷ـ۵ ساعت سلامت خود را به پایگاه خبر می‌داد. و وقتی شب همه به‌خانه باز می‌گشتند فرمانده تیم از سلامت پایگاه مطمئن می‌شد.

۲. کم کردن ارتباطات و مستقل و خودکفا شدن هرچه بیشتر تیم‌ها این‌کار هم ضربه‌ها را کاهش می‌دهد هم باعث کاهش حداقل اطلاعات از افراد یکدیگر می‌شد.

۳. تعبیه سیستم اعلام خطر در سازمان.

به‌طوری‌که با دستگیر شدن هر فرد ابتدا تیم مربوطه و به‌فاصله کوتاهی سازمان را مطلع شود و کلیه ارتباطات فرد دستگیر شده از بین برود.

۴. قرارهای واسط

در قرارهای مداوم و روزانه بین مسئولین در تیم، هر فرمانده می‌توانست در میانه قرارش با دیگری قراری با یکی از اعضای تیم مقابل داشته باشد که اگر هر کدام دستگیر شده باشند و قرار را لو داده باشند توسط قرار واسط مطلع شوند.

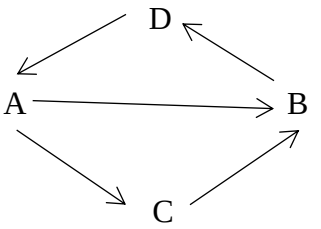

آ در هنگام اجرای قرار با ب، در میانه راه سی را که هم‌تیم بی است ملاقات می‌کند و از سلامت بی مطلع می‌شود بعد قرارش را با بی اجرا می‌کند و برعکس بی درسر قرارش با آ، دی را که از هم‌تیمی‌های آ می‌باشد ملاقات می‌کند. از سلامت آ مطلع می‌شود پس قرار را اجرا می‌کند.

۵ . قطع کلیه کانال‌های ارتباطی گذشته

پلیس در مرحله نخست کلیه کانال‌های خانوادگی و دوستان را تحت مراقبت می‌گیرد پس باید تماس این کانال‌ها قطع شود. (بهروز دهقانی توسط همین کانال ـ دوستان لو رفت)

۶. سیستم قرارها

برای چریک‌های شهری اجرای قرار یکی از کارهای مهم او و یکی از کانال‌هایی است که پلیس از طریق آن ضربه خود را وارد می‌کند.

پس برای سلامت قرارها سیستم ساعتی برقرار شد در قرار بین افراد دو تیم و افراد

یک تیم زمانی تعیین شد (کمتر از بیست و چهار ساعت) تا از سلامت یکدیگر باخبر شوند. این قرارها جزء قرارهای مطمئن گذاشته شد.

قرارهای نامطمئن شامل قرارهایی می‌شد که:

ـ فاصله قرارها زیاد بود

ـ با یک عنصر علنی قرار بود

ـ خبرهایی مبنی بر دستگیری فرد شایع شده بود.

ـ یا قرارهای بین شهری بود.

ـ یا آن‌که فرد در سر قرار قبلی‌اش حاضر نشده بود

در این نوع قرار سه قرار در یک روز به فاصله یک ساعت گذاشته می‌شد و قرار چهارم بیست و چهار ساعت بعد بود.

قرارهای تشکیلاتی

به ارتباطی که چریک با دیگران می‌گرفت قرار گفته می‌شد این قرارها برای سازمان امکانات و نیرو و اخبار می‌آورد. اما ببنیم این قرارها چه بود:

۱. قرار بین افراد تیم

منظور از این قرار آگاهی از سلامت تیم، پایگاه و احتیاجات روزانه پایگاه بود.

فاصله زمانی این قرارها کوتاه بود. اگر فقط اطلاع از سلامتی یکدیگر بود سیستم علامتی اجرا می‌شد در محل مشخص علامت مشخص زده می‌شد و یکی آن‌را کنترل می‌کرد.

۲. قرارهای بین تیمی

هدف از این قرارها ارتباط تیم‌ها با سازمان، مطلع شدن سازمان از سلامتی تیم‌ها و رفع نیازمندی‌ها بود. در این نوع قرار سیستم زمانی و سیستم علامتی اجرا می‌شد در فواصل زمانی معین، مکانی معین علامتی معین زده می‌شد و اگر نیاز به ملاقات حضوری بود در همان محل حاضر می‌شدند.

۳. تماس با سمپات‌های سازمان

منظور از این قرارها جذب این عناصر و یا استفاده از امکانات آن‌ها و یا آماده‌سازی آن‌ها برای عضوگیری بود این قرارها یک‌طرفه بود. زمان آن از سوی سازمان مطرح می‌شد و فرد در ساعت مشخص از مسیر مشخصی عبور می‌کرد. پیش از اجرای قرار سلامت فرد از طریق دوستان او چک می‌شد. و یا این‌که مسیر حرکت سلامت آن کنترل می‌شد و بعد تماس برقرار می‌شد.

نکته

چریک موظف بود بعد از اجرای هر قرار خود را تمیز کند و با اجرای ضدتعقیب، مطمئن شود که در تور کنترل پلیس نیست.

۴. قرار ثابت

قرارهای ثابت، قراری بود که در صورت قطع شدن ارتباط چریک با سازمان به سر آن قرار در روزهای معین ماه مراجعه کند. این قرارها یک‌طرفه بود. یعنی از سوی سازمان گرفته می‌شد قبل از اجرای قرار علامت سلامت باید زده می‌شد.

این علامت باید دو ساعت قبل از اجرای قرار زده می‌شد. و مکان آن باید در جایی بود که هنگام عبور با ماشین یا موتور قابل رؤیت بود. و در ضمن در سرقرار علامت شناسایی نیز با فرد بود مثلاً وسیله‌ای در دست فرد بود یا آن‌که سوار بر موتور یا ماشین بود.

تا اگر قرار توسط رابط دیگری از سازمان اجرا می‌شد او شناخته نشود و اگر فرد دستگیر شده باشد و توسط ساواک به سرقرار آورده شود برای ساواک امکان نداشت که به او وسیله‌ای مثل چاقو یا شیشه دهد و یا در اختیار او موتور یا ماشین قرار بدهد.

ضوابط اجرای قرار

از آن‌جا که بیشترین ضربات را از سوی پلیس به‌خاطر اجرای قرار می‌خوردند برای اجرای قرار ضوابطی تعیین می‌شود:

۱. سیستم قرار بین تیم‌ها نباید یکسان باشد. شیوع علامت زدن و شکل و شمایل سرقرار رفتن باید یکی نباشد.

۲. در صورت نبودن علامت سلامت و حاضرنشدن سروقت، قرار نباید اجرا شود.

۳. محل وساعت و علامت قرار نباید درجایی نوشته شود باید به‌حافظه سپرده شود.

۴. در قرارهای بین تیمی که ساعت و محل قرار کتبی تعیین می‌شود. تا رسیدن خبر سلامتی قاصد قرار منتفی است و بعد از رسیدن باید پیام سوزانده شود.

۵ . در زمان اجرای قرار، پوشش مناسب محل باشد. و بردن هر نوع مدرک ممنوع است.

۶. محل قرار باید امکان فرار داشته باشد. و در محل‌های پرتردد و تحت کنترل پلیس نباشد. مسجد و سینما و کوچه بن‌بست، کوه و بیابان نباشد. امکان برخورد با اقوام و آشنایان را نداشته باشد.

۷. قرار می‌تواند ثابت یا عبوری باشد. زمان آن باید بین ۱۰ـ۵ دقیقه باشد. و حتی‌الامکان قرار در حال حرکت اجرا شود. که امکان فرار از محاصره باشد.

۸ . زمان قرار در مواقع عادی روز باشد. به‌گونه‌ای که برای پلیس حضور در آن ساعت در خیابان طبیعی باشد. صبح زود و دیروقت هم نباشد.

۹. پوشش مناسب محل قرار باشد حرکات مشکوک مثل ایستادن بی‌مورد در یک محل، عبور چند باره از یک خیابان، بی‌تابی نشان دادن و مدام به اطراف نگاه کردن و داشتن بسته‌های مشکوک خودداری شود.

۱۰. فاصله قرار اصلی و قرار یدک (قراری که یکی از طرفین نتواند به موقع برسر قرار اصلی حاضر شود) نباید بیشتر از یک ساعت باشد. قرار سوم هم نباید اجرا شود.

۱۱. نیم ساعت قبل از اجرای قرار، محل قرار چک شود. به آرایش تیم‌های عملیاتی و ماشین‌های پلیس و مشکوک در محل دقت شود.

۱۲. به سروضع ملاقات‌شونده دقت شود، سروضع نامرتب، کفش بدون بند، وضع چهره از دستگیری او خبر می‌دهد. باز بودن درب خانه‌ها و پنجره‌ها، حضور ماشین و موتورسوارهای مشکوک در منطقه، حضور آدم‌هایی که مواظب اطراف‌اند و یا پیاده درحال تلف کردن وقت هستند، نشان می‌دهد پلیس در محل حضور دارد.

۱۳. در صورت تحت تعقیب بودن، بدون آن‌که تماس بگیریم با دادن علامتی نامحسوس باید از محل دور شد.

۱۴. محل قرار باید از حیث نزدیکی و ورودی به کلانتری‌ها و بن‌بست بودن کوچه‌های اطراف آن کنترل شود.

۱۵. باید آماده فرار بود اگر محل قرار لو رفته است و اگر «حمله تعرضی» کارساز نبود باید با سیانوری که در دهان است خودکشی کرد.

۱۶. قرارهای مشکوک را باید با کوپل اجرا کرد کوپل می‌تواند خود قرار را اجرا کند و یا آن‌که فرد را به سرقرار اصلی بیاورد یا آن‌که به‌دنبال فرد اصلی حرکت کند. و درصورت لو رفتن قرار به او کمک کند تا فرار کند. وگرنه او را بکشد. کوپل عضوی است ساده که اطلاعات خاصی در صورت دستگیر شدن ندارد.

۱۷. در صورت دستگیری باید پلیس را به سرقرارهای کاذب برد. و بعد استدلال کرد که در موقع دستگیری کوپل او متوجه دستگیری او شده است. و یا آن‌که قرار بوده است به سرقراری برود و سلامت خود را گزارش دهد. به‌همین خاطر است که قرار او سوخته است.

خانه‌های سازمانی

چریک، حزب علنی نیست که محل کارش ساختمانی چند طبقه باشد محل زندگی و محل کار و محل مبارزه او در خانه‌هایی است که به آن خانه‌های تیمی اطلاق می‌شود.

سازمان سه دسته خانه داشت:

۱. خانه تیمی

۲. خانه فردی

۳. خانه سمپات

۱. خانه تیمی

خانه تیمی که پایگاه چریک بود و اعضای آن شامل یک فرمانده، یک معاون و سه عضو می‌شد. این خانه باید ویژگی‌های داشت یک طبقه بود با دو تا سه اتاق. و خانه‌هایی یک طبقه در اطراف یا دو طبقه بود با خانه‌هایی در طبقه در اطراف امکان گریز از پشت بام و بالکن را باید می‌داشت.

در محل‌های شلوغ و مشکوک نباید گرفته می‌شد صاحب‌خانه پلیس و ارتشی نباید می‌بود در آن حوالی اقوام و آشنایان نباید ساکن بودند امکان جاسازی در آن باید بود.

وضعیت رفت‌وآمد، اثاثیه خانه باید متناسب محل باشد.

سلامت خانه باید مدام چک شود این سلامت شامل دو علامت می‌شد.

یک علامت در بیرون خانه و یک علامت در خانه مثل باز یا بسته بودن پنجره و یا پرده‌ها و یا روشن و خاموش بودن لامپ‌ها.

قبل از آمدن به خانه باید با ضدتعقیب سلامت فرد چک شود. مدارک در خانه باید حداقل باشد و برای سوزاندن مدارک شیشه بنزین و کبریت آماده باشد.

در خانه همیشه یک نفر باید به‌عنوان نگهبان باشد. و خانه همچنین باید مسلح به‌نارنجک، بمب، مسلسل جهت دفاع و تهاجم باشد.

نگهبانی در سه نوبت داده شود و همه با لباس آماده حمله و فرار باشند. مدارک شناسایی همراه تمامی افراد باید باشد. تا در صورت ترک خانه تیمی مشکلی پیش نیاید. مانور فرار از خانه باید یک‌بار اجرا شود تا در عمل امکان فرار عینی شود رفت‌وآمد افراد باید مشخص باشد در صورت دیر کردن هر فرد به مدت نیم ساعت خانه باید تخلیه شود. پیشاپیش محلی برای قرار بعدی تعیین شود تا در صورت تخیله خانه در آن محل تصمیم‌گیری شود که چه باید بکنند.

در هنگام تخلیه خانه هیچ مدرکی از جمله فاکتور خرید، قبض خشک‌شویی نباید باقی بماند در صورت نیاز به آوردن فردی به خانه تیمی باید به‌گونه‌ای باشد که او نتواند خانه را شناسایی کند.

مسئولیت تمامی کارها در خانه تیمی به عهده فرمانده تیم است.

۲. خانه تکی

هر چریک باید یک خانه تکی داشته باشد تا در صورت لو رفتن خانه تیمی تا تماس مجدد با سازمان به آن خانه برود آدرس این خانه را کسی جز خود او ندارد کلیه شرایط و قوانین خانه تیمی شامل خانه تکی هم می‌شود.

۳. خانه سمپات

استفاده از خانه سمپات‌ها دارای شرایطی است:

الف) کلیه شرایط که شامل خانه تیمی و تکی می‌باشد شامل خانه سمپات نیز می‌باشد.

ب) خود سمپات نیز دارای شرایطی باشد، انگیزه مبارزاتی خوب، حائز خصوصیات اخلاقی باشد، آلودگی سیاسی نداشته باشد کلیه تماس‌های سیاسی خود را با دیگران قطع کرده باشد.

ج) از دیگر امکانات سمپات نباید استفاده شود استفاده باید منحصراً به خانه باشد.

د) نباید چند نفر از این خانه استفاده کنند.

نکته مهمی که نباید از خاطر دور داشت سمپات امکاناتی را باید در همین حد نگه داشت و اورا وارد رابطه‌هایی نکرد که توان پاسخ‌گویی به تبعات آن‌را ندارد.

مدرک

هر چیزی که ظن پلیس را برانگیزاند که فرد صاحب آن سیاسی است و یا با گروه‌های سیاسی ارتباط دارد مدرک تلقی می‌شد. اعم از کتاب‌های سیاسی یا داستانی و یا اعلامیه و جزوات گروه‌های سیاسی ـ نظامی.

نگهداری، حمل و دادن مدرک به دیگران دارای شرایط زیر بود:

۱. نگهداری مدارک غیرضروری ممنوع بود.

۲. مدارک باید از هر نوع نام، آدرس، یا شماره تلفن پاک بودند.
۳. مدارک مهم به خطر افراد مهم سازمان نباشد. و بنزین و کبریت برای امحاء آن‌ها آماده باشد.
۴. نگهداری هر نوع عکس حتی در خانه اقوام ممنوع بود.
۵ . ردوبدل کردن مستقیم (اعلامیه، دفاعیه و جزوه) با افراد غیرسازمانی ممنوع بود.
۶. هنگام تخلیه خانه، تمامی مدارک باید از بین برده شود.
۷. دادن مدرک سازمانی با افراد غیرسازمانی باید محدود و زمان‌دار باشد و یادآوری کرد تکثیر و دادن آن به دیگران ممنوع است.
۸ . هنگام حمل مدارک باید به نکات زیر توجه کرد:
الف) از اجرای قرار و شناسایی باید خودداری کرد.
ب) حمل مدارک با جاسازی مطمئن باشد.
ج) هنگام حمل مدرک پوشش مناسب باشد.
د) امکان فوری امحاء مدارک باشد.
ه) زمان و مسیر حمل مدرک باید مناسب باشد.
۹. در جاسازی مدارک نیز باید به موارد زیر توجه کرد:
الف) محل جاسازی را دیگران ندانند.
ب) همه مدارک در یک جا نباشد.
ج) مدارک درجه‌بندی شده باشد.
د) در لباس جاسازی نشود.
ه) آب‌بندی مدارک دفن شده رعایت شود.

اصول مخفی‌کاری

شرایط پلیسی حاکم بر جامعه سیاسی ایران نخستین شرط بقای سازمان‌های سیاسی را رعایت بدون چون و چرای مخفی‌کار قرار داده بود مخفی‌کاری نیز اصولی داشت:

۱. خانواده

پلیس نخستین فشار را بر خانواده می‌گذارد و سعی می‌کند با فریب آن‌ها اطلاعاتی از دوستان و رفقا و مکان‌های رفت‌وآمد فرزند مخفی شده آن‌ها بگیرد. باید به مرور خانواده را هم آگاه و هم آماده اتفاقات آینده کرد. اما نباید به‌گونه‌ای باشد که خانواده شک کند که او دارد کار سیاسی می‌کند هیچ ردپایی در خانه نباید باشد.

۲. دوستان و همکاران

دوستان و همکاران هم می‌توانند امکاناتی برای سازمان فراهم کنند هم می‌توانند عناصر نفوذی پلیس باشند و بعد از خانواده دومین جایی که پلیس برای تحقیق مراجعه می‌کند این‌جا است.

پس باید از جهت پوشش و رفقا و حرف زدن ضمن رعایت کامل مخفی‌کاری، به‌افراد مستعد نزدیک شد و روی آن‌ها به شکل نامحسوسی کار کرد.

۳. عناصر رژیم

با عناصر رژیم خواه ناخواه در محیط کار و تحصیل و زندگی برخورد خواهیم داشت باید دو نکته را رعایت کرد:

الف) رفتاری متناسب افراد غیرسیاسی داشتن

ب) عدم اعتماد مطلق در محیط‌های جدید و افراد غریبه

شیوه حرکت در شهر

با توجه به هشیار شدن پلیس و حرکت گشتی‌ها در شهر، رفت‌وآمد در شهر شامل مقرراتی بود:

۱. آمادگی کامل برای فرار و درگیری

۲. عادی بودن پوشش و رفتار
۳. داشتن محمل لازم برای بودن در هر محل
۴. از حرکت چند نفره یا سوار شدن چند نفره به اتومبیل خودداری کرد.
۵ . هنگام رانندگی، رعایت کامل مقررات راهنمایی
۶. نبودن ساعات نامناسب در خیابان، صبح زود یا دیروقت
۷. عبور نکردن از مکان‌هایی که کنترل می‌شود.
۸ . حرکت نکردن در حاشیه خیابان و یا ایستادن در صف‌های خالی اتوبوس
۹. گریم و تغییر قیافه‌های نامناسب خودداری شود.
۱۰. افراد علنی هنگام حرکت در خیابان باید از حمل مدارک خودداری کنند و خانه‌شان پاک باشد و پاسخ‌ها و محل‌های مناسب برای حضور در هر مکانی را داشته باشند.

۶

نفوذ ساواک در چریک‌ها[۱]

ساواک در درهه‌های بعد از کودتا بعد از سرکوب حزب توده، جبهه ملی و جریانات مذهبی از رویکرد سرکوب به مرحله پیشگیری رسید.

مؤلفه‌های سیاست پیش‌گیری

این رویکرد خود مبتنی بر کانال‌های زیر بود:
۱. استفاده از خبرچین‌ها (عمله‌های بی‌جیره و مواجب ظلم)
۲. استفاده از عناصر ساواک که در تمامی سازمان‌ها به شکل کارمندهای بی‌نام کار می‌کردند.

[۱]. اصغر جیلو، بهمن ۱۳۸۸، افسانه نفوذ

۳. نفوذ در سازمان‌های سیاسی
۴. تشکیلات‌سازی

از نمونه‌های موفق نفوذ، ناصر آقایان بود که به خدمت ساواک درآمده بود. و درمحفل عباس سورکی فعال بود. بعد از یکی شدن محفل‌ها و تشکیل گروه‌ها پیشتاز جزنی، هنگام ورود به فاز عملی، ساواک از طریق آقایان مطلع شد و هنگام تحویل سلاح، جزنی و سورکی دستگیر شدند.

نمونه دوم امیر فطانت بود فطانت فعال دانشجویی بود که در زندان به خدمت ساواک درآمد. خود را به دانشیان به‌عنوان عضو سازمان چریک‌ها نزدیک کرد و هنگامی‌که محافل (دانشیان، سماکار و بطحایی) تصمیم گرفتند فرح و ولیعهد را به گروگان بگیرند ساواک را مطلع کرد و در نهایت منجر به دادگاه جنجالی گلسرخی شد.

از تشکیلات‌سازی ساواک، دو نمونه موفق در پرونده ساواک بود:

۱. عباس شهریاری و تشکیلات جنوب و تهران حزب توده
۲. سیروس نهاوندی و تشکیل سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران

عباسعلی شهریاری از فعالین کارگری حزب توده بود که در کشورهای خلیج فعال بود در رفت‌وآمدهایش به ایران دستگیر و به خدمت ساواک درآمد و تشکیلات جنوب و تهران حزب توده را راه انداخت و با کمک ساواک روزنامه و نشریه به حوزه‌های حزبی می‌داد. و با کمک ساواک عملیات پارتیزانی انجام می‌داد.

نهاوندی نیز در رابطه با سازمان انقلابی حزب توده دستگیر و در زندان به خدمت ساواک درآمد. با یک صحنه‌سازی از زندان گریخت و تیری هم به پای خود زد و دربیرون از زندان به کمک ساواک سازمان رهایی‌بخش خلق‌های ایران را درست کرد تا روزی که داستان لو رفت و همه دستگیر و کشته شدند.

چریک‌ها پدیده‌ای ناشناخته

صدای گلوله‌های فرمانده فراهانی چرت رژیم و ساواک را پاره کرد روزگار دیگر شده

بود و آدم‌هایی از سنخ و جنس دیگر به میدان آمده بودند چریک برای ساواک پدیده‌ای ناشناخته بود پس زمان می‌خواست تا آن‌را بشناسد اما تنها زمان مددکار ساواک نبود سیستم سازماندهی و جنم چریک‌ها امکان مانور زیادی به ساواک نمی‌داد.

نخست نحوه عضوگیری بود یک عضو انتخاب می‌شد و این انتخاب شدن مستلزم آن بود که در زندگی کاری، خانوادگی و اجتماعی معیارهای یک چریک را داشته باشد.

دوم مرحله پیش‌عضوی یک چریک بود. در این مدت که چریک مخفی می‌شود باید دوره‌ای عملی و نظری را می‌گذراند.

مرحله سوم بعد از این دوران، عضو منتخب وارد تیم‌های عملیاتی می‌شد زندگی چریکی ویژگی خاصی داشت. زندگی مرتاضانه، همراه با چشم‌های ناظری که برای حفظ جان دیگران و حفظ سازمان و پایگاه، هر عضو را زیرنظر داشت. کافی بود یک عضو نفوذی یک اشتباه کند. آن‌هم در بیست و چهار ساعت شبانه‌روز که یک چریک به‌عنوان یک عضو حرفه‌ای نظامی در حال فعالیت بود.

در مرحله چهارم رسیدن به رده‌های بالا مبتنی بود بر قابلیت‌های بسیار و شانس. باید یک چریک زنده می‌ماند. و قابلیت‌های خود را نشان می‌داد که به رده‌های بالاتر ارتقا پیدا کند.

تمامی این مسائل به ساواک اجازه نمی‌داد نفوذ خود را از لایه‌های هوادار یا لایه‌های نزدیک به خانواده و زندانیان بیشتر گسترش دهد.

۷

تشکیل ساواک

هسته اولیه سازمان اطلاعات و امنیت کشور، چیزی که بعداً به ساواک مشهور شد درفرمانداری نظامی تهران به‌وجود آمد. آدم‌کشانی که در حمام‌های زندان‌های زرهی پوست از گرده بهترین فرزندان این مرزوبوم بعد از کودتای امریکایی ـ انگلیسی، کنده بودند.

بعد از کودتا عاملین اصلی کودتا، دوستان امریکایی شاه، تشکیل دو سازمان را به‌شاه پیشنهاد کردند دو سازمان که کپی‌برداری ازسیا (سازمان اطلاعات خارجی امریکا) و اف.بی.آی (سازمان امنیت داخلی امریکا) بود.

خبر تشکیل ساواک در یازدهم مهر ۱۳۳۵ در مطبوعات انعکاس یافت و کمی بعد دولت لایحه آن‌را به مجلس سنا فرستاد.

سناتور خواجه نوری با این لایحه مخالفت کرد و تشکیل ساواک را ظلمی به مردم دانست عباسعلی گلشائیان وزیر دادگستری از آن دفاع کرد. و سپهبد امیر احمدی ضمن دفاع از تشکیل ساواک، آن‌را برای جلوگیری از حوادث ضروری دانست.

سناتور جمال امامی نیز با تشکیل ساواک مخالفت کرد و گفت: ما باید تلاش‌مان راضی نگه داشتن مردم باشد و توی سر مردم نزنیم.

سرلشکر وثوق وزیر جنگ ضمن دفاع از لایحه ساواک را متمرکزکننده دستگاه‌های اطلاعاتی کشور داشت. به‌هرروی تشکیل ساواک تصویب شد. و ساواک از اوایل سال ۱۳۳۶ به ریاست تیمور بختیار فرماندار نظامی تهران شروع به‌کار کرد.

بنا به گفته شاه: ساواک تشکیل شد تا به فعالیت مخرب مخالفان در داخل و خارج پایان دهد. اما هدف اصلی تشکیل ساواک مقابله با کمونیسم بود. خطری که هم‌جواری شوروی برای رژیم ایجاد می‌کرد.

ساواک علاوه بر همکاری با سازمان‌های اطلاعاتی ـ امنیتی داخلی با سیا و موساد همکاری داشت و از سوی آنان مورد آموزش قرار می‌گرفت. تبادل اطلاعات و فروش پیشرفته‌ترین روش‌های جاسوسی و شنود و تعقیب خدماتی بود که ساواک از سازمان‌های همکار و کشورهای دوست می‌گرفت. جز این تجربیات دیگر کشورها در سرکوب مخالفین و گروه‌های گریلایی دررفت‌وآمدهای سیاسی و نظامی منتقل می‌شد[۱].

[۱]. ساواک و نقش آن در تحولات داخلی رژیم، نشر مرکز اسناد انقلاب اسلامی ۱۳۷۸

۸

حزب توده، حزب طبقه کارگر آری یا نه

در مورد حزب طبقه کارگر بودن، حزب توده با دیدگاه‌های مختلفی روبه‌روییم حزب توده در ابتدا یک حزب کارگری نبود بیشتر به یک جبهه ضدفاشیست شبیه بود اما رفته‌رفته با مرگ سلیمان میرزا و اخراج افراد و عناصر ملی، رنگ و بوی کمونیستی گرفته و اعلام کرد که ایدئولوژی حزب مارکسیسم ـ لنینیسم است و حزب، حزب طراز نوین طبقه کارگر است.

اما ملاک حزب چه بود:

۱. پذیرش مارکسیسم ـ لنینیسم به‌عنوان ایدئولوژی رسمی حزب

۲. عضویت تعداد زیادی کارگر در حزب

۳. پذیرش حزب توسط کمینترن و کمینفرم و احزاب کمونیستی برادر

۴. امضا و پذیرش اسناد و قطعنامه‌های جهانی احزاب کمونیست

اما این نظر مورد پذیرش دیگران نبود:

۱. در انشعاب نخست حزب (سال ۱۳۳۶)، ملکی و یارانش تنها به عدم استقلال حزب نظر داشتند اما حزب به‌عنوان حزب طبقه کارگر ایران قبول داشتند هرچند بعدها نظرشان به حزب تغییر کرد.

۲. در انشعاب سال ۱۳۴۲ (سازمان انقلابی) حزب توده را از همان ابتدا یک حزب منحرف اپورتونیست و رویزیونیسم می‌دانست و تشکیل حزب کمونیست ایران را نخستین وظیفه سازمان پیشاهنگ می‌دانست.

۳. در محفل‌های جدا شده از حزب توده (سال ۱۳۴۴) محفل جزنی، ظریفی که مهم‌ترین محفل جدا شده از حزب توده بود حزب توده را تا سال ۱۳۳۲ که رابطه ارگانیک با طبقه کارگر داشت، حزب طبقه کارگر می‌دانست و از کودتا به بعد آن‌را حزب طبقه نمی‌دانست.

۴. در انشعاب سال ۱۳۴۴ حزب توده (دکتر غلامحسین فروتن، احمد قاسمی و

سرگرد حسن سخایی) حزب توده را، حزب طبقه کارگر می‌دانستند که دچار انحرافات رویزیونیستی شده است همین امر باعث اختلاف این دسته که تمایلات مائوئیستی داشتند با سازمان انقلابی شد که آن‌ها نیز تمایلات چینی داشتند.

۵. در سال ۱۳۵۰ محفل احمدزاده، پویان که محفل تئوریک تشکیل سازمان چریک‌های فدایی خلق بود. حزب توده را کاریکاتوری از حزب کمونیست می‌دانست و آن‌را از ابتدا حزب کمونیست به حساب نمی‌آوردند.

۶. در سال ۱۳۵۴ مصطفی شعاعیان از بنیان‌گذاران جبهه دمکراتیک خلق نیز حزب توده را یک حزب اپورتونیستی می‌دانست که از ابتدا نه در عمل و نه در نظر هیچ ارتباطی با حزب کمونیست نداشته است.

۷. بعد از انقلاب ۱۳۵۷ نیز این بحث هم‌چنان ادامه داشت و تمامی گروه‌های چپ به‌جز جناح نگهدار در سازمان فدایی بر این نظر بودند که حزب توده یک حزب اپورتونیستی است و باید حزب طبقه کارگر تشکیل شود.

جناح نگهدار که به جناح توده‌ای در سازمان فدایی معروف بود به این نتیجه رسید که حزب توده علی‌رغم تمامی اشتباهاتش حزب طبقه کارگر ایران بوده و هست و مسأله وحدت سازمان و دو گروه پیشتاز طبقه کارگر مطرح کرد.

این نگاه، دنباله نگاه بیژن جزنی بود. که حزب را علی‌رغم انحرافاتش حزب طبقه کارگر می‌دانست و بعد از کودتا به علت از بین رفتن رابطه ارگانیکش با طبقه، دیگر او حزب طبقه کارگر به حساب نمی‌آورد.

بعد از انقلاب این نظر در سازمان مطرح شد که ملاک حزب بودن، ایدئولوژی است نه رابطه. و حزب توده، از آن‌جا که به مارکسیسم ـ لنینیسم وفادار است حزب طبقه کارگر است. به‌هرروی سه نظر در مورد حزب کارگری بودن مطرح بود:

۱. ملاک ایدئولژی است.

۲. ملاک رابطه ارگانیک است.

۳. ملاک بیان کردن منافع طبقه کارگر در عمل است. و این عمل چیزی نیست جز مبارزه طبقاتی.

به‌نظر می‌رسد که ایدئولوژی شرط اصلی کارگری بودن یک حزب است. و رابطه

ارگانیک طبقه کارگر می‌تواند در زمان‌هایی به‌علت سرکوب قطع شود اما این قطع شدن باعث نمی‌شود که حزبیت یک حزب طبقه کارگری از بین برود.

حزب سازمان پیشاهنگ طبقه کارگر است که وظیفه‌اش سازمان‌دهی، و دادن آگاهی‌های سوسیالیستی به طبقه کارگر و رهبری او در مبارزه طبقاتی است پس ما با سه المان سروکار داریم.

۱. سازمان‌دهی: که از دل آن رابطه ارگانیک بیرون می‌آید.

۲. دادن آگاهی‌های سوسیالیستی

۳. رهبری و هدایت در مبارزه طبقاتی

پس ما باید جدا کنیم حزبیت یک حزب را از وظایف آن.

ایدئولوژی به حزبیت یک حزب تعین می‌شد اما مادیت ایدئولوژی در خط مشی حزب است باید دید تاکتیک‌ها و استراتژی حزب، که طبقه کارگر را در مبارزه طبقاتی‌اش هدایت می‌کند تا چه حد منطبق بر آن ایدئولوژی و کارگری است.

اما یک نکته را نباید فراموش کرد که تشکیل حزب یک پروسه است. حزب خلق‌الساعه تشکیل نمی‌شود برای آن پروسه تکمیل حزب کمونیست را نگاه کنیم.

ما در سال ۱۹۰۴ محفل‌های تئوریک تبریز را داریم بعد فرقه اجتماعیون ـ عامیون را در سال ۱۹۰۵ داریم. بعد حزب عدالت را داریم در سال ۱۹۱۶ و بعد حزب کمونیست را داریم در سال ۱۹۲۰ به عبارت دیگر ابتدا باید محفل‌های تئوریک شکل بگیرند، بعد با محافل و اتحادیه‌های کارگری پیوند نمایند تا در رشد خود به سازمان سیاسی طبقه کارگر برسند. این سازمان یا سازمان‌هایی دیگر در روند رشد خود به آن حد از بلوغ سیاسی ـ تشکیلاتی می‌رسند که می‌تواند در اتحاد با جریانات دیگر و یا مستقل اعلام کنند که حزب طبقه کارگرند.

در مورد حزب کمونیست ایران که در سال ۱۹۲۰ در کنگره انزلی اعلام موجودیت کرد. بعضی از صاحب‌نظران بر این عقیده‌اند که این اعلام کاری عجولانه بود. و حزب عدالت به آن حد از رشد و بلوغ نرسیده بود که به حزب کمونیست ایران تبدیل شود چرا که در آن روزگار ایران طبقه کارگر نوپایی داشت و هنوز کارگران صنعتی در ایران به شکل جدی به‌وجود نیامده بودند.

۹

حزب توده و چریک‌ها

خط مبارزه مسلحانه دوبار در حزب توده به شکل جنینی نطفه بست. اما اپورتونیسم ریشه‌ای در حزب اجازه نداد چیزی متولد شود. نخست آن‌که از نظر طبقاتی حزبی فاقد رادیکالیسم لازم برای این حرکت بود. و دوم آن‌که دگماتیسم حزبی اجازه نمی‌داد، از مدل روسی و لنینی انقلاب پا را فراتر بگذارند.

بعد از کودتای بیست و هشتم مرداد ۱۳۳۲، در ذهن روزبه و عده‌ای دیگر دست زدن به حرکتی مسلحانه شکل گرفت. به‌همین خاطر روزبه و چند نفر دیگر سفری به‌ایلات قشقایی کردند که ناکام ماند. و آن‌قدر دفع‌الوقت کردند تا کودتا توانست همه مقاومت‌ها را درهم بکوبد.

بار دیگر در دهه ۴۰ این نطفه بسته شد هم‌زمان با دیگر بخش‌های جامعه در حزب نیز گرایش مسلحانه شکل گرفت. رهبری حزب علی خاوری را برای آماده بودن یا نبودن شرایط به ایران فرستاد. و این زمانی بود که افسار حزب در دست ساواک بود. عباسعلی شهریاری توده‌ای ساواکی شده همه‌کاره حزب بود پس خاوری همراه با گزارش هنگام خروج دستگیر شد. خاوری بعدها چیزی نگفت که ارزیابی‌اش از شرایط چه بود. اما اگر مثبت هم بود. سازمان حزب، سازمان زمان صلح بود. و پتانسیل لازم را نداشت که به یک سازمان نظامی تبدیل شود.

با دستگیری خاوری، رهبری خارجه‌نشین حزب دو نفر دیگر را برای بررسی امور به ایران فرستاد سرگرد رزمی و مهندس معصوم‌زاده که هر دو گرایش به مبارزه مسلحانه داشتند به ایران آمدند و توسط عباسعلی شهریاری سربه نیست شدند.

به‌هرروی این نوزاد مرده به‌دنیا آمد به‌خاطر آن‌که مامای آن ساواک و اپورتونیسم بی‌کران حزب و رهبری حزب بود. و حزب به‌خواب زمستانی فرورفت.

گلوله‌های پلنگان دیلمان و طبرستان، همان‌گونه که خواب را از چشم شاه پراند خواب خرس‌های قطبی را هم پراند.

رهبری حزب در ابتدا سعی کرد نقش پدری دلسوز را بازی کند. به کشته‌ها دل سوزاند و آنان را از این راه بدعاقبت پرهیز داد. بدان امید که تب تند فرو نشیند. و ساواک که بخش عظیمی از آن از رفقای قدیمی حزبی بودند این بچه‌های شرور را سرعقل بیاورند. گروه سیاهکل که اعدام شدند شاه و اپورتونیسم نفس راحتی کشیدند.

اما گلوله‌هایی که بر شقیقه سپهبد فرسیو، دادستان جنایتکار ارتش که شلیک شد، چرت اپورتونیسم را پاره کرد.

برای حزب سرنگونی رژیم اهمیت‌اش کمتر از موقعیت اعضای‌اش در بلوک چپ بود. کسانی پیدا شده بودند که حزب را نه‌تنها حزب طبقه کارگر نمی‌دانستند بلکه کاریکاتوری از مارکسیسم می‌دانستند و حزب توده را برای لحظه‌ای حزب طبقه کارگر به حساب نمی‌آوردند.

این جریان خود را جنبش نوین کمونیستی می‌دانست. هژمونی شوروی را برنمی‌تافت و به الگوهای لنین در مورد حزب و انقلاب هم باور نداشت.

پس دیگر راهی نبود که مبارزه‌ای جدی برعلیه چریک‌ها آغاز شود. ساواک درخیابان‌ها و کمیته و اوین و زیرزمین شهربانی چریک‌ها را می‌کشت و حزب توده از رادیو پیک به آن‌ها شلیک می‌کرد.

سلسله نقدهای حزب که از رادیوی پیک پخش می‌شد در سال ۱۳۵۱ به‌شکل کتابی درآمد «چریک‌های فدایی خلق چه می‌گویند.»

حزب در این کتاب مبانی اختلاف خود با چریک‌ها را چنین بیان می‌کند:

۱. در این‌جا تقابل دو ایدئولوژی مطرح است ایدئولوژی پرولتاریا و ایدئولوژی خرده‌بورژوازی. حزب نماینده ایدئولوژی پرولتاریا و چریک‌ها نماینده ایدئولوژی خرده‌بورژوازی است.

۲. چریک‌ها با افزایش فقر توده‌ها و کم‌رنگ کردن دمکراسی به‌خاطر ترورها خشم توده‌ها را به‌جانب خود متوجه می‌کنند و به حاکمیت اجازه می‌دهند ریشه‌های فقر و استبداد را به گردن انقلابیون بیندازند.

۳. فقط سازمان‌های مخفی با سلاح خطرناک است.

۴. چگونه می‌شود جنبش خودبه‌خودی نباشد و کارگران آماده پذیرش آگاهی‌های سیاسی نباشند اما شرایط عینی انقلاب آماده باشد.

۵ . چریک‌ها با نادیده گرفتن نقش حزب، استقلال پرولتاریا، ضرورت تئوری انقلابی پرولتاریا، ضرورت انطباق خلاق مارکسیسم ـ لنینیسم را بر شرایط جامعه نادیده می‌گیرند.

۶. چریک‌ها تدوین برنامه صحیح و انقلابی را انکار می‌کنند.

۷. پرولتاریا را از ستاد رهبری محروم می‌کنند.

۸ . رابطه درست پیشاهنگ با توده‌ها را به شکل معیوبی مطرح می‌سازند.

۹. چریک‌ها وظیفه حزب را که تدوین برنامه و مشی انقلابی و تبلیغ مسلحانه درمیان توده‌ها است را نادیده می‌گیرند.

۱۰. چریک‌ها نقش توده‌ها را در تکامل انقلاب نفی می‌کنند. و خودشان می‌خواهند انقلاب کنند.

۱۱. چریک‌ها به یک شکل از مبارزه چسبیده‌اند و دیگر اشکال را نفی می‌کنند.

۱۲. چریک‌ها کار توده‌ای را نفی می‌کنند به توده‌ها ایمان ندارند و خود می‌خواهند انقلاب کنند.

۱۳. جدا کردن فرد انقلابی از توده با مخفی کردن انقلابیونی که می‌توانند مبارزه سیاسی ـ تشکیلاتی را سازمان بدهند.

۱۴. مبارزه چریکی عصیان روشنفکران خرده‌بورژوا است که شکیبایی آن‌را ندارند تا توده‌ها به میدان بیایند و آن‌ها رهبری را به‌دست گیرند.

۱۵. تئوری مسلحانه کپی‌برداری از انقلاب کوبا و چین است.

۱۶. چریک‌ها با درگیر شدن با پلیس نه‌تنها جو ترور را نمی‌شکنند بلکه باعث تشدید فشار پلیس می‌شوند.

۱۷. این مشی سالیانه بیش از دویست نفر را به کشتن می‌دهد.

۱۸. درست است که جانبازی چریک‌ها باید حسن احترام را برانگیزاند اما از آن‌جا که این کار بی‌حاصل و به ضرر خلق است باید با این عقاید جنگید که مبارزین را به‌بی‌راهه نکشاند.

نکته

از سال ۱۳۵۰ به بعد تمامی منتقدین مبارزه مسلحانه نتوانستند چیزی بیش از نقد حزب توده بر چریک‌ها بنویسند. به همین خاطر حزب و نقدش تقدم زمانی و ایدئولوژیک برتمامی منتقدین دارد.

اما اپورتونیسم در آن سال‌ها و بعد از یک نکته اساسی غافل بودند و یا خود را به‌تجاهل زدند. اگر کار حزب تدوین تئوری انقلابی است و اگر کار حزب بردن آگاهی انقلابی به میان توده و طبقه کارگر است خب این گوی و این میدان. مگر کت و کول حزب را بسته‌اند چرا از تمامی آن خرده‌گیری‌ها سرسوزنی ما به‌ازای عینی نمی‌بینیم.

۱۰

رهنمود سازمان در مورد جاسازی

سازمان همراه نشریه‌های بیرونی خود دستوالعملی حفاظتی را صادر می‌کند:

۱. این نشریه را هرگز در اختیار افراد غیرمتعهد قرار ندهید.
۲. انتقال آن به دیگری باید غیرمستقیم و غیرحضوری باشد.
۳. در خانه با تعبیه یک جاسازی مطمئن نشریه در آن‌جا نگهداری شود.
۴. نشریه از دید افراد ناآگاه در خانه دور باشد.
۵ . در هنگام انتقال نشریه دستورالعمل حفاظتی را همراه آن نمایید.

رهنمود سازمان در مورد بایگانی کتب

این رهنمود خاص تیم‌های چریکی صادر می‌شود تا کلیه آثار کمونیستی را طبقه جدول زیر بایگانی کنند:

۱. کد سری الف ـ کتاب‌هایی با آرم سازمان

۲. کد سری ب ـ جزوات تاکتیکی سازمان
۳. کد سری ج ـ جزوات سیاسی سازمان
۴. کد سری د ـ جزوات سیاسی عام
۵ . کد سری و ـ مجلات و نشریات
۶. کد سری ز ـ انتشارات مجاهدین

۱۱

تقی شهرام

درسال ۱۳۲۶ درتهران به‌دنیا آمد و درسال ۱۳۴۷ برای خواندن ریاضی به دانشگاه تهران رفت.

در اواخر سال ۱۳۴۸ توسط حسین جوهری و محمد حیاتی عضوگیری شد. در سال ۱۳۵۰ دستگیر شد و در بهمن ۱۳۵۰ جزء یازده نفری بود که در مقابل خبرنگاران داخلی و خارجی محاکمه شد او به ده سال زندان محکوم شد نفر بعد غرضی بود که ندامت کرد و آزاد شد. ناصر صادق، محمد بازرگان، مسعود رجوی، علی میهن‌دوست، منصور بازرگان، مهدی فیروزان، حسن راهی، محمد احمدی، مصطفی بصیری به دفاع از مردم پرداختند.

شهرام در تدوین بسیاری از مدافعات رهبران مجاهدین نقش داشت. جامعه بی‌طبقه توحیدی را او وارد ادبیات مجاهدین کرد.

او به‌علت سازمان دادن اعتصاب به ساری تبعید شد در ساری توانست در جریان آموزش ریاضی ستوان احمدیان افسر نگهبان زندان را با خود همراه کند و به‌همراه حسن عزتی کمره‌ای و اسلحه‌های و بی‌سیم‌های زندان سه نفره از زندان فرار کنند. ۱۵ اردیبهشت ۱۳۵۲.

شهرام به سازمان مجاهدین پیوست و بعد از شهادت رضا رضایی به عضویت مرکزیت درآمد.

و توانست طی یک مبارزه ایدئولوژیک که از اواسط سال ۱۳۵۲ شروع شد بیش از هشتاد درصد از کادرها و اعضای سازمان را مارکسیست کند و در سال ۱۳۵۴ بیانیه تغییر مواضع را نوشت.

در این تحولات مجید شریف واقفی (عضو سوم رهبری) و مرتضی صمدیه‌لباف برسر

مواضع ماندند از تحویل انبار سلاح و ادامه مجاهیدن خبر دادند. که شهرام دستور ترور آن‌ها را داد. شریف کشته و صمدیه مجروح و دستگیر و بعداً تیرباران شد.

در سال ۱۳۵۶ این بخش جدا شد و نام خود را بخش منشعب گذاشت از خود انتقاد کرد و عضویت تقی شهرام را لغو کرد. شهرام نیز انتقادات را پذیرفت و ترور را غلط دانست.

شهرام در ۱۱ تیر ۱۳۵۸ دستگیر شد و پس از یک سال زندان دوم مرداد ۱۳۵۹ تیرباران شد.

۱۲

عباس جمشیدی رودباری

ـ رودباری در سال ۱۳۵۱ با گلوله‌ای که به مغزش خورد بیهوش شد اما زنده ماند دو سال در سلول انفرادی بود سازمان به او لقب «قهرمان مقاومت داد.»

رودباری در سال ۱۳۵۱ مقدمه‌ای بر کتاب مسعود نوشت و گفت: آگاهی هر آینه با صداقت انقلابی توأم شود منشأ ایمانی متزلزل‌ناپذیر می‌کند.

ـ او از رفقای اولیه سازمان بود. در بازسازی ضربات ۱۳۵۰ نقش مهمی داشت او احاطه کامل به تئوری مبارزه مسلحانه داشت.

ـ چریک‌ها در نبرد خلق شماره ۶ طی اطلاعیه‌ای از او تجلیل کردند. رودباری می‌گفت: اگر خونبهای ما آگاهی خلق است بگذار از خون ما رودخانه‌ای خروشان جاری شود.

۱۳

تحقیقات

تحقیقات انجام شده از شرایط کار و زندگی توده‌ها که به شکل جزوه و در حد محدودی منتشر می‌شد. جنبه داخلی داشت. و بیشتر آن توسط ساواک از بین رفت. بخشی از جزوه‌ها، تحقیقات بی‌نام بود و مثل جزوه روستاهای ساری.

بهروز دهقانی روستاهای قره‌داغ را نوشت که بعدها به خارج از کشور برده شد فرهودی «بررسی شرکت سهامی زراعی سمیس کنده ساری» را نوشت مناف «کارگران فرشباف حکم‌آور» را نوشت. نابدل «شرایط زندگی مردم در غرب آذربایجان» را نوشت. حمید توکلی و رفیق دیگری در مورد زلزله طبس در سال ۱۳۴۷ را نوشتند. نزهت روحی‌آهنگران و اشرف دهقانی «روستاهای سراب» را نوشتند.

نشریه درونی

چریک‌ها برای تبادل نظر نشریه‌ای درونی داشتند که بعضاً مقالات مهم به‌صورت جزوه دست به‌دست می‌گشت. دو جزوه معروف «*نقد دو سند*» از حزب توده و «*نقد مصطفی رحیمی*» از این جمله است خاطرات چه‌گوارا و از انقلاب کوبا و بولیوی توسط بهروز دهقانی و بهمن آژنگ ترجمه شد.

۱۴

زیبرم

در بیست و هشتم مرداد ۱۳۵۱ احمد زیبرم که قصد داشت به مناسبت کودتای ۲۸ مرداد عملیات بمب‌گذاری انجام دهد سرپل سیمان با پلیس برخورد کرد و گریخت. گشت‌های کمیته که در آماده‌باش کامل بودند منطقه را محاصره کردند احمد زخمی شد در حالی‌که خون از او جاری بود خود را به منزل پیرزنی رساند در آن‌جا چادری که روی بند حیاط بود برداشت و زخم خود را بست. اما در همان حال پول چادر را به پیرزن داد پیرزن به او گفت: پسرجان این‌ها تورا می‌کشند باید بروی زیرزمین اما احمد با خونسردی کامل همه آن‌ها را به زیرزمین فرستاد تا آسیبی نبینند و خود با سنگربندی جنگید و به شهادت رسید. شرح این واقعه توسط خبرنگاران مبارز در کیهان آمد و برخورد زیبرم و پیرزن انعکاس وسیعی یافت. ساواک دستور دستگیری آن سه خبرنگار

را داد و آن‌ها برای مدتی مخفی شدند. شاملو شعری سرود و بعدها این خبر دستمایه فیلم گوزن‌های مسعود کیمیایی شد.

۱۵

زندگی حسن نوروزی

در سال ۱۳۳۴ در یک خانواده کارگری در مرحله راه‌آهن تهران به‌دنیاآمد پدرش از مهاجرین قفقازی بود که پس از مدتی مبارزه با رضاشاه به حزب توده پیوست. اما بعد از حزب کناره گرفت در سال ۱۳۳۴ به‌همراه جمعی از همراهانش در یک عمل فدایی قطار حامل محموله‌های نظامی را در اعتراض به حکومت نظامی از ریل خارج و منفجر ساخت و خود نیز به شهادت رسید حسن نُه ساله بود.

حسن تحصیل را رها کرد و به نجاری، شیشه‌بری، فلزکاری، لوله‌کشی و مشاغل گوناگون پرداخت یازده ساله بود که به جنوب رفت در بندرعباس و بوشهر به کارگری پرداخت چندی بعد گارسن یک رستوران شد. بعد به تهران بازگشت و در یک کارگاه فلزکاری و لوله‌کشی به‌کار پرداخت. پس مسئول نسب تأسیسات به شهرهای مختلف شد و این خود سرآغاز آشنایی بیشتر او با مردم بود.

هیجده ساله بود که بار دیگر به جنوب رفت و در شهرهای بوشهر، بندرعباس، شیراز و کرمان به کارگری پرداخت اما چون وضع کار خوب نبود به شیخ‌نشین‌های عربی رفت و مدتی در کویت و دبی کار کرد و بعد از مدتی به ایران بازگشت. پس از مدتی در نواحی جنوبی کارگری کرد به تهران آمد و در کارخانه قوطی‌سازی کارخانجات شاه‌پسند کارگر شب‌کار شد. و پس از آن توسط دوستان پدرش در راه‌آهن در بخش لوله‌کشی و تأسیسات مشغول به‌کار شد.

در سال ۱۳۴۶ به‌همراه چند روشنفکر انقلابی یک محفل مطالعاتی به راه انداخت. آن‌ها کتاب‌های ممنوعه را به سختی گیر می‌آوردند و مطالعه می‌کردند. اما تهیه این

کتاب‌ها بسیار مشکل بود پس در پیچ‌شمیران خود آن‌ها کتاب‌فروشی دایر کردند و توانستند با کتاب‌فروشان دوره‌گرد در تماس قرار بگیرند و کتاب‌های مورد نیاز محفل‌شان را تهیه کنند.

در سال ۱۳۴۸ با گروه احمدزاده تماس گرفت.

کار گروه در این دوران هفته‌ای دو بار مطالعه روی متون مارکسیستی در واحدهای ۵ـ۳ نفره و تکثیر دستی جزوات و کتاب‌های نایاب بود. حسن مجموعه آثار لنین را در چند نسخه به شکل دست‌نویس تکثیر کرد و در اختیار رفقایش قرار داد.

در این زمان گروه دو کار در دستور خود قرار داد:

۱. ایجاد هسته‌های تئوریک سه نفره

۲. رسوخ در بین کارگران برای تشکیل حزب

حسن از طرف گروه مأمور کار در بین کارگران کارخانجات راه‌آهن شد. اما پس از مدتی با واکنش از سوی کارگران روبه‌رو شد.

۱. عده‌ای از ترس پلیس سیاسی پاپس کشیدند

۲. عده‌ای که قدیمی‌تر بودند این‌کار را مقدمات وکالت وزارت برای او دانستند.

۳. و عده‌ای به خاطر قدرت رژیم این‌کارها را بی‌اثر دانستند.

حسن طی گزارش به گروه هر نوع کار تبلیغی را بدون یک اقدام عملی و یک نیروی متمرکز که به رژیم ضرباتی بزند بی‌اثر دانست. کسانی‌که مأمور کار درمیان کارگران روستایی داشتند نیز به همین نتیجه رسیدند.

نطفه‌های درک نوین توسط رفقای کارگر ایجاد شد.

در سال ۱۳۴۹ او به عضویت اولین واحد چریک شهری به رهبری رفیق مسعود درآمد و در عملیات کلانتری قلهک شرکت کرد.

در پخش اعلامیه‌های اعلام موجودیت سازمان او با موتورسیکلتش نقش داشت در اردیبهشت ۱۳۵۰ در جریان حمله به بانک آیزنهاور او جزء تیم محافظ بود.

در اواخر تابستان ۱۳۵۰ بعد از ضربه تیم رفیق مسعود به مرکزیت سازمان وارد شد. در اواخر ۱۳۵۰ با ساواک درگیر شد و پس از یک درگیری طولانی با پایی گلوله

خورده در بیابان‌های جنوب تهران از محاصره ساواک گریخت. ساواک شبانه به خانه او حمله کرد حسن در زیر رگبار مسلسل‌های ساواک از محاصره گریخت.

در اواخر مهر پایش بهبود یافت و واحد چریکی عملیاتی پویان را به‌وجود آورد.

مقارن با جشن‌های ۲۵۰۰ ساله واحد حسن در انفجار دکل‌های برق و خاموشی بخشی از تهران نقش داشت.

در اواخر سال ۱۳۵۰ مصادره بانک صادرات نارمک
اوایل زمستان ۱۳۵۰ بانک ملی شعبه صفویه
بهمن ۱۳۵۰ حمله بانک حامل پول بانک بازرگانی
تظاهرات ملی سال ۱۳۵۰ را با چند انفجار درهم ریخت
زمستان ۱۳۵۰ حمله به سفارت امریکا با احمد زیبرم
از این به‌بعد او مسئول آموزش واحدهای چریکی شد.

پاییز ۱۳۵۱ در میدان شوش در یک سر قرار در محاصره شصت ساواکی قرار گرفت پس دست به سلاح برد و با مجروح کردن آن‌ها از محاصره گریخت.

ـــ در دی ۱۳۵۲ در منطقه لرستان مورد شناسایی قرار گرفت و در یک درگیری به‌شهادت رسید.

نبرد خلق، مرداد ۱۳۵۳

شماره ۱۴

خطابه پایانی

نقل است: که جمال موصلی خون خورد و جان کند و مال و جاه بذل کرد تا در معاذات جوار روضه خواجه انبیا یک گورگاه جای یافت.

آن گاه وصیت کرد:
بر گورش بنویسند:
خداوندا
سگی چندقدم براثر دوستان تو زد. او را در کار ایشان کردی.

و من نیز دعوی دوستی دوستان تو می‌کنم.و خود را بـر فتـراک ایشـان مـی‌بنـدم. و مشغول سخن ایشان می‌شوم.

و باز می‌رسانم.

خداوندا و پادشاها!

اگر چه این سخن را هیچ *نیم* و می دانم که از هیچ *کسان* این را هم.اما**محب** اقوال و احوال و رموز و اشارات ایشانم.

این *غریب عاجز*

را از این قوم *محجوب* مگردان

واین کتاب را سبب درجه ***قرب*** گردان

نه سبب درکه *بُعد.»*

تذکره الاولیا-عطار نیشابوری

بیژن جزنی　　عباس سورکی　　حسن ضیاظریفی

امیر پرویز پویان　　عباس مفتاحی　　مسعود احمدزاده

پرچمهای فدایی